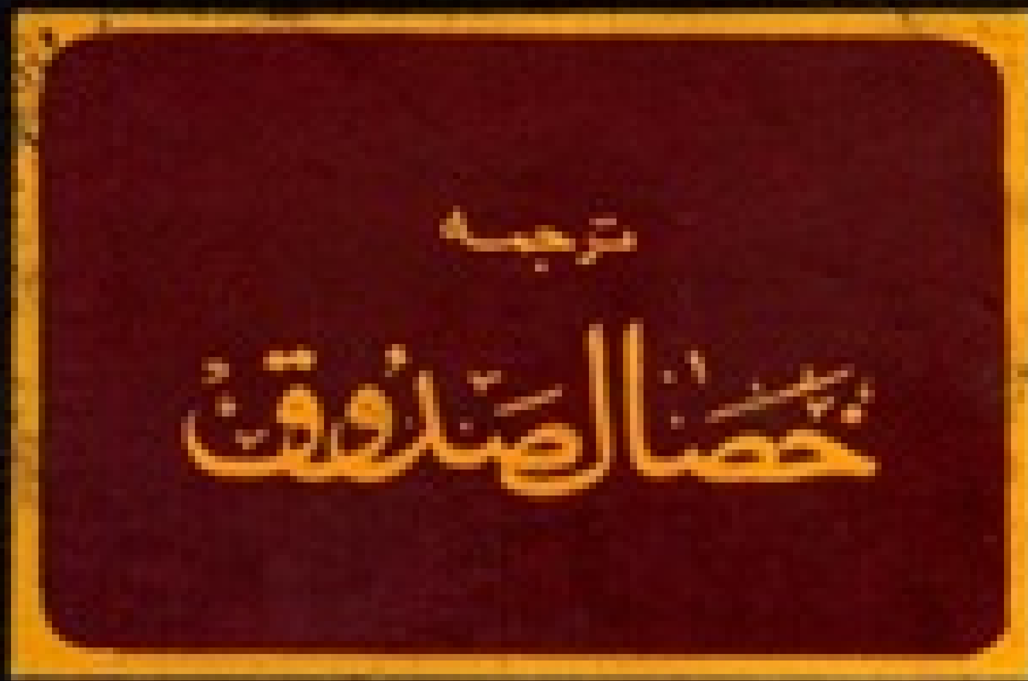
۱-۲



شامل: موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی

با انضمام فهرست اعلام



مترجم: مدرس گیلانی


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

الخصال

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن‌بابویه، محمدبن علی، - ۳۸۱ق
عنوان قراردادی : [الخصال. فارسی]
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه خصال صدوق: شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی با تراجم اعلام/ مترجم مدرس گیلانی
مشخصات نشر : [تهران]: جاویدان، [۱۳۶۲،]۱۳۵۲.
مشخصات ظاهری : ۲ج‌در یک مجلد
فروست : (معارف اسلامی)
یادداشت : فارسی - عربی
عنوان دیگر : الخصال
موضوع : احادیث اخلاقی
موضوع : اخلاق اسلامی
موضوع : احادیث شیعه
شناسه افزوده : مدرس گیلانی، مرتضی، مترجم
رده بندی کنگره : BP۲۴۸/الف‌۲خ ۶۰۴۱ ۱۳۵۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی : م‌۶۲-۷۸۹

جلد اول

[مقدمه محقق در باره شیخ صدوق و کتاب خصال]

کتاب خصال

کتاب خصال صدوق که شامل: موضوعات اجتماعی و اخلاقی و دینی‌ست، یکی از آثار مهم شیخ صدوق قمی‌ست که از پیشروان مذهب جعفریست، وی در آن ملتزم شده منشهایی را که با عدد و شماره مخصوصی در اخبار و آثار آمده است نقل کند. مثلا در خبر گفته است که دو خصلت است که دارنده آن چنین است یا سه منش است که صاحب آن‌چنان است. خواننده در بادی امر می‌پندارد که این نوع تألیف شاید از ابتکارات صدوق است، لیک چنین نیست، بلکه این التزام به‌شمار خصلتی یا منشی در دانایان اسلام سابقه دارد، برای مثال یکی از لغویین بنام محمد بن مستینر معروف به قطرب که به سال 206 هجری در گذشته وی را کتابی‌ست بنام کتاب مثلث که در آن چیزهایی را می‌آورد که به سه وجه خوانده می‌شود. و نیز ابن فارس متوفی به سال 372 هجری که از لغویین بزرگ است وی را کتابی‌ست بنام کتاب الثلاثة در لغت، در آن یادآور شده کلماتی را که تعریف آن بر سه وجه آمده است. و نیز از نحات و لغویین ابو عبد اللّه حسین بن احمد بن خالویه نحوی که به سال 372 هجری درگذشته، وی را کتابی‌ست در اعراب سی سوره از سوره‌های قرآن کریم و کتاب عشرات که در آن ذکر کرده کلماتی را که هر یکی را ده معنی در لغت عرب است. و از پیشوایان فن حدیث: عبد بن حمید محدث متوفی به سال 249 هجری وی را کتابی‌ست که اسناد آن به سه واسطه می‌رسد و نیز امام أحمد بن حنبل مؤلف مستند در اخبار صحاح که ثلاثیاتی دارد و نیز امام اسماعیل بخاری مؤلف کتاب صحیح بخاری که رباعیاتی دارد یعنی اخباری که به چهار واسطه می‌رسد و نیز مسلم از پیشوایان حدیث و ترمذی که چنین کتابهایی نوشته‌اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 4

از اینرو شیخ صدوق نیز چنانکه در مقدمه همین کتاب خصال گفته، در این اندیشه افتاد که کتابی راجع به خصال و منشهایی که از پیامبر اکرم و امامان مذهب جعفری مشعر به شماره‌های ویژه‌یی‌ست بنگارد و نام چنین کتابی را خصال نام نهاد و در آن بابهایی آورده که به طریق ذیل است:

باب یکم- در منشهای یگانه است و در آن 106 منش است. پیامبر گفته: نزد خدا دانش برتر از بندگی‌ست. باب دوم- در منشهای دوگانه و در آن 112 منش است. پیامبر گفته: دو منش است که دوست ندارم کسی در آن دو منش با من شرکت کند. باب سوم- در منشهای سگانه و در آن 271 منش است. پیامبر گفته: سه تن در قیامت بی‌شمار به بهشت درآیند. باب چهارم- در منشهای چهارگانه و در آن 147 منش است. پیامبر گفته: چهار

تن‌اند که در قیامت من شفیع ایشان هستم. باب پنجم- در منشهای پنجگانه و در آن 104 منش است. پیامبر اکرم گفته:
خدا به یکی از پیامبران خود پنج فرمان داد. باب ششم- در منشهای ششگانه و در آن 43 منش است.
پیامبر گفته: در پیروان من شش صفت است. باب هفتم- در منشهای هفتگانه و در آن 115 منش است. پیامبر گفته: هفت چیز را باید دفن کرد. باب هشتم- در منشهای هشتگانه و در آن 16 منش است. پیامبر اکرم گفته: هرگاه هشت تن خوار گردند کسی را جز خود سرزنش مکنند. باب نهم- در منشهای نهگانه و در آن 26 منش است. پیامبر گفته: خدا نه منش به پیامبر خود محمد داده است. باب دهم- در منشهای دهگانه و در آن 59 منش است. پیامبر اکرم گفته: خدا خود را به ده چیز نیروی بخشید. باب یازدهم- در منشهای یازدهگانه و در آن 3 منش است. پیامبر گفته:
ستاره‌هایی که یوسف آنها را در خواب دیده بود یازده است و نام آنها چنین است ... باب دوازدهم- در منشهای دوازدهگانه و در آن 70 منش است. پیامبر اکرم گفته: خلفای پس از من دوازده تن‌اند به شماره نقبای بنی اسرائیل. باب سیزدهم- در منشهای سیزدهگانه و در آن 5 منش است. پیامبر گفته: مسخ‌شدگان سیزده گروه‌اند. باب چهاردهم- در منشهای پانزدهگانه و در آن 7 منش است.
پیامبر اکرم گفته: هرگاه پیروان من پانزده چیز را مرتکب شوند خدای ایشان را گرفتار سازد.
باب شانزدهم- در منشهای شانزدهگانه و در آن 4 منش است: جعفر بن محمد گفته: شانزده گروه خانواده پیامبر را دوست ندارند. باب هفدهم- در منشهای هفدهگانه و در آن منشی بیش نیست.
محمد بن علی گفته: هفده جا غسل واجب می‌شود. باب هیجدهم- در منشهای هیجدهگانه و در آن 2 منش است. عبد اللّٰه بن عباس گفته: علی بن ابی طالب را هیجده صفت نیکو بود. باب نوزدهم- در منشهای نوزدهگانه و در آن 3 منش است. پیامبر اکرم گفته: نوزده کلمه است هرکه خدای را بدانها بخواند در کار وی گشایش شود. باب بیستم- در منشهای بیستگانه و مافوقش و در آن 13 منش است. از پیامبر روایت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 5
شده که گفته: هرکه پیشوایان از خانواده مرا دوست داشته باشد خدا بدو بیست چیز دهد ده در جهان و ده جاویدان. باب سی‌ام- در منشهای سی‌گانه و مافوقش و در آن 11 منش است. علی بن موسی الرضا گفته: پیشوای را سی نشانه است. باب چهلم- در منشهای چهلگانه و مافوقش و در آن 31 منش است. علی بن الحسین گفته: روزه بر چهل گونه است. باب پنجاهم- در منشهای پنجاهگانه و مافوقش و در آن 3 منش است. علی

بن الحسین گفته: حقوق مردمان بر یکدیگر سی حق است.
باب هفتادم- در منشهای هفتادگانه و مافوقش و در آن 13 منش است. از مکجول روایت شده که می‌گفته: علی بن أبی طالب هفتاد منقبت دارد. باب هشتادم- در منشهای هشتادگانه و مافوقش و در آن 6 منش است. پیامبر اکرم گفته: در باده‌گساری- هشتاد تازیانه است. باب یک تا صد- در منشهای صدگانه و در آن منشهایی‌ست. علی بن أبی طالب گفته: کسی که مسلمان باشد و فرمان بردار اسلام و خواننده قرآن شایسته است بدو هر سال دویست دینار زر دهند از بیت المال مسلمانان هرگاه در جهان بدو ندادند در جاویدان دهند یعنی حاصل آنرا- باب هزارم- در منشهای هزارگانه و مافوقش و در آن 54 منش است. از پیامبر اکرم روایت شده که گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده من از ایشان گرامی‌تر هستم در حالی‌که فخر بدان نکنم. این خلاصه محتویات کتاب خصال بود. برای تفصیل بیشتر از آن مراجعه به فهرست این کتاب که نوشتم کنند، از این کتاب استفاده می‌شود که صدوق در حالی‌که تقلید از گذشتگان خود در این کرده لیک بهتر و برتر از عهده این کار برآمده نگارنده در مؤلفات گذشتگان هنوز مانند آن ندیده‌ام. هرچند گاهی اخبار ضعاف در آن ظاهر است. اما کسی که به اصول حدیث واقف است این مطلب بر او پوشیده نیست.

مؤلف خصال

امام محدث أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى مشهور به صدوق و ابن بابويه، از فقهاء و محدثين مذهب جعفريست. ظاهرا نياى وى بابويه از سرشناسان روزگار خود بوده كه بسيارى از دانايان اسلام بدو منسوب‌اند. آنچه از كتب تراجم و رجال استفاده مى‌شود، افراد بسيارى از محدثين و فقهاء منسوب به بابويه بوده‌اند. پدر صدوق: على بن الحسين از فقهاى زمان در قم بود. در حالات وى نوشته‌اند حدود دويست كتاب تأليف كرده بود و گويند در سال 317 هجرى به سفر قبله رفت، اتفاقا در آن سال قرامطه كه فرقه‌يى ضد اسلام بودند ناگاه بر

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه‌ج1، ص: 6

حجاج زدند و اموال ايشان پاک ببردند حدود دو هزار و هشتصد تن از آنان را كشتند و على بن- بابويه از جمله مصدومين بود و در برخى نوشته‌اند كشته شد ظاهرا درست نيست به دليل آنكه همه نوشته‌اند مرگ على بن بابويه در ماه شعبان 329 هجرى بود و مرقدش در قم است. ولادت صدوق فرزند وى را چنانكه از قرائن استفاده مى‌شود حدود 305 يا 306 هجرى نوشته‌اند.

شيخ طوسى در كتاب غيبت گفته: زن على بن بابويه دختر عم وى از محمد بن موسى بابويه بود. گويا از وى فرزندى روزى وى نگرديده بود، به شيخ أبى القاسم حسين بن روح كه به اعتقاد وى از نواب امام دوازدهم بود نامه‌يى نوشت كه از امام بخواهد خدا به وى فرزندان فقهاء كرامت فرمايد، او در جواب وى نوشته بود. تو از اين زن فرزندى نخواهى يافت. زود است كه زنى از مردم ديلمان يعنى گيلان روزى تو خواهد شد و از آن خدا به تو فرزندانى روزى گرداند كه دو تن از آنان از فقهاء گردند. شيخ صدوق يكى از آن دو بود.

أبو عبد اللّه بن سوره گفته: مردمان از دريافت و دانش أبى جعفر محمد بن على و ابو عبد اللّه حسين بن على فرزندان على بن بابويه در شگفت بودند از اينروى كه فهم و حافظه قوى داشتند مردمان به ايشان مى‌گفتند: هرگاه شما در درک و نگاهدارى مطالب نيرومند هستيد شگفتى نيست. زيرا شما به دعاى امام دوازدهم به اين پايه از كمال كامياب شده‌ايد.

شيخ صدوق در روزگار خود نزد ملوک و وزراء مقام و مرتبه‌يى داشت چنانكه مكرر در مجلس ركن الدوله فرمانرواى ديلمى و وزير وى صاحب بن عباد حضور مى‌يافت و با دانايان اسلام به بحث و مناظره مى‌پرداخت. صورت برخى از اين مناظرات را قاضى نور اللّه شوشترى در كتاب مجالس المؤمنين نقل كرده. صدوق براى تحصيل دانش و فن

حدیث‌شناسی به بسیاری از نقاط جهان مسافرت کرده بود، از جمله: مکه، مدینه، بغداد، بلخ، فرغانه، سمرقند، بخارا، نیشابور، ری و غیرها رفته بود. در این شهرستانها پیوسته به افاده و استفاده سرگرم بود.

بسيارى از دانايان فرق اسلامى وى را به دانش و درستى ستوده‌اند. چنانكه نجاشى مؤلف رجال در كتاب رجال خود گفته: «أبو جعفر ساكن شهرستان رى بود، پير ما و فقيه ما و آبروى دودمان جعفرى در خراسان بود. به سال 355 هجرى به بغداد آمد. و دانايان آنجا با وجود
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه‌ج1، ص: 7
حداثت سن وى از او استماع حديث مى‌كردند!. چنانكه گفته‌اند ولادت صدوق حدود 305 هجرى بود. در سال 355 هجرى كه صدوق به بغداد رفته بود در حداثت سن نبود بلكه مردى پير و پنجاه ساله بود، شايد در آن زمان دانايان رجال امثال نجاشى مرد پنجاه ساله را حدث السن مى‌گفته‌اند.
خطيب بغدادى مؤلف تاريخ بغداد در حق وى گفته: «به بغداد آمد و از پدر خود براى روات حديث نقل مى‌كرد. وى از پيروان جعفرى و مشهوران رافضه بود، محمد بن طلحه نعال از او براى ما نقل مى‌كرد».
شيخ طوسى در كتاب فهرست گفته: «محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى، جليل القدر و مكنى به ابى جعفر حافظ احاديث بود، در رجال بصير بود. و در اخبار ناقد، در قميان مانند وى از جهت حافظه و كثرت فضل ديده نشده، او را سيصد كتاب بود». در كتاب رجال خود گفته: «صدوق مردى جليل القدر، و حافظ و بصير به فقه و اخبار و رجال بود.
ابن ادريس در كتاب السرائر كه در فقه تأليف كرده راجع به صدوق گفته: «ثقت جليل القدر بود، به اخبار بصير بود و در آثار ناقد. و دانا به رجال بود و از حفاظ به شمار رفتى او استاد شيخ ما مفيد محمد بن محمد بن النعمان بود.»
استاد ابو القاسم جعفر حلى مشهور به محقق حلى در مقدمه كتاب معتبر كه در فقه مذاهب مختلفه اسلام نوشته و براى شمس الدين جوينى آنرا تأليف كرده گفته: «از متأخرين دانايان مذهب جعفرى أبو جعفر محمد بن بابويه قمى‌ست». از عبارات فوق استفاده مى‌شود كه لقب صدوق را بعدا بدو داده‌اند.
ابن شهر آشوب مازندرانى در كتاب معالم العلماى خود او را از فضلاى جعفرى شمرده و گفته:
«وى را سيصد مؤلف بوده است». سيد بن طاؤوس حلى وى را شيخ معظم گفته و مى‌گويد در دانش و عدالت وى اتفاق است. جمالدين حلى معروف به علامه در كتاب خلاصة الاقوال گفته: «أبو جعفر ساكن رى پير ما و فقيه ما و آبروى دودمان جعفرى به خراسان بود. به سال 355 هجرى به

بغداد رفت. و بزرگان طائفه جعفری از وی استماع می‌کردند در حالی وی حدث السن بود یعنی نورس بود. مردی جلیل و حافظ احادیث. و بینا به رجال و ناقد اخبار بود، در دانایان قم مانند وی در حفظ بسیاری دانش دیده نشده، او را سیصد کتاب است. بیشتر آنها را در کتاب کبیر خود نام بردیم».
از عبارات فوق چنان استفاده می‌شود که اکثر ترجمه‌نگاران مطالب را از روی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 8
یکدیگر روی‌نویسی می‌کردند با حذف و اثبات کلماتی.
فخر الدین فرزند علامه حلی در یکی از اجازات خود که برای شمس الدین محمد بن صدقه نوشته وی را «بالشیخ الامام توصیف کرده است». شمس الدین عاملی شهید اول در کتاب اجازات خود که برای زین الدین علی بن الخازن نوشته از صدوق تعبیر کرده: «بالامام بن الامام- الصدوق».
شیخ بهاء الدین عاملی در یکی از مؤلفات خود نوشته که یکی از من پرسید که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم، گوید گفتم: زکریا بن آدم برتر است، زیرا صدوق را دانایان رجال توثیق نکرده‌اند لیک زکریا بن آدم را در کتب رجال توثیق کرده‌اند، جلالت او و قرب وی را نزد پیشوایان بیان کرده‌اند و گفته‌اند که زکریا بن آدم با امام علی بن موسی الرضا هم کجاوه شدند و به مکه رفتند و این نیز نهایت جلالت اوست. پس مدتی گذشت شبی صدوق رضی اللّٰه عنه را در خواب دیدم و بر او درود کرد دیدم از من اعراض کرد پس از مدتی مکالمات پرسیدم که سبب اعراض تو از من چیست؟ او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد؟
توثیق نکردن دانایان رجال صدوق را دلالت ندارد بر تأمل آنان در توثیق او چونکه غالبا بنای قدماء رجال بر توثیق مشائخ اجازه نبوده و به کسانی که اشتهار دارند، چنانکه علی بن ابراهیم از مشائخ اجازه کلینی‌ست و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم را ارباب رجال توثیق نکرده‌اند از اینروی طبقه سابق از دانایان خبریرا که در رواتش ابراهیم بن هاشم بود حسن می‌دانسته‌اند، لیک اقوی وثاقا از متأخرین آن خبر صحیح است به جهت آنکه ابراهیم از مشائخ اجازه است و همین اندازه در توثیق کافی‌ست، اضافه بر آن در علی پسر وی جای محل تأمل نیست چه اعتماد بر پدر خود کرده، علاوه کلینی اعتماد بر او داشته و بکثرت روایت از او کرده و اینکه ابراهیم بن هاشم معتمد قمیان است همین اندازه در توثیق او بسنده است زیرا گفته‌اند که قمیان نهایت احتیاط را در روایات داشته‌اند تا اندازه‌یی که هرگاه راوی از ضعفاء بود و روایات مراسیل نقل می‌کرد او را از قم بیرون می‌کردند و نیز هرگاه می‌دانستند که وی در حق پیشوایان غلو می‌کند او را از قم بیرون می‌کردند پس اعتماد قمیان کافی‌ست. همچنین

صدوق از مشائخ اجازه و معتمد قمیان بوده است.
صدوق چنانکه ستایشگرانی دارد نکوهش گویانی نیز داشته از آن‌جمله در بیست سال قبل کتابی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 9

دیده بودم از کسی گویا بنام علی قصیمی یا عبد اللّه درست در نظرم نیست در این کتاب اعتراضات بسیاری بر آراء صدوق وارد ساخته و از صدوق در آنجا تعبیر به ابن مابویه به جای ابن بابویه و کذوب به جای صدوق کرده و نیز یکی از نویسندگان شیخ‌نشینان خلیج فارس وقتی اعتراضاتی بر صدوق کرده بود و او را کذوب گفته و از متأخرین چنانکه از شیخ بهاء الدین عاملی نقل کرده‌اند می‌گویند چون صدوق گفته بود هرگاه عمر من وفا کند کتابی در سهو النبی خواهم نگاشت (لابد سهو در عرفیات باشد) چون شیخ بهاء الدین این عبارت را دید گفته بود: ستایش خدایرا که عمر او را قطع کرد و او را کامیاب نساخت که چنان کتابی بنگارد و شیخ احمد احسایی چون این مسأله را دیده بود گفته بود صدوق در این مسأله کذوب است. و بسیاری دیگر از امثال این‌گونه اشخاص.

جواب از این اعتراضات آن‌ست که خواننده البته نباید انتظار داشته باشد که همه مردم جهان از افکار و آراء کسی تمجید کنند چونکه همه مردم جهان از خدای جهان خشنودی ندارند چه بسیار کسان که از خدا و حکمت و آفرینش وی نکوهش کرده‌اند این دلیل نمی‌شود که خدا برخلاف حکمت کاری کرده باشد. هرگاه مردم از خدا راضی نباشند چگونه انتظار باید داشت که از صدوق راضی باشند؟. کسانی که وی را کذوب گفته‌اند هرگاه از این جهت باشد که چون مخالف اعتقادات ایشان چیزی گفته یا نوشته باید قبول کنند که هرگاه صدوق نیز زنده بود و اعتقادات ایشان را مخالف اعتقاد خود می‌دید آیا به او حق می‌دادند او نیز ایشان را کذوب گوید یا نه؟ هرگاه حق می‌دادند تحقیقا مردمانی احمق بوده‌اند که کاری انجام دهند و خود نیز اعتراف به حماقت خود کرده باشند و هرگاه اجازه نمی‌دادند کسی به آراء ایشان و شخص ایشان توهین روا دارد چرا در حق دیگران چنین اعتقادی باید داشته باشند؟!.

شیخ علی بن هلال جزائری در اجازه‌یی که برای شیخ علی عاملی مشهور به محقق کرکی نوشته از وی تعبیر: «بالشیخ الصدوق الحافظ» کرده. شیخ علی عاملی محقق کرکی در اجازه خود که برای شیخ ابراهیم میسی نوشته، از صدوق تعبیر کرده: «بالشیخ الامام الفقیه المحدث الرحلة، امام عصره». و در اجازه خود که برای شیخ حسین بن شمس الدین نوشته گفته: «الشیخ- الامام الثقة الصدوق المحدث الحافظ». و در اجازه خود که برای شیخ صفی الدین عیسی گفته:
«الشیخ الحافظ المحدث الرحلة المصنف الکنز الثقة الصدوق». و شیخ

ابراهیم قطیفی در اجازه خود که برای شمس الدین محمد بن ترکی نوشته گفته: «الشیخ الصدوق الحافظ». زین الدین
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 10
عاملی معروف به شهید ثانی در اجازه خود که برای شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی پدر شیخ بهاء الدین نوشته گفته: «الشیخ الامام العالم الفقیه الصدوق». شیخ حسن مؤلف معالم در اجازه خود که برای سید نجم الدین نوشته گفته: «الشیخ الامام الصدوق الفقیه».
شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی در کتاب وصول الأخیار الی أصول الأخبار از صدوق چنین تعبیر کرده: «الشیخ الجلیل النبیل و کان هذا الشیخ جلیل القدر، عظیم المنزلة فی الخاصة و العامة.
حافظا للاحادیث، بصیرا بالفقه و الرجال و العلوم العقلیة و النقلیة، ناقدا للاخبار، شیخ الفرقة الناجیة، فقیهها و وجهها بخراسان و العراق، لم یر فی عصره مثله فی حفظه و کثرة علمه، ورد بغداد سنة خمس و خمسین و ثلاثمائة، و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السن». و شیخ بهاء الدین عاملی در کتاب الدرایه گفته: رئیس المحدثین، حجة الاسلام و در اجازه خود که برای صفی الدین محمد قمی نوشته گفته: «رئیس المحدثین الصدوق» و سید محمد باقر داماد و در حق وی گفته:
«الصدوق بن الصدوق، عروة الاسلام».

زادگاهش به سال 305 يا 306 هجرى در شهرستان قم بود بعدا در رى ساكن شد و در همانجا درگذشت و گور وى در آنجا مشهور است. نگارنده مكرر آنرا ديدار كرده. مشائخ وى در روايت و درايت بسيارند تا دويست و سيصد مى‌رسند. اين مشائخ را در كتابهاى خود: من لا يخصره الفقيه، و كتاب آمالى، و كتاب توحيد، و كتاب ثواب الاعمال، و كتاب علل الشرائع، و كتاب عيون الاخبار، و كتاب كمال الدين، و كتاب معانى الاخبار، و كتاب خصال و غير اينها كرده و ايشان از اين قرارند:
1- أبو اسحاق ابراهيم بن محمد بن حمزة بن عمار الحافظ 2 أبو الحسن ابراهيم بن هارون الهيتى 3 أبو منصور أحمد بن ابراهيم بن بكر الخوزى 4 أحمد بن ابراهيم بن الوليد السلمى 5 أحمد بن ابراهيم بن اسحاق 6 أحمد بن أبى جعفر البيهقى 7- أبو الحسن أحمد بن ثابت الدواليبى 8 أحمد بن الحسن العطار 9 أحمد بن الحسن القطان 10 أبو على أحمد بن الحسن بن على عبدربه- القطان 11 أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبد الضبى المروانى النيسابورى 12 أبو حامد أحمد بن الحسين بن الحسن بن على الحاكم 13 أبو العباس أحمد بن الحسن بن عبد اللّه بن محمد بن مهران الأزدى- الآبى العروضى 14 أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانى 15 أحمد بن ابراهيم بن هاشم القمى 16 أبو حامد
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه‌ج1، ص: 11
أحمد بن على بن الحسين الثعالبى 17 أحمد بن قارون القائنى 18 أحمد بن محمد بن ابراهيم العجلى 19 أبو على أحمد بن محمد بن أحمد بن ابراهيم الهرمزى البيهقى 20 أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين الحاكم رضى اللّه عنه 21 أحمد بن محمد بن أحمد السنانى المكتب 22 أبو الحسن (الحسين خ) أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الأنماطى 23 أحمد بن محمد بن اسحاق الدينورى- القاضى 24 أحمد بن محمد بن محمد بن اسحاق المعاذى 25 أحمد بن محمد الأسدى 26 أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسين البزاز النيسابورى 27 احمد بن محمد بن حمدان المكتب 28 أبو عبد اللّه احمد بن محمد الخليلى 29 احمد بن محمد بن رزمة القزوينى 30 أبو الحسن أحمد بن محمد بن الصقر الصائغ- العدل شيخ لاهل الرى 31 أحمد بن محمد بن عبد الرحمان المروزى المقرىء الحاكم 32 أحمد بن محمد العلوى 33 أبو الحسن أحمد بن محمد بن عيسى بن احمد بن عيسى بن على بن الحسين (بن على بن الحسين) بن على بن أبى طالب (ع) 34 أحمد بن محمد بن الهيثم العجلى 35 أحمد بن محمد بن يحيى العطار الاشعرى القمى 36 أبو الفرج أحمد بن المطهر بن نفيس المعرى الفقيه

37 أحمد بن هارون الفامى 38 أحمد بن يحيى المكتب 39 اسحاق بن عيسى 40 أبو معمر اسماعيل بن ابراهيم بن معمر 41 اسماعيل بن حكيم العسكرى 42 اسماعيل بن على بن رزين 43 اسماعيل بن منصور بن أحمد القصار 44 الحاكم أبو محمد بكر بن على بن محمد بن الفضل الحنفى الشاشى 45 أبو الفضل تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشى الحيرى 46 أبو محمد جعفر بن أحمد بن على، الفقيه المروزى ثم الايلاقى مؤلف المسلسلات و نوادر الاثر و الغايات 47 جعفر بن الحسين 48 جعفر بن زيد بن على بن الحسين 49 جعفر بن على بن الحسين 50 جعفر بن على بن الحسين بن على بن عبد اللّه بن المغيرة الكوفى 51 جعفر بن محمد بن شاذان، عن أبيه، عن الفضل بن شاذان 52 جعفر بن محمد بن مسرور 53 أبو القاسم جعفر بن محمد بن موسى بن قولويه القمى 54 أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان الحاكم النيسابورى 55- الحسن بن ابراهيم بن هاشم 56 ألحسن بن أبى على أحمد بن ادريس الاشعرى القمى 57 الحسن بن أحمد بن الخليل بن أحمد 58 أبو محمد الحسن بن أحمد المكتب 59 أبو محمد، الحسن بن حمزة بن على بن عبد اللّه بن محمد بن الحسن بن الحسين بن على بن أبى طالب 60 أبو أحمد الحسن بن عبد اللّه بن سعيد بن الحسن بن اسماعيل بن حكيم العسكرى 61 الحسن بن على بن أحمد الصائغ 62 الحسن بن على السكونى 63 أبو محمد الحسن بن على بن شعيب الجوهرى 64 أبو على الحسن بن على بن محمد بن على بن عمرو العطار 65 الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمى الكوفى 66 أبو القاسم الحسن بن محمد السكونى المذكر الكوفى، 67 أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد اللّه بن الحسين بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب (ع) 68 الحسن بن يحيى بن

ضريس البجلى 69 الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المكتب 70 الحسين بن ابراهيم بن بابويه 71 الحسين بن ابراهيم بن ناتانه 72 الحسين بن أحمد بن ادريس 73 أبو عبد اللّه الحسين بن أحمد بن محمد بن أحمد (يحيى خ) الأشنانى الدارمى الفقيه العدل 74 أبو على الحسين بن أحمد البيهقى- الحاكم 75 الحسين بن أحمد المالكى 76 أبو عبد اللّه الحسين بن أحمد بن محمد بن على بن عبد اللّه بن جعفر بن محمد بن على بن أبى طالب (ع) 77 أبو الطيب الحسين بن أحمد بن محمد الرازى 78 أبو عبد اللّه الحسين بن اسماعيل الكندى 79 الحسين بن عبد اللّه بن سعيد بن الحسن بن اسماعيل بن حكيم العسكرى 80 الحسين بن على بن أحمد الصائغ- تقدم فى الحسن- أبو محمد الحسين بن على بن شعيب الجوهرى- تقدم فى الحسن- 81 الحسين بن على الصوفى 82 الحسين بن على بن محمد القمى المروف بأبى على البغدادى 83 أبو عبد اللّه الحسين بن

محمد الاشنانى الرازى العدل.
84 الحسين بن محمد بن سعيد الهاشمى 85 الحسين بن موسى 86 أبو عبد اللّه الحسين بن يحيى بن ضريس البجلى 87 حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب (ع) 88 خفر بن محمد بن مسروق 89 القاضى أبو سعيد الخليل بن أحمد السجزى 90 أبو يوسف رافع بن عبد اللّه بن عبد الملک 91 سعد بن عبد اللّه، و هو غير الجليل المعروف 92 سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمى 93 أبو الحسن صالح بن شعيب الطالقانى 94 صالح بن عيسى بن أحمد بن محمد العجلى 95 طاهر بن محمد بن يونس بن حياة أبو الحسن الفقيه 96 الحاكم عبد الحميد- بن عبد الرحمان الحسين النيسابورى الفقيه 97 عبد الرحمان بن محمد بن حامد البلخى 98- عبد الرحمان بن محمد بن خالد البرقى 99 أبو أحد عبد الصمد بن شهيد الانصارى 100 أبو القاسم عبد اللّه بن أحمد الفقيه 101 أبو محمد عبد اللّه بن حامد 102 أبو الهيثم بن عبد اللّه محمد بن 103 أبو القاسم عبد اللّه بن محمد الصائغ 104 عبد اللّه بن محمد بن عبد الوهاب القرشى الاصفهانى 105 عبد اللّه بن محمد بن عبد الوهاب بن نصر بن عبد الوهاب بن عطاء بن واصل السجزى 106 عبد اللّه بن نضر بن سمعان التميمى الخرقانى 107 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابورى 108 أبو محمد عبدوس بن على بن العباس الجرجانى 109 أبو القاسم عتاب بن محمد بن عتاب الورامينى الحافظ 110 على بن ابراهيم بن اسحاق الطالقانى 111 على بن ابراهيم الرازى 112 أبو الخير (أبو الحسن خ) على بن أحمد النسابة 113 أبو الحسين على بن أحمد بن جوانبخت الجيرفتى النسابة 114 على بن أحمد الرازى 115 على بن أحمد بن عبد اللّه بن أحمد بن محمد بن خالد البرقى 116 على بن أحمد بن متيل 116 على بن أحمد بن محمد 117 على بن أحمد بن محمد بن

اسماعيل البرمكى 118 على بن أحمد بن عمران التباق 119 على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق 120 على بن أحمد بن مهزيار 121 على بن أحمد بن موسى الدقاق 122 على بن أحمد بن موسى بن ابراهيم بن محمد بن عبد اللّه بن جعفر الصادق (ع) 123 على بن البندار 124 أبو الحسن على بن ثابت- الدواليبى 125 على بن حاتم القزوينى فى ما كتب اليه 126 على بن حبش بن قونى 127 على بن الحسن بن على بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب (ع) 128 على بن الحسن بن الفرج المؤذن أبو الحسن 129 على بن الحسن القزوينى 130 على بن الحسين البرقى 131 على بن الحسين بن سفيان بن يعقوب بن الحارث بن ابراهيم الهمدانى 132 على بن الحسين بن شاذويه 133 على بن الحسين

بن الصلت 134 على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى ابو الحسن والده 135 على بن سهل 136 على بن عبد الرزاق الوراق 137 أبو الحسن على بن عبد اللّه بن أحمد الاصفهانى الاسوارى- المذكر 138 أبو الحسن على بن عبد اللّه بن أحمد بن بابويه المذكر 139 على بن عبد اللّه بن الوصيف- الناشى الصغير 140 على بن عبد اللّه الوراق 141 أبو الحسن على بن عيسى المجاور 142 على بن الفضل بن العباس البغدادى المعروف بأبى الحسن الخيوطى شيخ لاصحاب الحديث 143 على بن محمد بن عبد اللّه الوراق الرازى 144 أبو الحسن على بن محمد بن الحسن القزوينى المعروف بابن مقبرة 145 على بن محمد بن عصام 146 أبو الحسن على بن محمد بن عمرو العطار 147 على بن محمد بن موسى الدقاق 148 أبو الحسن على بن محمد بن مهروية القزوينى 149 الشريف أبو الحسن على بن موسى بن أحمد بن ابراهيم بن محمد بن عبيد اللّه بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب (ع) 150 على بن هبة اللّه الوراق 151 أبو محمد عمار بن الحسين بن يحيى الاسروشى 152 عمار بن اسحاق الاشتر 153 أبو القاسم غياث بن محمد الحافظ 154 أبو العباس الفضل بن الفضل بن العباس الكندى الهمدانى 155 أبو سعيد الفضل بن محمد بن اسحاق المذكور النيسابورى 156 أبو أحمد القاسم بن محمد بن أحمد بن عبدويه الزاهد السراج الهمدانى 157 محمد بن ابراهيم بن أحمد بن يونس الليشى 158 أبو الحسين محمد بن ابراهيم بن اسحاق الفارسى الغرائمى 159- ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب الطالقانى 160 أبو محمد محمد بن أبى عبد اللّه الشافعى الفرغانى 161 أبو جعفر محمد بن أبى القاسم بن محمد الفضل التميمى الهروى 162- محمد بن أحمد بن ابراهيم بن أحمد المعاذى 163 أبو واسع محمد بن أحمد بن اسحاق النيسابورى 164 أبو الفضل محمد بن أحمد بن اسماعيل السليطى النيسابورى 165 أبو نصر محمد بن أحمد بن تميم السرخسى الفقيه 166 محمد بن أحمد البغدادى الوراق 167 محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف

البغدادى الوراق 168 محمد بن أحمد السنانى المكتب 169 محمد بن أحمد الشيبانى المكتب 170 محمد بن أحمد الصيرفى كان من اصحاب الحديث 171 أبو الحسن محمد بن أحمد بن على بن أسد الاسدى المعروف بابن جرادة البردعى 172 محمد بن أحمد العثانى 173 محمد بن أحمد أبو- عبد اللّه القضاعى 174 شريف الدين الصدوق أبو على محمد بن أحمد بن محمد بن زرارة (زياده خ) بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسين بن على بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب (ع) 175 أبو على محمد بن أحمد بن محمد بن يحيى العطار المعاذى النيسابورى 176 محمد بن

أحمد بن يحيى العطار 177- محمد بن أحمد بن يونس المعانى 178 محمد بن اسحاق بن أحمد الليثى 179 محمد بن بكران النقاش 180 محمد بن بكر بن على بن محمد بن المفضل الحنفى 181 أبو أحمد محمد بن جعفر البندارى الفرغانى الشافعى الفقيه 182 محمد بن جعفر بن الحسن البغداذى 183 محمد بن جعفر بن محمد الخزاعى 184 محمد بن حسان 185 محمد بن الحسن بن أبان 186 أبو نصر محمد بن الحسن بن ابراهيم الكرخى الكاتب 187 محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمى ابو جعفر 188 الشريف أبو عبد اللّه محمد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب (ع) المعروف بنعمة 189 محمد بن الحسن بن سعيد- الهاشمى الكوفى 190 محمد بن الحسن بن على بن فضال 191 الشيخ نجم الدين أبو سعيد محمد بن الحسن بن على بن محمد بن أحمد بن على بن الصلت القمى 192 محمد بن الحسن بن عمر 193 محمد بن الحسن بن متيل 194 محمد بن الحسين 195 أبو نصر محمد بن الحسين بن الحسن الديلمى الجوهرى 196 محمد بن خالد السنانى 197 أبو الحسن محمد بن سعيد بن عزيز السمرقندى الفقيه 198 أبو- عبد اللّه محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذى 199 أبو جعفر محمد بن عبد اللّه بن طيفور الدامغانى الواعظ 200 أبو جعفر محمد بن على بن أحمد بن بزرج بن عبد اللّه بن منصور بن يونس بزرج صاحب الصادق (ع) 201 محمد بن على بن احمد بن محمد 202 محمد بن على الاسترابادى 203 محمد بن جعفر بن أسد الأسدى 204 أبو بكر محمد بن على بن اسماعيل 205 أبو جعفر محمد بن على بن الاسود 206 محمد بن على بن بشار القزوينى 207 أبو الحسن محمد بن على الشاه الفقيه المرو الروذى 208 محمد بن على بن شيبان القزوينى 209 محمد بن على بن الفضل الكوفى 210 محمد بن على القزوينى 211 محمد بن على ماجيلويه القمى 212 أبو بكر محمد بن على بن محمد بن حاتم النوفلى الكرمانى 213 محمد بن على بن مشاط 214 محمد بن على بن متيل 215 محمد بن على الموصلى 216 محمد بن على بن مهرويه 217 أبو جعفر محمد بن على بن نصر البخارى

المقرىء 218 محمد بن على بن هاشم 219 أبو الحسن محمد بن عمرو بن على بن عبد اللّه بن البصرى 220 أبو بكر محمد بن عمر بن عثمان بن الفضل العقيلى الفقيه 221 محمد بن عمر بن محمد بن سالم بن البراء بن بسرة بن سيار أبو بكر التميمى المعروف بابن الجعابى 222 محمد بن الفضل بن زيدويه الجلاب الهمدانى 223 محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق المذكر النيسابورى المعروف بأبى سعيد المعلم 224 محمد بن القاسم المفسر المعروفِ بأبى الحسن الجرجانى 225 محمد بن أبى

القاسم الاستراباذى 226 أبو جعفر محمد بن محمد الخزاعى 227 محمد بن محمد بن عصام الكلينى 228 محمد بن محمد بن غالب الشافعى 229 أبو الفرج محمد بن المظفر بن نفيس المصرى الفقيه 230 محمد بن موسى البرقى 231 محمد بن موسى بن المتوكل 232 أبو الحسين محمد بن هارون الزنجانى 233 محمد بن يعقوب الكلينى 234 محمد بن يحيى بن عمران الأشعرى 235 محمد بن يوسف بن على 236 أبو طالب المظفر بن جعفر بن محمد بن عبد اللّه بن محمد بن عمر بن على أبى طالب (ع) 237 يحيى بن أحمد بن ادريس 238 أبو ذر يحيى بن زيد بن العباس بن الوليد البزاز 239 يعقوب بن يوسف بن يعقوب الفقيه شيخ لأهل الرى 240 أبو أحمد هانى بن محمد بن محمود العبدى 241 أبو أحمد بن الحسين بن أحمد بن حمويه بن عبد النيسابورى الوراق 242 أبو جعفر المروزى 243 أبو الحسن بن أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب 244 أبو الحسن بن على بن محمد بن خشاب 245 أبو الحسن بن يونس 246 أبو سهل بن نوبخت 247 أبو عبد اللّه بن حامد 248 أبو محمد بن جوز بن البشرى (خورويه التسترى خ) 249 أبو محمد الوجبائى 250 الحسن بن محمد بن سعيد الهشامى 251 الحسين بن على بن أحمد و هو غير الصائغ 252 الحسين بن الحسن بن محمد.

شاگردان و راویان صدوق

از آثار و مؤلفات و قرائن استفاده می‌شود که صدوق شاگردان و روایانی داشته که از وی نقل می‌کردند و روایت می‌نمودند این مطلب به کسانی که با مؤلفات وی آشنایی دارند و در مطاوی آنها غور و بررسی کرده‌اند کاملا واضح و لایح است. افراد ذیل گروهی از ایشان‌اند که در این مقدمه نقل می‌شود:
1 أبو العباس أحمد بن على بن محمد بن العباس بن نوح 2 أبو الحسن أحمد بن محمد بن تربک الرهاوی 3 أبو محمد أحمد بن محمد المعمری 4 جعفر بن أحمد بن على أبو محمد القمی ساکن قم 5 جعفر بن أحمد المریسی 6 أبو الحسن جعفر بن الحسن بن حسکة القمی 7 أبو محمد الحسن بن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 16
أحمد بن محمد بن الهیثم العجلی الرازی مجاور کوفه مؤلف الجامع فی الحدیث 8 الحسن بن الحسین بن على بن بابویه 9 الحسن بن عنبس بن مسعود بن سالم محمد بن شریک أبو محمد المرافقی 10 أبو على الحسن بن محمد بن الحسن الشیبانی القمی مؤلف تاریخ قم 11 أبو عبد اللّه بن ابراهیم الغضائری 12 أبو عبد اللّه الحسین بن على بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی برادر صدوق 13 عبد الصمد بن محمد التمیمی 14 على بن أحمد بن العباس النجاشی پدر نجاشی 15 السید أبو البرکات على بن الحسین الجوزی الحلی الحسینی 16 السید المرتضی علم الهدی ذو المجدین أبو القاسم على بن الحسین بن موسی 17 أبو القاسم على بن محمد بن على الخزاز 18 أبو القاسم على بن محمد المقری 19 محمد بن أحمد بن العباس بن الفاخر الدرویشی 20 أبو بکر محمد بن أحمد بن على 21- أبو الحسن محمد بن أحمد بن على بن الحسن بن شاذان القمی، پسر خواهر أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه 22 محمد بن جعفر بن محمد القصار الرازی أبو جعفر 23 محمد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن بن الحسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر (ع) أبو عبد اللّه المعروف بنعمة 24- أبو زکریا محمد بن سلیمان الحمرانی 25 محمد بن طلحة بن محمد النعالی البغداذی از مشائخ خطیب بغداذی 26 أبو عبد اللّه محمد بن محمد النعمان المفید 27 أبو محمد هارون بن موسی التلعکبری.

آثار صدوق

عموما کسانی که حالات صدوق را نوشته‌اند، می‌گویند وی سیصد کتاب در فقه، حدیث، تفسیر، رجال و کلام نوشته بود. اما هیچ‌کس اسامی آنها را در حالات وی یاد نکرده مگر عده معدودی از آنها را تنها. در رجال نجاشی حدود دویست کتاب نام می‌برد اما در تحقیق دویست مؤلف نمی‌شود، نگارنده آنچه از آثار وی را نام برده‌اند در این مقدمه می‌نگارم، چون بهترین معرفی برای شخصیت دانایان همانا آثار ایشان است که نماینده معلومات کامل یا ناقص صاحب آثار را می‌رساند: گمان می‌کنم این سیصد کتاب که به وی نسبت داده‌اند عاری از صحت باشد چه هرگاه صحیح بود چنانکه نام این عده را بردند اسامی آنها را نیز ثبت می‌کردند.
شاید بیش از آنچه نوشته‌اند آثاری نداشته. مثلا می‌نگارند که علی بن بابویه دویست کتاب نگاشته، هرگاه صحت داشت چرا از آن‌همه آثار تنها چند کتاب را نام برده‌اند؟.
1 کتاب التوحید 2 کتاب النبوه 3 کتاب اثبات الوصیة لعلی 4 کتاب اثبات خلافة 5 کتاب
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 17
اثبات النص علیه 6 کتاب اثبات النص علی الأئمة 7 کتاب المرفة فی فضل النبی و علی و الحسن و الحسین 8 کتاب مدینة العلم 9 کتاب المقنع در فقه 10 کتاب العوض عن المجالس 11 کتاب علل الشرائع 12 کتاب ثواب الاعمال 13 کتاب عقاب الاعمال 14 کتاب الاوائل 15 کتاب الآواخر 16 کتاب الاوامر 17 کتاب المناهی 18 کتاب الفرق 19 کتاب خلق الانسان 20 الرسالة الاولی فی الغیبة 21 الرسالة الثانیة 22 الرسالة الثالثة 23 کتاب فی ارکان الاسلام 24 کتاب المیاه 25 کتاب السؤال 26 کتاب الوضوء 27 کتاب التمیم 28 کتاب الاغسال 29 کتاب الحیض. و النفاس 30 کتاب نوادر الوضوء 31 کتاب فضائل الصلاة 32 کتاب فرائض الصلاة 33 کتاب فضل المساجد 34 کتاب مواقیت الصلاة 35 کتاب فقه الطهارة 36 کتاب الجمعة و الجماعة 37 کتاب السهو 38- کتاب الصلوات سوی الخمس 39 کتاب نوادر الصلاة 40 کتاب الزکاة 41 کتاب الخمس 42 کتاب کتاب حق الحداد 43 کتاب الجزیة 44 کتاب فضل المعروف 45 کتاب فضل الصدقة 46 کتاب الصوم 47 کتاب الفطرة 48 کتاب الاعتکاف 49 کتاب جامع الحج 50 کتاب جامع علل الحج 51 کتاب جامع نوادر الحج 25 کتاب زیارات قبور الائمة 53 کتاب النکاح 54 کتاب الوصایا 55 کتاب الوقف 56 کتاب الصدقة و النحل و الهبة 57 کتاب السکنی و العمری 58 کتاب الحدود 59 کتاب الدیات 60 کتاب المعائش و المکاسب 61 کتاب التجارات 62 کتاب العتق

و التدبير و المكاتبه 63 كتاب القضاء و الاحكام 64 كتاب اللقاء و السلام 65 كتاب صفات الشيعة 66 كتاب اللعان 67 كتاب الاستسقاء 68 كتاب فى زيارة موسى و محمد 69 كتاب جامع زيارة الرضا 70- كتاب تحريم الفقاع 71 كتاب المتعة 72 كتاب الرجعة 73 كتاب الشعر 74 كتاب معانى الاخبار 75 كتاب السلطان 76 كتاب مصادقة الاخوان 77 كتاب فضائل جعفر الطيار 78 كتاب فضائل- العلوية 79 كتاب الملاهى 80 كتاب السفر 81 كتاب فى عبد المطلب و عبد اللّه و أبى طالب 82- كتاب فى زيد بن على 83 كتاب الفوائد 84 كتاب الابانة 85 كتاب الهداية 86 كتاب الضيافة 87 كتاب التأريخ 88 كتاب علامات آخر الزمان 89 كتاب فضل الحسن و الحسين 90 كتاب فى شهر رمضان 91 جواب رسالة وردت فى شهر رمضان 92 كتاب المصابيح 93 كتاب المصباح- الاول ذكر من روى عن النبى من الرجال 94 كتاب المصباح الثانى ذكر من روى عن النبى من النساء 95 كتاب المصباح الثالث ذكر من روى عن على 96 كتاب المصباح الرابع ذكر من روى عن فاطمة 97 كتاب المصباح الخامس ذكر من روى عن ابى محمد الحسن بن على 98 كتاب المصباح السابع ذكر من روى عن على بن الحسين 99 كتاب المصباح الثامن ذكر من روى عن ابى جعفر محمد بن على

100 كتاب المصباح التاسع ذكر من روى عن أبى عبد اللّه الصادق 101 كتاب المصباح العاشر ذكر من روى عن موسى بن جعفر 102 كتاب المصباح الحادى عشر ذكر من روى عن أبى الحسن الرضا 103 كتاب المصباح الثانى عشر ذكر من روى عن ابى جعفر الثانى 104 كتاب المصباح الثالث عشر ذكر من روى عن أبى الحسن على بن محمد 105 كتاب المصباح الرابع عشر ذكر من روى عن أبى محمد الحسن بن على 106 كتاب المصباح الخامس عشر ذكر الرجال الذين خرجت اليهم التوقيعات 107 كتاب المواعظ 108 كتاب الرجال المختار بن من أصحاب النبى 109 كتاب زهد النبى 110 كتاب زهد على 111 كتاب زهد فاطمة 112 كتاب زهد الحسن 113 كتاب زهد الحسين 114- كتاب زهد على بن الحسين 115 كتاب زهد أبى جعفر 116 كتاب زهد الصادق 117 كتاب زهد أبى ابراهيم 118 كتاب زهد الرضا 119 كتاب زهد أبى جعفر الثانى 120 كتاب زهد أبى الحسن على بن محمد 121 كتاب زهد أبى محمد الحسن بن على 122 كتاب اوصاف النبى 123 كتاب دلائل الائمة و معجزاتهم 124 كتاب الروضة 125 كتاب نوادر الفضائل 126 كتاب المحافل 127 كتاب امتحان المجالس 128 كتاب غريب حديث النبى و على 129 كتاب الخصال 120 كتاب مختصر تفسير القرآن 131 كتاب أخبار سلمان و زهده و فضائله 132 كتاب أخبار أبى ذر و فضائله 133 كتاب التقية حذو النعل و بالنعل

134 كتاب نوادر الطب 135 كتاب جوابات مسائل الواردة عليه من واسط 126 كتاب الطوائف 137 كتاب جوابات مسائل الواردة من قزوين 138 كتاب جوابات مسائل وردت من مصر 139 كتاب جوابات مسائل وردت من البصرة 140 كتاب جوابات مسائل وردت من الكوفه 141 كتاب جواب مسألة وردت عليه من المدائن في الطلاق 142 كتاب العلل غير مبوب 143 كتاب فيه ذكر من لقبه من أصحاب الحديث و عن كل واحد منهم حديث ذكر المجلس الذى جرى له بين يدى ركن الدولة 144 كتاب ذكر مجلس آخر 145 كتاب ذكر مجلس ثالث 146 كتاب ذكر مجلس رابع 147 كتاب ذكر مجلس خامس 148 كتاب الحذاو الخف 149 كتاب الخاتم 150- كتاب علل الوضوء 151 كتاب الشورى 152 كتاب اللباس 153 كتاب المسائل 154 كتاب الخطاب 155 كتاب فضل العلم 156 كتاب الموالات 157 كتاب مسائل الوضوء 158 كتاب مسائل الصلاة 159 كتاب مسائل الزكاة 160 كتاب مسائل الخمس 161 كتاب مسائل الوصايا 162 كتاب مسائل المواريث 163 كتاب مسائل الوقف 164 كتاب مسائل النكاح ثلاثه عشر كتابا 165 كتاب مسائل- الحج 166 كتاب مسائل العقيقة 167 كتاب مسائل رضاع 168 كتاب مسائل الطلاق 169 كتاب مسائل الديات 170 كتاب مسائل الحدود 171 كتاب ابطال الغلو و التقصير 172 كتاب السر المكتوم

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمهج1، ص: 19

الى الوقت المعلوم 173 كتاب المختار بن أبى عبيدة 174 كتاب الناسخ و المنسوخ 175 كتاب جواب مسألة نيسابور 176 كتاب رسالته الى أبى محمد الفارسى فى شهر رمضان 187 كتاب ثان الى أهل بغداذ فى معنى شهر رمضان 178 كتاب ابطال الاختيارات و اثبات النص 179 كتاب المعرفة بالرجال البرقى 180 كتاب مولد على 181 كتاب مصباح المصلى 182 كتاب مولد فاطمة 183- كتاب الجمل 184 كتاب تفسير القرآن 185 كتاب جامع اخبار عبد العظيم بن الحسنى 186 كتاب تفسير قصيدة فى اهل البيت.

از جمله اعتراضاتی که بر صدوق کرده‌اند یکی مسأله شفاعت است. چنانکه از مطاوی عبارت خصال استفاده می‌شود. شفاعت یکی از مسائل دینی‌ست و شاید تا اندازه‌یی از مسلمات اسلام باشد. لیک سخن در چگونگی آن در میان فرقه‌های اسلام گوناگون است، أشاعره و جعفریه از برای پیامبر اکرم در اسقاط عقاب گناهکاران اثبات شفاعت کرده‌اند. لیک معتزله یا عدلیه گویند: شفاعت پیامبر در اسقاط عقاب تأثیری ندارد بلکه در رسانیدن پاداش به ثوابکاران مؤثر است. خلاصه با شفاعت پیامبر گناهکار عفو نمی‌شود اما ثوابکار به شفاعت او بر مرتبه وی خواهد افزود.
در قرآن کریم آیاتی هست که صریحا شفاعت را رد می‌کند چنانکه گفته: «کافران منتظر عاقبت آیات خدا می‌گردند تا بنگرند آنچه خدا در قرآن از پاداش و کیفر امیدواری داده واقع می‌شود یا نه؟. سرانجام کار آشکار می‌شود. یعنی روز قیامت. کسانی که قبلا آنرا فراموش کرده بودند می‌گویند: پیامبران خدای ما بر حق بودند. آیا کسی هست که برای ما شفاعت و میانجی‌گری کند؟. یا دوباره به جهان باز گردانده شویم تا کارهایی غیر از آنچه کرده بودیم به جای آوریم؟. چنین کسان خود را دچار زیانکاری کرده‌اند. و بتهای ایشان نیز که شرکت با خدا را به آنان افترا زده بودند، از ایشان گم شده‌اند.
و نیز در قرآن گفته: در دوزخ مشرکان به بتهای خود می‌گویند: سوگند به خدا در مساوی گرفتن شما با پروردگار جهان جز در گمراهی آشکاری نبودیم ما را گناهکاران گمراه کردند.
در حالی‌که برای ما میانجی‌گری و دوست دلسوزی نیست. ما روز رستاخیز را باور نمی‌کردیم تا آنکه مرگ ما را فرو گرفت. هرگاه فرشتگان و پیامبران و نیکوان در قیامت برای ایشان میانجی‌گری

کنند البته شفاعت آنان سودی نمی‌دهد.
ای پیامبر با قرآن کسانی را که از حشر به سوی خدا می‌ترسند برسان و چون برای ایشان جزا و یاری و شفیعی نخواهد بود. واده کسانی را که دین خود را بازیچه ساخته بودند و به زندگی جهان فریب خورده بودند. تو با قرآن برای ایشان یادآوری کن تا کسی به سبب گناه‌های خود نابود نگردد. زیرا برای او جز خدا یاری و شفیعی نخواهد بود. روزی که قیامت می‌شود گناهکاران خاموش و ناامید هستند و برای آنان از شریکانی که به خدا نسبت داده بودند شفیعانی پیدا نمی‌شود. به ایشان کافر گردند. آیا جز خدا برای خود شفیعانی ساختند؟ به ایشان بگوی از آنان چیزی برای شما

ساخته نیست. زیرا آنها خردمند نیستند. پس چگونه میانجی‌گری کنند؟ .... شفاعت ویژه خدایست که دارای آسمانها و زمین است. و همه به سوی او می‌گرایند.
بپرهیزید از روزی که کسی برای کسی نمی‌تواند چیزی بپردازد و از او فدایی پذیرفته نخواهد شد و برای او میانجی‌گری سودی ندارد. به ایشان یاری نخواهد کرد. ای کسانی که به خدا گرویدید از آنچه بر شما روزی کرده‌ایم پیش از آنکه روزی که در آن فروش و یاری و میانجی‌گری آنها چیزی از من دور نسازد و نتواند مرا رهایی دهد؟. چه اندازه فرشتگان که در آسمانها هستند در حالی‌که میانجی‌گری ایشان چیزی را دور نسازد. تمام این آیات ثابت می‌کند که شفاعت کسی نزد خدا پذیرفته نیست. هرچند آیات دیگریست که شفاعت را به شرط رضایت خدا می‌رساند.
دیگر اثبات علم غیب است برای پیشوایان در صورتی که خدا برای پیامبران خود آنرا مسلم نداشته. چنانکه قرآن کریم گفته: دانش پنج چیز را خدا اختصاص به خود داده. خداست که می‌داند روز قیامت کی واقع می‌شود؟ می‌داند که آسمان کی می‌بارد؟ و می‌داند کی در ارحام مادران چیست؟. و کسی جز خدا نداند فردا چه خواهد کرد؟ و کسی جز خدا نداند در کدام زمین درگذرد؟. برخی از مردمان مدینه بر نفاق ثابت‌اند تو ایشان را نمی‌شناسی ما که خدا هستیم می‌شناسیم، و نیز گفته: تو ای پیامبر نمی‌دانی که علیین و سجین چیست؟. و نیز گفته: ای پیامبر به ایشان بگوی: من نمی‌دانم با من و با شما چه خواهد شد؟، من فقط پیرو وحی خدا هستم. و نیز گفته: به شما از دانش چیز اندکی داده شده. شأن نزول این آیه آن بود که از پیامبر پرسیدند، او جواب را مؤکول به رسیدن وحی کرد هرگاه غیب دانستی و علم ما کان و ما یکون و کائن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 21
داشت فورا پاسخ می‌داد. ناگزیر اثبات علم غیب تنها برای خداست و هرکس جز این گوید از دین اسلام و قرآن فهمی بیگانه است. و علی بن ابی طالب (ع) نیز در نهج البلاغه در خطبة 128 گفته: این پنج چیز را که خدا در قرآن گفته بود نه پیامبر می‌داند و نه وصی او.
و نیز از پیشوایان رسیده که هرچه از ما برای شما نقل کنند که برخلاف صریح قرآن کریم باشد آن از ما نیست و آنرا به دیوار بکوبید ناچار به دستور و فرمان همان پیشوایان باید این‌گونه اخبار و احادیثی که برخلاف صریح قرآن است به عرض جدار کوبید. و اضافه بر اینها این‌گونه اخبار دلالت بر غلو می‌کند و غلو برخلاف مصلحت دین خداست. در قرآن گفته: يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ. ای اهل کتاب در حق پیامبر خود عیسی (ع) تجاوز از حد مکنید. و نیز گفته:
اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ. کافران احبار و رهبانان خود

را به جای خدا گرفتند و این کار از ایشانَ شایسته نیست.
جواب از این اشکالات آن‌ست که صدوق در این کتاب خصال یا کتابهای دیگر خود هیچ‌گاه اظهار اعتقاد به این اخبار نکرده بلکه آنها را برای پژوهندگان روایت کرده و میزان و ملاک صحت و سقم آنها را به عهده خواننده دانا به اقسام احادیث نهاده. حال کسی برخلاف مقاصد او می‌فهمد تقصیر از او نیست. ممکن است کسی بگوید: چرا این‌گونه اخبار را که دلالت برخلاف ظاهر آیات قرآن دارد نقل کرد تا سبب انحراف افکار گردد.
جواب آن است که هرگاه بنا شود بر صدوق در این‌گونه موارد اشکال کرد اول بر قرآن کریم باید اشکال کرد که آیاتی در آن است که سبب گمراهی برخی شده و ایشان را معتقد به تجسم خدا گردانیده و نیز ممکن است کسی بگوید چرا خدا در قرآن خود چنین گفته است؟ جواب آن‌ست که قرآن به سبک و شیوه عرب تکلم کرده است و در بیانات عرب چنین بیانات مستعار و مجاز بسیار است، هرگاه چنین نمی‌گفت مردمان عرب قرآن را به سبک لسان عرب نمی‌شمردند و زیر بار بیانات آن نمی‌رفتند.
و نیز از غرائب فتاوای صدوق یکی آن‌ست که هرگاه کسی دستار بر سر نهد جائز نیست که بی‌تحت الحنک نماز گزارد، و نیز اول وقت نماز شام را استتار قرص تنها دانسته و این مذهب شیخ طوسی نیز هست که در کتاب مبسوط نقل کرده و نیز صدوق قنوت را در نماز پنج‌گانه واجب می‌داند و به ترک آن نماز را تباه می‌داند اما ابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب می‌داند، و نیز از جمله فتاوای صدوق اینست که صلوات را جزء تشهد نمی‌داند و در کتاب

من لا یحضره الفقیه دعاء تشهد و صورت آنرا بی‌صلوات نوشته، و نیز سهو را بر پیامبر و پیشوا جائز می‌داند و آنرا (انساء الرحمان) نام نهاده و ظاهرا سید نعمة اللّٰه جزائری را نیز همین مذهب است و صدوق گفته است: که استاد محمد بن الولید را نیز همین مذهب بود و اللّه اعلم.

خاندان بابویه قمی

دودمان بابویه در ایران افراد بسیاری بودند که اکثر در عداد فقهاء و محدثین‌اند یکی از این دودمان بنام منتجب الدین رساله‌یی در حالات این خانواده نگاشته که خلاصه آن از این قرار است:
1- ابو الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه پدر شیخ صدوق که از فقهاء و محدثین بود، میلادش حدود 260 ه و مرگش در 229 ه و گورش در قم است.
2- أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق مولود به 305 ه و متوفی به 381 ه که مفصلا در این مقدمه بیان شد.
3- حسن بن علی بن الحسین بن بابویه که در شمار زهاد و عباد بود و از فقه بی‌بهره.
4- أبو عبد اللّه حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه که در عداد فقهاء بود.
5- محمد بن موسی بن بابویه عم علی بن بابویه، چیزی از حالاتش در دست نیست.
6- الحسین بن الحسن بن موسی بن بابویه، گویند در شمار فقهای روزگار خود بود.
7- الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن بابویه ثقة الدین در شما دانایان بود.
8- الحسین بن الحسن بن الحسین بن بابویه قمی گفته‌اند فضلاء بود.
9- عبد اللّه بن ثقة الدین الحسن بن الحسین بن بابویه قمی از سلار بن عبد اللّه روایت می‌کند.
10- أبو المفاخر هبة الدین ثقة الدین الحسن بن الحسین بن بابویه. منتجب الدین وی را در عداد و علماء گفته.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 23
11- أبو المعالی سعد بن ثقة الدین الحسن بن الحسین بن بابویه گویند از فضلاء بود.
12- أبو جعفر محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه. طبری از وی در کتاب بشارة المصطفی روایت می‌کند.
13- أبو ابراهیم اسماعیل از خاندان آل بویه بود.
14- أبو طالب اسحاق برادر اسماعیل که از فرزندان محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه بوده‌اند.
15- نجم الدین علی بن محمد الحسن بن الحسین بن بابویه قمی ابو

الحسن در عداد فقهاء بود.
16- بابويه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسين بن على بن بابويه. از شاگردان شمس- الاسلام الحسن بن الحسين بن بابويه بود.
17- شيرزاد بن محمد بن بابويه: منتجب الدين او را از دانايان گفته.
18- على بن محمد بن حيدر بن بابويه، از ابن على طوسى روايت مى‌كند.
19- موفق أبو القاسم عبيد اللّه بن الحسن بن بابويه قمى ساكن رى بود، بر پدر خود شمس الاسلام حسكا بن بابويه تفقه كرده بود.
20- منتجب الدين أبو الحسن على بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن الحسين بن على بن الحسين بن بابويه مؤلف كتاب فهرست در مشائخ معاصر طوسى متوفى 585 ه
21- قطب الدين محمد بن محمد بن أبى جعفر بن بابويه رازى بويهى از شاگردان علامه حلى بود، گفته‌اند از همين دودمان بود:
نگارنده در ايام تحصيل سلاسل اجازاتى از مشائخ خود گرفته بود از جمله سلسله سند احاديث كه به شيخ صدوق مى‌رسد. خواستم براى تيمن آنرا در اين ترجمه نقل كنم ان شاء اللّه و هى هذه.
بنام خدا- مرتضى گيلانى در سال (1361 هجرى) روايت كرد از استاد خود شيخ- ابراهيم بن اسماعيل مدرس اشكورى گذشته به سال (1362 هجرى) و او از استاد خود شيخ- شعبان گيلانى گذشته به سال (1348 ه) و او از استاد خود شيخ حبيب اللّه رشتى گذشته به سال
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه‌ج1، ص: 24
(1312 ه) و او از استاد خود شيخ محمد حسن اصفهانى نجفى مؤلف جواهر الكلام گذشته به سال (1466 ه) و او از استاد خود شيخ جعفر نجفى مؤلف كاشف الغطاء گذشته به سال (1228 ه) و او از استاد خود شيخ محمد باقر وحيد بهبهانى گذشته به سال (1206 ه) و او از پدر خود شيخ محمد اكمل بهبهانى گذشته حدود سال (1150 ه) و او از استاد خود شيخ جمال الدين خوانسارى گذشته به سال (1121 هجرى) و او از استاد خود شيخ محمد باقر مجلسى اصفهانى گذشته به سال (1111 ه) و او از پدر خود شيخ محمد تقى مجلسى اصفهانى گذشته به سال (1070 ه) و او از استاد خود شيخ بهاء الدين محمد عاملى گذشته به سال (1031 ه) و او از پدر خود شيخ حسين بن عبد الصمد عاملى گذشته به سال (984 ه) و او از استاد خود شيخ زين الدين عاملى مشهور به شهيد ثانى گذشته به سال (966 ه) و او استاد خود شيخ على بن عبد العالى ميسى گذشته به سال (933 ه) و او از استاد خود شيخ محمد بن داؤود بن المؤذن گذشته به سال (حدود 980 ه) و او از پدر خود شيخ شمس الدين محمد عاملى مشهور به شهيد اول گذشته به سال (786 ه) و او از استاد خود شيخ فخر الدين محمد حلى گذشته به سال (771 ه) و او از پدر خود شيخ- جمال الدِين

حلی مشهور به علامه گذشته به سال (726 ه) و او از استاد خود شیخ أبی القاسم جعفر بن سعید حلی گذشته به سال (676 ه) و او از استاد خود سید شمس الدین فخار بن معد- موسوی گذشته به سال (630 ه) و او از استاد خود شیخ أبی الفضل شاذان بن جبرئیل قمی گذشته به سال (580 ه) و او از استاد خود شیخ أبی جعفر محمد بن أبی القاسم طبری گذشته به سال (540 ه) و او از استاد خود شیخ أبی علی خراسانی گذشته به سال (495 ه) و او از پدر خود شیخ محمد بن حسن طوسی گذشته به سال (465 ه) و او از استاد خود شیخ مفید محمد بغدادی گذشته به سال (413 ه) و او از استاد خود شیخ صدوق قمی گذشته به سال (381 ه) و او از پدر خود شیخ علی بن بابویه قمی گذشته به سال (329 ه) و او از استاد خود شیخ سعد بن عبد اللّه الاشعری گذشته به سال (300 ه) و او از استاد خود شیخ أحمد بن محمد بن عیسی گذشته به سال (250 ه) و او از استاد خود عباس بن معروف گذشته به سال (210 ه) و او از أبی همام اسماعیل بن همام گذشته به سال (200 ه) و او از محمد بن سعید بن غزوان گذشته به سال (196 ه) و او از سکونی اسماعیل بن ابی زیاد مسلم گذشته به سال (190 ه) و او از

أبی عبد اللّه جعفر بن محمد گذشته به سال (148 ه) و او از پدر خود محمد بن علی گذشته به سال (114 ه) و او از پدر خود علی بن الحسین گذشته به سال (95 ه) و او از پدر خود حسین بن علی گذشته به سال (61 ه) و او از پدر خود علی بن أبی طالب گذشته به سال (41 ه) و او از پیامبر اکرم اسلام محمد بن عبد اللّه خاتم النبیین (ص) گذشته به سال (11 ه) که گفت: «دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید: فرمان‌روا. دانا. توانگر. به فرمان‌روا گوید: ای آنکه خدای ترا فرمان‌روایی داد و داد نکردی پس او را فرو برد چنانکه پرنده دانه کنجد را. به دانا گوید: ایکه نزد مردمان خودستایی می‌کردی و به سرکشی با خدا نبرد می‌کردی پس او را نیز فرو خورد.

آنگاه به توانگر گوید: ایکه خدا به تو از جهان فراخی داد هرگاه کسی از تو اندکی به نام وام خواستی ندادی و تنگ‌چشمی کردی او را نیز فرو برد».

یادداشت- مدارک و مأخذ نگارنده در این کتاب خصال همان کتابهای چاپی مشهور است با تصحیح و استدراک خود، امید است مورد قبول واقع گردد.

فهرست مجلد یکم

عنوان صفحه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ مقدمه‌ج1 ؛ ص32

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 33

عنوان صفحه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 35

عنوان صفحه

فهرست مجلد دوم

عنوان صفحه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 42

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ مقدمه‌ج1 ؛ ص42

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه‌ج1، ص: 43

عنوان صفحه

[مقدمه مؤلف]

ترجمه- بنام خداوند بخشایشگر مهربان ستایش خدایی راست که در یگانگی یکتاست، و در خدایی بی‌همتا، بندگان را برای شناسایی خویش بیافرید و زبانها از چگونگیش درمانده‌اند و دیده‌ها از دیدارش در پرده‌اند. خدایی که از صفتهای موجودات برتر است و از معانی محدود فزون‌تر و در مخلوقات او را مانندی نیست و خدایی جز او برای جهانیان نیست. گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز او نیست و انبازی ندارد.
و گواهی می‌دهم که محمد (درود خدای بر او و خانواده‌اش باد) بنده و فرستاده اوست و او را به پیامبری خود برگزید و دانشهای کیش خود را بدو سپرد و با نامه خود وی را برانگیخت تا بر بندگانش حجت باشد و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب وصی اوست، بهترین مردم پس از اوست و ایستادگی به زمان او دارد و خواننده مردم است به راه او و او سرور گروندگان است، سید اوصیاء، شایسته‌ترین مردم به پیامبران و همسر او فاطمه زهراء بانوی زنان جهانست و حسن و حسین و پیشوایان از فرزندانش پیشوایان هدایت و نشانهای پرهیزگاری‌اند. و گواهی می‌دهم کسی که پیروی از ایشان کند رستگار است و کسی که از اینان روی گرداند هالک است. درودهای خدای بر ایشان و بر ارواح و اشباح اینان باد و آمرزش خدای و برکاتش.
اما بعد: دیدم که استادان و گذشتگان من که آمرزش خدا بر ایشان باد در دانشهای گوناگون کتابهایی پرداخته‌اند و از ساختن کتابی که بر شمارش خویهای پسندیده و نکوهیده باشد غفلت کرده‌اند.
و چنان یافتم که در نگارش چنین کتابی برای دانش آموزان و خواهندگان در نیکوی سود بسیاریست.
از این روی برای رضای خدای (ارجمند باد نامش) این کتاب را پرداختم، از خدای امیدوار مزد آن هستم و خواهان رستگاری به آمرزش او و امیدم آنست که مرا نومید مگرداند در آنچه در آرزوی آن هستم و امیدوارم از او به بخشش و منتش چون که بر هر چیزی تواناست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 3

[باب منشهای یگانه]

اشاره

ترجمه

(1) باب خصال یگانه

- شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب- خدا عزت او را ادامه دهاد- گفت: ابو العباس از مقدام بن شریح بن هانی از پدرش روایت کرده که عرب بیابان گردی روز جنگ جمل نزد امیر المؤمنین علی (ع) ایستاد و گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 4

یا امیر المؤمنین تو می‌گویی خدا یکی است؟ مردم بدو هجوم آوردند و گفتند: ای اعرابی نمی‌بینی در این وقت جای چنین سؤالی نیست؟ امیر المؤمنین گفت او را واگذارید تا سؤال خود را بپرسد زیرا آنچه را او می‌خواهد همانست که ما برای آن می‌جنگیم.

سپس گفت: ای اعرابی معنی این سخن که خدا یکی‌ست، دارای چهار معنی است. دو وجه آن بر خدای عز و جل روا نیست و دو وجه آن برایش ثابت است. اما آن دو که بر او جائز نیست. یکم- آنکه کسی بگوید: یکی است از راه عدد و شمار و این بر او روا نیست. زیرا آنچه برای آن دومی نباشد در سلسله اعداد داخل نمی‌شود. از این جهت است اگر کسی بگوید خدا (سومی از سه تاست) کفر گفته است. دوم- هر گاه کسی بگوید او یکی از مردم است قصدش یکی نوعی است از جنس و این سخن در حق او جائز نیست، زیرا این تشبیه و مانند کردن است در صورتی که پروردگار ما برتر از آن است.

و اما آن دو وجهی که در خدا ثابت است: یکم- آنکه کسی بگوید: خدا واحدیست که برای او در چیزها مانندی نیست و این درست است، زیرا پروردگار ما چنین است. دوم- آنکه کسی بگوید: خدای عز و جل احدی المعنی است، مقصود آنکه بیش از معنی واحد نیست، یعنی آنکه او در وجود منقسم نمی‌شود و ماده و صورت ندارد و نه در عقل و وهم قابل قسمت است، یعنی جنس و فصل ندارد. و این معنی درست است چون که پروردگار ما نیز چنان است.

ترجمه

(2) رها دادن منش موجودی را به منش موعودی

- رسول خدا (ص) گفته: «خوشا به حال کسی که شهوت حاضری را برای موعودی که ندیده رها کند». یعنی شهوتی را رها کند به امید آنکه خدا در آخرت به او پاداش خیری دهد.
ترجمه

[(3) ستم سوار به پیاده]

(3) امام جعفر صادق (ع) گفته: «اگر سوار به پیاده بگوید به من راه بده این گفتار از جور شمرده می‌شود». یعنی سواره نباید مزاحم پیاده شود و از راه توانایی زور بگوید.
ترجمه

(4) منشی از دین دوستی

- امام جعفر صادق (ع) گفته: «از دین دوستی مرد است، دوست داشتن برادران خود را». یعنی اگر مردی دین خود را دوست دارد طبعا برادر دینی خود را نیز دوست دارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 5

ترجمه

- از امام ابی جعفر محمد باقر (ع) روایت شده که گفت: «خدای عز و جل می‌گوید: «به جلال و جمال و بهاء و بزرگی و بلندی خود سوگند هیچ بنده‌یی نیست که خواهش مرا بر خواهش نفسانی خود مقدم گرداند مگر آنکه بی‌نیازی وی را در او گردانم و همتش را در آخرتش و او را از هلاکت نگاه می‌دارم و آسمانها و زمین را عهده‌دار روزی او گردانم و در سوداگریهایش جانب او را حفظ خواهم کرد».

یعنی اگر بنده در دنیا فقط اعتمادش در کارها بر خدا باشد در تجارت سود را برای او خواهم کرد و او را از دیگران بی‌نیاز خواهم کرد.

ترجمه

- رسول خدا (ص) گفته: «کسی که خشنودی مردم را به خشمگین ساختن خدا بخواهد، خدا ستایشگران او را از مردم نکوهشگران او گرداند». و نیز از رسول خدا (ص) روایت شده که گفته: «کسی که آرزوی چیزی کند برای خدای عز و جل از جهان نرود تا بدو آن را عطا کند».
یعنی هر چه را برای خدا در جهان خواسته باشی خدا آن را بر آورده می‌کند.
ترجمه

(7) منشی نجات بخش

- از رسول اکرم (ص) نقل شده است، که گفت: خداوند تعالی گفته:
«ای فرزند آدم در آنچه ترا فرمان دادم فرمان برداری کن و صلاح کار خود را به من میاموز». یعنی به من صلاح کار خود را یاد مده من صلاح ترا بهتر از تو می‌دانم.
ترجمه

(8) منشی که بهترین کارهای دین است

- رسول خدا (ص) گفته: «فزونی دانش نزد خدا برتر است از فزونی پرستش و بهترین چیزی از دین شما پرهیزگاریست». خلاصه گفتار: پرهیزگاری از ناشایستها از بندگی خدا که آلوده باشد بهتر است. زیرا غرض از بندگی پرهیز از حلال و حرام است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 6
ترجمه

[(9) منش بردباری با دانش]

(9) از رسول خدای (ص) روایت شده که گفته است: «هیچ گاه فراهم نشده چیزی یا چیز دیگر که برتر باشد از بردباری با دانش».
ترجمه

(10) منشی که در آن بزرگواری دنیا و آخرت است

- از رسول خدا (ص) روایت شده که گفته است: «همنشینی اهل دین بزرگواری دنیا و آخرت برای انسان است».
ترجمه

(11) داناترین مردم کسی است که منشی را با منشی جمع کند

- از علی امیر المؤمنین (ع) پرسیده شد از داناترین مردم، گفت: «آن کسی است که دانش مردم را با دانش خویش جمع کند».
ترجمه

(12) نیکبختی حقیقتی است و بدبختی حقیقتی

- از علی (ع) روایت شده که گفته است: «حقیقة سعادت آن است که مرد کار خود را به سعادت به پایان رساند و حقیقت شقاوت و بدبختی آن است که مرد کار خود را به شقاوت به انجام رساند».
ترجمه

(13) مردم به منشی ثواب داده می‌شوند یا به عقاب می‌رسند

- از علی بن الحسین (ع) روایت شده که گفته است: «همه روزه زبان فرزند آدم به سائر اعضایش می‌گوید: «شما چگونه صبح کردید؟
آنها در پاسخش می‌گویند به خیر و نیکی هر گاه تو بگذاری و به آن می‌گویند از برای خدا مزاحم ما مشو، زیرا اگر ثواب یا عقابی برای ما باشد به واسطه تو خواهد بود».
ترجمه

(14) منشی که بهترین جهاد است

- از جعفر بن محمد علیهما السّلام، پرسیدند از حدیثی که از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که گفت: «بهترین جهاد کلمه عدلی است در پیشگاه حاکم ستمکار». که معنی آن چیست؟
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 7
در پاسخ گفت: «مقصود آن است در صورتی که از او بپذیرد به اندازه فهم وی بگوید و اگر نه در این باب تکلیفی بر گوینده نیست».
ترجمه

(15) دشوارترین چیزها منشی است که نمی‌شود از آن خودداری کرد مگر به رها دادن منشی

- امام جعفر بن محمد (ع) گفت: «حواریون به حضرت عیسی بن مریم گفتند: ای آموزگار نیکوی، بگوی چه چیز سخت‌تر است؟ در پاسخ گفت: دشوارترین چیزها خشم خدای بزرگ است. دوباره پرسیدند به چه چیز از خشم او پرهیز می‌توان کرد؟ گفت: بدان که خشم مگیرید. باز پرسیدند سرچشمه خشم چیست؟ گفت: خود بزرگ گرفتن و جباری و خوار شمردن مردم را.

ترجمه

(16) بزرگواری گرونده به خدا در منشی‌ست و ارجمندش در منشی

- امام جعفر صادق گفته:
بزرگی مؤمن به خدا در نماز شب گزاردن است و ارجمندیش در دور داشتن آزار از مردم. فرستاده خدا به جبرئیل گفت: مرا پندی ده. در پاسخ گفت: «ای محمد هر چه خواهی زنده باش انجام کار مرگ است. هر چه را خواهی خواسته باش که از آن جدا خواهی شد. هر کاری که می‌خواهی کرده باش. شرافت مؤمن به خدا، نماز شب گزاردن است و ارزش وی در دوری از عرض مردمان.
سهل پور سعد گفته: جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: «ای محمد هر چه زنده بمانی در انجام خواهی مرد. و هر چه را دوست داری عاقبت از آن جدا خواهی شد و هر کاری که در جهان کنی در پایان بدان جزای کار خود را می‌یابی. بزرگواری انسان به شب‌زنده‌داریست، و ارجمندیش به بی‌نیازی از مردم.
و نیز رسول خدا گفته: «بزرگواران امت من حافظان قرآن‌اند و شب زنده‌داران».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 8
ترجمه

(17) منشی که کلید هر بدیست

- امام جعفر بن محمد (ع) گفته: خشم کلید هر بدیست.
ترجمه

(18) منشی از دادگری

- از امام جعفر بن محمد (ع) روایت است که گفته: «دوست بدارید برای مردم آنچه را برای خود دوست دارید».
ترجمه

(19) منشی که دارنده آن به داوری آن خشنود است

- امام جعفر بن محمد گفته: «هر کس با مردم به انصاف رفتار کند او از این داوری از طرف مردمان خشنود خواهد بود».

ترجمه

(20) کمترین حق مؤمن بر برادر خود منشی است

- از امام صادق (ع) پرسیده شد که کمترین حق مؤمن بر برادر خود چیست؟ گفت: «آنچه را برادر تو بدان نیازمند است به خود اختصاص مدهی، بلکه او را بر خود مقدم گردانی».
ترجمه

(21) نزدیکی به خدای بزرگ به منشی

- امام صادق (ع) گفته: «به همدردی کردن با برادران خود به خدا نزدیک شوید».
ترجمه

(22) خدا بندگان خود را به منشی آزمایش کرده که از همه آزمایشها دشوارتر است

- امام صادق (ع) گفته: «آفریننده جهان مردم را به چیزی دشوارتر از پول دادن آزمایش نکرده است».
ترجمه

(23) منشی نتیجه نیکوکاریست

- یکی از روات بنام حمران پور اعین گفته: که از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: هر چیزی را ثمره‌ایست و ثمره نیکوکاری شتاب در چراغ افروزیست. چون به میانجی روشنی نیکی از بدی شناخته می‌شود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 9
ترجمه

(24) منشی که اعتقاد بنده را به خدا پایدار می‌سازد و منشی که ایمان را از دل وی دور می‌کند

- ابان پور سوید که از روات است، گفته: از امام محمد باقر پرسیدم چه ایمان را در دل ثابت می‌دارد؟ در پاسخ گفت: پرهیزگاری و آنچه آن را از دل وی دور می‌کند آز است.
ترجمه

(25) منشی که سنگینی را از انسان دور می‌کند

- از امام موسی بن جعفر روایت شده که گفته:
«شتاب در رفتار وقار و سنگینی را از انسان مؤمن دور می‌کند.
ترجمه

(26) نیکیی که سرآمد همه نیکی‌هاست و حق ناشناسیی که سر آمد همه حق ناشناسی‌هاست

- پیامبر (ص) گفته: «بالای هر نیکی نیکی است تا انسان در راه خدای بزرگ کشته گردد، چون در راه او کشته شد برتر از آن نیکویی نیست. و بالای هر حق ناشناسی حق ناشناسی دیگریست تا آنجا که انسان پدر یا مادر خود را می‌کشد. پس چون یکی از آنان را کشد بالاتر از آن حق ناشناسیی نباشد.

ترجمه

(27) برای دارنده منشی ضمانت شده که تهی دست نگردد

- ابراهیم پور میمون گفته است:
از امام جعفر صادق شنیدم که می‌گفت: «من ضمانت می‌کنم هر کسی را که در زندگی میانه رو باشد تهیدست نگردد».
ترجمه

(28) منشی از جوانمردی خانواده پیامبر است

- زراره گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت:
«ما خانواده‌یی هستیم که مردانگی در ما گذشت از کسی است که به ما ستم رسانیده باشد».
ترجمه

(29) منشی از جوانمردیست

- پیامبر خدا گفته است: «اصلاح خواسته از جوانمردیست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 10
ترجمه

(30) منشی برای مرد بزرگوار بد است

- معاویه پور وهب گفته است: امام صادق مرا در مدینه دید که سبزی می‌برم، گفت: برای انسان بزرگوار شایسته نیست که چیز پستی را برگیرد، زیرا این سبب می‌شود مردمان به او جری گردند.
ترجمه

(31) خدا منشی را می‌پسندد و منشی را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدا میانه روی را در کارها دوست دارد و صرف کردن بی‌جهت را دشمن. اگر چه هسته خرمایی را دور افکنی زیرا می‌شود آن را به چیزی به کار برد و همچنین نیم خورده آبی که می‌آشامی».
ترجمه

(32) کسی که منشی را داشته باشد سپاس نعمت نکند

- امام صادق گفته: «کسی که بی‌احترامی پیشه کند شکرگزار نخواهد بود».

ترجمه

(33) کسی که برای منشی خشمناک نگردد سپاس منش دیگری را نیز نکند

- امام صادق گفته:
«کسی که ناسپاسی در حق وی او را خشمناک نکند سپاس نعمت را نیز به جای نیاورد».
ترجمه

(34) منشی از فروتنی است

. امام صادق گفته: «پیشی گرفتن در برخورد با مردم به سلام و درود از فروتنی است.
ترجمه

(35) منشی که به کفر کشانیده می‌شود و منشی که نزدیک است بر قضای خدا و قدر وی چیره گردد

.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 11
از پیامبر خدا روایت شده است که گفته: فقر گاهی به کفر کشانیده می‌شود. و رشک و حسد گویا می‌خواهد بر قضای خدا و قدرش چیره گردد.
ترجمه

(36) منشی که توده‌های مردم گذشته را نابود کرده است

. ابو الحسن حذاء گفته: از امام صادق شنیدم که به ابی العباس بقباق گفت: چه ترا از حج گزاردن بازداشت؟ در پاسخ گفت: کفالتی که به گردن گرفته بودم. امام گفت: ترا به کفالت کردن چه؟ مگر نمی‌دانی کفالت همان کاریست که توده‌های مردم گذشته را به نیستی کشانید.

ترجمه

(37) کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر منشی که جز یکی از سه امر کفاره‌یی ندارد

- از امام صادق روایت کرده‌اند که گفت: «کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است، مگر وام که کفاره‌یی جز بدهکار آن را اداء سازد یا دوستش از طرف او بدهد یا وام دهنده از آن درگذرد ندارد».
ترجمه

(38) خداوند بزرگ برای محمد (ص) و پیروانش ارمغانی فرستاده که به جز پیروان او داده نشده است

- از پیامبر اکرم روایت شده که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم ارمغانی فرستاده که به هیچ یک از پیروان گذشته نداده، این بزرگ داشتی است که به ما شده. پرسیدند آن چیست؟ گفت: «گشودن روزه و شکستن نماز در حال مسافرت، هر کس آن را نپذیرد پیشکش خداوند بزرگ را باز پس داده است»
ترجمه

(39) هر که خواسته باشد نیکی سرایش افزون گردد هنگام خوراک خود منشی را انجام دهد

- از امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده است هر کس خواسته باشد نیکی در سرایش بسیار گردد، هنگام خوردن با
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 12
دست نماز باشد» یعنی دست و رویش را بشوید و وضو بسازد.
ترجمه

(40) هر گاه خدا بنده‌یی را دوست داشته باشد مورد نظر گردد و چون بدو نظر داشته باشد به یکی از سه چیز به او ارمغان دهد

- از امام محمد باقر روایت شده است: هر گاه خدا بنده‌یی را دوست داشته باشد او را به یکی از سه چیز پیشکش کند یا درد سر یا تب یا درد چشم.

ترجمه

(41) روز رستخیز عروسی پرهیزگاران است

- از امام صادق روایت شده است، که گفته:
«قیامت عروسی و شادی پرهیزگاران است».
ترجمه

(42) برای منشی مرگ پسندیده نیست

- گفته شده مردی از پیامبر پرسید چرا من مرگ را دوست ندارم؟ در پاسخ گفت: مالی داری؟ گفت: آری، گفت: پیش از مرگ آن را به گور فرستادی؟ گفت نه، گفت: از این روی تو مرگ را دوست نداری. مقصود از فرستادن به گور خیرات است.

ترجمه

(43) منشی که مانند ضد خود است

- از امام صادق روایت شده است که گفت: «خدا یقینی پاک را مانند شک پاکی نیافریده چون مرگ، زیرا هر کسی بدان ایمان دارد. در صورتی که کمتر کسی از مردم در اندیشه آن است».
ترجمه

(44) نابکارترین مردمان کسانی هستند که برای منشی که در آنان است بزرگ داشت می‌شوند

- از پیامبر اکرم روایت شده است که گفت: «بدترین مردمان کسانی هستند که دیگران از بیم نابکاری ایشان گرامی می‌شوند. آگاه باش کسی که مردم او را گرامی از ترس می‌دارند از من نیست».
در برخی از نسخ خصال به جای امتی اهلی آمده است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 13
ترجمه

(45) منشی در جهان زهد است و منشی سپاس هر بهره‌مندیست

- از امیر المؤمنین روایت شده است که گفت: «پذیرفته شدن کردار را از کردار پیشتر اهمیت بدهید، مقصد از زهدورزی کوتاه کردن آرزوست و سپاس داشتن هر نعمتی کناره‌گیری منهیات خداست کسی که تن خویش را به رنج می‌دهد خدای خود را خشنود ساخته و آنکه تن خود را به رنج نیفکند خدای را سرکشی کرده است.

ترجمه

(46) در جهان چیزی شایسته‌تر از زبان به زندان نیست

- از امیر المؤمنین علی روایت شده که گفت: «زبان خویش را از همه چیز شایسته‌تر به زندان دانید».
ترجمه

(47) هر که در جهان آرزوی خود را دراز گرداند کردارش تباه گردد

. از علی روایت شده است که گفته: «درازی امل دلالت بر تباهی و بدی عمل می‌کند».
ترجمه

(48) مرد مسلمان تا خاموش است برای وی نیکی نوشته می‌شود

- از امام صادق روایت شده است که گفته: «بنده مؤمن تا خاموش نشسته برایش نیکی می‌نگارند و اگر سخن خوب گفت باز نیکی نوشته می‌شود و اگر نه بدی برایش می‌نویسند. یعنی در نامه عمل وی.
ترجمه

(49) منشی است که هر کس آن را داشته باشد یا به جای آورد خداوند بزرگ او را از بیم روز رستخیز آسایش دهد

- از فرستاده خدا روایت شده که گفت: هر کس خود را دشمن دارد به جای آنکه مردم را دشمن داشته باشد، خدا او را از بیم آخرت آسایش دهد یعنی خود را از دیگران بهتر نداند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 14

ترجمه

(50) منشی که سرمایه خردمندیست

- پیامبر اکرم گفته: «سرمایه خردمندی پس از گروش به خدا دوستی نمودن با مردمان است».
ترجمه

(51) پرهیزگارترین مردمان و پرستنده‌ترین مردمان و رنج کش‌ترین مردمان

- امام صادق گفته: «پرهیزگارترین مردمان کسی است که در جای شبهه‌ناک ایست کند و پرستنده‌ترین مردمان آن است که واجبات دین را به جای آورد و ازهد مردمان آن باشد که ناشایست را رها کند و رنج برترین مردمان آنکه گناه به جای نیاورد».
ترجمه

(52) پشیمانی از گناه توبه است

- امام محمد باقر گفته: پشیمانی خود توبه است».
ترجمه

(53) آنکه از خواسته جهان بیش از روزی به دست آورد

- روایت شده مردی از نیاز خود به امیر المؤمنین گله کرد. در پاسخ گفت:
«هر چه از جهان بیابی بیش از روزی خود تو خزینه‌دار دیگران خواهی بود.
یعنی اندوخته برای دیگران می‌کنی.
ترجمه

(54) منشی در خور وصیت

- امام محمد باقر گفته: «چون مرگ پدرم علی بن الحسین فرا رسید، مرا به خود چسبانید و گفت: ای فرزند ترا وصیت می‌کنم به آنچه پدرم هنگام مرگ وصیت کرده او نیز از پدران خود شنیده بود که بترس از ستم کردن بر کسی که جز خدا یاور و پناهی ندارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 15
ترجمه

(55) منشی انگیزه راندن شود و منشی سبب سازش

- حذیفه پور منصور گفته:
از امام صادق شنیدم که گروهی از قریش سازش را با مردم کم کردند از این رو از قریش رانده شدند و دسته‌یی از دیگران چون با مردم در آمیزش خوش رفتاری می‌کردند به قریش پیوستند. بعدا گفت کسی که دستی از خود را از آزار مردم نگاهدارد مردم دستهایی را از آزارش دور کنند.
ترجمه

(56) منشی بر جهانیان سنگین است و منشی بر ایشان سبک

- محمد پور مسلم گفته: از امام محمد باقر شنیدم که گفت: «کار نیک بر مردم جهان گران است به اندازه گرانی آن در ترازوی کردارشان در قیامت و کار بد بر جهانیان سبک است به اندازه سبکی آن در ترازوی آنان در قیامت».

ترجمه

(57) خانواده‌یی بزرگواری ندارد مگر به منشی و کرمی نیست مگر با منشی

- از امام علی بن الحسین روایت شده که گفت: «برای قریش و دیگر تازیان بزرگواری نیست مگر به فروتنی و گرامی نخواهد بود جز به پرهیزگاری و کاری نیست مگر آنکه با قصد انجام یابد و بندگی نیست مگر با پرستش دانی. آگاه باش دشمن‌ترین مردم به درگاه خدا کسی‌ست که خویشتن را پیرو کسی و امامی بداند در حالی که رفتار او را نمی‌داند».
ترجمه

(58) منشی چهار سود دارد

- از امام صادق روایت شده که گفت: سرمه‌کشیدن موی را می‌رویاند. سرشک را می‌خشکاند و آب دهن را شیرین می‌کند و دیده را جلا می‌دهد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 16
ترجمه

(59) خدا چون بنده‌یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگیش دچار سازد

- رسول خدا گفته: «در برابر گرفتاریهای بزرگ مزد بزرگ است. خدا چون بنده‌یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگش مبتلی گرداند هر کس بدان خشنود باشد خدا از او خشنود است و هر کس گرفتاری را بد دارد گرفتار سخط او شود.

ترجمه

(60) منشی که درد بواسیر پدید آورد

- امیر المؤمنین گفته: «بسیار در مستراح نشستن سبب بیماری بواسیر است».
ترجمه

(61) انگشتی که انگشترین آهن در آن است پاک نیست

- پیامبر اکرم گفته: انگشتی که خاتم آهن در آن باشد پاک نگردد. شاید آهن جذب پلیدی می‌کند.
ترجمه

(62) کسی که پیش از درود آغاز به گفتار کند ویرا پاسخ مدهید

- پیامبر اکرم (ص) گفته: «کسی که پیش از سلام به سخن آغاز پاسخش مدهید، و به مهمانی خود مخوانید تا سلام کند.
ترجمه

(63) منشی است که هر کس به جای آورد یا برای او به جای آورده شود، از دین محمد بیرون رفته باشد

- از امام صادق روایت شده که گفت: «هر کس کهانت کند یا بخواهد دیگری برایش کهانت کند از کیش پیامبر بیرون رفته باشد». پرسیدند: قیافه چگونه است؟. گفت: خوش ندارم که به آنان مراجعت کنی، قیافه‌شناسی مانده‌یی از پیامبریست که به دست مردم افتاده است.
ترجمه

(64) از نمونه‌های پیامبران جز کلمه‌یی نمانده است

- از امام ابو الحسن اول روایت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 17
شده که گفت: «از مثلهای پیامبران جز کلمه‌یی نمانده و آن اینست که چون شرم نداشته باشی هر چه خواهی می‌کن». سپس گفت: این کلمه در بنی امیه صادق است.
ترجمه

(65) هر گاه خدا به بنده خود نیکی خواهد او را به زودی در جهان کیفر دهد و اگر بدی خواسته باشد کیفرش را پس افکند

- امام صادق گفته: «چون خدا نیکخواه بنده‌یی باشد او را به زودی در جهان به کیفر اعمالش برساند و اگر بدخواه وی باشد کیفرش را به قیامت افکند».
ترجمه

(66) بر دشمنان نعمتها شکیبا باش

- امام صادق گفته: «شکیبا باش بر دشمنان نعمت. یعنی اگر رشگبران بر نعمت تو حسد می‌برند صابر باش زیرا تو نمی‌توانی به کسی که خدای را در باره تو نافرمانی می‌کند جزایی بهتر از این دهی که خدای را در باره او فرمان برداری کنی.
ترجمه

(67) پیامبر و علی از درختی آفریده شده‌اند

- روایت کرده‌اند که رسول اکرم گفته: «مردمان از درختهای گوناگون آفریده شده‌اند اما من و علی از درختی آفریده‌شده‌ایم اصل من علی است و فرع من جعفر».

ترجمه

(68) منشی سپاس هر نعمتی است

- عمر پور یزید گوید از امام صادق شنیدم که می‌گفت:
«سپاس هر نعمتی هر چه بزرگ باشد آن‌ست که خدای را ستایش کنی».
ترجمه

(69) دین همان مهرورزیست

- سعید بن یسار گوید، امام صادق به من گفت: «دین همان مهرورزیست. زیرا خدای بزرگ گفته: ای پیامبر به مردم بگوی: اگر شما خدای را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدای نیز شما را دوست بدارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 18
ترجمه

(70) هر گاه مؤمنی با مؤمن دست به یک دیگر دهند بی‌گناه از هم جدا گردند

- امام محمد باقر گفته: «چون مؤمنی با مؤمنی با یک دیگر دست دهند از گناه پاک شوند».
ترجمه

(71) منشی که دلها را زنده کند

- از امام محمد باقر روایت شده که به فضیل گفت: «ای فضیل نقل گفته‌های ما دل را زنده می‌کند».
ترجمه

(72) منشی که کار پیشوایان خدا را زنده می‌گرداند

- خثیمه گفته: امام محمد باقر به من گفت: «یک دیگر را در سراهای خود دیدن کنید چون این دیدن کار ما را رواج می‌دهد. خدا بیامرزد بنده‌یی را که کار ما را زنده کند».
ترجمه

(73) خدا چیزی نیافریده که دیده را بهتر روشن کند از منشی

- محمد پور مروان گفته:
امام صادق به من گفت: که پدرم به من گفت: «خدا چیزی خلق نکرده که دیده پدرت را بهتر از تقیه روشن کند».
ترجمه

(74) نه دهم از دین در منشی‌ست

: از ابو عمر عجمی روایت شده که گفت: از امام صادق شنیدم که به من گفت: «ای ابو عمر نه دهم از دین در تقیه است. کسی که تقیه نمی‌کند دین دار نیست. این تقیه در هر جایی درست است مگر در نبیذ (که نوعی از شراب خرماست) و مسح بر روی پا افزار یعنی موزه». مقصد از تقیه آن است که نوعی وانمود نکند که ایجاد مزاحمت برای خود بنماید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 19
ترجمه

(75) آنکه به قضای خدا خشنود باشد یا دلتنگ

- از امام صادق روایت شده که گفت:
«آنکه به قضای خدا خشنود باشد قضا بر او روان گردد و نزد خدا پاداش دارد و آنکه از آن دلتنگ گردد قضا بر او روان گردد و مزدش تباه شود».
ترجمه

(76) منشی ست که درازای آن اشتران سرخ موی پسندیده نیست

- از امام علی بن الحسین روایت شده که گفت: «من دوست ندارم به جای این وضع ستمرسیدگی بهترین دارایی جهان را داشته باشم و هیچ آشامیدنی نیاشامیدم که گواراتر از فرو خوردن خشم خود باشد به خشم رسیده».

ترجمه

(77) منشی که روزی را افزون می‌کند

- از ابی عوف عجلی روایت شده که گفت: از امام صادق شنیدم که گفت: دست شستن پیش از خوراک و پس از آن روزی را افزون کند.
ترجمه

(78) منشی از گناه‌ها که آمرزیده نگردد

- از امام محمد باقر روایت شده که گفت:
«از گناه‌هایی که آمرزیده نگردد آن است که گوینده بگوید کاش جز به این کار که کرده‌ام باز خواست نمی‌شدم». زیرا از این گفتار تنزیه نفس لازم آید.
ترجمه

(79) منشی که سبب نفاق و تهی دستی گردد

- راوی گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «آوازخوانی سبب نفاق و تهی دستی‌ست».
ترجمه

(80) نخستين پيشکشی که به مؤمن داده می‌شود

- اسحاق پور عمار گفته: به امام صادق گفتم: نخستين پيشکشی که به مؤمن داده می‌شود چيست؟ گفت: «آمرزش کسانی که مرده‌يی را دنبال رفته باشند يعنی تشييع می‌کنند».
الخصال / ترجمه مدرس گيلانی، ج1، ص: 20
ترجمه

(81) بنده‌یی که نیکی نکرده در قیامت برای منشی آمرزیده گردد

- امام صادق گفته:
«در قیامت بنده‌یی را فرا شمار کشند و بدو گویند یاد آور شو که نیکی کرده‌یی؟ او یاد آوری کند و گوید:
ای پروردگار نیکی ندارم که یاد کنم مگر وقتی از بنده مؤمن تو هنگام گذر آبی خواستم به من داد با آن دست نماز گرفته نمازی گزاردم، پروردگار گوید: ترا آمرزیدم وی را به بهشت برید».
ترجمه

(82) سر همه گناه‌ها منشی‌ست

- امام صادق گفته: «دوستی جهان سر همه لغزشهاست».
ترجمه

(83) چه زشت است که بی‌آبرویی به بهشت در آید

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص20

نجم که از روات است، گفته:

امام محمد باقر به من گفت: «شما پیروان ما با مادر بهشت هستید اما چه زشت است که بی‌آبرویی از شما به بهشت درآید». گفتم: این چگونه ممکن باشد؟ گفت: «آن کسی ست که شهوت و شکم خود را نگاه نداشته». یعنی هر کس که از خواهشهای شهوت و شکم غیر مشروع پرهیزگاری نکند انسان بی‌آبرویی ست.

ترجمه

(84) منشی که سبب آمرزش خدا گردد

- امام صادق به مدرک نامی گفت: «خدا بیامرزد بنده‌یی را که مهر مردمان را به خود کشد و برای ایشان آن گوید که در می‌یابند و واگذارد آنچه را نمی‌فهمند».
ترجمه

(85) منشی که نیکی سرای را افزون گرداند

- از امیر المؤمنین روایت شده که گفت:
«هر که خواهد که خیر و برکت در سرایش افزون گردد پیش از خوراک خوردن دستش را بشوید»
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 21
ترجمه

(86) در کسی که تندرستی او بر بیماری آشکار باشد

- امام صادق گفته: «کسی که تندرست باشد و در حالت تندرستی خود را مداوا کند و بمیرد من از چنین کسی بیزارم».
ترجمه

(87) منشی که مؤمن از آن روی‌گردانست

- عبد الواحد پور مختار گفته: از امام محمد باقر از بازی شطرنج پرسیدم گفت: «مؤمن از بازی بیزار است».
ترجمه

(88) هیچ چیز چون منشی ایمان را تباه نمی‌کند

- پیامبر اکرم گفته: «هیچ چیز مانند تنگ چشمی ایمان را تباه نمی‌کند. سپس گفت: تنگ چشمی جنبشی مانند جنبش مورچه دارد و راههایی مانند راههای شرک. شرک به معنی دام نیز آمده است.
ترجمه

(89) نیکبخت کسی که جانشین خود را بیند

- موسی پور بکر واسطی گفته: به امام موسی ابن جعفر گفتم: کسی به پسر یا دختر خود گوید پدر و مادرم فدای تو باد. آیا در این گفتار اشکالی خواهد بود؟ در پاسخ گفت: «اگر پدر و مادر وی زنده باشند این گفتار از او ناسپاسی است و اگر مرده باشند زیانی ندارد. آنگاه گفت: «پدرم می‌گفت: کسی که نمیرد تا فرزند خود را بیند نیکبخت است. به خدا سوگند که به من جانشین مرا نشان داده است».
ترجمه

(90) مقام مؤمن از کعبه بزرگتر است

- امام صادق گفته: «مقام و مرتبه مرد خدا از کعبه برتر است».
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج1، ص: 22
ترجمه

(91) بسنده‌ست مؤمن را که بیند دشمنش در معصیت خدا گرفتار است

- امام صادق گفته: «کافی است یاری خدا مؤمن را که بیند دشمنش سرگرم به سرکشی از خدا است».
ترجمه

(92) ارمغان کینه را می‌زداید

- امام صادق گفته: «پیشکش پیش از نیاز نیکوست.
و به یک دیگر ارمغان فرستید تا دوست یک دیگر باشید. چون پیشکش کینه‌ها را از دل‌ها می‌برد».
ترجمه

(93) خوشا به بنده ساده‌نما

- امام صادق گفته: «خوشا بنده ساده‌نما که در ظاهر با مردم همدم است و با کردار آنان همراه نیست و مردم را در ظاهر شناخته اما مردم درون او را نشناخته‌اند».

ظاهرا نومه به ضم نون و سکون و او کسی ست که مردم درون او را ندانسته‌اند که چیست؟

ترجمه

(94) منشی که آدمی را در قیامت تهی‌دست دارد

- پیامبر اکرم گفته: «مادر سلیمان ابن داود به سلیمان گفت: از خواب بسیار بپرهیز، زیرا خواب بسیار در شب آدمی را در قیامت نیازمند می‌دارد».
ترجمه

(95) سرشناسان بهشت گروهی‌اند

- فرستاده خدا گفته: «خوانندگان قرآن سرشناسان اهل بهشت‌اند».
ترجمه

(96) پیامبر اکرم اجزاء دست نماز را یک بار یک بار می‌ساخت

- ابن عمر گفت: «رسول خدا اعضای وضوء را یک بار یک بار به جای می‌آورد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 23

ترجمه

(97) نیکوترین نیکها منشی ست

- از امام حسن بن علی روایت شده نیکوترین نیکها نیک خویی ست.
ترجمه

(98) پیامبر برای منشی دعای خود را ترک کرد

- پیامبر اکرم گفته: «هر پیامبری از خدا چیزی خواست من خواست خود را برای پیروان خود اندوخته کردم».
ترجمه

(99) بهترین پرستش منشی ست و نیکوترین دین منشی

- پیامبر اکرم گفت: «نیکوترین پرستش راه دانی‌ست و خوب‌ترین دین داری پرهیزگاری ست».
ترجمه

(100) چیزی که آن بسیار و عمل‌کننده‌اش اندک است

- پیامبر گفته: «کار خیر بسیار است به جای آورنده‌اش اندک است».
ترجمه

(101) منشی نیمه‌یی از دین است

. پیامبر گفت: «حسن خلق نیمه‌ای از دین است».
ترجمه

(102) نیکوترین چیزی که به مسلمان داده شده منشی‌ست

- از رسول خدا پرسیدند:
نیکوترین چیزی که به مرد مسلمان داده شده، چیست؟ گفته: خوی نیک.
ترجمه

(103) پیامبر و علی از نوری آفریده شده‌اند

- پیامبر (ص) گفته: من و علی از نوری آفریده‌شده‌ایم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 24
ترجمه

(104) سازش بنده در سازش عضوی از تن او است

- نعمان پور بشیر گفته: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: در تن آدمی پاره‌یی گوشت نازک است که هر گاه درست باشد همه تن او درست خواهد بود و اگر بیمار گردد به میانجی آن همه تن مریض گردد و آن دل است. پیامبر گفته: هر گاه دل آدمی پاک باشد تن وی پاک است و اگر دل پلید گردد تن پلید شود.
ترجمه

(105) آدمی به- منشی به بهشت درآید

- رسول خدا گفته، «بنده‌یی به بهشت درآید اگر چه به برداشتن خاری که در سر راه مسلمانان بوده، باشد».

ترجمه

(106) هر که از دو منش خشنود گردد به منشی کار بندد

- انس پور مالک گفته: از پیامبر شنیدم که گفت: «آنکه از فراخی روزی و دیر آمدن اجل خشنود گردد گو صله رحم کند» یعنی رفت و آمد داشته باشد.
ترجمه

(107) پیامبر نماز خود را به سلامی پایان می‌داد

- انس پور مالک روایت کرده که پیامبر با سلامی نماز خود را انجام می‌داد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 25
ترجمه

[باب منشهای دوگانه]

(108) شناسایش خداوند یگانه به دو منش است

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: شنیدم که از پدر خود نقل کرد که مردی از امیر المؤمنین علی پرسید خدای را به چه شناختی؟
گفت: به تغییر عزیمت و تبدیل همت. زیرا گاهی قصد امری کردم او میان من و کار من جدایی افکند.
در کارها مصمم شدم اما قضا با تصمیم من مخالفت کرد، از این جهت دانستم کارها به دست دیگریست.
انوری این را به شعر گفته:
اگر محول حال جهانیان نه قضاست‌چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست؟.
بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق‌بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست.
آنگاه پرسید چگونه نعمت ویرا سپاس گویی؟ در پاسخ گفت: دیدم مرا از گرفتاری دور کرد و دیگری را گرفتار کرد. از این روی دانستم که به من لطف داشته و نعمت ارزانی کرد از این سبب ویرا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 26
سپاس گفتم. دوباره پرسید چرا دیدار وی را دوست داری؟ در جواب گفت: چون دیدم فرشتگان و پیامبران خود را برای راهنمایی من آماده داشته کسی که این همه لطف به من دارد هرگز مرا فراموش نخواهد کرد از این رو دیدار ویرا خواهانم.
ترجمه

(109) پیامبر گفت: دو کار نیک است که نمی‌خواهم کسی در آنها با من شرکت کند

- رسول اکرم گفته: «دو منشی است که دوست ندارم کسی در آن دو با من شرکت جوید: یکی دست نماز است، چون آن از نماز من است. و دیگر دهش در راه خدا، زیرا آن از دست من است به دست خواهان که به خداوند رحمان می‌رسد».
ترجمه

(110) دو دور افتاده را پذیرایی کنید

- پیامبر اکرم گفته: دو دور افتاده‌اند باید آنها را پذیرایی کرد: گفتار حکیمانه‌یی از انسان سبک مغزی و دیگر گفتار سفیهانه‌یی که از فرزانه‌یی سر زند از آن درگذرید.
ترجمه

(111) دست نماز را چیزی تباه نمی‌کند مگر آنکه از پیش یا پس انسان مکلف بیرون آید

- از ابی بصیر مرادی روایت شده که گفت: از امام صادق پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان شود. گفت: «دست نماز باطل نمی‌شود مگر به آنچه از دو طرف پایین بیرون آید. مصنف این کتاب شیخ صدوق گفته: مقصود از آنچه بیرون می‌آید: بول و غائط و باد و منی ست.
مترجم گوید:
در مذهب شافعی تلاقی پوست زن و مرد که هر دو در گمان شهوت باشند اگر چه طرفی مکره یا میت باشد وضوء باطل می‌شود. و نزد حنفی قهقهه در نماز ناقض وضو و نماز است. و در نزد مالکی و حنبلی رده ناقض وضو است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 27
ترجمه

(112) دو نعمت بر مردم پوشیده شده

- از رسول اکرم نقل است که گفته: «دو نعمت بر مردم پوشیده شده: آسایش و تندرستی».
ترجمه

(113) دو منش است که برای بسیاری فتنه انگیزد

- رسول اللَّه (ص) گفته: «بیشتر مردمان از دو منش در فتنه می‌افتند و آنها تندرستی و بیکاری‌ست.
ترجمه

(114) خاموشی و پیاده روی به خانه خدا از همه عبادات برتر است

- امام صادق گفته:
«خدای را بندگی نکرده‌اند به چیزی که برتر از خاموشی و پیاده روی به خانه وی باشد».
ترجمه

(115) دو تن امر به معروف می‌شوند

- امام صادق گفته: «دو تن شایسته امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند: یکی مؤمن پند پذیر و دیگر نادانی که خواهد فرا گیرد. اما آنکه تازیانه و شمشیر دارد هیچ از این دو نیست».
ترجمه

(116) کفر را دو بال است

- از امام صادق روایت شده که گفته: «کفر را دو بال است و آنها بنو امیه و آل مهلب‌اند». آل مهلب از حامیان بنی امیه بودند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 28
ترجمه

(117) خداوند بزرگ مردم زمین را دو بخش کرده

- پیامبر اکرم (ص) گفته «خدا مردم زمین را دو بخش کرد و مرا در بخش بهتر نهاد و آن نیمه را نیز سه بخش کرد و مرا در برترین بخشهای آن نهاد. سپس قریش را از میان عرب برگزید. آنگاه دودمان هاشم را از قریش برگزید بعدا فرزندان عبد المطلب را از خانواده هاشم اختیار کرد سپس مرا از دودمان عبد المطلب اختیار کرد. شاید مراد از دو بخش انس و جن باشد.

ترجمه

(118) از پیروان پیامبر دو دسته‌اند که هر گاه درست گردند مردم درست می‌شوند و هر گاه تباه گردند مردم نیز تباه گردند

- از امام جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم گفته: پیروان من دو دسته‌اند: هر گاه درست شوند مردم نیز درست شوند و اگر تباه گردند مردم نیز تباه گردند و ایشان: فقهاء و امرای دین من‌اند».
ترجمه

(119) احترام خدای را در باره دو ناتوان نگاهدارید

- امام صادق گفته: «برای خدا دو ناتوان را نگاهدارید. یعنی پدر مرده و زنان را.
ترجمه

(120) پاداش کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند

- امام صادق گفته: «آنکه دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند یعنی نان دهد، او را از آتش دوزخ نگاه دارند».
ترجمه

(121) دو مرد بوی بهشت را نمی‌شنوند

- پیامبر اکرم گفته: عاق والدین و قلتبان بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه در نیابند. پرسیدند قلتبان کیست؟ گفت: کسی که زن وی زنا دهد و او بداند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 29
ترجمه

(122) آنچه در باره دو زبان آمده است

- پیامبر اکرم گفته: «انسان دو روی یعنی دو زبان را در قیامت می‌آورند و زبانش از پشت سرش بر آمده و زبان دیگرش از پیش بیرون افتاده او را به آتش می‌سوزانند و گویند اینست کسی که در جهان دو زبان و منافق بوده است».
ترجمه

(123) مردم دو گروه‌اند، گروهی آسوده می‌کنند و گروهی آسوده می‌شوند

- فرستاده خدا گفته: «هر گاه مؤمن بمیرد از گرفتاری جهان آسوده می‌شود و هر گاه کافر بمیرد درخت و جنبندگان زمین و بسیار از مردمان را از خود آسوده می‌کند».
ترجمه

(124) مردمان دو دسته‌اند دانا و دانش آموز

- امام صادق گفته: «مردمان یا دانااند یا دانش آموز و غیر از این دو دسته در حکم پشه دم باد هستند و در آتش باشند».
ترجمه

(125) دو منش است یکی گناه‌ها را به فراموشی می‌سپارد و دیگری دلها را سخت می‌کند

- امام صادق از پدرش روایت کرده که گفت: «خداوند بزرگ به موسی وحی کرد که به بسیاری خواسته
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 30
خشنود مباش و مرا به همه فراموش مکن. زیرا خواسته بسیار گناه‌ها را به فراموشی می‌سپارد و ترک یاد من دلها را سخت می‌کند.
ترجمه

(126) دو منش رهایی از خوره است

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «ناخن گرفتن و آب خوره را چیدن از آدینه‌یی تا آدینه دیگر رهایی از خوره یعنی جذام است».
ترجمه

(127) سرگرمی به دو کار بزرگ

- ابو ذر غفاری از بیم خدا می‌گریستی تا دیده‌اش درد- گرفتی، وی را گفتند دعا کن تا خدا دیده‌ات را تندرست گرداند، گفت: به کاری سخت‌تر سرگرم هستم و چشم من در آن راه چندان مهم نیست، گفتند: آن کدام است؟ گفت: بهشت و دوزخ»

ترجمه

(128) همه جهان دو کلمه است و دو درم

- ابو ذر غفاری در پهلوی کعبه ایستاد و گفت:
من جندب پور سکن هستم، مردمان گردوی فراهم آمدند. ایشان را پند داده نمی‌گفت: هر گاه کسی از شما سفری کند توشه‌ای برای آن برگیرد. آیا سفر قیامت در پیش نیست؟ می‌خواهید توشه‌یی برای آن بردارید. مردی بدو گفت ما را پندی ده. گفت: «روز گرم روزه گیر برای توشه قیامت و حج‌گزار برای کارهای بزرگ و در دل شب دوگانه برای یگانه بگزار برای بیم گور. سخنهای نیکو گوی و از گفتار زشت باز ایست. از تهی دستان دستگیری کن شاید از گرفتاری آخرت رهایی یابی جهان را به اندازه دو
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 31
درم بشناس درمی برای هزینه خانواده خود و درمی را برای آخرت از پیش فرست. سوم درم ترا زیان دارد و سودی ندهد. جهان دو کلمه است کلمه‌یی برای جستجوی حلال و کلمه دیگری برای دست آوردن آخرت. سوم کلمه زیان دارد گرد آن مگرد. اندوه روزی که به آن نرسیدم مرا هلاک می‌کند».
ترجمه

(129) مرد فقیه نشود تا دو منش نداشته باشد

- موسی پور اکیل گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: مرد در دیانت بینا نشود تا آنکه هوی و هوس را رها کند و باک نداشته باشد که چه پوشیده و با چه شکم خود را سیر کرده است.
ترجمه

(130) در زندگی نیکی تنها برای دو تن است

- پیامبر اکرم گفته: خیر زندگی برای دو کس است. دانایی که مردمان فرمان بردار وی‌اند و دانش آموزی که فرمان بردار باشد».
ترجمه

(131) در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو مرد

- امام صادق گفته: در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روز نیکی بر نیکیهایش بیفزاید و مردی که گناه خود را به توبه دریابد با دوستی ما خانواده پیامبر و اگر نه عمل و توبه وی او را سود ندهد.
ترجمه

(132) دانش دو دانش است

- سليم پور قيس هلالى گفته: از على (ع) شنيدم كه به ابى- الطفيل مى‌گفت: «اى ابا طفيل دانش دو دانش است دانشى كه بايد مردمان در آن انديشه كنند و آن دانش دين است و دانشى كه در آن جاى انديشه كردن نيست و آن توانايى خداوند بزرگ است».
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج1، ص: 32
ترجمه

(133) دو منش شگفت انگیز

- روزی خدا خوردن و ادعای خدایی کردن- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: خداوند بزرگ فرشته‌یی را به زمین فرستاد او در جهان مدت زیادی بماند سپس به آسمان بازگشت. در آنجا از او پرسید در جهان و روی زمین چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم و از همه شگفت انگیزتر بنده‌یی را دیدم از نعمتهای جهان همه چیزی برای وی آماده بود، روزی ترا می‌خورد و ادعای خدایی می‌کرد، من از بی‌پروایی او در شگفت شدم و از بردباری تو. پس خدا بدو گفت: از بردباری من در شگفت شدی؟ گفت: آری گفت: او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرید و چیزی از جهان نخواست مگر آنکه بدان رسید و چیزی از خوراک و آشامیدنی بر او دگرگون نشد.
ترجمه

(134) امر به نیکی و باز داری از بدی دو آفریده شده از خلق خداوند بزرگ است

- از امام محمد باقر (ع) روایت شده که گفت: «امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خدایند کسی که ایشان را یاری کند خدا او را یاری گرداند و آنکه اینان را خوار گرداند خدا او را خوار گرداند».
ترجمه

(135) بیشتر بندگی ابو ذر دو منش بود

- امام صادق گفته: «بیشتر بندگی ابو ذر اندیشه کردن و پند گرفتن بود».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 33
ترجمه

(136) زنی که دو شوی داشته و هر دو در بهشت‌اند از کدام یک خواهد بود؟

- از پیامبر اکرم روایت شده که ام سلمه از او پرسید: زنی که دو شوی داشته باشد و هر دو بهشت بروند از کدام یک از ایشان خواهد بود؟. در پاسخ گفت: آن را برگزیند که خوش‌خلق‌تر و زن دوست‌تر از آنان است. ای ام سلمه نیکی دو جهان نیک خویی‌ست. بابی و امی یعنی پدر و مادرم فدای تو باد.

ترجمه

(137) دو دشمن که برای خدای خود جنگیدند

- نضر بن مالک گفته: از حسین بن علی پرسیدم اینکه خدا در قرآن گفته: دو دشمن در باره پروردگار خود با یک دیگر جنگیدند؛ چیست؟ گفت: «ما و بنی امیه در خدا منازعه کردیم ما گفتیم: خدا درست گفته. بنی امیه گفتند: او دروغ گفته، ما و ایشان در قیامت نیز با یک دیگر دشمن هستیم».
ترجمه

(138) دست باز دو معنی دارد

- احمد پور سلیمان گفته: مردی از امام موسی بن جعفر در هنگام طواف خانه خدا پرسید معنی جواد را برای من توضیح ده، گفت: سخن تو دو صورت دارد. هر گاه سؤال تو از مخلوق است، جواد کسی است که واجبات خود را بجای آورد و بخیل آنکه به جای نیاورد یعنی آنچه بر او واجب است. هر گاه مقصود تو از جواد خداست. یعنی کسی که هر گاه عطا کند جواد است و هر گاه خودداری کند نیز جواد است، زیرا اگر به بنده چیزی داده که حق نداشته این جوادیست و اگر از دهش خودداری کند در حق وی باز جواد است، چون طرف شایسته نبود.

ترجمه

(139) دینار و درهم کشنده‌اند

- پیامبر اکرم گفته: دینار و «درهم گذشتگان شما را کشتند و شما را نیز هلاک خواهند کرد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 34
ترجمه

(140) زر و سیم دو سنگ مسخ شده‌اند

- پیامبر گفته: «زر و سیم دو سنگ مسخ شده‌اند هر که آنها را دوست داشته باشد با آنها خواهد بود. شیخ صدوق گفته: مقصود آن است که آنها را تا اندازه‌یی دوست داشته باشد که حقوق خدا را از آنها نپردازد.
ترجمه

(141) پناه بردن به خدا از دو منش

- از أبی سعید خدری روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «پناه به خدا می‌برم از کفر و وام. پرسیده شد آیا کفر با وام برابری می‌کند؟
گفت: آری!.
ترجمه

(142) در شیعه دو منش است

- از علی بن الحسین روایت شده که گفت: «دوست دارم که دست خود را به جای دو منش که در شیعه است فدا سازم: یکی برای بی‌صبری و سبکی ایشان و دیگر برای فاش کردن اسرار اینان».
ترجمه

(143) روزه‌دار را دو شادیست

- امام صادق گفته: «روزه دار را دو شادیست، یکی هنگام گشودن روزه و دیگری هنگام دیدار پروردگار خود، از پیامبر روایت شده که گفته: هر کار فرزند آدم برای اوست مگر روزه‌اش که برای من است و من پاداش آن را می‌دهم، روزه سپر مؤمن است در قیامت چنان که در دنیا خود را به سلاح نگاهداری می‌کنید. بوی دهان روزه دار نزد خدا از بوی مشک بهتر است، روزه‌دار دو شادی دارد یکی هنگام گشودن روزه و دیگری دیدار من هنگام رفتن به بهشت».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 35

ترجمه

(144) آنچه در دو سوداگر راستگوی و نیکوکار یا دروغگوی و خیانت کار رسیده است

- پیامبر گفته: هر گاه دو سوداگر در معامله راستگوی و نیکو کار باشند خدا به ایشان برکت دهد و اگر دروغگوی و خیانتکار باشند برکت از ایشان دور شود، متعاملین تا در مجلس معامله باشند اختیار فسخ دارند، در صورت اختلاف، گفتار خداوند کالا مقدم است یا اختلاف را ترک کنند.
ترجمه

(145) دو چیز در صبح و عصر خیر می‌دهند

- پیامبر گفته: «گوسفند و کشت فراهم کنید تا هر شام و بام نیکی به شما رساند، پرسیدند ای پیامبر خدا پس کار اشتران چه می‌شود؟ گفت آنها مهارهای شیطان‌اند، نیکی آنها از سوی خطرناکی به آن‌ها می‌رسد. گفتند هر گاه مردم این را بشنوند اشتران را رها خواهند کرد، گفت: نابکار از آن دست باز ندارد».

ترجمه

(146) دو خرید و فروش ناشایست است

- امام محمد باقر: دو خرید و فروش را بد دانسته، یکم- انداختن و بر گرفتن نادانسته. دوم- خرید و فروش چیزی که آن را ندیده باشی.

ترجمه

(147) در کالای نیک دو آفرین است و در کالای بد دو نفرین

- امام صادق گفته:
«در کالای خوب دو آفرین است و در بد دو نفرین، چون در باره نیک می‌گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت دهاد و در باره کالای بد می‌گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت مدهاد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 36
ترجمه

(148) به بنده‌یی که خدای را در کارها در نظر دارد دو منش داده شده

- معاویه پور وهب گفته: از امام صادق شنیدم که گفت: «هیچ مسلمانی خدای را مراعات نکند مگر آنکه بدو دو خصلت داده شود: روزیی که بدان خرسند باشد و خشنودی خدا که بدان رهایی یابد.
ترجمه

(149) هر که دو منش داشته باشد او مؤمن است

- پیامبر اکرم گفته: «کسی که با تهی دستان همراهی کند و با مردمان به انصاف رفتار کند او مؤمن است، و نیز گفته: «هر که از نیکی خود خشنود باشد و گناه خود را دانسته باشد او گرونده به خداست.
ترجمه

(150) هر که دو منش دارد انسان نیکی‌ست و اگر نه از نیکی دور است

- امام صادق گفته: «دو منش است که هر کس دارا باشد انسان نیکی است، از آن دو منش پرسیدند، گفت:
«نماز در وقت خود گزاردن و همراهی با نیازمندان کردن».
ترجمه

(151) دو چیز است که هر کدام زودتر حاصل آید مطلقه مسترابه از عده بیرون رود

- امام محمد باقر گفته: «دو چیز است که هر کدام زودتر پیش آمد کند مطلقه مسترابه از آن عده بیرون رود، در سه ماه اول پاکی که در آن مدت خوبی نبیند دوم سه سر شستن که میان دو سر شستن آن سه ماه پاکی نبوده باشد» مسترابه زنی‌ست که در سن حیض دیدن باشد اما حیض نبیند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 37

ترجمه

(152) دو منش است که تهی دستی را از میان می‌برد و زندگی را دراز می‌کند و اگر به جای آوردند هفتاد گونه مرگ بد را دور می‌سازد

- امام محمد باقر گفته: «نیکی و دهش تهی دستی را دور می‌کند و زندگی را می‌افزاید و هفتاد مرگ بد را دور می‌سازد».
ترجمه

(153) تقرب به خدا با دو منش است

- امام صادق گفته: «احسان غیر از زکات دادن است، به نیکی کردن و صله رحم به جای آوردن به خدا نزدیک شوید.
ترجمه

(154) دو سنت است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «سنت دو است، یکی در واجب که پیروی از آن رهنمایی ست و رها دادن آن گمراهی، و دیگر غیر واجب که پیروی از آن فزونی‌ست و رها دادن آن گناهی ندارد». سنت گفتار و کردار پیامبر است و به قولی قول معصوم.
ترجمه

(155) نیکی نزد دارنده دو منش شایستگی دارد

- امام صادق گفته: «سزاوار نیست نیکی انجام دادن مگر نزد کسی که بزرگوار یا دیندار باشد».
ترجمه

(156) برادران دو گونه‌اند

- امام محمد باقر گفته: «مردی در بصره نزد امیر المؤمنین علی آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا از برادران خبر ده گفت: «برادران دو گونه‌اند، برادران یک دل و برادران ظاهر ساز،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 38
برادران یک دل دست و بال و اهل و خواسته‌اند، چون برادر خود را یک دل یافتی خواسته و جانت را از وی دریغ مدار با یارانش یار باش و با دشمنان وی دشمن، راز و خرده وی را بپوشان و نیکی او را آشکار ساز و چنین کسان از کبریت احمر نایاب‌تراند.
برادران ظاهر ساز فقط لذت همدمی را از آنان دریغ مدار و بیش از آن نیز از ایشان توقع مدار تو نیز با آنان خوشرویی نشان ده».
ترجمه

(157) مردمان دو گروه‌اند

- امام محمد باقر گفته: «مردمان دو گروه‌اند: مؤمن که دانا است و نادان که خوی ایمانی ندارد، مؤمن را گزند مرسان و با نادان مستیز که چون او باشی».
ترجمه

(158) دو فرمانده‌اند که در واقع فرمانده نیستند

- پیامبر اکرم گفته: «دو فرمانده‌اند که فرمانده گفته نمی‌شوند، یکم- ولی جنازه، هر گاه کسی جنازه‌یی را تشییع کرد باز مگردد تا آن را در خاک کنند یا از ولی آن دستور بازگشت خواهد. دوم زنی که با مردی به حج گزاردن رفته، مردی که در سفر حج سرپرست زنی ست باید باز مگردد تا آن زن حج خود بگزارد».
ترجمه

(159) دو چیز است که برخی از مسلمانان نماز خود را بدان تباه می‌سازند

- امام محمد باقر گفته: «دو چیز است که مسلمانان نماز خود را بدان تباه می‌سازند. یکم- بگفته کسی که می‌گوید:
تبارک اسمک و تعالی جدک. این جمله‌ایست که گروهی از پریان از روی نادانی در خدا گفته‌اند، دوم- گفتار کسی که در میان نماز بگوید: السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین، چون این جمله برای بیرون رفتن از نماز گفته می‌شود نه در وسط آن» جد به معنی بخت در لغت عرب آمده است، شاید بطلان از آن جهت باشد که اطلاق بخت بر خدا روا نباشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 39
ترجمه

(160) هیچ گامی نزد خدا از دو گام پسندیده‌تر نیست، و هیچ آشامیدنی نزد خدا از دو آشامیدن نیکوتر نیست، و هیچ قطره‌یی نزد خدا از دو قطره بهتر نباشد

- ابو حمزه ثمالی گفته:
«از امام علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: هیچ گامی نزد خداوند بزرگ بهتر از دو گام نباشد، گامی که گرونده به خدا بر می‌دارد با آن رخنه رده پیکار را آباد می‌سازد و گامی که به سوی خویشان بر- می‌دارد برای دلجویی، هیچ جرعه‌یی خوب‌تر از آن نزد خدا از آن دو جرعه نخواهد بود، جرعه خشمی که مؤمن به بردباری خویش فرو خورد و جرعه ناگوار گرفتاری که به صبر خود شکیبایی کند، هرگز قطره‌یی پیش خدا از آن دو چکه نیکوتر نباشد، قطره خونی که در راه خدا ریخته گردد و قطره اشکی که در شب تار از بیم خدا روان سازد.
ترجمه

(161) دو منش که شیطان برای نوح یاد آور شد

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «چون کشتی نوح به زمین نشست، شیطان نزد وی آمد و گفت: ای نوح در زمین مردی بزرگتر از تو بر من از جهت منت نیست، چون خدای را بر این فاسقان خواندی تا زحمت و رنج مرا برای گمراهی ایشان کم کردی، می‌خواهم برای این نیکی تو، ترا دو پند بیاموزم- یکم: آنکه از رشگ و حسد گریزان باش، زیرا همین رشک بری بود که مرا به این روز نشاند- دوم: از آز و حرص دوری که چون این آز آدم را بیچاره کرد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 40

ترجمه

(162) ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر مردمان ترسیده می‌شود دو منش است

- از پیامبر اکرم روایت شده که گفته: «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناک هستم از خواهشهای نفسانی و آرزوهای دراز است، آرزوهای نفسانی از حق پیش‌گیری می‌کند و درازی آن آخرت را به فراموشی می‌سپارد، این همان جهان است پشت کرده به شما می‌رود و آن همان آخرتست که روی کرده به شما می‌آید، هر یک از این دو خواهندگانی دارند، هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت باشید، از اولاد جهان مباشید، شما امروزه که زنده‌اید در کارگاه کردار هستید و بر شما حسابی نیست اما فردا که درگذشتید شما به شمار فرا کشیده خواهید شد و دیگر وقت کار نیست.
امیر المؤمنین علی از پیامبر نقل کرده که دانایان دو گروه‌اند: دانایی که به دانش خویش کار بندد او رستگار است و دانایی که دانش خود را به کار نبرد وی نابود گردد، دوزخیان از گند دانای بی‌کردار در گزند باشند، پشیمان‌تر از دوزخیان کسی است که بنده‌یی را به خداوند بزرگ خوانده باشد و او نیز پذیرفته و خدای او را به بهشت در آورد و آن خواننده به خدای را به سبب به کار نبردن دانش خود به دوزخ برد، سپس امیر المؤمنین گفت: اکنون از دو منش بر شما بیمناک هستم- یکم- پیروی آرزوهای نفسانی و دوم- درازی آنها، چون پیروی از آرزوها انسان را از حق باز دارد و درازی آرزو آخرت را از یاد شما ببرد.
این جهان پشت‌کننده است و این آخرت روی آورنده و برای هر یک از این دو فرزندانی‌ست هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت گردید و از اولاد جهان مباشید و بجای آورید آنچه از کردار نیک
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 41
می‌توانید زیرا شما امروز در جهان، کارگاه کردار هستید و بر شما حساب در آن نیست و فردا در حسابگاه هستید و دیگر آنجا جای کردار نیست.
ترجمه

(163) از دو منش باز داشته شده

- مفضل پور یزید گفته: از امام صادق شنیدم که گفت: «ترا از دو چیز باز می‌دارم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی می‌کنم از آنکه بندگی کنی خدای را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی. ابن حجاج گفته: از امام صادق شنیدم که گفت:
«ترا از دو منش دور کنم که مردان جهان از آن نابود شده‌اند: یکی آنکه بدان چه نمی‌دانی مردم را فتوی مده، دیگر آنچه نمی‌دانی خدای را بدان پرستش مکن.
ترجمه

(164) دو گونه آب نوح را فرمان برداری نکردند

- امام صادق گفته «نوح پیامبر (ع) همه آبها را برای طوفان خواند اجابت کردند مگر آب شور و گوگرد».

ترجمه

(165) گروش گفتار با کردار است

- محمد پور عبد اللّٰه پور طاهر گفته: پیش پدرم بودم در آن مجلس ابو صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل حاضر بودند، پدرم به ایشان گفت:
هر یک از شما برای من حدیثی نقل کنید، ابو صلت هروی گفت: از امام علی بن موسی الرضا (به خدا سوگند رضا بود چنان که نامش)، مرا روایت کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی که گفت: «از رسول اکرم شنیدم که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 42
گفت: «ایمان گفتار و کردار است»، چون بیرون رفتیم، احمد بن حنبل پرسید این چه سلسله سندی بود؟ پدرم در پاسخش گفت: «این داروی دیوانگان است، هنگامی که در بینی ایشان ریزند از دیوانگی به هوش آیند».
ترجمه

(166) دو گرسنه‌یی که سیر نگردند

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «دو گرسنه‌اند که سیر نگردند، گرسنه دانش و گرسنه خواسته».
ترجمه

(167) دو منش از درستی ایمان است

- امام صادق گفته: «از خاصیت ایمان آن است که حق را مقدم گردانی اگر چه ترا زیان کند و باطل را دور افکنی اگر چه ترا سود دهد، و دیگر آنکه گفتار تو از دانش تو بیشتر نباشد»، شاید عبارت چنین باشد:
ان تؤثر الحق و ان ضرک و تدع الباطل و ان نفعک»
. ترجمه

(168) جوانمردی دو گونه است

- امیر المؤمنین علی در اندرزهای خود به فرزندش محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه چنین گفته: «جوانمردی مسلمان دو گونه است، جوانمردیی که در حضر دارد و جوانمردیی که در سفر، جوانمردی در حضر خواندن قرآن است و همنشینی با دانایان و اندیشه در مسائل فقه و پاس داری بر نماز جماعت است و اما جوانمردیی که در سفر است، توشه دادن به یاران و رها دادن سرپیچی با همسفران است و یاد کردن خدای بزرگ است در هر جای از بالا راندن و سرازیر شدن و فرود آمدن و باز نشستن».
ترجمه

(169) دو منش نشانه درشتی‌ست

- رسول خدای گفته: «ایستاده بول کردن بی‌جهتی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 43
از درشتی‌ست و استنجاء بار است از درشتی‌ست».
ترجمه

(170) دو منش فزاینده روزیست

- از امام صادق روایت شده که گفته: «شستن ظروف و رفتن آستانه سرای فزاینده روزیست».
ترجمه

(171) هزینه واجب بر عیال میان دو مکروه است

- عیاشی گفته: از امام علی بن موسی الرضا (ع) دستوری خواستم برای هزینه کردن بر عیال گفت: میان دو مکروه، گفتم: برخی تو شوم به خدا ندانم که دو مکروه کدام است؟. گفت: آمرزش خدا بر تو باد، آیا ندانی که خدای بزرگ اسراف و امساک را ناخوش دارد، چنان که در قرآن گفته: «آنان که در هزینه زندگی اسراف نورزند و امساک روا ندارند و میان این دو به میان روی پای بندند».
ترجمه

(172) دو منش به جای دو منشی‌ست

- امام صادق گفته: «در حق پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما به شما نیکی کنند. با زنان مردمان پارسا باشید تا با زنان شما پارسا باشند.
ترجمه

(173) شرم بر دو گونه است

- پیامبر اکرم گفته: «شرم بر دو گونه است، گونه‌یی از آن سستی نفس است و گونه‌یی از نیرو و ایمان است».
ترجمه

(174) پدر و مادر نیز عاق فرزند می‌شوند

- پیامبر اکرم گفته: «چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می‌شود هر گاه حقوق ایشان را به جای نیاورد، پدر و مادر نیز عاق فرزند می‌شوند هر گاه نیکوکار باشد و حقوق فرزند را رعایت نکنند»
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 46
ترجمه

(175) گفتار پیامبر من فرزند دو ذبیح هستم

- راوی گفته از امام علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم از معنی گفتار پیامبر (ص) که گفت: من فرزند دو ذبیح هستم، گفت: «مقصد اسماعیل فرزند ابراهیم و عبد المطلب است. اسماعیل نوجوان با حلمی بود که خدا مژده فرزندی او را به ابراهیم پیامبر داد، چون بالید با پدر به بیابان رفت ابراهیم به او گفت ای فرزند من در خواب دیدم که ترا برای خدا سر بریدم، تو اکنون چه می‌گویی؟ اسماعیل در پاسخ پدر گفت: مقصود خود را انجام ده، با خواست خدا از شکیبایان هستم. ابراهیم خواست تا سر او را ببرد خدا فدایی عوض از اسماعیل بدو فرستاد آن گوسفندی بود کبود رنگ که به سفیدی می‌زد و در چراگاه خرمی چریده بود و چهل سال در باغهای بهشت می‌چرید و از شکم مادری بیرون نیامده بود بلکه بی‌توالد و تناسل خدا او را آفریده بود؟، تا به جای اسماعیل فدا گردد.
هر چه در منی مکه تا قیامت سر بریده گردد همه قربانی اسماعیل به شمار آید، این یکی از آن دو ذبیح است که پرسیدی.
ذبیح دیگر، عبد المطلب جد پیامبر اسلام حلقه در کعبه را گرفت و از خدا خواست که بدو ده پسر عطا کند و نذر چنان کرد که اگر این حاجت برآورده گردد یکی را از آنان برای خدا قربانی کند اتفاقا حاجت وی برآورده شد و خدا به او ده پسر داد او نیز خواست به عهد خود وفا کند پس پسران را به خانه کعبه برد برای قربانی یکی از آنان قرعه کشید آن قرعه بنام عبد اللَّه پدر حضرت محمد برآمد عبد المطلب او را از همه بیشتر دوست داشتی ناگزیر قرعه را تکرار کرد باز بنام عبد اللَّه درآمد ناچار به ذبح وی عازم شد دودمان قریش فراهم آمدند و او را منع کردند و پردگیان وی زاری کردند، دخترش عاتکه گفت: ای پدر برای این کار عذری برانگیز پرسید چگونه؟ من ترا همیشه بر خود خجسته و مبارک می‌دانم، عاتکه گفت اشتران خود را که در چراگاه داری در نظر گرفته میان آنها و فرزند خود قرعه بکش آنچه بنام قرعه شد برای خدای قربانی فرما.
عبد المطلب اشتران خود را فراهم کرد و ده اشتر را به قرعه بنام عبد اللَّه بیرون آورد و ده ده می‌افزود تا به صد رسید و قرعه بنام اشتران برخورد، غریو از قریش برخاست گفتی کوه‌های مکه به لرزه در آمد، اما عبد المطلب نپذیرفت تا سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه باز بنام اشتران برآمد، سومین بار زبیر و ابو طالب و برادران وی عبد اللَّه را از زیر پای عبد المطلب به در بردند چنان سخت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 47
در زیر پاهای وی افتاده بود که هنگام کشیدن پوست پشتش کنده شد. عبد

المطلب فرمان داد همه آن اشتران را در حزورة که نام محلی در مکه است نحر کنند و کسی را از بردن و خوردن آنها باز نداشت.
عبد المطلب در روزگار خود، رسومی از خود به یادگار نهاد که دین اسلام آنها را تصویب کرد.
یکم- آنکه زن پدر را بر پسران حرام کرد، دوم- دیه قتل را برای انسان صد اشتر رسم نهاد، سوم- هفت شوط به خانه کعبه طواف واجب کرد، چهارم- گنجی یافته بود یک پنجم آن را به مستحقان رسانید، پنجم- چاه زمزم را سقایة الحاج نام نهاد.
اگر عمل عبد المطلب حجت نبود و عزم وی بر ذبح فرزندش عبد اللَّه مانند عزم ابراهیم بر ذبح اسماعیل نبود، هرگز پیامبر بدین عمل افتخار نکردی و نگفتی من فرزند دو ذبیح هستم، علتی که از برای آن خدای بزرگ ذبح را از اسماعیل بر طرف کرد همان علت برای ذبح عبد اللَّه قرار گرفت و به همین سبب پیامبر و ائمه در صلب این دو قرار گرفت پس ببرکت پیامبر و ائمه خدا ذبح را از ایشان برداشت، سنت در ذبح برداشته شد و اگر نه می‌باید مردمان در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی می‌کردند و هر قربانی که مردمان برای خدا می‌کنند فدای اسماعیل است تا قیامت.
صدوق مؤلف این کتاب گفته: روایات راجع به ذبیح گوناگون است، برخی دلالت می‌کند که ذبیح اسماعیل بوده است، و بعضی دلالت می‌کند که اسحاق بوده است، اما مشهور ذبیح اسماعیل بود و اسحاق پس از وی به جهان آمد و آرزو می‌کرد که کاش پدرش ابراهیم به ذبح وی مأمور گشتی و او صابر شدی و مانند اسماعیل در پاداش به او رسیدی و خدای بزرگ دانست که این آرزو در دل اسحاق است از این رو او را در میان فرشتگان ذبیح نامید چون چنین آرزوی داشته.
امام صادق گفته: «اینکه پیامبر گفت من فرزند دو ذبیح هستم از آن جهت است که خدای بزرگ عم را پدر گفت چنان که در قرآن گفته: شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب فرا رسید هنگامی که به فرزندان خود گفت پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را. می‌بینیم که خدا اسماعیل را که عم یعقوب است پدر او نامیده است و پیامبر نیز گفت عم پدر است، بنا بر این گفته پیامبر من پسر دو ذبیح هستم شامل اسماعیل و اسحاق نیز می‌شود که یکی از آن دو ذبیح حقیقی‌ست و دیگری ذبیح مجازی از جهت آرزوی ذبح کردن، مستحق ثواب بر آن شد پس پیامبر پسر دو ذبیح است به این دو وجه.
برای ذبح عظیم وجه دیگری نیز آمده است، فضل پور شاذان گفته: «از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت: «چون خدا ابراهیم پیامبر را دستور داد به جای فرزندش اسماعیل گوسفند را بکشد، ابراهیم آرزو

می‌کرد کاش اسماعیل را به دست خود برای خدا قربانی می‌کرد و در عوض گوسفند را نمی‌کشت تا مستحق بزرگترین درجه‌های پاداش‌گیرندگان گردد. خدای بزرگ بدو وحی کرد ای ابراهیم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 48
بهترین مخلوق نزد تو کیست؟ گفت: ای خدا مخلوقی نیافریدی که نزد من از یار تو محمد گرامی‌تر باشد بعدا پرسید تو خود را بیشتر دوست داری یا او را؟ گفت او را و نیز فرزند او را از فرزند خود بیشتر دوست دارم.
سپس به ابراهیم گفت: کشته شدن فرزند وی به ستم به دست دشمنانش بیشتر دل ترا می‌سوزاند یا کشته شدن فرزند تو اسماعیل به دست خود در بندگی من؟ گفت: فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر می‌سوزاند، خدا گفت: ای ابراهیم گروهی می‌پندارند که از پیروان محمداند اما فرزندش حسین را به ستم چون گوسفند می‌کشند از این رو شایسته سخط می‌گردند، ابراهیم از این گفتار بنالید و دل وی بسوخت و همی گریست، سپس خدا گفت: ای ابراهیم سوختن دل ترا بر حسین فدای دل سوختن تو بر فرزند تو اسماعیل گردانیدم اگر او را به دست خویش سر می‌بریدی، از این جهت بالاترین درجات پاداش‌گیرندگان را برای تو گردانیدم، چنان که در قرآن کریم گفته: «او را فدای بزرگی دادیم».
ترجمه

(176) دو چیز برپایند و دو چیز روانند و دو چیز گوناگون‌اند و دو چیز با یک دیگر دشمنان‌اند

- عبد اللّٰه پور سلیمان که کتابهای بسیار خوانده بود گفته: در یکی از کتابهای آسمانی چنان خواندم که چون ذو القرنین از سازش سد یأجوج و مأجوج آسایش یافت و به جهان گردی روان شد در آن اثنا به دانایی برخورد آن دانا به ذو القرنین گفت: مرا بگوی آن دو چیز کدام است که از هنگامی که خدای بزرگ آنها را بیافریده پا برجایند و از دو چیز که روانند و از دو چیزی که گوناگون‌اند و از دو چیزی که با یک دیگر دشمنان‌اند؟، گفت: آن دو چیز پای بر جا آسمانها و زمین‌اند. و دو چیز گردان آفتاب و ماهتاب‌اند، و دو چیز گوناگون شب و روزاند و دو چیز دشمن مرگ و زندگی ست.

دانا به ذو القرنین گفت: برو که تو مرد دانایی. این خبر درازیست، اندازه نیاز از آن را باز گوی کردم و همه آن را در کتاب نبوت نگاشته‌ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 49

ترجمه

(177) پاداش کسی که دو حج گزارده است

- امام صادق گفته: «کسی که دو حج گزارده باشد همیشه در خوشی ست تا درگذرد».
ترجمه

(178) سخن درست در دو حال

- پیامبر اکرم گفته: «هیچ مؤمنی نمی‌بخشد چیزی را که بهتر باشد نزد خدا از سخن درست در خشنودی و خشم».
ترجمه

(179) دو کشتار و دو پیکار است

- امام صادق گفته: که پدرش روایت کرده است که: «کشتار دو گونه است، کشتار کفاره و کشتار درجه. نبرد نیز دو گونه است. نبرد با کافران تا مسلمان گردند و نبرد با شورشیان از مسلمانان تا به حق باز گردند».
ترجمه

(180) دو منش است که دارنده آن در آسمان گرامی خدایست و در زمین گرامی مردمان

- مردی به پیامبر گفت: ای فرستاده خدای مرا چیزی بیاموز که هر گاه به کار بردم خدا و مردم مرا دوست داشته باشند. در پاسخ گفت: «آنچه خدا به تو داده است بدان خشنود باش و آنچه در دست مردم است از آن کناره گیر (یعنی در داشته مردم طمع مبند) تا خدا و خلق ترا دوست داشته باشند».

ترجمه

(181) پیامبر را دو انگشترین بود

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «پیامبر اکرم را دو انگشترین بود، بر یکی نوشته بود:
لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه
و بر دیگری
صدق اللّٰه
.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 50
ترجمه

(182) پیشکش روزه دار دو چیز است

- امام حسین گفته: پذیرایی مرد روزه‌دار این ست که موی خود را عطرآگین کنی و جامهای خود را بخور دهی و پذیرایی زن روزه‌دار این است که سرش را شانه کند و جامهای خود را بخور دهد. امام حسین چون روزه می‌گرفت خود را خوشبوی می‌کرد و می‌گفت: «بوی خوش پیشکش روزه‌دار است».

ترجمه

(183) از آشکار شدن دو نشانه قیامت پدید آید

- از پیامبر از زمان قیامت پرسیدند، گفت: «هنگامی که مردم به ستاره دانی ایمان آوردند و قضا و قدر را دروغ پندارند».
ترجمه

(184) صدقه دادن به دودمان هاشم روا نباشد جز در دو جا

- امام صادق از پدرش نقل کرده که می‌گفت: «به دودمان هاشم صدقه روا نباشد جز بدو سبب: هر گاه تشنه باشند و به آب رسند بیاشامند و صدقه دادن هاشمی به هاشمی».

ترجمه

(185) دو منش پستی آور

- امام صادق در پاسخ کسی که پرسیده بود مردم فرو مایه و پست چه کسانی هستند؟ گفت: کسی که می‌نوشد و تار نوازد».
ترجمه

(186) دو گناهی که یکی از دیگری دشوارتر است

- پیامبر گفته: «غیبت از زنا سخت‌تر است، پرسیدند چرا؟ گفت: «زنا کار توبه کند و خدا توبه‌اش را بپذیرد لیک توبه غیبت کار را نمی‌پذیرد تا غیبت شده از او درگذرد»
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 51
ترجمه

(187) شستشوی دندان با سعد دو منش دارد

- ابن عثمان گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «دندانهای خود را با سعد شستشوی دهید چون دهان را خوشبوی می‌کند و قوت باه را می‌افزاید (سعد نوعی عطر بوده است).

ترجمه

(188) خوردن اشنان دو منش بار می‌آورد

- حکم پور مسکین گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «خوردن اشنان زانوها را سست می‌کند و منی را تباه».

ترجمه

(189) خواهشگری پیامبر دو کس را فرا نگیرد

- پیامبر خدا گفته: «میانجی‌گری من دو کس را شامل نگردد: دوست پادشاه ستمکار و دیندار افراطی که از فرط مبالغه در راه دین از دین بیرون رود».
ترجمه

(190) دو گونه خلال رگ خوره را به جنبش در آورد

- پیامبر خدای گفته: «با چوب شاخه ریحان و شاخه انار خلال دندان مکنید، زیرا این دو رگ خوره را (که به تازی جذام گویند) به جنبش درآورد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 52
ترجمه

(191) دو جهان چون دو کفه ترازوست

. زهری گفته: از امام علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: کسی که دلش به امیدواریهای خدا آرام نگردد جانش از افسوسهای جهان بریده گردد، به خدا سوگند دو جهان چون دو کفه ترازوست. هر کدام گران شد دیگر سبک و خوار گردد. سپس گفت: چون روز رستخیز پدید آید و آن دور از گزاف است. خدای دشمنان را به آتش کشاند و دوستان را به بهشت راند. بعدا به تنی از حاضران انجمن گفت: از خدای پرهیز و در جستجو و تکاپوی جهان آرام گیر و چیزی که نیافریده‌اند مجوی آن کس که جویای ناآفریده است رنج بیند و جانش از افسوس بند آید.

سپس گفت: چگونه رباید آنچه را که نیافریده‌اند؟ آن مرد گفت: چگونه است که انسان چیزی را بجوید که نیافریده‌اند. گفت: آنکه در جهان در تکاپوی توانگری و فراخی روزیست. و مقصد وی از دست آوردن آن اینست که به سبب آن آسایش یابد در حالی که آسایش را برای جهانیان نیافریده‌اند و اینان بیهوده می‌دوند. آسایش در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده، برای جهانیان در جهان رنج و اندوه آفریده‌اند. کسی نباشد که از جهانی بدو چیزی دهند که نه آز ورزد. آنکه از جهان بیشتر دارد نیازمندتر است. زیرا برای نگاهداری خواسته‌هایش نیازمند به دیگران است و همه ابزار زندگی نیازمندیست، آسایش در خواسته جهان نیست اما دیو فرزند آدمی را به بوک و مگر افکند که آسایش در گرد کردن خواسته است او نیز فریب خورده پی جهان و خواسته آن رود، چون در دیگر جهان فرا شمار کشند فرو ماند، آنگاه گفت: هرگز دوستان خدای در جهان رنج نبرند بلکه در جهان برای آخرت کوشا باشند. هر کس در جهان برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نگارند. مسیح پیامبر به یاران خویش گفتی: جهان پلی است از آن بگذرید و آن را آبادان مگردانید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 53

ترجمه

(192) خدای دو دریا را به یک دیگر آمیخت

- قطان گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت:
مقصد از آیه مرج البحرین اینست که علی و فاطمه دو دریای ژرفناک‌اند که همسر شدند و هیچ کدام به دیگری سرکشی نکنند و از آمیزش آنها لؤلؤ و مرجان پدید آمد یعنی حسن و حسین».
ترجمه

(193) پیامبر دو چیز در پیروان خود نهاد

- پیامبر گفت: من در میان شما دو چیز نهادم که هر یک از دیگری سودمندتر است، یکی کتاب خدا که رشته‌یی ست از آسمان تا زمین کشیده و دیگری عترت من، این هر دو از یک دیگر نگسلد تا در لب حوض کوثر بر من باز گردند. راوی این روایت گفته: از ابی سعید خدری پرسیدم عترت پیامبر کیست؟ گفت: اهل بیت او.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 54
ترجمه

(194) در قیامت از ثقلین پرسیده می‌شود

- حذیقه پور اسید غفاری گفته: چون پیامبر اکرم از حجة الوداع با ما بازگشت کرد و به جحفه (که جایی میان مکه و مدینه است) رسید به یاران خود گفت فرود آیند، همه مردم در منزلهای خود جا گرفتند، سپس بانگ نماز گفته شد و با یاران خویش دوگانه‌یی گزارد، پس از آن به ایشان گفت: خدای آگاه به من گزارش داده که من خواهم مرد و شما نیز خواهید مرد. چنان انگارید من دعوت خدای را اجابت کردم من پیش خدا به امر رسالت و به کتاب و حجت خدای را که میان شما می‌گزارم مسئولم و شما نیز مسئول هستید و به خدای خود در این موضوع چه خواهید گفت؟. گفتند ما گواهی می‌دهیم که رسالت خود را رسانیدی و پند و اندرز به جای آوردی و کوشش نمودی خدای ترا از سوی ما بهترین پاداش دهاد. بعدا گفت: شما نیستند که گروش دارید و می‌گویید خدای یگانه است؟ و من از جانب او به سوی شما فرستاده شدم، و باور دارید که بهشت راست است و دوزخ درست است، زنده گشتن پس از مرگ حق است؟ همه گفتند آری گواهی دهیم به راستی همه اینها. آنگاه پیامبر گفت: خدایا بر گفتار ایشان گواه باش. من شما را گواه می‌گیرم و گواهی دهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانی هستم و من به هر مسلمانی از او به او خود شایسته‌تر هستم. آیا این گفتار را باور دارید؟ گفتند آری بدان چه گفتی گواهی می‌دهیم.
سپس گفت: «هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست. آنگاه دست علی را گرفت و او را به دست خویش بلند گردانید چندان که زیر بغل هر دو آشکار شد سپس گفت: خدایا دوست او را دوست دار و دشمن او را دشمن؛ یار او را یار باش، من پیش از شما به آخرت می‌روم و جایگاه شما را آماده می‌کنم و شما فردای قیامت در حوض کوثر بر من درآیید و آن حوضی ست به اندازه بصری تا صنعاء پهنای آن‌ست و به شماره ستارگان آسمان جامهای سیمین دارد، من در قیامت از شما بازخواست می‌کنم به آنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم، این بازرسی را سر حوض از شما خواهم کرد و می‌پرسم پس از
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 55
من با ثقلین چه کردید؟
اصحاب پرسیدند این دو ثقل کدام است؟ گفت: ثقل کلان‌تر کتاب خدای ست و این میانجی از طرف خدا و من به شما کشیده شده سری از آن به دست خداست و طرف دیگر آن به دست شما و دانش پیشین و پسین تا قیامت در آن است. و اما ثقل اصغر هم وزن قرآن است و آن علی بن ابی

طالب و عترت اوست این دو از هم جدا نگردند تا سر حوض بر من درآیند. (بصری شهرستانی‌ست در شام و صنعاء پای تخت یمن است).
معروف گفته: این حدیث را بر امام محمد باقر عرضه داشتم، گفت: ابو الطفیل درست گفته است، خدا او را بیامرزاد. ما این حدیث را در کتاب علی (ع) یافتیم، مؤلف این کتاب صدوق گفته: اخبار در این باب بسیار است و آنها را در کتاب معرفت فضائل آورده‌ام.
ترجمه

[(195) برای حسن و حسین دو چشم آویز بود]

برای حسن و حسین دو چشم آویز بود که در میان آن از پشم پر جبرئیل آکنده بود.؟ ابن عمر این را روایت کرده است. و اللّٰه اعلم.
ترجمه

(196) شب و روز دو بار گیرند

- از پیامبر نقل کرده‌اند که گفته: شب و روز دو بار گیرند.
ترجمه

(197) دو مردند که خدای بهر یک دو پر داده تا با فرشتگان در بهشت پرواز کنند

- امام علی بن الحسین گفته: «خدای عباس بن علی را بیامرزاد که برادر خود را بر خویش مقدم داشت و خویشتن را فدای او کرد تا دو دستش در راه او جدا شد، خدای برای این جان فشانی بدو دو بال داد که بآن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند. چنان که به جعفر بن ابی طالب چنین کرد، مقام عباس بر همه شهدای کربلا برتر است و نزد خدایی پایه‌ی ارجمند دارد. این حدیث مفصل بود به اندازه نیاز
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 56
در اینجا آوردیم و همه آن را با دیگر روایات فضائل عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نوشته‌ام.
ترجمه

(198) دو چیز مردم را نابود کند

- امیر المؤمنین گفته: بیم تهی دستی و فخر فروشی مردم را نابود ساخته است.
ترجمه

(199) گفتار علی در باره دو مرد

- امیر المؤمنین گفته: «دو مرد جهاندار پشت مرا بشکستند یکی زبان آور نابکار و دیگری پرستنده نادان آن یکی با زبان گویای خویش پرده روی نابکاری خود می‌تند و این یکی به کارهای ظاهر فریب خود پرده بر روی نادانی خود می‌کشد. خلاصه از دانای نابکار و عابد نادان بر حذر باشید، اینان‌اند که مردم را از راه دین بیرون می‌برند، از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی نابودی پیروان من به دست منافقان تیز زبان داناست».
ترجمه

(200) آزمند از دو منش نومید است و با دو منش هم آغوش

- امام صادق گفته:
«آزمند از دو منش نومید است و با دو منش ملازم از قناعت محروم باشد و آسایش را گم کرده است و از خشنودی به داوری خدای محروم ناگزیر یقین را گم خواهد کرد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 57
ترجمه

(201) دو نمازی که پیامبر آن را ترک نکرد

- عائشه گفته: «پیامبر (ص) در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمی‌کرد، یکم- دوگانه‌یی پس از نماز پسین یعنی عصر و دوم- دوگانه‌یی پیش از نماز بام یعنی صبح.
عبد اللّٰه پور ایمن گفته: پدرم ایمن از عائشه برای من روایت کرد و گفت: نزد وی رفتم و از دوگانه پس از نماز پسین پرسیدم، گفت: به خدایی که جان او بستد (یعنی جان پیامبر را) پیامبر همیشه این دوگانه را ترک نکرد و تا هنگامی که از رنج بیماری نمازهای دیگر را نشسته می‌خواند این دوگانه را می‌گزارد. گفتم: اما عمر در خلافت خود از این دوگانه نهی کرد، گفت: راست گفتی لیک پیامبر این دوگانه را در مسجد نمی‌گزارد از آنکه مبادا بر پیروانش سنگین گردد از این جهت در منزل می‌گزارد تا عبادت بر آنان سنگین نباشد، عائشه گفته: پیامبر پیش من بس از نماز پسین دوگانه می‌گزارد.
پیامبر گفته: «هر که نماز دو وقت سرد را فرو خواند بهشت رود یعنی دوگانه پس از نماز بام و پسین است و سرد از آن جهت گفته شده که بعد از واجب آمده. مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصود من از یاد آوری این اخبار رد مخالفانی‌ست که پس از واجب صبح و عصر نافله نمی‌گزارند. خواست بگوید که اینان با گفتار و کردار پیامبر مخالف هستند.
ترجمه

(202) دو گروه‌اند که بهره‌یی از اسلام ندارند

- امام صادق گفته: کمتر چیزی که مرد بدان از ایمان بیرون رود آن‌ست که نزد کسی نشیند که مذهب غلو داشته باشد و به گفتار ایشان گوش فرا دهد و سخنان وی را باور نماید. پدرم از گفتار جد خود روایت کرده است که پیامبر گفته:
دو گروه‌اند از پیروان من که بهره‌یی در اسلام ندارند و ایشان: غلات و قدریه‌اند. مقصود از غلو زیاده روی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 58
در حق متبوعان خود است مثلا مدعی شود خدا جهان را به اختیار پیشوایان نهاده و ایشان هر چه خواهند می‌توانند از مرگ و زندگی.
ترجمه

(203) کینه‌توز با مردان خود را به یکی از دو منش گرفتار سازد

- امیر المؤمنین علی به فرزندان خود گفتی: «ای فرزندان حذر کنید از کینه‌توزی با مردمان. زیرا ایشان دو گروه‌اند.
خردمندی که با شما فریب می‌ورزد تا گرفتار گردید یا سبک مغزیست که در دم بی‌پروا به شما پاسخ دهد. گفتار نر است و پاسخ آن ماده چون فراهم شوند ناگزیر نتیجه‌هایی دهد. آنگاه این دو بیت را خواند: آبروی کسی سالم ماند که از پاسخ فرومایگان دوری کند. آنکه با سفلگان مدارا کند راه درست رفته. آنکه مردان درست را بزرگ شمارد او را بزرگ دانند. و آن کس که مردان درستکار را خوار سازد بزرگ نخواهد بود بلکه خوار گردد. چنان که از دیوان منسوب به حضرت علی برآید این دو بیت از اشعار اوست.
ترجمه

(204) آدمی پیر گردد اما دو چیز از او جوان ماند

- پیامبر گفته: «فرزند آدم چون پیر گردد دو چیز از او جوان ماند: آز بر خواسته و حرص بر زندگی. انس پور مالک گفته: پیامبر می‌گفت: «نابود می‌شود یا پیر می‌گردد فرزند آدم و در وی دو منش ماند: آز و آرزو».
ترجمه

(205) دو منشی که دو منش بار آورد

- پیامبر گفته: «گرایش به جهان اندوه و گرفتگی بار آورد و زهد در آن آسایش دل و تن افزاید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 59
ترجمه

(206) آدمی دو منش را ناخوش دارد

- پیامبر گفته: «فرزند آدم دو چیز را ناخوش دارد: یکم- مرگ در حالی که آن آسایش مؤمن است از فتنه. و دوم- اندکی خواسته. در صورتی که اندکی آن حساب قیامت را می‌کاهد».
ترجمه

(207) پیامبر دو خاموشی داشت

- سمرة بن جندب و عمران پور حصین با هم مذاکره کردند. سمرة روایت کرده که از پیامبر اکرم دو خاموشی یاد دارد، یکم- بعد از تکبیر نماز و دوم- پس از قرائت پیش از رکوع، قتاده گفته: خاموشی دوم در روایت سمره پس از قرائت حمد است و پس از و لا الضالین است اما عمران پور حصین سکوت پس از حمد را منکر بوده است. هر دو این مطلب را به ابی بن کعب نوشتند و از او پرسیدند در پاسخ گفت: سمره درست بر کرده است. مصنف این کتاب صدوق گفته: پیامبر پس از قرائت سکوتی می‌کرد برای آنکه قرائت به تکبیر رکوع نچسبد و میان قرائت و تکبیر جدایی افتد و این دال است که پس از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته بود.
چون خاموشی بر گویا صادق نیست خواه آهسته یا بلند و این دلیلی‌ست برای جعفری در رد مخالفین خود که پس از حمد آمین همی گویند.
ترجمه

(208) دو منش در مسلمانی فراهم نشود

- پیامبر گفته: «بخل و تند خویی در مسلمان فراهم نگردد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 60
ترجمه

(209) در دل بنده دو منش سازش ندارد

- پیامبر گفته: «هرگز بخل سخت و ایمان در دل بنده‌یی فراهم نگردد».
ترجمه

(210) رشک شایسته نیست جز در دو چیز

- پیامبر گفته: «رشک در غیر دو چیز روا نباشد، مردی که خدا خواسته‌یی بدو داده و شب و روز از آن هزینه می‌کند و مردی که خدا بدو کتاب داده شب و روز به خواندن قرآن مشغول است.
ترجمه

(211) پیامبر برای دو مهر عقیل را دوست می‌داشت

- فرستاده خدا به عقیل می‌گفته: «ای عقیل من ترا بدو مهر دوست دارم برای آنکه تو دوست داشتنی هستی و ابی طالب نیز ترا دوست می‌داشته».
ترجمه

(212) پیامبر بدو کار شاد شد

- حسن بن زید گفته: از گروهی از خویشان خویش شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه باز آمد روز گشایش خیبر بود، پیامبر میان دو دیده‌اش را بوسید و گفت نمی‌دانم بکدام بیشتر شاد هستم به آمدن جعفر یا به گشایش خیبر، اخباری که در این باب رسیده در کتاب فضائل جعفر یاد کرده‌ام.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 61
ترجمه

(213) پیامبر به حسن و حسین هر یک دو منش بخشید

- هنگامی که پیامبر در بیماری مرگ بود فاطمه و حسن و حسین در خدمتش بودند فاطمه به پیامبر گفت: اینان فرزندان تواند چیزی به میراث به ایشان ده. پیامبر گفت: مهابت و سیادت خویش را به حسن دادم و دلاوری و بخشایشگری خود را به حسین و نیز زینب دخت ابی رافع از مادر خویش نقل کرده و گفته: که فاطمه گفت: ای فرستاده خدا اینان فرزندان تواند به ایشان بخششی نما. رسول گفت: مهابت و سیادت خود را به حسن دادم و سخاوت و شجاعت خویش را به حسین. باز گفته‌اند که پیامبر گفته: مهابت و بردباری خویش را به حسن دادم و جوانمردی و آمرزش خود را به حسین.
ترجمه

(214) بیداری پس از نماز خفتن سزاوار نیست جز برای دو مرد

- پیامبر اکرم گفته:
«بیداری پس از نماز خفتن روا نیست مگر برای آنکه نماز گزارد یا مسافرت کند».
ترجمه

(215) بیشتر مردم بدو چیز به دوزخ می‌روند و به دو چیز به بهشت

- پیامبر گفته:
«نخستین چیزی که پیروان مرا به دوزخ می‌کشد دو چیز میان تهی‌ست.
پرسیدند آن دو چیست؟
گفت: فرج و شکم و بدان دو چیزی که بیشتر به بهشت می‌روند پرهیزگاری و نیک خویی ست».
ترجمه

(216) خدا دو بیم و دو آرامش را برای بنده خود فراهم نکند

- پیامبر اکرم گفته:
«خدای بزرگ گفته: «به بزرگی و جلال خود سوگند دو بیم و دو آرامش را برای بنده خویش فراهم نکنم، هر گاه در جهان آرامش داشته باشد در قیامت او را بترسانم و هر گاه در جهان بیمناک از من باشد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 62
در قیامت او را آسوده خاطر گردانم».
ترجمه

(217) اصلاح اول این امت بدو منش است و تباهی پایان آنان نیز با دو منش است

- فرستاده خدا گفته: «صلاح کار این امت به زهد و یقین است و بنابودی آخر این امت به سبب بخل و آرزوی‌ست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 63

[باب منشهای سه‌گانه]

اشاره

ترجمه

(218) خدای سه کس را بی‌حساب به بهشت برد و سه کس را بی‌حساب به دوزخ

- امام صادق گفته: «خدای سه کس از مردم را به بهشت برد و سه کس را به دوزخ، اما آنان را که به بهشت می‌برد: پیشوای دادگر و بازرگان راستگوی و پیری که زندگی خود را در بندگی خدای بزرگ گذرانیده و اما آنان که بی‌حساب به دوزخ روند: پیشوای ستمکار و بازرگان دروغ پیشه و پیر زنا کار است».
ترجمه

(219) خدای از مؤمن سه چیز را حساب نمی‌کشد

- امام صادق گفته: «خدای از مؤمن در سه چیز محاسبه نمی‌کند: خوراکی که می‌خورد و پوشاکی که می‌پوشد و همسر نیکوکاری که با وی یاری می‌کند و پاک دامنی او را نگاه می‌دارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 64
ترجمه

(220) هر کس سه منش یا یکی از سه منش را داشته باشد در سایه عرش خداست

- پیامبر گفته: «هر که سه منش یا یکی از آن را داشته باشد در قیامت که سایه‌یی جز سایه خدا نیست در سایه عرش خدا خواهد بود. هر که هر چه را از مردم چشم دارد به ایشان دهد و هر که در جهان گامی پس یا پیش ننهاده جز برای رضای خدا و خشم او. و کسی که از برادر مسلمان خود خرده‌گیری مکند تا آن را از خود دور کند، مراقب شدن در عیب خود از دیگران کافی‌ست که از دیگران به خویشتن سرگرم باشد». و به همین مضمون خضر بن مسلم صیرفی از امام صادق نقل کرده است.
ترجمه

(221) سه تن در قیامت به خدا نزدیک‌تراند

- امام صادق گفته: «سه تن‌اند که در قیامت از مردمان به خدای نزدیک‌تراند تا از حساب مردمان انجام رسد. مردی که در حالت خشم با توانایی بر زیر دست خود ستم روا ندارد. و مردی که میان دو تن رفت و آمد دارد در طرف داری برای هر دو برابر باشد. و مردی که در سود و زیان خویش راستی و درستی را رعایت کند.
ترجمه

(222) سه چیز نشانه بر آمدن دعاست

- امام صادق گفته: «هر گاه تنت بلرزد و سرشکت روان گردد و دلت بترسد به آمرزش خدا امیدوار باش که تیرت به نشانه رسید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 65
ترجمه

(223) مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پیدا شود

- یکی از غلامان امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام علی موسی شنیدم که می‌گفت: «مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پدیدار گردد و آن راه و رسمی از پروردگارش و راه و رسمی از پیامبرش و راه و رسمی از پیشوایش. راه و رسم آفریدگارش، راز پوشی‌ست. خدا دانای نهان است و بر راز نهانی خود کسی را آگاه نسازد مگر فرستاده‌یی که پسندیده باشد. راه و رسم پیامبرش، کنار آمدن با مردمان است چون خدا او را با مدارا با مردمان فرمان داده است چنان که در قرآن گفته: در گذشتن و چشم پوشی کردن را شیوه خویش می‌کن.
به نیکی فرمان ده و از نادان گریزان باش. و راه و رسم پیشوا شکیبایی در سختی و زیان است. چنان که در قرآن گفته: «شکیبایان‌اند در سختی و زیان».
ترجمه

(224) سه منش در گرونده نیست

- امام صادق از پدر خود نقل کرده که می‌گفت:
«آنکه بخل و رشک و بیم دارد بی‌ایمان است. مؤمن بیمناک و آزمند و تنگ چشم نیست».
ترجمه

(225) پیامبر اکرم از خدا سه چیز خواست دو چیز بدو داد و یکی را نداد

- پیامبر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 66
گفت: «از خدا سه منش خواستم دو تا را داد و سوم را دریغ داشت. از خدا خواستم پیروان مرا از گرسنگی مکشد اجابت کرد. باز درخواست کردم که دشمنی جز ایشان بر اینان از مشرکان چیره مگرداند که امت مرا ریشه کن گرداند اجابت کرد. دیگر بار خواستم که دشمنی و جنگ را از میان ایشان بردار این را اجابت نکرد. سلیمان پور احمد گفته: این خبر از علی (ع) جز به این سند روایت نشده فقط منجاب پور حارث آن را نقل کرده است.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص67
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 67
ترجمه

(226) سه چیز پایه را بلند گرداند و سه چیز گناه‌ها را پوشاند و سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز پایه را بلند گرداند. آن آشکارا سلام گفتن است و خورانیدن و نماز شب گزاردن هنگامی که همه به خواب اندراند. و کفاره‌های گناه‌ها شاداب گرفتن دست نماز است در سرما و رفتن برای نمازها در شب و روز گزاردن و پیوستگی بر نماز جماعت است. و اما نابودکننده‌ها: سخت تنگ چشمی کردن و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی و خویشتن بینی‌ست.
و اما انگیزه‌های رهایی: بیم از خدا در آشکار و نهان است و خرسندی با توانگری و درویشی‌ست و سخن راندن به دادگری در حال خشنودی و خشم است. پیامبر گفته: «سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده. رهایی دهنده: همان بیم از خدای بزرگ است در آشکار و نهان. و خرسندی در درویشی و توانگری و دادگری در حال خشنودی و خشم. و سه چیز کشنده: تنگ چشمی و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی‌ست.
در روایت دیگر از امام صادق رسیده که گفته: «شح مطاع بدگمانی به خدایست. من که صدوق مؤلف این کتاب هستم، این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن یاد آور شدم. در خبر دیگریست که چون در شب معراج از پیامبر پرسیده شد که فرشتگان بزرگوار در آسمان در چه چیز کاوش می‌کردند؟ گفت: «درجات و کفارات. و گفت: به من ندا در دادند که درجات چیست؟ گفتم: شاداب گرفتن دست نماز در اوقات سرما و به نماز جماعت رفتن. و چشم به راه بودن هر نمازی پس از نماز دیگر و دوستی من و خانواده من تا هنگام مرگ، این خبر دراز است آن را با سندش در کتاب اثبات المعراج آورده‌ام.
امام صادق از پدر خود نقل کرده که می‌گفت: «پیامبر گفت: «سه چیز نابودکننده است:
پیمان‌شکنی، راه و روش پیامبر را رها دادن و گسستن از توده مسلمانان و سه چیز رهایی ده است: نگاهداری زبان خود و گریستن بر گناه‌های خویش و در سرا از مردم کناره‌گیری».
ترجمه

(227) هر که سه منش داشته باشد خدای بدو حور العین دهد

- امام صادق گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 68
«هر که سه منش داشته باشد، خدای حوریان بهشت را بدو دهد. و آن: خشم خود فرو خوردن است و در برابر شمشیرها در راه خدای صابر بودن و به خواسته حرامی دست یافتن و برای خدای از آن خود- داری کردن».
ترجمه

(228) سه کس‌اند اگر ایشان را: باز نداری ترا ستم کنند

- پیامبر گفته: «سه کس‌اند هر گاه ایشان را باز نداری ترا ستم کنند. و ایشان: فرومایگان و همسر تو و پرستار توست».
ترجمه

(229) سه کس حق خود را از سه کس نستانند

- پیامبر گفته: «سه کس حق خود را از سه کس نستانند: بزرگوار از پست و بردبار از سبک مغز و نکوکار از نابکار».
ترجمه

(230) بنده میان سه منش است

- ابو حمزه ثمالی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: «بنده میان سه چیز است: بلا و قضا و نعمت، وظیفه او از سوی خدا در برابر گرفتاری شکیبایی‌ست و وظیفه او در برابر قضاء تسلیم است و وظیفه او از سوی خدا در برابر نعمت سپاس است».
ترجمه

(231) سه کس در خور آمرزش‌اند

- عبد اللَّه پور سنان گفته: «از امام صادق شنیدم می‌گفت: «به سه کس ترحم کنید و شایسته آمرزش هستند: ارجمندی که پس از ارجمندی خوار گردد و بی‌نیازی که نیازمند شده و دانایی که خویشان و نادانان او را خوار انگاراند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 69

ترجمه

(232) خدا سه کس را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ، دارنده ستمکار، پیر مردی نابکار، درویش سرکش را دشمن دارد، بعدا گفت: دانی که درویش سرکش کیست؟ گفتیم:
انسان اندک مایه، گفت: نه آنکه خواسته خود را در راه نزدیکی خدا هزینه نکند».
ترجمه

(233) سه جای دروغ نیکوست و در سه جای راست نارواست، همدمی سه کس دل را می‌میراند

- پیامبر گفته: «در سه جای دروغ نیکوست: فریب در نبرد و وعده به همسر خود، سازش دادن میان مردمان. و در سه جای راست گفتن نارواست: سخن چینی، بدکاری زن را به شویش رساندن، گزارش دیگری را دروغ انگاشتن: همنشینی سه گروه دل را می‌میراند: همدمی فرومایگان و گفتگو با زنان و انس با توانگران.

ترجمه

(234) چیزی به سه چیز است

- ابن ابی یعفور گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «آنکه دل بسته جهان باشد به سه منش گرفتار آید: اندوه بی‌فرجام. آرزوی ناتمام. امید ناانجام».

ترجمه

(235) سه چیز نشانه پیریست

- ابو صباح غلام امام صادق گفته: با او به کوه احد رسیدیم، گفت: آن سوراخی را که در کوه است بینی؟ گفتم: آری. گفت: اما من آن را نمی‌بینم. نشانه پیری اندکی دید چشم، کژی پشت، باریکی گام است.

ترجمه

(236) سه منش ویژه پیامبران و فرزندان ایشان و پیروان اینان است

- امام موسی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 70
ابن جعفر گفته: «پیامبران و اولاد و اتباع ایشان به سه خوی ویژه‌اند: بیماری بدن ایشان، بیم از پادشاهان، تهی دستی درویشان».
ترجمه

(237) خدا سه منش را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ سه چیز را دشمن دارد: خوابی که شب در آن بیداری نباشد، خنده بی‌جهت، خوردن روی سیری».
ترجمه

(238) پیشکش سه گونه است

- امام صادق گفته: «پیشکش سه گونه است: پیشکش مقابل پیشکش، پیشکش سازش و کنار آمدن، و پیشکش برای خدا».
ترجمه

(239) سه منش است که پیامبر و فروتر از او از آن تهی نیست

- امام صادق گفته:
«سه چیز است که پیامبر و فروتر از آن برکنار نیستند و آنها: فال بد گرفتن، رشک، اندیشه در آفرینش.
مصنف این کتاب صدوق گفته: «معنی فال بد آن‌ست که پیروان هر پیامبری به او فال بد می‌زدند و آنان خود فال بد نمی‌زدند، چنان که خدا در قرآن از قوم صالح نقل کرده: «ما به تو و همراهان تو فال بد می‌زنیم» یعنی شما را به فال بد می‌گیریم، گفت: فال بد شما نزد خداست، و دیگران به پیامبران
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 71
خویش گفته‌اند: «ما به شما فال بد می‌زنیم، اگر از دعوت خود منصرف نشوید شما را سنگ باران می‌کنیم».
پیامبران در مردم محسوداند نه آنکه به کسی حسد برند. چنان که در قرآن کریم گفته: «بلکه مردم به آنچه خدا از فضل خویش به آنان داده رشک می‌برند ما به خانواده ابراهیم کتاب و دانش دادیم و سلطنت بزرگی بایشان ارزانی داشتیم».
اندیشه در آفرینش آن‌ست که: گرفتار وسوسه گردد چنان که خدا از ولید بن مغیره مخزومی نقل کرده که او در باره قرآن: اندیشه کرد و اندازه گرفت مرده باد چگونه اندازه گرفت؟. و راجع به قرآن گفته بود:
جز جادوی برگزیده شده چیزی نیست و از گفتار بشر است.
ترجمه

(240) ریشه‌های کفر سه چیز است

- امام صادق گفته: «ریشه‌های کفر سه چیز است:
حرص و کبر و حسد؛ آز آن‌ست که چون آدم ابو البشر از درخت نهی شد آز او را برانگیخت که از آن برخورد، خود پسندی چون شیطان مأمور به سجده شد خودداری کرد. رشک مانند دو فرزند آدم یکی آن دیگری را از روی رشک بکشت».
ترجمه

(241) وام بر سه گونه است

- پیامبر گفته: «وام سه گونه است. هر گاه کسی که بستانکار باشد مهلت دهد، هر گاه بدهکار باشد به زودی بپردازد و این کار به سود او بود و زیانی برای او ندارد، آنکه طلب خود را می‌ستاند و بدهی خویش را می‌رساند نه سود می‌برد و نه زیانی. اما کسی که طلب خود را می‌ستاند و بدهی خویش را پس می‌افکند این کار به زیان اوست نه سود او».
ترجمه

(242) دستور خواستن برای در آمدن سه بار است

- امام صادق گفته: «دستور خواستن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 72
برای در آمدن سه بار است. نخستین بار می‌شنوند. دوم بار خود را نگاهداری می‌کنند، سوم بار اگر خواسته باشند دستور می‌دهند و اگر نه دستور خواهنده باز می‌گردد».
ترجمه

(243) به سه کس سلام پسندیده نیست

- امام صادق گفته «به سه کس درود گفتن پسندیده نیست. آنکه دنبال جنازه می‌رود. و آنکه به نماز آدینه می‌رود و آنکه در گرمابه است».
ترجمه

(244) بهترین مردمان سه کس‌اند

- پیامبر اکرم گفته: «بهترین شما مردم آن کس است که به مردم خوراک بخوراند و سلام را بلند بگوید، هنگام سلام گفتن و هنگامی که مردم در خواب‌اند او نماز بگزارد».
ترجمه

(245) سه منش است که یکی نماینده توانگریست و دیگری نماینده زیبایی سه دیگر خوارکننده دشمنانست

- از علی روایت است، که گفته: «به کار بردن بوی خوش نشانه توانگریست و جامه‌های نیکوی نماینده زیبایی‌ست و خوی نیک کوبنده دشمنانست».

ترجمه

(246) سه چیز روش پیامبران مرسل است

- امام صادق گفته: «سه چیز سنت پیامبران مرسل است: بوی خوش، آراستن موی، جماع بسیار.

ترجمه

(247) سه چیز دیده را روشن می‌کند

- امام موسی بن جعفر گفته: «سه چیز دیده را روشن می‌دهد: نگریستن به سبزه و گیاهان. نگاه کردن به آب روان، دیدن روی گلرخان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 73

ترجمه

(248) منشهای نیکو سه است

- حلبی گفته: به امام صادق گفتم: کدامین منشهاست به مرد نیکوتر نماید؟. گفت: «وقار بی‌ترسانیدن. دهش بی‌در خواست عوض. و سرگرمی به غیر کالای جهان».

ترجمه

(249) پاشیدن در سه چیز است

- امام صادق گفته: «اسراف و پاشیدن در سه چیز است: جامه آبرومندی خود را خوار کنی، هسته خرمای را به پیرامون خود بپراکنی، مانده آب را فرو ریزی. پس گفت: در خوراک اسرافی نیست.
ترجمه

(250) پیامبر سه کس را نفرین کرده است

- امام موسی بن جعفر گفته: «پیامبر اکرم سه کس را نفرین کرده است: مسافری که زاد و توشه خویش به تنهایی بر خورد و به همراهان ندهد و کسی که به تنهایی در خانه‌یی بخسبد. مقصود از بیت خانه است یعنی اطاقی از سرا هر گاه مقصود سرا بودی فی الدار می‌گفت: اما در عرف امروزه خانه گویند و از آن سرا خواهند، تسمیه کل به اسم جزء».
ترجمه

(251) در بهشت پایه‌یی ست که بدان نرسد مگر سه کس

- پیامبر گفته: «در بهشت مقامی‌ست که بدان نرسد مگر: پیشوای دادگر و خویشاوند داری که با خویشان خود وفادار و مهربان باشد. مرد شکیبای عیال وار».
ترجمه

(252) از سه کس تکلیف برداشته شده

- ابن ظبیان گفته: زن دیوانه‌یی را نزد عمر آوردند که زنا داده است فرمود او را سنگسار کنند. او را نزد علی گذر دادند. گفت چیست؟ گفتند:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 74
دیوانه‌ایست که زنا داده است و عمر فرموده است او را سنگسار کنند. گفت: مشتابید. به عمر گفت:
مگر نمی‌دانی قلم از سه کس برداشته شده است؟ از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خوابان تا به بیداری گراید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 75
ترجمه

(253) سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کردند که پیامبر را بکشند و علی آنان را برانداخت

- امام علی بن الحسین گفته: پیامبر روزی بیرون رفت و نماز بام گزارد. سپس گفت:
«ای مردم کدامین از شما می‌روید در برابر سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کرده‌اند مرا برکشند؟
(به پروردگار کعبه سوگند دروغ یاد کرده‌اند). مردمان همه سر به زیر افکندند و کسی پاسخی نداد.
گفت: می‌پندارم که علی بن ابی طالب در میان شما نباشد. عامر بن قتاده گفت: علی تب کرده نیامد نماز بگزارد. پیامبر گفت او را بیاگهان. او بیامد در حالی که دو گوشه جامه خود را به گردن خویش گره زده بود، پرسید ای فرستاده خدای چه خبر است؟. گفت خدا مرا خبر داده است که سه تن خواسته‌اند تا مرا بکشند و به پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته‌اند. علی درخواست تا تنها رفته با ایشان نبرد کند. پیامبر جامه و زره و شمشیر و عمامه خود را بدو پوشانید و بر اسب او سوار شد. روزی چند از رفتن وی بگذشت، نه از علی خبر رسید و نه فرخ سروش از خدا پیامی آورد، فاطمه فرزندان خود حسن و حسین را پیش پیامبر آورد و گفت: مبادا این کودکان را بی‌پدر کرده. پیامبر از سخن وی بگریست.
آنگاه به مردمان گفت: هر که از علی برای من خبری بیاورد او را به بهشت جاویدان مژده دهم.
حضار به جستجوی پرداختند. عامر بن قتاده بازگشت و مژده بازگشتن علی را بیاورد، پس علی در آمد و با دو اسیر و سه اشتر و سه اسب. جبرئیل فرود آمد و پیامبر را از آنچه گذشته بود آگاه ساخت.
پیامبر به علی گفت: خواهی ترا ز ما وقع بیاگهانم؟. منافقان می‌گفتند تا این زمان در سرگردانی بود و در درد زائیدن اکنون خواهد سرگذشت وی را برای او نماید. سپس گفت: یا ابا الحسن تو خود از

سرگذشت خویش مرا حدیث کن تا گواه این گروه باشی. گفت: ای فرستاده خدا چون بدان وادی در آمدم این سه تن را یافتم که بر اشتران‌اند و بانگ بر من زدند که کیستی؟ گفتم: علی پسر عم فرستاده خدای، گفتند:
ما فرستاده خدای را نمی‌شناسیم کشتن تو یا محمد نزد ما یکسان است، آنگاه این کشته بر من تک آورد و زد و خوردی روی داد ناگاه باد سرخی وزیدن گرفت که در آن آواز ترا می‌شنیدم که می‌گفتی یقه زرهش را برای تو بریدم به شانه وی زن، زدم کارگر نشد باد سیاهی وزیدن گرفت آواز ترا

شنیدم که می‌گفتی زرهش را بالا زدم ضربتی برانش زدم و آن را بریدم و به زمین افکنده سرش را بر گرفتم.
سپس این دو تن گفتند چنان شنیده‌ایم که محمد یار مهربان با درگذشتی‌ست، ما را بر او بر و در کشتن ما مشتاب، این یار کشته ما با هزار مرد برابر بود. پیامبر گفت: نخستین آواز جبرئیل بود، دومین از آن میکائیل، پس به یکی از آن دو گفت: بگوی لا اله الا اللّٰه و گواهی ده من فرستاده اویم آن مرد گفت: به دوش کشیدن کوه ابی قبیس نزد من، آسان‌تر است از گفتن این سخن، پیامبر گفت:
گردن وی را بزن دیگری را پیش آوردند گفت آنچه گفتم بگوی او در پاسخ پیامبر گفت: مرا نیز به یار خود بپیوند، علی خواست تا گردن وی زند، جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: خدا ترا درود می‌فرستد و گوید او را مکش چون در قوم خود خوش خوی و جوانمرد است. در زیر شمشیر پرسید این سخن فرستاده خدای توست؟ پیامبر گفت: آری، آن مرد گفت به خدا سوگند برای برادران خود مالک درمی نبودم و هیچ گاه در نبرد نگریختم، اکنون گواهی می‌دهم که خدای یکی‌ست و تو فرستاده وی.
پیامبر گفت: این مردیست که خوشخویی و جوانمردی او را به بهشت کشانید.
ترجمه

(254) در نیکی به برادران و کوشش در انجام نیاز ایشان سه منش است

- امام صادق گفته: «بهترین شما دهش‌کنندگان شماست و بدترین شما بخیلان‌اند، از کارهای شایسته خوبی با برادران و کوشش در نیازهای ایشان است. این گونه کارها دیو را خوار و آدمی را از دوزخ دور می‌کند و به بهشت می‌راند، ای جمیل این سخن را برای بزرگان از یاران خود بازگوی نما. گفتم: برخی شما

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 77

گردم. یاران بزرگوار من چه کسانی هستند؟ گفت: «آنان که با برادران خود در خوشی و سختی خوبی کنند». بعدا گفت: «ای جمیل نیکی از توانگر آسان است، لیک خدای بزرگ ستایش کرده نیکی به درویشان را و گفته: آن کسانی هستند که با بسیاری نیاز دیگران را بر خویش برتر دارند و کسانی که خود را از تنگ چشمی نگهداشتند نیز ایشان رستگاراند».

ترجمه

(255) ریستن در سه جا نهی شده

- امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا از ریستن بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت بارور منع کرده است.
ترجمه

(256) برابر شدن با آفتاب سه بدی دارد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «با آفتاب برابر مشوید چون خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند و جامه را فرسوده نماید و درد درونی را آشکار کند».
ترجمه

(257) اسرافگر سه نشانه دارد

- امیر المؤمنین علی گفته: «اسرافگر سه نشانه دارد، آنچه می‌خورد در خور وی نیست. پوشاکی پوشد که شایسته برای او نیست، و کالایی خرد که زیبنده وی نیست».
ترجمه

(258) هر دیده‌یی در قیامت گریانست جز سه دیده

- پیامبر گفته: «هر دیده‌یی در روز رستخیز گریانست مگر سه دیده دیده‌یی: که از بیم خدا گریسته و دیده‌یی که از نامحرم پوشیده و دیده‌یی که در پیکار حق نخفته».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 78
ترجمه

(259) همه نیکیها در سه منش است

- امیر المؤمنین علی گفته: «همه نیکیها در سه منش است: نگاه کردن، خاموش بودن، سخن گفتن، هر نظری که انگیزه پند نگردد پرتی است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است، هر گفتاری که در آن یاد حق نباشد بیهودگی ست. خرما کسی که نگریستن وی پند خیز است و خاموشی وی اندیشه آمیز است و گفتار وی یادآوری‌ست. آنکه بر گناه خویش گرید و مردم از نابکاری وی در آسایش باشند.
ترجمه

(260) سه تن که بر چهارپایی سوار شوند

- پیامبر در سخنی دراز گفته: «هر سه تن که بر چارپایی نشینند یکی از ایشان ملعون است و آن مقدم ایشان است. شاید علت لعن آن باشد که چارپا بیش از دو تن تحمل نکند و این ستمی‌ست بر او.

ترجمه

(261) حق مسافر بیمار بر یارانش آنست که سه روز با او بمانند

- پیامبر گفته حق مسافر بیمار بر همسفران وی آن‌ست که با او سه روز بمانند شاید بهبود حاصل کند.
ترجمه

(262) در پا افزار سیاه سه منش بد است و در زرد سه منش نیک

- حنان پور سدیر گفته:
پا افزار سیاهی پوشیده بودم. امام صادق گفت: «چرا کفش سیاه به پا کرده‌یی؟ ندانی که در آن سه منش است» گفتم: فدای تو آنها کدام است؟. گفت: روشنی چشم اندک کند، آلت مرد را سست و اندوه را بسیار با همه اینها پوشاک ستمکاران است و زرد چشم را قوی کند و آلت را استوار و اندوه ببرد و پوشش انبیاست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 79
ترجمه

(263) سه منش را از کلاغ بیاموزید

- پیامبر گفته: «سه منش را از کلاغ بیاموزید جفت‌گیری خود را با ماده نهان می‌کند، بگاه بی‌روزی می‌رود و بسیار دور اندیشه و گریزان است».
ترجمه

(264) سه چیز با سه چیز پاید

- ابان پور تغلب گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفته: «تندرستی در جستجویست، پشیمانی در شتاب‌زدگی‌ست، هر که بی‌وقت دست به کاری زند در غیر وقت به نتیجه رسد».
ترجمه

(265) شومی در سه چیز است

- از امام صادق (ع) روایت شده که نزد وی از شومی گفته شد، گفت: «شومی و بد بیاری در سه چیز است: در زن و چهار پا و سرا، شومی زن در بسیاری کابین و ناسپاسی شوی ویست و چارپا سرکشی آن‌ست. در سرا، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیبهای آن است».
ترجمه

(266) کسانی که هر چه یاد کنند فراموش کردند سه گروه‌اند

. امام محمد باقر در شرح گفتار خدا که در قرآن کریم گفته: «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ*». گفت: سه دسته بودند: یک دسته پذیرفتند و به دیگران نیز رسانیدند از این رو نجات یافتند، دسته‌یی پذیرفتند و به دیگران نرسانیدند به صورت مسخ شدند، دسته‌یی که نه خود پذیرفتند نه به دیگران فرمان دادند نابود شدند.»

ترجمه

(267) سه کس در پناه خدایند تا از باز خواست مردمان آسایش یابد

- امام صادق گفته: «سه کس در پناه خدایند تا از بازخواست مردم آسایش یابد. آنکه هرگز زنا نکرده و آنکه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 80
خواسته خویش را هیچ به سود خواری نیامیخته و آنکه ابدا در این دو کوشا نبوده است».
ترجمه

(268) آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده

- امام صادق گفته: «ای معاویه (یکی از روات است) آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده: بهر کس کامیابی دعا داده شده پذیرفتن آن نیز داده شده. بهر کس سپاس نعمت داده شده افزونی نعمت بدو داده شده، بهر کس که توکل داده شده کفایت خدایی روزی شود. به دلیل آنکه خدای بزرگ در قرآن کریم گفته: «هر که بر خدای توکل کند خدا او را بسنده است و گفته: اگر سپاس نعمت کنید، میفزایم. و گفته: از من بخواهید تا برآورده کنم».
ترجمه

(269) از کنکاش سه کس خود داری شده

- پیامبر گفته: «ای علی با ترسو کنکاش مکن که راه را بر تو ببندد، با تنگ چشم مشورت مکن که همت ترا کوتاه سازد. با آزمند شور مکن که گرد کردن خواسته را در دیده تو فزایش دهد. ترس و تنگ چشمی و آز از یک سرشت است که بدگمانی به خدای سرچشمه آنهاست».
ترجمه

(270) خرد سه پاره است

- پیامبر گفته: «خرد سه جزء است هر که همه را دارد خردش رسا و رسیده است و هر کس همه را ندارد خرد ندارد: خدای را نیکو شناختن و نیکو فرمان او را بردن و خوب به شکیبایی بودن به فرمان او نشانه خردمندیست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 81
ترجمه

(271) آدم از سه منش یکی را برگزید

- امام علی بن ابی طالب گفته: «جبرئیل به آدم گفت: ای آدم من فرمان دارم ترا به پذیرفتن یکی از سه چیز مخیر گردانم. آدم گفت: آن سه چیست؟ گفت: خرد و شرم و کیش، آدم خرد را برگزید، جبرئیل به شرم و کیش گفت: شما باز گردید گفتند: ما فرمان داریم هر کجا خرد است همان جا باشیم، جبرئیل گفت مختار هستید».
ترجمه

(272) خرد مرد از سه چیز دانسته می‌شود

- امام صادق گفته: «خرد مرد از سه چیز دانسته می‌شود، در مقدار ریشش و نقش انگشترین وی و کنیه او».
ترجمه

(273) شیعه سه گروه‌اند

- امام صادق گفته: «شیعه سه گروه‌اند: دوست واقعی که از ماست، کسانی که پیوند ما را انگیزه آبروی خویش ساخته‌اند، ما نیز سبب آبروی ایشان هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی خود قرار داده‌اند، آنکه ما را انگیزه نان خوری سازد تهی دست و درویش گردد».
ترجمه

(274) شیعه به سه چیز آزمایش گردد

- امام صادق گفته: شیعه ما را در سه وقت آزمایش کنید هنگام نمازگزاری که چگونه نماز می‌گزارد، در نگاهداری تشیع از مخالفان آن و آزمایش درخواسته‌های ایشان که چگونه با برادران خویش همراهی می‌کنند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 83

ترجمه

(275) هر که سه منش داشته باشد ایمانش کامل است

- امام صادق گفته: «هر که دارای سه منش باشد، ایمانش کامل است: آنکه برابر ستم شکیبا باشد و خشم خود را فرو خورد و آن را با خدا گزارد و درگذرد. گذشت کند از آنان که خدا ایشان را بی‌شمار به بهشت برد و شفاعت وی را برای مردم بپذیرد اگر چه به اندازه قوم ربیعه و مضر باشند. پیامبر گفته: هر که سه منش را در خود فراهم کند همه اوصاف ایمانی را کامل کرده.

از هشام پور معاذ روایت شده که گفت: ملازم عمر بن عبد العزیز بودم که به مدینه فرود آمد. منادی وی بانگ برآورد هر که ستم کشیده است نزد خلیفه عمر بن عبد العزیز آید. امام محمد باقر به درگاه وی آمد حاجب خلیفه مزاحم گفت: که محمد بن علی الباقر بر در است، گفت: در آید چون وارد شد خلیفه را گریان دید که سرشک خود را پاک می‌کرد، امام گستاخانه گفت: ای عمر چرا گریانی؟

هشام سبب گریه‌اش را گفت، امام گفت: ای عمر جهان چون بازاریست دسته‌یی از آن چیزی برند که سودمند گردند و دسته‌یی چیزی برند که زیان بینند، چه بسیار مردمانی که به کارهایی که ما در آن هستیم خویشتن را زیان رسانیدند تا مرگشان فرا رسید و از آن نکوهیدگی رخت کشیدند. چون برای آخرت توشه‌یی نساخته بودند و از بدی کوتاهی نکردند آنچه از جهان گرد کردند وارثان نابکار وی بر خویش قسمت کردند و ایشان نزد کسی رفتند که بهانه آنان را نپذیرد. سزاوار است که به کارهای جهان دیده بگشاییم و از کارهای ناشایست کناره کنیم، از خدای جهان بپرهیز، دل خود را بدو چیز بسپار، چیزی از جهان برگیر که چون درگذشتی از خوبیها با تو باشد و از بدیها دوری کن و چیزی مبر که نزد خدا پشیمانی داشته باشد. ای عمر از خدای بترس در خود را برای مردم گشاده‌دار و ایشان را به آسانی بپذیر ستمرسیده را یاری کن و دست ستمکار را از مردم کوتاه کن. بعدا گفت: هر که دارای سه چیز باشد ایمانش به خدای جهان کامل است، عمر چون شنید به دو زانو نشست و گفت: ای دودمان پیامبر آنها کدام است؟ گفت: «ای عمر هر که خشنود گردد، خشنودی او را به تباهی نکشاند و چون خشمناک گردد خشمش او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت از آنچه که از او نیست دست کوتاه کند». عمر دوات و کاغذ خواست و نوشت: «بنام خداوند بخشایشگر مهربان عمر بن عبد العزیز فدک را که حق محمد بن علی بود به او باز پس داد».

امام گفت: گرونده به خدا کسی‌ست که چون چیزی را پسندد خوشی او را به گناه نکشاند و چون چیزی را بد دارد خشم او را از گفتار راست بیرون

نبرد. آن کس مؤمن است که توانایی او را به دست اندازی به حق دیگران برنگزیند. پیامبر گفت: هر کس سه منش داشته باشد ایمان او به حد کمال رسیده است: آنکه خشنودی او را به گناه نکشاند و خشم او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 84

به حق دیگران دست اندازی مکند. نام مؤمنی را پیش امام صادق بردند، گفت: مؤمن کسی‌ست که چون خشم گیرد خشم او را از حق بیرون نبرد و خوشی او را به تباهی نکشاند و چون توانایی یافت به حق دیگران دست اندازی مکند».

ترجمه

(276) سه کس‌اند که در قیامت خدا بدیشان سخن نگوید و به اینان ننگرد و ایشان را پاک نگرداند و ایشان را شکنجه دردناک است

- ابو بصیر از امام صادق روایت کرده که می‌گفت: سه کس‌اند که خدا در قیامت بدیشان سخن نگوید: و این سه کس: کننده موی سپید ریش خود است و آنکه با خویش درآویخته باشد؟ و آنکه از پشت داده باشد. یعنی آنکه در صورت مردان و سیرت زنان است.
و در روایت ابی مالک جهنی این سه کس کسانی هستند که طرفدار امامت کسی باشند که وی از خدا ثابت نیست و منکر امامت کسی هستند که امامتش از خدا ثابت است و کسی که این دو را در شمار مسلمانان بداند. پیامبر گفته: این سه کس: مردی‌ست که با پیشوایی بیعت کند تا از وی دستگیری کند بدو وفادار باشد و اگر متوجه وی نشد بی‌وفایی پیشه کند. و کسی که با دیگری خرید و فروش کند و برای طرف سوگند یاد کند که فلان اندازه برای این جنس و کالا داده شده خریدار باور کند و آن کالا را بخرد در صورتی که چنین نبوده است و کسی که در بیابان آبی زائد بر نیاز خود داشته باشد و از رهگذر دریغ داشته باشد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 85
ترجمه

(277) بیمناک‌ترین جا برای مردم سه جاست

- یا سر پرستار گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت: «بیمناک‌ترین جاها برای مردم سه جاست: روزی که به جهان آید و جهان را بیند و روزی که درگذرد و روزی که برانگیخته گردد و چیزی بیند و شنود که در جهان ندیده و نشنیده، خدا به یحیی پیامبر در این سه روز تندرستی داد و آسایش او را نگاهداشت و گفت: تندرست باد یحیی روزی که به جهان آمد و روزی که بمیرد و روزی که زنده گردد و عیسی پیامبر (ع) در این سه جا تندرستی خود را از خدا خواست چنان که گفته: «درود بر من روزی که زاییده شدم و روزی که درگذرم و روزی که زنده گردم».
ترجمه

(278) سه کس یاوران ستمکاراند

- امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که ستم کند و هر که یاور ستمکار است و هر که ستم را می‌پسندد هر سه شریک‌اند».
ترجمه

(279) سخن چین کشنده سه تن است

- امام صادق گفته: «سخن چین کشنده سه کس است: خود را و کسی که برای او سخن چینی کرده و کسی که پیش او از دیگری سخن چینی کرده است».
ترجمه

(280) گرونده به خدا سه جای دارد: بندگاه، پناهگاه، جایگاه و کافر نیز سه جای دارد

- امام صادق گفته: «جهان زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت زیستگاه وی. جهان بهشت کافر است، گور زندان اوست و دوزخ جایگاه او».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 86
ترجمه

(281) روزهای خدا سه است

- راوی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت:
«روزهای خدا سه روز است: روز پیدا شدن امام غائب و روز رجعت و روز قیامت».
ترجمه

(282) سه کس در قیامت شکنجه شوند

- محمد پور مروان گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «سه کس در قیامت شکنجه شوند: کسی که صورت جان داری بسازد شکنجه گردد تا در آن جان دمد، کسی که خواب دروغین بسازد شکنجه گردد تا میان دو جو گره زند. کسی که گفتگوی مردمی را بشنود در حالی که شنیدن او را بد دارند، در گوشش سرب گداخته ریزند و در حدیث دیگری پیامبر گفت: در گوش چنین کس قلع گداخته ریزند.

ترجمه

(283) سه منش تکبر را دور کند

- امام صادق گفته: «هر که یقه خود را پاره زند و پای افزار خویش را پاره زند و کالای خویشتن را به دوش کشد از تکبر بر کنار گردد».
ترجمه

(284) هر که سه منش در او باشد می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند

- امام صادق گفته: «امر به معروف و نهی از منکر کسی می‌تواند بکند که سه منش در او باشد: به آنچه امر و نهی کند دانا و به جای آورنده باشد در امر و نهی میانه رو و دادگر باشد. در امر و نهی نرمی پیش گیرد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 87
ترجمه

(285) سه تیره پاک گوهر نباشند

- امام محمد باقر یا امام صادق گفته: «سه کس پاک گوهر نباشند، کسی که دیده راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش مانند نگین انگشترین باشد و کسی که سندی نژاد بود». ظاهرا این از اخبار مفتعل است و زنادقه این را ساخته بنام امام بسته‌اند تا میان مسلمانان نفاق افکنند.

ترجمه

(286) بسنده است برای عیب مرد که سه منش در او باشد

- پیامبر گفته: «پاداش نیکی زودتر از همه نیکیها دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر همی رسد و در عیب مرد همین بسنده است که از دیدن عیب خود کور باشد و به خرده دیگران پردازد و مردمان را به کاری نکوهش کند که خود قدرت ترک آن را ندارد و همدم خود را به آنچه سود ندهد آزار کند».
ترجمه

(287) کسی دودمان پیامبر را دوست ندارد برای یکی از سه سبب است

- پیامبر گفته:
«کسی که خانواده مرا دوست نداشته باشد برای یکی از سه سبب است یا دوروی‌ست یعنی منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی بدو بارور گردیده».
ترجمه

(288) دوست‌ترین کارها پیش خدا سه چیز است

- امام علی بن الحسین گفته: «آخرین اندرز خضر به موسی بن عمران این بود که بدو گفت: هیچ گاه کسی را به گناهی نکوهش مکن، دوست‌ترین کارها پیش خدای بزرگ سه چیز است: میانه روی در حال توانگری، گذشت در حال توانایی، نرمی با مردمان، هیچ گاه کسی با دیگری در جهان نرمی نکرد مگر آنکه خدای بزرگ در قیامت با او به نرمی رفتار کند. سرآمد دانش بیم از خدای‌ست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 88
ترجمه

(289) دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید

- پیامبر گفته: «دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید: پادشاه. دانا. توانگر. به پادشاه گوید: ای آنکه خدا ترا پادشاهی داد و داد نکردی پس او را فرو برد چنان که پرنده دانه کنجد را. به دانا گوید: ای که نزد مردمان خودستایی می‌کردی و به سرکشی با خدا نبرد می‌کردی پس او را نیز فرو خورد. آنگاه به توانگر گوید: ای که خدا به تو از جهان فراخی داد هر گاه کسی از تو اندکی به نام وام خواستی ندادی و تنگ چشمی کردی او را نیز فرو برد».
ترجمه

(290) سه چیز کمر شکن است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز کمر شکن است:
کسی که کردار خود را بزرگ پندارد و گناه خویش را فراموش کند و اندیشه خویشتن را بپسندد».
ترجمه

(291) خدا به سه نعمت بر بندگان منت نهاده

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ گفته: من بر بندگان خویش به سه نعمت منت نهادم: از رفتن جان از تن بوی بد بر آن افکندم و اگر نه هیچ خویشاوندی خویش خود را به خاک نسپردی، پس از سوگواری آرامش دل به ایشان دادم و اگر نه زندگی بر کسی گوارا نگشتی، این جانور را بیافریدم و بر گندم و جو چیره گردانیدم و اگر نه پادشاهان آنها را چون زر و سیم در گنج خانه می‌نهادند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 89

ترجمه

(292) شب زنده داری تنها برای سه چیز است

- پیامبر گفته: «شب زنده داری شایسته برای سه چیز است: بندگی یا قرآن کریم یا در جستجوی دانش یا برای عروسی که به سرای شویش برند». از امام صادق روایت شده که گفت: شیطان به سپاه خویش گفته: «هر گاه من در سه چیز از آدم چیره گردم از دیگر کارهای وی باک ندارم و از او پذیرفته نگردد: هر گاه کردار او در دیده‌اش بسیار گردد و گناه خویش را فراموش کند و به خودپسندی گرفتار گردد».
ترجمه

(293) هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمی‌کرد

- پیامبر گفته:
«هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی نمی‌توانست سر او را خم کند:
بیماری، تهی دستی و مرگ.
با همه اینها باز از لاف و گزاف نمی‌ایستد».
ترجمه

(294) همه راه و روش دین در سه چیز است

- ابو مالک گفته: به امام علی بن الحسین گفتم مرا از همه دستورهای دین بیاگهان گفت: گفتار درست و داوری دادگرانه و نگاهداری پیمان».
ترجمه

(295) آشوب جهان سه چیز است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «فتنه سه چیز است:
دوستی زنان که شمشیر شیطان است، باده‌گساری که دام اوست، پول دوستی که تیر اوست. آنکه دوستار زن است از زندگی سودمند نگردد، می‌گسار به بهشت راه نیابد، دلداده زر و سیم بنده جهانست.
مسیح پیامبر (ص) گفته: زر درد و بیماری دین است و دانا پزشک دین، هر گاه دیدید پزشک بیمار است
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 90
امید درمان از او مدارید.
ترجمه

(296) مسلمان سه دوست دارد

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: «یاران سه‌اند:
یاری که می‌گوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار ویست، یاری که گوید: من تا لب گور با تو هستم آنگاه ترا رها کنم آن فرزند اوست و یاری که گوید: تا هنگام مرگ با تو هستم آن دارایی ویست که پس از مرگ وی به وارثان باز گردد».
قیس پور عاصم گفته: «با گروهی از دودمان تمیم نزد پیامبر رفتم دیدم صلصال پور دهمس پیش اوست، گفتم: ای پیامبر خدا مرا پندی ده تا بدان کار بندیم چون ما مردمانی هستیم که در بیابان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 91
زندگی می‌کنیم». پیامبر گفت: «همانا با هر ارجمندی خواریست و با زندگی جهان مرگ است.
دنبال جهان دیگر سراست. هر چیزی را شمار در پی‌ست و با هر چیزی پاینده‌ایست هر کردار نیکی را پاداشی‌ست و هر بدی را کیفر و هر چیزی را پایانی‌ست. ای قیس ناگزیر با تو در گور همدمی ست وی زنده به گور تو در آید و تو مرده‌یی، هر گاه بزرگوار باشد ترا ارجمند دارد، و هر گاه فرو مایه بود ترا خوار سازد و رها کند، بعدا با تو نشیند و با تو انگیخته گردد و ترا از آن بازخواست کنند چنین است آن را نیکو آماده دار اگر نیکو بود با آن آسایش یابی و اگر تباه باشد از آن در بیم و هراس گردی این همدم همان کردار تو در جهان است».
گفتم: همی خواهم که این گفته را در شعری چند در آورده تا در میان دیگران از خاندان تازی بدان افتخار کنیم و آن را بر نماییم. پیامبر حسان شاعر را خواست تا آن را به شعر درآورد. من همان دم آن را به شعر درآوردم و پیش از آمدن وی نزد پیامبر خواندم و گفتم امید است همان گفتار تو باشد، و آن چنین است: از کردار خویش همدمی برگزین، تا در گور با تو همدم باشد، آن را پیش از مرگ آماده دار. برای روزی که از این جهان درگذری، در جهان به چیزی دل بند که خشنودی خدا در آن باشد. پس از مرگ آنکه همیشه با تو خواهد بود همان کردار توست.
ترجمه

(297) خدای به پیامبر برای علی سه کلمه وحی کرد

- پیامبر گفته: «چون به- معراج رفتم خدا در باره علی سه سخن وحی کرد و گفت: «او پیشوای پرهیزکاران است و سرور گروندگان و پیشرو دست و روی سپیدان».
ترجمه

(298) مردان سه گونه‌اند

- امام صادق گفته: «مردان سه گونه‌اند: خردمند و
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 92
سبک مغز و نابکار، خردمند راه و روش دین پیش گیرد و بردباری خوی ویست و اندیشه منش او اگر از او پرسند پاسخ رساند و چون سخن راند درست گوید و چون گوش دارد نیکو دریابد و چون سخن گوید راست گوید.
و آنکه بدو آرامش یابد وفا کند، چون سبک مغز را به نیکی یاد آوری کند پرتی پیش گیرد و اگر از نیکی او را فرود آرد باز گردد و اگر به نادانی واداری به نادانی گراید و اگر سخن گوید دروغ گوید، خود در نیابد و اگر خواهی که وی را بفهمانی درنیابد، هر گاه نابکار را امانت سپاری نادرستی ورزد و اگر یار وی گردی ترا ننگین سازد و اگر به او کاری واگذاری پاکی نورزد».
ترجمه

(299) کسی شایسته پیشوایی‌ست که در آن سه منش باشد

- امام صادق از پدر خود نقل کرد که می‌گفت: «پیشوایی نشاید جز برای کسی که سه منش داشته باشد، پرهیز کاری که او را از کارهای ناروا باز دارد و بردباریی که با آن خشم خویش را زیر فرمان خود داشته باشد و خوش‌رفتاریی که تواند با پیروان خویش مانند پدر مهربان بوده باشد».
بزنطی گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدند که با چه می‌توان پیشوای بعد از پیشوایی را شناخت؟
گفت: «پیشوا را نشانه‌هایست که پس از پدرش بزرگ ترین اولاد او باشد و شایستگی پیشوای باشد و وصی پدر خود باشد و تا اندازه‌یی به وصایت پدر خود مشهور شده باشد که هر گاه کاروانی به مدینه در آید و بپرسد که فلان که را وصی خود ساخته؟ عموما مردمان بگویند فلان شخص را. سلاح پیامبر در میان ما مانند تابوتست که در بنی اسرائیل است یعنی همچنان که تابوت در بنی اسرائیل نشانه پیامبری در دارنده آن بود سلاح پیامبر نیز نزد هر که از ما باشد او نیز پیشوا خواهد بود و هر جا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 93
سلاح است پیشوایی نیز آنجاست.
ابن اعین گفته: به امام صادق گفتم: دلیل رد مدعی پیشوایی بر خلاف حق چیست؟، گفت:
«سه نشانه دارد که اگر در کسی فراهم گردد پیشواست: ولی پیشوای پیش از خود بوده و سلاح پیامبر اکرم پیش وی باشد و وصی صریح پیشوا باشد به اندازه‌یی که اگر به مدینه بیایی و از مردمان و کودکانش جویا گردی که پیشوای پیشین کرا وصی کرد بگویند فلان را». در این صورت چنین کسی پیشوای حق است.
ترجمه

(300) کسی که سه بار حج گزارده باشد

- حریز از روات گفته: آنکه سه سال پیاپی حج گزارده باشد بعد حج گزارد یا نگزارد مانند کسی ست همه ساله حج گزارده باشد. صدوق مؤلف این کتاب گفته سند این حدیث سست است چنان که بود نقل کردم. چون که در نسخه من چنین بوده است. حدیث صحیحی که از امام صادق روایت شده چنین که گفته: «کسی که سه بار حج گزارد هرگز تهی دست نگردد» و گفت: هر اشتری که سه سال بر او حج گزارند آن اشتر از چهارپایان بهشت است و در روایت دیگری رسیده که هفت سال اگر بر آن حج گزارند.

ترجمه

(301) پاداش آنکه سه مؤمن را حج رساند

- غلام امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام رضا شنیدم که می‌گفت: «آنکه سه مؤمن را به حج گزاردن فرستد، چنین کسی خویشتن را با پول از خدای بزرگ خریده و خدا از او نپرسد که خواسته خود را از کجا دست آورده‌یی از حلال یا حرام؟».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 94
ترجمه

(302) در جامه یوسف سه نشانه بود

- امام صادق گفته: «در جامه یوسف سه نشانه بود. خدای بزرگ در قرآن گفته: پیراهن او را با خون دروغین بیاوردند و گفت: اگر پیراهنش از پیش دریده شده باشد تا آخر و گفته: این جامه مرا ببرید تا آخر آیه».
ترجمه

(303) ستمکاری سه گونه است

- امام محمد باقر گفته: «ستمکاری سه گونه است:
ستمی که خدا آن را می‌آمرزد و ستمی که آن را نمی‌آمرزد و ستمی که آن را نمی‌گذارد. آن ستمی که آن را نمی‌آمرزد انباز گرفتن به خدای بزرگ است و آن ستمی که می‌آمرزد ستمی‌ست که آدمی بر خود روا داشته با خود یا میان خود و خدا بوده است و ستمی که از نظر دور ندارد حقوقی ست که مردمان به یک دیگر بهم می‌رسانند».
ترجمه

(304) زناشویی از سه راه حلال می‌گردد

- جناب علی (ع) گفته: «زنان از سه راه بر مردان حلال می‌گردند: عقد دائم که لازم آن ارث بردن است، عقد متعه که ارث نمی‌برد، کنیز برای خواجه خود».
ترجمه

(305) برای پیروان اسلام امید رهایی ست مگر سه تن

- امام صادق گفته: «برای امت اسلام رهایی‌ست اگر حق مرا شناخته باشند مگر سه کس: یاور پادشاه ستمکار و هوا پرست و آنکه به بدی و نابکاری آشکار کند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 95
ترجمه

(306) دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه ساعت است

- امام علی بن الحسین گفته:
«دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه وقت است: هنگامی که مرگ را دریابد، هنگامی که از گور بیرون آید و هنگامی که در قیامت نزد خدای بایستد که به بهشت رود یا به دوزخ، آنگاه گفت: ای فرزند آدم هر گاه هنگام مرگ رستنی خود را رها یافتی و اگر نه نابود شوی بعدا این آیت از قرآن را فرو خواند: بعد از مرگ خود در برزخ‌اند تا زمانی که برانگیخته گردند. و گفت: برزخ همان گور است در آن زندگی تنگ و تاریکی‌ست. سوگند به خدای که گور انسان باغی از بهشت است یا گودالی از گودالهای دوزخ. بعدا به مردی که در محضر او بود گفت: خدای اهل بهشت را از مردم دوزخ می‌شناسد تو از کدامین از ایشان هستی؟ و سرای تو کدامین از این دو سراست.
ترجمه

(307) فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بزرگتر باشد

- پیامبر (ص) گفته: «فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بدتر باشد: آنکه پیامبری یا پیشوایی را بکشد، آنکه کعبه را ویران سازد، آنکه به حرام آب خود را در زنی ریزد».
ترجمه

(308) مرد کوچ نکند جز برای سه کار

- امام صادق گفته: «سخن حکیمانه آل داود آمده که مرد کوچ نکند جز برای سه کار: به دست آوردن توشه دیگر سرا، ساختن کارهای زندگی، دریافت خوشی. آنگاه گفت: آنکه زندگی را دوست بدارد خوار و بی‌مقدار گردد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 96
ترجمه

(309) جامه خواب سه گونه است

- امام صادق جامه خوابهایی در سرای مردی دید که روی هم نهاده، گفت: جامه خوابی برای مرد است و جامه خوابی برای همسر و دیگری برای مهمان چهارمین از آن شیطان است».

ترجمه

(310) نشانه‌های سه‌گانه

- امام صادق گفته: لقمان به پسرش گفت: ای پسر جان برای هر چیزی در جهان نشانه‌ایست که به آن آن چیز شناخته گردد و گواه است بر آن. دین را سه علامت است: دانش، گروش توأم با کردار. گروش را سه نشانه است: ایمان به خدا و نامه‌هایش و پیامبرانش. دانا سه نشانه دارد: شناسایی خدا و دانستن آنچه خدا خواهد و آنچه را ناخوش دارد. به جای آورنده سه نشانه دارد: نماز، روزه، زکات. وانمودکننده سه نشانه دارد: با برتر از خود
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 97
ستیزد، نادانسته گوید، و نایاب را جوید. ستمکار را نیز سه نشانه است: برتر از خود را به سرکشی ستم کند و زیر دست را زور گوید و یاوری ستمکاران کند. فاسق را سه نشانه است: هرگز زبانش با دلش موافق نیست و دلش با کردارش مخالف و آشکارش با نهانش دو تا. گناهکار را نیز سه نشان است:
خیانت ورزد، دروغ گوید، بر خلاف گفته خویش کار کند. مرائی یا خود نما سه نشانه دارد: در نهانی کاهل است و نزد مردم کوشا و زرنگ و در هر کاری در پی ستایش و مدح. و متکبر را سه نشان است: در پی نکوهش کند و در پیش چاپلوسی نماید و گرفتاری رسیده را سرزنش کند.
اسرافگر را سه نشان است: آنچه شایسته او نیست می‌خرد و آنچه مقام او نیست می‌پوشد و آنچه در پایه او نیست می‌خورد. گرانجان یا تنبل را سه نشان است: به سستی گراید تا بزهکار گردد و کوتاهی کند تا ناسپاس شود و تضییع کند تا بزهکار گردد. پرت یا غافل را سه نشان است: سهو یا پرتی، بازی، فراموشی. حماد پور عیسی گفته: امام صادق می‌گفت: «برای هر یک از این علامات و نشانه‌ها که یاد شد اصولی‌ست که بیش از هزار در است و هزار هزار در، ای حماد در شبانروز جویای دانش باش و هر گاه خواسته باشی دیده‌ات بینا گردد و به نیکی جهان و سرای جاویدان رسی آنچه در دست مردم است آز از آن کوتاه کن و خویشتن را در شمار مردگان انکار و خویش را برتر از کسی مپندار و زبان خود را پوشیده دار چنان که خواسته خود را».
ترجمه

(311) خدا در سه حال به جای بنده کارهای وی را پایان می‌رساند

- جناب علی (ع) گفته: «میان پندهایی که لقمان به فرزند خود می‌گفته این است که به او می‌گفته: «ای فرزند آنکه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 98
باورش در باره روزی ناقص و کوشش سست باشد از این جا پند گیرد که خدای بزرگ در سه حال به جای او کارش را ساخته و روزی وی را رسانده در حالی که در هیچ یک از احوال توانایی جستجوی و چاره‌یی نداشته البته خدا در حالت چهارم نیز او را فراموش نمی‌کند و روزی او را می‌دهد.
نخستین این احوال در زهدان مادر بود که وی را در جایگاهی استوار نگاهداری از سردی و گرمی کرد و رزق داد بعدا او را از آنجا بیرون آورد و از شیر مادر روزی داد تا آنکه توانا و برومند گردید.
بعدا از شیر گرفته شد و از دست رنج پدر و مادر او را روزی داده و دل ایشان را بر وی مهربان گردانید چنان که در کارها و خوراک و پوشاک او را بر خویشتن برتر دارند. و چون بالیده و خردمند گردید برای زندگی و ارتزاق پی کار رود و چون در تلاش کوتاهی کند به خدای خویش در روزی رسانیدن بد گمان گردد و از بیم تنگی روزی و در آمد بر خود و همسر خویش تنگ گیرد چنین بنده‌یی بد بنده‌یی باشد».
ترجمه

(312) مردم سه گروه‌اند

- امام صادق گفته: «مردم سه گروه‌اند: دانا، دانش جوی و بی‌بندوبار، ما دانا هستیم و پیروان ما دانش‌جویان دانش، و دیگران بی‌بندوبار. امام موسی ابن جعفر گفته: «مردمان سه گروه‌اند: تازی، مولی و علج، ما تازی هستیم، دوستان ما موالی یعنی دوستان ما و آنان که از ما بی‌زاری می‌جویند علج‌اند. یعنی پست و فرومایه‌اند. پیامبر اکرم گفته:
«یا دانا باش یا دانشجوی یا دوستار دانایان، گروه چهارم مباش که به سبب دشمنی آنان نابود گردی».
ترجمه

(313) سه منش است که کسی در آنها بهانه‌یی ندارد

- حسین پور مصعب همدانی گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «سه چیز است که کسی در آنها بهانه‌یی ندارد: رسانیدن سپردنی به خداوند آنچه نیکو کار و چه بد کار باشد، وفا به عهد کردن چه مقابل نکوکار و چه بد کار باشد، نیکی رسانیدن به پدر و مادر چه نیکو کار و چه بد کار باشند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 99
ترجمه

(314) سه منش است که دارنده آن نمیرد تا بدانها گرفتار گردد

- امام محمد باقر گفته: «در کتاب علی نوشته خداوند سه منش نمیرد تا بدی آنها را ببیند: ستم، بریدن از خویشاوند، دروغ که نبرد با خداست. بهترین بندگی از جهت پاداش رفت و آمد با خویشاوند است گروهی با آنکه نابکاراند چون صله رحم به جای می‌آورند یعنی با خویشان خود رفت و آمد دارند دارایی ایشان روی به افزونی می‌نهد و نیکی اینان سبب درازی زندگی می‌گردد. سوگند دروغ و قطع رحم سراها را ویران می‌سازد و رحم را سنگین می‌کند و سنگینی رحم سبب قطع نسل می‌شود».

ترجمه

(315) مسلمان به سه چیز کامل گردد

- جناب علی (ع) گفته: «سه منش است که مسلمان به سبب آنها کامل و پر می‌گردد: بینایی در کار دین، خرسندی در گذران زندگی، شکیبایی بر پیش آمدهای روز کار».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 100
ترجمه

(316) سفارشهای سه‌گانه‌یی که پیامبر به علی کرده

- امام صادق گفته در ضمن سفارشهایی که پیامبر به امیر المؤمنین کرده:
«یا علی ترا از سه منش بزرگ باز می‌دارم: بخل کردن، آزورزیدن، دروغ گفتن.
یا علی کارهای بزرگ سه است: با مردم به انصاف رفتار کردن برای خشنودی خدای بزرگ، با برادران دینی همراهی کردن، به همه حال خدای را یاد کردن.
یا علی مؤمن در جهان سه شادی دارد: دیدار برادران، گشودن روزه، نماز گزاردن در پایان شب.
یا علی سه چیز است که در هر که نباشد هیچ کار او درست نباشد: پرهیزکاریی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، خوی نیکی که با مردمان سازگاری کند. بردباریی که از نادانی مردم درگذرد.
یا علی سه کار از درستی ایمان به خداست: بخشش هنگام تنگی زندگی، حق به مردمان دادن در باره خود، آموختن دانش به جوینده آن،
یا علی سه منش از خوی نیک است: دهش به آنکه از تو دریغ ندارد، پیوستگی با آنکه از تو کناره‌گیری کند، گذشت از آنکه به تو ستم رسانیده.
باز در اثنای وصیت گفت:
ای علی سه چیز است که هر که با آنها خدای را دیدار کند از بهترین مردمان است: هر که هر چه بر او واجب است برای خدا به جای آورد چنین کس پرستارترین مردم جهان است، هر که خود را از حرامهای خدا باز دارد پرهیزگارترین مردمان است، هر که به آنچه خدا روزی او گردانیده بسنده کند بی‌نیازترین اهل جهان است،
ای علی سه منش است، پیروان من
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 101
توانایی آن را ندارند: همراهی با برادر دینی در توانگری خویش، انصاف دادن به مردم در باره خود به یاد خدا بر همه حال بودن، غرض از آن ذکر سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر
نیست بلکه غرض آن است که اگر به حرامی گرفتار گردی خدای را به یاد آور و از آن درگذر،
ای علی در سه چیز بیم دیوانگی ست: زیستن در میان گورها، با یک پا افزار راه پیمودن، آنکه تنها خسبد،
ای علی همنشینی سه تن دل را می‌میراند: همنشینی فرومایگان و همنشینی توانگران و همدمی زنان.
ای علی سه چیز بر نیروی حافظه بیفزاید و بیماری را دور سازد: نوشیدن

شیر، مسواک کردن دندان، فرو خواندن قرآن.
ای علی سه کار وسواس آورد: گل خواری، ناخن به دندان چیدن، ریش را خاپیدن.
ای علی ترا از سه منش دور خواهم: رشک و آز و خود پسندی.
ای علی سه چیز دل را سخت سازد: گوش دادن به آوازه‌خوانی. شکار گرفتن، به درگاه شاهان آمدن.
ای علی خوشی زندگی در سه چیز است: سرای فراخ و کنیز زیبا و اسب تازی باریک میان». مؤلف کتاب صدوق گفته:
اسب قباء اسب میان لاغریست که در وصف آن: اقب و قبا هر دو به کار رفته چون لفظ فرس که اسب است مذکر و مؤنث هر دو آمده و در وصف ماده قباء گفته شده.
ترجمه

(317) سه کس را دعا به لفظ جمع بکار برند

- امام صادق گفته: «برای سه تن دعا را به صیغه جمع باید به کار برد و اگر چه تک باشند: آنکه عطسه زند (که فارسی ستوسه گویند) به او گویند:
یرحمکم اللّٰه
چون که دیگری نیز با اوست که فرشتگان باشند، آنکه سلام به دیگری دهد در پاسخ:
السلام علیکم
گویند، آنکه برای تندرستی دیگری دعا کند گوید:
عافاکم اللّٰه
». ترجمه

(318) آنکه عطسه زند سه بار به وی «یرحمکم اللَّه» گویند

- امام علی بن ابی طالب گفته: «سه بار به عطسه‌کننده
یرحمکم اللّٰه
گویند، اگر زیاده از آن عطسه کند، آن عطسه حکم باد را دارد». در روایت
دیگری گفته: اگر زیاده از سه عطسه شد به وی گویند: خدا ترا تندرستی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 102
دهد، زیرا آن بیماریست».
ترجمه

(319) خدا سه منش را در منافق و فاسق فراهم نکند

- عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «خدا هرگز نیک دیداری و پرسش دانی و خوش خویی را در منافق و فاسق فراهم نکند».
ترجمه

(320) سه تن مهمان خدایند و در پناه او

- عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «مردی که حج و عمره گزارده مهمان خدایست تا به سرایش باز گردد و مردی که در نماز است در پناه اوست تا پایان رساند و مردی که برادر مؤمن خود را دیدار کند برای خدا زائر خدا در شمار است و از پاداش او در جهان و گنجینه آمرزش وی بهره‌مند گردد».
ترجمه

(321) خیار حیوان تا سه روز است

- فضیل پور یسار گفته: به امام صادق گفتم:
خیار در حیوان چه اندازه است؟ گفت: تا سه روز برای خریدار است، گفتم: خیار در معامله غیر حیوان چگونه است؟. گفت: با بیع و مشتری تا از یک دیگر جدا نشده‌اند خیار فسخ باقی ست و چون جدا شدند بعد از رضایت به معامله دیگر خیاری ندارند».
ترجمه

(322) در سه چیز نیاز به اجازه خدا نیست

- عنبسه پور مصعب گفته: از امام
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 103
موسی بن جعفر شنیدم که می‌گفت: «سه چیز احتیاج به اجازه خدا نیست: نیکی به پدر و مادر خوب باشند یابد، وفا به عهد برای هر خوب و بدی، پس دادن سپردنی به گذارنده چه خوب و چه بد باشد».
ترجمه

(323) خدا مؤمنی را به چیزی سخت‌تر از سه منش گرفتار نکرده

- امام صادق گفته: «خدا مؤمن را به چیزی که سخت‌تر بر او از سه منش باشد دچار نکرده. پرسیدند آنها چیست؟
گفت: همدردی در آنچه دارد برای خدا. حق دادن در باره خود و بسیاری یاد آوری خدا، مقصد از یاد آوری آن نیست که بگویید:
سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر
بلکه مقصود آن است او را در همه حال با برخورد به حلال و حرام در نظر داشته باشی».
ترجمه

(324) هر گاه سه دسته نبودند خدا جهانیان را به سختی شکنجه می‌رسانید

- امام صادق گفته: «خدا در هر روز و شبی فرشته‌یی دارد که به جهانیان بانگ کند: ای بندگان خدا دست از نافرمانی خدا بدارید اگر برای چهارپایان چرنده و کودکان شیر خورنده و پیران خمنده نبود بر شما به سختی شکنجه می‌بارید که از آسیب آن خرد می‌گردیدید».
ترجمه

(325) سه تن نفرین شده‌اند

- پیامبر اکرم گفته: «نفرین شده نفرین شده آنکه از دوستی خانواده من کور شده باشد. نفرین شده نفرین شده آنکه پرستار و در بند زر و سیم باشد، نفرین شده نفرین شده آنکه چهارپایی را بسپوزد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 104
ترجمه

(326) هر گاه فرزانگان و هوشمندان به یک دیگر نامه می‌نگاشتند سه چیز در آن بود که چارمی نداشت

- جناب علی (ع) گفته: «چون فرزانگان و هوشمندان به یک دیگر نامه می‌نگاشتند سه چیز می‌نوشتند که چهارمی نداشت: آنکه برای دیگر سرا همت گمارد خدا جهان او را بسنده کند، آنکه درون و نهان خود را پاک کند خدا آشکار وی را پاک کند، آنکه میان خود و خدای را درست کرده باشد، خدا میان او و مردم را درست کند». مقصود از حکماء و فقهاء در این عبارت به معنی اصطلاحی نیست.
ترجمه

(327) سه منش از خوی مؤمن نیست

- حلبی از روات گفته از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «دروغ و تنگ چشمی و نابکاری خوی مؤمن نیست اما بسا باشد که به یکی از این کارها روی کند و ادامه ندهد، پرسیدند: مؤمن زنا کند؟ گفت: آری فریفته گردد اما بازگشت کند و از وی حرامزاده‌یی نیاید».
ترجمه

(328) آنکه بناگزیری زیان بیند سه عوض دارد

- عبد اللَّه پور سنان گفته از امام صادق شنیدم که می‌گفت: رسول خدا گفته: «خدای جهان گفته: «من جهان را میان بندگان خود بخش کردم بعدا هر کس از آن به من وامی دهد و در راه من دهشی کند به عوض یکی ده برابر تا هفتصد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 105
برابر به او خواهم داد. آنکه به اختیار خویش به من وامی ندهد بنا گزیری از او بستانم و در عوض سه پاداش بدو دهم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش دهم خشنود گردند و آن: صلات و هدایت و رحمت است. خدا در قرآن کریم گفته: «کسانی که چون گرفتاری بدیشان رسد گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ایشان کسانی هستند که الطاف حق شامل آنان است». این نخستین از سه تاست دومین آمرزش وی و سومین رهنمایی اوست. از امام صادق گفته: این خود کسی‌ست که به زور چیزی از او گرفته شده است.
ترجمه

(329) خدای را بهشتی‌ست که در نیاید بدان جز سه گروه

- امام محمد باقر گفته:
«خدای را بهشتی‌ست که در نیاید آن را مگر سه تن: آنکه در باره خود به درستی داوری کند. آنکه برای خدا از برادر مؤمن دیدار کند، آنکه برادر دینی خود را برای خدا بر خود مقدم گرداند».
ترجمه

(330) سه منش در شیعه نیست

- امام صادق گفته: «هر خرده‌یی در پیروان ما باشد سه چیز در آنان نیست: آنکه دست به گدایی دراز کند در ایشان نیست. تنگ چشم در میان آنان نیست. بیماری ابنه در اینان نیست».
ترجمه

(331) سه منش سخت‌ترین کردار بر بندگان است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 106
بر بندگان کار بسیار سخت است: حق دادن مؤمن از سوی خویش به دیگران، دستگیری مرد از برادر خود، بر همه احوال بیاد خدا بودن. مثلا هر گاه قصد گناه کند خدای را به یاد آورد و این یاد آوری مانع از به جای آوردن آن گناه گردد، و این همان است که خدا در قرآن گفته: «کسانی که پرهیزکاراند چون دیوسانی به آنان دست اندازی کند خدای را یاد آورند و از کار ناشایست باز ایستند». امام صادق گفته: «دشوارترین کارها سه است، با انصاف با مردم زندگی کردن، هر چه را برای خود نپسندی برای ایشان مپسندی و همراهی با برادر دینی در خواسته خود، یاد آوری خدا بر هر حال، یاد آوری خدا تنها:
سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر
نیست، بلکه مقصد آن‌ست که چون فرمان خدا رسد آن را بپذیری و بدان کارسازی و از منهیات او دور گردی».
ترجمه

(332) شیطان به نوح گفت مرا در سه جا به یاد آور

- امام محمد باقر گفته: «چون نوح قوم خود را نفرین کرد، شیطان بدو گفت: ای نوح تو حق بر من داری خواهم به تو مزد آن را باز دهم، نوح گفت: به خدا سوگند که بر تو حقی داشته باشم آن چیست؟. گفت: نفرین کردن تو تا خدا قوم ترا غرق ساخت زیرا کسی نماند که من به گمراه کردن وی نیازی داشته باشم از این رو مرا راحت کردی تا مردم دیگری به جهان آیند، نوح گفت: چه خواهی پاداش دهی، گفت: مرا در سه جا به یاد آور که این سه جا به بنده نزدیک‌ترم: هر گاه خشمناک گردی مرا به یاد آور، هر گاه خواستی میان دو تن داوری کنی مرا یاد آور، هر گاه با زن بیگانه خلوت ساختی و با شما کسی نبود مرا یاد آور».
ترجمه

(333) شیطان گوید: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد

-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 107

امام صادق گفته: «شیطان گفته: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده و زبون نخواهد کرد: جستجوی خواسته از غیر راه حلال، یا باز داشتن حقی در خواسته خود، یا صرف آن در غیر محلی که باید به کار برد هزینه کند».

ترجمه

(334) سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند

- امام صادق گفته: «سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند: چشم پوشی از لغزشهای مردمان، همراهی برادر دینی با برادر خود در خواسته او بسیار به یاد خدا بودن».

ترجمه

(335) نیکی شایستگی نیابد جز به سه چیز

- امام صادق گفته: «چنان دانم که نیکی شایستگی نیابد جز به سه شرط: خرد شمردن آن و نهان کردن آن و شتاب در رسانیدن آن، چون خرد انگاشتی به چشم ستاننده بزرگ نماید و چون نهان داری کامل گردد و چون در رسانیدن شتاب کنی برای گیرنده گوارا گردد و اگر جز این سازی آن را آلوده و چرکین ساخته باشی».
ترجمه

(336) سه دست است که در نیکی به کار می‌رود

- پیامبر گفته: «در نیکی سه دست است: دست خدای بزرگ که بالاترین دستهاست و دست دهنده که زیر دست اوست و دست خواهنده که فروتر از همه است، فزونی را می‌ده و خویشتن فرو مانده مساز».

ترجمه

(337) سه منش پسندیده است

- پیامبر گفته: «هر نیکی و کار نیک صدقه است و آنکه رهنمای خیر باشد مانند به جای آورنده آن‌ست. خدا دوست دارد به داد فروماندگان رسیدن را».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 108

ترجمه

(338) بخشایشگران سه تن‌اند

- امام صادق گفته: «دهندگان سه‌اند: خدای جهانیان و آنکه از خواسته خویش دهد و آنکه در این کار کوشش کند».
ترجمه

(339) پرسش سزاوار نیست جز در سه جا

- امام صادق گفته: «سزاوار نیست خواهش جز در سه چیز: خون بهایی که دامن گیر شده باشد یا وام سنگینی یا نیازمندی سختی که آدمی را بیچاره کرده». و گفته: روزی عثمان بن عفان بر در مسجد نشسته بود درویشی از او درخواستی کرد پنج درم بدو داد، آن درویش گفته: مرا به جوانمردان رهنمایی کن؛ با دست گوشه‌یی از مسجد را نمود که حسن و حسین و عبد اللّٰه بن جعفر نشسته بودند، آن درویش نزد ایشان رفت و درخواست کرد، امام حسن بدو گفت: «سؤال جز در سه جا روا نیست: یا خونبهایی که دامن گیر است یا بدهی که دل آزارگی داشته باشد یا پریشانی که خاک‌نشین گرداند، تو کدامین از ایشان هستی؟، گفت: از یکی از آنها. حسن پنجاه دینار زر بدو داد و حسین چهل و نه دینار و عبد اللّٰه جعفر چهل و هشت دینار. آن مرد در اثنای بازگشت به عثمان برخورد و بدو گفت: چه کردی؟ سائل گفت: از تو درخواست کردم اندک چیزی دادی و از من نپرسیدی برای چه می‌خواهی. اما آن صاحب گیسوان انبوه چون
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 109
درخواست کردم. گفت چرا درخواست می‌کنی؟. این درخواست روا نیست جز برای یکی از سه کار نیاز خود را با وی گفتم. پنجاه دینار داد، و دومی چهل و نه دینار و سومین چهل و هشت دینار.
عثمان گفت: مانند ایشان کجا می‌توانی بیابی اینان دانش را برای خود گرد کردند و نیکی و دانش را جمع ساخته‌اند». صدوق گفته: «فطموا العلم فطما آن است که دانش از دیگران بریدند و همه را یک جا برای خود فراهم ساختند».
ترجمه

(340) خدا بر فرزند آدم به سه منش منت نهاده است

- امام محمد باقر گفته:
«خدا می‌گوید: ای فرزند آدم من بر تو منت نهادم: زشتیهایی را بر تو پوشانیدم که هر گاه بستگان تو می‌دانستند ترا به خاک دفن نمی‌کردند، به تو فراخی دادم یعنی در نعمت جهان، آنگاه از تو وام خواستم خیر پیش نداشتی، ثلث خواسته ترا هنگام مرگ در اختیار تو نهادم با وصف این برای خود خیر نیندوختی».
ترجمه

(341) بنده مشرک نگردد تا یکی از سه کار را نکند

- عباس پور یزید گفته: به امام صادق گفتم: مردم عوام می‌پندارند که انباز به خدا از جای پای مور در شب تار روی جبه سیاه پنهان‌تر است. در پاسخ گفت: «بنده خدا مشترک نگردد تا برای غیر خدا نماز گزارد یا بنام غیر خدا جانوری را سر برد یا از غیر خدا درخواستی کرده و نزد آن دعا کند».
ترجمه

(342) به پیروان پیامبر اسلام کمتر از سه چیز داده نشده

- پیامبر گفته: «به پیروان من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز و نیروی حفظ»
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 110
ترجمه

(343) گرفتاری تاب فرسا سه است

- پیامبر گفته: «گرفتاری تاب فرسا، آن است که مرد را دست و پای بسته فرا پیش دارند تا گردن وی بزنند، دیگر اسیری که در زیر زنجیر دشمن است و مردی که مرد بیگانه را بر زبر همسر خویش بیند».
ترجمه

(344) در این پیروان سه چیز نیست

- پیامبر گفته: «در این پیروان من نه رهبانیت است و نه جهان گردی و نه خاموشی».
ترجمه

(345) فرشتگان در سرایی که یکی از سه چیز در آن باشد در نیایند

- پیامبر گفته:
«فرخ سروش نزد من آمد و گفت: ما فرشتگان سرایی که در آن سگ یا مجسمه یا آوندی باشد که در آن شاشند در نیابیم».
ترجمه

(346) سه تن در امر به معروف و نهی از منکر شریک هستند

- پیامبر گفته: «آنکه امر به معروف یا نهی از منکر می‌کند یا رهنمای نیکی باشد و به آن اشاره نماید در مزد و پاداش آن شریک گردد و آنکه فرمان کار بدی دهد یا راهنمای بدی باشد و به آن اشاره نماید در گناه آن شریک باشد».
ترجمه

(347) خدا به مؤمن سه منش داده است

- امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داده است: ارجمندی دینی در جهان و پیروزی در سرای جاویدان و هیبت در دل مردمان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 111

ترجمه

(348) از سه تن بر دین باید ترسناک بود

- سلیم پور قیس هلالی گفته: از امام علی ابن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: بر دین از سه کس بترسید: آنکه قرآن را فرا گرفته. چون نور قرآن کریم را بر روی او بینی شمشیر بر روی همسایه‌اش کشد و او را به بهانه مشرک بودن به قتل رساند. گفتم یا امیر المؤمنین کدام از این دو به شرک سزاوارترانـد؟. گفت: آنکه تهمت زده و آنکه کارهای تازه او را تهییج کند و اگر بدعتی پدید آمد آن را به بدعتی نیرومندتر یاری کند و آنکه خدا به او پادشاهی داده پس او فرمانبرداری خود را فرمان برداری خدا و مخالفت خود را مخالفت با خدا گمان کند این چنین کس دروغ زن باشد چون هیچ آفریده‌یی حق فرمان برداری از او ندارد.
مردمان نباید گرایش به سرکشی از فرمان خدا نشان دهند، مردم باید فرمان برداری از خدا و پیامبر وی و خلفای او داشته باشند و خدا اجازه فرمان برداری پیامبر خود را داده چون که او از سوی خدا برانگیخته شده است. و هرگز به معصیت خدا فرمان ندهد و دستور فرمان برداری پیشوایان را داده چون ایشان پاک‌اند و دستور به نافرمانی از خدا نمی‌دهند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 112
ترجمه

(349) پرسش مرد دیرنشین از سه منش

- سلمه برده فروش گفته: یکی از دوستان ما خواست بر خرمنگاه او نگهبانی کنم در کنار من دیر مرد نصرانیی بود هر گاه وقت ظهر میشدی دست نماز می‌ساختم و نماز می‌گزاردم. روزی آن دیرنشین به من گفت: این نمازی که می‌گزاری چگونه نمازیست؟ من کسی را ندیدم این گونه پرستش خدا کند. گفتم: این روش پرستش را از پسر پیامبر خود آموختم. گفت: او داناست؟. گفتم: آری. گفت: از او سه چیز پرسش کن: بپرس از تخمها چه تخمی حرام است و از ماهیها کدام حرام است و از پرنده‌ها کدام حرام؟ من در آن سال حج گزاردم و از امام صادق خواستم که جواب مردی که از من سؤالی کرده جواب دهد، پرسید آنها چیست؟.
گفتم: پرسید کدام تخم حرام‌ست؟ و کدام ماهی حرام؟ و کدام پرنده حرام‌ست؟. در پاسخ گفته:
«هر تخمی که سر و تهش یکسان باشد آن را مخور و هر ماهی که پولک ندارد مخور و هر پرنده که چینه‌دان ندارد مخور. من از مکه بدان جا رفتم به آن مرد مسیحی گفتم. گفت: جواب دهنده یا پیامبر است یا وصی پیامبر.
مصنف صدوق گفته: پرنده‌های آبی هر کدام چینه‌دان یا سیخک پا دارند حلال گوشت است و از پرنده‌های بیابانی هر کدام هنگام پریدن پر زنند حلال گوشت است. هر گاه پرنده‌یی هم پر زند و هم سکونش دارد آنچه پر زدنش از سکونش بیشتر باشد حلال است و آنچه سکونش بیشتر باشد حرام.
ترجمه

(350) هرگز زمین به خدا نناليده مانند ناله کردن آن از سه چیز

- پیامبر گفته:
«هرگز زمین به خدای خود ننالد چون ناله کردن آن از سه چیز از خون گرامی که بر آن ریخته گردد یا شست و شوی از زنا که بر آن کنند یا خفتن روی آن پیش از آنکه آفتاب برآید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 113
ترجمه

(351) خدا از سه تن نگهبانی نکند

- پیامبر گفته: «خدا از سه تن نگهبانی نکند:
مردی که در سرای ویرانی زندگی کند، مردی که میان راه نماز گزارد و مردی که بارگیر خود را رها ساخته نبندد».
ترجمه

(352) سه تن در قیامت در سایه عرش خدایند

- امام موسی بن جعفر گفته: «سه تن در سایه عرش خدایند، روزی که جز سایه او سایه‌یی نباشد: آنکه برادر دینی خود را زن دهد یا پرستاری کند یا رازی از او نهفته دارد».
ترجمه

(353) سه چیز به خدا گله کنند

- امام صادق گفته: «سه چیز به خدا گله کنند:
مسجد ویرانی که در آن نماز نگزارند و دانایی که میان نادانان افتاده است. قرآنی که نخوانند و به گوشه‌یی بی‌کار مانده است».
ترجمه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص113

(354) خوانندگان قرآن سه گروه‌اند

- امام محمد باقر گفته: «خوانندگان قرآن سه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 114
گروه‌اند: آنکه قرآن را سرمایه خویش ساخته و از درگاه فرمانروایان سودمند گردد و بدان به مردمان سرفرازی کند. و آنکه قرآن را خوانده و الفاظ آن را بر کرده و به داوریهای آن کار نکرده و آن را تباه ساخته و آنکه قرآن را خوانده و آن را دارویی کرده و بر دل نهاده شبها با آن سرگرم مناجات است و روزهای خود را با آن به روزه داری پایان آورده و با خواندن آن به بندگی و آبادی پرستشگاه‌ها پرداخته و از خواب خوش کناره گرفته و بدان سرم گشته و رفع گرفتاریها نموده، این چنین خواندگان از کبریت ارجمندتراند».
امام صادق گفته: «خوانندگان قرآن سه گروه‌اند. گروهی آن را فرا گرفته برای تقرب بدرگاه بزرگان و سروری بر مردمان و ایشان دوزخیان‌اند. و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را بر کرده اما به داوریهای آن کار نکنند اینان نیز دوزخیان‌اند. گروهی دیگر آن را یاد گرفته‌اند و در مطالب آن تعقل و تدبر می‌کنند و به محکمات آن عمل می‌نمایند و به متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار کرده و از محرمات آن اجتناب کرده اینان بهشتیان‌اند. شفاعت ایشان به درگاه خدا به واسطه قرآن پذیرفته است».
ترجمه

(355) سه چیز است که دانسته نشده که گناه کدامین بزرگ‌تر است

؟. از پیامبر روایت شده که گفت: «سه تن‌اند که نمی‌دانم گناه کدامین از ایشان بزرگ‌تر است؟. آنکه با جنازه‌یی تشییع می‌کند در حالی که ردا نپوشیده یا آنکه گوید بدو مدارا کنید یا آنکه گوید خدای را استغفار کنید خدای شما را بیامرزاد».
ترجمه

(356) بار بستن نشاید مگر برای سه مسجد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «نباید سفر کرد مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه».
امام علی بن موسی الرضا گفته: «برای هیچ گوری بار سفر بستن روا نباشد مگر برای دیدار گور
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 115
ما آگاه باشید که من با زهر ستم کشته شوم و در زمین دور افتاده به خاک روم آنکه برای دیدار گور من بار سفر بندد امید است دعای او برآورده گردد و آمرزیده شود».
ترجمه

(357) در ترب سه سود است

- حنان پور سدیر گفته: با امام صادق بر خوانی نشسته بودم تربی به من داد و گفت: ای حنان ترب بخور که در آن سه سود است: برگش بادهای درونی را می‌راند و مغزش راه شاش را پاک می‌کند و ساقهایش بلغم را می‌زداید».
ترجمه

(358) سه چیز زیان ندارد

- منصور پور یونس گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت: «سه چیز زیانی ندارد: انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی».
ترجمه

(359) پیامبر ضامن سه سرای در بهشت است

- پیامبر گفته: «من ضامن سرایی در چمن زار بهشت هستم و سرایی در مرکز بهشت و سرایی در بالای بهشت: برای آنکه جدال را رها کند اگر چه حق با اوست و برای آنکه دروغ نگوید اگر چه از راه شوخی باشد و برای آنکه خوی خود را خوش کند».
ترجمه

(360) امیر المؤمنین علی (ع) به نبرد سه دسته مأمور شد

- علقمه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: مأمور شدم به نبرد بیعت‌شکنان و ستم پیشگان و از کیش بدر رفتگان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 116
مؤلف کتاب صدوق گفته: ناکثین خداوندان جنگ جمل بودند و ستمکاران مردم شام و معاویه بودند و از کیش بدر رفتگان که اهل نهروان بودند. روایت این موضوع را من در کتاب وصف نبرد شرات مارقین آورده‌ام.
ترجمه

(361) هر که سه چیز ندارد از خدا و فرستاده‌اش بیگانه است

- پیامبر گفته:
«هر کس سه چیز ندارد از خدا و من دور است. پرسیدند آنها چیست؟ گفت: «بردباریی که نادانی نادانان را بدان در گذارد و خوش خویی که بدان در میان مردمان زندگی کند و پرهیزکاریی که او را از گناهان دور سازد».
ترجمه

(362) خدای را سه آبروست

- پیامبر گفته: خدای را سه آبروست. هر که آنها را نگهداری کند، خدا کار دین و جهانش را نگاهدارد و هر که آنها را نگاه ندارد. خدا چیزی از او را نگاه داری نکند: آبروی اسلام، آبروی من و آبروی خانواده من». ابن عباس گفته: «خدای را سه چیز گرامی‌ست که مانندی ندارد: قرآن که درخشندگی دانش اوست، و خانه کعبه که قبله بندگان اوست که اگر نمازگزار در حالت نماز بدان روی نیاورد نپذیرد، و خانواده پیامبر».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 117
ترجمه (

363) نهاد ایمان سه منش است

- امام محمد باقر گفته: «روزی پیامبر در سفری بود سوارانی بدو بر خوردند و بر او سلام گفتند. پرسید چه کسانی هستید؟ گفتند: ما مؤمن هستیم، گفت:
نهاد ایمان شما چیست؟. گفتند: خشنودی به خواست خدا و سر فرود آوردن به فرمان او و برگزاری کار خویش بدو، پیامبر گفت: شما دانایان و فرزانگانی هستید که از بسیاری فرزانگی نزدیک است که پیامبران گردید هر گاه در آنچه گفتید ایمان دارید: چرا سرایی می‌سازید که در آن ماند کار نخواهید بود و خواسته‌یی می‌اندوزید که نخواهید خورد، بترسید از آن خدایی که بازگشت شما بدوست».
ترجمه

(364) کردار حج بر سه گونه است

- امام محمد باقر گفته: «مکلف حج را بر سه گونه به جای می‌آورد: آنکه نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود ببرد. آنکه نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد و آنکه از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم به حج گردد.
پیامبر گفته: «حج‌گزار سه دسته‌اند. بهتر از این سه دسته کسانی باشند خدا گناه گذشته و آینده آنان را آمرزیده و ایشان را از دوزخ دور کند. و کسانی که گناه‌های گذشته آنان آمرزیده شود و کار آینده خویش را تکرار سازند، سوم دسته کسانی هستند که حاصل از حج گزاردن ایشان آن‌ست که خانواده و خواسته آنان نگاه داشته شده».
ترجمه

(365) از سه منش نهی شده

- امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خویش به فرزندش:
محمد بن علی مشهور به محمد بن حنفیه گفته: «از خود بینی و تند خویی و کم صبری دوری کن. چون که با این سه منش هرگز یار با تو پایدار نگردد و مردم از تو دوری می‌کنند، با مردم مهربانی کن و در
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 118
برابر هزینه برای مردمان شکیبا باش، خواسته جهان خود را از یار یک دل دریغ مدار. دوستان خود را گرامی دار و با آنان همدمی کن با مردمان خوش روی باش، با دشمن به دادگری و انصاف رفتار نما و دین و آبروی خود را به باد مده، این روش برای دین و جهان تو سودمندتر می‌باشد».
ترجمه

(366) پوشش سیاه مکروه است مگر در سه چیز

- پیامبر گفته: «سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز: دستار و موزه و زبر جامه یا عبا».
ترجمه

(367) آنکه حج گزارد هر گاه سه منش نداشته باشد حجش پسند نیفتد

- امام محمد باقر گفته:
«هر گاه حج‌گزار سه منش نداشته حجش پسندیده نیست: پرهیزی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، بردباریی که لگام خشم خویش نگاه دارد، خوش آمیزش در دوستی».
ترجمه

(368) مهمانی تا سه روز است

- پیامبر گفته: «پذیرایی از مهمان تا سه روز حق اوست، زائد بر آن در حکم صدقه‌ایست که میزبان به او می‌دهد». آنگاه گفت: چندان نزد میزبان نمانید که وی را گناه کار سازید. گفتند: چگونه؟ گفت: چندان مقام کنی که هزینه مهمانی نداشته باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 119
ترجمه

(369) سه چیز که دل مسلمان در آنها کینه‌توزی روا نمی‌دارد

- پیامبر در حجة الوداع در مسجد خیف سخن رانی کرد و خدای را ستود سپس گفت: «خدا یاری کند کسی را که گفتار مرا بشنود و بهر که نشنیده برساند. بسا گوینده‌یی که خود نداند که چه گفت لیک شنونده از گفتار وی سودمند گردد. سه چیز است که دل مسلمان در آن کینه‌توزی نکند: اخلاص در کارها برای خدا، یگانگی برای پیشوایان است و همکاری با مسلمانان. چون خواندن ایشان شامل هر کسی می‌شود یاور آنان باشد.
مسلمانان با یک دیگر برادراند و خون ایشان برابر است، خردترین آنان به عهده خود برای دیگران وفا کند و مسلمانان در مقابل غیر خود متفق‌اند».
ترجمه

(370) پیامبر گفته: سوگند می‌خورم که سه چیز حق است

- پیامبر به علی گفت:
«سه چیز سوگند می‌خوردم که حق است: تو و اوصیاء تو بعد از تو شناسندگان‌اند یعنی شناسای راه خدا، خدا با ایشان شناخته می‌شود، شما شناسایان بهشت هستید مردمان به واسطه شما بهشت می‌روند آنکه شما را بشناسد و شما او را او بهشت می‌رود و کسی که منکر شما باشد و شما منکر او به دوزخ می‌رود!».
ترجمه

(371) پس از مرگ پی شخص نمی‌رود جز سه چیز

- امام صادق گفته: «آدمی بعد از مرگ مزدی نمی‌یابد جز از سه منش. یکم- صدقه جاریه‌یی که در زندگی خویش گرد کرده است و بعد از مرگش نیز محل استفاده می‌شود. دوم- آنکه راه و رسم درستی ساخته و خود بدان عمل می‌کرده و بعد از او نیز به آن عمل می‌کردند. سوم- فرزندی نیکوکار که برای او آمرزش بخواهد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 120
ترجمه

(372) خدا سه گروه را در بهشت اسکان نمی‌دهد

- ابو هارون مکفوف گفته: امام صادق به من گفت: «ای ابا هارون خدای بزرگ سوگند یاد کرده که با خیانت کار همسایه نباشد، گفتم آن کیست؟. گفت: آنکه درمی از مؤمنی پس انداز کند یا چیزی از چیزهای مادی را از وی دریغ دارد، گفتم: از خشم خدا به خدا پناه می‌برم. امام گفت: سوگند یاد کرده سه گروه را در بهشت اسکان ندهد. آنکه داوری خدای را رد کند یا حکم پیشوای بر حق را یا حق مؤمنی را در بند کشد.
گفتم: از زائد خواسته خویش بدو بدهد؟. گفت: از چیزی بدو خود داری مکند. هر گاه از جان خود باو دریغ کند همدین وی نباشد و زاده دیو است.
صدوق مؤلف کتاب گفته: مقصد از دهش جان بذل اعتبار است هر گاه نیازمند یاری او باشد و کوشش در برآوردن نیاز او کند.
ترجمه

(373) پدران اولین سه تن بودند

- امام صادق گفته: «پدران اولین در جهان سه تن بودند: آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر داشت و دیو که فرزند کافر آورد و در میان ایشان زادن از راه نطفه نیست بلکه تخم گذارند و فرزندان ماده ندارند».
ترجمه

(374) به مؤمن سه منش داده شده

- امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داد: ارجمندی در جهان و رستگاری در دیگر جهان و مهابت در دل ستمکاران» بعد این آیت را فرو خواند: «ارجمندی ویژه خدا و فرستاده او و گروندگان بدوست» و «مؤمنان رستگار شدند و در بهشت جاویدان‌اند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 121
ترجمه

(375) شایسته‌ترین مردمی که سه چیز آرزو می‌کنند

- امام صادق گفته: «شایسته‌ترین مردمان آنکه خواهد همه مردم توانگر باشند بخیلان‌اند، چون مردمان توانگر گردیدند به خواسته ایشان چشم ندارند و شایسته‌ترین مردمانی که خواهند همه نیکو باشند ناتندرستان‌اند. از این رو چون همه نیک باشند از کسی خرده‌گیری نکنند و شایسته‌ترین مردمان کسانی هستند که بخواهند، همه بردبار باشند سبک مغزان‌اند، چون بی‌خردان نیازمنداند که از بی‌خردی ایشان گذشت کنند. اما بر خلاف توقع بخیلان آرزو دارند همه پریشان باشند و آلودگان همه را آلوده خواهند و سبک مغزان همه را بی‌خرد خواهند با آنکه در تهی دستی نیازمندی به تنگ چشم می‌شود و در تباهی خرده‌گیریست و در سبک مغزی بی‌خردی کیفر گناه‌های بی‌خرد است».
ترجمه

(376) کارها سه گونه است

- پیامبر گفته: «کارها سه گونه است: آنچه برای تو آشکار است از آن پیروی کن و آنچه بر تو ناپیداست از آن دوری کن و آنچه محل اختلاف است آن را به خدا باز گردان».
ترجمه

(377) دزدان سه تن‌اند

- امام صادق گفته: «دزدان سه تن‌اند: آنکه زکات خواسته خود ندهد و آنکه خوردن کابین زنان را بر خویش روا داند و آنکه وام کند و آهنگ باز پس دادن ندارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 122
ترجمه

(378) فرشتگان سه گروه‌اند

- پیامبر گفته: «فرشتگان سه گروه‌اند، گروهی دو پر دارند، و گروهی سه پر و گروهی چهار پر».
ترجمه

(379) پریان سه گروه‌اند، انسان نیز چنانست

- امام صادق گفته: «پریان سه گروه‌اند: دسته‌یی با فرشتگان‌اند و دسته‌یی در آسمان معلق می‌زنند و دسته‌یی سگان و مارها هستند.
و انسان نیز سه گروه‌اند: گروهی زیر سایه عرش خدایند روزی که جز سایه او سایه‌یی نیست و گروهی فرا شمار کشیده شوند و گروهی به صورت آدمی هستند لیک سیرت اهریمنی دارند».
ترجمه

(380) پس سه تن نماز گزاردن روا نیست

- امام صادق گفته: پس سه تن نماز گزاردن روا نیست: آنکه مجهول الحال باشد یعنی ندانی چه راه و مسلکی دارد و آنکه برای پیشوایان صفات خدایی قائل باشد اگر چه بر مذهب جعفری باشد و آنکه آشکارا فسق ورزد و اگر چه خوش عقیده بود و غالی و بد بین به پیشوایان مذهب جعفری نباشد».
ترجمه

(381) سه نخوردنی فربه کند و سه خوردنی لاغر

- امام صادق گفته: «سه نخوردنی تن را فربه کند و سه خوردنی لاغر: آن سه که فربه کند: پیوسته گرمابه رفتن است و بوی خوش شنیدن و جامه نرم پوشیدن. و آن سه که لاغر کند: هماره تخم مرغ خوردن و ماهی و غلاف خوشه خرما».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 123

ترجمه

(382) همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان گردد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان می‌گردد: گواه دادگر، سوگند برنده یا روش روان از پیشوایان درست».
ترجمه

(383) سه چیز با سه چیز همراه است

- امام علی بن موسی الرضا گفته: «خدا سه چیز را با سه چیز فرمان داده؛ نمازگزاری که به او زکات تعلق گیرد و نپردازد نمازش پذیرفته نیست، و به سپاسگزاری برای خود و پدر و مادر فرمان داده، آنکه سپاس پدر و مادر نکند، هر گاه خدای را سپاس کند پذیرفته نیست!. به پرهیزگاری از خدا و پیوند با خویشاوند فرمان داده، آنکه پیوند با خویشان ندارد، از خدا بیمناک نیست».
ترجمه

(384) سه تن نزد خدا میانجی‌گری کنند و پذیرفته شود

- پیامبر گفته: «سه گروه پیش خدا میانجی‌گری کنند و از ایشان پذیرفته گردد: «پیامبران بعدا دانایان سپس شهیدان» یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده باشند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 124
ترجمه

(385) نخستين كسانى كه قرعه برايشان افكنده شد سه تن‌اند

- امام محمد باقر گفته:
«نخستين كسى كه قرعه بر او افكنده شد: مريم دخت عمران بود، چنان كه خدا در قرآن گفته: «اى پيامبر تو پيش ايشان نبودى آنگاه كه قلمهاى خويش در آب افكندند تا كدامين سرپرستى مريم را به عهده گيرند، سهام اين قرعه شش بود. آنگاه در باره يونس پيامبر قرعه كشيدند تا سه بار بنام وى برآمد. او پيش كشتى درآمد ناگهان ماهى دهان گشاده‌يى بود، يونس خويشتن در دهان آن درافكند.
بعد از ايشان عبد المطلب است كه خدا بدو نه پسر داد، او نذر كرد هر گاه خدا به او فرزند نرينه‌يى دهد دهمين را قربانى كند. چون دهمين را داد از كشتن وى پشيمان بود، از اين جهت ده اشتر بياورد و ميان آنها و عبد اللّه كه دهمين باشد قرعه افكند باز بنام عبد اللّه برآمد. او بر ده همى افزود تا به صد اشتر رسيد، اين بار قرعه بنام صد اشتر افتاد عبد المطلب گفت: اى خدا به انصاف رفتار نكردم، هر گاه به قرعه نخستين بسنده كنم تا سه بار قرعه را تكرار كرد تا به صد اشتر براى خدا قربانى كرده گفت: اكنون دانستم كه پروردگار من بدين خشنود شد»
ترجمه

(386) در به سه منش است

- شهاب پور عبد ربه گفته: از امام صادق شنیدم که گفت:
زبیر پیش پیامبر آمد و بهی در دست داشت پیامبر گفت: این چیست در دست تو؟. گفت: بهی‌ست.
پیامبر گفت: ای زبیر به خور که در آن سه منش است. پرسید آنها کدام است؟. گفت: دل را گرم کند و تنگ چشم را جوانمرد سازد و ترسو را دلاور کند». صدوق مؤلف کتاب گفته: از پیر خود محمد بن الحسن شنیدم روایت می‌کرد از امام صادق که می‌گفته: زبیر از ما بود تا فرزندش عبد اللّٰه بزرگ شد و او را از ما بگردانید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 125
ترجمه

(387) در پیاز سه خاصیت است

- میسر فروشنده غلام سیاه گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «پیاز را بخور که در آن سه خاصیت است: دهان را خوشبو می‌کند و بن دندانها را محکم می‌کند و آب مرد و جماع را نیرو می‌بخشد».
ترجمه

(388) افسون رخنه‌یی ندارد جز در سه چیز

: گزنده نیش دار، چشم زخم، خونی که ریخته نشود». یعنی به حجامت ریخته نگردد.
ترجمه

(389) سه چیز نشانه بینایی در دین است

- امام رضا گفته: «از نشانه‌های بینایی در کار دین: بردباریست و دانایی و خاموشی‌ست و خاموشی دریست از درهای دانش و فرزانگی و خاموشی دوستی می‌کشاند و رهنمای هر نیکی‌ست».
ترجمه

(390) دمیدن در سه چیز بد است

- امام صادق گفته: «دمیدن در افسون و خوراک و جای سجده نیکو نیست».

ترجمه

(391) دارنده سه منش در دوزخ است

- امام صادق گفته: «هر گاه در کسی سه منش باشد باکی مدار که گویی به دوزخ رود: جفا کاری و بیمناکی و تنگ چشمی و هر گاه در زنی سه منش پدید آید باکی مدار که گویی به دوزخ رود: بی‌شرمی، خود پسندی و بدکاری».

ترجمه

(392) آنکه غیر حلال دست آورد سه چیز بر آن چیز چیره گردد

- امام صادق گفته:
«هر کس خواسته حرامی به دست آورد خدا ساختمان سازی و آب و گل را بر او چیره کند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 126
ترجمه

(393) آسایش مؤمن در سه چیز است

- امام صادق گفته: «آسایش مؤمن در سه چیز است: سرای فراخ که برهنگی و بد حالی او را از مردمان بپوشاند و همسر نیکوکار که در کار جهان و آخرت یاور او باشد و دختر و خواهری که آنان را به مرگ یا زناشویی از سرا بیرون فرستد».
ترجمه

(394) خوشی مرد در سه چیز است

- امام علی بن الحسین گفته: «از خوشی مرد آن‌ست که بازرگانی وی در شهر خود باشد و یاران وی مردان نیک اندیش باشند و فرزندانی داشته باشد که در زندگی یاور وی باشند».
ترجمه

(395) دعای سه تن برآورده نگردد

- ولید بن صحیح گفته: «نزد امام صادق بودم، طبقی خرمای تازه پیش او بود، درویشی آمد به او داد سپس درویشی دیگر آمد به او نیز چیزی داد بعدا درویش سومی آمد به این گفت: خدا به تو فراخی روزی دهاد. آنگاه به من گفت: اگر کسی سی هزار یا چهل هزار نیز داشته باشند و بخواهد همه را برای خدا پخش کند می‌تواند اما تهی دست می‌گردد و از آنانی باشد که دعای ایشان به خود بازمی‌گردد. گفتم: فدایت گردم چه کسانی هستند؟. گفت:
مردی که خدا خواسته‌یی بدو داده او همه را در راه حق هزینه کرد و مردی که بر همسر خود ستم می‌کند و نفرین در جوابش گوید مگر اختیار او را به تو ندادم و کسی که در سرایی نشسته و می‌گوید خدایا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 127
روزی مرا برسان، خدا گوید مگر برای تو راه روزی دست آوردن نگذاشتم؟».
ترجمه

(396) روزه سالانه از هر ماهی سه روز است

- علی پور ابی حمزه از پدرش نقل کرده که از امام صادق از سنت پیامبر پرسیدم گفت: «هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه نخستین و چهار شنبه دهه دومین و پنجشنبه دهه آخرین روزه این سه روز با روزه سال برابر است خدا در قرآن گفته: «هر که کار نیک کند ده برابر پاداش یابد، هر که نتواند این سه روز را روزه بدارد برای ضعف به جای هر روزی درمی صدقه دهد که صدقه درمی برای وی از روزه روزی بهتر است». درم تقریبا معادل ریالی ست.
ترجمه

(397) سرگرمی مرد خدا در سه چیز است

- امام محمد باقر گفته: «سرگرمی مرد خدا سه چیز است: متعه کردن یا زن بارگی، خوش دمی با یاران و نماز شب گزاردن».
ترجمه

(398) آنکه سه چیز دارد گویا همه جهان را بدو داده‌اند

- پیامبر به ابی درداء گفته:
«آنکه بامداد از خواب برخیزد و تندرست در امن باشد و خوراک همان روز را داشته باشد، گویا جهان را بدو داده‌اند. ای پسر خثعم آنچه ترا سیر گرداند و شرمگاهت بپوشاند ترا بسنده است. هر گاه سرایی داشته باشی که در آن زندگی کنی بسیار خوب است و اگر بارگی نیز داشتی زه زه اینها: پاره نان و اندکی آب، زائد بر این حساب یا عقاب دارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 128
ترجمه

(399) پیامبر سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت

- هنگامی که پیامبر فرمان داد خندق را حفر کنند سنگ بزرگی سخت در سراسر دهنه آن پدید آمد که کلنگی بر آن کارگر نشدی پیامبر آمد و آن را دید پس جامه خود را برکند و کلنگ را فرو گرفت و خدای را نام برد و کلنگی زد که یکسوم آن سنگ بشکست. گفت اللّٰه اکبر کلیدهای مملکت شام را به من دادند، گویا هم اکنون کاخ‌های سرخ آن را می‌بینم آنگاه دوم کلنگ را زد و خدای را یاد کرد یکسوم دیگر آن سنگ بشکافت، گفت اللّٰه اکبر گویا کلیدهای کشور فارس را به من دادند به خدا کاخ سفید مدائن را می‌نگرم. آنگاه سومین کلنگ را زد همه سنگ بشکست و گفت: اللّٰه اکبر کلیدهای کشور یمن را به من دادند گویا شهر صنعاء پای تخت آنجا را می‌نگرم.

ترجمه

(400) پسندیده‌ترین کارها نزد خدا سه چیز است

- عبد اللَّه بن مسعود گفته: از پیامبر پرسیدم که پسندیده‌ترین کارها نزد خدا کدام است؟. گفت: نماز در وقت خود، پرسیدم دیگر؟.
گفت: نیکی به پدر و مادر. پرسیدم دیگر چه؟. گفت: جهاد در راه خدا اینها را برای من گفت:
«هر گاه بیشتر می‌پرسیدم بیشتر می‌گفت».
ترجمه

(401) بیمناک‌ترین چیزها بر پیروان سه چیز است

- پیامبر گفته: از سه چیز بر پیروان من بیشتر بیمناک هستم: لغزش دانا و استدلال منافق برای اثبات باطل خود به قرآن یا جهانی که گردن شما را بزند، به همه حال از جهان و متعلقانش به خود بدبین باشید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 129
ترجمه

(402) آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سه کار مکند

- پیامبر گفته: «آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سر خوانی که در آن باده باشد منشیند. آنکه به خدا ایمان دارد و آخرت بی‌لنگ به گرمابه مرود. آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد مگذارد همسرش به گرمابه بیرون از سر آورد».

ترجمه

(403) از سه چیز بر این پیروان بیمناک باید بود

- پیامبر گفته: «من بر امت خویش از سه چیز پس از خود بیمناک هستم: از آنکه قرآن را به غیر از معنی درست آن تفسیر کنند یا آنکه لغزش دانای دینی را پیروی کنند یا آنکه دارایی در میان آنان نمایان شود تا سرکشی کنند. اما راجع به قرآن به محکمات آن عمل کنید (یعنی آنچه دلالت آن واضح است) و به متشابهات آن ایمان داشته باشید و اما راجع به دانا منتظر آزمایش او باشید و پیروی لغزش او مکنید و راجع به خواسته جهان، نعمت است سپاس آن گزارید و حق آن را ادا کنید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 130

ترجمه

(404) سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود

- پیامبر (ص) گفته: «از جهان سه چیز پسندیده من بود: زنان و عطر و روشنی چشم من در نماز است. انس بن مالک از پیامبر نقل کرده که گفته: از جهان شما زنان و عطر مورد پسند من است و روشنی چشم من در نماز گزاردن شده.
مؤلف این کتاب صدوق گفته: بی‌دینان بدین آویخته‌اند و می‌گویند: پیامبر ص گفتند: «از جهان شما سه چیز مورد پسند من است: زنان و عطر را نام برده، و از توضیح سومین پشیمان شده آنگاه گفته:
روشنی دیده من در نماز گردیده. این ملحدان دروغ گفته‌اند. چون مقصد او از این سخن همان فضیلت نماز است. چون که گفته: دوگانه‌یی که زن دار بگزارد نزد خدا برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی‌زن گزارد و نیز دوگانه‌یی که انسان معطر بگزارد برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی‌بوی بوی خوش گزارده شود، عطر برای نماز پسندیده شده. آنگاه گفته: روشنی چشم من در نماز است، چون که کسی که عطر به کار برد و زن داشته باشد و نماز نگزارد از عطر و زناشویی هرگز پاداشی از خدا نیابد».
ترجمه

(405) امام صادق هرگز از یکی از سه چیز فارغ نبود

- مالک بن انس فقیه مدینه گفته: من بسیار پیش صادق جعفر بن محمد می‌رفتم بالشی برای من پیش می‌نهاد و برای من احترامی قائل بود. و می‌گفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از مهربانی او به خود شادمان می‌شدم و خدای را ستایش می‌کردم. او هرگز از یکی سه منش فارغ نبود: یا روزه داشت یا نماز می‌گزارد یا به یاد خدا بود. وی از عباد بزرگ و زهاد سترک بود و از کسانی بود که از خدا می‌ترسید، حدیث بسیار می‌دانست.
نیک محضر بود. از محضرش بسیار استفاده می‌شد. هر گاه از پیامبر یاد می‌کرد رنگش سبز یا زرد می‌شد.
چندان که آشنایانش او را در آن حالت نمی‌شناختند. سالی با او حج گزاردم هنگام احرام به بارگی خود
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 131
استوار بود هر چه خواستی که تلبیه گوید سخن در گلویش بریده شدی و از پشت بارگی سرازیر می‌شد. گفتم: ای فرزند رسول خدا ناگزیری از تلبیه گفتن: گفتی: ای پسر ابی عامر ترسم بگویم:
لبیک اللهم لبیک
در پاسخ گوید:
«لا لبیک و لا سعدیک»
. ترجمه

(406) زیارت‌کننده امام رضا در سه جا از آن سود می‌برد

- امام رضا گفته: «هر که در این جای دور مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او آیم تا وی را از بیم قیامت رهایی دهم.
هنگامی که نامه‌های اعمال از راست و چپ پران باشد و در صراط و هنگام کشیدن کارهای نیک و بد به یاری وی شتابم».
ترجمه

(407) کردارها سه گونه است

- امام حسین بن علی گفته: «شنیدم پدرم می‌گفت:
کارها سه حالت دارد: فرائض یعنی کارهایی که از سوی خدا به طریق حتم و الزام معین گردیده.
فضائل یعنی کارهای نیکی که انجام آنها نیک است لیک الزامی در آنها نیست، و گناه‌ها که منهی‌ست به جای آوردن آنها عقاب دارد. اما کارهای واجب موافق دستور خدایست و پسندیده اوست و به حکم و تقدیر اوست و آنها را دانسته است. فضائل به دستور او نیست اما پسند خدایست و آنها را دانسته.
گناه‌ها به خواست او نیست هر چند خدا آنها را دانسته اما مورد پسند او نباشد از این رو گناهکاران را شکنجه می‌سازد به ایشان کیفر می‌دهد.
مصنف این کتاب صدوق گفته: مقصد از این که گناه‌ها به قضای خدایست آن‌ست که حکم او
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 132
در باره گناه‌ها باز ایستادن و ترک آنهاست هنگامی که مکلف تخلف حکم او کرد و به اختیار و خواست خود مرتکب آن گردد گناهکار شده. و از این که گناه‌ها به تقدیر اوست آن ست که او مبلغ و مقدار آنها را می‌داند و مقصود از این که گناه‌ها به اراده اوست آن‌ست که او خواسته گناهکار را به همان گفتار و فرمان و حذر دادن از گناه باز دارد نه به زور و به کار بردن قدرت است تا جبر لازم آید. بنا بر این غرض از قضا حکم تکلیفی ست و قدر علم تفصیلی به کار بندگانست و معنی مشیت اختیار دادن به ایشان است. و هیچ یک از اینها بنا بر اعتقاد (صدوق) وادار کردن مکلف به عملی نیست.
ترجمه

(408) امام محمد باقر فرزند خود امام صادق را به سه چیز دستور داد و از سه چیز نهی کرد

- سفیان ثوری گفته: به جعفر بن محمد گفتم: ای فرزند رسول خدا مرا پندی ده. گفت: ای سفیان دروغ زن مردانگی ندارد. فرمانروایان برادری نشناسند، رشک بر آسودگی ندارد. تندخوی سرور نگردد. گفتم: ای فرزند رسول خدای بیشتر گوی. گفت: ای سفیان در کارها به خدا توکل کن تا خداشناس باشی. بهر چه ترا داد خشنود باشد، تا بی‌نیاز گردی. با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی، با نابکار دوستی مورز تا از نابکاری خود ترا نیاموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن. گفتم: باز گوی، گفت: ای سفیان هر که ارجمندیی خواهد که بسته به خویشاوندی نباشد و بی‌نیازی می‌خواهد که بسته به خواسته نباشد و بزرگی که به سلطنت ارتباط ندارد باید از شرمساری گناهکاری زیر سایه فرمان برداری خدای رود. گفتم: دیگر گوی. گفت: ای سفیان پدرم مرا به سه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 133
چیز دستور داد و از سه چیز باز داشت از آن جمله گفت: فرزند آنکه با یار بد همراه باشد تندرست نماند، آنکه در راه‌های نابکاری رود بد نام گردد، آنکه زبانش را نگاه ندارد پشیمانی برد. آنگاه این دو بیت را فرو خواند:
گفتار نیکوی را روش خود ساز تا از گزند در امان باشی- زبان به هر چه خوی گیرد همان را باز گوید- آنچه آن را می‌آموزی همان را باز گوی کن- حال آنچه بدو آموختی بد یا نیک باشد پس بنگر تا آن را چه آموزی.
ترجمه

(409) قائم سه حکم کند که هیچ کس نکرده است

- امام صادق و امام موسی گفته‌اند:
چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده: پیر مرد زناکار را می‌کشد، مانع زکات را می‌کشد، از آنچه سایه اندازد به برادر میراث می‌دهد».
ترجمه

(410) پیامبر به سلمان فارسی گفته: در بیماری سه منش است

- پیامبر به سلمان فارسی گفت: «ای سلمان در بیماری تو سه خاصیت است در حال بیماری همیشه به یاد خدایی، دعای تو در آن هنگام برآورده می‌شود، بیماری همه گناه‌ها را می‌ریزد، خدا ترا تا پایان زندگی تندرستی دهاد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 134

ترجمه

(411) عمر از سه منش به خدا بازگشت

- امام حسین بن علی گفته: «عمر هنگام مرگ گفت: من از سه کار به خدا توبه می‌کنم: از آنکه من و ابو بکر خلافت را به دست گرفتیم.
از آنکه من برای مسلمانان جانشین ساختم، از آنکه برخی از مسلمانان را بر برخی دیگر برتری نهادم».
جابر بن عبد اللّٰه گفته: هنگام مرگ عمر نزد او بودم. می‌گفت: «من از سه چیز توبه کردم:
از آنکه بندگانی که مسلمانان از کفار یمن اسیر کرده بودند آزاد کردم، از آنکه پیامبر اسامه را سردار سپاه کرد من پیروی از او نکردم و از آنکه جانشینی را به خانواده پیامبر نگذاشتیم».
زیاد پور عیسی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: «چون هنگام مرگ عمر رسید گفت:
من به خدا توبه کردم از آنکه از لشکر اسامه بازگشتم و اسیران یمن را آزاد کردم و از آنچه در دل داشتیم خدا ما را از گزندش نگاهداری کند، و خلافت ابی بکر کاری بی‌مشورت بود».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 135
ترجمه

(412) سخن ابی بکر بر چیزی از جهان اندوه نمی‌خورم جز بر سه کار خود که کاش آنها را به جای نمی‌آوردم و بر سه کار که نکردم کاش به جای آورده بودم و بر سه چیز که کاش از پیامبر پرسیده بودم

. ابو بکر در بیماری مرگ خود گفت: «بدانید که من بر چیزی از جهان اندوهناک نیستم جز بر سه کار که ای کاش نکرده بودم و بر سه کار که ای کاش کرده بودم و بر سه چیز که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم. اما آن سه کاش به جای نیاورده بودم: کاش در سرای فاطمه دخت پیامبر را باز نمی‌کردم گر چه برای فراهم آوردن جنگ بسته شده بود و ای کاش فجاءه را نسوزانیده بودم بلکه او را کشته یا با کامیابی رهایی می‌دادم. ای کاش روز سقیفه بنی ساعده امر جانشینی را به گردن عمر یا ابو عبیده افکنده بودم یکی از ایشان خلیفه می‌شد و من به منزله وزیر او می‌شدم.
و اما آن سه که نکرده بودم ای کاش می‌کردم. ای کاش روزی که اشعث بن قیس را اسیر کردند و پیش من آورده بودند می‌کشتم و چنان می‌پندارم که هیچ شر و نابکاری نمی‌بیند مگر آنکه به آن شر و نابکاری یاری و یاوری می‌کند. ای کاش هنگامی که خالد را به نبرد بازگشتگان از دین فرستادم خود نیز به روستایی از روستاها پشت جبهه رفته بودم تا هر گاه مسلمانان پیروز می‌شدند به چشم خود می‌دیدم و هر گاه اندیشه‌یی به ضد آنان می‌شد در مقام نبرد یا یاری بر می‌آمدم و ای کاش هنگامی که خالد بن ولید را به جبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را نیز به جبهه جنگ عراق و ایران فرستاده بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا به کار برده بودم.
و اما سه کاری که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که کار جانشینی پس از وی با که خواهد بود؟
تا بعد از وی در کار جانشینی نزاع نمی‌شد. ای کاش از او پرسیده بودم که آیا گروه انصار مدینه نیز در کار جانشینی بهره‌یی دارند و نه و ای کاش از پیامبر راجع به میراث برادر و عم پرسیده بودم چون در دل من در این باب احتیاجی هست.
صدوق مؤلف این کتاب گفته: روز غدیر خم برای کسی در باره جانشینی بهانه‌یی نگذاشته، فاطمه دخت پیامبر هنگامی که فدک را از او گرفتند و او پیش قوم انصار سخنرانی کرد ایشان بدو گفتند:
ای دختر پیامبر هر گاه این سخنان را پیش از بیعت ما با ابی بکر گفته بودی جز با علی با کسی بیعت نمی‌کردیم فاطمه به ایشان گفت پدر من در غدیر خم برای کسی بهانه‌یی نگذاشته است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 136
ترجمه

(413) ابن مسعود گفته: دانایان زمین سه تن‌اند

- عبد اللَّه بن مسعود گفته: «دانایان روی زمین سه تن‌اند: دانای شام و دانای حجاز و دانای عراق. دانای شام ابو درداء است و دانای حجاز علی بن ابی طالب است و دانای کوفه یکی از برادران کوفی شماست (مقصود اشاره به خود است زیرا عبد اللّه مسعود در کوفه ساکن شده بود). دانای شام و عراق به دانای حجاز نیازمند هستند لیک دانای حجاز به ایشان نیازمند نیست».

ترجمه

(414) سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نشدند

- پیامبر گفته: «سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نگردیدند: مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون پادشاه مصر». مؤمن آل یاسین ظاهرا حبیب نجار است که در انطاکیه می‌زیسته.
ترجمه

(415) پاداش کسی که سه دختر داشته و بر زندگی آنان شکیبا باشد

- پیامبر گفته:
آنکه سه دختر داشته باشد و بر سختی نگاهداری ایشان در سختی و گشایش بردبار باشد در قیامت ایشان پرده‌یی باشند میان او و سختیهای قیامت».
ترجمه

(416) سه چیز در قیامت نزد خدا گله می‌کنند

- از جابر انصاری روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «در قیامت سه چیز به خدا شکایت می‌کنند: قرآن و مسجد و خانواده من. قرآن می‌گوید: مرا دگرگون کردند و پاره ساختند. مسجد می‌گوید: مرا بی‌کار گزاردند و حرمت مرا تباه کردند. خانواده پیامبر می‌گویند: ما را کشتند و راندند و آواره کردند.
پیامبر برای دست آوردن آنها می‌کوشد تا این گناهکاران را داوری کنند. خدای بدو گوید من به این کار شایسته‌ترم از تو».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 137
ترجمه

(417) تکلیف از سه تن برداشته شده

- ابو ظبیان گفته: زن دیوانه‌یی زنا داده بود، عمر دستور داد او را سنگسار کنند مأموران به علی برخوردند. پرسید چه کرده است؟. گفتند دیوانه‌یی‌ست زنا داده و عمر فرمان داده او را سنگسار کنند، پیش عمر آمد و گفت: ندانسته‌یی که قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خواب تا بیدار گردد».
صدوق مؤلف کتاب گفته: «این حدیث را چنین روایت کرده‌اند اما آنچه از خانواده پیامبر رسیده این است که: هر گاه مرد دیوانه زنا کند بروی حد روان سازند و هر گاه زن باشد حدی ندارد چون مرد اقدام کند اما زن مجبور می‌شود».
ترجمه

(418) از چشم تنگی سه منش خیزد

- پیامبر گفته: «از چشم تنگی دور شوید، کسانی که پیش از شما بودند به سبب چشم تنگی نابود شدند چون که ایشان را وامی‌داشت تا دروغ گویند و وادار می‌کرد تا ستم کند و قطع رحم کردند».
ترجمه

(419) آغاز کار پیامبر سه چیز بود

- ابو امامه گفته: از پیامبر پرسیدم آغاز کار تو چگونه بود؟. گفت: «دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی بن مریم و مادرم خوابدید نوری از او درخشیدن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 138
گرفت که کاخهای شام از آن تابناک شد».
ترجمه

(420) سه منش است که هر که بدان کار بندد در سود و زیان با مسلمانان شریک است

- پیامبر گفته: «هر که به قبله ما روی آرد و نماز گزارد و از کشتار ما برخورد او مسلمان است و در سود و زیان با ما یکسان».
ترجمه

(421) سه چیز است که هر کدام از آنها یک چهل و پنجم از پیامبریست

- پیامبر گفته: «روش شایسته و نیک دیداری و میانه روی هر یک پاره‌یی از چهل و پنج پاره پیامبریست».
ترجمه

(422) گروش سه چیز است

پیامبر گفته: «گروش شناسایی دل است و باور داشتن زبان و کار ارکان.
ابو صلت هروی گفته: از امام علی بن موسی الرضا پرسیدم: ایمان چیست؟، گفت: «ایمان عقیده‌ایست در دل و گفتاریست بر زبان و کرداریست با ارکان. ایمان جز چنین نباشد».
امام علی بن موسی الرضا از پدران خود از پیامبر روایت کرده که گروش اقرار به زبان و شناسایی به دل و به جای آوردن به اعضاء و جوارح است.
برخی از روات جعفری این حدیث را از ابی صلت هروی از امام رضا با سلسله سند آن از پدران وی از پیامبر روایت کرده. ابو حاتم گفته هر گاه این سلسله سندی که همه راویانش یکی پس از دیگری معصوم هستند اگر بر دیوانه‌یی بخوانی فرزانه گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 139
ترجمه

(423) سه تن به بهشت نروند

- پیامبر گفته: «سه تن به بهشت نروند: باده‌گسار پیشه و جادو همیشه و قطع رحم پیوسته آنکه همیشه باده‌گسار است، در آخرت خدا به وی از رود- غوطه بیاشامد او را. پرسیدند رود غوطه چیست؟، گفت: «جوی چرک و خونی‌ست که از کاف و سین روسبیان روان گردد که دوزخیان از گند آن در گزند باشند». امام صادق گفته: سه تن به بهشت نروند:
خونریز و باده‌گسار و سخن چین.
ترجمه

(424) آنکه سه فرزندش مرده باشد

- پیامبر گفته: هر که سه فرزندش در زمانش بمیرند و آنان را برای خدا انگارد و شکیبایی ورزد بهشت بر او لازم آید».
ترجمه

(425) پاداش سه چیز

- از انس بن مالک پرستار پیامبر روایت شده که گفت: روزی پیامبر به من گفت: «ای انس دست نماز را شاداب گیر تا در قیامت چون ابر به پل دوزخ گذر کنی و درود را بلند گوی تا نیکی سرایت افزون گردد. دهش نهانی بسیار ده که خشم پروردگار را فرو نشاند».
ترجمه

(426) سه برادر که هر کدام از دیگری ده سال کوچک‌تر بودند

- ابن عباس گفته:
میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال و میان جعفر و علی ده سال و علی از همه خردتر بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 140
ترجمه

(427) مردم پس از سه تن خوار شدند

- عمر پور بشر همدانی گفته: به ابی اسحاق گفتم: کی مردم خوار گردیدند؟. گفت: از زمانی که حسین بن علی کشته شد و زیاد بن ابی سفیان به ابی سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته شد.

ترجمه

(428) در پرسش سه اثر است و بدترین مردم سه‌اند

- پیامبر به ابی ذر گفته: «ای ابا ذر از سؤال کردن از مردم بپرهیز که خواری و درویشی شتابان است و شمار آن در قیامت دراز است.
ای ابا ذر تنها زندگانی می‌کنی و تنها می‌میری و تنها به بهشت می‌روی. گروهی از مردم عراق به تو نیکبخت گردند، مرده ترا بشویند و کفن پوشند و به خاک سپرند؛ ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی به تو دهند بپذیر. آنگاه به یاران خود گفت: نمی‌خواهید شما را از بدترین افراد شما آگاهی دهم؟. گفتند خواهیم، گفت: آنان که به سخن‌چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان پی نکوهش می‌روند و خرده می‌گیرند».
ترجمه

(429) بیش از سه روز کناره‌گیری از برادر دینی روا نیست

- پیامبر گفته: «برای مسلمان روا نباشد که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره‌گیری کند». یعنی قهر کند. از امام محمد باقر روایت شده که گفته: «هر مؤمنی بیش از سه روز کناره‌گیری کند من از هر دو بیزارم، پرسیدند ای فرزند رسول ستمکار شایسته کیفر است، ستمرسیده چرا؟.
گفت: چرا ستم رسیده نمی‌رود
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 141
نزد ستمکار؟ و بگوید: من کوتاهی کردم تا بدین وسیله آشتی کنند».
ترجمه

(430) سه چیز از خوبی مسلمانی‌ست

- پیامبر گفته: «سه چیز از خوبی و اقبال مسلمانی‌ست: سرای فراخ و همسایه نیک و چهار پای رهوار».
ترجمه

(431) خدا با سه تن سخن نگوید

- پیامبر گفته: «خدا با سه تن سخن نگوید:
منت‌گذار که چیزی به کسی ندهد تا از منت نکشی، و آنکه از خود پسندی
به زمین دامن کشان باشد و آنکه با سوگند دروغ کالای خود را جلوه دهد».
ترجمه

(432) راست نهادان سه تن‌اند

- پیامبر گفته: «راست نهادان سه تن‌اند که پیامبران روزگار خویش را در گفتار و کردار استوار داشتند یعنی از روی گروش کامل باور داشتند: علی بن ابی طالب، حبیب نجار و مؤمن آل فرعون».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 142
ترجمه

(433) یاران کوه سه تن بودند

- پیامبر گفته: «سه تن از مردمانی که پیش از شما زندگی می‌کردند، روزی با هم به راهی می‌رفتند ناگاه بارانی ایشان را فرو گرفت به شکاف کوهی پناه بردند بغتة بر آنان بسته شد. یکی از اینان به دیگران گفت: به خدا جز راستی و درستی شما را از گرفتاری رهایی ندهد. هر یک از شما خدای را بخواند به آنچه می‌داند که در آن راست‌گوی‌ست.
یکی از ایشان گفت: پروردگارا تو دانی که من مزدوری برای کاری گرفتم که به او بعد از تمامی کار پیمانه‌یی از برنج دهم پس آن را نزد من نهاد و رفت من آن را کشت کردم و از بهره آن گله گاوی خریدم آنگاه باز آمد همان را از من خواست. گفتم این گله گاو را بردار و برو، گفت: من نزد تو پیمانه‌یی از برنج نهادم گفتم این گله حاصل همان پیمانه برنج است که آن را کشت کردم و بدان این گله را خریدم. ای خدا هر گاه دانی که از بیم تو این کار را کردم به ما گشایشی ده پس سنگ اندکی بشکافت.
و دیگری گفت: بار خدایا تو دانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شبانگاه از شیر گوسفندان خویش برای ایشان می‌بردم شبی دیر کردم چون باز آمدم ایشان را به خواب دیدم بیدار کردن آنان را صلاح ندیدم و بازگشت را نیز مصلحت ندیدم برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند پس بالای سر اینان بایستادم تا سپیده دمیدن گرفت در حالی که اهل من از گرسنگی ناراحت بودند. ای خدا هر گاه دانی که این کار را از بیم تو به جای آوردم به ما گشایشی ده. سنگ بیشتر از آن بشکافت چنان که آسمان را دیدند.
سومی گفت: پروردگارا دانی که دختر عمی داشتم که از همه کسان وی را بیشتر دوست می‌داشتم، از او کام دل خواستم موافقت نکرد مگر آنکه صد دینار زر بدو دهم، پس به کوشش بسیار آنها را یافتم و پیش وی بردم مرا به خود پذیرفت و چون خواستم تا با وی درآویزم گفت: از خدای پرهیز و مهر را به ناروا مشکن من او را نهادم و صد دینار زر را نیز به او دادم، ای خدا اگر دانی که این کار از بیم تو بود ما را گشایشی ده، همه سنگ بر کنار شد و بیرون رفتند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 143
ترجمه

(434) دوست‌ترین کارها پیش خدای سه چیز است

- پیامبر گفته: «دوست‌ترین کارها نزد خدای سه چیز است: نمازگزاری و نیکی کردن و نبرد در راه خدا نمودن».
ترجمه

(435) مردم جهان سه گروه‌اند

- کمیل پور زیاد گفته: وقتی علی بن ابی طالب پیش من آمد و دست مرا بگرفت و با خویش بیرون شهرستان کوفه برد و در بیابان بنشست من نیز بنشستم، آنگاه سر بلند کرده، گفت: ای کمیل آنچه به تو من می‌گویم در ذهن خود سپار، مردم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 144
جهان سه گروه‌اند: دانای خداشناس و دانشجویی که در راه رهایی کوشاست و پشه‌های سوی باد پران که هر جا باد آید روی آورند و از پرتو دانش تابشی بر نگرفته‌اند و به پایگاه محکمی پناه نبرده‌اند. ای کمیل دانش به از خواسته است، چون دانش نگاهدار توست و تو نگاهدار خواسته. هر گاه خواسته را بخش کنی به اندکی گراید و دانش به بسیاری. ای کمیل دوستی دانا وامی‌ست بدان جهت داده می‌شود تا در زندگی فرمان وی برد و پس از مرگ وی او را به نیکی یاد کند، ای کمیل گرد آوران خواسته مردند و دانایان باقی‌اند چندان که روزگار باشد. تنهای ایشان مفقود شده. صور اینان در دلهای مردمان موجود است.
آه در اینجا (اشاره به سینه خود کرد) دانش بی‌پایانی‌ست، ای کاش فراگیرندگانی که توانستندی آن را فرا گیرند می‌یافتم، آری شاگردی یافتم که در ظاهر می‌آموزد لیک نگاهدار نیست. دین را برای دنیا به کار می‌برد تا بدان بر حجتان خدا پیروز گردد و به نعمت آن بر بندگان وی چیره گردد تا مردمان سست کیش و اندک خرد را در برابر پیشوای بر حق دور خویش فراهم کند و گروهی را طرفدار خود سازد و شاگرد دیگری را که دانش را زنده دارد و در مقابل سر پیچان خود دارد لیک به اندک شبهه‌یی در دم گرفتار تردید و شکست گردد و دیگری که نه چنانست و نه چنین لیک در لذات مادی فرو رفته و همیشه در اندیشه جستجوی خواسته جهان است. ایشان هیچ یک شایسته برای خواندن مردمان به دین نیستند به چهار پایان چرنده ماننده‌تراند از این رو دانش به مرگ دانایان از میان خواهد رفت.
با همه اینها نمی‌توان مدعی شد که زمین خدا از پیشوای تهی ماند اما مغلوب ستمکاران خواهد بود و در میان امواج ژرف از دیده‌ها نهان شود برای آنکه پیشوایان خدا و راهنمایان وی از میان نروند، آنان چند تن‌اند و کجایند؟ ایشان از جهت شماره پیوسته اندک‌اند لیک در پیشگاه خدا از همه بزرگ‌تراند-؛ آنچه در دیده جهان خواهان دشوار است آن را آسان شمارند و به آنچه نادانان از آن گریزانند خوی گیرند. ابدان ایشان در جهان است و روان‌هایشان در جهان جاودان، ای کمیل ایشان پیشوایان خدایند و رسانندگان کیش وی‌اند.

خوشا خوشا من دلباخته دیدار آنان هستم، برای خویش و شما از خدای جهان رحمت می‌خواهم».
صدوق مؤلف کتاب گفته: این روایت را به سندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات نهانی پیشوای روزگار و دور ساختن سرگردانی بازگوی کرده‌ام.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 145
ترجمه

(436) فروغی که سه بخش شده

- پیامبر گفته: «چون خدای بهشت را بیافرید، آن را از فروغ عرش آفرید، سپس از آن فروغ گرفت و بپراکند یک سوم آن به من باز رسید، یک سوم آن به دخت من فاطمه و یک سوم آن به علی و خانواده وی و هر که در تابش این فروغ افتاد به دوستی آل محمد راه یافت و هر که را تابش این فروغ فرا نگرفت از دوستی ایشان بر کنار شد و گمراه گردید».

ترجمه

(437) مردمان خدای را به سه روی می‌پرستند

- امام صادق گفته: «مردمان خدای را به سه روی می‌پرستند: گروهی برای دریافت پاداش وی را می‌پرستند. این بندگی آزمندان است و این آزمندیست، و گروهی دیگر از بیم دوزخ ویرا می‌پرستند این بندگی بردگان است، این بیم است.

اما من چون او را دوست دارم می‌پرستم، این پرستش آزاد مردان است و آن آرامش است. زیرا خدای بزرگ گفته: «ایشان از لرزش آن روز بیمناک و آسایش هستند» و نیز گفته: «هر گاه شما خدای را دوست داشته باشید مرا پیروی کنید تا خدای شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را بیامرزاد».

هر که خدای را دوست داشته باشد، خدا او را دوست داشته و آنکه خدای را دوست داشته از امان یافتگان است».

ترجمه

(438) کسی علی را به مهمانی خواست پذیرفت به سه شرط

- از امام اول روایات شده که مردی وی را به میهمانی خواست. گفت: می‌پذیرم به سه شرط. میزبان گفت: آنها کدام است؟.
گفت: «چیزی از بیرون نیاوری؛ همان که در سرای داری از آوردن دریغ مدار و پس انداز مکن به
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 146
نان‌خواران خود ستم روا مداری». گفت پذیرفتم علی مهمان او شد.
ترجمه

(439) سه چیز که در علی بود

- مردی پرسشی از علی کرد و گفت: در باره سه صفت تو سؤالی دارم: از کوتاهی بالا و کلانی اشکم و بی‌مویی پیش سر تو؟. در پاسخ گفت:
«خدای مرا بلند نیافریده و کوتاه نیز نساخته اما میانه بالا آفریده از این رو دشمن پست بالا را با شمشیر دو نیمه کنم و دشمن بلند بالا را از کمر دو نیمه سازم و بزرگی شکم من از آن جهت است که پیامبر مرا دری از دانش آموخت که هزار در از دانش از آن بر من گشاده گشت از این روی این شکم گشاده گردید و بی‌مویی پیش سر من از آن است که همیشه خود بر سر نهادم و در پیکار با دلاوران هستم».
ترجمه

(440) در بریره آزاده عائشه سه دستور روان شد

- امام صادق گفته: «بریرة کنیزکی بود شوهر دار، عائشه وی را خرید و آزاد کرد، پیامبر بعد از آزادی به وی اختیار داد که هر گاه خواسته باشد نزد شویش بماند و هر گاه خواسته باشد از او جدا گردد. کسانی که بریره، را به عائشه فروختند، با عائشه قرار داد کردند که هر گاه او را آزاد کند حق آزادی از آنان باشد. پیامبر گفت: حق آزاد کردن از آن آزادکننده است و به دیگران برگزار نمی‌گردد. وقتی اندازه‌یی گوشت به بریره صدقه دادند آن را به پیامبر داد، عائشه آن را از میخ آویخت و پخت نکرد و گفت: پیامبر صدقه نمی‌خورد. پیامبر آمد آن را دید. گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 147

چرا آن را پختید؟. عائشه گفت: این را به بریره صدقه دادند و او بما داد و شما صدقه نمی‌خورید، پیامبر گفت:

برای او صدقه است و برای ما هدیه آن را پختند». این سه دستور در باره بریره روان گردید.

دستور یکم: هر گاه کنیز شوهر دار آزاد گردد اختیار فسخ زوجیت را دارد.

دستور دوم- حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند، یکی از آثار آن این بود که هر گاه آزاد شده بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد آزادکننده مال وی را به ارث می‌برد. دستور سوم: صدقه‌یی که فقیر گرفت هاشمی آن را به عنوان هدیه می‌تواند بخورد.

ترجمه

(441) سه تن بر پیامبر دروغ می‌بستند

- جعفر بن محمد بن عماره از پدر خود نقل کرده از امام صادق شنید که می‌گفت: «سه تن به پیامبر دروغ می‌بستند: ابو هریره، انس بن مالک و زنی».
ترجمه

(442) پیش کشی و راننده‌یی و سواری نفرین شده‌اند

- عبد اللّه بن عمر گفته:
«ابو سفیان بر اشتری سوار بود، معاویه مهار آن را می‌کشید و یزید آن را می‌راند. پیامبر سوار و مهار کش و راننده را نفرین کرد»
ترجمه

(443) سه تن دانسته نشد گناه کدام بزرگتر است

- امام صادق گفته: «سه تن‌اند که ندانم گناه کدام یک از ایشان کلان‌تر است: آنکه در سوگواری دیگران بی‌عبا پی جنازه رود؛ یا آنکه در گرفتاری دست بران خود زند، یا آنکه از پی جنازه‌یی گوید: با او نرمی کنید و بر او آمرزش کنید، خدای بر شما آمرزش کند». پیامبر گفته: «سه تن‌اند که ندانم جرم کدام یک از ایشان کلان‌تر است: آنکه بی‌عبا پی جنازه رود، یا آنکه گوید با او نرمی کنید، یا آنکه گوید: برای وی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 148
آمرزش خواهید، خدای شما را بیامرزاد».
ترجمه

(444) در براء پور معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد

- امام صادق گفته:
«در باره براء بن معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد: یکم- آنکه شیوه مردم بود با سنگ خود را پاک می‌کردند. براء کدو خورده و شکم وی نرم شده روانی مزاج بدو دست داد، خود را شست، خدای در قرآن گفته: «خدا دوست دارد کسانی را که بسیار توبه‌کننده‌اند و دوست دارد کسانی را که بسیار پاکیزگی پیش گیرند». هنگام مرگ براء بیرون مدینه بود دستور داد که روی او را به سوی پیامبر کنند که در مدینه بود و دستور داد یک سوم خواسته‌اش را هزینه نیکها کنند و این سه دستور وی در اسلام روان شد.
ترجمه

(445) در صفوان جمحی سه دستور روان شد

- امام صادق گفته: «در باره صفوان پور امیه جمحی سه دستور روان شده پیامبر هفتاد زره حطمی ساخت، از او عاریت خواست. گفت:
به زور می‌ستانی؟. گفت: نه بلکه به عاریه‌یی که آن را رد سازم. دوباره پرسید ای پیامبر پیش از هجرت من از مکه به مدینه رد کنی؟. پیامبر گفت:
پس از فتح مکه دستور هجرت کردن تباه شد.
صفوان در مسجد پیامبر خدا خفته بود، و عبای خود را زیر سر نهاده بود، به قضای حاجت رفت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 149
چون بازگشت عبایش را دزدیده بودند. بانگ برآورد: که عبای مرا بردند، بیرون مسجد در دست مردی یافت آن مرد را نزد پیامبر (ص) آورد. بعد از اثبات پیامبر فرمان داد دست آن مرد دزد را ببرند.
صفوان گفت: ای پیامبر هر گاه برای عبای من دستش بریده می‌گردد؛ من عبای خود را بدو بخشیدم.
پیامبر گفت: پیش از آنکه نزد من بیاوری در می‌گذشتی دست وی بریده نمی‌شد اما بعد از اثبات و نزد من آوردن بخشیدن تو سودی ندارد. خلاصه این سه دستور از این قرار است: یکم- پیامبر گفت:
زره‌ها را به عاریت می‌ستانم که بعدا باز پس دهم. دوم- پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند به مدینه حرکت کنند و مهاجرت مهم بود اما پس از مهاجرت تباه شد و نخستین بار در باره صفوان روان شد.
سوم- هر گاه پیش از محاکمه و صدور حکم صاحب کالا دزدی آن را به دزد می‌بخشید حد زائل‌شدمی اما بعد از حکم زائل نمی‌شد.
ترجمه

(446) برای سعد پور معاذ در اسلام سه مقام است

که هر گاه همه مردم یکی از آن‌ها را داشتند، برای همه این مقام بسنده بود.

ترجمه

(447) دانایان سه گروه‌اند

- امام اول گفته: «جویندگان دانش دین سه گروه‌اند، آنان را با نشانه‌های ایشان بشناسید: گروهی دانش را برای خودستایی و نادان‌زدگی فراگیرند، و گروهی از ایشان برای سرکشی و فریب مردمان دانش جویند و گروهی برای دریافتن و هوشمند شدن.
اما نشانه خود نما و نادان‌زدگی، آن است که بینی که در انجمن‌ها چون نشیند مردمان را به
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 150
آزمایش‌های خود آزار دهد به بانگ و فریاد پردازد آشکار خدا ترسانه‌یی دارد درون او از پرهیز تهی‌ست و همیشه مردمان را پند و اندرز می‌دهد. خدا کمر وی را بشکناد و بینی وی را ببراد. و اما سرکش و ظاهر فریب همیشه بر همکاران خود پیشدستی کند و صدر نشیند و بانگ و فریاد در اندازد و در پیش توانگران فروتنی نماید و خویشتن خرد گیرد از شیرینی ایشان همی خورد و دین خویش را برای گذران جهان همی فروشد، خدا دیده‌اش را کور کناد و از گروه دانایان ریشه‌اش را بر کناد، و اما نشانه آنکه دانش را دریافته و خردمند است ظاهری گرفته و اندوهناک است در تیرگی شب به پرستش خدا می‌پردازد در شب سرپوش خود را در نزد خدا خم کند و بیمناک باشد از هر که بیمناک و گریزان است جز از برادران خود که با ایشان خوی گرفته، خدا از این سبب او را پاینده بدارد و در روز رستخیز رهاییش دهاد».
ترجمه

(448) هر که با سه کس ستیزد خوار گردد

- امام صادق گفته: «هر که با سه کس ستیزد خوار گردد: پدر و فرمان روا، بستانکار».
ترجمه

(449) مردمان در قضا و قدر سه گروه‌اند

- امام صادق گفته: «مردمان در قضا و قدر سه گروه‌اند: گروهی که اعتقاد دارند خدا مردمان را به گناه وامی‌دارد. چنین کسی یا کسانی در حکم خود کافراند. و گروهی که عقیده دارند خدا کار را به مردمان برگزار کرده و در افعال و اعمال ایشان کاری ندارد، چنین کسانی توانایی و قدرت خدای را از او دور و ناقص دانسته و کافراند، گروهی که گویند: خدای به اندازه توانایی بندگان خود ایشان را تکلیف کرده و بدان چه توانایی آن را ندارند تحمیل نکرده چون کار نیک کنند خدای را ستایش نمایند و از کار بد آمرزش خواهند چنین کسان مسلمانان‌اند تحقیقا».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 151

[باب منشهای چهارگانه]

اشاره

ترجمه

(450) پیامبر چهار کس را در قیامت شفاعت می‌کند

- پیامبر گفته: «من چهار کس را در روز رستخیز شفاعت می‌کنم، اگر چه گناه همه اهل زمین را پیش من آورده باشند:
یاری‌کننده خانواده من، بر آورنده نیاز ایشان هنگامی که نادار شوند، و آنکه با دل و زبان آنان را دوست داشته باشد و آنکه از اینان با دست خویش حمایت و دفاع کرده باشد».
ترجمه

(451) شکنجه آنکه در چهار چیز همسر خود را فرمان برداری کند

- پیامبر در سفارشی که به علی (ع) کرد، گفته: «هر که زن خود را فرمان برداری کند، خدای او را در دوزخ سر-
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 152
نگون سازد» علی گفت: آنها چیست؟. گفت: «اجازه دهد که به گرمابه‌های خارج از منزل رود و انجمن عروسی و مویه‌گری و جامه‌های نازک پوشند».
علی (ع) گفته: «آنکه زن خود را در چهار درخواست فرمان برداری کند سرنگون به دوزخ رود، پرسیدند آنها چیست؟. گفت: «جامه‌های نازک که تن را نماید و گرمابه‌های بیرون از سرای و عروسیها و مویه‌گریها موافقت کند».
ترجمه

(452) دعای چهار تن رد نشود

- پیامبر در ضمن سفارش خویش به علی (ع) گفت «ای علی چهار تن‌اند که دعای ایشان ردی ندارد: پیشوای دادگر و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا گفته: «به عزت و جلال من سوگند انتقام ترا هر زمانی شده می‌کشم».
ترجمه

(453) ثبات دین به چهار تن است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «پایداری دین به چهار تن است: دانای سخنوری که به دانش خویش کار بندد، توانگری که زائد بر نیاز خود را از دین داران دریغ مکند، درویشی که آخرت خویش را به جهان مفروشد. نادانی که از دانشجویی تکبر نورزد، زیرا دانا دانش خود را بپوشاند و توانگر چشم تنگی ورزد و تهی دستی که آخرت خویش را به جهان بفروشد و نادان از دانشجویی تکبر کند. جهان پسا پس باز گردد در این حال افزونی مساجد و بسیاری افرادی که در آن‌ها رفت آمد می‌کنند شما را مفریبد. پرسیدند ای علی در این زمانه چگونه باید زندگانی کرد؟ گفت: در آشکار با مردمان معاشرت کنید و در درون از آنان کناره گیرید. برای هر که همان چیزیست که کند و با هر که دوستار است بر انگیخته گردد با همه اینها نومید مباشید و امیدوار گشایش از خدا باشید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 153
ترجمه

(454) آنکه در چهار جای سخت گیر نباشد خدای او را بیامرزاد

- پیامبر گفته:
«خدا مردی را که پیش از شما بود برای آنکه در خرید و فروش و داوری آسان می‌گرفت و سختی نمی‌کرد آمرزید».
ترجمه

(455) خواست مردم در این جهان چهار است

- امام صادق گفته: «خواست مردمان در این جهان ناپایدار چهار است: بی‌نیازی، آسایش، دل آرامی، ارجمندی، بی‌نیازی در خرسندیست. هر که آن را در خواسته بسیار جوید البته نخواهد یافت. آسایش و راحتی در سبکباریست هر که بار خویش را سنگین سازد آن را نخواهد یافت، دل آرامی در اندکی کار و پیشه است هر که آن را در افزونی کارها جوید نیابد. ارجمندی در فرمان برداری خدایست هر که آن را از راه خدمت مردمان جوید نیابد».
ترجمه

(456) بنده مؤمن نباشد تا به چهار چیز باور داشته باشد

- پیامبر گفته: «بنده مؤمن به خدا نیست تا عقیده داشته باشد به یگانگی خدا و پیامبری من و عقیده به قیامت و اعتقاد به قضا و قدر خدا».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 154
ترجمه

(457) علی را چهار انگشترین بود

- عبد خیر گفته: علی (ع) چهار انگشترین داشت که به انگشت می‌کرد: یاقوت برای بزرگواری آن و فیروزه برای یاری و آهن چینی برای نیرو و عقیق برای نگاهداری. نقش یاقوت چنین بود:
لا اله الا اللّه الملک الحق المبین
، نقش فیروزه چنین بود:
اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ*
. نقش آهن چینی چنین بود:
الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً*
. نقش عقیق چنین بود سه سطر:
ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ استغفر اللَّه.
ترجمه

(458) چهار سوره پیامبر را شکسته کرد

- ابو بکر گفت: ای پیامبر خدا زود شکسته شدی. گفت: «سوره هود و سوره اذا وقعة و سوره و المرسلات و سوره عم یتساءلون مرا شکسته کرد».
ترجمه

(459) پیامبر پس از هجرت چهار عمره گزارد

. ابن عباس گفته: پیامبر (ص) چهار عمره گزارد: عمره حدیبیه، عمرة القضا در سال آینده آن، سوم از جعرانه، چهارم در حجة الوداع.
ترجمه

(460) پیشوا به چهار چیز شناخته می‌شود

- حارث بن مغیرة گفته: به امام صادق گفتم به چه نشانه مدعی پیشوایی شناخته می‌گردد؟. گفت: «به آرامش دل و سنگینی و بردباری و دانش و سفارش پیشوای پیشین برای او». ابو جارود گفته: به امام محمد باقر گفتم: برخی تو گردم.
هر گاه دانای خانواده شما بمیرد جانشین وی به چه شناخته می‌گردد؟. گفت: «به روش نیکو و سنگینی و تصدیق خانواده پیامبر به فزونی او و از هر چه پرسند پاسخ گوید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 155
ترجمه

(461) پیامبر به چهار چیز بر پیامبران دیگر برتری یافت

- ابو امامه گفته: پیامبر می‌گفته: «به چهار چیز برتری یافتم: همه زمین برای پیروان من مسجد و پاک‌شونده گردانیده شده و هر که از پیروان من خواسته باشد نماز گزارد و آب نداشته باشد خاک برای وی جای وضو و وسیله پاکی‌ست، تا مسافت یک ماه به هراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من می‌رفت. سود جنگ بر پیروان من حلال شد و من بر همه مردم پیامبر شدم».
ترجمه

(462) نیکوترین اندازه یاران بسیج چهار است و بهترین اندازه سپاه‌های فرستادنی چهار صد تن و خوب‌ترین لشکر چهار هزار است

- پیامبر گفته: «نیکوترین یاران سفر چهارند و بهترین سپاه فرستادنی چهار صد و خوب‌ترین لشکر چهار هزار، و دوازده هزار تن از اندکی شمار هرگز شکست نخورند هر گاه ثابت و پایدار باشند».
ترجمه

(463) به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد

- امام صادق گفته: «به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد: به آنکه کامیابی خواندن خدا داده شده از برآوردن آن نومید نگردد، به آنکه توفیق آمرزش خواهی داده شود از بازگشت به خدا نومید نگردد، به آنکه توفیق سپاسگزاری نعمت داده شود، از افزونی آن باز نماند، به آنکه شکیبایی داده شود از مزد آن نومید نگردد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 156
ترجمه

(464) به چهار چیز گوشی داده شده که گفتار آدمی را می‌شنوند

- امام صادق گفته:
«چهار گوش است که گفتار همه آدمیان را می‌شنوند: پیامبر (ص) و حور العین و بهشت و دوزخ.
بنده‌یی نیست که به پیامبر درود فرستاد مگر آنکه بدو می‌رسد و کسی نیست که بگوید: خدایا از حور العین به من روزی کن مگر آنکه حور می‌شنود و از پروردگار خواهد که او را به تو همسر گرداند و کسی نیست که بهشت جاویدان را خواهد مگر آنکه بهشت از خدا خواهد که وی را بدان جا درآورند و کسی نیست که از دوزخ به خدا پناه برد مگر آنکه دوزخ از خدا خواهد که او را از آن دور گرداند».
ترجمه

(465) خدا به چهار کس در قیامت ننگرد

- پیامبر گفته: «چهار تن‌اند که خدا در قیامت بدیشان ننگرد: عاق پدر و مادر. منت‌گذار، آنکه قضا و قدر را دروغ پندارد، باده‌گسار».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 157
ترجمه

- پیامبر گفته: «جز ما چهار تن در روز قیامت سواری نخواهد بود». عم پیامبر عباس پرسید کیان‌اند؟. پیامبر گفت: «من سوار براق هستم که روی آن مانند آدمی‌ست و گونه‌اش چون گونه اسب و یال آن از مروارید رشته کشیده و دو گوش آن از دو زبر جداست و دو دیده‌اش چون ناهید درخشان و مانند آفتاب پرتو افکن است. از سینه آن خوی چون مروارید غلطان است. فربه و دست و پای آن بلند است. جان وی مانند جان آدمی‌ست. گفتار را می‌شنود و می‌یابد کلان‌تر از خر و خردتر از استر است». عباس گفت دیگری کدام است؟. گفت: «برادرم صالح که بر اشتری که خدا به وی داد و پیروانش آن را پی کردند». پرسید دیگری کیست؟. گفت: «عموی من حمزه پور عبد المطلب شیر خدا و شیر پیامبر خدا سرور شهیدان سوار بر اشتر من است که عضباء نام دارد». عباس پرسید دیگری کیست؟. گفت: «برادر من علی سوار بر یکی از اشتران بهشت است که مهار آن از مرواریدتر است. و کجاوه‌یی از یاقوت سرخ بر آن بسته‌اند که چوبهایش از در سفید است، بر سرش تاجی‌ست از نور و بر تن وی دو جامه سبز است و در دستش درفش ستایش خدا و بانگ زند: من گواهم که شایسته پرستش جز خدا نیست. یگانه است انبازی ندارد و محمد پیامبر ویست و چون دیده مردمان به وی افتد گویند: این یا پیامبر مرسلی‌ست یا فرشته مقرب خدا. از درون عرش بانگی برآید که این نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل و نه فرشته بردارنده عرش، بلکه علی وصی پیامبر و پیشوای پرهیزکاران و پیشرو دست و روی سپیدان جهانست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 158
مؤلف خصال گفته: این حدیث غریب است چون در آن نامی از براق و چگونگی آن رفته و یادی از حمزة بن عبد المطلب در عداد پیامبر و علی ست. ابن عباس گفته: روزی پیامبر دست علی را گرفته بود و می‌گفت: «ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه بنی عبد المطلب. من محمد هستم فرستاده خدایم من در چهار تن از افراد خانواده‌ام از گل آمرزش سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر است. یکی گفت: ای فرستاده خدا ایشان سواران روز قیامت‌اند. گفت: مادر تو به مرگ تو نشیند در آن روز جز چهار تن سوار نباشند: من و علی و فاطمه و صالح پیامبر. من سوار براق هستم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که آن را پی کرده بودند و علی سوار اشتریست از اشتران بهشت که مهارش یاقوت سرخ است دو جامه سبز در پوشیده میان بهشت و دوزخ می‌ایستد روزی که عرق مردم را لگام زده، بادی از

زیر عرش وزد و عرق مردمان را خشگ گرداند چون نگاه پیامبران و صدیقان بروی افتد گویند این فرشته‌یی مقرب یا پیامبریست مرسل. منادی گوید: نه فرشته مقرب است نه پیامبر مرسل، علی برادر پیامبر خداست در جهان و سرای جاویدان».
ترجمه

(468) زال بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست

- امام موسی بن جعفر گفته:
«ماه بر بنی اسرائیل نمی‌تابید، خدا به موسی گفت: استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و وعده داد هر گاه استخوانهای او را بیرون آوری ماه تابیدن گیرد، خواست استخوانهای او را بر آورد، پرسید چه کسی جای آن را می‌داند؟ یکی از ایشان گفت: زالیست که جای آن را می‌داند، زالی زمین گیر و کوری را آوردند به او گفت: گور یوسف کجاست؟. گفت: تا چهار چیز را به من ندهی نگویم و آنها: دو پای مرا سالم سازی، جوانی مرا باز پس گردانی؛ دیده‌ام را روشن سازی، مرا در سرای جاویدان با خود در بهشت نشانی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 159
اینها بر موسی (ع) گران آمد، خدا بدو وحی کرد به وی ده که من برآورده می‌کنم. موسی پذیرفت زال گور را بدو نمود، موسی او را از کنار رود نیل بیرون آورد، در صندوق مرمری بود، چون بیرون آورد ماه برآمد آن را با خود به شام برد، از این رو جهود مردگان خویش به شام می‌برند».
ترجمه

(469) نیکوترین زنان بهشت چهاراند

- ابن عباس گفته: پیامبر بر زمین چهار خط کشید و گفت دانید که این چیست؟. گفتند: خدا و فرستاده‌اش داناتراند. گفت: «نیکوترین زنان بهشت چهاراند: خدیجه دخت خویلد، فاطمة بنت محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون». و در روایت دیگر گفته: بهترین زنان بهشت چهارند: مریم بنت عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمة دخت پیامبر و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون.
ترجمه

(470) چهار چیز کمرشکن‌اند

- پیامبر در سفارشی که به علی (ع) کرد گفت:
«ای علی چهار چیز کمرشکن‌اند: پیشوایی که خدای را مخالفت کند و مردمان دستورش را به جای آورند.
زنی که شویش بدو مهربان است و او به شوی خود خیانت کند، تهی دستی که از گرفتاری بدان گزیری نباشد، همسایه بد که از آن چاره‌یی نباشد».
ترجمه

(471) خدای چهار بررسی از جهان کرد

- پیامبر (ص) در سفارش خود به علی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 160
گفت: «یا علی خدا به جهان نگریست، مرا از مردان آن برگزید، آنگاه بررسی دیگر کرد پس ترا برگزید بار سوم بررسی کرد پیشوایان از فرزندان ترا از همه برگزید، چهارمین بار فاطمه را از زنان برگزید».
ترجمه

(472) پیامبر نام علی را در چهار جای با نام خود یافته بود

- علی گفته: پیامبر در سفارشی که به من کرد گفت: «یا علی من در چهار جای نام ترا با نام خویش یافتم. چون در معراج به بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نگاشته:
لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه
، محمد رسول اللّه وی را به وزیرش یاری دادم و یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟، گفت: علی، چون به سدرة المنتهی رسیدم دیدم بر آن نگاشته: من خدایم و جز من خدایی نیست، محمد فرستاده من است وی را به وزیرش یاری دادم و به وزیرش یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟. گفت: علی، چون از سدره، گذشتم و به عرش خدا رسیدم. بر ستون‌های آن نگاشته بود: من خدایم جز من خدایی نیست من یگانه‌ام. محمد دوست منست او را به وزیرش یاری کردم. سر بلند کردم بر عرش نوشته بود: من خدایم جز من شایسته پرستشی نیست. محمد فرستاده من است، او را به وزیرش یاری کردم.
ترجمه

(473) سخنان خانواده پیامبر را جز چهار کس در نیابد

- عمرو پور یسع از شعیب حداد روایت کرده که از امام صادق شنیدم: که می‌گفت: «سخنان ما دشوار است و شایسته دشواریست،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 161
در نیابد آن را مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌یی که خدا دل او را با ایمان خود آزموده باشد یا مدینه استواری باشد. عمرو گفته: به شعیب آهنگر گفتم: ای ابو الحسن مدینه استوار چیست؟.
گفت: از صادق از معنی آن پرسیدم. گفت: دل نگاهدارنده است.
ترجمه

(474) معاشر با مردم از سه منش کناره کند تا برای وی به گردن ایشان چهار چیز واجب گردد

- پیامبر گفته: «آنکه با مردم در معامله ستم روا ندارد و هر گاه به ایشان گزارش دهد دروغ نگوید و در وعده مخالفت نکند؛ از افرادیست که ایمانش کامل است و ظاهر العداله و برادری با او واجب است و بد گویی از وی حرام است». امام صادق گفته: «هر که سه چیز دارد بر مردمان برای وی چهار چیز واجب می‌شود: هر گاه گزارش دهد دروغ نگوید و در آمیزش با ایشان ستم نکند و به وعده خود وفا کند. بر مردم واجب است عدالتش را آشکار سازند جوانمردی وی را ظاهر کنند و از وی بدگویی مکنند و با وی همراهی کنند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 162
ترجمه

(475) اشعار دیو در پاسخ شعر آدم

- جناب علی در جامع کوفه بود یکی از مردم شام گفت: یا امیر المؤمنین از تو پرسشهایی دارم گفت: هر گاه برای دریافتن است نه به قصد رنج- دادن بپرس؛ از جمله پرسشهای وی یکی آن بود که نخستین کسی که شعر سرود که بود؟. علی گفت: آدم. پرسید شعرش چه بود؟ گفت: چون آدم به زمین فرود آمد و خاک آن را دید و فضای هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت آدم این دو شعر را گفت: جهان دگرگون گردید و هر که در آن است. از این جهت روی زمین زشت و تیره است. هر چه در آن طعم و رنگی داشت از حال خود بگردید خرمی مغلوب شده و اندوه و غم چیره شد. دیو چون آنها را شنید در پاسخ آدم چنین گفت:
از جهان و ساکنان آن دور شو. چون بهشت جاویدان بر تو تنگ گردید. جایگاه تو و همسر تو در آن بود. و از آزار و بدی جهان در آسایش بودی. با همه از مکر و فریب من نتوانستی جدا شدن.
چنین جایی سودمند را از کف بدادی. هر گاه آمرزش خدا ترا فرو نمی‌گرفت. از بهشت ترا قسمتی و روزی نبود.
ترجمه

(476) خدا چهار چیز را در چهار چیز نهفته

- امام علی بن ابی طالب گفته: «خدای چهار چیز را در چهار چیز نهفته: خشنودی خویش را در همه بندگیها، هیچ بندگی و فرمان برداری را خرد مگیر باشد که خشنودی خدا در آن باشد و تو ندانی، خشم خود را در همه گناه نهان کرده هیچ گاه گناهی را اندک مشمار شاید خشم خدا در آن باشد و تو ندانی، بر آوردن خود را در دعاها نهان داشته هیچ دعایی را خرد مشمار شاید استجابت را دریافت کند و تو ندانی. دوست خویش را در بندگان خویش نهان کرده هیچ بنده خدایی را فرو مایه ممار بسا او از دوستان خدا باشد و تو ندانی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 163

ترجمه

(477) پیامبر گفت: چهار چیز را برای چهار چیز بد مدارید

- پیامبر گفته: «چهار چیز را بد مدارید که پناه از چهار درد است: زکام را بد مدارید که پناه از خوره است، دمل را بد مدارید که پناه از پیسی‌ست، درد چشم را بد مدارید که پناه از کوری‌ست، سرفه را بد مدارید که پناه از زمین گریست».
ترجمه

(478) امیر المؤمنین علی را چهار بزرگی بود که هیچ تازیی آنها را نداشت

- ابن عباس گفته: علی (ع) چهار منقبت داشت که هیچ تازیی نداشت نخستین کسی بود که با پیامبر نماز گزارد و در هر سپاه کشی درفش دار او بود. ربیعه جرشی گفته: نزد معاویه با حضور سعد و قاص فاتح ایران نام علی به میان آمد. سعد گفت: یاد علی کردی او را چهار بزرگی بود که هر گاه یکی از آنها را می‌داشتم از چنین و چنان دوستتر بود. نام اشتران سرخ موی را برد. یکی گفتار پیامبر در جنگ خیبر که گفت: فردا درفش را به دست کسی دهم که خدای و پیامبر وی او را دوست دارند و او نیز خدای و پیامبر او را دوست دارد، دیگر گفتار پیامبر که گفت به او: تو برای من مانند هارونی هستی برای موسی و گفتار دیگر پیامبر در باره وی که گفته: هر که را من سرور هستم علی نیز او را سرور است، سعد چهارمین بزرگی را فراموش کرده بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 166

ترجمه

(479) معاویه به ابن عباس گفت: من ترا برای چهار منش دوست دارم و از چهار منش تو در می‌گذرم

، عبد الملک بن مروان گفته روزی نزد معاویه بودم؛ جماعتی از قریش که افرادی از بنی هاشم با ایشان در انجمن بودند؛ معاویه گفت: ای فرزندان هاشم شما بر ما به چه می‌نازید در صورتی که پدر و مادر ما یکی‌ست و خانواده و کشور ما یکی؟ ابن عباس گفت: ما به چیزی بر شما می‌نازیم که شما امروز به همان بر قریش می‌نازی و قریش بر انصار و انصار بر تازیان و تازیان بر عجمان ما به پیامبر افتخار می‌کنیم که تو نمی‌توانی آن را انکار کنی.
معاویه گفت: ای فرزند عباس ترا زبان تیزی داده‌اند که تباه خود را بر راستی و درستی دیگران چیره می‌سازی؛ ابن عباس گفت: خاموش؛ هرگز تباه بر درست چیره نگردد، رشک را بگذار؛ رشک ناخوش شیوه ایست، معاویه گفت: راست گویی، به خدا سوگند برای چهار منش ترا دوست دارم و چهار منش ترا می‌بخشم. من آنچه از تو دوست می‌دارم یکم خویشی تو با پیامبر است. دوم- تو مردی از خویشان من و از نژاد خالص عبد مناف هستی سوم- آنکه پدر من با پدر تو دوستی داشت، چهارم- آنکه تو زبان قریش و دانای ایشان هستی، اما آن چهار چیزی که از آن چشم پوشی کردم، شرکت تو در نبرد صفین با کسانی که بر من تک آوردند و زشتکاری تو در یاری نکردن عثمان بود و کوشش تو بر عائشه ام المؤمنین بود و دیگر آنکه زیاد را از برادری با من نفی کردی، چون کارهای ناشایسته ترا جستجوی کردم از قرآن کریم و اشعار تازیان بهانه ترا یافتم. اما عذر تو موافق قرآن کریم این آیت است: گروهی کار شایسته و ناشایسته را با یک دیگر در آمیختند به امید آنکه خدای از سر گناه ایشان درگذرد و آنچه شاعران گفته‌اند، گفته نابغه ذبیانی‌ست که گفته: تو کدام یاری را از مردان پاک از خرده‌ها خواهی یافت، هر گاه بنا شود انسان برای خرده‌یی از یاران خود ببرد دیگر برای او یاری نماند.
بدان من چهار منش نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار منش بعدی تو که گفتم در گذشتم و گفته شاعر اول را در باره تو به کار بستم، که گفته: من از دوستان نیکی پذیر هستم و از بدی ایشان چشم پوش هستم.
ابن عباس در پاسخ وی پس از ستایش خدای، گفت: آنکه یاد آور شدی از برای خویشاوندی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 167
با پیامبر مرا دوست داری، این وظیفه هر مسلمانی‌ست چون این دوستی همان مزدیست که پیامبر در برابر دین و قرآنی که برای شما آورده

درخواست کرده و خدا گفته: «ای پیامبر به مردمان بگوی من از شما مزدی جز دوستی خویشان خود نخواهم و هر که پیامبر را بدین مسئول جواب ندهد نومید و بی‌آبروست و به دوزخ افتد». و آنچه گفتی که من از خویشان تو هستم درست است، خواستی صله رحم نموده باشی، به جان خود سوگند، تو امروزه نسبت به آنچه سابق از تو آشکار شد بسیار صله رحم همی کنی و امروزه لغزشهای گذشته تو جای سرزنش نیست و گفتی پدر من با پدر تو دوست بوده درست است و گفته شاعر نخستین بر آن گواه باشد. تا یار زنده بود در وفا کیشی با وی کوشا باشم و اگر میرد و من زنده باشم با بستگانش پیوسته باشم هر که بر پیمان خود ثابت نباشد من بر او اعتماد نخواهم داشت زیرا هیچ گاه مرهمی بر دل ریش من ننهد.

و آنچه گفتی که من زبان مردم قریش و دانای ایشان هستم، تو خود داری این مراتب هستی لیک بزرگواری تو ترا بر این داشت که مرا در این مقامات برتر داری، در این باب نیز گفتاری از شاعر نخستین آمده است، جوانمرد؛ جوانمرد را مقدم دارد اگر چه خود بزرگ است دیگران را بزرگ دارد و آنچه را گفتی که در جنگ صفین بر تو تک آوردم به خدا اگر این کار را نکرده بودم از فرومایه ترین مردم جهان بودم، ای معاویه هرگز می‌پنداشتی که پسر عم خود علی وصی پیامبر و سرور پیروان را که مهاجر و انصار، دور وی فراهم آمده بودند واگذارم و به تو پیوندم. در دین خود شک داشتم؛ یا آنکه از کشته شدن در راه راستی دریغ داشتم؟.

از واگذاردن عثمان گفته بودی. کسانی که با وی از من نزدیک‌تر بودند او را گذاردند و رفتند، من نیز به ایشان و دوران پیروی کردم، من با هجوم‌کنندگان هیچ گاه انبازی نکردم بلکه مانند جوانمردان از او دست باز داشتم، و گفتی که من بر ضد عائشه، کوشش کردم، پیامبر اکرم به وی فرمان داده بود در سرای خود نشیند و پس پرده بماند، اما عائشه پرده را درید و با پیامبر مخالفت ورزید و آنچه ما با وی به جای آوردیم مناسب بود.

گله کردی که من زیاد را از برادری تو نفی کردم این کار به فرمان پیامبر اکرم بود که گفته:

«فرزند از آن خداوند بستر است که شوی شرعی زن باشد و پاداش زنا کار سنگ است. اکنون من دوست دارم آنچه ترا شاد کند، هر امری باشد. عمرو بن عاص به معاویه گفت، به خدا سوگند او ترا دوست نداشته همی خواهد که به چرب زبانی با تو سازگاری نشان دهد و بیتی نیز از شاعری گواه آورد. ابن عباس بدو گفت: عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، و گفت: اکنون باید بداند که با پهلوانی روبروی شده‌یی، به خدا ای عمرو برای خدا ترا

مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص168

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 168

من دشمن دارم و از آن عذر نخواهم، تو گفته بودی من بدخواه محمد هستم، خدا این آیه را نازل کرد که: «بد خواه تو دم بریده است، تو در جهان و آخرت دم بریده‌یی تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام» خدا گفته: «گروهی که به خدا و قیامت ایمان دارند؛ ایشان را نخواهی دید که با دشمنان سخت خدا و پیامبر دوستی کنند». تو هماره با خدا و پیامبر وی سرسختی نشان دادی و هر چه توانستی در مقابل پیامبر کوشیدی و سواره و پیاده خویش را فراهم کردی تا چون خدا ترا شکست و چنبر مکر و فریب ترا به گردن تو افکند و نیروی ترا سست ساخت، راه و رسم ترا باور نداشت، ناگزیر از آن باز ایستادی، آنگاه با خانواده وی پس از او دشمنی پیش گرفتی و برای این کار با معاویة همدست شدی و دشمنی دیرین تو و رشک بسیار تو به همه دودمان عبد مناف هنوز مانده است. مثل تو در این مقام آن است که شاعر گفته: عمرو به من شماتت کرد در حالی که خود خوار گردید نزد نره شیری مانند کفتاری شد همپایه من نیست تا با وی درآویزم و آبرویش پاک ببرم و نه بنده من باشد که بدو تک آورم و سخت گیرم.

چون ابن عباس خاموش شد، عمرو عاص خواست سخن آغازد لیک معاویه وی را بازداشت و گفت: ای عمرو به خدا سوگند تو مرد میدان وی نیستی بهتر آنکه گفتار را رها کنی، عمرو نیز این سخن معاویه را غنیمت شمرد و خاموش شد. ابن عباس گفت: ای معاویه او را واگذار تا سخن آغازد و با ننگ چنان داغی بر او نهم که تا قیامت بردگان سرگذشت او را در کوی و برزن باز گویند و با آن سرود سازند. ابن عباس شروع به سخن گفتن کرد اما معاویه دست بر دهان وی نهاد و گفت: ترا سوگند می‌دهم که کوتاه کنی، از بیم آنکه مبادا مردم شام گفته‌هایش را بشنوند، پس ابن عباس به عمرو عاص گفت: گم شو ای بنده نکوهیده و از یک دیگر بگسستند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 169

ترجمه

(480) گناه‌ها چهارگونه است

- محمد پور ابی عمیر گفته: در مدتی که همدم هشام پور حکم بودم بهترین سودی که از گفتار وی بردم راجع به عصمت پیشوا بود، روزی از او پرسیدم پیشوا بی‌گناه است؟ گفت: آری. گفتم: حقیقت بی‌گناهی چیست؟ و نشانه آن کدام است؟
گفت: «منشأ همه گناه‌ها چهار است. پنجمی ندارد: آز، رشک، خشم، خواهش نفسانی، هیچ اینها در پیشوا نیست، پیشوا آزمند نباشد، زیرا آزمندی از نادرایست، در صورتی که همه جهان در اختیار اوست و گنجور مسلمانان است، چرا آز ورزد؟
پیشوا رشک نبرد، چون که آدمی به کسی که زبر اوست رشکین گردد در صورتی که کسی بالای او از جهت مقام نیست. پیشوا خشمگین نگردد و اگر خشم گیرد برای خدایست، چون که خدا وی را وظیفه‌دار این کار کرده است تا حدود شریعت را روان سازد و از نکوهش کسی خشمگین نگردد و با کسی مهربانی بر خلاف دین نکند و اگر کند حدود را مهمل گزارد. پیشوا پیرو شهوت و خواهش نفسانی نباشد. زیرا او سرای جاویدان را بر جهان بر توی داده خدا دیگر جهان را در دیده وی افزون نموده تا به دنیای دون نیاساید؛ آنچه ما به دیده ارجمند به جهان می‌نگریم او با این دید، به آخرت می‌نگرد.
ممکن نیست کسی روی زیبا را گزارد و بر روی بپردازد یا خوراک گوارا را بنهد برای خوراک ناگوار یا جامه نرمی را به جامه درشتی برگزیند یا نعمت جاویدان را به نعمت سپری برتری دهد؟!».
ترجمه

(481) پاداش آنکه چهار بار حج گزارده

- منصور پور حازم گفته: از امام صادق پرسیدم پاداش آنکه چهار بار حج گزارد چیست؟ گفت: «ای منصور آنکه چهار بار حج گزارد هرگز فشار گور ندارد و چون درگذرد حج‌های او به زیباترین چهره‌یی از آدمیان در برابر دیده او وادارند و در دل گور تا هنگامی که برانگیخته گردد نماز گزارند و مزد آن از آن وی باشد و رکعتی از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیان باشد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 170
ترجمه

(482) زنازاده چهار نشانی دارد

- امام صادق گفته: «آنکه باک ندارد چه بگوید و چه به وی بگویند، دام دیو است. و آنکه پیش دیده مردمان کار زشت کند دام دیو است؛ و آنکه بی‌سبب به مؤمن بد گوید دام دیو است، و آنکه حرام را بسیار دوست داشته باشد دام دیو است».
آنگاه گفت: «زنا زاده نشانه‌هایی دارد: یکم- دشمنی ما دودمان پیامبر. دوم- دلدادن به حرامی که از آن پدید آمده (یعنی به زنا کردن علاقه دارد) سوم- خوار داشتن دین را. چهارم- بد رفتاری با مردمان. کسی با برادران خویش در مقابل ایشان نابکاری نکند مگر زنا زاده یا آنکه مادرش در ایام حیض بدو آبستن شده باشد».
ترجمه

(483) خدا به موسی چهار سفارش کرد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «خدا به موسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار: نخستین تا گناه‌های خور را آمرزیده ندانی به خرده دیگران مپرداز، دومین تا دانی که گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور. سوم پادشاهی من پای داراست به دیگری امیدوار مباش. چهارمین تا دیو نمرده از مکر و فریب وی ایمن مباش».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 171
ترجمه

(484) هر گاه علی به نبردی می‌رفت چهار منش داشت

- پیامبر گفته: «سوگند به آنکه جان من به دست اوست هرگز علی را به جنگی نفرستادم مگر آنکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در جانب راست ویست و میکائیل را دیدم که با هفتاد هزار فرشته در جانب چپ اوست و فرشته مرگ مقابل ویست و ابری بر سرش سایه کند تا به پیروزی رسد».

ترجمه

(485) شگفتا از آنکه از چهار چیز می‌ترسد به چهار چیز پناه نمی‌برد

- امام صادق گفته: «در شگفتم از آنکه از چهار چیز می‌ترسد به چهار چیز پناه نمی‌برد!. در تعجب هستم از آنکه از دشمن می‌هراسد، چرا به گفتار خدا پناه نمی‌برد؟ که گفته: «خدا ما را بسنده است و نیکو وکیلی‌ست».
زیرا دیدم خدا در پس آن گفته: «با بهره‌مندی و فزونی خدا بازگشتند، بدی بدیشان نرسید. در شگفت هستم از آنکه اندوهناک است، چرا به گفتار خدا پناه نمی‌برد؟ که گفته:
«لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»
. چون دیدم که خدا از پس آن گفته: «خواهش وی را برآوردیم و از اندوه رهایش دادیم نیز می‌رهانیم گروندگان را». در شگفت هستم از آنکه گرفتار بد اندیش است چرا به خدا پناه نمی‌برد؟ که گفته: برگزار کردم کار خویش را به خدا زیرا خدا به بندگان بیناست». از آن جهت که دیدم خدا از پس آن گفته: «او را از بدیهایی که در باره وی اندیشه داشتند نگاه داشت».
در عجب هستم از آنکه خواستار جهان و آسایش آن است، چرا بگفته خدا پناه نمی‌برد؟ که گفته: «هر چه خواهد همان است، نیرویی جز به یاری خدا نیست». زیرا دیدم که خدا از پس آن گفته:
«اگر چه می‌بینی اکنون توانگری و فرزند من از تو کمتر است، امید است که خدا بهتر از باغ توبه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 172
من دهد» امید است در جمله مفید اثبات است.
ترجمه

(486) چهار تنی که برای علی گواهی ندادند بد فرجام شدند

- جابر بن عبد اللَّه انصاری گفته: امام علی بن ابی طالب برای ما سخنرانی کرد، خدای را بستود و برای او نیایش گفت، آنگاه گفت:
«نزد همین منبر گروهی از یاران محمد هستند که: انس بن مالک، و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی از آنان‌اند. آنگاه روی به انس بن مالک کرد و گفت: ای انس هر گاه از پیامبر شنیدی که می‌گفت: هر که را من سرور او هستم این علی سرور اوست و امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا جان ترا مگیرد تا گرفتار پیسی گردی که دستار آن را نپوشاند. اما تو ای اشعث هر گاه از پیامبر شنیدی که می‌گفت: هر که من سرور اویم این علی سرور اوست به سروری من گواهی ندهی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 173
خدا ترا نمیراند تا از دو چشم کور گردی. و اما تو ای خالد بن یزید هر گاه از پیامبر شنیدی که می‌گفت:
هر که را من سرور هستم این علی سرور اوست، امروز به سروری من گواهی ندهی خدا ترا به مرگ جاهلیت بمیراند اما تو ای براء بن عازب هر گاه شنیدی که پیامبر گفته: هر که من ولی او هستم این علی ولی اوست. امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا ترا نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.
جابر بن عبد اللَّه انصاری گفته: به خدا سوگند انس بن مالک را دیدم پیس شده بود هر چه خواستی آن را با دستار خود بپوشاند پوشیده نشدی. و اشعث بن قیس را دیدم دو دیده‌اش کور شده بود و می‌گفت ستایش خدای را که نفرین علی مرا در جهان کور کرد و به من نفرین شکنجه آخرت نکرد. و اما خالد بن یزید چون مرد خویشان وی او را در سرایش به خاک سپردند، قوم کنده آگاه شدند و اسب و اشتر آوردند و در سرایش به شیوه زمان جاهلیت پی کردند و مردن وی به رسم جاهلیت انجام شد. و اما براء بن عازب به فرمان معاویه فرمان‌دار یمن شد و در همان جا درگذشت که از آن مهاجرت کرده بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 174
ترجمه

(487) چهار منش برای جهان است و چهار برای جاویدان

- از نافع بن عبد اللَّه روایت شده که گفته: از عطاء بن ابی ریاح شنیدم که از عبد اللَّه بن عباس روایت کرده و گفت: قبیصة بن مخارق هلالی نزد پیامبر آمد، از او پرسید برای چه آمده‌یی؟. گفت: ای پیامبر پیر شدم، سست گردیدم و نزد خویشان خوار شدم و از کارهایی که انجام می‌دادم فرو مانده‌ام. چند کلمه به من بیاموز که خدای از آنها به من سودی دهد. کوتاه کنید که من مرد فراموشکاری هستم. گفت: قبیصه چه گفتی؟ تا سه بار او می‌پرسید و قبیصه تکرار می‌کرد. پیامبر گفت در اطراف تو سنک و درخت و کلوخی نماند مگر آنکه از دلسوزی برای تو گریستند، ای قبیصه از من نگاهدار. برای جهان پس از نماز بام سه بار بگوی:
سبحان اللَّه و بحمده؛ سبحان اللَّه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا باللَّه
. هر گاه این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و زمین‌گیری در امان هستی.
اما برای آخرت بگو:
اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک.
یعنی: بار خدایا مرا از پیش خود رهنمایی کن، و از فزونی خویش به من رسان و از آمرزش خود بر من فرو بار و از نیکیهای خویشتن بر من نازل ساز؛ پیامبر می‌گفت: و قبیصه آنها را به انگشت شمار می‌کرد. ابو بکر و عمر گفتند: ای پیامبر این دایی شما نیکو این کلمات را شمار می‌کند. پیامبر گفت: هر گاه به قیامت در آید هیچ گاه آنها را فراموش نکند، و چهار در از بهشت بر وی بگشایند که از هر کدام خواهد بدان در آید.
نافع گفته: این خبر را برای همسایه خویش که همدم حسن بصری بود نقل کردم و او برای حسن گفت. حسن گفته بود وی را نزد من آور، پیش وی در رفتم خبر را از من پرسید گفتم. گفت:
این حدیث بسیار در دیده من ارجمند است و پیش تو اندک ارزش. مردی بر اشتری راه طی کرد تا به مصر رفت و آن را از راوی آن که والی مصر بود دست آورد. به والی گفته بود: من نیامدم از تو چیزی مادی بستانم بلکه برای شنیدن این حدیث آمدم.
ترجمه

(488) چهار کار اندیشه بد است

- امام موسی بن جعفر گفته: «چهار کار از اندیشه بد است: گل خواری، کلوخ از هم پاشی؛ ناخنها را با دندان چیدن و ریش خاییدن».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 175
ترجمه

(489) چهار چیز از چهار چیز سیرابی ندارد

- امام صادق گفته: چهار چیز سیر نگردد: زمین از باران. دیده از دیدار، ماده از ذکر، دانا از دانش، علی نیز در پاسخ مرد شامی که پرسید همین چهار را جواب داده بود.
ترجمه

(490) چهار چیز است که دارنده آن در نور بزرگ خدا ماند

- پیامبر گفته: چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد در نور عظیم خدای خواهد ماند: آنکه فرجام کار وی به گواهی خدا و پیامبری من باشد. آنکه هر گاه گرفتاری به وی رسد گفته: ما از آن خداییم و به سوی او بازگشت می‌کنیم؛ آنکه چون خیری دریابد گوید ستایش خدای جهانیان راست، آنکه چون گناهی کند گوید: از خدا آمرزش می‌خواهم و بازگشت به سوی او کنم.
ترجمه

(491) دارنده چهار منش اسلام وی کامل است

- امام علی بن الحسین گفته: «چهار منش است هر که داشته باشد اسلام وی کامل‌ست و چون با خدا دیدار کند از او خشنود باشد: هر که برای خدا بهر چه برای مردم گوید وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر زشتی نزد خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند».

ترجمه

(492) چهار واژه حکمت

- امام صادق گفته: «دریا همسایگی نگیرد، پادشاه دوستی نپذیرد، تن درستی را بهایی نبود، چه بسیار نعمت خواری که از آن بی‌خبر است».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 176
ترجمه

(493) چهار منش به چهار سرای در بهشت

- امام صادق گفته: «کیست که چهار خوی را گردن گیرد تا من چهار سرای در بهشت برای او گردن گیرم؛ هر که هزینه کند و از تهی- دستی نهراسد و از خود به مردم انصاف کند و در جهان سلام را آشکارا گوید و با آنکه حق با اوست مجادله مکند».
ترجمه

(494) خدا به دارنده چهار منش سرایی در بهشت دهد

- امام محمد باقر گفته: «هر که چهار منش دارد خدا به او سرایی در بهشت دهد: آنکه یتیمی را جای دهد؛ و به بی‌چاره رحمت کند و با پدر و مادر مهربان باشد و با بنده خود نرمی کند».
ترجمه

(495) هر که از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود

- پیامبر گفته: «هر که از پیروان من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: از متابعت جهان، و پیروی خواهشهای نفسانی و شهوت شکم و فرج. و هر که از زنان امت من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: آبروی خود را نگاهدارد، فرمان شوی خود برد، نماز پنجگانه را بگزارد؛ و رمضان را روزه دارد».
ترجمه

(496) در قیامت چهار تن مورد توجه خدایند

- امام صادق گفته: «چهار تن را خدای در قیامت مورد نظر قرار دهد: آنکه معامله‌یی کرده اکنون پشیمان است فروشنده این را بپذیرد؛ و آنکه به فریاد بیچاره‌یی رسد؛ یا بنده‌یی را آزاد کند یا بی‌زنی را زن دهد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 177
ترجمه

(497) پیرو علی به چهار منش دچار نگردد

- امام صادق گفته: «خدا بهر چه پیروان ما را دچار سازد، به چهار منش گرفتار نگرداند؛ آنکه زنا زاده باشند، یا آنکه دریوزگی کنند.
یعنی دست سؤال دراز کنند. یا آنکه مفعول واقع شده باشند، یا آنکه در ایشان کبود چشمی باشد که به سبزی زند».
ترجمه

(498) هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست

- پیامبر گفته: «هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست، و بال حمایت خود را بروی بگستراند و در بهشت فرود آورد:
نیکویی که با آن در مردمان تواند زندگی کند. دلجویی از آنکه بدو گرفتاری رسیده باشد، مهربانی با پدر و مادر، نیکورزی با بنده و پرستار خود».
ترجمه

(499) خدای از چند چیز چهار را برگزید

- پیامبر گفته: «خدای به جهان نگریست و از هر چیز چهار شماره از آن برگزید، از فرشتگان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزید و از پیامبران مرسل خداوند شمشیر: ابراهیم و داود و موسی و مرا برگزید. و از خانواده‌ها
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 178
چهار برگزید و گفت: خدای برگزید: آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان.
و از شهرها نیز چهار برگزید: وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ. تین: مدینه است، و زیتون: بیت المقدس، و طور سینین: کوفه، و بلد امین: مکه. و از زنان چهار تن را برگزید:
مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه، و از اعمال حج چهار را برگزید: قربانی، و فریاد بلند، احرام و طواف، و از ماهها چهار برگزید که شهرهای حرام‌اند: رجب، شوال، ذی قعده، ذیحجه، و از روزها چهار برگزید: آدینه، روز ترویه (روز هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان. ظاهرا این خبر از افتعالات روات است- به دلیل آنکه شهر کوفه در زمان خلیفه عمر ساخته شده است و در زمان پیامبر کوفه‌یی نبوده است.
ترجمه

(500) چهار چیز اندوه‌زاست

- امام صادق گفته: روزی علی (ع) اندوهگین گردید.
گفت: «این اندوه از کجا به من رسید؟ من یاد ندارم که به آستانه سرای نشسته باشم، و نه میان گله گوسفند رفته باشم، و نه ایستاده زیر جامه پوشیده باشم و نه با دامن خود دست و روی خود را پاک کرده باشم».
ترجمه

(501) چهار منش در پیروان محمد تا قیامت خواهد بود

- پیامبر گفته: «چهار منش در پیروان من تا قیامت خواهد بود: نازیدن به خاندان، بد گویی در نسب، تعیین باران از ستاره‌شناسی، مویه‌گری، بر مردگان، زن مویه‌گر هر گاه از این کار توبه نکند و بمیرد در قیامت در پیراهن قطران و نیمه تنه جرب برانگیخته گردد».

ترجمه

(502) دستگاه تن از چهار چیز است

- امام صادق گفته: «دستگاه تن انسانی از چهار چیز
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 179
است: روح، خرد، خون و تنفس. چون روح از تن دور شود، خرد خود نیز دور گردد و چون روح چیزی دریابد خرد آن را برای وی نگاهدارد، لیک خون و نفس بمانند».
ترجمه

(503) مایه زندگی آدمی و دوام آن به چهار چیز است و آتش چهار گونه است

- امام صادق گفته: «مایه هستی آدمی و دوام آن چهار چیز است: آتش، نور، آب. خوردن و آشامیدن بر اثر آتش است. دیدن و یافتن با نور است. شنیدن و بوییدن با باد است. و لذت خوراکی و آشامیدنی با آب است؛ هر گاه در شکم آدمی گرمی آتش نبود خوردنی و آشامیدنی را هضم نمی‌کرد؛ هر گاه دیده روشنایی نداشت نمی‌دید و نمی‌یافت؛ هر گاه باد نبود آتش شکم افروخته نمی‌شد. هر گاه آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را نمی‌یافت».

از او پرسیدم آتشها کدام است؟. گفت: «چهار آتش است: آتشی که می‌خورد و می‌آشامد و آتشی که می‌خورد و نمی‌آشامد و آتشی که می‌آشامد و نمی‌خورد و آتشی که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

آتشی که می‌خورد و می‌آشامد آن آتشی‌ست که در بنی آدم و هر جانوری هست که حرارت غریزی باشد. و آتشی که می‌خورد و نمی‌آشامد آتش هیزم است و آتشی که می‌آشامد و نمی‌خورد آتش درخت است و آتشی که نمی‌خورد و نمی‌آشامد آتش سنگ چخماق است و حباحب است (حباحب بخیلی بود که از بیم آمدن مهمان آتش اندکی می‌افروخت).

ترجمه

(504) چهار منش است که دل را تباه کند و نفاق پدید آورد

- پیامبر (ص) گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 180
«چهار منش است که دل را تباه کند و در آن نفاق پدید آورد؛ چنان که آب درخت را بار آورد، گوش گرفتن سرود، هرزه‌درایی، رفتن به دربار فرمانروایان، شکار رفتن».
ترجمه

(505) پیامبر چهار تیره را دوست داشتی و چهار دیگر را دشمن

- امام علی بن موسی- الرضا، از پدران خود نقل کرده که پیامبر چهار تیره را دوست داشتی: انصار مدینه، و عبد القیس و اسلم و بنی تمیم. انصار از اوس و خزرج بودند. و چهار تیره دیگر را که دشمن داشتی: بنی امیه، و بنی حنیف (از تازیان یمامه بوده‌اند)، و ثقیف (که از تازیان طائف‌اند) و بنی هذیل‌اند. و گفتی: «مادری که مرا زایید از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده و در هر تیره‌یی پاک زاد هست مگر بنی- امیة. ظاهرا این خبر نیز از افتعالات برخی از روات است. زیرا شأن پیامبر اصلاح امم و نژاد آنان است نه اختلاف در میان ایشان.
ترجمه

(506) چهار منش دل را می‌میراند

- پیامبر گفته: «چهار منش دل را می‌میراند:
گناه روی گناه کردن، بسیار با زنان همدمی کردن، مجادله با سبک مغز که پیاپی سخن گوید و درستی را نمی‌پذیرد، و معاشرت با مردگان». پرسیدند مردگان چه کسان‌اند؟ گفت: توانگران خوشگذران.
ترجمه

(507) زمین از چهار گرونده تهی نماند

- امام محمد باقر یا امام صادق گفته:
«زمین از چهار گروند، تهی نماند، گاهی بیشتر باشند، لیک کمتر نباشند:
چنان که خیمه‌ی چهار ریسمان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 181
و ستونی میانه بر پای نماند».
ترجمه

(508) به چهار چیز از طب بی‌نیاز توان شد

- امیر المؤمنین به فرزند خود حسن گفته: «ای فرزند چهار چیز ترا بیاموزم که از طب بی‌نیاز گردی؟. گفت: آری. گفت: «تا گرسنه نباشی دست فرا خوراک مبر، تا خواهش به خوراک داری از خوردن باز ایست، هر چه خوری نیکو بخای، خواستی بخسبی قضای حاجت کن؛ چون اینها را به کار بری از طب بی‌نیاز باشی».
ترجمه

(509) چهار چیز در گرونده نیست

- امام صادق گفته: «چهار چیز در گرونده نیست: گرونده دیوانه نباشد، از سراهای مردم دریوزگی نکند، زنا زاده نباشد؛ ملوط نباشد».
ترجمه

(510) خدای از مؤمن چهار پیمان گرفته

- امام صادق گفته: «خدای از گرونده پیمان گرفته که سخنش پذیرفته نگردد؛ و گفتارش را باور ندارند، از دشمن خویش انتقام نکشد و خشم خود بکار نبرد مگر به رسوا ساختن خود؛ چون که هر گرونده‌یی لگام خاموشی بر دهان دارد».

ترجمه

(511) مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد

- سماعه گفته: امام صادق به من گفته:
«ای سماعه مؤمن از چهار چیز بر کنار نباشد: از همسایه‌یی که وی را آزار رساند و دیوی که او
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 182
را گمراه کند، و دورویی که در کارها پی او گیرد و مؤمنی که بر او رشک برد» آنگاه گفت: «ای سماعه این مؤمن رشکبر برای وی از همه دشوارتر است». گفتم: چگونه دشوارتر است؟. گفت: «در باره وی بد گوید و مردم باور دارند».
ترجمه

(512) کیفر چهار چیز زودتر است

- امام محمد باقر گفته: «کیفر چهار کردار زودتر به آدمی باز گردد: مردی که به وی نیکی کردی او در پاداش به تو بدی رساند، و مردی که به وی ستمی نکردی او به تو ستم رساند و کسی که در کاری با وی پیمانی بسته‌یی و غرض تو وفاداری با اوست لیک خواست وی بی‌وفایی و شکستن پیمان است؛ مردی که صله رحم به جای آورد در حالی که خویشان از وی قطع رحم کنند». پیامبر نیز در ضمن سفارشهای خویش به علی همین‌ها را یاد آور شده و گفته: «هر که دل تنگی بر وی غالب آید، گریبان شکیبایی وی دریده گردد».
ترجمه

(513) چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت شود آن را ویران سازد

امام اول گفته: «چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت گردد آن را ویران سازد و آبادی نیابد: دزدی، خیانت، باده‌گساری، زنا».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 184
ترجمه

(514) منشهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «دستگاه گروش به خدا بر چهار ستون برقرار است: شکیبایی، باور داشتن، دادگری، کوشش در راه خدا. شکیبایی چهار راه دارد: شوق؛ بیم؛ خرسندی؛ نگاهبانی. آنکه خواهان بهشت است؛ دل به شهوت ندهد؛ و هر که از دوزخ بیمناک است؛ از کارهای ناروا بپرهیزد؛ هر که در جهان به خرسندی ورزد گرفتاریها بر وی آسان گردد؛ هر که دیده‌بان مرگ است به کارهای نیک بشتابد. باور داشتن نیز چهار راه دارد:
تیز هوشی؛ پایان‌یابی با اندیشه پند پذیری از نشانه‌های پند خیزی بررسی راه و رسم گذشتگان است؛ آنکه تیز هوش باشد با دید درست فرجام کار خویش را بیابد و آنکه دوراندیش است؛ نشانه‌های پند خیز را بشناسد و آنکه آنها را یافت روش را باز شناخته؛ و آنکه روش را شناخت گویا با گذشتگان زندگانی کرده است و از چگونگی ایشان پند گرفته. دادگری نیز چهار راه دارد: یافت ژرف؛ موج دانش؛ و شک‌وفه بینش و باغ بردباری. آنکه نیک دریافت کره‌های دانش را روشن کند؛ آنکه داناست داوریهای دلپسند وانماید؛ آنکه فرزانه است از کار خویش کوتاهی روا ندارد. پای از اندازه خویش فراز ننهد؛ در مردم زندگانی شایسته‌یی دارد. کوشش یا جهاد نیز چهار راه دارد: امر به معروف یعنی دستور به نیکی؛ نهی از منکر یعنی بازداشتن از زشتی؛ پایداری در نبردگاه؛ دشمنی و زشتگویی بدکاران؛ آنکه فرمان به نیکی دهد و مردمان را به کارهای نیک وادارد پشت گراینده به خدای را نیرومند ساخته؛ آنکه بازداشت از نابکاری کند بینی دو رویان را به خاک ساید؛ آنکه در نبردگاه پای فشاری کند کار خویش
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 185
را انجام داده است؛ آنکه دو رویان را بد دارد و برای خدا به آنان خشم ورزد؛ خدای برای وی نیز خشم ورزد؛ این است گرایندگی به خدای و ستونهای آن.
کفر یا انبازگیری به خدای جهان؛ چهار ستون دارد: بزه‌کاری یا فسق؛ سرکشی؛ دو دلی یا شک و شبهه؛ بزهکاری چهار راه دارد: جفا کاری؛ کوری؛ پرتی؛ و آشوبگری، آنکه جفا پیشه است حق را خرد شمارد، دانایان را دشمن دارد، بر گناه بزرگ پای فشارد. آنکه کور دل است، خدای را فراموش کند پیرو گمان و اندیشه باشد و دیو بر او چیره گردد. آنکه پرت باشد آرزوهای دور و دراز وی را فریبد و هر گاه پرده پرتی را فرو گیرند دریغ خورد و آنچه را نمی‌پنداشت بروی آید.
آنکه از دستور خدای سرپیچی کند، خدای وی را خوار گرداند. او را زبون

سازد، و به بزرگی خویش خرد نماید چنان که در طرف داری از خدا تقصیر کند و از وی روی تابد.
طغیان یا سرکشی نیز چهار راه دارد: خرده‌گیری، زد و خورد، کج دلی، تفرقه‌جویی؛ آنکه خرده‌گیری ورزد به حق باز نگردد، و در دریای آشوب غرق گردد، پیوسته در آشوبها و فتنه‌ها گرفتار باشد، و از راه دین منحرف گردد. آنکه به زد و خورد پردازد و به دشمنی کسان برخیزد، دوستی مردمان به دشمنی بدل شود. آنکه نیکی را بد انگارد از راه حق دور گردد و در تنگنای سختی افتد و به راه و رسم گمراهان افتد.
دو دلی یا شک نیز چهار راه دارد: مجادله و بیم؛ بد دلی، سرگردانی؛ سر فرود آوردن به نابودیهای جهان و جاویدان؛ ایشان به کدامین از بهره‌مندیهای پروردگار خویش دودل‌اند. آنکه از آنچه نزد وی ست بهراسد، بر دو گام خویش سرنگون افتد. آنکه از بد دلی در راه حق مردد باشد یعنی سر گردان پیشروان بر وی پیشدستی کنند و او را دریابند و در زیر پی دیوان کوبیده گردد، آنکه در مقابل نابودیهای جهان و جاویدان سر فرود آورد در میان این دو نابود شود، آنکه رهایی یافت به دامان یقین آویزد.
شبهه چهار راه دارد: خود پسندی، گشایش اندیشی تباه را جامه راستی پوشانیدن؛ برای خود سازی راه حق را به خویش می‌بندد و خود فریبی آدمی را در آتش شهوت می‌افکند و اندیشه نادرست خداوند خویش را سرنگون سازد؛ حق پوشی تاریکی‌های ژرفی‌ست که روی یک دیگر می‌غلتد. این است انبازگیری و ستون‌های آن و راه‌های آن.
دورویی یا نفاق: بر چهار ستون استوار است: خواهش نفسانی؛ سست انگاری، کینه‌توزی، آزمندی. خواهش نفسانی چهار راه دارد: ستمکاری؛ دست اندازی؛ شهوت رانی؛ سرکشی؛ آنکه ستمکار گرفتاری وی افزون است؛ آنکه دست اندازی کند از بدیهای آن آسایش نیابد و دل وی آرام ندارد، آنکه سرکشی کند بی‌دلیلی گمراه باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 186
سست انکاری راه‌هایی دارد: سستی؛ گول خوردن؛ پشت گوش افکندن و آرزو داشتن، آنکه سستی پیش گیرد دین حق را پس افکند، پشت گوش افکندن کار را به تأخیر می‌افکند تا هنگامی که مرگ فرا رسد. هر گاه آرزویی نبود انسان وظیفه خود را می‌یافت، هر گاه انسان روش ناپسند بیمناکی خود را بداند از بیم و هراس درگذرد. راه‌های کینه‌توزی، کبر و فخر و جانبداری و تعصب است.
آنکه کبر ورزد پس افتد؛ آنکه فخر کند نابکار گردد؛ آنکه جانبداری کند پای فشاری به گناه کند؛ آنکه تعصب ورزد بد کردار است.
آزمندی را چهار راه است: شادمانی، سرخوشی، ستیزگی؛ فزون‌جویی. شادمانی کردن به درگاه خدای پسندیده نیست. سرخوشی- سرمستی در

حکم خوشی فروشی‌ست. ستیزگی انسان را گرفتار دامهای گناه سازد؛ افزون‌جویی: بدل کردن نیکی‌ست بدان چه پست باشد این بود دورویی و ستون‌های آن و راههای آن».
ترجمه

(515) نجده خارجی چهار سؤال از ابن عباس کرد

- امام صادق گفته: «نجده خارجی از ابن عباس چهار سؤال کرد: «آیا پیامبر زنان را به جنگ می‌برد؟. آیا به آنان چیزی از غنیمت بهره‌یی می‌داد؟ خمس مال به چه کسانی می‌رسد؟. یتیم چه هنگامی رسیده می‌شود، کشتن کودکان کفار چگونه است؟؟».

ابن عباس در جواب وی نگاشت: «پیامبر زنان را از غنیمت بهره‌مند می‌کرد اما به عنوان سهم نبود. ما اعتقاد داریم که خمس از آن ماست؛ گروهی می‌پندارند از آن ما نیست؛ ما نیز شکیبایی پیش گرفتیم؛ یتیم هنگامی بالغ می‌شود که احتلام بیند مگر آنکه رشد و تمیز نداشته باشد یا سبک مغز باشد در این صورت خواسته وی را سرپرست وی نگاهداری می‌کند. کودکان کفار را پیامبر نمی‌کشت؛

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 187

خضر کفار ایشان را می‌کشت و مؤمنان آنان را وامی‌گذاشت. هر گاه تو نیز مدعی دانش خضر هستی به کار وی عمل نما».

ترجمه

(516) موی سپید پیری در چهار جای باشد

- پیامبر گفته: «موی سپید در پیش سر نشانه خجستگی‌ست. و در دو گونه نشانه گشاده دستی‌ست. در گیسوها نشانه دلاوری؛ در پشت سر نشانه شومی».
ترجمه

(517) مردم چهار گروه‌اند

- امام حسن بن علی گفته: «مردم چهار گروه‌اند:
گروهی خوی نیک دارند و بهره‌مند نیستند گروهی بهره‌منداند و خوی نیک ندارند. گروهی نه خوی نیک دارند و نه بهره جهانی، این گروه نابکارترین مردم‌اند، گروهی هم خوی نیک دارند و هم بهره جهانی، این گروه بهترین مردم‌اند».
ترجمه

(518) میان حق و باطل چهار انگشت است

- از امام علی بن ابی طالب پرسیدند، میان حق و باطل چه اندازه است؟.
گفت: «چهار انگشت، دست خود را میان گوش و دیدگان خویش نهاد و گفت: هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را به گوش شنیدی بیشتر آن نادرست است».
ترجمه

(519) گنج دو یتیم چهار پند بود

- امام محمد باقر در تفسیر آیه قرآن کریم گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 188
«زیر آن زمین یا دیوار گنجی برای ایشان نهاده است، گفت به خدای سوگند: آن گنج زر و سیم نبوده؛ بلکه تخته‌یی بود که چهار پند در آن نوشته بود: همانا من خدای یگانه هستم و محمد فرستاده من است؛ در شگفتم از کسی که به مرگ ایمان دارد چگونه شادمانی کند؟ در شگفتم از کسی که به شمار و قیامت ایمان دارد چگونه می‌خندد؟. در شگفتم از کسی که به سرنوشت ایمان دارد چگونه از روزی رساندن خدا در شک و تردید است؟. در شگفتم از کسی که جهان را دید منکر سرای جاویدان است؟».
ترجمه

(520) به چهار تن درود مفرستید

. جناب علی گفته: پیامبر نهی کرد که به چهار تن سلام کنند: به مست هنگام مستی، به آنکه مجسمه ساز است، به آنکه نرد باز است. به آنکه بازی چهارده کند. و من پنجمی می‌افزایم به آنکه شطرنج باز است».
ترجمه

(521) چهار چیز روی را روشنی دهد

- امام صادق گفته: «چهار چیز روی را روشنی دهد: نگرستن بر روی زیبا، آب روان و سبزه و سرمه‌کشیدن هنگام خفتن».
ترجمه

(522) دوست داشته‌ترین یاران نزد خدا چهاراند

- پیامبر گفته: «محبوب‌ترین همراهان در سفر نزد خدا چهاراند و اگر از هفت بیشتر شوند جنجال ایشان فراوان باشد».
ترجمه

(523) در قيامت آتش بر چهار تن روا نيست

- پيامبر گفته: «خواهيد به شما خبر دهم كه فرداى قيامت آتش بر چه كسانى روا نيست؟ گفتند آرى. گفت: به انسان فروتن؛ نزديک به اجتماع، سازگار با مردم، صاف و ساده».

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج1، ص: 189

ترجمه

(524) چهار چیز اندک آنها بسیار است

- صالح روایت کرده که امام گفته: «چهار چیز است که اندک آنها بسیار است: آتش، خواب، بیماری و دشمنی».
ترجمه

(525) به چهار چیز پیش از چهار چیز پیشی گیر

- پیامبر گفته: «به چهار چیز پیش از چهار چیز بشتاب: به جوانی پیش از پیری، به تندرستی پیش از بیماری، به بی‌نیازی پیش از نیازمندی، به زندگی پیش از مرگ». در سفارشی که پیامبر به علی کرده همین‌ها بوده است.
ترجمه

(526) همه دانش مردمان در چهار چیز است

- سفیان پور عیینه گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «همه دانش مردم را در چهار چیز یافتم: آنکه پروردگار خویش را بشناسی، آنکه با تو و برای تو چه کرده است؟، آنکه بدانی از تو چه خواسته؟، آنکه بدانی چه چیز ترا از دین و آیین بیرون می‌برد؟».
ترجمه

(527) برای مردم در چهار چیز حق لازم می‌شود

. پیامبر گفته: «برای پیروان من در چهار چیز حق لازم می‌گردد: توبه‌کننده را دوست بدارند، بر بیچاره آمرزش کنند، نیکوکار را یاری می‌دهند، و برای گناهکار آمرزش خواهند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 190
ترجمه

(528) جهاد چهار گونه است

- فضیل بن عیاض گفته: «از امام صادق پرسیدم که جهاد سنت پیامبر است، یا از خدا فرض گردیده؟. گفت: «جهاد چهار گونه است. دو از آن فرض است.
یکی سنتی‌ست از پیامبر که واجب است و قسمی از آن نیز سنت است که به نوع مطلق: نوعی از آن دو قسم فرض آن‌ست که شخص با نفس خویش برای ترک گناه‌ها مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است.
دوم نبرد با کفاری که همسایه سر حدی مسلمانان‌اند فرض لازم است. اما جهادی که سنت است:
شرط آن اینست که با فرض انجام شود نبرد با دشمن دین است، که بر همه مسلمانان فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب به ایشان فرود آید و آن شکنجه همه پیروان را فرا گیرد، لیک باید امامی باشد که فرمانده مردم باشد. اما جهادی که پیوسته سنت است هر دستور نیکی‌ست که شخص آن را به پای دارد و در رواج آن کوشش کند و این بهترین کارهاست چون کار نیکی‌ست. پیامبر گفت. هر که دستور نیکی بگزارد پاداش آن را می‌برد و برابر پاداش هر که بدان عمل کند بی‌آنکه مزد پیروان چیزی کاسته گردد».
ترجمه

(529) برای بنده چهار دیده است

- امام علی بن الحسین در حدیثی گفته: «بنده را چهار دیده باشد با دو دیده کار جهان و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را چون خدای نیکی بنده را خواهد دو دیده دل وی را بگشاید و کار آخرت خود را ببیند و چون برای بنده جز آن خواهد دل وی را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو دیده دل وی را نابینا سازد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 191
ترجمه

(530) چهار منش از هر چه نیکوتر باشد

. امام صادق گفته: که سلیمان بن داود گفت:
هر چه به مردم داده شده و نشده به ما داده‌اند و هر چه مردم دانند و ندانند به ما آموخته‌اند، با این وصف ما در نیافتیم چیزی بهتر از بیم از خدا در نهان و پیدا باشد و از میانه روی در توانگری و تهی دستی، و گفتار حق در خشنودی و خشمناکی، و زاری نزد خدای در هر حال».
ترجمه

(531) زنان چهار گروه‌اند

- پیامبر گفته: «زنان چهار گونه‌اند: نیکوی فراوانی بخش بهار خرم، بلای جان، غل شپش». مؤلف این کتاب صدوق گفته: «معنی جامع مجمع زن نیکوی پر روزیست، ربیع مربع: زنی‌ست که فرزندی در کنار دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی‌ست که با شوی خود تند خویی کند، غل شپش زن بدیست که به گردن شوی افتاده وی را آزار می‌رساند و گزیری ندارد و با دست بسته نمی‌تواند جای آن را بخاراند و آن را از خویشتن دور گرداند».
ترجمه

(532) چهار چیز از رسم پیامبران مرسل است

- پیامبر گفته: «چهار چیز از راه و رسم پیامبران بزرگ است: بوی خوش، زنان، سواک، حنا».
ترجمه

(533) چهار تن‌اند که نماز ایشان پذیرفته نیست

- امام صادق گفته: «نماز چهار تن پذیرفته نیست: پیشوای ستمکار، مردی که امام گروهی باشد و او را نخواهند. بنده‌یی که از خداوند خود بی‌ضرورتی گریخته باشد، زنی که بی‌دستور شوی خود از سرای بیرون رود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 192

ترجمه

(534) چهار گناه که سبب چهار شکنجه گردد

- امام صادق گفته: «هر گاه چهار گناه پراکنده شود چهار سختی پدیدار گردد: هر گاه زنا کاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و هر گاه زکات ندهند چهار پایان بمیرند و هر گاه داور بنا حق داوری کند باران از آسمان نبارد و هر گاه عهد امان از کفاری که در پناه مسلمانان‌اند شکسته گردد مشرکان بر مسلمانان چیره گردند».
ترجمه

(535) چهار چیز نشان بدبختی‌ست

- پیامبر گفته: «از نشانه‌های بدبختی: خشکی چشم، سختی دل، آز بسیار در جستجوی روزی، پای فشاری بر گناه است». پیامبر گفته: «ای علی چهار چیز از بدبختی‌ست: خشکی دیده، سختی دل، درازی آرزو، دوست داشتن زندگی در این جهان».

ترجمه

(536) خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه گرد کرد

. امام صادق گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 193
«خدا به آدم وحی کرد که من همه سخنها را برای تو در چهار کلمه گرد آوردم، پرسید آنها کدام است؟
گفت: «یکی برای من است دیگری برای تو و یکی میان من و توست و دیگری میان تو و مردمان است.
آدم توضیح خواست خدا گفت: «آنچه برای من است آنکه مرا بپرستی و انبازی برای من متراشی و آنچه برای توست، آنکه پاداش کار ترا به تو دهم هنگامی که بدان نیاز بسیار داشته باشی. و آنچه میان تو و مردمان است، آنکه وظیفه تو درخواست است و بر من برآوردن آن و آنچه میان تو و مردمان است آنکه آنچه برای خود می‌پسندی برای مردمان نیز آن را بپسند.
پیامبر از خدای خود روایت کرده که گفت: چهار منش است که یکی از من است و دیگری از تو یکی میان من و توست و دیگری میان تو و بندگان من است و آنچه برای من است: مرا بپرستی و به یگانگی من ایمان آوری. و آنچه میان تو و بندگان من است: آنچه برای خود می‌پسندی برای ایشان بپسند».
ترجمه

(537) از دوستی با چهار تن باز داشت شده

- امام محمد باقر گفته: «با چهار تن نزدیک مشو و برادری مکن: سبک مغز، تنگ چشم، ترسو، دروغگوی. سبک مغز خواهد ترا سود رساند، اما از نادانی ترا گزند رساند. تنگ چشم از تو ستاند اما به تو چیزی ندهد. ترسو هنگام نیاز از تو و از پدر و مادر خویش نیز گریزد. دروغگوی بسا که راست گوید اما کسی باور نکند».
ترجمه

(538) از دانش چهار تن پاداش می‌برند

- امام صادق گفته که پدر من می‌گفت: «دانش گنجینه‌ها دارد که کلیدهای آن پرسش است. (خدای شما را بیامرزاد) بپرسید که در باره دانش چهار تن مزد یابند: پرسنده، پاسخ دهنده، شنونده، مهرورز آنان».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 194
ترجمه

(539) در نرخ چهار چیز خودداری نگردد

- امام محمد باقر گفته: «در نرخ چهار چیز سخت‌گیری نگردد: قربانی، کفن مرده، نرخ بنده، و کنیز، کرایه راه مکه برای حج گزاردن». علی گفته: پیامبر گفته: ای علی در نرخ چهار چیز سخت‌گیری نشود: قربانی، کفن، بنده خریدن و اجرت مکه رفتن.
ترجمه

(540) چهار خرده در بنده حق خیار سالانه دارد

- امام علی بن موسی الرضا گفته:
«چهار خرده است که هر گاه تا سالی از مدت خرید در بنده آشکار گردد:
خریدار اختیار فسخ دارد:
دیوانگی، خوره، پیسی، سبب منع دخول که قرن باشد».
ترجمه

(541) بهترین خواسته چهار چیز است

- امام علی بن ابی طالب گفته: از پیامبر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 195
پرسیده شد بهترین خواسته کدام است؟ گفت: «کشتی که خداوندش آن را به دست خویش کشته و پرورش داده و هنگام درو کردن حق شرعی آن را پرداخته». سؤال شد پس از کشت کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «آنکه گوسفند دارد و خود آنها را در چراگاه می‌چراند و نماز می‌گزارد و زکات می‌دهد». سؤال شد پس از گوسفند کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «گاو که بامداد شیر می‌دهد شامگاه شیر می‌دهد». سؤال شد پس از گاو کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «آن درختهای بلندی که در گل و لای بیخ دوانیده و خوراک روزهای خشکسالی را فراهم می‌کند». (مقصود از راسیات غالبا در عرف تازیان خرما بن است).
هر که خرما بن را فروشد نرخش چون خاکستر سر تیغ کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن وزیدن گیرد و آن را پراکنده کند، مگر آنکه به نرخش نخلستان دیگری بخرد». سؤال شد پس از خرما بن کدام خواسته بهتر است؟. پاسخی نداد. مردی گفت: پس اشتر چه شد که از آن نامی نمی‌برید؟.
گفت «بدبختی و دل سختی و اندوه در اشترداری‌ست، در بام و عصر از آبادانی دور رود و در بیابان به سر برد نیکی ندهد جز از آن سوی که بیمناک است مردم نابکار آن را از دست نگذارند».
صالح پور ابی حماد گفته: اسماعیل پور مهران برای من نقل کرد به سندی که به امام صادق می‌رسد که او از پدران خود از علی روایت کرده که پیامبر گفته: «گوسفند هر گاه روی آورد پیش آمد کار گوسفند دار است، هر گاه پشت کند پیش آمد کار اوست، گاو هر گاه روی آور شود پیش آمد گاو دار است و هر گاه پشت کند زیان ویست اشتر مهار دیو است و چون روی آورد اشتر دار در پستی افتد. و هر گاه پشت نیز کند اشتر دارزیان کند و نیکی از آن نرسد جز از سویی که بیمناک است». سؤال شد ای پیامبر در این صورت چه کسی اشتر داری کند؟. گفت: «بدبختان نابکار کجایند؟». صالح گفته:
اسماعیل پور مهران در این باب شعری خواند: هر گاه خرده فرومایگی آن نباشد. باری خواسته‌یی‌ست که در جهان به آن ارزش قائل‌اند.
ترجمه

(542) چهار نماز است که هر گاه توان گزارد

- امام محمد باقر گفته: «چهار نماز است که هر گاه توان گزارد: نماز قضا، دوگانه نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز مرده، اینها نمازهایی‌ست که زمان معین ندارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 196
ترجمه

(543) داوران چهار گونه‌اند

- امام صادق گفته: داوران چهار گروه‌اند: آنکه ندانسته داوری حق کرده در دوزخ است، آنکه ندانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری به حق کرده در بهشت است».
ترجمه

(544) مرد را وامی‌دارند تا هزینه چهار کس را بپردازد

- حریز گفته: از امام صادق پرسیدم چه کسانی هستند که به هزینه ایشان وادار می‌گردم. و مجبور هستم که بپردازم؟. گفت:
«پدر و مادر و فرزند و همسر».
ترجمه

(545) پیامبرانی که پادشاه بودند چهار تن‌اند

. امام محمد باقر گفته: «خدای پیامبری پس از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد جز چهار تن: ذو القرنین که نامش عیاش است، داود، سلیمان و یوسف، عیاش پادشاه خاور تا باختر بود، داود در شامات تا شهرهای اصطخر فارس بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 197
سلیمان نیز همین اندازه کشور داشته، لیک یوسف پادشاهی وی مصر و بیابانهای آن بود و حدود کشورش به جاهای دیگر نرسید».
مؤلف کتاب صدوق گفته: این خبر چنین رسیده، لیک آنچه درست است و من بدان ایمان دارم ذو القرنین پیامبر نبوده بلکه بنده شایسته‌یی بود که خدا را دوست داشت و خدا نیز وی را دوست داشت.
و برای خدا کار کرد خدا نیز او را یاری کرد. امیر المؤمنین گفته: در میان شما نیز مانند ذو القرنین هست.
ذو القرنین از سوی خدا به پادشاهی رسید چنان که طالوت از سوی خدا پادشاه شد و خدا در قرآن گفته: «پیامبر آنان به ایشان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی برانگیخت» و شاید مناسب باشد که ذو القرنین را در عداد پیامبران نام برند. چون مانند ایشان بوده اگر چه پیامبر نباشد، چنان که جائز است کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برد. خدا گفته: «به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه نماز بردند جز دیو که از پریان بود».
ترجمه

(546) در آفتاب چهار چیز است

- پیامبر گفته: «در آفتاب چهار چیز است: رنگ را بگرداند و بوی را گندیده کند و جامه را کهنه و درد پدید آورد».
ترجمه

(547) دارو چهار چیز است

- امام صادق گفته: «دارو چهار چیز است، خون گرفتن، به بینی کشیدن، اماله کردن، قی نمودن».
ترجمه

(548) چهار چیز است که مزاج را میانه کند

- امام صادق گفته: «چهار چیز مزاج را میانه کند: انار شامی، غوره خرمای پخته، بنفشه، کاسنی».
ترجمه

(549) تره چهار سود دارد

- در باره تره از امام صادق پرسیدند، گفت: «تره بخور که در آن چهار چیز است: دهان را خوش بو کند، بادها را براند، بواسیر را درمان سازد، و آنکه همیشه از آن خورد از خوره در امان باشد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 198

ترجمه

(550) نشان فشار خون چهار چیز است

- از امام رضا روایت شده که گفت: «نشانه‌های فشار خون چهار چیز است خارش تن، ستری در پوست بدن. خواب گرفتن و گیجی سر».
ترجمه

(551) چهار رود از بهشت است

: فرات، نیل. سیحون، جیحون. فرات در جهان و جاویدان آب گواراست. نیل رود انگبین است، سیحون رود باده است، جیحون رود شیر است».
ترجمه

(552) از چهار کنیه منع شده

- امام علی بن ابی طالب گفت: پیامبر از چهار کنیه منع کرده: ابو عیسی، ابو الحکم، ابو مالک، ابو القاسم. هر گاه نام کسی محمد باشد.
ترجمه

(553) بهترین نامها و بدترین نامها

- پیامبر بالای منبر خود گفت آگاه باشید:
بهترین نامها: عبد اللّه. عبد الرحمن، حارثه، همامست. بدترین نامها: ضرار. مرة. حرب، ظالم است».
ترجمه

(554) از چهار چیز و از چهار ظرف منع شده

- ابو ربیع گفته: «از امام صادق پرسیدند از شطرنج و نرد گفت: به آنها نزدیک مشوید. گفتم: سرود چگونه است؟. گفت: خوب
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 199
نیست، گفتم: باده خرما چگونه است؟. گفت: پیامبر از هر مست‌کننده‌یی منع کرده. هر مست‌کننده‌یی جائز نیست. از دباء و مزفت و حنتم و نقیر پرسیدم. گفت: دباء پوست کدو است و مزفت خمره سفالین و حنتم کوزه‌های کبود رنگ است و نفیر ظرف چوبی ست که در زمان جاهلیت می‌تراشیدند تا میان تهی می‌شد و در آن خرما می‌ریختند برخی گفته‌اند که کوزه سبز رنگی بوده است.
ترجمه

(555) دستور پوشانیدن چهار چیز داده شده

- جناب علی گفته: پیامبر به ما فرمان داد که چهار چیز را زیر خاک نهان سازیم: موی، دندان، ناخن، خون.
ترجمه

(556) چهار چیز خوی پیامبران است

- امام صادق گفته: «شکیبایی، نیکی، بردباری و خوش خویی از روش پیامبران است».
ترجمه

(557) چهار تن نماز را در سفر و حضر باید تمام گزارند

- امام محمد باقر گفته:
«بر چهار تن واجب است نماز را چه در سفر و چه در حضر تمام گزارند: چهار پا دار که کار وی کرایه دادن چهار پایان است. امروزه رانندگان مسافربری، آنکه کارش کرایه‌کشی‌ست و چاپاری یعنی پیکی و چوپان بیابان گرد که کارش سفر است؛ مؤلف صدوق گفته: اشتقان به معنی چاپار آمده است».
ترجمه

(558) نماز تمام گزاردن در چهار مکان از دانش نهفته خداست!

- امام صادق
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 200
گفته: «از دانش نهفته خدا تمام گزاردن نماز است، در چهار جا: در حرم خدای که مسجد الحرام در مکه باشد، در حرم پیامبر که مسجد مدینه است، و در حرم امیر المؤمنین که نجف باشد؛ (بنا بر برخی کوفه است). و در حرم امام حسین در کربلا».
مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصد این است که آنکه مسافر در این چهار جا بوده است. روزه بدارد و نماز خود را تمام بگزارد، تا حق آنها را ادا کرده باشد نه بدون قصد و اراده ده روز نماز را مگذارد.
ترجمه

(559) چهار سوره قرآن سجده دارد

- امام صادق گفته: «سوره‌های عزیمه که سجده آنها واجب است، چهار است: اقرأ باسم که از سوره علق است؛ و سوره النجم، و سوره تنزیل سجده و سوره حم سجده».
ترجمه

(560) هیچ بنده‌یی در قیامت گام از کام بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسند

- امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا می‌گفت: «در قیامت هیچ بنده‌یی گام از گام بر ندارد تا جواب دهد:
زندگی خود را در چه گذرانیده؟. جوانی خویش را در چه کاری صرف کرده؟ خواسته خود را از چه راهی به دست آورده و در چه هزینه می‌کرده؟ و دوستی ما خاندان را در دل داشته یا نه؟».
ترجمه

(561) به پیامبر فرمان رسید چهار تن را دوست بدارد

- ابو بریده از پدر خود روایت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 201
کرده که پیامبر گفت: «خدا به من فرمان داد چهار تن را دوست بدارم پرسیدیم ایشان کیانند؟ و نام ایشان چیست؟؛ گفت: «علی؛ سلمان؛ ابو ذر؛ مقداد؛ خدا به من گفته: اینان را دوست بدارم؛ و خبر داده که او نیز ایشان را دوست دارد، در روایت دیگر ابو بریده چنین است که پیامبر گفته: خدای عز و جل به من فرمان داده چهار تن را دوست بدارم، پرسیدیم چه کسانی هستند؟ آرزو داریم، آنان باشیم. گفت: علی از ایشان است و خاموش شد سپس گفت از آنان است علی و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد پور اسود کندی».
ترجمه

(562) نخستین کسانی که به بهشت در آیند

- امام علی بن ابی طالب گفت: به پیامبر از رشکبران بر خود گله کردم. گفت ای علی خشنود نیستی نخستین کسی که به بهشت درآیند من و تو و فرزندان ما در پس ما و پیروان ما از راست و چپ درآیند؟.
ترجمه

(563) چهار چیز است که در هر که باشد منافق است

- پیامبر گفته: «چهار منش است که در هر که باشد منافق است، و اگر کسی یکی از آنها در او باشد منافق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند: آنکه هر گاه سخن گوید دروغ گوید، هر گاه وعده دهد خلف کند و هر گاه پیمان کند بشکند و هر گاه نبرد کند نابکاری و هرزگی ورزد».
ترجمه

(564) چهار تن پادشاهی روی زمین یافتند

- دو مؤمن و دو کافر- امام صادق گفته:
«چهار تن بر همه زمین فرمانروایی یافتند؛ دو گراینده و دو انبازگیرنده؛ دو مؤمن: سلیمان پور داود و ذو القرنین بودند؛ و دو کافر: نمرود و بخت نصر نام، نام ذو القرنین عبد اللّٰه بن ضحاک- بن سعد بود».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 203
ترجمه

(565) از چهار راه حدیث پیامبر به مردمان رسید که پنجمی ندارد

- سلیم بن قیس هلالی گفته: به امیر المؤمنین گفتم: من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و سخنان پیامبر می‌شنوم جز آنچه در دست مردمان است. تو آنچه را از ایشان شنیدم صحت آنها را باور می‌داری و در دست مردمان بسیاری از تفسیر قرآن و سخنان پیامبر می‌باشد که با آنها موافق نیستی و عقیده داری که همه آنها بیهوده است؛ تو رأی می‌دهی که مردمان از راه دانستن به پیامبر دروغ بسته‌اند و قرآن را به نظر خویش تفسیر می‌کنند؟
علی در پاسخ گفت: جواب آنچه را پرسیدی دریاب، در دست مردمان حق و باطل هر دو هست؛ و آنچه نیز راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوط می‌باشد. در زمان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 204
پیامبر آن اندازه به پیامبر دروغ بستند که ایستاد و سخنرانی کرد و گفت: ای مردم دروغگویان بر من بسیار شدند. آنکه بر من از راه دانستن دروغ بندد در دوزخ باد، پس از آن نیز بر وی دروغ بستند.
سخنان پیامبر از چهار کس به شما می‌رسد که پنجمی ندارد: یکم از مرد منافقی که ایمان آشکار می‌کند و با ظاهر سازی و بی‌دینی باطنی از دروغ بستن بر پیامبر پروا ندارد. هر گاه مردمان بدانند که دو روی و دروغگوی ست از او نمی‌پذیرند. اما استدلال مردم این است که وی با پیامبر بوده و او را دیده و این سخن را از او شنیده از این جهت سخن وی را باور دارند، در صورتی که حقیقت وی را ندانند، خدا پیامبر خویش را از دو رویان آگاهی داد و ایشان را به آنچه باید وصف کرد و گفت:
چون آنان را بینی از ظاهر سازی ایشان در شگفت مانی و هر گاه سخنی گویند به آنان گوش فرا دهی این دو رویان پس از پیامبر در میان مسلمانان بوده‌اند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک می‌کردند و به سود ایشان سخنان می‌ساختند تا آن پیشوایان ایشان را به کارهای بزرگ بگمارند. مردمان همیشه پیرو فرمانروایان خودند مگر آنکه خدا وی را نگاهداری کرده باشد، این یکی از آن چهار کس است که گفتم.
دوم- آنکه چیزی از پیامبر شنیده لیک آن را درست بر نکرده و قصد دروغ گفتن نیز نداشته اما درست در نیافته؛ این گفتار غلط در دست ویست، بدان نظر می‌دهد و عمل می‌کند و آن را برای مردمان روایت می‌کند و می‌گوید از پیامبر شنیدم، هر گاه مسلمانان بدانند غلط دریافته آن را نمی‌پذیرند، چه بسا هر گاه خود نیز بداند که غلط دریافته آن را رها سازد.
سوم- آنکه شنیده پیامبر دستوری داده و ندانسته که بعدا از آن نهی کرده

است، یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که بعدا به آن فرمان داده؛ حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را فراموش کرده یا یاد ندارد و هر گاه خود می‌دانست که منسوخ شده آن را رها می‌کرد، هر گاه مسلمانان نیز می‌دانستند که منسوخ شده آن را رها می‌کردند.
چهارم- آنکه دروغ بر پیامبر نبسته و از بیم خدا و گرامی داشتن پیامبر، دشمن دروغ است، فراموشی نیز ندارد، هر چه از پیامبر شنیده درست بر کرده و چنان که شنیده بی‌کم و کاست می‌گوید؛ ناسخ را از منسوخ دانسته. به ناسخ کار می‌بندد و منسوخ را رها می‌کند. فرمانهای پیامبر نیز چون آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد، خاص و عام دارد، محکم و متشابه دارد؛ پیامبر عادت داشت که سخنان دو روی می‌گفته، خدا در کتاب خود گفته: آنچه پیامبر به شما فرمان داد بدانید و از آنچه شما را از آن باز داشت باز ایستید، آنکه مقصد خدا و پیامبر وی را ندانست در اشتباه می‌افتد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 205
چنان نبود که هر که از یاران پیامبر چیزی از او بپرسد پاسخ آن را درست دریافته باشد، برخی چیزی می‌پرسیدند اما در مقام دانستن آن بر نمی‌آمدند و سخنان او را در نمی‌یافتند؛ راه دریافتن از پیامبر بر ایشان دشوار بود؛ و می‌خواستند که بیابان گردی بیاید از او پرسش کند تا پیامبر جواب دهد و ایشان بشنوند؛ من همه روزه نوبتی داشتم که پیش پیامبر می‌آمدم و هر شب نیز نوبتی داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می‌نهاد که هر گونه باشد من با وی باشم همه یاران وی می‌دانستند. که با کسی از مردم این سازش را که با من دارد با دیگران ندارد.
گاهی در سرای خود بودم بیشتر پیامبر در آنجا می‌آمد و چون در پاره‌یی سراهای او می‌رفتم با من تنها می‌نشست و زنان خود را از نزد من بیرون می‌کرد و جز من کسی پیش او نمی‌ماند، و چون برای خلوت کردن در سرای من می‌آمد، فاطمه و کسی از فرزندان مرا بیرون نمی‌کرد، هر گاه از او می‌پرسیدم جواب می‌داد و چون خاموش می‌نشستم و سؤالها به پایان می‌رسید، خود سخن می‌گفت، هیچ آیه‌یی از قرآن بر او فرود نمی‌آمد مگر آنکه برای من می‌خواند و آن را روشن به من می‌آموخت تا به خط خود می‌نگاشتم، تأویل و تفسیر آن را به من می‌آموخت و از خدا خواستی تا دریافت و بر- کردن آن را به من باز دهد از آن زمان تا کنون آیه‌یی از قرآن را فراموش نکرده‌ام و هیچ دانشی که مرا فرا داد از یاد نبرده‌ام، هر چه از حلال و حرام بود همه را به من آموخت آنگاه دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دل مرا از دانش و دریافت و نور حکمت انباشته گرداند؛ پیامبر می‌گفت:

من از جهت فراموشی و نادانی در باره تو هیچ نگران نیستم».
ترجمه

(566) امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که به اندازه آنچه به وی نیکی شده نیکی کند عوض داده

و هر که دو برابر آن نیکی کند سپاسگزار است و هر که سپاس کند جوانمرد است، هر که بداند هر چه کند به خود کند در مقابل نیکی خود مردمان را سهل انگار نداند و در برابر دوستی خویش دوستی از ایشان نخواهد، از دیگران مزد آنچه برای خویش کنی و آبروی خویشتن به آن نگاهداری مخواه. هر که نیازی از تو خواهد آبروی خود را نگاه نداشته تو آبروی خود را نگاهدار و نیاز وی را بر آر.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 206
ترجمه

[(567) جهان در گردش است]

(567) مردی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که گفت: «جهان در گردش است، هر روزی به دست کسی‌ست، هر چه از آن داری و هر سودی که به تو رسیده باشد با سستی و ناتوانی تو بوده و هر زیانی در آن به تو رسیده با نیروی خویشتن نتوانستی از آن باز داری. آنگاه گفت:
آنکه از آنچه از دست رفته ناامید گردید تن خویش را آسوده کرد و هر که به آنچه داده شده خرسندی کرد دیده‌اش روشن گردید».
ترجمه

[(568) تازى را فرا گيريد]

(568) از امام صادق روايت شده كه گفت: «تازى را فرا گيريد، زيرا آن گفتاريست كه خدا بدان با بندگان خويش سخن گفته، آرواره‌هاى خود را بدان پاكيزه سازيد و كلمات را به پايان رسانيد». محمد بن على بن حسين مؤلف اين كتاب كه صدوق باشد گفته: اين حديث را ابو سعيد آدمى روايت كرده و در پايان آن گفته: بلغوا بالخواتيم. يعنى انگشترين‌ها را در پايان انگشتان جاى دهيد نه در پيرامون، چون كه در روايتى رسيده كه آن از كارهاى قوم لوط است».
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج1، ص: 207
ترجمه

(569) چهار منش است که در رمضان کسی از آن بی‌نیاز نیست

- امام محمد باقر گفته: پیامبر در آدینه، پایان شعبان سخنرانی کرده خدای را ستود و بر او نیایش کرد، سپس گفت:
«ای مردم ماهی بر شما بر آمد و شبی در آن بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضان است، آن ماهی‌ای است که خدا روزه آن را بر شما واجب گردانیده است، هر که شبی از آن را به نماز گزاردن زنده دارد، مانند کسی‌ست که هفتاد شب را در ماه‌های دیگر زنده داشته باشد. هر که در آن کار نیکی انجام دهد چون مزد کسی‌ست که واجبی از واجبات را به جای آورده باشد، آنکه واجبی در آن به جای آورد چون کسی‌ست که هفتاد واجب در ماه‌های دیگر انجام داده باشد.
آن ماه شکیبایی‌ست، مزد در آن بهشت است. آن ماه همراهی با مردمان است و همدردی با ایشان. آن ماهی‌ای است که خدای بر روزی گروندگان می‌افزاید، هر که مؤمن روزه‌داری را در آن افطار دهد، پاداش آزاد کردن بنده‌یی دارد و گناهان گذشته وی را آمرزیده است.
برخی گفتند ای پیامبر ما همه نتوانیم که روزه‌داری را افطاری دهیم، گفت: خدای این پاداش را به کسی نیز که جز به یک آشامیدن شیر توانا نیست با آن روزه داری را افطاری داده می‌دهد یا شربتی آب شیرینی و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد. هر که در این ماه کار بنده خود را سبک گرداند خدای شمار وی را سبک دارد. این ماهی‌ای است که آغازش آمرزش است و میانگینش بخشایش است و فرجامش بر آوردن است. در آن از چهار منش بی‌نیاز نیستند که با دو منش خدای را خشنود سازید و با دو منش نیاز خود خواهید. اما دو منشی که خدای را به آنها خشنود می‌سازید، گواهی بر یگانگی ویست و پیامبری من و اما آن دو منش که از آن بی‌نیاز نباشید. از خدا نیازهای خود را بخواهید و بهشت را و پناه بدو از دوزخ.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 208
ترجمه

(570) چهار پایان به چهار چیز نادان نباشند

- امام علی بن الحسین گفته: جانوران زبان بسته هر چه را ندانند، از چهار چیز بی‌آگاهی نیستند: از شناسایی پروردگار و شناسایی مرگ. جدا کردن ماده از نرینه و شناسایی چراگاه آباد از ویران».
ترجمه

(571) خدای اسبان را از چهار چیز آفریده

- حسین پور زید گفته: به من رسیده که خدای اسبها را از چهار چیز بیافریده: از دریای اعظم که گرداگرد جهان است و از آتش و از سرشکهای فرشته‌یی که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه‌یی، این خبر دراز است آنچه از آن نیازمند آن بودیم آوردیم».!؟

ترجمه

(572) بادهای جهان چهار است

- ابو بصیر گفته: از امام محمد باقر پرسیدم از بادهای چهارگانه شمال و جنوب و دبور و صبا. گفتم: مردم می‌گویند: باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ. گفت: برای خدای لشکریانی ست از باد که هر که از گناهکاران را خواهد با آنها شکنجه سازد. بر هر بادی فرشته‌یی گماشته است، هر گاه خدای خواسته باشد قومی را به نوعی شکنجه سازد وحی می‌کند به فرشته‌یی که گماشته آن نوع بادیست که می‌خواهد ایشان را شکنجه سازد. امام گفت:
فرشته فرمان به آن باد می‌دهد که بوزد. آن باد چون شیر غران می‌جهد هر یک از آن بادها نامی دارد.
چنان که در قرآن گفته: «عاد دروغ داشت، پس چگونه بود شکنجه من و بیم آنان». آنگاه گفت:
آنکه گویند: باد شمال و صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز به فرشتگانی نسبت دهند که گماشته
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 209
بر آنها هستند.
ترجمه

(573) مردمان چهار گروه‌اند

- امام صادق گفته: «مردم جهان چهار گروه‌اند:
نادان نابود شده در آرزوپرستی، پرستنده نیرو جوی که هر چه بیشتر پرسش می‌کند بیشتر خود پسند گردد، و دانایی که خواهد در پی وی افتند و ستایش مردم او را خوش آید و انسان با معرفتی که بر راه و رسم حق می‌رود و دوست دارد به حق قیام کند لیک عاجز یا شکست خورده است، این بهترین مردم روزگار توست و خرد وی از همه افزون‌تر است».
ترجمه

(574) خواب چهار گونه است

- جناب علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام از او پرسشهایی می‌کرد از آن جمله پرسید خواب چند گونه است؟. گفت:
«چهار گونه است: پیامبران به پشت می‌خوابند و دیدگانشان نمی‌خوابد، در انتظار وحی‌اند. مؤمن به خدا به پهلوی راست برابر قبله خوابد. پادشاهان و شاه پوران به پهلوی چپ تا آنچه خورده‌اند بر- ایشان گوارا گردد، دیو و برادران وی و هر دیوانه و دردناکی بر روی خوابند و اشکم خویش را بر زمین نهند».
ترجمه

(575) دیو چهار بار ناله کرد

. امام صادق گفته: «دیو چهار بار ناله و شیون
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 210
کرد: نخستین بار روزی که نفرین و رانده شد، و هنگامی که به زمین افکنده شد و زمانی که محمد به پیامبری برانگیخته شد هنگام انقطاع پیامبری رسولان. و آن وحی که سوره فاتحه بر پیامبر فرود آمده دو بار از شادی یاد در بینی وی افتاد: هنگامی که آدم از درخت خورد و هنگامی که آدم از بهشت رانده گردید».
ترجمه

(576) چهار چیز تباه گردد

- امام صادق گفته: «چهار چیز بیهوده گردد: تخم در شوره‌زار پاشیدن، چراغ در مهتاب افروختن، بر سیری چیزی خوردن، نیکی به نااهلان نمودن».
جناب علی از پیامبر (ص) نیز چنین روایت کرده. امام صادق نیز دوباره گفته: «چهار چیز تباه گردد:
دوستی به بی‌وفایان، نیکی به ناسپاسان، آموزش نااهلان، سپردن راز به ناکسان».
ترجمه

(577) مسلمانان چهار عید دارند

- مفضل پور عمر گفته: امام صادق گفتم:
برای مسلمانان چند جشن است؟. گفت: چهار جشن، گفتم: دو جشن را می‌شناسم: جشن روزه گشودن و جشن گوسفند کشان، آدینه را نیز دانم. گفت: بزرگترین جشن‌ها روز هیجدهم ماه ذیحجه روزی که پیامبر علی را بر پای داشت و او را به ولایت داشتن به مردمان نمود» گفتم در این روز ما چه باید بکنیم؟. گفت: آن روز را به سپاس و ستایش خدا روزه بدار، در حالی که شایسته خدا هر ساعتی سپاس‌گزاریست. پیامبران نیز جانشینان خویش را چنین معین می‌کردند. روزی که جانشین پیامبر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 211
در آن گماشته شد روزه بدار و جشن ساز کن، هر که این روز را روزه بدارد از شصت سال عمل نیکوتر است».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 212
ترجمه

(578) خدای گفت: ای ابراهیم چهار پرنده را بستان و به سوی خویش بکش

- امام صادق در تفسیر گفته خدای: «چهار پرنده را بستان و به خود کش، سپس هر پاره‌یی از آنها را بر کوهی نه». گفت: «هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آنها را کنار گذاشت و تن آنها را با گوشت و پر و استخوان در هاونی کوفت تا سخت درآمیختند. بعدا آنها را ده پاره ساخت و بر ده کوه بنهاد، آنگاه آب و دانه‌یی پیش خویش نهاد و نوک آنها را در میان انگشتان خود گرفت، و گفت: به فرمان خدای شتابانه پیش من آیید آن گوشتهای کوفته هر کدام به سوی هم در پرش بر آمدند تا ابدان آنها چنان که بود تندرست شدند و هر تنی آمد تا به گردن خود چسبید که سروی در آن بود و منقارش به دست ابراهیم.

ابراهیم نوکهای آنها را رها کرد به یکباره بر پای خویش بایستادند و از آن آب و دانه آشامیدند و خوردند. بعدا گفتند ای پیامبر خدا ما را زنده گردانیدی ابراهیم گفت: بلکه خدای شما را زنده ساخت و می‌میرانید این به اعتبار تفسیر ظاهر آیه است، امام گفت: اما تفسیر باطن آیه آن ست که چهار تن از سخن‌سنجان را بیاب و دانش خویش را به ایشان سپار و آنان را به پیرامون جهان فرست تا مردمان را به خدای بخوانند.

صدوق مؤلف کتاب گفته: اعتقاد من آن‌ست که ابراهیم هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده‌هایی که فرمان داشت آنها را بستاند: طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند. و از محمد پور عبد اللّٰه پور طیفور شنیدم که می‌گفت: در تفسیر قول ابراهیم: پروردگارا به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده گردانی؟ اه. خدا به او فرمان داد بنده‌یی از بندگان شایسته او را دیدن کند، چون او را دید با وی سخن گفت. آن بنده خدا به ابراهیم گفت: خدا در جهان بنده‌یی دارد که نام وی ابراهیم است، او را دوست خویش گرفته، ابراهیم گفت نشانی آن بنده چه باشد؟. گفت مرده را برای وی زنده گرداند، ابراهیم را دل در افتاد که شاید آن بنده خود باشد چون که از خدا خواسته بود که آن مردگان را برای وی زنده گرداند.

خدا گفت: ای ابراهیم مگر به زنده کردن من ایمان نیاورده‌یی؟. گفت: ایمان دارم اما می‌خواهم که آرامش خاطر یابم، مقصود وی از این درخواست همانا آن بود که یقین کند که آن دوست کذایی او خود است یا نه، هم آن زمان بود که فرمان یافت که فرزند خویش اسماعیل را سر ببرد. خدا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 213

به وی دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد. از طاوس آرایش جهان را خواسته و از کرکس آرزوی دراز و از اردک آزمندی و از خروس

شهوت را.
خدا بدو گفت: ای ابراهیم هر گاه خواسته باشی دل تو زنده گردد به من آرامش حاصل کن و از این چهار منش کناره‌گیر، تا این چهار در دل تو باشد با من یک دل نگردی. از امام پرسیدند. خدا چگونه از وی پرسید؟ ابراهیم گفت: خدایا به من بنما که چگونه مرده را زنده سازی؟. خدا از وی پرسید تا جواب دهد و تهمت از وی تبرئه گردد.
ترجمه

(579) هر که در او چهار منش باشد خدا وی را دشمن دارد

- پیامبر گفته: «خدای هرزه پر روی، درویش سوگند ده را دشمن دارد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 214
ترجمه

[باب منشهای پنج‌گانه]

(580) پنج چیز میزان کردار را سنگین گرداند

- ابو سالم شبان گفته: از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «پنج چیز است کردار را در میزان سنگین سازد: سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر. و فرزند لائق که از مسلمانی بمیرد و در مرگ وی شکیبایی کند و خشنودی خدا جوید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 215
ترجمه

(581) خدای به پیامبری دستور داد به پنج چیز عمل کند

- ابو صلت هروی گفته:
از امام رضا شنیدم که می‌گفت: خدا به یکی از پیامبران خود وحی کرد که فردا بامدادان نخستین چیزی که بدان برخوردی بخور و دومین را نهان ساز و سومین را بپذیر و چهارمین را نومید مساز و پنجمین را از آن بگریز.
پیامبر بامداد بیرون رفت، کوه سیاه بزرگی را دید، با خود گفت خدای گفته این را بخورم و گزیری نیست چون نزدیک به آن شد دید لقمه خردیست آن را خورد خوش مزه یافت، در میان راه طشت زرینی یافت، گفت خدای دستور داده این را نهان سازم. مغاکی کند و آن را در آنجا نهان ساخت، چون دور شد دید آن طشت باز آشکار شد. باز در راه خود پرنده‌یی را دید که بازی از پی اوست، پرنده به گرد وی آمد آن را در آستین خود نهفت باز گفت: شکار مرا نهان کردی این شکار من بود. پیامبر برای آنکه باز نومید نگردد پاره‌یی از ران خود را برید و پیش او افکند. ناگاه مرداری دید بد بوی، گفت باید از این بگریزم.
بعدا در خواب دید که کسی به او می‌گوید به آنچه فرمان رفته بود انجام دادی. آن کوه خشم است بنده چون خشمناک گردد و خشم خود را خورد آن خشم سرانجام لقمه گوارایی گردد. طشت کردار نیک است هر چند بنده آن را نهان سازد خدایش آن را آشکار کند. پرنده اندرزگر است اندرز وی را بپذیر و باز نیازمند است وی را نومید مساز، مردار شیاد است یعنی غیبت کردن است از آن گریز».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 216
ترجمه

(582) در شانه پنج سود است

- امام صادق در تفسیر گفته خدا که گوید: «خویش را برای مسجد زیور کنید». گفته: مقصد شانه است شانه کردن روزی آورد، موی را نیکو سازد، نیاز را روا گرداند، منی را بیفزاید، بلغم را فرو گیرد. پیامبر ریش خود را از سوی زیر چهل بار شانه کردی و از زیر هفت بار، می‌گفته: هوش را می‌افزاید و بلغم را می‌زداید».

ترجمه

(583) نشانه‌های مؤمن پنج چیز است

- از طاوس پور یمان نقل شده که گفت از امام علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: «نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: پرسیدم آنها کدام است؟.
گفت: «پرهیز کاری میان مردم، دهش در تنگدستی، شکیبایی در گرفتاری، بردباری در خشمناکی، راستی هنگام بیمناکی».
ترجمه

(584) پنج چیز از پنج تن ناشدنی‌ست

- امام صادق گفته: «پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست یعنی محال است: اندرز از رشکبران، مهربانی از دشمنان، گرامی داشتن از نابکاران، پایداری از زنان، بزرگی از درویشان».
ترجمه

(585) پنجی که پنجاه در شمار است

- انس گفته: شبی که پیامبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه‌گانه بود سپس اندک شد و پنج گردید. و ندا شد ای محمد گفتار من دو تا نگردد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 217
این پنج نماز به جای پنجاه در شمار گردید. امام صادق گفته: چون خدای نمازها را به پیامبر تخفیف داد تا به پنج رسید، گفت: ای محمد پنج در شمار پنجاه شد.
ترجمه

(586) سخنانی که توبه آدم بدان پذیرفته شد پنج بود

- ابن عباس گفته: از پیامبر پرسیدم از کلماتی که آدم توبه‌اش به واسطه آنها پذیرفته شد چه بود؟. گفت: خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند. صدوق این خبر را در تفسیر قرآن خود نیز آورده است.
ترجمه

(587) پنج چیز پیسی آورد

- ابن عباس گفته: پیامبر می‌گفته: «پنج چیز پیسی آورد:
نوره کشیدن روز آدینه و چهار شنبه و دست نماز و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده باشد و خوردن در جنابت، در آویختن با زن حائض و خوردن سر سیری».
ترجمه

(588) پنج چیز چنانست که گویم

- امام صادق گفته: «پنج چیز چنانست که گویم:
تنگ چشم آسایش ندارد، رشکبر خوشی نبیند، فرمانروایان پایداری با کسی نکنند، دروغگوی مردانگی ندارد، سبک مغز سرور نگردد».
ترجمه

(589) در هر یک از سر و بدن پنج منش است

- امام موسی بن جعفر گفته: «پنج سنت در سر است و پنج در تن. آنها که در سر است: مسواک کردن، آبخوره زدن، موی را گشودن،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 218
آب در دهان گردانیدن، آب به بینی کشیدن. و آنها که در تن است: ختنه کردن، موی زهار را ستردن، موی زیر بغل زدودن و جای شاش و گه را شستن».
ترجمه

(590) پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست ندهم

- پیامبر گفته: «پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست نگزارم: خوراک خوردن روی زمین با بندگان، و سوار خر پالان شده، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن جامه پشمین، و درود بر کودکان کردن تا این کارها پس از من راه و رسم مردمان گردد».
ترجمه

(591) پنج چیز بر مسافر ناخجسته است

- سلیمان جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می‌گفت: «پنج چیز برای مسافر نامیمون نماید، هر گاه بر سر راه وی پدید آید: کلاغی که از سوی راستش بانگ کند و دم افشاند، گرگی که در برابر مسافر بر سر دم نشسته و بر روی وی هرا کشد و تا سه بار بانگ خود را بلند و کوتاه سازد، آهویی که از سوی راست در آید و به چپ رود، جغدی که فریاد کند، وزن سفید موی که با فرج وی رو به روی شود، ماده خر دم بریده.
آنکه به اینها بر خورد و بد دل گردد بگوید: «پروردگارا از نابکاری دل به تو پناه برم، مرا از آن نگاهدار».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 219
ترجمه

(592) گریه‌کنندگان پنج تن بودند

- امام صادق گفته: پنج تن بسیار می‌گریستند:
آدم، یعقوب و یوسف و فاطمه دخت پیامبر و علی بن الحسین. آدم برای دوری از بهشت چندان گریستی که سرشک وی بر گونه‌اش چون جویی گشته بود. یعقوب برای یوسف چندان گریست که به وی گفتند تو چندان در یاد یوسف هستی که از گریه نابود گردی. یوسف از دوری یعقوب چندان در زندان گریست که زندانیان به وی گفتند یا شب گریه کن یا روز. زیرا ما را ناراحت می‌کنی پذیرفت شبانه روزی یک بار بگرید. فاطمه برای پیامبر چندان گریست که مردم مدینه از دست او ناراحت شدند. از این جهت وی روزها از شهر بیرون می‌رفت و به گورستان شهیدان و آنجا می‌گریست، علی بن الحسین بیست یا چهل سال بر پدرش حسین می‌گریست، هر چه می‌خواست بخورد یا بیاشامد می‌گریست. تا آنجا که بنده‌اش وی را از گریستن بسیار ترسانید؛ در جواب گفت: به خدا شکوه می‌کنم، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، هیچ گاه فرزندان فاطمه را یاد نمی‌آورم مگر آنکه مرا گریه می‌گیرد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 220
ترجمه

(593) پنج گناه بزرگ است

- امام صادق گفته: ما در کتاب علی چنان یافتیم که پنج گناه بزرگ است: نخستین انباز برای خدا گرفتن. و حق پدر و مادر را نگاه نداشتن و سود خوارگی پس از دانستن آنکه سود چیست؟ و از نبردگاه دینی گریختن و ساکن شدن در کشور کفر پس از کوچ کردن به کشور اسلامی.
عبید پور زیاد گفته: به امام صادق گفتم: گناه‌های بزرگ کدام است؟. گفت: پنج است و کیفر آنها دوزخ است: خواسته یتیمان را خوردن که کیفر آن دوزخ است. چنان که در قرآن گفته: آنان که بستم خواسته یتیمان را می‌خورند، آتش در شکم خویش جای می‌دهند و در دوزخ می‌سوزند. و ربا خواری، در قرآن گفته: آنان که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را کنار گذارید. زنان پاک دامن را به زنا نسبت دادن و به عمد مؤمنی را کشتن.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 221
ترجمه

(594) پیامبر با پنج شمشیر مبعوث شد

- حفص پور غیاث گفته: مردی از شیعه از امام صادق از نبردهای علی پرسید. در پاسخ وی گفت: خدای پیامبر را با پنج شمشیر به پیامبری فرستاد. سه از آنها برهنه است و هیچ گاه در غلاف نشود تا جنگ جهان پایان یابد. و نبرد جهانیان انجام نیابد تا آفتاب از مغرب خود بر آید و هر گاه آفتاب از مغرب بر آید در همان روز آسایش همگانی سر تا سر جهان را فرا گیرد. در آن روز ایمان آنکه سابقه ایمان نداشت و در زمان ایمان خویش نیکی نکرده ایمان وی سودی ندهد.
یکی از آن شمشیرها در چیزی پیچیده شده و دیگری از آنها در نیام است. آن را برای دیگران کشیده است و حکم آن با ماست. و اما آن سه تای دیگر یکی شمشیریست که بر روی کافران تازی کشیده شد. چنان که خدای در قرآن گفته: هر کجا مشرکان را یافتید، ایشان را بکشید و در بند کشید و محاصره سازید و پیوسته در کمین ایشان باشید اگر چه توبه کردند از ایشان پذیرفته نگردد مگر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 222
آنکه حقیقة مسلمان شوند یا کشته گردند، هر گاه کشته شدند خواسته ایشان به غنیمت گرفته شود و فرزندان اینان گرفتار آیند. چنان که پیامبر آنان را گرفتار می‌کرد. هر گاه پیامبر ایشان را اسیر می‌گرفت.
بسا که در می‌گذشت و زکاتی از ایشان نقد می‌گرفت و آنان را رها می‌ساخت.
دوم شمشیری که بر روی اهل ذمه کشیده شده (مقصود از اهل ذمه به کسانی در اسلام گفته می‌شود که کتاب آسمانی داشته باشند مانند: جهودان و ترسایان و بنا بر قولی شامل گبران نیز می‌شود).
در قرآن در جایی گفته: ای پیامبر به مردمان اهل ذمه با گفتار خوش سلوک کنید. بعدا این آیه نسخ شد یعنی ور افتاد. در قرآن چنین گفته شد: با آنان که ایمان به خدا و قیامت ندارند نبرد سازید، چون حرام خدا و پیامبرش را حرام ندانند، به کیش حق پیرو نیستند. اینان کسانی هستند که به ایشان کتاب آسمانی داده شده. و ایشان باید به دست خود با خواری جزیه دهند. هر که از اینان در کشورهای اسلامی ساکن باشند یا جزیه دهند یا کشته گردند. هر گاه جزیه دادن موافقت کنند اسیر گرفتن ایشان حرامست و خواسته اینان باید محفوظ بماند و زناشویی با زنان ایشان روا باشد. و هر که از اینان در کشور کفر ساکن‌اند که با اسلام نبرد می‌کنند از او جزیه پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه کشته شود یا مسلمان گردد.
سوم شمشیر بر روی مشرکان عجم است (مقصود از عجم در اینجا مقابل

عرب است که شامل همه غیر از عرب باشد و اظهر افراد ایشان ترک و دیلم و خزر است). خدا در قرآن گفته: کافران را گردن زنید و خسته گردانید و در بند کشید تا پس از آن فدا دادن را گردن نهند و آزاد کردند. یعنی به مسلمانان فدیه بپردازند.
و آنان که فدیه از ایشان پذیرفته نیست یا باید کشته شوند یا اسلام بپذیرند و تا در کشورهای کفار ساکن هستند تزویج زنان ایشان روا نباشد.
و اما آن شمشیری که در لفافه می‌باشد؛ شمشیر شورشیان است که عاقبت کار ایشان نبرد و شرک به خداست. چنان که در قرآن گفته: «هر گاه دو دسته از مسلمانان با هم نبرد کنند میان ایشان را اصلاح کنید، هر گاه دسته‌یی بر دیگری ستم روا دارد و به حق خویش خرسند نباشد با آن دسته ستمکار نبرد کنید تا به فرمان خدای باز آید. زمانی که این آیه فرود آمد پیامبر به یاران خویش گفت:
«در میان شما کسی هست که پس از من از روی تأویل و تدبر آیه نبرد کند چنان که من به صریح این آیات قرآنی با انبازگیرندگان نبرد کردم». پرسیده شد آن کیست؟. گفت: آنکه پا افزار خویش پینه زند یعنی جناب علی. عمار پور یاسر در نبرد صفین گفت: با پیامبر و خاندان وی زیر همین درفش با سه گروه از کافران نبرد کردم و این چهارمین است که با آنان نبرد می‌کنم. به خدا سوگند هر گاه ما را به پس برانند تا به نخلستان‌های هجر (نام شهرستانی از یمن است) ما می‌دانیم که بر حق هستیم و ایشان بر تباهی و گمراهی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 223
راه و رسم علی با آنان که در نبرد جمل و صفین بر وی شوریدند همان راه و رسم پیامبر بود که با مردم مکه در گشودن مکه واقع شد. چون پیامبر در فتح مکه اولاد ایشان را اسیر نساخت و دستور داد که هر که در سرای خود نشست و ابزار جنگ را افکند در امان است. هر که در سرای ابی سفیان پدر معاویه رفت نیز در امان است. علی نیز روز جنگ جمل در بصره فرمان داد: اولاد شوریان را اسیر مسازند و زخم داران آنان را مکشند و گریختگان ایشان را پی مکنند. هر که در سرای خود نشست و سلاح خود را افکند در امان است.
و اما شمشیری که در غلاف است، آن شمشیریست که با آن قصاص می‌کنند. در قرآن گفته:
شخصی را به شخصی قصاص کنید؛ این شمشیر برای خون خواهان کشته شده اما داوری آن با ماست.
این است شمشیرهایی که خدا پیامبر خود را با آنها برانگیخت، آنکه آنها را باور ندارد و احکام آنها را مسلم ندارد کافر گردد.
ترجمه

(595) شرطهای دوستی پنج است

- امام صادق گفته: «دوستی شرطهایی دارد، هر که آنها را ندارد وی را دوست درست مدان و هر که هیچ یک از آنها را ندارد، هیچ پایه‌یی از دوستی و یاری را ندارد. یکم- آنکه نهان و آشکار وی برای تو یکسان باشد. دوم- آنکه نیک- نامی ترا نیکنامی خویش داند، و بدی ترا بدی خود. سوم- آنکه هر گاه به مقام و پایه‌یی رسید خود را گم مکند بلکه در دوستی همان باشد که بود. چهارم- آنچه در توانایی اوست برای رفع نیاز تو دریغ مدارد. چهارم- در پستی و بلندی روزگار ترا به حال خود مگذارد بلکه تا آنجایی که ممکن باشد از تو دست‌گیری کند.

ترجمه

(596) مؤمن در موجهای پنج روشنی می‌غلتد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «مؤمن در موجهای پنج روشنی می‌غلتد:
در آمد نگاهش نور است. جای بیرون‌شدنش نور است، دانش وی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 224
نور است، گفتار او نور است، دیدار وی در قیامت نور است».
ترجمه

(597) ستونهای اسلام پنج است

- امام محمد باقر گفته: «ستونهای اسلام پنج است: بر پای داشتن نماز، رسانیدن زکات، به جای آوردن حج. گرفتن روزه رمضان، دوستی با خانواده، در چهار از آن اجازه اندکی داده شده. اما در دوستی خانواده تخفیفی داده نشده. آنکه خواسته ندارد زکات ندارد، آنکه خواسته ندارد حج نگزارد، آنکه بیمار است نماز را سبک‌تر به جای آورد، با بیماری و مسافرت روزه رمضان را می‌گشاید. اما در حال بیماری و تندرستی ولایت ما بر او ثابت است.

ترجمه

[(598) مکه پنج نام دارد]

(598) امام صادق گفته: «مکه پنج نام دارد: ام القری، مکه، بکه، بساسه، و ام رحم. چون هر زمان در آن کسی ظلم می‌کرد او را بیرون می‌کردند. و ام رحم از آن جهت می‌گفتند:
هر گاه کسی در آن پناه می‌آورد به وی رحم می‌کردند».
ترجمه

(599) خدا در شبانه روز پنج نماز را واجب گردانیده

- امام صادق گفته: خدا پنج نماز را در شبانه روز بر بندگان خود واجب ساخته بر شما باد که پس از نمازگزاری دعا کنید و خدای را یاد نمایید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 226

ترجمه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص226

(600) ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند

- ابان پور احمر به سند خود نقل کرده که ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند: ولید پور مغیره مخزومی، عاص پور وائل سهمی، اسود پور یغوث زهری، اسود پور عبد المطلب، حارث پور طلاطله ثقفی. امیر المؤمنین علی (ع) در جواب یکی از سؤالات مرد جهودی که از شام بود و در عداد دانایان ایشان بود، گفته:
مسخره‌کنندگان پیامبر که خدا در قرآن بدیشان اشاره کرده و گفته: ما شر ریشخندکنندگان را از تو دور سازیم. خدا همه ایشان را نابود کرد هر یک را به نوعی در روزی ولید پور مغیره به مردی از بنی خزاعه می‌گذشت که تیرهای ترکش خود را در میان راه ریخته بود و پیکان بر آنها سوار می‌کرد پیکانی از آن تیرها جست به او خورد و رگ اکحل او را برید و خون روان شد تا مرد و او بانگ می‌کرد که خدای محمد مرا کشت! عاص پور وائل سهمی برای کاری از جایگاه خود بیرون رفت. سنگی در زیر پایش در غلتید و در افتاد و مرد، او فریاد می‌کرد خدای محمد مرا کشت. اسود پور عبد یغوث با غلام خویش برای ملاقات پسر خود زمعه بیرون رفت و در سایه درختی استراحت کرد که در دامنه کوهی بود، گویند جبرئیل سرش را به آن درخت کوبید، به پرستار خود گفت: این شخص را از من دور کن، پرستار گفت: من کسی را نمی‌یابم تو خود سر خویش را به درخت می‌کوبی و او فریاد می‌کرد خدای محمد مرا کشت.
صدوق مؤلف کتاب گفته: برخی گویند پیامبر در باره اسود نفرین کرد که خدا دیده‌اش را کور گرداند و داغ فرزندش را در دل وی نهد، در آن روز به جایی رسید، جبرئیل برگ سبزی بروی زد که نابینا شد. و در جنگ بدر داغ فرزند را نیز به دل وی نهاد، آنگاه درگذشت.
حارث پور طلاطلة، هنگام وزش باد گرم از جایگاه خود بیرون آمد و باد بر او وزیدن گرفت تا مانند مردی حبشی شد از شدت سیاهی چون به جای خود بازگشت، گفتند تو کیستی؟ گفت: حارث بر او خشمناک گردیدند و او را کشتند، و او بانگ می‌کرد خدای محمد مرا کشت.
اسود پور حارث، گویند ماهی شور خورد، سخت تشنگی بر وی چیره شد آن اندازه آب آشامید تا اشکم وی بترکید و مرد و او فریاد کردی که خدای محمد مرا کشت!. گویند همه این وقایع در ساعتی اتفاق افتاد. چون که ایشان پیش محمد آمدند و گفتند هر گاه تا نیم روز دست از سخنان خود برداشتی خوب و اگر نه ترا هلاک سازیم، پیامبر به سرای خود بازگشت و اندوهناک بود. که جبرئیل در رسید و گفت: ای محمد خدای ترا درود می‌فرستند و گوید ترا از شر مشرکان کفایت کردیم. پیامبر گفت: ای فرخ

سروش همه هم در این ساعت نزد من بودند و مرا تهدید کردند، در پاسخ گفت: ما شر ایشان را از تو کفایت کردیم، پیامبر دعوت خویش را آشکار کرد. این حدیث دراز است، اندازه احتیاج

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 227

از آن را اینجا آوردیم و همه آن را در پایان جزء چهارم از کتاب نبوت آورده‌ایم.

ترجمه

(601) نماز مرده پنج تکبیر دارد

- ابو بکر حضرمی گفته: امام محمد باقر به من گفت: می‌دانی نماز مرده چگونه است؟. گفتم: نه. گفت: پنج اللّٰه اکبر دارد، دانی چرا شماره آن پنج است؟. گفتم: نه. گفت: از نمازهای پنجگانه گرفته شده، از هر کدام به تکبیری بسنده کرده شد.
سفیان پور سمط گفته: امام صادق گفت: آدم بیمار شد و میوه خواست، فرزندش شیث ملقب به هبة اللّٰه رفت برای وی میوه بیابد، جبرئیل بدو گفت: کجا می‌روی؟. گفت: برای پدر خود میوه پیدا کنم. گفت: باز گرد که خدا جان وی بستد. بازگشت دید در گذشته، فرشتگان وی را شسته و جنازه وی را پیش نهادند و به هبة اللّٰه گفتند: پیش ایستاده بر وی نمازگزار، پیش ایستاد و فرشتگان در پی وی بایستادند و به وی نماز گزاردند، خدا به وی وحی کرد که پنج تکبیر بر وی بگوید و او را در گور نهد و گور وی را با زمین مساوی کند، آنگاه گفت: همیشه با مردگان خویش چنین کنید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 228
ترجمه

(602) بیمها پنج گونه است: خوف، خشیة، و جل، رهبت، هیبت

- خوف: از گناه‌کاران است، خشیة از دانایان، و جل از دوستان خداست؛ رهبت از عابدان است، هیبت از عارفان، یعنی از خداشناسان. خوف از برای گناه است. خدا گفته: «برای آنکه از پروردگار خود بیمناک گردد در بهشت است». خشیت برای کسی‌ست که خود را مقصر داند. خدا گفته: «دانایان از بندگانش از او بیمناک‌اند». و جل برای کم خدمتی ست، خدا گفته: «کسانی که چون نام خدا نزد ایشان برده شود دلهای ایشان بلرزد». رهبت برای آن است که خویشتن را تقصیر کار می‌پندارد، خدا گفته: «ما را از روی شوق و ترس می‌خوانند». هیبت برای شهود حق است. هنگامی که رازهای خدا بر دل عارفان روشن و کشف گردد. خدا گفته: «او شما را از خویشتن می‌ترساند».
اشارت به این معنی‌ست. از پیامبر روایت کرده‌اند که چون نماز گزاردی از هیبت خدا، آواز جوش سینه وی مانند جوشش دیک پیدا شدی.
ترجمه

(603) پنج صفت که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند

- امام محمد باقر گفته:
«اسیرانی را نزد پیامبر آوردند، همه را کشتن فرمود، یکی از آنان را رها ساخت. رهایی گفت:
چرا مرا نیز نکشتی؟. گفت: جبرئیل مرا گفت: تو پنج منش داری که خدا و پیامبر وی آنها را دوست دارند: بر زن خویش رگ داری، گشاده دستی، خوش خویی، راستگویی، دلاوری، چون آن مرد اینها را شنید مسلمان شد و به همراهی پیامبر نبرد کرد تا به درجه شهیدان رسید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 229
ترجمه

(604) خواسته به پنج چیز فراهم گردد

- محمد پور اسماعیل پور بزیغ گفته: از امام رضا شنیدم که می‌گفت: «خواسته فراهم نگردد مگر به پنج چیز: زفتی سخت (یعنی بخل بسیار)، آرزوی دراز، آزمندی، بریدن از خویشان، برتری دادن جهان بر جاویدان».
ترجمه

(605) پاداش آنکه پنج حج گزارده

- ابو بکر حضرمی گفت: به امام صادق گفتم:
آنکه پنج بار حج گزارده پاداش وی چیست؟. گفت: خدا هرگز وی را شکنجه نکند».
ترجمه

(606) خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می‌خواهد

- امام محمد باقر گفته: «خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می‌خواهد: از کودکی که مرده، آنکه در میان زمان دو پیامبر مرده و اتمام حجت بر وی نگردید، آنکه در زمان پیامبر بوده لیک عقل تکلیف پذیرفتن نداشته؛ آنکه کر و گنگ بی‌خرد. هر یک از ایشان در قیامت از خدا حجت می‌خواهند. خدا پیامبری به آنان می‌فرستد، او آتشی می‌افروزد و به ایشان می‌گوید: خدا فرمان داده که میان آتش روید، هر که رفت، آن آتش بر وی سرد و سلامت گردد و آنکه سرکشی کند. به دوزخ رود».
صدوق مؤلف کتاب گفته: گروهی از دانایان علم کلام منکر این خبر هستند و گویند: «دار آخرت تکلیف معنی ندارد. در جواب ایشان گفته می‌شود سرای پاداش گروندگان بهشت است و سرای کیفر کافران دوزخ و این تکلیفی که خدا به این گروهان می‌کند در بهشت و دوزخ نیست، بنا بر این ایشان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 230
را در سرای پاداش تکلیف نکرده است، بلکه پس از تکلیف آنان را به سرای اعمال خود برد، پس روشن شد که انکار از این خبر درست نیست.
ترجمه

(607) خوردن پنج اندام از گوسفند بد است

- امام اول گفته: که پیامبر پنج چیز از گوسفند را بد می‌داشت: سپرز، مردی، دو خایه، کس، گوشه‌های دل.
ترجمه

(608) هر که پنج منش نداشته باشد از او بهره درستی نبرند

- امام صادق گفته:
هر که پنج چیز نداشته باشد، از او بهره درستی نبرند. و آن پنج چیز از این قرار است: وفا، تدبیر، شرم، خوش خویی، آزاد منشی. هر که فاقد یکی از اینها باشد پیوسته در زندگی ناقص و خردش نابود و دلش پریشان است: تندرستی، آسایش، فراخی روزی، همدم موافق، جامع همه اینها آسودگی ست. از او پرسیدند همدم موافق یعنی چه؟ گفت: زن نیک سیرت و فرزند شایسته و معاشر نیک.
ترجمه

(609) نماز اعاده نگردد مگر از پنج چیز

- امام صادق گفته: نماز اعاده نگردد مگر از پنج چیز: پاکیزگی، هنگام، قبله، رکوع، سجود، آنگاه گفت: قراءت به فرمان پیامبر است، همچنین: تشهد و تکبیر، فرمان پیامبر فریضه خدا را در هم نشکند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 231
ترجمه

(610) کمترین چیزی که میان مردمان قسمت شده پنج منش است

- امام صادق گفته:
کمترین چیزی که میان مردم قسمت شده پنج چیز است: یقین، قناعت، صبر، سپاسگزاری، و کامل‌کننده این‌ها خرد است.
ترجمه

(611) پنج تن‌اند که دیو در ایشان راه نیابد

- امام صادق گفته: دیو گوید بر همه مردمان چیره‌ام مگر پنج تن که راهی بدیشان ندارم: آنکه از راستی و پاک دلی به خدا پناه برد و در کارها به او تکیه کند، آنکه در شب و روز خدای را تسبیح گوید، آنکه هنگام دچار شدن بی‌تابی نکند، آنکه آنچه خدا به او داده خرسند باشد و غم روزی نخورد».
ترجمه

(612) بازرگان از پنج چیز کناره گیرد

- پیامبر گفته: «هر که خرید و فروش می‌کند باید از پنج چیز کناره گیرد و اگر نه، نه بخرد و نه بفروشد: سود خواری یعنی ربا خواری، سوگند خوردن، عیب کالا را پوشانیدن، ستایش کالای هنگام فروش، نکوهش آن هنگام خرید».
ترجمه

(613) روزه را پنج چیز تباه می‌کند

- امام صادق گفته: «پنج چیز روزه را تباه سازد: خوردن، آشامیدن، سپوختن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن به خدا، پیامبر و پیشوایان».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 232
ترجمه

(614) علی گفته پنج چیز ویژه ماست

- امام اول گفته: «پنج چیز ویژه ماست:
شیوایی، زیبایی، بخشندگی، بزرگواری، بهره‌مندی از زنان».
ترجمه

(615) پنج گروه سرشت آتشین دارند

- امام صادق گفته: «پنج گروه سرشت آتشین دارند: بلند بالای بی‌اندازه، کوتاه قد پخشک، کبود چشمی که به سبزی گراید، زائد الخلقه، ناقص الخلقه».

ترجمه

(616) از پنج تن بهر حال دوری شود

- امام موسی بن جعفر گفته: پیامبر می‌گفته: «از پنج تن در هر حال کناره‌گیری شود: بیمار خوره، پیس، دیوانه، زنا زاده، اعرابی یا تازی بیابان گرد».
ترجمه

(617) دانش دارای پنج پایه است

- امام صادق از پدرش نقل کرده که مردی از پیامبر پرسید: دانش چیست؟. گفت: «خاموشی در برابر دانا». پرسید پس از آن چیست؟ گفت: «گوش دادن به دانش». پرسید بعد از آن چیست؟. گفت: «نگاهداری آن». پرسید سپس چیست؟. گفت: «بدان کار بستن». پرسید بعد از آن چیست؟. گفت: «برای دیگران گفتن».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 233

ترجمه

(618) پنج پیشه نارواست

- امام موسی بن جعفر گفته: مردی به پیامبر گفت به این فرزند خود نویسندگی آموختم، اکنون او را به چه کاری وادارم؟. گفت: بهر کاری خواسته باشی مگر پنج کار: کفن فروشی، زرگری، کشتارگر، گندم فروش، بنده فروش یعنی برده فروش. زیرا آنکه کفن فروشد آرزوی مرگ امت من دارد، نوزادی از پیروان من نزدم از همه روی زمین برتر است. زرگر در اندیشه زیان مردم است، کشتارگر چون چهار پایان می‌کشد آمرزش از دل وی بیرون می‌رود، گندم فروش پس اندازی می‌کند و از پیروان من دریغ می‌دارد، نزد خدا دزد از محتکر بهتر است (آنکه چهل روز خواربار را برای گران‌فروشی انبار کند محتکر است) برده فروشی بد پیشه‌یی ست. زیرا جبرئیل گفته: بدترین پیروان تو برده فروشان‌اند.
ترجمه

(619) به پنج تن زکات ندهند

- امام صادق گفته: «به پنج تن زکات نمی‌دهند:
به فرزند، به پدر و مادر، و زن و بنده خویش. زیرا باید هزینه زندگی ایشان را داد».
ترجمه

(620) نماز جماعت با کمتر از پنج تن بر پا نگردد

- امام محمد باقر گفته: «نماز جماعت با کمتر از پنج تن اقامه نشود». «جماعت اینجا نماز آدینه است».
ترجمه

(621) پنج میوه جهان از میوه‌های بهشتی‌ست

- امام صادق گفته: «پنج میوه جهان از میوه‌های بهشتی‌ست: انار دشتی، سیب، به، انگور، خرمای مشان. مشان به فتح میم و شین، نام شهرکی‌ست در اطراف بصره که نخلستان بسیار دارد و خرمای نورس آنجا به خوبی مشهور
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 234
است».
ترجمه

(622) پیامبر از پنج چیز منع کرده

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر پنج چیز را به من منع کرده. نگویم شما را از آن باز داشته: پوشیدن انگشترین زر، و از پوشیدن جامه‌های قسی و جامه سرخ و از لحافچه بسیار سرخ و از خواندن قرآن در حال رکوع. صدوق گفته: جامه‌های قسی نوعی جامه بود که از مصر می‌آوردند و از ابریشم بافته شده بود.
ترجمه

(623) پنج چیز است که خلق از آن آگاهی ندارند

- ابو اسامه گفته: امام صادق به من گفت: خواهی ترا از چیزی آگاه کنم که خدا کسی از خلق را بدان‌ها آگاه نساخته؟. گفتم آری. گفت: روز رستخیز، هنگام باران باریدن قطعا، آنچه در زهدان مادر است از نر یا ماده بودن، کسی نداند که فردا چه کار خواهد کرد، و در چه زمینی درمی‌گذرد، خدا تحقیقا به آنها آگاهی کامل دارد. اما مردمان از روی تخمین و تقریب گویند».
ترجمه

(624) کمال دین مسلمان از پنج چیز شناخته می‌شود

- امام علی بن الحسین گفته:
کمال دین مسلمانی از این راه شناخته می‌شود که: سخن بیهوده نگوید، مجادله کم کند، بردبار باشد، شکیبا باشد، خوشخوی باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 235
ترجمه

(625) آنچه خمس در آن‌ها واجب می‌گردد

- عمار پور مروان گفته: امام صادق گفته: در آنچه از کان یا دریا بیرون می‌آورند و از غنیمت و مال مخلوط به حرام که دارنده آن حرام شناخته نشود و در گنجها نیز خمس واجب است.
عیسی پور عبد اللّٰه علوی از پدر خود از جدش از امام صادق روایت کرده که گفت: «چون خدا صدقه را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما روا داشت بلکه واجب»، محمد پور ابی عمیر از امام صادق روایت کرده که گفت: «خمس بر پنج چیز است: گنجها، کانها، بر آوردن از دریا، غنیمت.
ابن ابی عمیر فراموش کرده بود، که خواسته‌یی که شخص ارث می‌برد و می‌داند که حلال و حرام در آن است و صاحب حرام را نمی‌داند تا به او رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره گیرد، در این فرض خمس را از آن می‌پردازد.
ترجمه

(626) فرخ سروش پنج رود را با پای خود روان ساخت

- امام صادق گفته: «جبرئیل به پای خود پنج رود در جهان روان کرد و دهانه آن از پس او می‌رفت: فرات، دجله، نیل مصر، مهران و رود بلخ. هر کجا را سیراب کند یا از آنها آب برگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان فرو گرفته یعنی دریای محیط از آن امام است!».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 236

ترجمه

(627) گاوی برای قربانی از پنج تن کفایت است

- حسین پور خالد گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدم یک اشتر قربانی از چند تن کافی‌ست؟. گفت: از یکی. گفتم: گاوی؟.
گفت: از پنج تن به شرط آنکه همه بر خوانی در خوردن شریک باشند.
گفتم: چگونه اشتری برای بیش از یکی بنده و گاو از پنج تن بسنده است؟.
گفت: چون اشتر را جهتی‌ست که گاو فاقد آن‌ست.
کسانی که پیروان موسی را به گوساله‌پرستی واداشتند پنج تن بودند و بر خوانی می‌نشستند و نامهای ایشان: اذینوه و برادر وی میذویه و برادرزاده وی و دخترش و همسرش بودند، ایشان همان کسانی بودند، که خدا فرمان داد گاوی بکشند.
صدوق گفته: این حدیث بود و من برای آنکه ظاهر آن پنجگانه بود اینجا آوردم. اما فتوای من در اشتر قربانی آن‌ست که از هفت کس بسنده است و گاو نیز از هفت کس بسنده است اگر چه از خانواده‌یی نباشند، چون این حکم مضمون اخبار دیگریست و با این حدیث مخالفت ندارد، چون این حدیث گفته: اشتر قربانی از تنی بسنده است و حدیث دیگری گفته: از هفت تن بسنده است. چنان که حدیثی گفته: گاو از پنج تن بسنده است منافات ندارد با آنکه از هفت تن نیز بسنده باشد به حکم حدیث دیگر زیرا این احادیث نگفته برای بیش از پنج تن بسنده نباشد.
ترجمه

(628) به پیامبر پنج چیز داده شده که به کسی پیش از وی داده نشده

- پیامبر گفته:
«به من پنج چیز دادند که پیش از من به کسی ندادند: زمین برای من مسجد و طهور شده. هنگام بیم از دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال شد، سخنان پر معنی به من داده شده، به من حق شفاعت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 237
دادند».
ترجمه

(629) خدا به پیامبر پنج چیز داد، به علی نیز پنج چیز

- ابن عباس گفته: شنیدم که پیامبر می‌گفت: خدا به من پنج چیز داد و به علی نیز پنج چیز به من کلمات جامع داد و به علی دانش جامع، مرا پیامبر کرد و او را وصی؛ به من نهر کوثر داده و به وی سلسبیل، به من وحی می‌فرستد، به او الهام، مرا به معراج برد و درهای آسمانها را برای او گشود، تا آنچه را من دیدم او نیز دید. این حدیث دراز است. به اندازه نیاز آن آوردم و همه آن را در کتاب معراج نقل کرده‌ام.

ترجمه

(630) برای خدا در پنج چیز شرم داشته باشید

- پیامبر گفته: «از خدا چنان که شایسته اوست شرم داشته باشید». پرسیدند چه کنیم؟. گفت: «هر گاه شما این کار کنید. هیچ کدام از شما نخواهد خفت مگر آنکه مرگ خود را نزد چشم خویش نگرد و از آن در بیم افتد: باید سر و آنچه وابسته بدان است و شکم و آنچه وابسته بدان است نگاهدارد و حرامی در آن جای مدهد.
به یاد گور و پاشیده شدن باشد، هر که جاویدان را خواهد باید آرامش جهان را سویی نهد».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 238
ترجمه

(631) خدای خواهشگری پیامبر را در باره پنج تن می‌پذیرد

- امام صادق گفته:
فرخ سروش به پیامبر گفت: خدای خواهشگری ترا در پنج تن پذیرفته: در باره شکمی که ترا زاد و آن آمنه دخت وهب پور عبد مناف است، و در باره پدری که ترا کاشت و آن: عبد اللّٰه پور عبد المطلب است، و در باره کناری که ترا پرورید و آن: عبد المطلب پور هاشم است و در باره سرایی که ترا جای داد و آن: عبد مناف پور عبد المطلب است. که ابو طالب کنیه اوست. و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی و جوانمرد بود و به مردم خوراک می‌داد. صدوق گفته: نام این برادر، یار پیامبر: جلاس پور علقمه بوده است.
ترجمه

(632)- پیامبر گفت هر که پنج چیز را گردن گیرد بهشت را برای او گردن گیرم

. پیامبر گفته: «هر که برای من پنج چیز را بپذیرد من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم». پرسیدند آنها کدام است؟. گفت: صادقانه در بندگی خدا بودن، خیرخواهی برای پیامبر، رواج دادن قرآن و دین خدا، نیک خواهی برای مسلمانان.
ترجمه

(633) در پنج چیز از علی یاری می‌گیرم

- از پیامبر روایت شده که می‌گفت: «در پنج چیز از علی یاری می‌گیرم: آنکه مرا به خاک سپارد، آنکه وام مرا بپردازد، آنکه در قیامت یاور من است در آن مدت دراز، آنکه در کنار حوض کوثر یاور من است، آنکه من بروی بیمناک نیستم که کافر گردد یا زنا کند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 239
ترجمه

(634)- خرم آنکه در او پنج منش باشد

. عیسی بن مریم گفته: «خوشا آنکه خاموشی وی اندیشه است، نگریستن وی پند است؛ در سرای خود نشیند و بر گناه خویشتن گرید و مردمان از دست و زبانش آسوده‌اند».
ترجمه

(635) پیرو جعفر پور محمد کسی‌ست که در وی پنج چیز باشد

. امام صادق گفته:

«پیرو جعفر بن محمد کسی ست که: شکم و فرج خویش را از ناشایسته نگاهدارد و بسیار کوشا باشد، و برای خدای خود کار کند و به پاداش وی امیدوار باشد، و از شکنجه وی بیمناک باشد و چنین کسان پیرو جعفر بن محمداند، آنچه در این باب روایت شد، در کتاب صفات شیعه آورده‌ام.
ترجمه

(636)- پنج تن نمی‌خوابند

. امام صادق گفته: «پنج تن‌اند که ایشان را خواب نگیرد: آنکه در اندیشه ریختن خونی باشد، آنکه خواسته بی‌شمار دارد و امنیتی ندارد، آنکه به دروغ خواهد میان مردمان کالای جهان را به چنگ آورد، آنکه وام سنگینی دارد و راهی برای پرداخت آن ندارد، آنکه یاری دارد در جدایی وی در اندیشه است».

ترجمه

(637) به دوزخ آسیایی‌ست که پنج تن را خرد سازد

- جناب علی (ع) گفته: «در دوزخ آسیایی ست که کار آن آرد ساختن است از من نمی‌پرسید چه را آرد می‌سازد؟. پرسیدند چه را آرد می‌سازد؟. گفت: «دانایان نابکار را، و قرآن‌دانان تبهکار، و ستمکاران بد کردار و وزیران جنایت مدار، خداشناسان دروغ شعار». بعدا گفت: در دوزخ شهرستانی‌ست که آن را حصینه نام است. از من نمی‌پرسید در آن چیست؟». پرسیدند چیست؟ گفت: «دستهای پیمان‌شکنان». ظاهر مقصودش ناکثین وی‌اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 240

و اللّٰه اعلم.

ترجمه

(638) از کشتن پنج جانور منع شده و به پنج دیگر فرمان شده

- پیامبر (ص) از کشتن پنج جانور باز داشته: جغد ویرانه‌نشین، هدهد یا شانه بسر، زنبور، مورچه، قورباغه. و به کشتن پنج دیگر دستور کشتن داده: کلاغ، حداء، مار، کژدم، سگ گزنده، صدوق گفته: این فرمان دلیل جواز است و مقصود از آن وجوب نیست.

ترجمه

(639) پنج تن نفرین شده‌اند

- نصر پور قابوس گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «اخترشناس نفرین شده، جا دو نفرین شده، زن خنیاگر نفرین شده، آنکه وی را جای دهد و از مزد پیشه وی خورد نفرین شده. و گفته: اخترشناس مانند کاهن است و کاهن چون جادو است و جادو کافر است و کافر به دوزخ رود».
صدوق گفته: اخترشناس نفرین شده کسی‌ست که عقیده داشته که آسمان قدیم است و به آفریننده نیازی ندارد. (پس هر گاه کسی اخترشناس باشد و ایمان داشته باشد که آسمان آفریننده‌یی دارد ملعون نیست، کاهن یعنی پیشگوی که مدعی ست با پریان ارتباط دارد).
ترجمه

(640) در جشن قربان کاری نیکوتر از پنج کار نیست

- امام محمد بن علی (ع) گفته: «در جشن قربان کاری بهتر از پنج کار نیست: قربانی کردن، دیدن پدر و مادر رفتن، دلجویی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 241
از خویشانی که قطع رحم کرده و ما زاد هزینه خود را به وی داده و سلام بروی کرده. آنکه از قربانی خود بخورد و باقی را به همسایگان یتیم و بیچاره دهد و بنده را مهمان کند، بازرسی و دل‌جویی از زندانیان کند».
ترجمه

(641) آنکه پنج منش ندارد از او بهره‌یی برده نشود

- از امام صادق روایت شده که گفته: «هر که در وی: دین، خرد، ادب، آزادگی، خوشخویی نباشد از وی بهره‌یی برده نمی‌شود».
ترجمه

(642) در خروس سفید پنج منش است

- امام رضا گفته: «در خروس سفید پنج منش از منش‌های پیامبران است: شناختن اوقات نماز، رگداری، جوانمردی، دلاوری، بسیاری جماع».
ترجمه

(643) پنج تن دعای ایشان بر آورده نشود

، پیامبر گفته: «پنج تن دعای آنان برآورده نگردد: مردی که همسر وی او را آزار دهد و از عهده هزینه وی بر می‌آید با همه اینها او را طلاق نمی‌دهد. مردی که سه بار بنده وی گریخته باز او را نفروشد، مردی که زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر او فرود آید و فرار نکند، مردی که به دیگری وامی داده و گواه نگرفته، مردی که در سرای خود نشسته می‌گوید: خدایا روزی مرا برسان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 242

ترجمه

(644) دستور بزرگ داشت خدا در پنج جمله

- ابو حمزه ثمالی گفته: به امام علی ابن الحسین گفتم: شما می‌گویید خدای را به پنج جمله بزرگ داشت کنید، آنها چیست؟. گفت:
«چون بگویی: سبحان اللّٰه و بحمده، خدای را از آنچه خداشناسان گفته‌اند بالاتر برده‌یی، چون بگویی:
لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده‌یی که بزرگی خواه و ستمکار نباشد آن را نگوید مگر آنکه خدا او را از دوزخ رها سازد؛ آنکه بگوید: لا حول و لا قوة الا باللّٰه.
کار خود را به خدا برگزار کرده، آنکه بگوید: استغفر اللّٰه و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمکار نیست.
بزرگی فروش کسی‌ست که پا فشاری بر گناه کند و آرزوهای نفسانی بر او چیره باشد و جهان خود را بر جاویدان برتر شمارد، آنکه بگوید: الحمد للّٰه هر نعمتی که خدای بر وی دارد رسانیده باشد.
ترجمه

(645) پیامبران صاحب شریعت پنج‌اند

- امام محمد باقر گفته: «پیامبران صاحب شریعت پنج‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی محمد».
ترجمه

(646) پنج تن را دفن نمی‌کنند تا تغییر حالت دهند

- امام صادق گفته: «پنج تن را باید انتظار کشید تا تغییر حالت دهند: غرق شده، صاعقه زده؛ اسهالی، زیر ساختمان افتاده، دود زده».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 243
ترجمه

(647) در کوفه پنج مسجد خجسته است و پنج مسجد نفرین شده

- امام محمد باقر گفته: «در کوفه پنج مسجد نفرین شده و پنج دیگر خجسته. مساجد خجسته: مسجد غنی‌ست که قبله آن راست و خاکش پاک است، مرد گراینده‌یی آن را ساخته؛ جهان به انجام نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ به بار آید لیک مردم آن مساجد ملعون‌اند و مسجد از آنان بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در خمراء؟ و مسجد جعفی؟. نه آن مسجد که امروزه دارند بلکه آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون: مسجد ثقیف و مسجد اشعث بن قیس کندی (گویند در آن مناره‌یی ساخته بود پیوسته علی را بر آن ناسزا و دشنام می‌داد) و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در خمراء؟ که روی گور یکی از ستمکاران ساخته شده».
ترجمه

(648) نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه نهی شده

- امام صادق گفته:
امير المؤمنين (ع) از نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد كوفه منع كرد: مسجد اشعث بن قيس كندى، مسجد جرير بن عبد اللّٰه بجلى، مسجد سماک بن مخرمه، مسجد شبث بن ربعى، مسجد تيم، هر گاه على از در مسجد تيم گذشتى گفتى: ابن بقعه تيم است، مقصد وى آن بود كه اين مسجد را براى ضديت وى ساخته‌اند تا در مقابل مسجدى كه على در آن نماز گزاردى اجتماع كرده آشوب سازند.
ترجمه

(649) بر پنج تن واجب است در سفر نماز را تمام گزارند

- امام صادق گفته:
«پنج تن پیوسته نماز را تمام گزارند چه در سفر باشند چه در حضر: چهارپادار یا به قول امروزه راننده، کرایه کش، چاپار، چوپان، کشتیران. زیرا کار ایشان همه مسافرت است».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 244
ترجمه

(650) مرد می‌تواند پنج جای نامحرم را ببیند

- یکی از شیعه از امام صادق پرسید که مرد کجای زن نامحرم را می‌تواند بنگرد؟. گفت: چهره و دو کف دست و دو گام را».
ترجمه

(651) درهای آسمان در پنج زمان گشوده می‌شود

- جناب علی به یاران خود گفته: «درهای آسمان در پنج وقت باز می‌گردد: هنگام باریدن آسمان، هنگام یورش دلاوران، هنگام بانک نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده‌دم».
ترجمه

(652) بهشت خواهان پنج تن است

- پیامبر به علی گفت: «بهشت خواهان تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است».

ترجمه

(653) زن را در پنج حال می‌توان طلاق داد

- امام صادق گفته: پنج زن‌اند که در هر حال می‌توان ایشان را طلاق داد: زن آبستن، زن یائس، زنی که شویش بدو دخول نکرده باشد، زنی که شویش غائب است، زن خردی که هنوز به حد بلوغ نرسیده».
ترجمه

(654) نشانه‌های پدیداری امام غائب پنج است

- امام صادق گفته: «نشانه‌های پیدا آمدن امام غائب پنج چیز است: بیرون آمدن یمانی، بیرون آمدن سفیانی، بیرون آمدن منادی از آسمان که ندا می‌کند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (نزدیکی مدینه است) کشته شدن پاکی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 245

ترجمه

(655) میان پنج زن و شوهر ملاعنه واقع نشود

- امام علی بن ابی طالب گفته: میان پنج زن و شوهر ملاعنه نمی‌باشد: زن یهودی که شویش مسلمان باشد، زن مسیحی که شویش مسلمان باشد، کنیزی که شویش آزاد باشد و آن زن را نسبت به زنا داده و زن آزادی که شویش بنده باشد که او را نسبت به زنا داده، شوهری که برای افتراء به زنا قسم خورده باشد. چون در قرآن گفته: هرگز گواهی ایشان را مپذیرید، زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نباشد و گنگ زبان ندارد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 248
ترجمه

(656) کلماتی که خدا ابراهیم را با آنها آزمایش کرد

- مفضل پور عمر گفته: از امام صادق پرسیدم که خدا در سوره بقرة آیه (124) گفته: «و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟. گفت: کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه وی را پذیرفت. آدم خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند داد تا توبه‌اش را قبول کند و کرد. گفتم: مقصود خدای از آنکه گفته: آنها را تمام کرد چه بود؟. گفت: آن است که پیشوایان را تا دوازدهم به عدد دوازده

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 249

تکمیل کرد که نه تن از ایشان از فرزندان حسین‌اند.

گفتم: مرا از تفسیر آیه قرآن که گفته: خدا آن را کلمه پایدار در دودمان خود گردانید چنان که گفته:

«من از بتهای بت پرستان بی‌زارم. همان خدای را می‌پرستم که مرا آفریده و مرا راهنمایی می‌کند.» آگاه ساز. گفت: مقصود از آن پیشوایان‌اند که آن را در نژاد حسین بن علی قرار داد تا در قیامت. گفتم:

چگونه پیشوایی روزی فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن بر کنار شدند؟. در حالی که هر دو فرزندان پیامبراند. و پسران فاطمه بودند. و هر دو نواسه پیامبر و سرور جوانان بهشت بودند؟.

گفت موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و برادر بودند. خدا پیامبری را در دودمان هارون نهاد نه دودمان موسی. نمی‌توان گفت: چرا خدا این کار را کرد؟. پیشوایی نیز خلافت از سوی خداست، بسته بخواست اوست. کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در فرزندان حسین نهاد نه فرزندان حسن. خدا در کارهای خود مراعات حکمت کرده. مردمان نباید در کارهای او باز پرسی کنند.

در تفسیر آیه آزمایش ابراهیم با کلمات وجه دیگری نیز گفته شده آنچه ما یاد کردیم حقیقت مطلب است.

امتحان دو گونه است. یکی نسبت به خدا روا نباشد و یکی روا باشد. آنچه روا نباشد: این است که خدا چیزی را آزمایش می‌کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند دریابد و از آزمایش دانشی دریابد. این گونه آزمایش در باره خدا درست نیست. چون خدا عین داناییست و بر همه کارهای نهان آگاه است. و آنچه بر خدا رواست، آن‌ست که بنده‌ای را آزمایش کند تا بنده در آن گرفتاری شکیبایی کند و شایسته پایه‌ای گردد و دیگران آن را ببینند و از وی پیروی کنند و بدانند خدای جهت بزرگی و پیشوایی بهر کسی ندهد مگر از روی دانش.

تفسیر دیگری برای کلمات که گفتیم تفسیر به یقین است و آن گفتار خدای‌ست که گفته: و نیز به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را بنمودیم، تا از خداوندان یقین باشد. و یکی دیگر شناسایی آفریدگار است به ازلی بودن و یگانگی و دور دانستن وی از مانندی به ممکنات، چنان که ابراهیم به ستارگان و آفتاب نگریست و از فرو شدن آنها دریافت که حادث‌اند و از حدوث آنها دانست که آفریدگاری دارند.
آنگاه خدا به وی فهماند که احکام ستاره‌شناسان درست نیست چنان که در قرآن گفته: نگاهی به ستاره‌ها کرد و گفت:
من بیمار هستم؛ خدا یک نگاه وی را بیان کرد. چون نظر اولین به چیزی گناه به شمار نیاید. لغزش و نادرستی از نظر دومین است به دلیل آنکه پیامبر به علی گفت: ای علی نظر نخستین از آن توست و دومین به زیان تو.
یکی دیگر از آنها دلاوریست که سرگذشت بتها آن را آشکار کرد به دلیل گفته خدا که گفته:
چون ابراهیم به پدر خود و خویشان خود گفت: این پیکره‌ها چیست که شما آنها را می‌پرستید؟
گفتند: چون دیدیم پدران ما آنها را می‌پرستیدند. گفت: شما و پدران شما در گمراهی بسر می‌بردید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 250
گفتند: از روی درستی نزد ما آمده‌یی و این سخنان را می‌گویی یا مزاح می‌کنی؟. گفت: بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها و زمین است، و اوست که آنها را آفریده و من نزد شما به این مطلب یکی از گواهان هستم. به خدا سوگند هر گاه باز گشتید اندیشه‌یی بر بتهای شما خواهم کرد. سپس همه آنها را بشکست و پاره پاره کرد مگر کلان بت را که شاید بدان باز گردند. البته ایستادگی تنی در مقابل هزاران دشمن خدا کمال دلاوریست. خدا در قرآن گفته: ابراهیم انسانی بردبار و خدا ترس و بازگشت‌کننده به خدا بود.
سپس جوانمردی ست و بیان سرگذشت مهمانان ابراهیم است. بعدا کناره‌گیری وی از خاندان و خویشان خود است. چنان که در قرآن گفته: من از شما و آنچه جز خدا می‌پرستید کناره می‌کنم تا آخر آیه. و دیگر دستور به نیکی و بازداشت از بدیست. چنان که در قرآن گفته: ای پدر چرا چیزی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و سودی ندارد آن را می‌پرستی؟. ای پدر مرا دانشی داده‌اند که به تو نداده‌اند، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمایی کنم. ای پدر دیو را مپرست. چون که دیو گناه کار درگاه خداست. ای پدر می‌ترسم شکنجه خدای به تو رسد و با دیو یار باشی.
دیگر دفاع از بدیست به نیکی برای آنکه چون پدرش به وی گفت: آیا از

خدایان من رو گردان هستی، ای ابراهیم، من ترا سنگسار می‌کنم. دور شو از نزد من. در پاسخ پدر خود گفت: من به این زودی از پروردگار خود برای تو آمرزش می‌خواهم، چون که او به من مهربانست. دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدا در قرآن آمده: آن خدایی که مرا آفریده و رهنمایی کرده و آنکه مرا می‌خوراند و سیراب می‌کند و هر گاه بیمار گردم تندرستی می‌دهد، آنکه مرا می‌میراند سپس زنده می‌گرداند، آنکه امیدوار هستم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد، بعدا منصب فرمانروایی و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنان که در قرآن گفته: پروردگارا به من مقام فرمانروایی ده و مرا به نیکان پیوسته گردان.
مقصود وی از نیکان آنان‌اند که جز به فرمان خدا داوری نکنند و به رأی و قیاس کار ننمایند. این درخواست برای آن بود که دلیل‌های خدایی که پس از وی می‌آیند. به راستی و درستی او گواهی دهند.
چنان که در قرآن گفته: خدایا در آیندگان مرا به راست گفتاری نشان ده. مقصود وی آن است که این امت با فضیلت بود خدا در خواستش را پذیرفت و برای او و پیامبران دیگر نماینده و زبان راستگویی در امت آخر زمان قرار داد و آن علی پور ابی طالب است و این همان است که در قرآن گفته: و ما برای آنان زبان راستگویی قرار دادیم.
دیگر امتحان جایی‌ست که وی را در منجنیق گذاردند و به آتش افکندند. دیگر آزمایش در فرزند است که دستور داده شده که فرزند خود اسماعیل را قربانی کند. دیگر آزمایش در خانواده است که خدا همسر وی را از دست عزازه قبطی که در سرگذشت گرفتاری او نام برده‌اند رها ساخت. دیگر شکیبایی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 251
بر بد خویی ساره است. دیگر اندک شمردن بندگی خود است. چنان که در قرآن گفته: مرا در قیامت رسوا مگردان. دیگر پاکی از عقیده‌ها و گفته‌های انباز آور است چنان که در قرآن گفته: ابراهیم نه جهود بود و نه ترسا بلکه مرد درست مسلمانی بود و از انباز گیران نبود. دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود چنان که در قرآن گفته: نماز من، بندگی من، زندگی من، مردن من برای خدا آفریدگار جهانیانست. او را انبازی نیست و بدین فرمان داده شده‌ام و نخستین مسلمان من هستم. ابراهیم در گفته خود زندگانی، مرگ، بندگیها را فراهم کرده هیچ ذره‌یی از آن کنار ننهاده و هیچ نکته‌یی از او نهفته نیست.
دیگر آنکه خدا در خواست وی را هنگامی که گفت به من بنما چگونه مردگان را زنده می‌گردانی؟
برآورده کرد. این آیه متشابه است. مقصود ابراهیم پرسش از دریافت چگونگی زنده شدن مرده است و چگونگی آن کار خدایی‌ست. هر گاه

دانایی آن را نداند ننگی نیست و به یگانه‌پرستی او نقصی نمی‌رساند خدا گفت: ای ابراهیم تو ایمان نداری؟ گفت: دارم. این پاسخ مثبت در مقابل پرسش خدا از هر کس لازم است. چه معتقد باشد چه معتقد نباشد باید «بلی» گوید. چنان که ابراهیم گفت. هنگامی که خدا به ارواح آدمیان گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی. گفت نخستین کسی که «بلی» گفت از نژاد آدم محمد بود. چون به گفتن «بلی» بر دیگران پیشی گرفت از این روی سرور اولین و آخرین گردید و افضل پیامبران و فرستادگان شد. هر که در جواب این سؤال جواب ابراهیم را نگوید از پیروان ابراهیم روی‌گردانست. در قرآن گفته: کیست که از ملت ابراهیم روی گرداند مگر آنکه سبک مغز باشد؟ دیگر آنکه خدا وی را در جهان بر کشید، دیگر آنکه برای وی گواهی داد که سر انجام از نیکوان و شایستگان خواهد بود. چنان که در قرآن گفته: او را در جهان برگزیدیم و او در جاویدان از نیکوان است و نیکوان در این آیت پیامبر و پیشوایانند که امر و نهی خدای را دانسته‌اند و از خدا درخواست اصلاح مردمان می‌کنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز می‌کنند.
خدا به ابراهیم گفت: تسلیم کارهای من باش، گفت: من تسلیم پروردگار جهانیان هستم. دیگر آنکه همه پیامبران پس از وی از او پیروی کردند چنان که خدا گفته: ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به آن سفارش کردند. ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده. مبادا بی‌دین از جهان بروید.
در قرآن گفته: سپس به تو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی فرما که یگانه‌پرستی و راستی ست و از انبازگیرندگان نبود. در قرآن گفته: ملت پدر شما ابراهیم است. اوست که قبل از این شما را مسلمان نامیده. شرطهای پیشوایی، از نیازهای مردم راجع به مصالح جهان و جاویدان گرفته شده.
ابراهیم نیز گفته: خدایا مرا پیشوا بگردان و از دودمان خود نیز پیشوا ساز. مقصود وی این بود که تبعیض شود. چون برخی از فرزندان وی لائق بودند و برخی نالایق. ابراهیم برای کافر و مسلمان گناهکار غیر معصوم درخواست پیشوایی کند. باید گفت: از میان همه دودمان خود گروندگان را در نظر گرفت و شرط آنان این بود که از کفر کناره گیرند و از میان گروندگان نیز خصوص دادگران

را در نظر داشت که از گناه‌های بزرگ می‌پرهیزند و از خاصان به شمار می‌رفتند. آنگاه از میان ایشان بی‌گناه را در نظر گرفت که هرگز قصد گناه نکند و ایشان بالاتر خاصان‌اند. هر گاه خصوصیات بیشتری نیز فرض می‌شده آنها نیز در پیشوا شرط می‌بود.
خدا عیسی را از دودمان ابراهیم گفته. در صورتی وی پسر دختری او بود.

هر گاه خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم نیز برای ذریه خود درخواست پیشوایی کرده. ناگزیر بر پیامبر نیز لازم بود که به روش ابراهیم پیشوایی را در ذریه بی‌گناه خویش بگرداند و از وی متابعت کند. چون خدا به وی دستور داد از ملت حنیف پیروی کند. هر گاه مخالفت می‌کرد در دسته کسانی بود که از ملت ابراهیم سر پیچی کرده. از آن کسانی بود که از ملت ابراهیم روی گردانیده و خویشتن را سفیه شمرده. خدا از این کار منع کرده و پیامبر را برتر از آن شمرده چنان که در قرآن گفته:
وابسته‌ترین مردمان به ابراهیم کسانی هستند که از او متابعت کرده‌اند. این گروندگان به عبارت دیگر متابعان همان پیامبر اسلام و علی و دودمان پیامبر از فرزندان فاطمه‌اند که پیشوایی در ایشان نهاده شده در قرآن گفته:
عهد خلافت از سوی من به ستمکاران نمی‌رسد. مقصودش آن‌ست که هر که معبود باطلی را پرستیده او مشرک به خدا بوده شایسته پیشوایی نیست اگر چه بعدا مسلمان شده باشد.
ستم آن ست که چیزی را در جای خود ننهند بزرگترین ظلم شرک به خداست. خدا شرک را ستم بزرگی گفته. آنکه خود حد به گردن دارد نمی‌تواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف پیشوا حد جاری کردن است. بنا بر این پیشوا باید بی‌گناه باشد و بی‌گناهی او جز به نص خدا به واسطه پیامبر از راه دیگری اثبات نمی‌شود. چون که بی‌گناهی مانند الوان و اشکال نیست که دیده شود بلکه صفتهای درونی‌ست که تنها خدا می‌داند.
ترجمه

(657) امیر المؤمنین به کارمندان خود پنج دستور داد

- به ایشان نوشت: «برای نامه نگاری قلم‌های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنگارید، جمله‌های زائد و خارج از مطلب را دور افکنید. اصل مطلب را در نظر داشته باشید، به تعبیر کوتاه بنگارید از پر گویی دوری کنید، دارایی مسلمانان تحمل این زیانها را نکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 253

ترجمه

(658) پنج چیز از جهت فطرت است

- پیامبر گفته: «پنج چیز از فطرت به شمار است: ناخن گرفتن، آبخوره زدن، موی زیر بغل ستردن، موی زهار صاف کردن، ختنه ساختن»
ترجمه

(659) برای علی پنج کرامت است

- حارث پور ثعلبه گفته، به سعد گفتم: آیا چیزی از مناقب علی ع دیده‌یی؟. گفت، چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را: پیامبر سوره برائت را با ابو بکر فرستاد تا بر مردمان فرو خواند سپس علی را فرستاد تا او بر خواند. ابو بکر بازگشت و گفت: ای فرستاده خدا آیا در باره من چیزی از خدا فرود آمده است؟. گفت: نی، اما این سوره را باید من برسانم یا کسی که از خانواده‌ام باشد. دوم- درهای سراهای اصحاب به مسجد باز می‌شد همه را بست مگر در سرای علی. گفتند همه را بستی و در علی را باز نهادی؟. گفت: من دری نبستم و دری باز ننهادم. کنایه از آنکه همه به فرمان خدا بود. سوم- پیامبر عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاد شکست خورده بازگشتند. پیامبر گفت: فردا درفش را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، بسیاری خویشتن نمودند اما پیامبر درفش را به علی داد، او خیبر را گشود.
چهارم- در روز غدیر پیامبر دست علی را گرفت بلند گردانید چندان که سپیدی زیر بغل وی نمودار شد. پیامبر گفت: آیا من به شما از شما سزاوارتر نیستم؟. گفتند چرا، گفت: من مولای هر کسی که هستم علی پس از من مولای اوست. پنجم پیامبر او را در خانواده خود نهاد و رفت علی از پس وی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 254
روان شد. پیامبر گفت: تو از من به منزله هارون از موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست که تو پیامبر باشی. (ولایت بابی ست از ابواب دین)
ترجمه

(660) قاضی در پنج چیز باید ظاهر را رعایت کند

- امیر المؤمنین گفته: در پنج جا بر داور لازم است به ظاهر حکم کند: در امر ولایت و ازدواج، ارث، کشته‌ها، گواهی‌ها، هر گاه گواهان ظاهر الصلاح باشند گواهی ایشان پذیرفته می‌شود. نباید از درون ایشان بازرسی کرد. (مگر علم بر خلاف داشته باشد)

ترجمه

(661) پیش گیران پنج تن‌اند

- جناب علی گفته: پیش گیران پنج تن‌اند. من سبقت جوی تازیان هستم، سلمان فارسی سبقت جوی پارسیان. صهیب سبقت جوی رومیان. بلال سبقت جوی حبشیان. خباب سبقت جوی نبطیان». (نبط نام قبیله از عرب است که صحراگرد و خیمه‌نشین بودند و در حوالی عراق زندگی می‌کردند)
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 255
ترجمه

(662) پنج قانون عبد المطلب در اسلام پذیرفته شد

- پیامبر در میان سفارشهای خود به علی گفت: «ای علی عبد المطلب در جاهلیت پنج قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام روان ساخت:
زنان پدران را بر پسران حرام ساخت. خدا این آیه را نازل کرد. «آن زنانی که پدران شما گرفته‌اند شما ایشان را به زنی مگیرید. گنجی یافت خمس آن را به تهی دستان داد. خدا این آیه را نازل کرد:
«بدانید هر چه غنیمت یافتید خمس آن از آن خداست. چاه زمزم را کند و آن را سقایة الحاج نامید.
خدا در قرآن گفت: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را چون کار کسی دانید که به خدا و روز رستخیز گرویده است. در دیه قتل صد اشتر نهاد. خدا آن را در اسلام پذیرفت. طواف گرد خانه کعبه پیش قریش شماره معینی نداشت او هفت دور قرار داد. این را نیز در اسلام عملی کردند.
ای علی. عبد المطلب به واسطه بتها قرعه نمی‌افکند و بت‌ها را نمی‌پرستید و از آنچه برای بتها قربانی می‌کردند نمی‌خورد. می‌گفت: من بدین پدر خود ابراهیم هستم».
ترجمه

(663) سور دادن در پنج مورد است

- امام ابو الحسن اول گفته: پیامبر می‌گفت:
«ولیمه دادن فقط در پنج مورد است: عروسی، زایمان. ختنه سورانی، سرای خریدن یا ساختن. باز گشت از سفر مکه. صدوق مؤلف کتاب گفته: تازیان خوراکی که برای خجستگی سرای نو می‌سازند یا می‌خرند و آماده می‌سازند و مردم را بدان می‌خوانند وکیره نامیده‌اند و کار هم از آن گرفته شده.
خوراکی که برای بازگشت از سفر می‌دهند نقیقه گفته‌اند. رکاز در لغت به معنی غنیمت آمده و خوراکی که در بازگشت از سفر مکه می‌دهند به همین مناسبت رکاز گفته شده. چون که صاحبش آن را
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 256
از خواسته خود غنیمت دانسته و زیاده به پاداش عمل حج پاداشی دریافته امت. از این روست که پیامبر گفته: روزه زمستان غنیمت سردیست.
ترجمه

(664) پیامبر برای علی از خدا پنج چیز خواست

- پیامبر گفته: «ای علی من برای تو از خدا پنج چیز درخواست کردم و به من داد: 1- از خدا خواستم که من اولین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین درآیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من بوده باشی. 2- از خدا خواستم که کنار کفه ترازوی اعمال بایستم و تو به من یاری داده باشی. 3- از خدا خواستم که در قیامت ترا درفش دار من گرداند. 4- از خدا خواستم که به دست تو امت من از حوض من سیراب شوند به من عطا کرد. 5- از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو پیش رو امت من باشی اجابت کرد. سپاس خدای را که مرا بر خواسته‌های خود کامیاب ساخت. نیز روایت دیگری به همین مضمون از پیامبر رسیده که در آنجا گفته: درفش پیامبر به دست علی ست و درفش اللّٰه اکبر نام دارد و بر آن نگاشته: درفش رستگاران که به بهشت رسیده‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 257
ترجمه

(665) پنج پند پسندیده

- امام علی بن ابی طالب گفته: «پنج پند است که هر گاه برای آنها جهان گردی کنید به دست نیاورید: بنده از چیزی جز گناه خود مترسد. به هیچ کسی جز پروردگار خود امیدوار مباشد. هر گاه کسی از وی چیزی پرسیدند نمی‌داند از آموختن آن شرمنده مباشد- شکیبایی سر ایمان است. آنکه شکیبایی ندارد ایمان ندارد». شعبی گفته: علی ع می‌گفت:
از من چند کلمه بیاموزید که هر گاه بر بارگیر خود سوار شوید و گرد جهان گردید مانند آنها را نیابید:
کسی جز به پروردگار خود امیدوار مباشد. و جز از گناههای خود از چیزی مترسد. هر گاه چیزی نداند از آموختن شرمنده مگردد. هر گاه از چیزی پرسند که نداند شرمنده مگردد و بگوید خدا داناست.
شکیبایی سر ایمان است. پیکر بی‌سر نیکی در آن نباشد».
ترجمه

(666) در روز آدینه پنج چیز است

- پیامبر گفته: «روز آدینه سرور روزهاست و آن نزد خدا از روز جشن قربان و جشن روزه‌خوران بزرگتر است. خدا آدم را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن میرانید. و در آن ساعتی‌ست هر که چیزی از خدا در آن خواهد به او خواهد داد به شرط آنکه درخواست حرامی مکند. فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابانها و دریاها در روز آدینه نگران انداز آنکه مبادا روز رستاخیز بر پای شود».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 258
ترجمه

(667) ازدواج با پنج گروه از زنان نیکو نیست

- زید پور ثابت گفته: «پیامبر از من پرسید همسر داری؟. گفتم: نی. گفت: «با این پارسایی که تویی زن بستان و پاک دامنی خود را نگاهدار. لیک با پنج گروه از زنان همسری مکن. زید گفت: ایشان کیان‌اند؟. گفت: ازدواج با شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت». گفتم هیچ کدام را نشناسم. پیامبر گفت: مگر تو تازی نیستی؟: «شهبره زن کبود چشم بی‌شرم است. لهبره: زن بلند بالای لاغر است. نهبره: کوتاه زشت‌رویست. هیدره: زن فریبکار است. لفوت: زنیست که از دیگری فرزند داشته».
ترجمه

(668) نیکوترین بندگان خدا کسانی هستند که پنج کار می‌کنند

- امام محمد باقر گفته: از پیامبر پرسیدند: از بهترین بندگان خدا. گفت: «کسانی هستند که هر گاه نیکی کنند شاد گردند، و هر گاه بدی کنند آمرزش خواهند. و هر گاه به ایشان بخشش شود سپاسگزارند. و هر گاه گرفتار شوند شکیبا و بردبار. و هر گاه خشمناک گردند نیک گذرند».
ترجمه

(669) در گفتار نیک پنج سود است

- امام علی بن الحسین گفته: «گفتار نیک خواسته را بیفزاید، روزی را افزون سازد، مرگ را پس اندازد. آدمی را محبوب خانواده گرداند و به بهشت کشاند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 259

ترجمه

(670) در رمضان به پیروان پیامبر پنج چیز داده شده

- پیامبر گفته: «در رمضان پنج چیز به پیروان من داده شده که به پیروان دیگر از پیامبران داده نشده. یکم- در شب اول رمضان خدا بایشان نظر مهربانی کند و هر که مورد لطف خدا گردد هرگز او را شکنجه نکند. دوم در شامگاه بوی دهان ایشان پیش خدا از بوی مشک نیکوتر است. سوم- فرشتگان در شبانه روز برای ایشان آمرزش از خدا خواهند. چهارم- خدا به بهشت فرمان دهد که برای بندگان من آمرزش بخواه و خویشتن برای ایشان آزین فرما، تا بدیدار تو آزار و گزند جهان از دلهای اینان بزداید. پنجم آنکه در شب آخر رمضان همه گناه‌ها آمرزیده می‌گردد». مردی گفت: در شب قدر چگونه؟. گفت: ندانسته‌یی که کارگران هر گاه کار خویش را به پایان رسانند مزد خود را دریافت دارند؟».
ترجمه

(671) روز رستاخیز پنج تن از پنج تن گریزان‌اند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود، مردی از شام نزد وی بود پرسشهایی کرد. از آن جمله از تفسیر این آیه: «روزی که مرد از برادر خود و مادر و پدر و همسر و فرزندانش گریزان است. پرسید. گفت: مقصود قابیل است که از برادر خود هابیل گریزد و آنکه از مادر خویش گریزد موسی، و آنکه از پدر خویشتن گریزد ابراهیم، و آنکه از همسر خود گریزد لوط پیامبر است و آنکه از پسر خویش گریزد نوح که از پسرش کنعان نام گریزد».
مصنف کتاب (صدوق) گوید: موسی از ترس کوتاهی در اداء حقوق مادر از او می‌گریزد و ابراهیم از آزر مربی مشرکش نی از پدر اصلی‌اش که تارخ بود.
ترجمه

(672) پنج تن از پیامبران به تازی سخن می‌گفتند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید پنج تن از پیامبران به تازی سخن می‌گفتند ایشان کیان بودند؟. گفت: هود، صالح، شعیب، اسماعیل، محمد بودند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 260
ترجمه

(673) پنج تن بدترین مخلوق خدایند

- مردی از شام گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: بدترین مخلوق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را بکشت، و فرعون که مردمان را به چهار میخ کشیدی و مردی از بنی اسرائیل که ایشان را از دین خدا بر گردانید و مردی از پیروان من که نزد باب لد به پایه کفر با وی بیعت کنند.
این مرد شامی گفته: چون نزد باب لد با معاویه بیعت کردند، به یاد گفتار پیامبر افتادم و به علی پیوستم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 261

[باب منشهای ششگانه]

اشاره

ترجمه

(674) در این امت شش چیز است

- ذر پور حبیش گفته: از محمد بن حنفیه شنیدم که می‌گفت: «در ما خاندان شش چیز است، که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود.
از ماست سرور فرستادگان محمد و علی سرور اوصیاء و حمزه سرور شهداء و حسن و حسین جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال آزین شده بر فراز بهشت پرواز می‌کند و مهدی این امت که عیسی بن مریم در پس او نماز گزارده».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 262
ترجمه

(675) در زنا شش چیز است

- پیامبر گفته: «ای گروه مسلمانان از زنا بپرهیزید که در آن شش چیز است: سه در جهان و سه در جاویدان. آن سه که در جهان است: خرمی را ببرد، پریشانی آورد و زندگانی را کوتاه سازد. و آن سه که در جاویدان است: خشم خدا و بدی در شمار و همیشه در دوزخ است. آنگاه پیامبر گفت: خواستهای نفسانی ایشان جلوه داد که خدا بر آنان خشم راند در شکنجه مخلد. شدند. و در روایت دیگر پیامبر به علی گفته: آن سه چیز جهانی زنا: آن است که خرمی را ببرد و در نابودی شتاب نماید و روزی را اندک سازد.

ترجمه

(676) شش چیز را بپذیرید تا بهشت را برای شما عهده گیرند

- پیامبر (ص) گفته:
«برای من شش چیز را قبول کنید تا من برای شما بهشت را گردن گیرم: هر گاه گزارش کنید دروغ مگویید. هر گاه امیدوار ساختید به جای آورید. هر گاه سپردنی پیش شما نهادند در آن خیانت مکنید.
دیده خود را از بدیها فرو بندید و از نامحرم دور شوید و دست و زبان خویش را از آزار مردمان باز دارید».
ترجمه

(677) شش چیز سبب بهشت رفتن شود

- ابو امامه گفته: از پیامبر شنیدم که می‌گفت:
«ای مردم پس از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نیست. پروردگار خویش را بپرستید، نمازهای خود را بگزارید، ماه رمضان را روزه بدارید. خانه خدای را حج گزارید، زکات خواسته خود را برسانید. فرمانروایان خود را فرمان برید (یعنی در کارهای مسلمانی) تا به بهشت روید».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 263
ترجمه

(678) شش پیامبر دو نامه هستند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی شامی پرسشهایی می‌کرد از آن جمله پرسید که شش پیامبراند که هر کدام دو نام داشتند، علی گفت:
«یوشع بن نون یا ذو الکفل. یعقوب یا اسرائیل، خضر یا حلقیا، یونس یا ذو النون عیسی یا مسیح محمد یا احمد (ص).
ترجمه

(679) شش چیز که در شکم مادر نبودند

- امام حسین بن علی گفت: علی بن ابی طالب در کوفه بود، مردی شامی از او پرسشهایی کرد از آن جمله پرسید از شش چیز که در شکم مادر نبودند و به جهان آمدند. در پاسخ گفت: «آدم و حوا. گوسفند ابراهیم. عصای موسی، ناقه صالح. شب- پره‌یی که عیسی بن مریم آن را ساخته بود و به قدرت خدا زنده شد و پرید».
ترجمه

(680) شش چیز پس از مرگ نیز سودمند است

- امام صادق گفته: «مؤمن پس از مرگ خویش از شش چیز سود می‌برد: فرزند نیک که برای پدر و مادر آمرزش خواهد، قرآنی که آزاد مانده مردم بخوانند. چاه آبی که از آن سود برند. درختی که نشانده، آبی که بر مردم وقف کرده.
راه و رسمی که پس از مرگ وی از آن راه نیک پیروی شود».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 264
ترجمه

(681) بر در بهشت شش چیز نوشته بود

- پیامبر گفته: «مرا به بهشت بردند، دیدم بر در آن نوشته: لا اله الا اللّٰه، محمد دوست خداست. علی ولی خدا، فاطمه کنیز خدا. حسن و حسین برگزیده خداوند، نفرین خدا باد بر دشمنان ایشان».
ترجمه

(682) شش چیز از جوانمردیست

- پیامبر گفته: «شش چیز از جوانمردیست. سه در حضر و سه در سفر. آن سه که در حضر است: خواندن قرآن، آباد کردن مساجد. دوست و برادر گرفتن برای خشنودی خدا. و آنچه در سفر است: بخشیدن زاد و توشه به یاران و خوشخویی و شوخی که بی‌گناه باشد».

ترجمه

(683) خمس شش بخش می‌گردد

- زکریا پور مالک جعفی گفته: از امام صادق (ع) از معنی این آیه پرسیدم: بدانید هر چه غنیمت بردید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و تهی دستان و درماندگان از راه است». گفت: «سهم خدا از پیامبر است که هر جا صلاح دید هزینه کند و سهم خمس پیامبر برای خویشان اوست. با سهم خویشاوندان یعنی خویشان پیامبر. و یتیمان.
خاندان پیامبر است. این چهار سهم مخصوص خاندان پیامبر است. لیک سهم بیچارگان و در راه ماندگان را تو میدانی که ما صدقه نمی‌خوریم و صدقه بر ما روا نیست. صدقه برای بیچارگان و در راه ماندگان است».
ترجمه

(684) شش چیز بی‌اختیاریست

- امام صادق گفته: «شش چیز است که بندگان خدا را در آنها اختیاری نیست: شناسایی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری». مقصود
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 265
آن است که اینها کارهایی نیست که به دست انسان باشد.
ترجمه

(685) خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند

- جناب علی گفته: خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند: تا زیان را بواسطه تعصب‌ورزی در نژاد. خانان را برای تکبر و خود پسندی. فرماندهان را به ستمگری، فقیهان را به رشکبری، بازرگانان را به خیانت، روستاییان را به نادانی».
ترجمه

(686) شش چیز در مؤمن نیست

- حارث پور مغیره نضری گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «شش چیز در مؤمن نیست: تنگی، ناشناسی، لجاجت، دروغ، رشکبری، ستمکاری».
ترجمه

(687) به شش تن سلام مکنید

- امام صادق از پدران خود نقل کرده که گفته‌اند:
«به شش تن درود مفرستید: جهود، گبر، ترسا، مردی که مشغول تخلیه است یا بر خوان شراب نشسته و بر شاعری که به زنان پاک دامن ناسزا می‌گوید و نابکاری نسبت می‌دهد و به کسانی که به دشنام دادن بر مادر یک دیگر خوشی می‌کنند و خرمی می‌نمایند».
ترجمه

(688) شش چیز شگفت انگیز است

- امام صادق گفته: که سلمان (ره) می‌گفت:
«از شش چیز در شگفت هستم، سه تای آنها مرا می‌گریاند و سه تای دیگر می‌خنداند. آن سه که مرا می‌گریاند: جدایی از یاران محمد (ص) است و هوا داران وی و بیم از مرگ و قیامت و ایستادن نزد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 266
خدا برای شمار، و آن سه که مرا می‌خنداند حال آنکه جهان را می‌جوید و مرگ در پی اوست، و غافلی که مراقبان وی را می‌نگرند، و آنکه خندانست و نمی‌داند خدا از او خشنود است یا بروی خشمناک».
ترجمه

(689) از کشتن شش جانور منع شده

- داود بن کثیر الرقی گفته: نزد امام صادق بودیم. ناگاه مردی که پرستوکی سر بریده‌یی به دست داشت گذر کرد. امام برخاست و آن را از دستش گرفت و به زمین گردانید و گفت: آیا دانای شما دستور داده که این را بکشید یا فقیه شما؟. پدرم از پدرش برای من نقل کرده که پیامبر از کشتن شش جانور منع کرده: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد، پرستوک.
زنبور عسل برای آنکه گیاه خوشبوی می‌خورد و انگبین می‌دهد که خدا به وی وحی کرده و در شمار پری و آدمی نیست. مورچه برای آنکه مردمان در روزگار سلیمان پیامبر به خشکسالی گرفتار شدند و برای خواهش باران به بیابان رفتند. دیدند مورچه‌یی روی دو پای خویش ایستاده و دستها به آسمان برداشته گوید: خدایا ما نیز از آفریدگان تو هستیم و به تو نیازمند هستیم ما را روزی رسان و به گناه بی‌خردان از آدمیان مگیر. سلیمان به مردمان گفت: باز گردید که به خواهش شما
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 267
دیگر نیازی نیست و باران می‌بارد. قورباغه چون دید ابراهیم را خواهند که به آتش افکنند. جانوران از این پیشامد به خدا مویه کردند و دستور خواستند که آب بر آن پاشند تا کشته گردد، دستور نداد جز به قورباغه که در این راه دو سوم تنش بسوخت. هدهد یا شانه به سر راهنمای سلیمان به شهر بلقیس بود. جغد یک ماه رهنمای آدم بود تا از سراندیب به شهر جده رسید. پرستوک بر ستمهایی که به ما خانواده رسیده در آسمان می‌چرخد و حمد می‌خواند و در پایان آن و لا الضالین گوید!»
ترجمه

(690) خدا شش چیز را برای پیامبر و پیروان او بد دانسته

- امام صادق گفته:
که پیامبر گفت: «خدا شش چیز را برای من بد داشت و من برای اوصیاء فرزندان خویش و پیروان خود بد داشتم: بازی در حال نمازگزاری، سپوختن در زمان روزه داشتن، منت نهادن پس از دهش صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان سراهای مردمان نگریستن، در میان گورستان خندیدن».
ترجمه

(691) دین آسان محمدی شش چیز دارد

- یونس گفت: امام صادق گفته: «از خدا بترسید و به پیامبرش بگروید». گفتم: به خدا و پیامبر وی ایمان داریم. گفت: دین آسان محمدی شش چیز دارد: نماز، زکات، روزه رمضان، حج، فرمان برداری از پیشوا، رسانیدن حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را نرساند در قیامت پانصد سال وی را سر پا نگاهدارند تا از عرق وی رودخانه‌ها پدید آید. آنگاه منادی از خدا ندا کند: این ستمکاریست که حق خدای را نداد. و تا چهل سال نکوهش گردد. بعدا وی را به دوزخ افکنند».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 268
ترجمه

(692) شش گروه پاک گروه نباشند

- امام صادق گفته: «شش گروه پاک گوهر نباشند: سندی، زنگی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده‌های اصلی از شهر ری». ظاهرا این خبر از ساخته‌های زنادقه است که بنام امام ساخته و پرداخته‌اند تا میان نژادها تفرقه و نفاق پدید آرند آنگاه به کام دل برسند. زیرا وظائف ادیان جمع متفرقات است نه تفرقه مجتعمات.
ترجمه

(693) انبار سازی در شش چیز است

- پیامبر گفته: «انبار سازی در شش چیز است: گندم، جو، خرما، کشمش، روغن، زیت».

ترجمه

(694) در شش جا بیرون ریختن از زن جائز است

- یعقوب جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می‌گفت: «در شش جا بیرون ریختن مرد آب خود را از زن جائز است: زنی که به یقین نازا باشد، دوم پیر که از زادن افتاده باشد، سوم- زن سلیطه، چهارم- زن بی‌شرم بد زبان، پنجم- زنی که کودک خود را شیر نمی‌دهد. ششم- کنیز».
ترجمه

(695) باید از شش چیز به خدا پناه برد

- امام صادق گفته: پیامبر در هر روزی از شش چیز به خدا پناه می‌برد: از شک یعنی دو دلی در کارها، و انبازگیری، جانب داری بی‌جا، خشم، ستم، رشکبری».
ترجمه

(696) شش چیز نارواست

- امام علی بن ابی طالب گفته: «بهای مردار، بهای سگ، بهای باده، بهای زنا دهنده، رشوه‌گیرنده در داوری و مزد پیشگویی حرام است و ناروا».
عمار گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 269
امام صادق گفته: سحت انواع بسیاری دارد: آنچه از کارمندان ستمکاران به دست آید. مزدی که داوران برای داوری می‌ستانند، مزدی که روسپیان برای زنا دادن می‌ستانند، بهای باده‌گساری، بهای می خرما که نبیذ باشد هر گاه مست‌کننده باشد. سود خواری با دانستن حرمت آن. ای عمار رشوه رشوه‌گیری در داوری کفر به خدا و رسول اوست».
ترجمه

(697) دوستی شش چیز سبب گناهکاریست

- امام صادق گفته: سبب گناه کردن به خدا دوستی شش چیز است: دوستی جهان، دوستی سروری، دوستی خوراک، دوستی زنان، دوستی خواب، دوستی آسایش».
ترجمه

(698) چهار پا شش حق بردارنده خود دارد

- پیامبر (ص) گفته: «چهار پا شش حق بر دارنده خود دارد: هر گاه به فرودگاه رسید اول او را خوراک دهد، هر گاه به آب گذر کند او را سیراب کند، روی او را نزند که ستایش خدا می‌کند، جز در راه جهاد بر پشت وی بیهوده ننشیند، بیش از توانایی بر او بار ننهد، بیش از توانش وی را راه نبرد».
ترجمه

(699) به شش تن نباید درود گفت، شش تن شایسته پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای قوم لوط است

- اصبغ پور نباته گفته: از علی شنیدم که می‌گفت: «شش تن شایسته درود گفتن نیستند،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 270

شش تن سزاوار پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای این امت از راه و رسم قوم لوط است. کسانی که سزاوار درود نیستند: جهودان و ترسایان و نردبازان و شترنج‌کاران و باده‌گساران و تار زنان و طنبورنوازان‌اند، و آنان که به دشنام دادن به مادران یک دیگر خوشمزگی نشان می‌دهند و شاعران. و آنان که لائق پیش نمازی نیستند: زنازادگان و مرتدان از دین، تازیی که پس از کوچ کردن به شهرستان اسلام دوباره بیابان گردی پیش گیرد. باده‌گسار و آنکه برای خلاف شرعی او را حد زده باشند و آنکه مردی او را ختنه نکرده‌اند.

و کارهای قوم لوط: مهره بازی، تلنگر زدن، سقز خاییدن، دامان کشان بر زمین رفتن، دکمه‌های جامه باز نهادن».

ترجمه

(700) تفسیر واژه‌های ابجد

- علی بن ابی طالب گفته: عثمان بن عفان از پیامبر تفسیر حروف ابجد را پرسید؟. پیامبر گفت: «تفسیر ابجد را بیاموز که شگفتیها در آن است. افسوس به دانایی که معنی ابجد را نداند. پرسید معنی ابجد چیست؟. گفت: الف نعمتهای خداست و حرفیست از نامهای وی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 271
باء: خرمی خداست، جیم جمال و بهشت اوست، دال: دین خداست.
هوز: هاء دوزخ است، وای بر آنکه در آتش افتد، واو: وای بر اهل دوزخ است. زاء: زاویه ایست در دوزخ، پناه به خدا از آن چه در زاویه‌های دوزخ است.
حطی: حاء ریزش گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر که فرخ سروش با فرشتگان تا سپیده مشغول استغفاراند. طاء: طوبی سرانجامی آنان است و درختی‌ست که خدا آن را کاشته، و از روح خود در آن دمیده و از پشت دیوار بهشت شاخه‌های آن دیده می‌شود. نیروی خداست که پاک و برتر است.
کلمن: کاف: در گفتار خدا تغییری نیست و جز از خدا پشیمانی نیابی. لام رفت و آمد بهشتیان است. سرزنش کردن دوزخیان است همدیگر را. میم پادشاهی اوست که زوال پذیر نیست. نون: نون و قلم است و آنچه نویسند و آن قلمی از نور است و کتابی از نور که فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، گواهی خدا برای آن بسنده است.
سعفص: صاد پیمانه با پیمانه‌یی، یعنی آنچه می‌کنی می‌بینی. قرشت: مردم را گرد آوری می‌کند و در قیامت برای ایشان داوری می‌نماید». صدوق گفته: من آنچه در معنی ابجد و حروف آن است در کتاب معانی اخبار نوشته‌ام. ظاهرا این خبر نیز از اخبار موضوعی‌ست که زنادقه بنام علی و عثمان ساخته‌اند و بنام مقدس پیامبر اکرم پرداخته تا مردمان را از شریعت اسلامی منحرف سازند. صدوق نیز از راه سادگی اینها را در اینجا آورده است رحمه اللّٰه.
ترجمه

(701) دیوانه کسی‌ست که در او شش چیز باشد

- علی بن ابی طالب گفته: پیامبر بر گروهی گذشت. گفت: چرا گرد هم فراهم شده‌اید؟. گفتند: این دیوانه‌ایست که غش کرده گفت: این دیوانه نیست بلکه بیماریست، آنگاه گفت: خواهید که بشناسید دیوانه کیست؟. گفتند آری. گفت: دیوانه کسی‌ست که روی خود پسندی راه رود و با گوشه دیده به مردم می‌نگرد و شانه‌های خویش را از راه بزرگی می‌جنباند و با آنکه گناه کار است آرزوی بهشت دارد و کسی از نابکاری وی آسوده نیست و به نیکی او امیدی نیست. اما این کس بیماریست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 272

ترجمه

(702) در ابتدای شش نماز توجه مستحب است

- پدرم در کتاب خود نگاشته: توجه سنت است، در شش نماز: رکعت اول نماز شب، رکعتی وتر، رکعت اول نافله پیشین، رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله‌های نماز شام، رکعت اول نماز واجب.

ترجمه

(703) از شهید شش چیز را بیرون می‌آورند و با جامه‌های دیگر وی به خاک دفن می‌شود

- جناب علی گفته: از شهید پوستین و موزه و کلاه و دستار و کمر یعنی کمر بند و زیر جامه در می‌آورند مگر آنکه زیر جامه خون آلوده شده باشد در این صورت می‌گذارند و هر چه بند و گره یا تکمه دارد می‌گشایند و دفن می‌کنند».

ترجمه

(704) مردم شش گروه‌اند

- امام صادق گفته: «مردم شش گروه‌اند: سست خرد، دین پذیر، بی‌ثبات، معترف به گناه، دشمن پیشوایان شیعه، گراینده به خدا».
ترجمه

(705) با دوست خود شش چیز روا مدار

- حارث اعور همدانی به امیر المؤمنین گفت:
من ترا دوست می‌دارم امیر المؤمنین گفت: هر گاه مرا دوست می‌داری با من دشمنی مکن، با من بازی مکن، بر من پیش دستی مکن، با من شوخی و مزاح مکن، مرا خوار مگردان، با من مرافعه مکن، بر من برتری مفروش».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 273
ترجمه

(706) خدا انگشتری به ابراهیم داد در آن شش کلمه بود

. حسین پور خالد گفته:
به امام موسی بن جعفر گفتم: نقش خاتم آدم (ع) چه بود؟. گفت،
لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه
، آن خاتم را آدم از بهشت آورده بود. و چون نوح (ع) در کشتی نشست،
خدا بدو وحی کرد ای نوح هر گاه از غرق شدن بیمناکی هزار بار مرا به
یگانگی یاد کن و از من رهایی بخواه من ترا و همراهان ترا از غرق رهایی
می‌دهم.
گفت: چون نوح و پیروان وی در کشتی نشستند باد سختی وزیدن گرفت،
نوح ترسناک شد به وی زمان نداد که هزار بار
لا اله الا اللّٰه
گوید، به زبان سریانی گفت:
هلولیا الفا الفا یا پاماریا اثقن
. اضطراب کشتی فرو نشست، کشتی روان شد. نوح گفت: کلامی که مرا
از غرق رهایی داد نباید از دست دهم در انگشتری خود نقش کرد:
لا اله الا اللّٰه
هزار بار، پروردگارا مرا اصلاح کن.
مهر سلیمان پور داود این بود: پاک است خدایی که با کلمات خود جن را
مهار کرده. چون ابراهیم را در منجنیق نهادند که به آتش افکنند جبرئیل
خشمناک شد. خدا به وی وحی کرد برای چه خشمناک هستی؟.
گفت: ابراهیم دوست توست و در زمین جز او کسی ترا نمی‌پرستد، دشمن
خویش و او را بر وی چیره کردی.
خدا گفت: خاموش: بنده‌یی شتاب کند که چون تو بیمناک باشد، من رشته
کار را به دست دارم. ابراهیم بنده من است، هر گاه بخواهم وی را رها
می‌سازم، فرخ سروش آرام شد، به ابراهیم گفت: هر گاه نیازی داری
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 274
بگوی؟. گفت: به تو نیازی ندارم. در این هنگام خدا انگشتری به وی فرستاد
که شش جمله بر آن نقش بود چنین: معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر
ویست، جنبش و توانایی جز به خدا نیست، کار خود را به او برگزار، به خدا
تکیه کردم، خدا مرا بسنده است. خدا به وی وحی کرد این انگشتری را در
دست کن که من آتش را بر تو گلزار نمایم».
ترجمه

(707) خدا شیعه را از شش چیز دور داشت

- امام صادق گفته: خدا شیعه ما را از شش چیز دور داشته:
دیوانگی، خوره، پیسی، ابنه، از زنا زاییده شوند یا تولید مثل از زنا کنند، دست گدایی به مردم دراز نکنند. مفضل پور عمر گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: خدا شیعیان ما را از شش چیز نگاهداشته: آزمندی چون کلاغ، زوزه کشی مانند سگ، ملوط شدن یا زنا زاده بار آمدن یا زنا زاده بار آوردن، یا از در سراها دست درویشی دراز کردن.
ترجمه

(708) امیر المؤمنین به شش چیز بر دیگران مقدم شد

- علی بن ابی طالب گفته: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از یاران به طلب پیامبر به در سرای ام سلمه آمدند و من بر در سرا نشسته بودم، از پیامبر از من جستجو می‌کردند گفتم: اکنون بیرون آید، بیرون آمد و دست خود را بر پشت من زد و گفت: زنده مانی ای پسر ابی طالب تو پس از من از شش چیز با مردمان پیش گیری و بر آنها چیره شوی. در قریش کسی از ایشان نیست تو نخستین ایمان آورنده به خدا بودی و در فرمان او استوارتر و بعهد خدا وفاکننده‌تر بودی و بر مردمان مهربان‌تری، به داوری داناتری،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 275
و در تقسیم اموال مراعات‌کننده‌تری و نزد خدا از همه برتری.
ترجمه

(709) شش تن خواهش ایشان برآورده نمی‌شود

- نوف گفته: شبی نزد امیر المؤمنین علی بودم، او همه شب را نماز گزاردی و ساعت به ساعت بیرون آمدی و به آسمان نگریستی و قرآن خواندی چون پاسی از شب سپری شد. گفت: «ای نوف خفته‌یی یا بیدار؟. گفتم: بیدارم گفت: ای نوف خوشا کسانی که از جهان دیده دوختند و به جاویدان دل بستند. ایشان زمین را زیر انداز خویش ساختند و خاکش را بالین خویش گرداندند. و آب آن را به جای عطر به کار بردند، قرآن ورد اینان است و دعا راه و رسم آنان به شیوه عیسی بن مریم از جهان بریدند. خدا به عیسی وحی کرد که به بزرگان بنی اسرائیل را بگوی در هیچ کدام از سراهای من در نیایند مگر با دلی پاک و دیدگانی بیمناک و دستهایی پاک و به ایشان بگوی من خواهش‌های شما را برآورده نکنم و نه دعای آنکه از مخلوقات من ذمه وی مشغول باشد، ای نوف هرگز راه داری یا کارگر شهربانی یا کدخدا یا تارزن یا دف زن نباشی، چون پیامبر، شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست و گفت: این دم ساعتی‌ست که دعای کسی رد نگردد مگر دعای: کدخدا یا شاعر یا راه دار یا پاسبان یا تارزن یا دف زن».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 276

ترجمه

(710) شش گروه نفرین شده‌اند

- امام علی بن الحسین گفته: پیامبر گفت: خدا و من و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌یی شش گروه را نفرین کرده‌اند: آنکه بر کتاب خدا افزاید، آنکه قضا و قدر خدا را دروغ داند، آنکه روش مرا کنار گزارد، آنکه بزرگداشت خاندان مرا اهمال کند، آنکه به زور بر مردمان فرمانروایی کند تا عزیزان خدا را خوار کند و کسانی را که خدا خوار کرده ارجمند گرداند، آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را به خویش اختصاص دهد و آن را از آن خود داند».
ترجمه

(711) کمال مرد به شش چیز است

- ابو الفضل محمد پور احمد کاتب نیشابوری به سند خویش روایت کرده که جناب علی گفته: کمال مرد به شش چیز است: به دو خردتر و به دو کلانتر و دو نافذتر و دو خرد وی: دل و زبان است که با دل نبرد کند و با زبان بیان کند، دو بزرگتر وی: خرد و همت ویست، دو نافذتر وابسته‌های او از خواسته و زیبایی اوست.
ترجمه

(712) مردمان شش گروه‌اند

- جعفر پور محمد بن مسرور برای ما حدیث کرد که گفت:
محمد پور جعفر پور بطه ما را حدیث کرد که گفت: احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از گفته پدر خود حدیث را به زرارة پور اوفی رسانید که گفت: امام علی بن الحسین به من گفت: ای زرارة مردمان در زمان ما شش گروه‌اند:
شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیراند که هر یک از ایشان خواهند چیره باشند
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 277
و مغلوب نگردند. بازرگانان شما: گرگ‌اند، زمانی که می‌خرند بدی کالا را آشکار می‌کنند و چون می‌فروشند از آن ستایش می‌کنند، روباه آن گروهی‌اند که بنام دین نانی می‌خورند و آنچه را به زبان شرح می‌دهند در دل مخالف آن‌اند. سگان مردمانی هستند به زبان که چون سگ با زبان خود مردمان را می‌گزند و مردمان از بیم نیش زبان ایشان را گرامی می‌دارند. خوک کسانی هستند که خوی زنان دارند و بهر ننگی خوانده شوند می‌پذیرند. گوسفند گروه مؤمنان‌اند که رنج می‌کشند و موی ایشان را می‌برند و گوشت اینان را می‌خورند و استخوانهای آنان را خرد می‌کنند، چون که این گوسفند میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک گرفتار است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 278
ترجمه

باب منشهای هفتگانه

(713) دستور دفن هفت چیز

- عایشه گفته: پیامبر ما را به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور داده: موی، ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.
ترجمه

(714) پیامبر از هفت چیز منع کرده و به هفت چیز دستور داد

- براء پور عازب گفته: پیامبر از هفت چیز منع کرد و به هفت چیز فرمان داد؛ منع کرد از انگشتری در به دست کردن، در آشامیدن در زر و سیم هر که در آنها بیاشامد در آخرت در آنها نیاشامد، و بر زین ابریشمی سوار شدن و از پوشیدن جامه‌های ابریشمی دار مصر استفاده برای پوشیدن و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس.
فرمان داد: تشییع جنازه کردن، دیدار بیمار رفتن، دعای عطسه گفتن، یاری از ستم رسیده، آشکار اسلام گفتن،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 279
پذیرفتن دعوت، فرود آمدن بر سوگند و رها دادن از مخالفت آن.
ترجمه

(715) هفت اندام از گوسفند حرام است

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در ضمن سفارشهای خویش به من گفت: ای علی هفت اندام از گوسفند حرام شده: مردی و خایه، مثانه، مخ حرام که در میان استخوانهای مدور پشت گرده است، غده‌ها و سپرز و زهره‌دان. جناب علی به قصابان می‌گذشت و از فروش هفت اندام از گوسفند منع کرد: از خون و غده‌ها و گوشه‌های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و مردی، مثانه که به فارسی شاش‌دان گویند.
قصابی از او پرسید: جگر سیاه و سپرز یکی‌ست. گفت: دروغ گویی، دو جام آب بیاور، تا اختلاف آنها را بدانی، جگر سیاه را در جامی مالید و فشرد و سپرز را نیز در جامی نهاد و مالید و فشرد. جگر سیاه چیزی از آن نماند لیک سپرز سالم ماند. گفت: این است فرق جگر سیاه و سپرز. زیرا سپرز گوشت بود و این جگر سیاه خون بسته.
ترجمه

(716) به علی هفت چیز داده شده

- علی بن ابی طالب (ع) گفته: پیامبر در ضمن سفارش خود به من گفت: ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو به من هفت چیز داد: تو نخستین کسی هستی که با من

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 280

از گور بیرون آیی، تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی هستی که با من جامه بزرگی پوشی و چون زنده شوم زنده شوی، تو نخستین کسی هستی که با من در بهشت باشی، تو نخستین کسی هستی که با من از باده سر بسته می‌نوشی.

ترجمه

(717) پیامبر هفت بار گفت خوشا کسی که ندیده به من گرود

- ابو أمامه گفته: پیامبر گفت: خرما کسی که مرا ندیده و به من گروید، بعدا هفت بار گفت: خوشا کسی که مرا ندیده به من گروید.
ترجمه

(718) هفت تن در زیر عرش خدا باشند

- پیامبر گفت: هفت تن را خدا در قیامت زیر سایه عرش جای دهد. آن روز که جز سایه او سایه‌ایی نباشد: پیشوای دادگر، جوانی که در بندگی خدا بزرگ شده، آنکه چون از مسجد در آید هوس بازگشتن به مسجد داشته باشد، دو تن که برای خدا با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از یک دیگر جدا شدند، آنکه در تنهایی به یاد خدا باشد و از بیم خدا دیدگانش سرشک بارد، مردی که زن زیبایی خانواده‌دار او را به خویشتن خواند و او نپذیرد و گوید: من از خدای همی ترسم. آنکه در راه خدا صدقه دهد چنان که دست چپ وی از راست آگاه نگردد. در روایت دیگر به همین مضمون از پیامبر رسیده لیک با اختلاف ترتیب، به جای دو مرد، گفته: مردی که برادر مؤمن خود را ببیند و گوید: ترا برای خدا دوست دارم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 281
ترجمه

(719) در کشمش هفت چیز است

- پیامبر گفته: کشمش بخورید که صفرا را دور می‌کند و بلغم را می‌برد و پی را سخت می‌کند، و رفع خستگی می‌کند، خلق را نیکو می‌سازد و دل را پاک می‌دارد و اندوه را می‌زداید.
ترجمه

(720) در روزگار موسی هفت کوه جا به جا شدند

- از پیامبر نقل شده که گفت: از کوههایی که در روزگار موسی از جایی به جایی منتقل شده هفت کوه است که: به حجاز و یمن پیوست، احد، و ورقان در مدینه است، ثور و ثبیر، حراء در مکه، صبر و حصور در یمن.
ترجمه

(721) نام و رنگ آسمانهای هفت‌گانه

- امام حسین بن علی گفته: علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید مرا از رنگ و نام آسمانها آگاه ساز، در جواب گفت: نام نزدیک‌ترین آسمانها به ما رفیع است. و آن از آب و دود آفریده شد! و نام آسمان دوم قیدوم است و به رنگ آهن است! و نام آسمان سوم ماروم است و به رنگ برنز است! و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ سیم است! و نام آسمان پنجم هیفون است و به رنگ زر است! و نام آسمان ششم عروس است و از یاقوت سبزی آفریده شده! و نام آسمان هفتم عجماست و آن در سفیدی ست!.
این خبر دراز است اندازه نیاز آن را اینجا آوردم. الحمد للّه. این نامها و رنگها نه با آسمان‌شناسی کهن سازگار است و نه با آسمان‌شناسی تازه. هر گاه این خبر صحت داشته باشد، خدا می‌داند و حضرت علی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 282
ترجمه

(722) پیامبر هفت سفارش به ابو ذر کرد

- ابو ذر گفته: پیامبر به من هفت سفارش کرد:
به زیر دستان خود نگاه کنم نه به بالاتر از خود. مسکینان را دوست بدارم و به ایشان نزدیک گردم، حق بگویم اگر چه تلخ باشد. با خویشان خود گرمی کنم اگر چه به من توجهی نکردند. در باره خداپرستی از سرزنش بیمناک نگردم. بسیار
لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج1 ؛ ص282
ویم. چون آن از گنجهای بهشت است. از عبد اللّٰه بن صامت نیز از ابی ذر مانند این نقل شده.
ترجمه

(723) هر که هفت صفت داشته باشد ایمانش کامل است

- امام اول گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی هفت صفت است در هر که باشد ایمان او کامل است و بهشت به روی وی گشاده. آنکه دست نماز را شاداب سازد، نمازش را نیکو گزارد، زکات خواسته بپردازد، خشم خویشتن نگاهدارد، زبان خود را حفظ سازد، برای گناه خویش آمرزش خواهد. برای خاندان پیامبر حق پند و اندرز را فروگزار مکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 283

ترجمه

(724) هر که رمضان را روزه بدارد هفت چیز برایش ثابت شود

- امام علی بن ابی طالب در گفتار درازی گفته: پیامبر گفت: هیچ مؤمنی نیست که برای خرمی خدا ماه رمضان را روزه بدارد جز آنکه خدا هفت چیز برایش آماده دارد: نخستین آنچه از حرام در تن وی باشد آب کند. دوم- به آمرزش خدا نزدیک گردد. سوم گناه آدم را کفاره داده، چهارم- خدا سختی مرگ را بر وی آسان کند. پنجم- در قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان باشد. ششم- خدا از خوراکهای بهشت به وی خوراند. هفتم- نامه بیزاری از دوزخ را به وی دهد. علی تصدیق پیامبر کرد.

ترجمه

(725) در قیامت شکنجه هفت تن دردناک‌تر باشد

- مردی از یاران امام صادق گفته از او شنیدم که می‌گفت: دردناک‌ترین شکنجه مردم در قیامت هفت تن‌اند: نخستین آن پسر آدم که برادر خود را کشت، نمرود که با ابراهیم در باره خدا جدل می‌کرد؛ دو تن از بنی اسرائیل که یکی ایشان را یهودی کرد و دیگری آنان را نصرانی. فرعونی که گفت من خدای بزرگ شما هستم، و دو تن از پیروان اسلام
ترجمه

(726) تکبیرات افتتاح نماز هفت است

- حسين پور راشد گفته: از امام رضا راجع به تكبيرات افتتاح نماز پرسيدم، گفت: هفت است. گفتم: از پيامبر روايت شده تكبيرى پيش نمى‌گفت: گفت:
يكى را بلند مى‌گفت و باقى را آهسته. زراره گفته: من خود شنيدم امام صادق نماز را با هفت تكبير پياپى آغاز كرد. امام صادق گفته: هر گاه پيش نماز گردى براى تو بسنده است كه تكبيرى را بلند بگويى و باقى را آهسته.
امام محمد باقر گفته: كمترين شماره تكبير اول نماز يكى‌ست و سه بلكه پنج و هفت بهتر است.
من كه صدوق هستم علت هفت تكبير در آغاز نماز را در كتاب علل الشرائع آورده‌ام.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 284
ترجمه

(727) در هفت جا پس از حمد نماز در رکعت اولی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را بخوانند

- امام صادق گفته: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را در هفت جا وامگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز بام و دو رکعت نافله هنگام زوال و دو رکعت نافله پس از نماز شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز بام و دو رکعت نماز طواف. صدوق گفته:
فرمان قرائت این دو سوره در این هفت جا از راه استحباب است نه وجوب.
ترجمه

(728) فرزانه‌یی برای دانستن هفت کلمه هفتصد فرسنگ راه پیمایید

- امام صادق گفته:
فرزانه‌یی هفتصد فرسنگ راه پیمود تا از فرزانه‌یی هفت کلمه را بداند. چون وی را دید پرسید: بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی‌نیازتر از دریا و سخت‌تر از سنگ و سوزان‌تر از آتش و سردتر از زمهریر و ثقیل‌تر از کوه چیست؟ گفت: «حق بلندتر از آسمان است و دادگری پهناورتر از زمین است. و خود داری بی‌نیازتر از دریاست و دل کافر دشوارتر از سنگ است و آزمند سوزان‌تر از آذر است و نومیدی سردتر از زمهریر است و بهتان بر بی‌گناه سنگین‌تر از کوههای بلند است».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 285
ترجمه

(729) هفت تن کار خویشتن را تباه می‌سازند

- حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت:
هفت تن کار خود را تباه می‌سازند: مرد فرزانه و دانا که دانش خویش را نه پراکند و مردم وی را نشناسند و از وی سودمند نگردند و نام وی برده نشود. فرزانه‌یی که سرمایه دانش خود را به نااهلان دهد که دروغ زن هستند و باور ندارند آنچه را از وی می‌آموزند. آنکه نابکار را امانت‌دار خود گرداند، بزرگی که مهربان نیست. مادری که راز فرزند خویش نگاه ندارد، آنکه در نکوهش یاران و برادران شتاب کند، آنکه با همکار و هم نوع خود ستیزه کند.
ترجمه

(730) سجده بر هفت اندام است

- امام محمد باقر گفته: «سجده بر هفت اندام است:
پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک
رساندن مستحب است. اما هفت دیگر واجب است.
ترجمه

(731) پیامبر هفت گروه را نفرین کرده است

- پیامبر گفته: «من هفت گروه را نفرین کرده‌ام و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌یی نفرین کرده. پرسیدند کیان‌اند؟. گفت: «آنکه به کتاب خدا افزاید و قدر خدا را دروغ پندارد و روش مرا کنار گزارد از گرامی داشت دودمان من سرپیچد. با زور و چیرگی فرمان روا گردد تا ارجمندان خدای را خوار گرداند و خواران حق را ارجمند سازد و بیت المال مسلمانان را بر خویشتن حلال داند و حرام خدای را حلال شمارد.
پیامبر باز گفته: «هفت تن را خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌یی نفرین کرده: آنکه کتاب خدای را کم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 286
و کاست گرداند و آنکه روش مرا بگرداند و آنکه از گرامی داشتن دودمان من کوتاهی کند، آنکه بنا حق فرمانروایی کند تا آن را که خدا خوار ساخته گرامی گرداند و آنکه را خدا گرامی داشته خوار گرداند آنکه حرامهای خدای را حلال سازد و آنکه از پرستش خدای سرباز زند.
ترجمه

(732) مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد

- معلی پور خنیس گفته: به امام صادق گفتم: مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟. گفت: هفت حق واجب دارد، و هر گاه ادا نکند خود را از خدا بریده و دستور وی را به جای نیاورده. گفتم: برخی تو گردم، این حقوق کدامست؟ گفت: من به تو مهربان هستم می‌ترسم این حقوق را تباه سازی و بدان کار بندی. گفتم: توانایی از خداست. گفت: آسانترین آنها اینست: آنچه را برای خود خواهی برای برادر خود خواه و آنچه را برای خود بد داری برای او نیز بد دان. در حاجت وی کوشا باش و خرمی او را بخواهی و خلاف او مکن، با جان و خواسته و دست و زبان با وی یاری کن.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 287
راهنمای او باشی و چون جامه او را بپوشانی. آنکه سیر مباشی و او گرسنه باشد. نباید که تو جامه پوشی و او برهنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه. هر گاه زن و پرستار داری برادر تو زن و پرستار ندارد پرستار خود را بفرست تا جامه‌های وی را شست و شوی کند و خوراک او را بپزد، بستر وی را بگسترد چون که همه اینها در میان شما به طریق شرکت است. در عهد و سوگند وفادار باشی و مرده‌اش را تشییع کنی و در بیماری از او دیدار کنی و خویشتن را در کارهایش آماده داری چون چنین سازی وظیفه دوستی را ادا کرده‌یی و به دوستی خدا پیوستی.
و نیز گفته: مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب دارد که بر تو حتم است، خدا از آنها بازرسی کند:
در چشم خود وی را گرامی دار و در دل وی را دوست دار و از خواسته خود با وی همراهی کن.
غیبت وی را حرام دان، در بیماری از او دیدار کن، جنازه وی را تشییع کن، پس از مرگ از او به نیکی یاد کن.
ترجمه

(733) کافر با هفت روده می‌خورد

- پیامبر گفته: مؤمن با یک روده می‌خورد و کافر با هفت روده. یعنی به دنیا بیشتر متوجه است.
ترجمه

(734) مؤمن کسی‌ست که هفت چیز داشته باشد

- جناب علی گفته: گرونده به خدا کسی‌ست که پیشه‌اش پاک باشد و خویش نیک و درون وی درست، زائد از خواسته خود را در راه خدا هزینه کند و بسیارگوی مباشد و مردم را از شر خود نگاهدارد و از خود به ایشان حق دهد.

ترجمه

(735) مؤمنان در هفت درجه از ایمان هستند

- امام صادق گفته: مؤمنان در ایمان بر هفت درجه می‌باشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمی‌روند، دارنده درجه معینی مشمول الطاف خدا می‌شود و ترفیع رتبه پیدا می‌کند، لیک از درجه خود به درجه دیگران نمی‌رود. دسته‌یی گواهان خدایند بر خلقش، دسته‌یی نجبایند. دسته‌یی ممتحنه‌اند، دسته‌یی اهل دلاوری‌اند، دسته‌یی اهل شکیبایی‌اند، دسته‌یی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 288
اهل پرهیزکاری‌اند، دسته‌یی اهل آمرزش و مغفرت.
ترجمه

(736) حلاوت ایمان در هفت دل نباشد

- امام صادق گفته: هفت گروه حلاوت ایمان در دل ایشان نباشد: دل سندی و دل زنگی، دل خوزستانی و دل کرد و دل بربری و مردم اطراف ری و کسی که زنا زاده باشد.
ترجمه

(737) هفت گروه از دانایان در دوزخ‌اند

- امام صادق گفته: «پاره‌یی از دانایان همی خواهند که دانش خویش را نهان سازند تا مردمان از آن سودمند مگردند، ایشان در اشکوبه اول از دوزخ‌اند، برخی از دانایان هر گاه کسی به ایشان پندی دهد از پند بند کینه در دل گیرند و خود هر گاه پند دهند سختی کنند اینان در اشکوبه دوم از دوزخ جای دارند. بعضی از این دانایان خوی بزرگ منشی و خواسته‌جویی در ایشان است و توانگران را برای دانش اندوزی از دیگران شایسته‌تر می‌دانند.
و تهی دستان را از دانش نومید می‌سازند اینان در اشکوبه سوم از دوزخ جای دارند. گروهی از دانایان فرمان‌روامنش‌اند و سرکش هر گاه به گفته ایشان خرده گیرند یا در محضر اینان کوتاهی گردد خشمناک شوند، ایشان در اشکوبه چهارم از دوزخ‌اند. دسته‌یی از دانایان سخنان جهود و ترسایان را به دست آورند تا دانش خویش را در دیده‌ها نیرومند و سودمندتر نشان دهند ایشان در اشکوبه پنجم از دوزخ تشریف دارند. فرقه‌یی از دانایان خود را مرجع می‌سازند و گویند احکام خویشتن را از ما با
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 289
بد آموزید و گوش فراما دارند در صورتی که معلوم نیست درست دریافته باشند در واقع دانش را به خود باز بسته‌اند ایشان در اشکوبه ششم از دوزخ مستقراند. گروهی از دانایان دانش خود را ابزار نمایش و آوازه ساخته‌اند اینان در اشکوبه هفتم از دوزخ ساکن‌اند».
ترجمه

(738) خدا هفت جانور را آفرید که از شکم مادر بیرون نیامده بودند

- امام حسن بن علی در سخن درازی که در گفتگوی با پادشاه روم داشته در جواب او که پرسیده بود از هفت جانوری که خدا آنها را بی‌مادر آفریده، گفت: «آدم و حوا و گوسفند قربانی ابراهیم و اشتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا آن را «زمین فرستاد تا برابر قابیل زمین را کند و دیو».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 290
ترجمه

(739) اسلام بر هفت رسد قرار داده شده

- عمار پور ابی احوص گفته: به امام صادق گفتم: مردمانی نزد ما ساکن‌اند که به امیر المؤمنین علی اعتقاد دارند وی را از همه برتر دانند لیک مانند ما او را وصف نمی‌کنند شناسایی ایشان در باره وی ژرف نیست. آیا ما با آنان دوست باشیم؟.

گفت: آری اجمالا با ایشان دوستی کنید، هر که اندازه‌یی دارد. نزد خدا چیزهایی‌ست که نزد پیامبر نیست، پیامبر به درگاه خدا پایه‌یی دارد که ما نداریم، ما چیزهایی داریم که شاید شما نداشته باشید، شما نیز پایه‌یی از شناسایی دارید که شاید دیگران نداشته باشند، خدا اسلام را بر هفت رسد بخش بندی کرده: شکیبایی، راستی، باور، خشنودی، به جای آوری، دانش، بردباری. آنگاه آن را میان مردمان پخش کرد، هر که همه را داشته باشد او ایمانش کامل است و ظرفیت دارد. اما به برخی از مردم رسدی داده و به برخی دو رسد و به بعضی سه رسد و به گروهی چهار رسد و به دسته‌یی پنج رسد و به فرقه‌یی شش رسد و به جماعتی هفت رسد.

به آنکه رسدی داد هیچ گاه تکلیف کسی که دو رسد به وی داده تکلیف مکند. و به آنکه دو داده انتظار سه مکند و سه داده را چهار رسد مخواهد و همچنین پس مردمان را به اندازه توانایی تکلیف کنید تا از دین گریزان نگردند. مثالی بیاورم تا از آن پند گیری. مسلمانی همسایه کافری داشت که با وی یار بود، مسلمان خواستی که یار وی نیز مسلمان گردد از این روی همیشه اسلام را در دیده وی نمایش دادی تا مسلمان شد. فردای آن روز مسلمان او را به مسجد برد نماز بام را با جماعت گزارد، چون نماز سپری شد او را گفت: لختی بنشین تا آفتاب برآید و در یاد خدا باشی چون آفتاب دمیدن گرفت بدو گفت: چه نیکوست هر گاه امروز را روزه بداری و تا پیشین هم در این مسجد قرآن فراگیری، او نیز روزه بداشت و تا نماز پیشین بماند بعدا نماز پسین گزاردند، باز مسلمان گفت: ای یار نماز شام نزدیک است بشکیب تا نمازگزاریم چون شام گزاردند گفت: نماز خفتن نیز بگزاریم که عظیم ثوابی دارد. بعد نو مسلمان به سرای خود رفت.

مسلمان دیگر روز رفت و او را به مسجد خواند، نو مسلمان گفت: ای یار من از مسلمانی بیزار هستم چون که مرا فراغتی نیست که پی کار و پیشه خود روم این دین اسلام دین دشواریست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 291

بنی امیه با زور شمشیر و ستم رفتار کردند از میان رفتند، فرمانروایی ما به نرمی و دل‌جویی و خوش خویی‌ست. مردمان را به دین خود تشویق کنید اما با نرمی و آسان‌گیری.

ترجمه

(740) خدا به پیامبر خود هفت چیز داده

- امام حسن بن علی در خبری دراز گفته:
چند جهود نزد پیامبر آمدند، داناترین ایشان پرسشهایی از پیامبر کرد از آن جمله پرسید ما را از هفت چیز که خدا از میان پیامبران ترا بدان مخصوص گردانیده و پیروان ترا از میان امتان بدان سرافراز کرده آگاه فرما. پیامبر گفت: خدا به من سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز آدینه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (شام، خفتن، بام) را به من داد و پیروان مرا در بیماری و سفر اجازه داده که روزه را بگشایند و نماز را شکسته گزارند و آنان که گناه بزرگ کرده‌اند مشمول شفاعت من کرده.
جهود گفت: راستی گفتی، بگوی پاداش آنکه فاتحة الکتاب را بخواند چیست؟. پیامبر گفت:
هر که فاتحة الکتاب بخواند خدا به وی پاداش خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان، پاداش آن این است که بانگ گویان با پیامبران و صدیقان و شهیدان محشور گردند و اما فضل نماز جماعت: رده‌های نماز جماعت امت من در زمین مانند رده‌های فرشتگان است در آسمان و رکعتی نماز جماعت برتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن پیش خدا از پرستش چهل سال پسندیده‌تر است.
روز آدینه روزیست که خدا آفریدگان را در آن روز برای شمار گرد کند. گرونده‌یی نیست که سوی نماز جماعت برود جز آنکه خدای در قیامت بیم وی را کم سازد و بهشت را به وی پاداش دهد.
افزونی بلند خواندن نماز آن است که به اندازه‌یی که آواز می‌رود زبانه آتش از وی دور گردد. از پل صراط شادمانه تا به بهشت می‌گذرد. اما ششم. تخفیف در بیماری و سفر نشانه آن است که خدا در قیامت چنان که در قرآن امیدوار ساخت بیم را از پیروان من دور کند. چنان که در قرآن گفته: آنکه کار نیک کند به از آن پاداش یابد و از بیم روز رستاخیز در امان است، هیچ گراینده‌یی نیست که نماز مرده گزارد مگر آنکه خدا بهشت را به وی واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق والدین یا شقی باشد.
شفاعت من ویژه خداوندان گناه‌های کلان است. جز مشرک و ستمکار بر بندگانش که شایسته شفاعت نیستند. آن جهود گفت: راست گفتی من گواهی می‌دهم که معبود جز خداوند بزرگ نیست و تو فرستاده وی هستی. تو آخرین پیامبران هستی و پیشوای پرهیزکاران و پیامبر خدا بر جهانیان چون مسلمان شد برگ سفیدی بر آورد و هر چه پیامبر گفته بود در آن بنگاشت. آنگاه گفت ای پیامبر خدا این را از الواحی که خدا به موسی کلیم فرستاده بود نگاشته‌ام. من در تورات وصف ترا بسیار خوانده بودم تا

اندازه‌یی که به شک افتادم. چهل سال است که نام ترا از آن محو می‌کردم باز در جای
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 293
خود نوشته می‌یافتم. من در تورات خوانده‌ام که جز تو کسی جواب درست به این پرسشها نخواهد داد.
هنگامی که این پرسشها را از تو می‌کردم جبرئیل به راست توست و میکائیل به چپ تو و وصی تو در برابر، پیامبر گفت: درست گفتی چنین است. جهود از روی پاکی گروید. ان شاء اللّٰه.
ترجمه

(741) قربانی گاوی و اشتری از هفت تن بسنده است

- یونس پور یعقوب گفته: از امام صادق پرسیدم هر گاه گاوی قربانی شود؟ گفت: از هفت کس بسنده است. و نیز گفته: گاو و اشتر قربانی از هفت تن با هم باشند بسنده است چه از یک خانواده باشند یا بیگانه.
ترجمه

(742) آفتاب هفت طبقه دارد و ماهتاب هفت طبقه

- محمد پور مسلم گفته: به امام محمد باقر گفتم: چرا مهر از ماه گرمتر است؟. گفت: خدا مهر را از نور آتش و گاز خالص آب ساخته، طبقه‌یی از این و طبقه‌یی از آن تا هفت طبقه آنگاه طبقه آتشین است که طبقه هفتم از آن نمایان است بر گرد آن قرار داده، از این جهت گرمی آن بیشتر از ماه است، گفتم: ماه چگونه؟. گفت:
خدا آن را از نور آتش و گاز آب ساخته، طبقه‌یی از این و طبقه‌یی از آن تا به هفتمین طبقه زیرین رسیده بر گرد آن طبقه‌یی از آب پوشانیده از این جهت ماه از مهر سردتر است.
ترجمه

(743) جهان هفت اقلیم است

- امام صادق گفته «جهان هفت اقلیم است- قوم یأجوج و مأجوج- قوم روم- مردم چین- زنگ- قوم موسی- اقلیمهای بابل»: در هیأت کهن کره زمین را هفت بخش می‌کردند و ابتدای آن را از خط استواء تا 66 درجه به سوی قطب شمالی به هفت قطعه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 294
می‌ساختند. چون سیارات را هفت می‌گفته‌اند از این رو اقالیم را به اعتبار سیارات هفت می‌گرفتند. امروزه به پنج منطقه قسمت کرده‌اند: قطب شمالی و قطب جنوبی. متعدله شمالی. معتدله جنوبی. منطقه استوایی یا حاره. این با هیچ کدام تطبیق نمی‌شود. اقلیم گفتن و آنگاه به اعتبار نژاد تقسیم کردن مشکل به نظر می‌آید. شاید این خبر از موضوعات برخی از روات باشد.
ترجمه

(744) در هفت جا از عبادات دعای مخصوص نرسیده

- امام محمد باقر گفته: هفت جاست که دعای مخصوصی لازم نیست: نماز مرده، قنوت در مستجار که قسمتی از بیرون خانه کعبه است، و صفا و مروة، و وقوف به عرفات و در دو رکعت طواف».
ترجمه

(745) باید هفت تن قرآن مخوانند

- جناب علی گفته «هفت تن باید قرآن مخوانند:
آنکه در حال رکوع است، آنکه در سجده است آنکه در مستراح است، آنکه در گرمابه است آنکه جنب است، زن زاییده در حال نفاس، زن حائض».
صدوق گفته: این حکم به طریق کراهت است نه حرمت، چون برای جنب و حائض خواندن قرآن جائز است، جز چهار سوره که سجده واجب دارد. و آنها: الم سجده در سوره لقمان است و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ است روایتی نیز رسیده که مرد در گرمابه می‌تواند قرآن بخواند نه برای آوازخوانی، لنگ در بر داشته باشد.
لیک برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند، چون وظیفه آنها تسبیح است مگر در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده، لیک در مستراح نباید قرآن خواند و زن زاییده نیز در حکم حائض است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 295
ترجمه

(746) قرآن خدا بر هفت حرف نازل شده

- حماد پور عثمان گفته: به امام صادق گفتم:
احادیث گوناگونی از شما پیشوایان بما رسیده. گفت: قرآن بر هفت حرف نازل شده، کمترین اجازه‌یی که امام دارد آن است که به هفت طریقه فتوی دهد. آنگاه گفت: این دهش ماست به مردم بده یا دست نگاهدار حسابی ندارد. پیامبر گفته: فرشته‌یی نزد من آمد و گفت: خدا به تو دستور می‌دهد که قرآن را به یک حرف بخوان گفتم خدایا به پیروان من فراخی ده گفت: دستور داد که قرآن را به هفت حرف بر خوان و اللّٰه اعلم.
ترجمه

(747) خدا از روزی که زمین را آفرید تا کنون هفت دسته از دانایان پدید آورده

- محمد پور مسلم گفته: از امام باقر شنیدم که می‌گفت: خدا از وقتی که زمین را آفرید هفت گروه دانایان بیافرید که فرزند آدم ابو البشر نبودند. همه آنان را نیز از روی زمین آفرید و هر دسته‌یی را پس از دیگری در زمان خود در آن جای داد. آنگاه خدا آدمی که پدر این مردمان است بیافرید، و دودمان وی پدید آورد. از روزی که خدا بهشت را آفرید جای گروندگان بود و از زمانی که دوزخ را آفرید جای کافران بود. شاید اعتقاد کنید روز قیامت شده خدا ابدان بهشتیان را با ارواح ایشان به بهشت برد و ابدان دوزخیان را با ارواح ایشان به دوزخ دیگر کسی نیست در زمین که وی را بپرستد. به خدا سوگند که خلقی دیگر بیافریند که او را بپرستند و برای ایشان زمینی بیافریند که ایشان را در بر دارد. قرآن گفته: روزی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 296

که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر و نیز گفت: آیا ما از آفرینش نخستین درماندیم؟ بلکه ایشان در پوشش تازه‌یی از آفرینش به سر می‌برند.

ترجمه

(748) در آسمان و زمین چیزی نباشد مگر به هفت مطلب

- امام موسی بن جعفر گفته:
«در آسمانها و در زمین چیزی یافت نگردد مگر به هفت سبب: قضا و قدر و اراده و مشیت، کتاب و اجل و دستور. هر که جز این گوید به خدا دروغ بسته و بر خدا رد ساخته».
ترجمه

(749) چون نجاشی پادشاه حبشه مرد پیامبر هفت بار بر او تکبیر گفت

- جناب علی گفته: چون جبرئیل مرگ نجاشی پادشاه حبشه را به پیامبر گزارش داد اندوهناک گردید و بر او بگریست و گفت: «برادر دینی شما اصحمه نام نجاشی بود در گذشت، سپس به میدان بیرون مدینه رفت و از همان جا بر او نماز گزارد و هفت تکبیر بر او گفت، همه بلندیهای زمین پست شد تا از مدینه جنازه او را که در حبشه بود دید».
ترجمه

(750) هر گاه خدا بر امتى خشم كند و به شكنجه‌یى ايشان را نابود نكرد هفت بلا بر آنان گمارد

- پيامبر گفته: «هر گاه خدا بر امتى خشمناک گردد و شكنجه‌یى بر آنان نفرستد كه نابود گردند. نرخهاى ايشان را گران سازد و زندگى اينان را كوتاه گرداند و بازرگانان سود نبرند و ميوه‌هاى آنان فراوان نشود و جويهاى ايشان شاداب نگردد و بارانهاى موسمى از آنان دريغ كند و نابكاران را بر ايشان چيره سازد».
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج1، ص: 297
ترجمه

(751) دوستی پیامبر و دودمانش در هفت جای سودمند است

- پیامبر گفته:
«دوست داشتن من و دودمان من در هفت جای که هراسناک است سودمند گردد: هنگام مرگ، و در گور، در برخاستن از آن، هنگام گرفتن نامه اعمال، هنگام شمار، هنگام سنجیدن کارهای نیک و بد و در گذشتن از صراط».
ترجمه

(752) از عامر روایت شده که زمین برای هفت تن آفریده شده

- از جناب علی روایت شده که گفت: «زمین برای هفت تن آفریده شده که برای آنان روزی به شما می‌رسد و باران بر شما می‌بارد و بر دشمنان پیروز می‌شوید: ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد اللّٰه بن مسعود و من هفتمین و پیشوای ایشان هستم که در نماز بر جنازه فاطمه دخت پیامبر حاضر بودند».

صدوق گفته: مقصود امام از این که گفته: زمین برای هفت تن آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای ایشان آفریده شده بلکه مقصود آن است که سود بردن از زمین در این روزگار برای کسانی مقدر شده که بر جنازه فاطمه نماز گزاردند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 298

ترجمه

(753) دوزخ را هفت در است

- محمد پور فضیل رزقی از گفته امام صادق از پدر خود از جد خود نقل کرده که می‌گفته: برای دوزخ هفت در است: از دری فرعون و هامان و قارون درآیند از دری مشرکان و کفار و آنان که چشم بر همزدنی به خدا ایمان نداشته‌اند. و از دری بنی امیه درآیند و این در ویژه ایشان است کسی در آن با اینان مزاحمت نمی‌کند، ژرفی آن هفتاد خریف است (و هر خریف هشتاد سال است) ایشان را به ژرفنای دوزخ فرو کشاند و هر بار که در این ژرف فرو می‌روند دوزخ خروش بر آرد که هفتاد خریف آنان را به بالا پرتاب سازد و دوباره هفتاد خریف فرو می‌روند و پیوسته چنین باشند. از دری دشمنان ما و کناره گیران از یاری ما درآیند و این در از همه درهای دوزخ کلان‌تر و سوزنده‌تر است.
محمد پور فضیل گفته: به امام صادق گفتم: آن دری که از گفته پدر و پدر کلان خود گفتی بنی امیه از آن درآیند آیا مقصود آن افرادی از بنی امیه هستند که مشرک درگذشتند یا شامل آنان که نیز اسلام را پذیرفتند می‌شود؟. در پاسخ گفت: ای بی‌مادر! نشنیدی که گفته: مشرکان و کفار از دری ویژه درآیند، این در از هر مشرک و کافریست که ایمان به قیامت و شمار ندارد، لیک از این در دیگر همه بنی امیه درآیند، چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است. و ویژه ایشان و آتش از آن چنان ایشان را در هم شکند که نفس اینان بند آید در واقع نه مرده‌اند و نه زنده.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 299
ترجمه

(754) علی (ع) در قیامت با هفت چیز بر خلق محاجة می‌کند

- پیامبر (ص) به علی (ع) گفته: «من در قیامت پیامبری خود را بر تو حجت می‌گردانم و ترا مسئول خود می‌سازم و تو هفت چیز را بر ملت خود حجت ساز و ایشان را مسئول خود گردان: بر پای داشتن نماز و ادای زکات و فرمان به نیکی و باز داشت از بدی و دادگری میان مردمان و بخش دادگرانه بیت المال مسلمانان، کارگزاری به انجام دادن دستور خدای.
ای علی، ابراهیم پیامبر در قیامت با ما روی به روی می‌شود و وی را می‌خوانند و در کنار راست عرش می‌دارند و جامه بهشتی به وی می‌پوشانند و با زیور بهشتی او را آذین می‌کنند و یک ناودان زرین بهشتی برای وی روان می‌گردد و آب بهشتی از آن می‌ریزد از انگبین شیرین‌تر و از شیر سپیدتر و از برف سردتر. آنگاه مرا کنار چپ عرش بر پای می‌دارند با من نیز چنان می‌کنند که با ابراهیم. سپس ای علی ترا نیز چنین می‌کنند. آیا نمی‌پسندی که با من ترا دعوت کنند و آرایش کنند.
خدای به من فرمان داده که ترا پیوسته به خویش نزدیک گردانم و با نرمی ترا بیاموزم و بر تو لازم است آنچه می‌گویم فراگیری و بر من لازم است که خدای را فرمان برم.
علی گفته: من در روز رستاخیز با هفت دلیل و حجت با مردمان استدلال می‌کنم: بر پای داشتن نماز، دادن زکات، فرمان به نیکی، باز داشت از بدی، بخش دادگرانه گرانه، دادگری میان مردمان، روان ساختن کیفرهای دینی.
پیامبر به علی گفت: من ترا مسئول پیامبری خویش می‌شناسم در حال بعد از من پیامبری نیست و تو با مردمان به هفت حجت داوری می‌کنی و کسی از گروه قریش آنها را ندانند و ندارند. زیرا تو در ایمان از همه برتری و در وفای عهد از ایشان استوارتر و فرمان خدای را نگاهدارنده‌تر و بیت المال را میان مردمان به برابری بخش می‌کنی و در داوری بینیاز و پاداش تو با آفریدگار است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 300
ترجمه

(755) هفت بانوی بهشتی خواهران یک دیگرند

- ابو بصیر گفته از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: خدا با خواهرانی که بهشتی‌اند مهر ورزد آنگاه ایشان را چنین نام برد: اسماء دخت عمیس از بنی خثعم زوجه جعفر بن ابی طالب، و سلمی دخت عمیس زن حمزه و پنج تن از دودمان هلال میمونه دخت حارث همسر پیامبر، و ام الفضل هند عیال عباس بن عبد المطلب و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در خانواده بنی ثقیف زوجه حجاج پور غلاظ بود و حمیده که فرزندی نداشت.
ترجمه

(756) گناه‌های کلان هفت است

- امام صادق گفته: «گناه‌های کلان هفت است و فرمان آنها در باره ما رسیده و از جهت مخالفت و هتک احترام ما ناشی می‌گردد: شرک به خدا، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم، اعتنا نکردن به حقوق پدر و مادر، تهمت زدن به زنان پاک،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 301
گریختن از میدان جهاد در راه خدا، انگار حق ما خاندان پیامبر.
خدا در باره ما آیاتی در قرآن فرستاده: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی. روایت ثقلین. این مردم خدا و پیامبر را تکذیب کردند و حق ما را از میان بردند و به خدا انباز گرفتند. حسین ابن علی و یاران وی را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمس که خدا برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. خدا در قرآن گفته: پیامبر به مردمان از خود شایسته‌تر است به مراعات و فرمان برادری و همسران وی مادران امت به شماره‌اند. پیامبر را در باره فرزندان خود نافرمانی و حق کشی کردند، خدیجه را نسبت به فرزندان وی نافرمانی کردند. فاطمه دخت پیامبر را بر سر منبرهای خویش به نسبت ناروا متهم کردند. با علی بیعت کردند بعد از او پراکنده شدند. انکار حق ما کردند».
ترجمه

(757) آزمایش اوصیاء پیامبران در زندگی پیامبران در هفت مقام است و بعد از مرگ ایشان نیز در هفت مقام

اشاره

- امام محمد باقر گفته چون امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ نهروان بازگشت در
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 302
مسجد کوفه نشسته بود که بزرگ جهودان آمد و گفت: می‌خواهم از تو چند پرسش کنم هر گاه دستور می‌دهی تا باز پرسم و اگر نه درگذرم؟. گفت: ای برادر جهود هر چه خواهی بپرس. جهود گفت:
ما در کتاب آسمانی خود دیده‌ایم چون خدای پیامبری فرستد به وی فرمان دهد که از خاندان خود کسی را برگزیند که پس از وی کارگزار پیروان وی باشد و فرمانی در این باره به پیروان صادر کند تا از آن پیروی شود و بعد از او میزان کار پیروان وی باشد.
خدا اوصیای پیامبران را در زندگی ایشان آزمایش می‌کند و بعد از مرگ ایشان نیز آزمایش می‌کند، مرا آگاه ساز که آزمایش اوصیاء در زندگی پیامبران چند بار و بعد از مرگ ایشان چند بار است. هر گاه اوصیاء از آزمایش درست برآیند سرانجام آنان چگونه باشد؟.
علی در پاسخ وی گفت: به حق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را به موسی و عیسی فرستاد هر گاه حقیقت چیزی را که پرسیدی به تو باز گویم تصدیق خواهی کرد؟
اقرار به وصایت من خواهی نمود. به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و بر موسی تورات فرستاد هر گاه پاسخ ترا درست گویم اسلام می‌پذیری؟. گفت: آری. علی گفت: تا پیامبر زنده است خدا جانشین او را در هفت مقام آزمایش می‌کند تا حسن خدمت او را بیازماید و چون آزمایش در آنها مورد پسند باشد به پیامبر دستور می‌دهد که او را در زندگی خود دوست قرار دهد و برای خود پس از مرگ وی را جانشین سازد و فرمان بری جانشین خود را بر همه پیروانی که پیروی لازم شمارد وصی پیامبر پس از مرگ وی باز در هفت مقام آزمایش می‌شود تا بردباری او امتحان گردد هر گاه آزمایش وی درست بر آمد سرانجام آنها را سعادت قرار می‌دهد تا سرفراز و هم آغوش کامل به پیامبر گردد. جهود گفت:
درست گفتی: اکنون بگوی خدا ترا در زندگی محمد چند بار آزمایش کرد و بعد از مرگ وی چند بار؟.
بعدا چه خواهد شد؟.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 303
ترجمه

علی دست او را گرفت و گفت: ای برادر جهود برخیز تا ترا از این موضوع آگاه سازم، گروهی از یاران علی گفتند ما را نیز از این موضوع آگاه ساز. علی گفت: ترسم که تاب
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 304
شنیدن این را نداشته باشید. گفتند چرا؟. گفت: چون از شما اعتراضاتی شنیده‌ام، مالک اشتر نیز جویای دانستن مطلب شد و گفت: ما اعتقاد داریم که تو وصی پیامبری و خدا پس از پیامبر، پیامبری نمی‌فرستد و فرمان برداری از تو بر ما در حکم فرمان برداری از پیامبر است. علی پذیرفت و به جهود گفت: خدا در زندگانی پیامبر مرا در هفت جای آزمایش کرد (این را بی‌خودستایی می‌گویم).
نخستین بار یا مقام اول چون خدا به پیامبر، وحی فرستاد و پیامبری بر وی ثابت شد. من جوان نو رسیده‌یی بودم و در خدمت او و به سر می‌بردم و گفته‌های وی را انجام می‌دادم. پیامبر به خرد و کلان دودمان عبد المطلب پیشنهاد کرد که خدای را یگانه دانند و وی را فرستاده او لیک همگان از او نپذیرفتند بلکه ترک معاشرت با او گفتند، بیشتر مردمان نیز از او کناره گرفتند. من تنها از روی اعتقاد گفته‌های وی را پذیرفتم و شک و تردیدی نداشتم سه سال بر این اعتقاد با پیامبر بودم در روی زمین جز من و خدیجه همسر وی کسی نبود که نماز گزارد و به پیامبر اعتقاد داشته باشد. از مسلمانانی که گرد وی بودند پرسید آیا چنین نیست؟. همه گفته آری چنین است.
مقام دوم- ای برادر جهود- قریش همه برای کشتن و نابود کردن وی اندیشه می‌کردند، آخر تصمیم ایشان بر این شد که در مشورتی که کرده بودند و دیو نفرین شده (بنمایش مردی یک چشم از بنی ثقیف با ایشان شرکت کرد) همه همداستان شدند که هر دسته‌یی از قریش مرد دلاوری را نماینده خود کنند، آنگاه هر کدام از ایشان شمشیری بردارد و هنگامی که پیامبر در جامه خواب خود خفته بر سر وی ریزند و ناگاه دسته جمعی خون او بریزند و چون کشته شد ناگریز هر قبیله‌یی از قریش به جانب داری از نماینده خود قیام کند به این تدبیر خون وی هدر شود. فرخ سروش پیامبر را از اتفاق قریش آگاه ساخت و دستور داد که در فلان هنگام بیرون رود و در غار نهان گردد. پیامبر مرا نزد خویش خواند و این راز را با من گفت و گفت در بستر او بخسبم به جای او من پذیرفتم که به جای او کشته شوم. پیامبر خود برفت و من در بستر وی خفتم، دلاوران قریش ناگاه در رسیدند و چون در سرایی که بودم با ایشان رو به روی شدم شمشیر بر

ایشان کشیدم و از خود دفاع کردم. آنگاه به یاران خود گفت: آیا چنین نبود؟ همه تصدیق کردند.
مقام سوم- ای برادر جهود دو پسر ربیعه و پسر عتبه از دلاوران قریش بودند در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارز خواستند هیچ کس پاسخ ایشان نداد، پیامبر مرا و دو همدستم: حمزه و عبیده مقابل ایشان فرستاد من از دو یار خود خردتر بودم و در نبرد دلاوران اندک تجربه، خدا به دست من ولید و شیبه را کشت و بسیاری از دلاوران دیگر قریش را آن روز کشتم و از همه همکاران خود بیشتر کشتم و اسیر گرفتم. پسر عم من عبیدة بن حادث در این روز کشته شد. پس به یاران خود گفت چنین نیست؟
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 305
همه گفتند درست است.
ترجمه

(759) [ادامه روایت]

مقام چهارم- ای برادر جهود مردم مکه تا آخرین افراد ایشان بر ما تک آوردند و هر آنچه از قبائل عرب و قریش را در زیر نفوذ خود داشته بر ما شورانیدند تا خون کشته‌شدگان مشرک بدر را باز گیرند. فرخ سروش پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر بیرون شد و دره احد را
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 306
سپاهگاه خویش ساخت. مشرکان نزدیک آمدند و به یکبارگی بر ما هجوم آوردند، بسیاری از مسلمانان تباه شدند و باقی گریختند، من با پیامبر بر جای ماندم و مهاجر و انصار به سراهای خویش به مدینه باز گشتند و همه می‌پنداشتند که پیامبر و یاران وی کشته شده‌اند. من نزد پیامبر هفتاد و اندی زخم خورده بودم آنگاه جای چندی از آنها را نشان داده گفت من در این روز آنچه کردم امیدوارم که پاداش آن را خدا بدهاد. آنگاه از یاران خود پرسید آیا چنین نیست؟ همه گفتند چنان است.
مقام پنجم- گفت ای برادر جهود، همه قریش و عرب گرد هم فراهم شدند و پیمان بستند که از نبرد ما باز نایستند تا پیامبر را با هر چه مسلمانان خاندان عبد المطلب هلاک گردانند. آنگاه با ساز و برگ خویش آمدند و کنار مدینه فرود آمدند، و می‌پنداشتند که سرانجام پیروزی با ایشان است. فرخ سروش فرود آمد پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر گرد خویش و مهاجر و انصار خندقی کند قریش فرا پیش آمدند و بر پیرامون خندق فرود آمدند و ما را تنگ گرفتند و ما را بیچاره و زبون می‌انگاشتند. پیامبر همچنان ایشان را به دین خدا خواندی و به خویشاوندی سوگند دادی البته سرباز زدند این خواندن به خدا اینان را بیشتر سرکش ساخت. دلاوران قریش و عرب در آن روز: عمرو بن عبد ودّ بود که بسان اشتر مست درشت رفتی و مبارز خواستی و رجز خواندی گاهی نیزه جنباندی و زمانی شمشیر راندی، کسی از بیم دلاوری وی یارای مبارزه با او نداشتی، با این همه کسی از مسلمانان رگ داری نشان نداد، پیامبر مرا خواست و به دست خویش دستار بر سر من بست و این شمشیر را به من داد (اشارت به ذو الفقار کرد) من به نبرد وی بیرون راندم، زنان مدینه بر من گریان گردیدند و چنان می‌پنداشتند که من نه مرد میدان عمرو بن عبد ودّ هستم، سرانجام به دست من کشته شد. او هنگام مبارزه ضربتی بر سر من نواخت که هنوز جای آن نمایان است، اشارت بدان کرد. و گفت به دست من تباه شد و دشمنان به هزیمت رفتند سپس از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.

ترجمه

ای برادر جهود- در خدمت پیامبر به شهرستان یاران تو خیبر بر جهودان و دلاوران قریش و دیگران تاختیم. لشکرهای سواره و پیاده با ساز و برگی تمام چون کوه در برابر ما آمدند ایشان دژهای استوار داشتند و در نیرو و انبوهی بر ما فزونی داشتند. و در مبارزه جستن بر ما
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 308
پیشی می‌گرفتند، هیچ کدام از همراهان من به نبرد اینان نمی‌رفت مگر آنکه هلاک می‌شد، اندک اندک جنگ زبانه کشید و دیده‌ها چون جام باده گلگون گردید و هر که به فکر رهایی خویش بود و هر که می‌گفت: یا ابا الحسن برخیز، پیامبر مرا خواست و نزد دژ آنان فرستاد هر که از ایشان بیرون آمدی وی را بکشتمی و چون شیر بر آنان یورش بردم، تا در قلعه خویش پناهنده شدند، من در قلعه ایشان را به دست خود برکندم و تنها به درون رفتم جز خدا کسی در آن هنگام یار من نبود هر که را می‌دیدم که سر نبرد و ستیزه دارد می‌کشتم و زنان را به اسیری گرفتم تا قلعه را گشادم. سپس به یاران خود گفت:
چنین بود؟. همه تصدیق کردند.
مقام هفتم- چون پیامبر روی به گشودن مکه آورد. خواست که جای بهانه‌یی برای ایشان باز نماند آنان را در پایان مانند نخستین روز به خدای خواند و تهدید کرد و از شکنجه خدایی بیمانید و وعده گذشت به ایشان داد و به آمرزش خدا امیدوار گردانید و پایان نامه سوره براءت را برای ایشان فرستاد تا بر آن خوانده شود. آنگاه به یاران خود گفت: نامه را باز برند، شانه تهی کردند مگر یکی که برد، اما فرخ سروش به پیامبر رسانید که باید یا تو یا یکی از خانواده تو آن را برد، از این رو پیامبر نامه را از طرف بگرفت و به من داد. من نامه را برای ایشان خواندم، همه مرا با تهدید و وعید پاسخ دادند و همه آشکارا دشمنی نمودند، اما من پایداری کردم.
سپس روی به یاران خود کرد و گفت: آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.
آنگاه گفت: ای برادر جهود این مقامهایی‌ست که خدا و پیامبر مرا در آنها آزمایش کردند. هر گاه بخواهم خودستایی کنم شاید جای آن داشته باشد لیک خدا خودستایی را منع کرده است. همگنان گفتند: راست است، خدای ترا به خویش با پیامبر سرافراز گردانید و ترا با وی چون هارون با موسی نهاد، و فضیلت‌تر است و بر مسلمان همه برتری داری. اکنون روشن نما که پس از پیامبر خدای بزرگ چگونه آزمایش کرد؟ اگر چه به اندک و بسیار آنها را دانسته‌ایم لیک همی خواهیم که از زبان خود شنیده باشیم. گفت: ای برادر جهود خدا پس از مرگ پیامبر مرا در هفت مقام بیازمایید و

بی‌خودستایی می‌گویم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 310
ترجمه

(761) [ادامه روایت]

مقام اول- من در این دنیا در میان مسلمانان با کسی جز پیامبر انس نداشتم و به کسی اعتماد نمی‌کردم و به کسی نزدیک نمی‌شدم پناهگاه من پیامبر بود، او مرا از کودکی پروریده بود و در کلان سالی پریشانی مرا دور کرد و از کوشش در روزی بی‌نیاز ساخت و من و فرزندان مرا نگاهداری کرد اینها همه از یاریهای جهانی وی بود. اما سودهای معنوی از دین و دانش بسیار بود.
چون پیامبر درگذشت اندوه‌های بیکران مرا فرا گرفت، گمان ندارم که کوه‌ها می‌توانستند تاب کشیدن آنها را داشته باشند. وابستگان من همه بیتاب و دردناک بودند و توانایی تحمل این سوگواری را نداشتند چون بردباری و تعقل را از دست داده بودند، گروهی به تسلیت ما پرداختند تنها من بودم که عنان شکیبایی را از دست ندادم به فرمان پیامبر جنازه وی را برداشتم و غسل و کفن کردم و نماز بر او گزاردم سپس به خاک سپردم. به گرد آوری قرآن پرداختم و دستورهای خدایی را به خلق می‌رساندم تا حق واجب خدا و پیامبر وی را ادا کردم و آنچه وظیفه من بود به جای آوردم. آنگاه به یاران خود گفت: آیا چنین نیست؟. همه وی را تصدیق کردند.
مقام دوم- پیامبر زندگی مرا فرمانگزار از همه پیروان خویش ساخت و برای من از همه بیعت گرفت ناگفتار مرا بشنوند و دستور مرا بپذیرند و به حاضران گفت که به غائبان سخنان وی را راجع به من برسانند. من نیز فرمان وی را به مردمان می‌رسانیدم. هر گاه به سفر می‌رفتم فرمانده مردمانی بودم که با من سفر کرده بودند. در زندگانی پیامبر و پس از مرگ وی هیچ کس را در کاری شایسته برابری با خود نمی‌یافتم. هنگامی که پیامبر به بیماری که از آن در گذشت، فرمان داد که سپاهی به فرماندهی اسامه پور زید از مدینه بیرون روند و هر کس را از قریش و اوس و خزرج و کسانی که احتمال دادی بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کنند و هر که برای آنکه پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوند وی را کشته بودم.
و با من سر دشمنی داشت مأمور کرد در زیر درفش اسامه گرد آوری کرد و همه مهاجر و انصار و مسلمانان سست اعتقاد و منافقین را به ایشان پیوست تا تنها گروهی پاک اعتقاد و با ایمان در نزدش باشند و کسی سخن نفرت آمیزی به روی من نگویند و مرا از زمامداری و خلافت بر رعیت پس از وی باز ندارند. آخرین
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 311
گفتاری که پیمبر برای اداره کردن کار پیروان وی گفت این بود که لشکر

اسامه را بسیج کنید و کسی از این فرمان تخلف مکند. با این همه چون پیامبر درگذشت، همان کسانی را که پیمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاد سرپیچی کردند و مخالفت دستور پیمبر کردند و او را تنها رها کرده به مدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیامبر بسته بودند نقض کنند و پیمان خدا و پیامبر را بشکنند. و با هنگامه سازی پیشوایی معین کنند بی‌آنکه کسی از افراد دودمان عبد المطلب را در این باب شرکت دهند و از او نظری خواسته باشند. مقصود آن بود که بیعت مرا تباه کنند، ایشان در این کار مشغول بودند و من در کار دفن و کفن پیامبر سرگرم بودم و نمی‌توانستم به کاری دیگر بپردازم چون برداشتن جنازه پیامبر بر هر کاری مقدم بود. ای برادر جهود این کناره‌گیری مردمان در این هنگام سخت دل مرا سوزانید و کسی را از دست داده بودم که بعد از خدا بدو امیدوار بودم. سپس گرفتاریهای دیگری رخ داد. آنگاه از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟ همه گفتند آری.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 312

ترجمه

(762) [ادامه روایت]

مقام سوم- آنکه به جای پیامبر نشسته بود، مردی نرم بود و همه روزه از این پیش آمد عذر می‌خواست و از آنکه بیعت مرا شکسته و حق من تباه شده اظهار شرمندگی می‌کرد و مرا گرامی می‌داشت و حلیت می‌طلبید، من چنین می‌پنداشتم که پس از وی حقی که از من ضائع شده به آسانی به من باز گردد و صلاح نبود برای دریافت حقی در آن زمان که هنوز خطر ارتداد و آثار جاهلیت بود مخالفتی آشکار گردد. گروهی از خاصان پیامبر که به خوبی می‌شناختم در راه خدا و پیامبر و قرآن و کیش او خیر اندیش بودند نزد من تردد داشتند و مرا به گرفتن حق خویش برمی‌انگیختند و در یاری من متظاهر بودند تا بیعت مرا ادا کرده باشند من ایشان را از خونریزی بر حذر می‌داشتم. بسیاری از مردمان پس از مرگ پیامبر در این به شک افتادند. و کسانی ناشایست در طمع خلافت افتادند! هر قبیله‌یی مدعی بودند که باید پیشوا از ایشان باشد. مقصد همه این بود که کار به دست دیگری افتد. چون پیشرو اولین مرگش نزدیک شد پس از خود کار را به دست خویش سپرد، این نیز گرفتاری دیگری شد و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من گردانیده بود از دستم گرفت. باز گروهی از یاران پیامبر که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 313
برخی از ایشان اکنون درگذشته‌اند و برخی زنده‌اند، سخنان خود را در باره خلافت نقل کردند. من مانند گذشته ایشان را به شکیبایی و آرامی خواندم برای نگاهداری دین اسلام، دینی که پیامبر آن را با رنج بسیار از پاشیدگی حفظ کرد و با تدابیر گوناگون مردم را دلجویی می‌کرد هنوز مسلمان نشده می‌گریختند. از خوراک و پوشاک آنان کوتاهی نمی‌کرد. در حالی که ما دودمان نبوت در سراهای بی‌سقف در زندگی می‌کردیم، دیوار سراهای ما شاخه‌هایی از درخت خرما بود نه فرشی داشتیم نه زیر اندازی. چند تن با جامه‌یی روزگار سپری می‌کردیم و به نوبت در آن نماز می‌گزاردیم شبانه روزها گرسنه می‌ماندیم. پیامبر همان یک پنجمی را که خدا برای ما نهاده بود به دیگران می‌داد. توانگران تازی را با آن دلجویی می‌کرد دینی که با این سختی فراهم شد، من باید آن را نگاهداری کنم. و اختلاف در آن پدید نیاورم. هر گاه مخالفت می‌کردم از دو حال بیرون نبود یا پیروی می‌کردند به سود من با مخالفان می‌جنگیدند و کشته می‌شدند یا کناره‌گیری می‌کردند و از تقصیر فرمان برداری من کافر می‌شدند. چون مقصر می‌دانست که نسبت به من مانند محل قوم موسی نسبت به مخالفت با هارون می‌دانست. من دیدم تأسف خوردن و بردباری پاداش مرا نزد خدا

بیشتر می‌سازد و به سود دین اسلام است و حق خود را خواسته بودم و این کار شایسته بود. چون یاران پیامبر گذشتگان و غیر گذشتگان می‌دانستند من از دیگران بیشتر و دودمان من ارجمندتر و پیروان من بلندتر بودند، دلیل ایشان برای جانب داری از من واضح بود. چون من خود دارای سوابق نیکو و خویشی وراثت پیامبر بودم و به موجب وصیت صریح و بیعتی که به گردن کارگردانان خلافت داشتم شایسته خلافت بودم. چون پیشوایی امت به دست او و در خاندان او بود نه دست آنان که متصدی شدند. خاندان پیامبر که خدا ایشان را پاک شناخته است پس از مرگ او به سبب پاکی ایشان از دیگران خلافت لائق‌تر بودند از دیگران.

آنگاه از یاران خود پرسید چنین نیست؟. همه تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 315

ترجمه

(763) [ادامه روایت]

آنکه پس از نخستین زمامدار شد در همه کارهای خود با من مشورت می‌کرد و کارها را به رأی من صادر می‌کرد و در مشکلات از من نظر می‌خواست و بگفته من کار می‌کرد. و یاران من کسی را یاد ندارند که وی در کارها جز من با کسی مشورت می‌کرد. جز من کسی پس از وی طمع در خلافت نداشت. چون او را ناگهانی به قتل رسانیدند، در بستر مرگ یقین داشتم که حق خویش را به خوشی به دست آوردم. اما در آخر کار خود برای خلافت شش تن را نامزد کرد و مرا ششمین ایشان نام برد و با آنان نیز برابر ندانست، مقام وراثت و خویشی را که با پیامبر داشتم به یاد نیاورد و خانوادگی و دامادی مرا ترتیب اثری نداد در حالی که هیچ کدام از آن شش تن سوابق درخشانی نسبت به اسلام مانند من نداشتند خلافت را در این شش تن نهاد تا به اکثریت یکی را از میان خود معین سازیم، پسر خود را بر ما گماشت که هر گاه یکی را از میان ما به خلافت نپذیرفتیم گردن همه را بزند.
ای برادر جهود همین ناگواری مرا بسنده است. این گروه چند روزی برای این کار وقت داشتند.
هر که به سود خود می‌کوشید، من خاموش بودم، از من نظر خواستند جواب سابق را به ایشان می‌گفتم و از سابقه خود و ایشان گفتگو می‌کردم و عدم استحقاق ایشان را روشن می‌کردم و گفته پیامبر و بیعتی که به گردن آنان داشتم می‌گفتم اما حب ریاست و امر و نهی و سرگرمی به جهان سبب شد که توجهی به گفته‌هایم نکنند و چون با یکی از ایشان تنها می‌شدم او را این مخالفت می‌ترسانیدم، موافقت نشان می‌داد به شرط آنکه پس از خود خلافت را به وی برگزار سازم. من نمی‌توانستم جز طبق قرآن و فرمان پیامبر کاری کنم. می‌دانستند من جز آنچه خدا تعیین کرده به ایشان چیزی نخواهم داد.
سرانجام یکی از شش تن به سود پسر عفان کوشید و کار بروی مسلم شد. اما چیزی نگذشت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 316
انتخاب‌کنندگان پسر عفان پشیمان شدند و به جان یک دیگر افتادند و همدیگر را نکوهش می‌کردند.
سرانجام همان، طرفداران وی را تکفیر کردند و از وی کناره گرفتند. پسر عفان به دوندگی افتاد و خواست استعفا دهد و از نابسامانی‌هایی که کرده بود پشیمانی نشان داد و توبه کار شد. ای برادر جهود من از این رو به اندازه‌یی در سختی افتادم که به وصف نگنجد و جز شکیبایی چاره‌یی

نداشتم. اما همان روز بیعت پسر عفان، اصحاب شوری به من مراجعه کردند و از مخالفت عذر خواستند و خلع او را خواستند و از من خواستند که قیام کنم و حق خود را بستانم و هر یک از ایشان دست بیعت به من دادند اما من ایشان را در این کار آزمایش می‌کردم و به امروز و فردا دور می‌کردم.
ای برادر جهود به خدا، سوگند همان ملاحظه مطالب سابق مانع از اقدام بر وی شد، چون در این امور گوشه‌گیری را به مصلحت نزدیک دیدم تأمل می‌کردم و چنان پنداشتم که بهتر است قیامی شود با آنکه همه در جانب داری حاضر بودند و می‌دانستند که مرگ در مذاق من مانند: آب سرد در روز گرم به کام تشنه گواراست. من عمم حمزه و برادرم جعفر و عم‌زاده‌ام عبیده با خدا و پیامبر وی پیمان بستیم که به آن وفادار باشیم و یاران من از من پیشی گرفتند و در راه وی درگذشتند و من بخواست خدا به ایشان پیوند خواهم شد. قرآن در باره ما گفته «مردانی که به پیمان خویش با خدای خود پایدار ماندند، برخی از ایشان درگذشتند و برخی در انتظار هستند و هرگز تبدیل نشده‌اند» منم که در انتظار هستم. ای برادر جهود من از عهد خود باز نگشته‌ام. سبب آنکه من در مقابل پسر عفان خاموش ماندم آن بود که می‌دانستم با رفتاری که او پیش گرفته ویرا از میان می‌برند. من خود به کناره‌گیری بسر بردم تا چنان شد که پیش بینی می‌کردم. آنگاه مردم به در سرای من آمدند، خدا گواه است دیگر از خلافت به جان آمده بودم چون می‌دانستم ایشان از آن جهت گرد من آمده‌اند تا به گرد آوری خواسته جهان کامیاب گردند، از این رو با شتاب تمام مرا برگزیدند اما چون دیدند آن امیدهایی که دارند از من روا نمی‌شود به سرکشی برخاستند. آنگاه به یاران خود متوجه شد و پرسید آیا چنین نیست؟. همه تصدیق کردند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 317
ترجمه

(764) [ادامه روایت]

مقام پنجم- کسانی که با من به خلافت بیعت کردند، چون دیدند خواهش‌های ایشان از من برآورده نمی‌شود به اتفاق زن پیامبر بر من شوریدند. با آنکه من از سوی پیامبر یعنی به حکم او بر آن زن ولی و وصی بودم، وی را بر اشتری نشانده در بیابانهای بیمناک گردانیدند سگان رود حوأب بدو پارس کردند و او هر ساعت از رفتن با ایشان اظهار پشیمانی می‌کرد (چون از پیامبر شنیده بود که تو بر وصی من شورش خواهی کرد و نشانی آن اینست که هر گاه از رود حوأب که میان راه مکه و بصره است بگذری بر تو پارس خواهند کرد) با وصف این به دستور گروهی که اضافه از بیعت زمان پیامبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند به سرکشی بر من ادامه داده تا به شهر بصره رفتند در حالی که دست ایشان کوتاه بود و ریش اینان بلند و خرد آنان اندک و اندیشه ایشان تباه. این مردمان همسایه بیابان گردان بودند و میزبان دریا (مقصد از این عبارت سبک مغزی ایشان است) این زن زمام این مردم بیهوش را به دست گرفت و ایشان نیز به هوا داری وی شمشیرها آختند. من میان دو اشکال
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 318
افتاده بودم: هر گاه کناره می‌گرفتم اینان دست از فتنه و آشوب بر نمی‌داشتند. هر گاه مقابله می‌کردم خونهایی ناروا ریخته می‌شد. از این رو اول به نصیحت و اندرز ایشان برخاستم برخی براه آمدند من چندان که ممکن بود به سود ایشان تعهداتی پذیرفتم و با یکی از ایشان گفتگوهایی کردم او از کرده پشیمان شد و بازگشت اما با دیگران که وارد گفتگو شدم هیچ اثر نکرد ناگزیر به جنگ ایشان برخاستم و هر گاه جز این می‌کردم بر خود و مسلمانان خیانت ورزیده بودم چون در گناه‌هایی که کرده بودند شریک می‌شدم. این سرکشان در نظر داشتند: هر چه ممکن است شورش خود را به اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند، به کشتار مردمان بپردازند، قانون اسلامی را به نظر زنان تسلیم کنند و مانند:
پادشاهان روم و یمن پیروی کرده باشند. هر گاه اندک سهل انگاری می‌کردم گناه‌هایی مرتکب می‌شدند و چون از بازگشت فتنه ایشان نومید شدم، جنگیدم. چیره شدم و محکوم شدند، پس به یاران خود روی کرد و گفت: آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 320
ترجمه

(765) [ادامه روایت]

مقام ششم- برگزیدن حکمین و جنگ با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد را (ص) به پیامبری برانگیخت با خدا و پیامبر و گروندگان ستیزه می‌کرد تا شهر مکه به زور شمشیر مسلمانان گشوده شد. در همان روز و سه جای دیگر از خود پدر وی ابو سفیان برای من بیعت دریافت شد، دیروز گذشته نخستین کسی که به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام کرد، و پدرش مرا به دریافت حق خود از خلفاء گذشته ترغیب می‌کرد و هر وقت نزد من می‌آمد بیعت خود را تازه می‌کرد از همه عجیب‌تر چون معاویه دید خدا حق مرا به من برگردانید و معاویه به امید آن که خلیفه چهارم شود در کار من رخنه کند به عمرو عاص روی آورد و از او دلجویی کرد تا دعوت او را پذیرفت، معاویه نیز کشور مصر را بدو بخشید در صورتی که بر او حرام است پیش از بخش کردن خراج مصر درمی از آن را تصرف کند و بر معاویه نیز حرام است بیش از رسد خود درمی به وی دهد. آنگاه کشور اسلامی را به باد ستم گرفت. هر که با وی بیعت کرد او را بر کشید و هر که سرپیچی کرد او را خوار کرد با عهد شکسته به من متوجه شد و به یغماگری شهرستانهای اسلام پرداخت از خاور و باختر و وختر و خشتر را غارت کرد و گزارش آن را یافته‌ام.
تا آنکه مغیرة بن شعبه کور ثقفی به من پیشنهاد کرد که معاویه را به فرمانداری شهرهایی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 321
که در دست دارد بگذارم، اندیشه وی از جهت جهانی خوب بود هر گاه می‌توانستم پیش خدا بهانه‌یی بیاورم در این باب من خود اندیشه کردم و با کسانی که محل اعتماد بود مشورت کردم نظر آنان نیز در باره زاده جگر خوار چون من بود امیدوارم گمراهان را بر مردم چیره نگردانم و یاور خود قرار ندهم.
جریر بجلی را و بار دیگر ابو موسی اشعری را نزد معاویه فرستادم هر دو به جهان گرویدند و او را از خود خشنود کردند و به من خیانت کردند دیدم هر روز بیش از پیش فرمانهای خدای را زیر پا می‌گذارند با برگزیده یاران خویش کنکاش کردم همه مرا واداشتند که با وی نبرد کنم و دست وی را از تصرف در کارهای مسلمانان کوتاه کنم به جنگ رفتم او همه آرزوهای بی‌جا می‌کرد که مورد خشنودی خدا نبود. در یکی از نامه‌های خود نوشته بود گروهی از یاران نیک پیامبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود به وی تسلیم کنم تا ایشان را به خون عثمان به قتل رساند در صورتی که هر گاه پنج تن گرد پیامبر بودیم او ششم بود هر گاه چهار بودیم او پنجم بود در

صورتی که معاویه خود و خاندان وی مردمان را به عثمان شورانیدند او را به کشتن دادند، چون شروط وی را نپذیرفتم به من هجوم کرد.
گروهی از قبائل حمیر که نه هوش دارند و نه بینایی در دین گرد خویش فراهم ساخت با خواسته جهان ایشان را بفریفت.
با درفش پیامبر به نبرد معاویه رفتیم سرانجام شکسته شد اسب خود را سوار شد که فرار کند، از عمرو عاص یاری خواست او به وی دستور داد که قرآنها را بر سر نیزه‌ها زنند و به حکمیت دعوت نمایند به من گفتند که معاویه ترا به قرآن و حکم آن می‌خواند من یاران مخلص را از دست داده بودم سپاه من اصرار داشتند که به قرآن و حکم آن فرود آیم هر چه به ایشان گفتم این فریبی از اوست سودمند نشد تا کار به جایی رسید برخی می‌گفتند هر گاه علی تحکیم را نپذیرد او را مانند زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را به معاویه بسپرید.
خدا گواه است که من هر چه کوشش کردم و به ایشان گفتم به اندازه دوشیدن اشتری یا دویدن اسبی بمن مهلت دهید تا کار را به اتمام رسانم اجابت نکردند جز این بزرگوار (با دست اشاره به مالک اشتر کرد) و پیروانش و گروهی از خاندان خود. من از کشته شدن بیمناک نبودم لیک از کشته شدن این دو تن بود (با دست اشاره به حسن و حسین کرد) که مبادا نژاد پیامبر بریده گردد و ترس از کشته شدن این و آن (با دست اشاره به عبد اللّٰه پور جعفر و محمد بن علی مشهور به حنفیه) هر گاه برای ایشان نبود ناگزیر تن به قضای خدا می‌دادم. چون نبرد متارکه شد و شمشیر از دشمنان برداشته به جای قرآن خویشتن را داور کردند و خدای را زیر اختیار خود گرفتند قرآن و احکام آن را پس افکندند، من هرگز در دین خدا داوری نمی‌دانستم چون که حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه تباه است اما چه می‌توان کرد این مردم فقط به حکمیت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 322
خشنود بودند. من خواستم انسان دانا و دریافته‌یی را از بستگان خویش برگزینم یا کسی را که تابع عقل و ادراک باشد، اما زاده هند نپذیرفت ناگزیر عمرو بن عاص کسی را که از طرف من برگزیده شده بود فریب داد. آیا چنین نبود؟ همه یارانش تصدیق کردند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 323
ترجمه

مقام هفتم- پیامبر به من سفارش کرده بود که در پایان زندگی با گروهی از یاران خود می‌جنگم که روزها روزه‌اند و شبها را به بندگی خدا می‌گذارنند و قرآن می‌خوانند لیک از راه سرپیچی و نبرد با من چون یکی که از کمان به در رود از دین به در روند ذو الثدیه در میان ایشان است.
پس از کشتار ایشان و حکمین به اینجا بازگشتم، برخی از این گروه به یک دیگر گرویدند و خود را سرزنش کردند که چرا سرانجام نبرد صفین به حکمین پایان یافت برای خویشتن گزیری نیافتند جز نکوهش از پیشوای خود، گفتند: پیشوای ما باید از رأی نادرست ما پیروی نمی‌کرد و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود با خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نشان داد کافر گردید و اکنون کشتن وی بر ما مباح است، بر این رای همداستان شدند و با شتاب از لشکرگاه من بیرون رفتند و بانگ برآوردند: «لا حکم الا للّه» دسته‌یی از آنان در نخیله ماندند و دسته‌یی به حروراء رفتند و دسته‌یی به خاور راندند و از دجله گذشتند و بهر مسلمانی که می‌رسیدند او را به تکفیر من می‌آزمودند هر گاه اظهار موافقت با ایشان می‌کرد زنده می‌ماند و اگر نه او را می‌کشتند من نزد دسته نخستین و دومین رفتم و آنان را به فرمان برداری خدا و حق و بازگشت به خدا دعوت کردم ایشان جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرط و قیدی آنان را خرسند نمی‌کرد چون گریزی نبود اول دسته را به حکم خدا تسلیم کردم این دسته نخیله و آن دسته حروراء را به قتل رسانیدم.
ای برادر جهود من برای ایشان دریغ می‌خورم، هر گاه در این راه نمی‌رفتند برای اسلام دژ استواری بودند، اما با حکم خدا چه می‌توان کرد؟ به گروه سوم پیکها و نامه‌ها فرستادم، البته سودمند نشد، مسلمانان را به بهانه مخالفت با خود می‌کشتند، چند بار این شخص را مقصود (مالک اشتر) و دیگری را یعنی احنف بن قیس و دیگران را به هیچ حال باز نگشتند ناگزیر نبرد کردم. ای برادر جهود، ایشان بیش از چهار هزار بودند همه در جنگ با من کشته شدند. آنگاه آن مرد پستان دار یعنی ذو الثدیه که پیامبر از او به من گزارش داده بود در میان کشتگان یافتم همه این حاضران آنجا بودند و او را دیدند، آیا چنین نبود؟
همه تصدیق کردند.
سپس گفت: ای برادر جهود به دو هفت مقام آزمایش دادم تنها مقامی از هفتمین مانده، آن نیز نزدیک است. یاران علی و رأس الجالوت گریستند پرسیدند آن چیست؟. علی با دست خود به ریش خویش
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 324

اشاره کرد و گفت: از خون این اشاره به سر خود کرد یعنی ریش من به خون سر من رنگین خواهد شد.
به یک بار ناله مردم بلند شد و فضای مسجد جامع کوفه را پر ساخت به سراهای اطراف رسید مردم به اضطراب و گریه افتادند.
رأس الجالوت همان ساعت به دست علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه بود که علی به ضربت شمشیر ابن ملجم کشته شد. چون این خبر به رأس الجالوت رسید به سرای علی آمد. امام حسن را دید ایستاده و ابن ملجم دست بسته نزد ویست، رأس الجالوت نگاه ژرفی بدو افکند و گفت ای ابا محمد (کنیه حسن بن علی) بود او را بکش که خدایش بکشاد من در نامه‌هایی که به موسی «ص» فرود آمده خوانده‌ام گناه وی نزد خدا از فرزند آدم که برادر خود را کشت و آنکه اشتر ثمود را پی کرد بیشتر است.
ترجمه

(767) آنچه راجع به ایام هفته است

- پیامبر گفته: «آدینه روز بندگی ست، خدای را در آن بندگی کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن پیروان خاندان است. روز دوشنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی‌ست روز چهارشنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آنهاست. روز پنجشنبه روز خجسته ایست برای پیروان من بامداد آن خجسته ایست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 325

ترجمه

(768) آنچه در خصوص هفته آمده است

- امام صادق به گروهی بگذشت که داشتند حجامت می‌کردند. گفت: چه می‌شد هر گاه حجامت خود را تا شب یک شنبه پس می‌افکندید؟ که برای دوری درد سودمندتر بود. در خبری آمده که امام صادق به یکی از دوستانش گفته: ای فلان، چرا بیرون نرفتی؟ گفت: برخی تو گردم، امروز یک شنبه است. گفت چه زیانی دارد؟. گفت: از پیامبر «ص» روایت شده از روز یک شنبه دوری کنید که دمی چون شمشیر برنده دارد. گفت: دروغ گفته‌اند.
دروغ گفته‌اند. پیامبر این را نگفته زیرا احد یکی از نامهای خداست گفتم: دوشنبه را بگوی؟.
گفت: بنام آن دو نامیده شده، گفتم: نام دوشنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام صادق گفت: هر گاه برای تو حدیثی نقل کردند نیکو دریاب چون خدای روزی را که پیامبر وی در آن می‌مرد و وصی او در آن ستم دید می‌دانست و آن را بنام آن دو نامیده!. گفتم: سه شنبه را بگوی. گفت:
سه شنبه دوزخ آفریده شده اینست که خدای گفته: بروید به سوی آن چه سابقا دروغ می‌شمردید، بروید به سایه گاهی که سه پرده دارد، نه سایه می‌دهد و نه از زبانه آتش دفاع می‌کند. گفتم: چهارشنبه را بگوی.
گفت: در روز چهار شنبه چهار ستون دوزخ آفریده شد. گفتم: پنجشنبه را بگوی گفت: خدای بهشت را در آن آفرید. گفتم: آدینه را بگوی. گفت: خدا در آن مردمان را برای باور داشتن ولایت ما گرد آورد. گفتم: شنبه. گفت: در آن فرشتگان خود را متوجه خود ساخت. دانستند همیشه یگانه بوده است. جناب علی گفته: شنبه روز نیرنگ است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان، دوشنبه روز مسافر و جستجوست. سه شنبه روز نبرد و خونریزیست. چهار شنبه روز شومی‌ست. مردم در آن فال بد می‌زنند پنجشنبه روز دخول به فرمانروایان است و بر آمدن نیازها. آدینه روز خواستگاری‌ست!. صدوق گفته: دو شنبه روز مسافرت برای جای نماز استسقاء و باران است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 326
ترجمه

(769) آنچه در دوشنبه آمده

- یونس پور یعقوب گفته: شنیدم امام صادق می‌گفت:
پیامبر در روز دوشنبه خون گرفت، به خونگیر گندم داد. امام صادق گفته: رسم پیامبر چنین بود که پس از پسین روز دوشنبه خون می‌گرفت. گفت خون گرفتن در پایان روز دوشنبه درد را یکباره از بدن بیرون می‌کشد.
عقبه پور بشیر ازدی گفته: روز دوشنبه نزد امام محمد باقر رفتم. گفت: خوردنی بخور. گفتم روزه دارم. گفت: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون که پیامبر در آن روز زاییده شده گفت: شما روز ولادت او را نمی‌دانید، روزی را می‌دانید که در آن درگذشته، نه در آن روزه گیر نه مسافرت کن.
علی بن جعفر گفته: مردی به برادرم امام موسی بن جعفر گفت: من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کن. گفت: چه روزی می‌روی؟. گفت؟ روز دوشنبه. گفت: چرا روز دوشنبه می‌روی؟.
گفت: چون در آن روز طلب برکت می‌کنم. چون که روز میلاد پیامبر است. گفت: دروغ می‌گویند میلاد پیامبر روز آدینه بود. روزی شوم‌تر از دوشنبه نیست. روزیست که پیامبر در آن درگذشت و وحی بریده شد و حق ما را به زور بستدند، ترا به روز آسانی که در آن خدا آهن را برای داود نرم گردانید رهبری کنم؟. گفتم: آری. گفت: روز سه شنبه مسافرت کن.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 327
ترجمه

(770) آنچه در روز سه شنبه آمده

- پیامبر گفته: هر که روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه خون گیرد درمان هر دردیست تا سال آینده و هر گاه در جز آن روز خون گیرد درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است. امام صادق گفته: هر که قصد مسافرت دارد روز شنبه مسافرت کند اگر روز شنبه سنگی از کوه پرتاب شود خدا آن را به جای خویش برگرداند، هر که راه نیاز بر وی بسته باشد، روز سه شنبه نیازهای خود را بجوید. زیرا همان روزیست که خدا در آن آهن را برای داود پیامبر نرم کرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 328
ترجمه

(771) آنچه در چهارشنبه آمده

- یعقوب پور یزید از یکی از یاران ما روایت کرده که گفته: روز چهارشنبه نزد امام علی بن محمد عسکری رفتم، مشغول خون گرفتن بود به وی گفتم:
اهل مکه و مدینه از پیامبر روایت می‌کنند که هر که روز چهارشنبه خون گیرد پیسی گردد باید خود را نکوهش کند. گفت: دروغ گفته‌اند. آنکه کاشته تخم حیض است به این بیماری گرفتار می‌شود.
عبد الرحمن پور عمرو پور اسلم گفته: امام موسی بن جعفر را روز چهارشنبه تب داشت خون گرفت، تب وی نبرید سپس روز آدینه گرفت تب وی برید. محمد پور احمد دیدم دقاق بغدادی گفته: به امام رضا نوشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه از ماه پرسیدم. در جواب نوشت: هر که در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می‌زند مسافرت کند از هر گزندی نگاهداری می‌شود و خدا نیاز وی را برآورد. دوباره نوشتم و از حجامت در آن روز از ماه پرسیدم. نوشت: هر که در آخرین چهار شنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می‌زند خون گیرد، از هر گزندی تندرستی یابد و از هر دردی نگاه دارد.
از پیامبر روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نامبارکی‌ست.
مطابق قرآن در آن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 329
روز خدا شکنجه باد بر قوم عاد فرو فرستاد و ایشان را نابود کرد. بشار پور بشار گفته: به امام صادق گفتم:
چرا چهارشنبه را روزه می‌گیری؟. گفت برای آن که دوزخ در چهارشنبه ساخته شده. حذیفه پور منصور گفته: بعد از عصر روز چهارشنبه دیدم خون گرفت. جناب علی گفته: روز چهارشنبه خود را از نوره کشیدن خودداری کنید که آن روز نامبارک است. در مسجد جامع کوفه کسی از امیر المؤمنین پرسید بفرما برای چه به روز چهار شنبه فال بد می‌زنی و آن را روز سنگین و بد یمن می‌دانی، و مقصود کدام چهارشنبه است؟ گفت: آخرین چهارشنبه ماه یعنی در زمان محاق. در این روز- قابیل برادر خود هابیل را کشت. در روز چهارشنبه ابراهیم به آتش افکنده شد. در چهارشنبه منجنیق را ساختند، در چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرد، در چهارشنبه زمین قوم لوط را نابود کرد در چهارشنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در چهارشنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بر روی زمین ریختند، در چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، در چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، در چهارشنبه سقف بر سر آنان

خراب شد، در چهارشنبه فرعون فرمان داد که اولاد بنی اسرائیل را به قتل رسانند. در چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، در چهارشنبه نخستین شکنجه به قوم فرعون فرود آمد، در چهارشنبه خدا قارون را به زمین فرو برد، در چهارشنبه: خدای ایوب را گرفتار تلف دارایی و فرزندان وی کرد، در چهارشنبه یوسف را به زندان بردند.
در چهارشنبه خدا قوم صالح را شکنجه کرد: در چهارشنبه صیحه‌یی ایشان را فرا گرفت، در چهار شنبه ناقه را پی کردند، در چهارشنبه روی پیغمبر مجروح و دندان وی شکست، در چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند. صدوق مؤلف کتاب گفته: برای آنکه در چهارشنبه به مسافرت مضطر باشد یا لازم به خون گرفتن باشد باکی نیست گو حجامت کند، مسافرت و حجامت در چهار شنبه شومی ندارد مخصوصا هر گاه به قصد رد بر کسانی که بد فالی می‌کنند این کار را به جای آورد لیک آنکه نیازمند به سفر یا خون گرفتن نباشد شایسته است که در چهارشنبه نه مسافرت کند نه خون گیرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 330
ترجمه

(772) آنچه در باره پنجشنبه آمده

- معتب پور مبارک گفته: روز پنجشنبه نزد امام صادق رفتم دیدم خون می‌گیرد گفتم: ای فرزند پیامبر در روز پنجشنبه خون می‌گیری؟ گفت: آری هر که خون می‌گیرد خوب است روز پنجشنبه بگیرد. چون در هر شب آدینه‌یی خون بدن از بیم قیامت به ظاهر می‌جهد و تا بامداد پنجشنبه به آشیانه خود باز نمی‌گردد. آنگاه روی به غلام خود ذبیح کرد که او را خون می‌گرفت و گفت: شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ زن. امام گفت: آنکه در آخرین پنجشنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او دور گردد.

امام صادق گفته: پیامبر در اول زمان پیامبری خویش پی در پی روزه می‌گرفت تا گفته شد دیگر روزه خود نگشاید و گاه می‌شد پی در پی افطار می‌کرد تا گمان می‌رفت دیگر روزه نخواهد گرفت، آنگاه بنا نهاد روزی روزه می‌گرفت و روزی روزه می‌گشاد به رسم روزه داری داود پیامبر. آنگاه این را نیز وانهاد و در پایان زندگی تا درگذشت در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهارشنبه میان آن‌ها روزه می‌داشت.

امام صادق گفته از پیامبر پرسید نداز روز پنجشنبه یا چهارشنبه میانه آنها گفته: که پنجشنبه روز عرض کارهاست و چهارشنبه روز آفرینش دوزخ است و روز نگاهداری از آتش آن. و نیز گفته: هر که روز پنجشنبه همه ناخنهای خود را بگیرد و یکی را برای روز آدینه نهد تهی دستی از او دور گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 331

ترجمه

(773) آنچه در باره آدینه آمده

- محمد پور ریاح قلاء گفته: امام موسی بن جعفر را روز آدینه دیدم خون می‌گرفت. گفتم: روز آدینه خون می‌گیری؟. گفت: آیة الکرسی می‌خوانم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 332
هر گاه خون تو هیجان کرد چه روز باشد و چه شب، آیة الکرسی بر خوان و خون می‌گیر. پیامبر گفته:
قیامت میان نماز پیشین و پسین روز آدینه بر پای می‌شود. پیامبر گفته: در شب هر آدینه برای خانواده خود میوه و گوشت ببرید تا به آمدن آدینه شادمان باشند. پیامبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می‌آمد روز پنجشنبه را برمی‌گزید و چون برای سرمای زمستان به اتاق بازمی‌گشت شب آدینه را برمی‌گزید و روایت شده که بیرون آمدن و بازگشتن هر دو در شب آینه بود.
ابو کهمس گفته: به امام صادق گفتم. دعایی به من فرا آموز که بدان روزی جویم. به من گفت:
آب خوره و ناخن خود را بچین و این در روز آدینه باشد. هشام پور سالم از امام صادق روایت کرده که ناخن گرفتن روز آدینه از خوره و پیسی کوری ایمنی دارد. هر گاه نیاز نباشد با ابزار سر آنها را بساید.
امام صادق گفته: هر که هر آدینه ناخن چیند و آب خوره بزند و بگوید: بنام خدا و بر شیوه راه و رسم محمد و دودمان وی به روزه ناخن و مویی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن بنده‌یی از اولاد اسماعیل ببرد. پیامبر گفته؟
هر که روز آدینه ناخن‌های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتان وی ببرد و درمان در آنها درآورد و روایت شده که دیوانگی و خوره پیسی به وی ظاهر نشود.
جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می‌گفت: سه‌شنبه ناخن‌های خود را بگیرید و روز چهارشنبه گرمابه روید و روز پنجشنبه هر گاه خورسند باشید خون بگیرد و روز آدینه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.
امام رضا گفته: خوب نیست، مرد هیچ روزی بوی خوش به کار نبرد، هر گاه نتواند یک روز در میان بوی خوش به کار بردن را رها مکند. هر گاه نتوانست هر آدینه عطر زند و آن را رها مکند.
سکن خزاز گفته از امام صادق شنیدم می‌گفت: خدا بر هر مردی حق داده که در هر آدینه آب خور خود را بزند و ناخن خود را بگیرد و بوی خوش به کار برد. انس از پیامبر روایت کرده که شب و روز آدینه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار را از دوزخ

می‌رهاند.
هشام پور حکم از امام صادق روایت کرده کسی که می‌خواهد کار نیکی انجام دهد مانند آنکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا امثال آنها خوبست به روز آدینه به جای آورد. چون پاداش کار نیک در روز آدینه دو چندان است. و نیز از او نقل کرده که گفت: هر که روز آدینه شعری بخواند بهره‌اش از این روز همانست. پیامبر گفته: هر گاه دیدید پیری در روز آدینه از احادیث روزگار جاهلیت سخن می‌راند سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه‌یی باشد. امام صادق گفته: هر که در سجده آخر نافله پس از مغرب شب آدینه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید خدایا من ترا به ذات پاک تو و نام بزرگ تو می‌خوانم که بر محمد و دودمان وی آمرزش فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا وی را آمرزیده باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 333
و نیز گفته: شب پنجشنبه و شب آدینه فرشتگانی از آسمان فرود آیند با ایشان جامه زرین و نامه سیمین است و در شب پنجشنبه و شب و روز آدینه تا فرو شدن آفتاب چیزی جز پاداش درود فرستادن بر محمد و دودمانش را نمی‌نگارند. در روز آدینه برای خاطر نماز آدینه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است لیک پس از نماز آدینه روا باشد و ساعت برکت است. ابو ایوب خزاز گفته از امام صادق پرسیدم از تفسیر گفته خدا در روز آدینه که گفته: چون نماز انجام یافت بروید از فزونی خدا روزی جویید.
گفت: مقصود نماز گزاردن در روز آدینه سپس پی روزی رفتن در روز شنبه باشد. آنگاه گفت: ای وای بر مسلمانی که در هفته یک روز آدینه خود را برای کار دین خود آماده نکند و از آن نپرسد.
ترجمه

(774) آنچه در باره شنبه آمده

- امام صادق گفته: هر که آهنگ سفر داشته باشد روز شنبه سفر کند، که اگر سنگی در روز شنبه از کوه جدا گردد خدا آن را باز به جای خود بازگرداند پیامبر گفته: خدا یا شنبه و پنجشنبه را بر پیروان من مبارک گردان. پیامبر گفته: هر بام پی کارهای خود روید که برآورده می‌شود، نامه که نگاشتید بر آن خاک پاشید که بهتر نیاز را روا می‌کند. نیکی را نزد خوبرویان بیابید. پیامبر گفته: هر که روز شنبه و پنجشنبه ناخن گیرد و آب خوره زند از درد دندان و درد دیده در امان باشد.
امام صادق گفته: شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن پیروان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهارشنبه روز خوردن داروست پنجشنبه برای برآوردن نیازها و برای پاکیزگی و بوی خوش است و آن جشن مسلمانان است و از جشن روزه گشاد جشن گوسفند کشان بهتر است. و روز جشن غدیر بهترین جشن‌هاست و آن روز هیجدهم ذی الحجه است قیام‌کننده دودمان ما روز آدینه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 334
آشکار گردد. روز رستاخیز روز آدینه خواهد بود: در این روز هیچ کاری بهتر از درود بر محمد و دودمان وی نیست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 335
ترجمه

(775) معنی با ایام دشمنی مکنید تا با شما دشمنی نکنند

- صقر پور ابی دلف کوفی گفته: چون متوکل خلیفه عباسی امام علی النقی را در سامره زندانی کرد، من آگاه شدم، خواستم از حال او مطلع کردم. رازقی دربان متوکل دستور داد مرا نزد وی بردند، چون بر او وارد شدم گفت:

ای صقر چه می‌خواهی؟. گفتم: خیر است. گفت بنشین با خود گفتم من نیز گرفتار شدم و خطا کردم که اینجا آمدم. چون تنها شد. گفت: در چه حالی؟ و چرا اینجا آمدی؟. ناگزیر آمده‌یی از حال مولای خود جویا گردی؟. گفتم: مولای من حضرت امیر المؤمنین است یعنی متوکل. گفت: خاموش باش مولای تو بر حق است از من مترس. من نیز با تو هم کیش هستم، خدای را ستایش کردم. گفت:

خواهی وی را بنگری؛ گفتم: آری گفت بنشین تا پیکی از نزد وی بیرون رود، چندان نشستم تا بیرون رفت. آنگاه به غلام خود گفت: صقر را در آن حجره بر که آن علوی در آن زندانی است، او را با وی تنها گذار. مرا به آنجا برد. دیدم امام علی النقی بر زبر حصیری نشسته و برابر وی گوری کنده و آماده است سلام گفتم پاسخ داد و گفت: بنشین، نشستم. گفت: چرا آمدی؟ گفتم برای آگاهی از تو، نگاه بدان گور کردم و بگریستم. امام گفت مگری هنوز تقدیر نشده گفتم: از پیامبر روایتی شده که معنی آن را در نیافتم. گفت کدام است؟ گفتم: پیامبر گفته: روزها را دشمن مدارید تا با شما دشمنی مکنند. این چه معنی دارد؟.

در پاسخ گفت: روزها ما هستم. شنبه نام پیامبر است، یک شنبه کنایه از علیست. دوشنبه: حسن و حسین است: سه‌شنبه: علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است، چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و پنجشنبه: فرزند من: حسن بن علی و آدینه: پسر پسرم می‌باشد. اوست که توده حق پرستان را گرد آوری کند، و زمین را پر از دادگری نماید پس از آنکه پر از بیداد شده باشد، این است معنی ایام که با آنها دشمنی مورزید تا در جاویدان با شما دشمنی مورزند. بعدا گفت: برخیز و بیرون رو چون در امان نیستی.

صدوق گفته روزها از راه حقیقت به معنی پیشوایان نیست، بلکه همان روزهای ویژه هفته است لیک پیامبر در این حدیث روزها را کنایه از پیشوایان آورده، چنان که امام علی بن محمد شرح داد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 336

چنان که خدا: تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیامبر و علی و حسین و حسین آورده و نعاج گوسفندان را در داستان داود

و مترانعین کنایه از زنان آورده. و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده از. امام صادق نیز در تفسیر آیه قرآن که گفته: «آیا در زمین گردش نمی‌کنید؟
پرسیدند. گفت: مقصد آن است که آیا در قرآن تعمق نمی‌کنید؟. چنان که خدا سر را کنایه از سپوختن آورده در آنجا که گفت: با زنان عده دار وعده به سر مگذارید. چنان که خوردن خوراک را کنایه از ریستن آورده: در باره عیسی و مادر وی گفت: خوراک می‌خورند. مقصد این است که می‌ریسند چون لازمه خوردن ریستن است. چنان که زنبور انگبین را کنایه از پیامبر آورده در آیه نحل گفته: پروردگار تو به زنبور انگبین وحی کرد نمونه از این گونه بسیار باشد.
ترجمه

(776) آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند سپس رانده شدند

- پیامبر می‌گفت:
درنگ آدم و حوا در بهشت تا زمانی که بیرون شدند هفت ساعت از ساعات جهان بود و همان روز ایشان را به زمین افکند.
ترجمه

(777) در پیروان هفت منش است

- امام محمد باقر گفته: پیروان ما کسانی هستند که در دوستی ما جای خویش به یک دیگر می‌بخشند و به دوستی ما با یک دیگر دوست می‌شوند و برای زنده کردن راه و رسم ما یک دیگر را دیدار می‌کنند و با هم رفت و آمد دارند، هر گاه به خشم آیند ستم روا ندارند و هر گاه پسندیدند از اندازه بیرون نمی‌روند و بیهوده کاری نمی‌کنند، برای همسایگان خود خجسته‌اند، برای آمیزشگران آسایش‌اند. من آنچه در این باب روایت داشتم در کتاب صفات شیعه آورده‌ام.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 337
ترجمه

(778) پیمبر در هفت جا ابو سفیان را نفرین کرد

- عامر پور واثلة گفته: پیغمبر در هفت جای ابو سفیان را نفرین کرد و در این جایها جز نفرین با وی کاری نداشت. نخستین- هنگامی که پیمبر به مدینه مهاجرت کرد ابو سفیان از شام می‌آمد در برخورد. پیمبر را دشنام داد خواست او را بزند خدا شر وی را از پیمبر برگردانید. دوم- روز کاروان بدر که وی را از چاه بدر گریزاند. پیمبر وی را نفرین کرد.
سوم- روز جنگ احد که پس از پایان یافتن جنگ ابو سفیان بانگ زد زنده باد هبل نام بتی از بتهای عرب بود) پیمبر گفت: زنده باد خدای بزرگ. ابو سفیان گفت: ما عزی داریم و شما را عزی نیست. پیمبر گفت: خدا سرور ماست و شما سرور ندارید. چهارم- در روز جنگ خندق که ابو سفیان با قریش برای نبرد آمده چون مغلوب شد خشمناک گردید. دو آیه در سوره احزاب فرود آمد ابو سفیان و یاران وی را کفار خواند و معاویه را مشرک.
پنجم- روز صلح حدیبیه بود که قربانیها را منع کردند و نگذاشتند به محل خود که منی‌ست برسند، پیمبر طواف کعبه نکرده بازگشت، ابو سفیان را نفرین کرد. ششم- در جنگ احزاب بود که ابو سفیان با قریش و عامر بن طفیل هوازن و عیینه پور حصین با گروه غطفان به مدینه تاختند و جهودان قریظه و بنی نضیر همدست شدند. پیمبر ایشان را نفرین کرد، و گفت: هر گاه در پیروان مؤمنی باشد ملعون نباشد اما در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب نیست، هفتم- در توطئه‌یی که داشتند به پیمبر تک آوردند و این گروه دوازده تن از بنی امیه بودند به سروری ابو سفیان و پنج تن از دیگر مردمان در اینجا نیز پیمبر نیز آنان را لعن کرد و آنان بر سر گردنه بودند به جز خود پیمبر و استرش و راننده و پیش دار همه را
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 338
نفرین کرد.
صدوق گفته: در این روایت اتفاق کنندگان عقبه را دوازده از بنی امیه و پنج غیر از آنان شمرده.
شاید درست چهارده تن باشد.
ترجمه

(779) سخن از هفت صندوقی که در دوزخ است

- اسحاق پور عمار پور صیرفی در روایت درازی که از امام موسی بن جعفر روایت کرده که گفت: ای اسحاق در دوزخ بیابانی است که سقر نام دارد از روزی که خدا آن را آفرید تا کنون ندمیده هر گاه خدا آن را دستور دمیدن دهد به اندازه سوزنی آنچه بر روی زمین است می‌سوزد، دوزخیان از سوزش و گندی آن به خدا پناه می‌برند. در این وادی کوهی‌ست که فرودآمدگانش از سوز و گند و پلیدی و شکنجه‌اش به خدا پناه برند. و در آن دره‌یی‌ست که ساکنان آن کوه از سوزش و پلیدی آن به خدا پناه برند و در آن دره چاهی‌ست که اهل دره از بدی آن به خدا پناه برند و در آن ماریست که از بدی و ناپاکی آن به خدا پناه برند و در اشکم وی هفت صندوق نهفته است که پنج تن از پیروان گذشتگان است و دو تن از پیروان این پیامبر در آنها جای دارند. راوی پرسید آن پنج تن چه کسانی هستند؟. و این دو تن کدام؟. گفت: قابیل کشنده هابیل و نمرود خصم ابراهیم و فرعون و یهودیی که بدعت دین جهودان را ساخت و بولس که راه نصاری را پرداخت و این دو تن دو تازی بیابان گردند که ایمان به خدا نداشتند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 339
ترجمه

(780) ایوب با بی‌گناهی هفت سال رنج کشید

- امام صادق گفته: ایوب با بی‌گناهی هفت سال رنج کشید. او از قول پدر خود نقل کرد که گفت که ایوب بی‌گناه گرفتار رنج شد، پیامبران گناه نکنند. زیرا از گناه کردن پاک‌اند و پیرامون گناه نمی‌گردند چه خرد و چه کلان، ایوب با این اندازه رنج که کشید بوی بد و ریخت زشت در وی پدیدار نشد و به اندازه سر قلم خون و چرک از وی بیرون نیامد هیچ کس او را شوخ نیافت و از او بیم نکرد، جایی از تن وی کرم نیفتاد، خدا با پیامبران و یاران گرامی خویش در گرفتاری چنین کند. مردمان که از ایوب کناره کردند برای تهی- دستی و سستی حال وی بود، چون نمی‌دانستند پیش خدا (نامش ارجمند باد) چه مقامی دارد؟.
پیامبر می‌گفت: رنج کش‌ترین مردمان پیامبرانند. خدا ایوب را به گرفتاری سختی دچار ساخت و در ظاهر به دیده مردمان خوار داشت. تا چون بهره‌مندیهای خدای را در دست وی می‌نگرند او را به خدایی می‌پرستد. برای آنکه بدانند پاداش خدا دو گونه است: یکی به طور- ویژه و تفضل و دیگری به طور شایستگی و بندگی تا کسی را که سست است را خوار مدارند و تهی دستی و بیماری را پست مشماراند و بدانند خدا هر که را خواست بیمار و گرفتار می‌سازد و هر که خواهد شفا بخشد و ایشان را برای گروهی پند و برای دسته‌یی بدبختی و برای جماعتی سعادت قرار دهد بر همه حال داوری او دادگرانه گرانه و حکیمانه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 340
است و آنچه با بندگان کند بر وجه بهتر است.
ترجمه

(781) فرشتگان هفت گروه‌اند و حجابها نیز هفت

- ابو منصور زید پور وهب گفته: پرسیده شد از جناب علی از توانایی خدا بزرگ بار بزرگواریش. او به سخن رانی ایستاد. خدای را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت: خدای فرشتگانی دارد برخی به اندازه‌ایی بزرگ‌اند که هر گاه یکی از آنان به زمین فرود آید از بس بزرگ و از بس پر و بال دارد زمین نمی‌تواند آن را در خود جا دهد برخی از ایشان به اندازه‌یی: تهمتن‌اند و زیبا که هر گاه همه پری و آدمی همدست شوند نمی‌توانند او را وصف کنند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 341
برخی از فرشتگان خدا چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است برخی از آنان با یکی از بالهای خود می‌تواند همه افق را بپوشاند به اضافه از بزرگی حجمش، برخی از آنان به اندازه‌یی بلند هستند که آسمانها تا زیر ناف ایشان است. برخی از ایشان بدون پایگاه قدم در ژرف هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین‌ها تا زانوی اوست برخی از آنان هست که اگر همه دریاها را به پشت ناخن بزرگش بریزند جا می‌دهد، برخی هستند که هر گاه کشتیها را در سرشک چشمش بیندازند تا ابد سیر می‌کنند.
از حجابها پرسیدند علی در جواب گفت: حجابها هفت است، ستبری هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته‌اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجابها تاریکی‌ست، برخی نور است، برخی آتش است، برخی دود است، برخی ابر است، برخی برق است، برخی رعد است، برخی روشنی‌ست، برخی ریگ است، برخی کوه است، برخی غبار است، برخی آب است، برخی نهرهاست آنها حجابهای گوناگون‌اند ستبری هر حجابی هفتاد هزار سال است.
آنگاه سرا پرده‌های جلال است که شصت سرا پرده‌اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعدا سراپرده ارجمندیست، سپس سراپرده کبریاء بعدا سراپرده عظمت است، سپس سراپرده قدس سپس سراپرده جبروت سپس سراپرده فخر آنگاه سراپرده نور سفید، سپس سراپرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی‌ست. علی در این جا خاموش شد. عمر به وی گفت: ای ابا الحسن مباد بی‌تو روزی زنده باشم.

صدوق مؤلف كتاب گفته: اين پرده‌ها را بر ذات حق نزده‌اند، خدا بالاتر از آن‌ست كه زير پرده باشد، چون خداى را مكانى نيست. اين پرده‌ها را بالاى آفرينش بزرگ وى زده است كه خدا كسى اندازه آن را نداند.
ترجمه

(782) علی هفت سال پیش از مردمان نماز گزارد

- عباد پور عبد اللَّه از علی ع روایت کرده که گفت: من بنده خدا و برادر پیامبرم من صدیق اکبرم، کسی پس از من ادعای این مقام نکند مگر آنکه دروغ گوی باشد، من هفت سال پیش از مردمان نماز گزاردم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 342
ترجمه

(783) دیوان بر هفت تن از غالیان فرود آمدند

- امام صادق در تفسیر گفته: خدا در قرآن گفته: به شما بگویم دیوان به که فرود آمدند؟ بر هر دروغ زن، گناهکاری». گفت: ایشان هفت تن بودند: مغیرة، بنان، صائد، حمزه پور عماره بربری، حارث شامی، عبد اللّٰه پور حارث، ابو الخطاب.

ترجمه

(784) خدا به پیروان علی هفت چیز داده است

- جابر پور عبد اللّٰه انصاری گفته:
روزی نزد پیامبر (ص) بودم که به علی گفت: این فرخ سروش است که از خدا به من گزارش می‌دهد که به پیروان تو هفت منش داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی دل هنگام رمیدن، روشنی هنگام تاریکی، ایمنی هنگام بی‌تابی مقابل میزان عمل، گذشتن از صراط، رفتن به بهشت پیش دیگران، نور ایمان که در پیشاپیش آنان است.
ترجمه

(785) کسی روایت کرده خاندان پیامبر هفت‌اند

- عمرة دختر افعی گفته: شنیدم ام سلمه می‌گفت: این آیه تطهیر که در قرآن آمده: خدا خواسته است که پلیدی را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه سازد. ام سلمه گفته: در میان خانه هفت تن بودند: پیامبر، جبرئیل و میکائیل
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 343
و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر در ایستاده بودم، گفتم: ای پیامبر من از خاندان نیستم؟.
گفت: تو از همسران پیامبری و نگفت تو از خاندانی. صدوق گفته: این حدیث غریب است و خلاف مشهور به همین سند رسیده. خاندان پنج‌اند: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ششم جبرئیل بود.
ترجمه

(786) هفت تن نماز را کوتاه نخوانند

- امام صادق گفته که پدرش می‌گفت: هفت تن نماز را کوتاه نگزاردند: آنکه مالیات فراهم کند، فرماندهی که در نقاط مأموریت خود در گردش است، سوداگر دوره گرد که از شهری به شهری رود، چوپان و بیابانی و چادرنشین که همیشه پی آب و گیاه در گردشند، مردی که برای بازی به شکار رفته، دزدی که راه زنی می‌کند.
ترجمه

(787) یاد آوری خدا به هفت اندام پخش شده

- زبان، جان، روان و خرد، شناسایش سر و قلب هر یک از این هفت نیاز به استقامت و درستی دارد، درستی زبان: صدق اقرار است، درستی جان راستی در آمرزش‌خواهی‌ست، درستی روان راستی در عذرخواهی‌ست، درستی خرد راستی در پند گرفتن است، درستی شناسایش راستی سرفراز بودن است، درستی سر لب ریز بودن به جهان رازهاست درستی دل یقین راست و شناختن خداست. ذکر زبان ستایش و نیایش است، ذکر جان کوشش و رنج است ذکر روان بیم و امید است، ذکر خرد کرنش و شرمندگی‌ست، ذکر شناسایش تسلیم و خشنودیست ذکر سر مقام دیدار حق است. معلوم نیست از پیشوایان جعفری باشد شاید یکی از صوفیه چنین بیانی کرده است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج1، ص: 344
ترجمه

(788) پیامبر را هفت فرزند بود

- امام صادق گفته: برای پیامبر از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد اللّٰه بود و چهار دختر: ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه علی بن ابی طالب فاطمه را به همسری گرفت و ابو العاص پور ربیع که مردی از خانواده بنی امیه بود زینب را بسته. ام کلثوم را عثمان پور عفان خلیفه سوم به زنی گرفت اما قبل از دخول ام کلثوم درگذشت عثمان چون در رکاب پیامبر به جنگ بدر رفت رقیه را به وی تزویج کرد یک پسر نیز بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای پیامبر روزی شد و ماریه را ام ابراهیم و ام ولد نیز می‌گفتند.

امام صادق گفته: پیامبر وارد سرا شد شنید عائشه بر روی فاطمه بانگ می‌کند و می‌گوید: ای دخت خدیجه مادرت از ما بهتر نبود، او نیز چون ما یکی از زنان پیامبر بود فاطمه چون پیامبر را دید بگریست. پرسید چرا می‌گریی؟. گفت: عائشه به مادر من ارزشی نمی‌نهد، پیامبر خشمناک شد به عائشه گفت، ای حمیراء خاموش باش خدای زن زایا و مهربان را خجسته ساخته، خدیجه که خدایش بیامرزاد از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد اللّٰه نام داشت و مطهر پا نام داشت و دیگر قاسم و چهار دختر برای من آورد. فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. لیک تو از آن زنان هستی که خدای ترا نازا ساخته و تا کنون فرزندی نیاوردی.

«پایان مجلد اول»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 2

جلد دوم

[باب منشهای هشتگانه]

(789) در مؤمن هشت منش شايسته است

- امام صادق گفته:
در مؤمن هشت خوى شايسته است: هنگام گرفتارى‌ها سخت سنگين باشد، درگاه گرفتارى شكيبا باشد.
درگاه بهره‌مندى سپاسگزار خدا باشد، آنچه خدا داده بدان خرسند باشد، به دشمنان ستم مكند، سربار دوستان مگردد، صبر امير لشكر ويست، نرمى برادر اوست، خوش برخوردى پدر اوست.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 3
ترجمه

(790) هشت تن‌اند که نماز ایشان پذیرفته نیست

- پیامبر گفته: نماز هشت تن پذیرفته نیست: بنده‌یی که از مالک خود گریخته تا باز گردد، زنی که ناشزه است و شویش بر او خشمناک است، آنکه زکات خود را ندهد، آنکه دست نماز نسازد، دختر نارسیده‌یی بی‌سرپوش نماز گزارد، آن که خود را به اقتداکنندگان خود با زور امام جماعت ساخته، آنکه زبین باشد، پرسیدند زبین چه کسی‌ست؟ گفت:
آنکه بول و غائط خود را نگاهداشته، آنکه مست باشد، نماز ایشان پذیرفته نیست.
ترجمه

(791) بردارندگان عرش هشت‌اند

- حفص پور غیاث نخعی گفته: از امام صادق شنیدم می‌گفت: بردارندگان عرش هشت‌اند و هر کدام هشت چشم دارند: که هر چشمی از ایشان برابر همه جهان است. امام صادق گفته: بردارندگان عرش چهاراند. یکی مانند آدمیان است و از خدای برای فرزندان آدم روزی می‌خواهد. و دومی مانند خروس است برای پرندگان روزی درخواست می‌کند. سوم چون شیر است و از خدا برای درندگان روزی می‌خواهد. چهارم چون گاو است و از خدا برای چهارپایان روزی می‌خواهد. از زمانی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند گاو عرش از شرمندگی سر خویش را به زیر افکنده، در قیامت بردارندگان عرش هشت می‌گردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 4

ترجمه

(792) بهشت هشت در دارد

- جناب علی گفته: بهشت را هشت در است. دری برای پیامبران و صدیقان است. دری برای شهیدان و نیکان است و پنج در اختصاص به شیعیان و صدیقان است، من همیشه بر سر صراط ایستاده و درخواست می‌کنم- خدایا پیروان و دوستان مرا و کسانی که مرا در جهان به ولایت شناخته‌اند تندرست بدار، آوازی از درون عرش رسد که پذیرفته شد. هر تن از پیروان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفتند- با دشمنان من نبرد کردند هفتاد هزار از همسایگان و خویشان خود را می‌توانند شفاعت کنند- از یک دیگر مسلمانان دیگر که خدای را به یگانگی شناخته و به اندازه ذره‌یی دشمنی ما خاندان در دلشان نباشد یک راست به بهشت سرازیر می‌شوند.
ترجمه

(793) سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست

- ابان پور عثمان گفته: مردی به امام صادق گفت: پریان خانواده و نان و خورش‌های ما را متعرض می‌شوند. امام گفت: بلندی سقف خانه تو چه اندازه است؟. گفت: ده متر. گفت: آن را هشت بیشتر مگذار، و دور آن آیة الکرسی نقش نما. چون که هر اطاقی که ارتفاع آن از هشت متر بیشتر باشد محتضر است یعنی پریان در آن آشیانه می‌کنند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 5
ترجمه

(794) هشت جفت

- داود رقی گفته: یکی از مردم خوارج از من تفسیر این آیت قرآن را پرسید: «هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از اشتر دو تا و از گاو دو تا». گفت: کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام، من در این موضوع چیز درستی نمی‌دانستم.
در سفر قبله نزد امام صادق رفتم و از او پرسیدم. گفت: خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام. اما راجع به اشتر و گاو، خدا قربانی اشتر عربی را حلال کرده و قربانی اشتر بختی را حرام. قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام. من چون بازگشتم، این جواب را به آن خارجی گفتم. گفت: این چیزیست که آن را از حجاز فرا گرفته‌یی.
ترجمه

(795) هشت تن از شمار مردم نیستند

- شخصی به امام صادق گفت: تو از مخلوقات همه را آدم می‌دانی؟ در جواب گفت: هشت دسته را دور بیفکن- آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه در چیزی که وظیفه او نیست مداخله کند، آنکه بی‌درد خود را بیمار سازد، آنکه بی‌گرفتاری پریشان باشد، آنکه با یاران خود در کار درستی که محل اتفاق است مخالفت کند، آنکه به پدران خود افتخار کند در حالی که از کارهای نیک ایشان بی‌بهره باشد. این آدمی مانند گیاه اخلنج است که پوست کنده گردد تا به گوهر خود رسد، و او- چنانست که خدای در قرآن گفته: ایشان جزء چهار پایان‌اند بلکه در راه خود از چهارپایان کمتراند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 6

ترجمه

(796) هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد

- جناب علی می‌گفت:
«هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد: برادری در راه خدا، یا دانشی تازه، یا آیه‌یی وظیفه نما، یا آمرزشی که بدان چشم داشته، یا سخن پند آمیزی وی را از نابودی رهایی بخشد، یا سخنی بشنود که وی را رهبری کند، یا گناهی را از بیم خدا یا از روی شرمندگی کنار گزارد.
ترجمه

(797) هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند

- جناب علی گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: «ای علی هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند: آنکه ناخوانده بر خوانی نشیند، آنکه در مهمانی به میزبان فرمان دهد، آنکه از دشمنان خود چشم نیکی دارد، آنکه از فرومایگان بخشش خواهد، آنکه بی‌دستوری میان راز دو تن نظر دهد، آنکه به بزرگان خواری نماید، آنکه جایی نشیند که شایسته آن نباشد، آنکه با کسی گفتگو کند که به سخن وی گوش فرا ندهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 7

ترجمه

(798) مساجد را از هشت چیز دور بدارید

- امام صادق «ع» گفته: «مساجد خود را از هشت چیز دور بدارید: از فروش، و خرید، و دیوانگان و کودکان، و جستجوی گم شده و داوری، روان ساختن حدود شرعی، و بانگ و فریاد».
ترجمه

(799) ایمان هشت منش است

- ابو بصیر گفته: نزد امام محمد باقر بودم. مردی به وی گفت: در کوفه گروهی هستند که اعتقادهایی دارند و آن را به تو نسبت می‌دهند. گفت: آن اعتقادات چیست؟
گفت: می‌گویند: گروش به خدا غیر از اسلام است!. امام گفته: آری چنین است. آن مرد پرسید چگونه؟
گفت: هر که اعتقاد داشته باشد که خدا یکی‌ست و محمد «ص» پیامبر ویست و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد، رمضان را روزه دارد و حج گزارد این چنین کس مسلمان است. من که ابو بصیر هستم، گفتم: پس ایمان کدام است؟ گفت آنکه خدای را یگانه داند و محمد را پیامبر وی شناسد و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد و رمضان را روزه دارد و حج گزارد و خدای را به گناهی که بدان بیم از دوزخ است دیدار منماید، این چنین کس مؤمن است یعنی گرونده به خداست گفتم: برخی تو گردم چگونه چنین کسی یافت گردد که به گناهی آلوده نشده باشد که خدا بدان بیم دوزخ نداده باشد؟. گفت: چنان نیست که می‌پنداری، مقصد آن‌ست که گناهی کند که خدا به آن بیم از دوزخ داده و از آن بازگشت نکند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 8
ترجمه

(800) گناه‌های بزرگ هشت است

- محمد پور مسلم گفته: به امام صادق گفتم: برخی تو کردم، چرا در باره مخالفان خود اعتقاد داریم که دوزخی‌اند اما در باره خود اعتقاد نشان نمی‌دهیم که بهشتی هستیم؟. گفت: این از سستی ایمان شماست. هر گاه شما به هیچ گناه بزرگی آلوده نشده باشید، بدانید که بهشتی هستید. گفتم: گناه‌های کلان کدام است؟ گفت: بزرگترین گناه‌ها، انباز گرفتن به خداست، آزار پدر و مادر، بیابان گردی پس از هجرت به مدینه، به زن پارسا نسبت زنا دادن، از جهاد یعنی پیکار گریختن، به ناروا خواسته پدر مرده خوردن، سود خوردن پس از دانستن ناروایی آن، مؤمن را کشتن. گفتم: زنا و دزدی چگونه است؟. گفت: مانند آنها نیست. صدوق گفته: اخباری که متعرض شماره گناه‌های بزرگ است اگر چه برخی از آنها را پنج و برخی هفت و برخی هشت و برخی بیشتر گفته‌اند. اما در حقیقت با یک دیگر اختلافی ندارد.
چون پس از انباز گرفتن به خدا هر گناهی بالنسبه به گناه خردتر از خود کلان‌تر است و هر گناه خردتر بالنسبه به خرد بزرگ است و هر گناه بزرگی بالنسبه به انبازگیری خرد است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 9
ترجمه

(801) علی را هشت منش است

- ابو ایوب انصاری گفته: پیامبر بیمار شده بود، فاطمه به دیدار وی آمد. او را سخت بیمار یافت، سرشک از دیده‌اش روان شد. پیامبر به وی گفت: ای فاطمه خدا زمین را بازرسی کرد و از همه زمین پدر ترا برگزید، آنگاه دیگر باره بازرسی کرد شوهر تو علی را برگزید و به من وحی کرد که ترا بدو همسر گردانم. ای فاطمه خدا ترا به کسی داد که اسلام وی از همه پیشتر و بردباری وی از همه بزرگ‌تر است. فاطمه از این گفتار شادمان شد: آنگاه گفت: علی هشت منش دارد: ایمان به خدا و پیامبر وی، دانش وی، حکمت وی، همسر وی، دو فرزند وی حسن و حسین، امر به معروف وی، نهی از منکر وی، داوری وی از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما دودمانی هستیم که به ما هفت منش داده شده که به کسی از گذشتگان و آیندگان داده نشده. پیامبر ما بهترین پیامبران است و او پدر توست جانشین او بهترین جانشینان است که شوی تو باشد، شهیدان ما سرور شهیدان است و او حمزه عم پدر توست و آنکه با دو بال خود در بهشت همی پرد و او جعفر از ماست، و دو سرور این پیروان پسران توست که حسن و حسین باشند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 10

[باب منشهای نه‌گانه]

اشاره

ترجمه

(802)- خدا نه منش به پیامبر داد

- پیامبر گفته: خدا اسلام را بر دست من آشکار کرد، و قرآن را به من فرستاد، و کعبه را بر دست من گشود، و مرا بر همه مردم فزونی داد. مرا در جهان سرور فرزندان آدم کرد، و مرا در جاویدان آذین بخش روز رستاخیز گردانید بهشت را پیش در آمدن بدان به پیامبران منع کرد و پیش از در آمدن پیروان من در بهشت پیروان دیگران را بازداشت پیشوایی را پس از من تا روز رستاخیز در دودمان من نهاد، هر که به آنچه گفتم کافر باشد، به خدا کافر شده است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 11
ترجمه

(803) به پیروان علی نه چیز داده شده

- جابر پور عبد اللّٰه انصاری گفته: روزی پیش پیامبر بودم که به علی گفت: ای ابا الحسن خواهی ترا مژده‌یی دهم؟ گفت: آری ای پیامبر خدا. گفت: «این فرخ سروش مرا از خدا آگاهی داد که خدا به پیروان تو نه چیز داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی هنگام بیم روشنی هنگام تاریکی گور، آسوده‌گی هنگام بی‌تابی از روز رستاخیز، برابری هنگام بررسی کارها و رفتن از روی صراط در بهشت پیش از دیگر مردم، در حالی که نور ایمان ایشان در پیش رو و سوی راست ایشان می‌رود.
ترجمه

(804) فاطمه دخت پیامبر را نه نام است

- امام صادق گفته: فاطمه را نزد خدا نه نام است:
فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء. راوی گفته: آنگاه به من گفت:
می‌دانی فاطمه یعنی چه؟ گفتم نه. گفت: از بدی بریده شده، بعدا گفت:
هر گاه علی او را به همسری نگرفتی تا قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری پیدا نشدی
!
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 12
ترجمه

(805) خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده

- یکی از پیروان گفته: از امام صادق شنیدم که امیر المؤمنین می‌گفت: خدا به من نه چیز داده که به جز به محمد به کسی نداده است: راههای کارها بر من باز است، نژادها را می‌دانم، ابر آسمان برای من روان می‌شود، مرگها و گرفتاریها را دانم، فصل الخطاب را دانم، به فرمان خدا در ملکوت آسمانها نگریستم. هر چه از گذشته و آینده هست دانم، خدا به ولایت من دین پیامبر را کامل ساخت، نعمت خویش را بر ایشان تمام کرد: اسلام اینان را پذیرفت، چون روزی که فرمان ولایت رسید خدا به محمد گفت: به پیروان خود بگوی: امروز من دین شما را کامل کردم و اسلام شما را از راه دین پذیرفتم و نعمت خود را به شما کامل ساختم. همه این امور لطفی‌ست که خدا بر من نهاده است.
ترجمه

(806) پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منش به من داد

- زید پور ارقم گفته: پیامبر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 13
به علی (ع) گفت: به جهت تو خدا نه منش به من داده، سه در جهان و سه در جاویدان و دو به سود تو و یکی که از گفتن آن بر تو بیمناک هستم، آن سه که در جهان است: تو وصی منی و در میان دودمان من جانشین منی و پردازنده وام منی. و آن سه که در آخرت است: درفش ستایش را که به من دهند به دست تو می‌سپارم آدم ابو البشر و فرزندانش همه زیر درفش من هستند: تو در کلیدهای بهشت به من یاری می‌کنی، اختیار شفاعت خود را به تو می‌دهم که در باره هر که خواسته باشی، آن دو که به سود توست پس از من کافر و گمراه نگردی، و آنچه بر تو بیمناک هستم، آنکه قریش پس از من با تو نیرنگ به کار برند.
در حدیث دیگری از پیامبر رسیده که گفته: نه منش به من داده شد، سه در جهان و سه در جاویدان و دو تا که برای او امید بخش است، یکی آنکه بر وی بیمناک هستم، اما آن سه که در جهان است مرا می‌پوشاند و در دودمان من سرپرست است و در خاندان من وصی ست و آن سه که در جاویدان است: درفش ستایش را به من دهند و من به وی که آن را برکشد و هنگام شفاعت گناهکاران به آن تکیه می‌دهم و در کلیدهای بهشت با من یاری دهد. و آن دو که نسبت بدو برای من امیدواری دهد بعد از من به کفر و گمراهی نگراید، اما بیمناک از آنم که قریش با وی مخالفت کنند و فتنه‌انگیزند.
ترجمه

(807) آفت نه چیز، نه چیز است:

- پیامبر گفته: «زیان حدیث: دروغ گفتن است، و زیان دانش: فراموشی‌ست، و زیان بردباری: سبکی‌ست، و زیان بندگی سستی‌ست، و زیان خوشمزگی:
لاف زدن است، و زیان دلاوری: ستم است، و زیان بخشش: یاد آوریست، و زیان زیبایی: خودپسندیست، و زیان خانوادگی: بالیدن است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 14
ترجمه

(808) در خرمای برنی نه خاصیت است

- امام علی بن ابی طالب گفته: نزد پیامبر بودیم، نمایندگان عبد قیس آمدند انبانی از خرمای برنی آوردند و پیش او نهادند. پرسید: صدقه است یا هدیه؟.
گفتند پیشکش است. گفت: از کدام نوع است؟
گفتند: خرمای برنی‌ست. در پاسخ ایشان گفت: فرخ سروش به من گفته: که در آن نه خاصیت است: دهان را خوشبوی می‌کند، معده را پاک می‌گرداند، خوراک را گوارا می‌سازد، شنوایی و بینایی را می‌افزاید، پشت را نیرومند می‌کند، دیو را تباه می‌گرداند، نزدیکی به خدا می‌آورد و از اهریمن دور می‌دارد.
ترجمه

(809) حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده

- امام صادق گفته: که پیامبر گفته:
«از پیروان من حکم نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شوند، آنچه ندانند، آنچه تاب آن را ندارند، آنچه بدان مضطراند، رشک، فال بد، وسوسه در آفرینش جهان. تا به زبان نیاورده است حکمی ندارد».
ترجمه

(810) از نه چیز منع شده

- امام حسین بن علی گفته: چون پیامبر (ص) قلعه، خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خدای را ستایش کرد و پیروزی خدای را به این موهبت یاد آور شد، آنگاه از نه چیز منع کرد: مزد روسبی، و از نطفه چهارپا، یعنی آنکه پیشه‌اش چهار پای نر بر ماده می‌جهاند، و از انگشتری زر: و از بهای سگ، و از زینهای سرخ و ابو عروبه میاثر الارجوان را به معنی زمینهای
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 15
سرخ که فارسی ارغوانی گویند گفته)، و خوردن گوشت درندگان، و از فروش زر به زر، سیم به سیم در صورتی طرفی بر طرفی بیشتر باشد، و از دیدن و خواندن دانش ستاره‌شناسی. یعنی با اعتقاد به مؤثر بودن آنها در جهان بی‌صانع و مدبری.
ترجمه

(811) بزهکار را نه ساعت وقت می‌دهند

- امام صادق گفته: هر گاه بنده‌یی قصد کار نیک کند، حسنه‌یی در نامه عمل او می‌نگارند و هر گاه آن کار نیک را به جای آورد، ده حسنه برای او نگاشته می‌شود، و هر گاه آهنگ گناه کند چیزی بر وی ننگاراند. و هر گاه آن را به جای آورد او را تا نه ساعت مهلت دهند اگر از آن کردار پشیمانی نمود به وی ننگاراند، و اگر پشیمانی نکرد بر او گناهی نگارند.
ترجمه

(812) پیشوایان از فرزندان حسین بن علی نه تن‌اند

- امام محمد باقر گفته: پس از حسین بن علی نه پیشوای‌اند که نهمی از ایشان قائم اینان است
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 16
ترجمه

(813) هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت

- امام صادق (ع) گفته، پیامبر پانزده زن بستد: دو تن از ایشان درگذشتند، و سیزده تن از ایشان را دخول کرد. هنگامی که درگذشت نه زن داشت: آن دو که با ایشان همبستر نشده بود: عمره و سینا نام داشته. و آن سیزده که بدانها دخول کرد:
نخستین- خدیجه دختر خویلد بود، بعدا سوره دختر زمعه بعدا ام سلمه که نامش هند دختر ابی امیه بود و بعدا ام عبد اللّٰه عائشه دختر ابی بکر، بعدا حفصه دختر عمر، بعدا زینب دختر خزیمة بن حارث ام المساکین، سپس زینب دختر جحش بعدا ام حبیبه نامش رمله دختر ابی سفیان، بعدا میمونه دختر حارث، بعدا زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث، بعدا صفیه دختر حی بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر بخشید:
خوله دختر حکیم سلمی بود، و دو کنیز نیز داشت که با زنان خویش ایشان را هم قسمت کرده بود، و در هر دوره شبی نیز با آنان به سر می‌برد، ماریه قبطیه و ریحانه خندفیه و نه زنی که زنده بودند و پیامبر درگذشت عائشه بود، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابی سفیان؛ صفیه دختر حی بن اخطب، جویریه دختر حارث، سوره دختر زمعه. بهترین زنان وی: خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند بعد میمونه دختر حارث.
ترجمه

(814) امیر المؤمنین علی نه سخن گفته

- عامر شعبی گفته: امام علی بن ابی طالب، به بدیهه نه جمله گفته که دیدگان رسایی را خیره ساخته است چه گوهرهای حکمت است که در این درهای یتیم سفته شده است، و همه خداوندان رسایی نتوانستند جمله‌یی بیافرینند که به پایه یکی از این سخنهای بلاغت شعار و
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 17
حکمت مدار باشد. سه از آنها در راز و نیاز با خداوند بی‌نیاز است، و سه دیگر از آنها در فرزانگی و روش خردمندان است؛ سه از آنها در فرهنگ و آمیزش با همگنان است. و آن سه که در راز و نیاز گفته است: خدایا در ارجمندی من همین بسنده است که ترا بنده‌ام و در سر فرازی من همین کافی‌ست که پروریده تو هستم تو چنانی که می‌خواهم مرا چنان کن که تو خواهی. آن سه سخن که در فرزانگی‌ست: ارزش هر مردی به چیزیست که آن را نیکو فرا گرفته است، نابود نگردد آنکه خود را شناسد. مرد در زیر زبان خود نهفته است. و آنچه در فرهنگ و ادب است: هر که را نیکی رساندی سر و روی گردی، به هر که نیازمند گردی گرفتار او شوی، از هر که بی‌نیازی داری برابر وی باشی.
ترجمه

(815) اندازه رسیدن زن نه سال است

- زرارة گفت: امام محمد باقر گفته: تا دختر نه ساله نگردد با وی در میاویز یا ده ساله گردد. گفت: می‌شنیدم که می‌گفت نه سال یا به ده سال برسد. (تردید برای پیدا شدن رشد ویست).
ترجمه

(816) زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود

- ابو بصیر گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود آنگاه طلاق داده شود و
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 18
رجوع شود آنگاه طلاق داده شود؟ گفت: برای شوی حلال نیست تا شوی دیگر کند. و زنی که مردی سه طلاقش داده و مردی دیگر ویرا گرفته و به سنت پیامبر طلاق داده و به شوی نخستین بازگشته و باز او را سه طلاق داده و به دیگری شوی گرفته و او را طلاق گفته. بعدا به شوی نخستین بازگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده. آنگاه ازدواج شود، این زنی‌ست که هرگز به شوی اولین حلال نگردد، زنی نیز که ملاعنه واقع گردد برای شوی خود هرگز حلال نگردد.
ترجمه

(817) زکات در نه چیز ثابت است

- امام صادق گفته: اولین بار پیامبر (ص) زکات را بر نه چیز نهاد و از غیر آنها درگذشت. و آنها: گندم، جو، خرما، کشمش، زر، سیم، گاو، گوسفند، اشتر، پرسنده گفت: ذرت چگونه؟ امام خشمناک شده گفت: به خدا در زمان پیامبر کنجد و ذرت و ارزن و همه اینها بود. در جواب گفت: که آنها می‌گویند: این دانه‌ها در زمان پیامبر نبوده و برای آن زکات را بر نه چیز قرار داده است که در دسترس او جز از آنها چیزی نبود. امام به خشمناکی گفت: دروغ می‌گویند نص فرمان پیامبر این است که از جز آنها عفو شده، عفو در چیزیست که موجود باشد نه معدوم. به خدا جز این نه، چیزی نیست که زکات بر آن واجب گردد، هر که خواهد بپذیرد و هر که خواهد نپذیرد و کافر گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 19
ترجمه

(818) نماز آدینه از نه تن ساقط گردد

- امام محمد باقر (ع) گفته: «خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را به جماعت واجب ساخته و آن نماز آدینه است و از نه تن ساقط است: از کودک یعنی نارسیده، از مرد پیر، دیوانه، مسافر، بنده، زن، بیمار، کور، آنگه دو فرسنگ و بیشتر از جای نماز آدینه دور باشد.
قراءت حمد و سوره در نماز آدینه بلند خوانده شود، غسل در آدینه واجب است، بر پیشوا لازم است که در نماز آدینه دو قنوت بخواند، یکی در گانه نخستین پیش از رکوع و دیگری در گانه دومین پس از رکوع.
ترجمه

(819) نه چیز سبب فراموشی می‌شود

- امام موسی بن جعفر گفته: نه چیز سبب فراموشی شود: خوردن سیب ترش، گشنیز، و پنیر، و نیم خورده موش، و در آب ایستاده شاشیدن، و خواندن سنگ نبشته‌های گور، و رفتن میان دو زن، و دور افکندن، شپش و خون گرفتن در گودی پشت سر»: ابو مالک نیز از پدر خود از پیامبر همین را روایت کرده.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 20
ترجمه

(820) معجزه‌های نه‌گانه موسی (ع)

- هارون پور حمزه غنوی صراف گفته: از امام صادق پرسیدم که معجزات نه‌گانه موسی چه بود؟ گفت: ملخ، شپش، قورباغه، خون، بهم خوردگی دریا روان شدن دوازده چشمه، عصا، دست وی که چون ماه می‌درخشید. سلام پور مستنیر نیز از امام محمد باقر در تفسیر این آیه قرآن پرسیده و او جواب داد، همین نه معجزه را شرح داد.
ترجمه

(821) هنگامی که امام دوازدهم ظهور می‌کند از نه قبیله به وی می‌پیوندند

- امام صادق گفته:
امام دوازدهم با چهل و پنج مرد از نه قبیله می‌آید، از قبیله‌یی مردی با اوست و از قبیله‌یی دو مرد و از قبیله‌یی سه مرد و از قبیله‌یی چهار مرد و از قبیله‌یی پنج مرد و از قبیله‌یی شش و از قبیله‌یی هفت و از قبیله‌یی هشت و از قبیله‌یی نه، آن اندازه می‌آیند تا شماره مخصوص وی تکمیل گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 22
ترجمه

باب منشهای دهگانه

(822) پیامبر (ص) را ده نام است

- جابر پور عبد اللَّه گفته: پیامبر گفته: من از همه به آدم مانندتر هستم و ابراهیم از همه مردم به من در صورت و سیرت مانندتر است. خدا از زیر عرش خویش مرا به ده نام نامید و چگونگی مرا نشان داد و بر زبان هر پیامبری که به گروه مردم می‌فرستاد، مژده آمدن مرا داده، در تورات نام مرا بیاورده و آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل گسترده گردانید، نامه خویش را به من فرا آموخت و مرا به آسمان خود برد و از نامهای خویشتن برای من نامی برگرفته بنهاد، او را نام محمود است، و مرا محمد خواند، و در بهترین سده‌ها مرا برای پیروان خویش برانگیخت، مرا در تورات احید نامیده و آن از توحید و یگانگی‌ست، به توحید خدا، تن پیروان مرا به دوزخ حرام ساخته.
مرا در انجیل احمد نامیده، من در میان آسمانیان محمود هستم و پیروان مرا حامدان گفته، نام مرا در زبور ماح شمرده. خدا به میانجی من بت‌پرستی را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد خوانده من در روز رستاخیز در فصل داوری محمود خوانده شدم. جز من کسی شفاعت نکند در روز رستاخیز مرا حاشر نامیده است، همه مردمان بواسطه من برانگیخته گردند. مرا در محل موقف نامیده است. من مردمان را نزد خدا به پای دارم، مرا عاقب نامیده، من آخرین همه پیامبران هستم، پس از من پیامبری نیاید. مرا پیامبر آمرزش و پیامبر توبه و پیامبر جنگجوی ساخته و مقتفی خوانده که در پس همه پیامبران آمدم و من قیم و کامل و جامع هشتم، خدای من بر من منت نهاد و گفت: ای محمد آمرزش من بر تو باد، هر پیامبری را به زبان پیروان وی فرستادم، اما ترا به همه مردمان جهان از سرخ و سیاه بفرستادم و با بیمی و رعبی که کسی را بدان یاری نکردم ترا مددکاری کردم.
غنیمت که قبل از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرش خود را که فاتحة الکتاب و خاتمه سوره بقره است به تو و پیروان تو دادم و نام ترا با نام خود نزدیک ساختم، کسی از پیروان تو نام مرا نبرد جز آنکه نام ترا با نام من یاد کند. ای محمد شاد زیند و شادزی پیروان تو. امام محمد باقر گفته: پیامبر خدا ده نام دارد که پنج از آنها در قرآن کریم آمده است و پنج از آنها در آن نیست. اما آن پنج که در قرآن است: محمد، احمد، عبد اللَّه، یاسین، نون است. و آن پنج که در آن نیست: فاتح، خاتم، کافی و مقفی و حاشر است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 23
ترجمه

(823) همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است

- امام علی بن ابی طالب گفته: فرزانگان کهن به روزگار پیشین می‌گفتند: رفت و آمد به سرای مردمان برای یکی از ده کار باشد: نخستین به دیدار خانه خدا و انجام عمل آن و قیام به وظیفه واجب آن. دوم- به درگاه فرمانروایان دادگر که فرمان برداری ایشان به فرمان برداری خدا باز بسته است، چون حق آنان واجب است و سود اینان بزرگ و زیان ایشان سترک. سوم- به درگاه دانایان که دانش جهان و جاویدان از ایشان سود برده می‌شود. چهارم- درگاه خداوندان دهش و بخشش که خواسته خویش را برای نیک نامی اندوختن و پاداش جاویدان بردن به مردمان می‌دهند. پنجم- درگاه مردمان سبک مغز کوشا که در گرفتاریهای روزگار به یاری ایشان نیازمندی پدید آید و به یاری اینان گره‌های جهانی باز گشوده گردد. ششم- درگاه بزرگان و سرشناسان که رفت و آمد نزد ایشان برای رفع نیازهاست. هفتم- درگاه خداوندان خرد و تدبیر که از اندیشه روشن ایشان در ساز و برگی زندگی نیازی باشد. هشتم- درگاه برادران دینی زیرا پیوستن بدینان از واجبات دینی و لوازم انسانی‌ست و رسانیدن حقوق ایشان از لوازم مسلمانی‌ست. نهم- گاه گاهی درگاه دشمنان رفتن برای مدارا با آنان و دفع شر ایشان از راه تدبیر و حسن معاشرت روا باشد بسا که از این نژاد دشمنی به دوستی گراید و کینه به مهر انجامد. دهم- درگاه آنان که همدمی ایشان برای ادب دانی و فرهنگ جهانی‌ست و گفتگو با آنان آسایش روانی و سود زندگانی‌ست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 24

ترجمه

(824) خدا خرد را به دو چیز توانایی داد

- پیامبر «ص» گفت: «خدا خرد را از نوری که در گنجینه دانش خود نهفته بود و هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی را به آن دسترسی نبود بیافرید و از دانش در آن جان دمید و دریافت آن را روح ساخت، زهد را سر آن گردانید، و شرم را دو دیده او قرار داد و حکمت را زبان آن ساخت و مهربانی را همت آن و دلسوزی را دل آن. آنگاه آن را به ده چیز انباشت و توانا ساخت:

یقین، گروش، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم، شکر.

آنگاه خدا به آن گفت: باز پس رو، باز پس رفت، آنگاه گفت: فرا پیش آ، فرا پیش آمد، آنگاه به آن گفت: سخن گوی، گفت: ستایش از خدایی ست که ندی و همتایی ندارد، آنکه هر چیزی برابر بزرگی او فروتن است، خدا سوگند یاد کرد که به ارجمندی و بزرگواری خود سوگند که: آفریده‌یی را بهتر و فرمانبردارتر و بزرگوارتر از تو نیافریدم به میانجی تو بازخواست کنم و ببخشم به واسطه تو به یگانگی وصف گردم و پرستیده شوم. محل امیدواری باشم و امیدوار گردم، یافته گردم، ترسیده گردم، پاداش و کیفر همه به میانجی تو باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 25

از این گفتار خرد هزار سال به کرنش بماند، خدا بدو گفت: سر خود از سجده بردار، بخواه تا به تو بازدهم، میانجی شو تا بپذیرم، خرد سر برداشت و گفت: همی خواهم که تا میانجی‌گری مرا در هر خردمندی بپذیری، خدا فرشتگان را گواه گرفت که پذیرفتم و بر آوردم.

ترجمه

(825) ده چیز از صفات پیشوایی‌ست

- امام صادق «ع» گفته: ده چیز از صفات پیشواست:
بی‌گناهی، نص بر پیشوایی، از همه داناتر باشد، و پرهیزکار باشد، داناتر به قرآن باشد، وصی امام پیش از خود باشد، دارای معجزه و دلیل باشد، دیدگانش خوابد لیک دل وی بیدار باشد، سایه ندارد، از پشت سر مانند پیش بیند.
صدوق گفته: معجزه و دلیل پیشوا دانش او و برآورده شدن دعای اوست. و در این دو صفت برتر از مردمان عادی باشد. و آنکه گاهی از امور پیشگویی می‌کند این اموریست که از پیامبر بدو رسیده. چون از نور خدا آفریده شده از این رو سایه ندارد! یعنی از راه فراست می‌یابد، قرآن گفته: «این گزارش برای خردمندان درون بین نشانه‌هایی ست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 26
ترجمه

(826) علی از پیامبر به ده چیز بهره‌مند شد

- امام علی بن ابی طالب «ع» گفته: برای من از سوی پیامبر «ص» ده چیز است که یکی از آنها را به آنچه خورشید بر آن تابد ندهم. به من گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و در محشر از همه مردمان به من نزدیک‌تری تو وزیر و وصی منی و در دودمان و دارایی من جانشین منی، تو در جهان و جاویدان درفش دار من هستی، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. علی «ع» گفت: از پیامبر ده چیز از آن من شد که پیش از من آنها را به کسی نداده، و بعدا نیز نخواهد داد. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 27
در محشر از همه به من نزدیک‌تری، جای من و تو در بهشت چون دو برادر روبرویست. تو وصی، تو ولی، تو وزیری. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست، دوست تو دوست من است و دوست من، دوست خداست.
امام محمد باقر از پدران خود روایت کرده که علی گفت: از پیامبر «ص» ده چیز از آن من است که به جای یکی از آنها به آنچه خورشید بر آن بتابد و فرو شود و نماید شادمان نیستم. یکی از یاران وی پرسید آنها کدام است؟. گفت: پیامبر به من گفت: ای علی تو وصی و تو وزیری و تو جانشین من در دودمان و دارایی من هستی، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من، تو سرور مسلمانانی بعد از من و تو برادر منی و در محشر از همه به من نزدیک‌تری و در جهان و جاویدان درفش‌دار منی.
باز از امام صادق روایت شده که گفت: امیر المؤمنین علی گفت: از پیامبر ده منش از آن من است که به جای یکی از آنها آنچه خورشید به آن بتابد مرا شادمان نکند. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر من هستی، تو در محشر از همه به من نزدیکتری، جای تو در بهشت برابر جای من است، چنان که برادران دینی مقابل یک دیگر باشند، تو در دنیا و عقبی درفش‌دار منی، وصی منی، وارث منی در دودمان و دارایی من و نسبت به مسلمانان پس از من جانشینی، شفاعت تو شفاعت من است، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 28
ترجمه

(827) پیروان علی را به ده چیز مژده است

- پیامبر (ص) گفته: «ای علی پیروان ترا به ده چیز مژده ده: نخستین: حلال‌زادگی. دومین: پاک اعتقادی. سومین: دوست داشتن خدا آنان را. چهارمین:
گشادگی در گور. پنجمین: نور در دیدگان ایشان برای رهبری به صراط. ششمین: دور شدن تهی دستی از ایشان. هفتمین: دشمنی خدا با دشمنان ایشان. هشتمین: امان از خوره و پیسی و دیوانگی. ای علی. نهمین:
ریختن گناه‌های از ایشان. دهمین: ایشان در بهشت با من‌اند و من با ایشان».
ترجمه

(828) ده منش از اخلاق بزرگ است

- امام صادق گفته: خوی‌های نیک ده است، هر گاه توانی که در تو باشد آنها را فراهم ساز زیرا اینها گاهی در مردی هست لیک در فرزند وی نیست، گاهی در فرزند هست لیک در پدر نیست، گاهی در بنده هست و در آزاد نیست آنها عبارتست از: دلاوری، راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرایی مهمان، خورانیدن سائل، پاداش نیکی، حرمت داری، و وفا به حقوق همسایگان، حرمت داری و وفا با دوست، سر آمد همه اینها: شرم و آزرم است.

امام صادق گفته: خدا پیامبر خود را به خویهای نیک و ستوده ویژه کرد، شما نیز خود را بیازمایید، هر گاه آن خویهای پیامبری در شما باشد خدای را سپاس کنید و آنها را نیرومند سازید. و آنها از این قرار است:

باور داشتن، خرسندی، شکیبایی، سپاس، خشنودی، نیک خویی، گشاده دستی، رگ داری، دلاوری، مردانگی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 29

ترجمه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج2 ؛ ص29

ابو طفیل حذیفه پور اسید گفته: پیامبر از غرفه خود شنید ما در رستاخیز گفتگو می‌کنیم. گفت: رستاخیز پدیدار نگردد تا ده نشانه پدید آید:

بیرون آمدن دجال، پدیداری دود، برآمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن جنبنده زمین، پراکنده شدن یأجوج و مأجوج (ظاهرا همان قوم مغول است) پدیداری سه فرورفتگی یکی در خاور و یکی در باختر و دیگری در جزیرة العرب یعنی حجاز، و برآمدن آتشی از کاخ شهر عدن از نواحی یمن، و راندن مردمان را به سوی محشر، هر جا فرود آیند فرود آید، چون در روز آسایش کنند با آنها آسایش نماید.

ترجمه

(830) خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده

- ابن عباس گفته: پیامبر در میان ما سخنرانی کرد در پایان آن گفت: خدا برای ما خاندان ده منش را گرد کرده که برای کسی پیش از ما گرد نکرده و در دیگران نیز نخواهد گرد کرد: حکمت، بردباری، دانش، بخشش، دلیری، دادگری، راستی، پاکی، پاک دامنی، پرهیزکاری. ما واژه پرهیزکاری و راه رهنمایی و نمونه برتر و حجت بالاتر و دست آویز نیرومند هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، آیا پس از راستی چیست؟ جز گمراهی، کجا روید؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 30

ترجمه

(831) هر که ده منش داشته باشد بهشت می‌رود

- امام محمد باقر گفته: ده منش است که هر که با آنها خدای را دیدار کند بهشت می‌رود، گواهی به یگانگی خدا دادن، و آنکه محمد فرستاده اوست، و گرایش بد آنچه از نزد خدای آورده، و نماز گزاردن، زکات دادن و روزه گرفتن در رمضان، حج گزاردن، دوستی با دوستان خدا، و بی‌زاری از دشمنان خدا، و کناره‌گیری از هر نوشابه مستی آور. همین حدیث را از امام صادق به سند محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده‌اند.

ترجمه

(832) گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد

- پیامبر (ص) گفته: «خدا به- چیزی که از خود بهتر باشد پرستش نشده، و گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی فراهم گردد: به نیکی وی امید باشد، و از نابکاری او ایمن باشند، نیکیی که از دیگری دریابد بسیار شمارد و نیکی بسیار خویشتن را اندک، در همه زندگی از دست آوردن دانش کوتاهی مکند، از رفت و آمد نیازمندان بدو دلتنگ نگردد، فروتنی در دیده‌اش از ارجمندی و تهی دستی از توانگری پسندیده‌تر باشد. بهره وی از جهان به اندازه قوت باشد، کسی را نبیند مگر آنکه او را از خویشتن بهتر و پرهیزکارتر داند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 31

مردمان دو گروه‌اند، گروهی که واقعا از وی بهتر و پرهیزکارتراند، و گروهی که از او بدتراند.

هر گاه به کسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای وی فروتنی کند تا خود را به وی برساند، و هر گاه به کسی برخورد کند که از وی بدتر باشد با خویشتن بگوید شاید نیکی او در نهانی او بیشتر باشد، چون در کارها چنین باشد او بر مردم روزگار خویش سرور باشد.

ترجمه

(833) خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست

- امام صادق (ع) گفته:
«خوردن ده چیز از اندامهای گوسفند روا نباشد: سرگین، خون، سپرز، مخ حرام، که در مهره‌های پشت است، غده‌ها، نری، خایه‌ها، زهدان، کس، شاه رگهای زننده یا عروق.
ترجمه

(834) ده چیز از مردار پاک است

- امام صادق گفته: ده چیز از مردار پاک است: استخوان، موی، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، از پرندگان، شیردان، شیر، دندان.
ترجمه

(835) ده تن در ده چیز طمع مکنند

- یحیی پور عمران حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: «نباید انسان متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد، و نه انسان نیرنگ باز در بسیاری یاران، و نه بد خوی در بزرگواری، و نه تنگ چشم در صله رحم، و نه مسخره پیشه در دوستی درست، و نه اندک آگاهی شایسته داوریست، و نه غیبت‌کننده در تندرستی‌ست، و نه رشکبر در آسایش است، و نه آنکه بر گناه خرد خرده‌گیری کند در سروری و نه مرد اندک تجربی که رأی خویش را می‌پسندد در ریاست».
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 32
ترجمه

(836) در ده جا نماز گزاردن روا نیست

- امام صادق (ع) گفته: در ده جا نماز گزاردن روا نیست: گل، آب، گرمابه، میان راه، بر سوراخ مورچه، فرودگاه اشتران، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان.
صدوق گفته: نمازگزار از روی اختیار نمی‌تواند در جاهای نام برده نماز گزارد. اما در حال اضطرار نماز بگزارد، و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند. اما در راه اشکال ندارد یعنی بر کناره‌های آن نماز گزارد لیک به نفس جاده که جای آمد و شد است نماز مگذارد. و در گرمابه به هیچ وجه روا نیست مگر در رخت کن که آنجا را نمی‌توان گرمابه گفت. و در سوراخ مورچه نماز مگذارد چون مورچه‌ها وی را گزند می‌رسانند. و در خوابگاه اشتران نماز مگذارد مگر در صورتی که بر بار خود از دزدان بیمناک باشد. و اما نماز در آغل گوسفندان اشکال ندارد، در آبراهه نماز مگذارد، چون ممکن است ناگاه آب روان گردد و او را فرو گیرد. در نمک زار نماز گزاردن نه پیامبری در آن نماز گزارد و نه وصی وی و برای غیر ایشان ناگزیر جای سجده را نرم و هموار کند، در برف در صورتی که ناگزیر باشد نماز جائز است
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 33
در صورتی که جای سجده را نرم و هموار کند، و در وادی ضجنان که نام جایی از اطراف مکه است و امثال آن نماز گزاردن روا نباشد چون گفته‌اند: در آنجا ماران و دیوان می‌باشند.
ترجمه

(837) ده تن به بهشت نروند

- پیامبر گفته: که چون خدا بهشت را آفرید، آن را از خشتی زر و خشتی سیم بساخت و دیوارهای آن را از یاقوت و اشکوبه آن را از زبرجد و ریگ آن را از مروارید و خاک آن را از زعفران و مشک بسیار خوشبوی به انجام رسانید. آنگاه به بهشت گفت: به سخن در آی و خواهش خود را بخواه. بهشت گفت: خدایی جز تو نیست. زنده و پاینده است آنکه در من در آید. خدا گفت: به عزت و بزرگی و بلندی خود سوگند که در بهشت راه ندهم: آنکه همیشه باده‌گسار باشد، و متکبر یعنی خود پسند، و سخن چین، و دلاله محبت، مأمور کلانتری، و مخنث، و کفن دزد، و عشرستان، و برنده از خویشاوندان، و قدری. در اصطلاح متکلمین به معنی مفوضه که همان معتزله باشند شرح شده.
و در روایت دیگر پس از متکبر و عاق شدید السواد را یاد کرده. صدوق گفته: مقصود از شدید السواد بسیار سیاه رنگ نیست بلکه کسی‌ست که موی سر و ریش وی در پیری نیز سفید نگردد و در تازی چنین کسی را غربیب یعنی کلاغ وش گویند. ظاهرا این حدیث از ساخته‌های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده‌اند.
زیرا علت و سبب امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. و اللّه اعلم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 34
ترجمه

(838) تندرستی ده پاره است

- علی پور مهزیار به سند خویش نقل کرده که روزگاری برای مردم بیاید که تندرستی در آن ده بخش باشد، نه بخش آن در کناره‌گیری از مردمان است و بخشی دیگر از آن در خاموشی‌ست.
ترجمه

(839) ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می‌افکنند

- امام علی بن ابی طالب گفته: ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می‌افکنند: اندک دانشی که می‌کوشد بسیار به مردم آموزد. مرد بردبار و دانایی که هوشمند نیست، آنکه پی چیزی رود که به دست نمی‌آید، آنکه رنج فراوان کشد و آسایش ندارد، آنکه آسایش دارد و دانش و بینایی ندارد، آنکه داناست لیک سر اصلاح کردن ندارد، آنکه در اندیشه اصلاح است لیک دانا نیست، آنکه داناست لیک به جهان تعلق دارد، آنکه به مردمان مهربان است، اما به خود بخیل است و می‌خواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند، آنکه با داناتر از خود جدال کند و چون خواهند به او بفهمانند که نمی‌فهمد نپذیرد.
ترجمه

(840) زهد ده جزء است

- مردی از امام علی بن الحسین (ع) پرسید زهد چیست؟. گفت:
ده جزء است، بلندترین پایه‌های زهد کمترین پایه‌های پرهیزگاریست، و بلندترین پایه‌های پرهیزگاری
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 35
کمترین پایه‌های یقین است و بلندترین پایه‌های یقین کمترین پایه‌های رضا یعنی خشنودیست. و تفسیر زهد در این آیه قرآن که گفته: «تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت دریغ مخورید و بد آنچه به دست آوردید شاد مباشید. «یعنی زاهد نیستند».
ترجمه

(841) ده گونه کنیز بر مالک خود حرام‌اند

- امام صادق گفته: «ده گونه کنیز بر مالک حرام‌اند. میان مادر و دختر فراهم مکن، میان دو خواهر جمع مکن، کنیز تو که از دیگری آبستن شده تا بزاید، کنیز تو که زن دیگریست، کنیز تو که خواهر رضاعی توست، کنیز تو که عمه رضاعی توست، کنیز تو که خاله رضاعی توست، کنیز تو که حائض است تا از حیض پاک گردد، کنیز تو که ترا شیر داده، کنیز تو که در آن شریک با دیگری هستی».
ترجمه

(842) شهوت ده جزء است

- امام صادق گفته: «خدا شهوت را ده جزء کرده، نه جزء آن را در زنان نهاده است و جزئی را در مردان، هر گاه به اندازه شهوت زنان حیا نداده بود، بهر مردی نه زن در آویختی یعنی هر نه مرد زنی را سیر کند اما عبارت به عکس گفته.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 36
ترجمه

(843) حیا ده پاره است

- امام صادق (ع) گفته: «شرم ده پاره است، نه پاره آن در زنان است و یکی در مردان، چون دختر دشتان گردد پاره‌یی از شرم از وی برود و چون شوی گیرد پاره‌یی دیگر برود، چون مرد با وی جماع کند پاره‌یی دیگر برود، چون بزاید پاره‌یی دیگر برود، پنج پاره بماند، هر گاه زنا دهد و روسبی گردد همه شرم از آن برود، و هر گاه پارسا باشد پنج پاره از شرم برای وی بماند.
ترجمه

(844) کودکانی که به ده سالگی می‌رسند بستر ایشان را از زنان جدا می‌کنند

- امام صادق (ع) گفته: که پدران وی گفته‌اند: بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده‌اند جدا کنید.
ترجمه

(845) یک زن شکیبایی ده مرد را دارد

- امام صادق از پدر خود نقل کرده که او می‌گفته:
خدا برای یک زن توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه آبستن گردد توانایی ده مرد دیگر برای وی بیفزاید. اسحاق پور عمار گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: خدا برای زنان توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه به هیجان آید نیروی ده مرد را دارد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 38
ترجمه

(846) ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است

- امام محمد باقر (ع) گفته: امیر المؤمنین (ع) در رحبه بود و هر کس از او سؤالی می‌کرد. ناگاه مردی سلام کرد امیر المؤمنین جواب داد و گفت:
تو کیستی؟. گفت: من از پیروان تو و از مردم این کشور هستم: گفت: من ترا هرگز ندیده‌ام. آن مرد امان خواست. گفت: در این کشور خلافی کرده‌یی؟. گفت: نه. گفت: شاید از جنگجویان هستی؟
گفت: آری. گفت: اکنون سلاح به زمین نهاده شده و قرار داد ترک جنگ بسته شده باکی نیست. آن مرد گفت: حقیقت امر آن است که من مردی از شام هستم، معاویه مرا به طریق ناشناس نزد تو فرستاده، تا از تو مسائلی بپرسم. و این مسائل را قیصر روم از معاویه پرسیده و به وی گفته هر گاه تو شایسته زمامداری
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 39
پیروان محمدی به پرسشهای من جواب ده، هر گاه جواب درست دادی پیروی تو می‌کنم، معاویه جوابی نداشت، مرا فرستاد که آن مسائل را از تو باز پرسم. علی گفت: خدا زاده جگر خوار را بکشاد چه اندازه خود و پیروان وی گمراه‌اند، کنیزی را آزاد کرد ندانست که چگونه با وی زناشویی کند. خدا میان ما و این مردم داور باشد، خویشاوندی مرا بریدند و روزگار مرا تباه ساختند. آنگاه گفت: ای قنبر فرزندان مرا: حسن و حسین و محمد را نزد من آر. ایشان حاضر شدند، گفت: ای مرد شامی این دو تن دودمان پیامبراند و این محمد فرزند من است، از هر کدام خواهی مسائل خود را بپرس. گفت: از این گیسو دار پرسم، یعنی حسن بن علی، حسن گفت: آنچه خواهی جویا شو. شامی گفت: میان حق و باطل چه اندازه است؟. میان آسمان و زمین چه اندازه است؟. قوس و قزح چیست؟. چشمه‌یی که ارواح مشرکان در آن جای گزین‌اند کجاست؟. چشمه‌یی که ارواح گروندگان در آن ساکن‌اند کجاست؟. مؤنث چیست؟. ده چیزی که هر کدام از دیگری دشوارتر است چیست؟.
حسن بن علی گفت: میان حق و باطل چار انگشت است. هر چه تو خود دیدی حق است و آنچه را بشنوی ممکن است حق یا باطل باشد. شامی پذیرفت. آنگاه گفت: فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعای ستمرسیده و اندازه دیدار چشم است. هر که جز این گوید باور مدار. شامی پذیرفت. گفت: میان مشرق و مغرب یک روز گردش خورشید است، از اینجا که برآید تا آنجا که فرو رود. شامی پذیرفت. آنگاه پرسید قوس و قزح چیست؛ گفت: قوس قزح یعنی کمان شیطان. شایسته است که بگویی قوس رحمان است آن نشانه ارزانی و آسایش مردم زمین است

از غرق شدن. و چشمه‌یی که ارواح مشرکان در آن ساکن‌اند: چشمه‌ایست که آن را برهوت گویند، و چشمه‌یی که ارواح گروندگان در آن جای گزین‌اند چشمه‌ایست که آن را سلمی نامند، مؤنث آن‌ست که دانسته نگردد نر است یا ماده (خنثی) هر گاه نر است چون رسیده گردد محتلم گردد و هر گاه ماده است. دشتان بیند و پستان وی برآید، هر گاه با این دو نشانه جدا نگردد به وی گویند که به دیوار بول کند هر گاه بول وی گاز گیرد به دیوار رسد مرد است و هر گاه پس بول کند چنان که اشتر زن است.
سپس شامی پرسید آن ده چیز کدام است که یکی از دیگری دشوارتر است. گفت: دشوارترین چیزی که خدا آفریده سنگ است و دشوارتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن می‌تراشند، و دشوارتر از آهن آتش است که آهن را آب می‌کند، و دشوارتر از آتش آب است که آن را فرو کشد و دشوارتر از آب ابر است که آب را با خود همی برد، دشوارتر از ابر باد است که آن را همی راند و دشوارتر از باد فرشته است که آن را می‌فرستد و دشوارتر از آن قابض ارواح است و دشوارتر از آن مرگ است که قابض ارواح را تباه کند و دشوارتر از آن فرمان خداست که مرگ را نابود کند.
شامی گفت: گواهی دهم که زاده پیامبری و علی به کار خلافت شایسته‌تر است از معاویه. آنگاه این پاسخها را برای معاویه فرستاد او نیز برای قیصر روم فرستاد، وی در جواب نوشت: ای معاویه این گونه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 40
جوابها از تو نیست، اینها را از دودمان پیامبر گرفته برای من فرستاده‌یی. من به تو درمی نخواهم داد:
از پیامبر روایت شده که گفت: خدا هیچ آفریده‌یی را نیافریده جز آنکه دیگری را بر آن چیره گردانید چنان که خدا دریاها را آفرید چون به خود بالیدند و گفتند کیست که به ما چیره گردد؟ خدا چرخ را بیافرید تا گرداگرد آنها را فرو گیرد: آنگاه زمین به خود بالید و گفت: چه بر من چیره تواند شد؟ خدا کوهها را بیافرید و بر پشت آن چون میخ آنها را جای داد تا پشت آن نلرزد. آنگاه کوهها به زمین بالیدند و گردن فرازی کردند، خدا آهن را آفرید و آنها را بدان برید، سپس آهن بالیدن گرفت. خدا آتش را بر آن چیره گردانید، آتش زبانه کشید و بالیدن خواست خدا آب را بیافرید تا آن را فرو کشد سپس آب همی بالید.
خدا باد را بر آن چیره گردانید، آنگاه باد بالیدن گرفت، خدا آدمی را بیافرید تا باد را زبون ساخت.
انسان سرکشی کردن گرفت. خدا مرگ را بر وی چیره ساخت، مرگ مغرور شد او را میان بهشتیان و دوزخیان به دو نیم ساخت. این سؤالات و اجوبه صحت آنها معلوم نیست ظاهرا ساختگی‌ست گویا کسانی آنها را

پرداخته و به پیامبر اکرم و پیشوایان بسته‌اند چون پرسش و پاسخ بسیار کودکانه است.
ترجمه

(847) در خربزه ده خاصیت است

- امام صادق (ع) گفته: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم است، پیه زمین است، درد نمی‌آورد، زیانی ندارد، هم خوراک است، نیز نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، به نیروی جماع بیفزاید، مثانه را شست و شو می‌دهد، و بول را روان می‌کند؟ در حدیث دیگریست که سنگ مثانه را آب می‌کند. پیامبر خربزه را با رطب می‌خورد و در حدیث دیگر آمده که با شکر می‌خورد و نیز می‌گفت: که ناشتا خربزه خوردن بیماری فالج می‌آورد و خرمای برنی نیز ناشتا خوردن ایجاد بیماری فالج می‌کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 41

ترجمه

(848) ده چیز خوشی آور است

- امام صادق (ع) گفته: خوشی و نشاط در ده چیز است:
راه رفتن، سواری، آب تنی، دیدار سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، سپوختن، مسواک کردن، همدمی با مردان. در حدیث دیگر چنین گفته: در راه رفتن، و سواری، و در آب فرو رفتن، به سبزه نگریستن، آشامیدن، سپوختن، مسواک کردن، با گل خطمی سر شستن، به زن زیبا نگریستن، گفتگو با مردان.
ترجمه

(849) نماز بر ده وجه است

- امام باقر گفته: خدا نماز را فرض کرد و پیامبر آن را به ده وجه فرمان نهاد: نماز حضر، نماز سفر، و نماز بیم بر سه گونه، و نماز آفتاب و ماهتاب گرفتگی، و نماز جشن روزه، نماز جشن گوسفند کشان، و نماز باران و نماز مرده».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 42

ترجمه

(850) در شیعه ده منش است

- عمرو پور ابی المفدام از پدر خود نقل کرده که امام محمد باقر گفت: ای ابا المقدام شیعه علی کسانی هستند که از سختی کشیدن رنگ ایشان پریده و لاغر اندام و خشک لب باشند، لب اینان روزه، شکم ایشان به پشت چسبیده و رنگ آنان از بیم خدا دیگرگون گشته و رخ ایشان زرد است. هر گاه شب اینان را فرا گیرد، زمین را فرش کنند و پیشانی بر خاک نهند، بسیار خدای را سجده کنند، سرشک ریزند، پیوسته خدای را خوانند، مردمان همیشه شادمان‌اند و ایشان اندوهناک؟!
ترجمه

(851) پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده

- امام محمد باقر (ع) گفته: پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده: آنکه تاک آن را نشاند، آنکه آن را پاسبانی کند، آنکه انگور آن را بفشارد، آنکه بنوشد، آنکه بریزد یعنی رامشگر، آنکه بستاند، یعنی جام و پیاله آن را، آنکه بفروشد، آنکه بخرد، آنکه بهایش را بخورد.
ترجمه

(852) پاداش آنکه ده رمضان پیاپی روزه گرفته باشد

- محمد بن حسین کرخی گفته: از امام حسن بن علی شنیدم که در سرای خود می‌گفت: به مردی که او را ابو هارون می‌گفتند: هر که ده ماه رمضان را پیاپی روزه گیرد به بهشت خدا درآید.
ترجمه

(853) پاداش آنکه ده حج گزارده باشد

- امام صادق (ع) گفته: هر كه ده بار حج گزارده باشد، خدا هرگز از او حساب نكشد، اين پاداش عمل اوست.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 43
ترجمه

(854) برکت ده پاره است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر می‌گفت: برکت ده پاره است، نه پاره آن در سوداگریست و یک پاره آن در پوست است. صدوق گفته: مقصود از پوست گوسفند است و دلیل بر صحت این ادعا، از پیامبر روایت شده که گفته: نه جزء روزی در سوداگریست و یک جزء دیگر آن در سابیه است یعنی گوسفند. این حدیث را بکر بن عبد اللّٰه بسند متصل خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که پیامبر می‌گفته: نه دهم روزی در سودا گریست و یک جزء آن در سابیاء است یعنی گوسفندان.
ترجمه

(855) پیش از رستاخیز ده نشانه است

- حذیفه پور اسید گفته: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: پیش از رستاخیز ده نشانه است: پنج در مشرق و پنج دیگر در مغرب است و از آنهاست: دابه زمین، دجال، و بر آمدن آفتاب از مغرب، و فرود آمدن عیسی (ع)، و یأجوج و مأجوج که بر ایشان چیره گردد و اینان را در دریا غرق سازد و باقی نشانه‌ها را یاد نکرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 44
ترجمه

(856) اسلام بر ده جزء نهاده شده است

- امام محمد باقر گفته: اسلام برده بخش نهاده شده: «گواهی بر یگانگی خدا که پایه اسلام است، نماز که فریضه است، روزه که نگاهداری از دوزخ است، زکات که پاکی خواسته است، حج که بر پای داشتن شرع است، جهاد که ارجمندیست، فرمان به نیکی که پایداریست در ایمان، بازداشت از ناروا که اتمام حجت است، نماز جماعت که سبب آمیزش است، خودداری از گناه که همان فرمان فرمان‌برداریست».
ترجمه

(857) گروش ده پایه است

- عبد العزیز قراطیسی گفته: امام صادق به من گفت: ای عبد العزیز گروش به خدا ده پایه است، مانند نرد بام از آن پایه پایه باید بالا رفت. کسی که بر پایه نخستین
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 45
است و کسی که بر پایه دومین است نباید به نخستین بگوید تو ایمان و گروش نداری، همچنین است تا پایه دهم، آنکه از تو فرودتر است، از ایمان بی‌بهره مدان، تا آنکه از تو برتر است ترا بی‌ایمان نشمارد، هر گاه فرودتر از خود را دید به نرمی به برتر بر تا به خویشتن رسانی و آنچه را تاب نیاورد بر گردن وی مگذار تا وی را از ارتقاء باز مداری، آنکه گرونده‌یی را فرو شکست بر او لازم است او را دلجویی کند تا مانند سابق درست گردد، مقداد در پایه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.
این قراطیسی گفته: نزد امام صادق از کار شیعه و اعتقادات ایشان گفتگو شد. گفت ای عبد العزیز ایمان ده پایه است مانند نرد بام که ده پایه دارد و باید پایه پایه بالا رفت. آنکه دو پایه رفته نباید به آنکه به پایه نخستین است بگوید تو ایمان نداری، همچنین آنکه بر پایه سوم است به پایه دوم بگوید تو ایمان نداری، سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در نهم و مقداد در هشتم. آنکه از تو فرودتر است وی را از ایمان ساقط مدان تا آنکه برتر از توست ترا از ایمان ساقط مداند. آنکه را که خواهی به بالاتر بری چیزی را که تاب ندارد بر او بار مکن تا وی را نشکسته باشی اشتر خرد بار اشتر کلان نبرد هر گاه بر خرد بار کلان نهی بشکند.
ترجمه

(858) پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد

- امام محمد باقر (ع) گفته:
«آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد، خدا تا آنجای آسمان که دیده‌اش کار کند او را بیامرزد و هر خشک و تری که بانگ وی را شنید او را باور می‌کند و از پاداش نماز هر که به بانگ وی در مسجد نماز می‌گزارد رسدی دارد و هر که به بانگ او نماز گزارد برای وی نیکی نگارند.
ترجمه

(859) در مسواک کردن ده منش است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن ده منش است:
دهان را پاک می‌کند، خدای را خشنود سازد، پاداش نیکیها را هفتاد برابر کند، و از سنت پیامبر است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 46
شوخی دندانها را پاک کند، و آنها را سفید گرداند، لثه را استوار کند، بلغم را از میان ببرد، پرده پیش دیده را بر طرف کند، خواهش خوراک را تیز سازد.
ترجمه

(860) نشانه‌های قیامت ده چیز است

- حذیفه پور اسید غفاری گفته: ما گروهی بودیم در شهر مدینه در سایه دیواری نشسته بودیم، پیامبر در بالاخانه‌یی نشسته بود، متوجه ما شد، پرسید چه گفتگو می‌کنید؟. گفتیم از قیامت، گفت: قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده علامت را ببینید: بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون آمدن دجال، حرکت جانور زمین، سه فرورفتگی در زمین یکی در خاور و دیگری در باختر و سه دیگر در جزیرة العرب است. بیرون آمدن عیسی بن مریم، و بیرون آمدن قوم یأجوج و مأجوج یعنی قوم مغول، در آخر الزمان آتش از سرزمین یمن از ژرفی زمین برآید، همه را پیش افکند، مردم را تا به محشر براند، هر جا ساکن گردند ساکن گردد و بر سر ایشان بایستد تا محشر درآید.
ترجمه

(861) پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می‌کرد

- ابو الفرج گفته:
أبان از امام صادق پرسید پیامبر تا در مکه بود عادتی به طواف داشت آن کدام است؟ گفت: در شبانروزی ده دوره هفت شوط طواف می‌کرد، سه دوره نخستین روز سه تا پایان شب دو تا در بامداد، دو تا بعد از نیم روز و در این میانه آسایش می‌کرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 47
ترجمه

(862) کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد

- فتح پور یزید جرجانی به امام موسی بن جعفر نوشت کسی با زنی به حلال یا حرامی در روز رمضان ده بار مقاربت کرده است حکم وی چیست؟. گفت: باید ده کفاره بدهد، هر گاه در روزی از رمضان چند بار بخورد یا بنوشد کفاره‌یی بسنده است.
ترجمه

(863) ده سخن پند آمیز

- کسی به امام صادق گفت: مرا پندی ده، گفت: هر گاه می‌دانی که خدا کفیل روزی توست برای چه غم روزی می‌خوری؟ هر گاه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص می‌ورزی؟ و اگر می‌دانی که حساب حق است، گرد کردن خواسته برای چیست؟. هر گاه می‌دانی که مرگ حتمی است شادی برای چیست؟. و اگر می‌دانی که هر کاری در نظر خداست، چرا پریشانی؟ و اگر می‌دانی که باید بر پل صراط گذشت، خود بینی چه معنی دارد؟ و هر گاه می‌دانی همه به قضا و قدر خدا باز بسته است، چرا اندوه خوری؟ و هر گاه دانی که جهان ناپایدار است چرا بر آن اعتماد کنی؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 48

ترجمه

(864) ده تن از پیروان اسلام به خدا کافراند

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی ده تن از این پیروان به خدا کافراند: آدم کش، جادو، قلبتان، آنکه به حرامی با زنی از پس مقاربت کند، آنکه با جانوری جماع کند، آنکه با محرم خود جماع کند، آنکه آشوبگر است، آنکه ابزار جنگ به دشمن اسلام در حال جنگ فروشد، آنکه مانع زکات است، دارنده‌یی که بمیرد حج نرفته باشد.
ترجمه

(865) تیرهای بر دو باخت جاهلیت ده بوده است

- امام محمد باقر (ع) در تفسیر آیه قرآن که گفته: بر شما مردار و خون و گوشت خوک حرام شده‌اند. گفته: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شده.
وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ، یعنی جانوری که برای بتهای خود قربانی می‌کردند (منخنقه) یعنی خبه شده آنکه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 49
بود که گبران جانور سر بریده نمی‌خوردند و آن را مردار می‌کردند و می‌خوردند. بر این قاعده گاو و گوسفند را خبه می‌کردند، و چون می‌مرد می‌خوردند. (متردیة) و گاهی جانور را چشم بسته از پشت بام می‌افکندند چون می‌مرد آن را می‌خوردند (نطیحه) و گاهی میشها را شاخ به شاخ به یک دیگر می‌افکندند و چون یکی از این دو می‌مرد آن را می‌خوردند. (وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ) و آنچه را گرگ و شیر می‌کشت آن را می‌خوردند، خدا آن را حرام گردانید. (وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ) و آنچه برای آتشکده‌ها قربانی می‌کردند می‌خوردند. قریش نیز درخت و سنگ را می‌پرستیدند و برای آنها قربانی می‌کردند و می‌خوردند. (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ) امام گفت: قریش اشتر نحر شده را پاره می‌کردند و بر سر آن جمع می‌شدند و با تیر قرعه می‌کشیدند و آن را به دست کسانی می‌دادند، تیرهای قمار زده بود. هفت از آنها رسد داشت و سه رسد نداشت نام آن هفت که رسد داشت: فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی بود. فذ یک بخش می‌برد، توأم دو بخش، مسیل، سه بخش، نافس چهار بخش، حلسین پنج بخش، رقیب شش بخش، معلی هفت بخش. این هفت اسم بر تیرهایی اطلاق می‌شد که دنباله آنها پر نداشت. و آن سه که رسد نداشت: شمیح، منیح، وغد نام داشت. و این‌ها تیرهایی بود که دنبال آنها پر داشت: قیمت اشتر کشته به گردن کسانی بود که تیر بی‌سهم به آنها بر می‌خورد و این در واقع قمار بود از این جهت خدا آن را حرام ساخت.
ترجمه

(866) آنچه بر هر مسلمانی‌ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید

- اسماعیل پور فضل گفته: از امام صادق تفسیر این آیه قرآن را پرسیدم که گفته: «ستایش کن پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن». گفت: بر هر مسلمانی مستحب است که پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید:
«لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر»
. گفتم: این چگونه است: لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی. گفت: خدا بر هر چیزی تواناست. لیک آنچه را گفتم بگوی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 50
ترجمه

(867) پسران عبد المطلب با عباس ده تن بودند

- ابان بن عثمان احمر گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: از پدر خود شنیدم که از جابر پور عبد اللَّه انصاری شنیده بود که می‌گفت: از پیامبر از پسران عبد المطلب پرسیدند، گفت: با عباس ده تن بودند. صدوق گفته: آنان عبارت‌اند از: عبد اللَّه، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث که از همه بزرگتر بود، و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب باشد و ضرار، و عباس.
برخی گفته‌اند: مقوم همان حجل است. و عبد المطلب ده نام داشت که مردم روزگارش از عرب و پادشاهان روم، ایران و حبشه او را به آن ده نام می‌شناختند، و آنها از این قرار است: عامر، شیبة الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو السادة العشرة، عبد المطلب، حافر زفرم. کسی قبل از وی بدین نامها شناخته نشده بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 52
ترجمه

باب منشهای یازدهگانه

(868) نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می‌برند

- جابر پور عبد اللّٰه انصاری در تفسیر این آیه قرآن که از زبان یوسف می‌گوید:
در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب را دیدم که برای من سجده می‌کنند. چیست؟ گفت: نام آنها:
طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، فروج، ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماهتاب عمه این اختران به آسمان چیرگی دارند. جابر پور عبد اللّٰه گفت: مردی از جهودان که او را بستان جهود می‌گفتند، از پیامبر پرسید ای محمد نام اخترانی که یوسف آنها را در خواب دید چه بود؟. پیامبر (ص) در آن روز به وی جواب نداد، تا فرخ سروش نام آنها را به پیامبر گزارش داد، پیامبر بستان را خواست و گفت: هر گاه ترا بنام آنها آگاه سازم مسلمان می‌شوی؟ گفت: آری. پیامبر گفت: نام آنها اینست:
جریان، طارق، و بال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروج، ذو القرع، ضیاء، نور، آنها را در آسمان دید که وی را نماز می‌برند، چون بیدار شد با پدر خود یعقوب گفت: در جواب گفت:
این کار پراکنده ایست که خدا آن را بعدا فراهم گرداند، بستان تصدیق کرد و برفت.
ترجمه

(869) چاه زمزم یازده نام دارد

- امام صادق گفته: نامهای زمزم یازده است: رکضة جبرئیل حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، برة، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 54
ترجمه

بابهای منشهای دوازده‌گانه

- طاوس یمانی گفته: گروهی از جهودان نزد عمر بن الخطاب آمدند، و به او گفتند: تو فرمان روای مسلمانان هستی؟. آمده‌ایم از تو چیزهایی سؤال کنیم هر گاه جواب ما را دادی ایمان آوریم و مسلمان گردیم. عمر گفت: بپرسید. گفتند:
ما را از قفلها هفت آسمان آگاه ساز، و از گوری که خداوند خود را به گردش درآورد، و آنکه قوم خود را ترسانید در حالی که نه از پری بود و نه از آدمی، و ما را آگاه‌ساز از جایی که یک بار آفتاب بر آن بتابید، و دیگر به آن حالت باز نگشت، و از پنج جانوری که در رحم آفریده نشدند، و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه ساز.
عمر گفت: اینها را ندانم اما علی پسر عم پیامبر (ص) را آورده تا جواب شما را باز دهد. چون آمد، عمر گفت: یا ابا الحسن، این گروه جهود سؤالاتی دارند انتظار جواب از تو دارند علی گفت: سؤال کنید، گفتند: ای پدر شبیر و شبر جواب گوی گفت: قفلهای آسمان‌ها شرک به خداست، و کلیدهای آن: گفتن:
لا اله الا اللّٰه است آن گوری که خداوند خود را در گردش انداخته بود، آن همان ماهی‌ای است یونس را در هفت دریا گردانید، و آنکه قوم خود را ترسانید نه از پری بود و نه از آدمی، بلکه مورچه‌یی بود که با سلیمان پور داود (ع) است که با آن گفتگو کرد. و آنجا که آفتاب یک بار تابید و دیگر برنگشت، آن دریایی بود که خدا موسی را از آن رهایی داد. و فرعون و پیروان وی را در آن غرق کرد.
آن پنجی که در زهدان مادر نبودند: آدم و حوا و دست افزار موسی و اشتر صالح و گوسفند قربانی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 55
ابراهیم بودند. خدا یگانه‌یی ست که دوم ندارد. دومی که سومی نداشتند: آدم و حواست. سه: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. چهار: تورات و انجیل و زبور و قرآن است. پنج: پنج نماز شبانه روز است، که بر پیامبر فرض شده. شش: گفته خداست که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید. هفت گفتار خداست که:
بالای سر شما هفت سازمان استوار ساختیم. هشت گفتار خداست که در این روز عرش پروردگار ترا هشت تن بردارند. نه: معجزات موسی (ع) است. ده گفتار خداست که با موسی سی شب وعده نهاد. و به ده دیگر آن را کامل ساخت. یازده: گفتار یوسف است که به پدر خود گفت در خواب

یازده ستاره را دیدم. دوازده گفته خدا به موسی‌ست که عصای خود را به سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. راوی گفته: جهودان به علی گفتند: گواهی می‌دهیم به یگانگی خدا و پیامبری محمد و پسر عم بودن تو پیامبر را. و به عمر گفتند: که گواهی دهیم که این از تو شایسته‌تر است برای جانشینی از پیامبر. مترجم گوید از برداشت این خبر معلوم است که ساختگی‌ست، هیچ گاه جهودان این جرأت و جسارت را داشتند با خلفای اسلامی چنین گستاخانه سخن رانند و استدلالاتی که بیشتر از قرآن ما مسلمانان است از علی بپذیرند. بر فرض صحت این داستان لا بد برای تفرق میان زمامداران اسلام دست به این سخنان می‌زدند و به ریش ما می‌خندیدند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 57
ترجمه

(871) بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن‌اند

- یحیی پور حسن و عباد پور یعقوب و محمد بن جنید گفته‌اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور یعقوب و محمد بن جنید گفته‌اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور حصیره از صخر بن حکم فزاری از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل حبشی از مالک ضمره رواسی که گفت: چون ابو ذر (ره) را از مدینه نفی کردند با علی و مقداد و عمار و حذیفه و عبد اللّٰه بن مسعود فراهم شدند، ابو ذر گفت: به یاد پیامبر سخن بگویید تا بر آن گواه باشیم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را باور داریم. علی گفت: من اکنون دلی مشغول دارم مرا سخن گفتنی مناسب نیست، همه تصدیق کردند، به حذیفه گفتند که حدیثی برای ما نقل کن، گفت: شما می‌دانید که من همیشه از بسته‌های کارها پرسش می‌کردم و آن‌ها را می‌آموختم و از غیر آنها چیزی نمی‌پرسیدم، همه گفتند راست گفتی. آنگاه به ابن مسعود گفتند: برای ما حدیثی نقل کن، گفت:
شما می‌دانید که اختصاص من در قرآن است و از غیر آن آگاهی ندارم. همه گفتند: راست گفتی، به مقداد گفتند:
او نیز گفت: من مرد نبرد بودم و از راویان نیستم، همه تصدیق کردند، به عمار گفتند: تو چیزی برای ما نقل کن. گفت: من انسانی فراموش کار هستم، ابو ذر گفت: من برای شما حدیثی نقل می‌کنم که شما آن را از پیامبر شنیدید. پیامبر گفت: شما نیستید که گواهی می‌دهید به یگانگی خدا و پیامبری من و به قیامت و زنده-
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 58
شدن مردگان و بهشت و دوزخ گفتند گواهی دهیم، گفت: من نیز با شما گواهم. بعدا پیامبر گفت: شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن‌اند، شش تن از گذشتگان و پیروان کهن و شش تن از پیروان من.
شش تن از پیروان گذشته را نام برد و گفت: فرزند آدم که برادر خود را کشت، و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در پیروان گذشته آمده لیک در آخر الزمان بیرون آید. و اما شش تن که از آخرین پیروان این امت که گوساله است که نعثل باشد، و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد، قارون این امت است که سعید بن عاص باشد و سامری این امت است که ابو موسی اشعری، عبد اللّٰه بن قیس باشد. چون او نیز مانند سامری‌ست که گفت: نباید نبرد کرد، و ابتر است که عمرو عاص باشد، آیا شما بر این موضوع گواه هستید؟

گفتند: آری. گفت من نیز بر آن گواه هستم.
ابو ذر بعدا گفت: آیا شما گواه نیستند که پیامبر گفت: امت من بر سر حوض کوثر بر من وارد می‌شوند زیر درفش. اولین درفش همان نعثل است، من از جای برخیزم و دست وی را برگیرم، رنگ وی و پیروان وی سیاه گردد و پاهای ایشان بگردد، و دل اینان بطپد من گویم پس از من با ثقلین که قرآن و خاندان من باشد چه کردید؟. گویند کلان‌تر را که قرآن است دروغ انگاشتیم و خردتر را از کار بر کنار کردیم، گویم بروید تشنه و سیاه روی گردید، قطره‌یی از آن نیاشامید. آنگاه فرعون امت من در آید و بیشتر در زیر درفش وی‌اند، او را نیز مانند نخستین پرسم گویند همه را دروغ پنداشتیم و خوار ساختیم. بعدا درفش هامان امت من درآید با او نیز مانند دو سابق عتاب و گفتگو کنم. در جواب گویند: قرآن را دروغ پنداشتیم و دودمان ترا خوار ساختیم، ایشان نیز تشنه باز گردند و به دوزخ روند، بعدا درفش عبد اللَّه بن قیس ابو موسی اشعری درآید با پنجاه هزار کس، با ایشان نیز چنان کنم که با آن گذشتگان و جواب ایشان نیز همان جواب سابقین است. خلاصه با همه این شش تن عتاب و خطاب کرده متوجه دوزخ گردند. بعدا درفش امیر المؤمنین علی درآید با پیروان خود، از ایشان نیز پرسم در جواب گویند: قرآن را تصدیق کردیم و خاندان را گرامی داشتیم و از وصی تو پشتیبانی کردیم و با دشمنان وی نبرد کردیم. گویم: سیراب شوید و شاداب گردید و هرگز تشنه مشوید پیشوای ایشان مانند ماه تابان باشد. سپس گفت: شما بدین گواه نیستید؟. گفتند گواه هستیم. گفت من نیز بر آن گواه هستم یحیی و عباد گفتند: شما نیز نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این را برای ما گفت. ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای ما گفت.
حارث گفت: شما نیز بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت. حیان نیز گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمره این حدیث را برای من گفت. مالک بن ضمره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفت. ابو ذر نیز چنین گفت: که پیامبر گفت: این حدیث را جبرئیل از خدا برای من گفت!.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 59
ترجمه

(872) راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده‌گانه رومی با سایه انسان

- عبد اللَّه بن سنان گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: در نیمه حزیران (ماه آخر بهار) اول نیم روز سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز قدمی و نیم و در نیمه آب دو قدم و نیم و در نیمه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول 5 قدم و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط 5 قدم و نیم و در نیمه آذر 3 قدم و نیم و در نیمه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ایاز یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم قدم. این قاعده شاید در برخی از بلاد درست باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 62

ترجمه

(873) کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند

- زید پور وهب گفته:
آنان که با خلافت ابی بکر ضدیت کردند دوازده تن بودند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، أبی بن کعب، عمار بن یاسر. ابو ذر غفاری، سلمان فارسی، عبد اللَّه بن مسعود، بریده اسلمی بودند.
و از انصار: خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان. چون ابو بکر به خلافت بر منبر پیامبر نشست با یک دیگر مشورت کردند، برخی صلاح دیدند که او را از منبر فرود آورند برخی دیگر گفتند هر گاه این کار کرده شود در کشتن خویشتن یاری کرده‌اید. در حالی که قرآن گفته:
خود را به نابودی میفکنید.
از این جهت نزد علی آمدند و گفتند: حقی که از آن تو بود رها کردی. ما نخواستیم وی را بی‌دستور تو فرود آوریم! علی گفت: هر گاه چنین کرده بودید شما در مقابل ایشان مانند یک سرمه چشم و یک نمک آش نبودید. زیرا امروزه مردم به خلافت وی همدست شده‌اند، و گفتار پیغمبر خود را واگذاشتند و خدای خود را تکذیب کردند، من با خانواده خود در این کار مشورت کردم، گفتند چاره‌یی جز خاموشی نیست، چون دل این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیامبر اوست. ایشان در مقابل خونخواهی روزگار جاهلیت خویش‌اند.
هر گاه چنین کاری کنید شمشیر می‌کشند، چنان که با من ستیز ایستادند، گفتند: یا بیعت کن یا ترا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 63
می‌کشیم چاره‌یی جز بیعت نداشتم، چون از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی هر گاه این مردم کار خلافت ترا از میان بردند شکیبا باش و اگر نباشی با تو نیرنگ بکار برند. پیروان من ترا پس از من خواهند کشت چنان که فرخ سروش مرا آگاه ساخت.
بروید نزد وی و آنچه از پیامبر خود شنیده‌اید با وی بگویید باشد که بازگردد و حجت بر وی تمام گردد و دانسته باشد که پیامبر خود را نافرمانی کرده این گروه روز آدینه گرد منبر پیامبر را گرفتند، انصار به مهاجرین گفتند: خدا در قرآن شما را بر انصار مقدم داشته: از این رو نخستین کسی که در این باب سخن راند، خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه، روی به ابی بکر کرد و گفت: از خدا بپرهیز تو خود دانی که پیامبر در باره علی چه گفته؟ مگر ندانی که پیامبر در نبرد بنی قریظه هنگامی که ما گرداگرد او بودیم پیامبر به مردان بزرگ ما متوجه شد و گفت. ای گروه:

مهاجر و انصار من به شما وصیتی دارم، آن را نگاهدارید، علی پس از من فرمانده شماست، خدا مرا به این کار مأمور کرده دستور داده، هر گاه در این باره وصیت مرا نگاه ندارید دین به شما شوریده گردد، و بدان شما در کارها به شما فرمانده گردند.
در حالی که خاندان من وارث پیشوایی من‌اند خدا با هر که وصیت مرا در باره ایشان نگاهداشت او را در گروه من گردان تا در جاویدان کامیاب گردد و آنکه سرپیچی کند او را از بهشتی که پهناورتر از آسمانها و زمین است محروم گردان. چون خالد بن سعید چنین سخن راند، عمر بن خطاب به او بانگ زد و گفت: خاموش باش که نه تو از اهل مشورت هستی و نه از آنان که رأی ایشان قابل اعتماد در مردمان باشد.
خالد گفت: ای زاده خطاب تو خاموش باش، به خدا سوگند، تو دانی که بزرگتر از زبان خود سخن رانی و به جز افراد تو اعتماد داری. قریش همه دانند که خانوادگی من از همه برتر است و فرهنگ من از همه نیرومندتر و از همه خوش‌نام‌تر و نسبت به خدا و پیامبر از همه اندک‌توقع‌تر هستم، لیک تو از همه فرودتری و گمنام‌تر و از خدا و پیامبر وی دورتر، در نبرد دلاور نیستی و در خشک سالی تنگ دستی نژاد تو فروردین است. در قریش وسیله سرفرازی نداری، چون خالد وی را بدین سخنها خاموش گردانید آنگاه بنشست.
بعدا ابو ذر برخاست پس از ستایش خدا، گفت: ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما همه دانید که پیامبر گفته: کار خلافت پس از من با علیست و بعد از او از حسن و حسین است، سپس در خاندان من از فرزندان حسین است. آیا شما گفتار پیامبر را ندیده انگاشتید و فرمان او را به فراموشی سپردید و سرگرم جهان گردید؟ و جاویدان را رها ساختید، و مانند پیروان پیامبران پیش مرتد شدند و دستور ایشان را تغییر دادند شما نیز مانند ایشان برابری کردید، البته تلخی کار خویش را خواهید دید.
و آنگاه سلمان فارسی برخاست و گفت: ای ابا بکر هنگام داوری و دادگری حکم خود را به که استناد می‌دهی و چون از آنچه ندانی از تو پرسند به که پناه بری در حالی که در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و پارساتر باشد و با پیامبر نزدیک‌تر و خویشاوندتر و سابقه‌دارتر باشد، پیامبر پیشوایی وی را به شما گفته. اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید. امید است به زودی این کار شما
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 64
روشن گردد، آنگاه که به گور در آیی در آنجا همان را دریابی که به دست خویش پیش خود باز فرستادی، هر گاه به حق باز گردی و با اهل امامت دادگری پیش‌گیری و خود را به ایشان برگزاری این کار روزی انگیزه نجات تو گردد. ما شنیده‌ایم تو نیز شنیده‌یی با این همه چرا خدای را در باره خود

در نظر نداری؟.
و آنگاه مقداد بن اسود برخاست و گفت: ای ابا بکر خود را اندازه گیر و به دست را میان دو انگشت خویش همی سنج و اندازه خویش را بدان و اندر سرای خود نشین و بر گناه می‌گری که این شیوه برای تو تندرست‌تر است در زندگی، کار خلافت را به آنکه خدا و پیامبر معین کرده‌اند بازگردان جهان را پشتیبان خویش مگردان و این مردمان که گرد ترا گرفته‌اند ترا فریب ندهند، به همه حال از جهان خواهی رفت، و ترا به کارهایی که کرده‌یی کیفر دهد، تو دانی که این خلافت از آن علیست، هر گاه پذیرفته باشی باری من اندرز و پند را به جای آوردم.
و آنگاه بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خویشتن را به فراموشی سپردی یا فریب اندیشه‌های خود را خوردی، یاد داری که پیامبر به ما فرمان داد به علی به عنوان امیر مؤمنان درود فرستیم، از خدای خود بیمناک باش و خویشتن را دریاب پیش از آنی که نتوانی دریافتنی، جان خود را از نابودی برهان، و این کار خلافت را به کسی که شایسته است بسپار، در گمراهی مپوی، و از راه تاریک باز گرد، من آنچه شرط اندرز بود به تو گفتم، هر گاه بپذیری کامیاب گردی و در جاویدان خرم باشی.
و آنگاه عبد اللّٰه بن مسعود برخاست و گفت: ای مردم قریش شما دانید. نیکان شما نیز دانند که دودمان پیامبر شما به پیامبر از شما نزدیک‌تراند هر گاه شما برای خویش با پیامبر مدعی خلافت هستید و گویید ما در اسلام سابقه‌دار هستیم، خاندان پیامبر از شما سابقه‌دارتر هستند و به پیامبر نزدیک‌تر، پس پیامبر علی خداوندگار خلافت است، آنچه را خدای جهان برای وی گردانیده به دست وی دهید تا به سرانجام زیان باری افکنده مشوید.
و آنگاه عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خدا برای دیگران نهاده به خویشتن ویژه مگردان، نخستین کس مباش که پیامبر را در باره دودمان نافرمانی کرده باشی، حق را با خداوند آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان، با پیامبر نوعی رو به روی شو که از تو خشنود باشد و نزد خدا سرافراز باشی.
و آنگاه خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر تو ندانی که پیامبر گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ ابو بکر گفت دانم. خزیمه گفت: من برای خدا گواهی دهم که شنیدم پیامبر می‌گفت: خاندان من میان حق و باطل را جدا کنند و ایشان پیشوایانی هستند که از آنان پیروی شود.
و آنگاه ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابا بکر من گواه هستم که پیامبر برای سخنرانی ایستاد و علی را بلند گردانید، انصار گفتند: او را

برای خلافت بلند کرده. برخی گفتند: او را برای آنکه مردمان بشناسند هر که را پیامبر سر کار ویست علی نیز سر کار ویست بلند کرده. آنگاه پیامبر گفت: ای مردمان بدانید که خاندان من اختران زمین هستند، ایشان را پیش دارید و کسی بر اینان پیش مگیرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 65
آنگاه سهیل بن حنیف برخاست و گفت: من گواه هستم که از پیامبر شنیدم که بالای منبر می‌گفت:
پس از من علی پیشوای شماست، او برای پیروان من از همه کس شایسته‌تر و نیک‌خواتر است.
آنگاه ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبر خدا شنیده‌اید که پیامبر می‌گفت:
علی به کار پیشوایی از شما شایسته‌تر است.
آنگاه زید پور وهب برخاست و گفته پیشینیان خود را تأیید کرد و دیگر گروه نیز پس از وی برخاستند و در این باب سخنهایی گفتند. (موثقی) از یاران پیامبر گزارش داد که در نتیجه این گفتگوها، ابو بکر سه روز در سرای خود نشسته بیرون نیامد. سوم روز عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح، هر یک از ایشان با ده تن از دودمان و خویشاوندان خود با شمشیرهای آخته رفتند و او را از سرای بیرون آوردند و بر سر منبر نشانیدند و یکی از ایشان آشکارا گفت: هر گاه یکی از شما باز گردد و آن گفته‌های گذشته را تکرار کند با شمشیرهای خود وی را پاره پاره گردانیم، آنان نیز در سراهای خود نشستند و دیگر با کسی در این باب سخنی نگفتند.
مترجم: این مطلب در این کتاب نظیر روایت سقیفه ابی حیان توحیدیست، خواننده می‌تواند به کتاب مقابسات ابی حیان مراجعت کند تا حقیقت مقامه نگاریها روشن گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 66
ترجمه

(874) خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط

- عبد اللَّه نواده امام حسن می‌گوید: از امام علی بن موسی الرضا از فرزندان بنی افطس پرسیدم، گفت: خدا از اسرائیل یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم دوازده سبط برآورد و در ایشان کتاب و نبوت نهاد و از حسن و حسین فرزندان علی و فاطمه دخت پیامبر (ص) نیز دوازده سبط برآورد و خاندان ساخت. بعدا دوازده فرزند یعقوب را نام برد و گفت: زیلون پور یعقوب، شمعون پور یعقوب، یهودا پور یعقوب، تشاجر پور یعقوب، ریکون پور یعقوب، یوسف پور یعقوب، بنیامین پور یعقوب، نفتالی پور یعقوب، ودان پور یعقوب. (ابو الحسن نسابه از مشایخ صدوق نام سه تن از فرزندان یعقوب را از گفتار خود انداخته) بعدا دوازده خاندان از فرزندان حسن و حسین را برشمرد و گفت: از امام حسن شش خاندان منتشر شد:- 1- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی- 2- بنو عبد اللَّه حسن بن بن حسن بن حسن بن علی- 3- بنو ابراهیم بن حسن بن علی- 4- بنو حسن بن حسن بن علی- 5- بنو داود حسن بن حسن بن علی- 6- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی. بازماندگان حسن بن علی از این 6 خاندان‌اند.
بعدا بنو الحسین را شمرد و گفت:- 1- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین- 2- بنو عبد الله بن باهر بن علی- 3- بنو زید بن علی بن الحسین- 4- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی الحسین بن علی- 5- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی- 6- بنو علی بن علی بن حسین بن علی، این شش خاندان را خدای از نژاد حسین بن علی پراکنده کرد.
مترجم: فرزندان یعقوب چنان که در تورات سفر پیدایش 35 نوشته چنین است: بنی یعقوب دوازده بودند: پسران لبه: روبین نخستین زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و بساکار و زبولون. و پسران راحیل:
یوسف و بن یامین. و پسران بلهة کنیز راحیل: دان و نفتالی. و پسران زیفه کنیز لبه: جاد، اشیره اینانند.
پسران یعقوب که در فدان آرام برای او متولد شدند. و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد به قریه اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحاق فربت گردیدند. در متن به جای زبولون زیلون نوشته و همچنین باقی ظاهرا درست نباشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 67
ترجمه

(875) پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن‌اند

اشاره

- مسروق گفته: نزد عبد اللَّه بن مسعود قرآن‌های خود را مقابله و تصحیح می‌کردیم نوجوان بیابانی به او گفت: آیا پیامبر شما به شما گزارش نداده است که پس از وی چند تن پیشوا هستند؟. عبد اللَّه در جواب گفت: نوجوان نو رسیده‌یی هستی، این سؤالی‌ست که تا کنون کسی از من آن را نپرسیده بود. آری پیامبر به ما گزارش داده است که پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به شماره نقبای بنی اسرائیل.
ترجمه

(876) قيس بن عبد اللَّه گفته:

ما در حوزه‌یی نشسته بودیم که عبد اللَّه بن مسعود نیز نشسته بود، جوان تازی بیابان گردی آمد و گفت: کدام از شما عبد اللَّه بن مسعود است؟. عبد اللَّه گفت: من عبد اللَّه بن مسعود هستم، جوان از وی پرسید پیامبر شما برای شما گفته که پس از وی چند تن پیشوا می‌باشند؟. گفت: آری دوازده تن‌اند به شماره نقبای بنی اسرائیل.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 68
ترجمه

(877) ابو القاسم عتاب گفته:

این حدیث لطیفی‌ست، ما در مسجد کوفه نشسته بودیم، عبد اللَّه ابن مسعود با ما بود، عرب بیابان گردی در آمد و گفت: در شما عبد اللَّه بن مسعود است؟. عبد اللَّه گفت: آری من عبد اللَّه هستم حاجت تو چیست؟. گفت ای عبد اللَّه پیامبر شما به شما گزارش داده که پس از وی چند نفر خلیفه خواهند بود؟. عبد اللَّه گفت از من چیزی پرسیدی که تا من به عراق آمده‌ام کسی نپرسیده، آری پیامبر گفته:
خلفای پس از من دوازده تن‌اند چنان که نقبای بنی اسرائیل 12 تن بودند.
ترجمه

(878) مسروق گفته:

روزی مردی نزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما برای شما گفته است که پس از وی چند تن خلیفه می‌شوند؟. گفت: آری، کسی قبل از تو این پرسش را از من نکرده بود، تو که از همه جوان‌تری، چنین پرسشی کردی. پیامبر (ص) گفته: پس از من خلفای من به شماره نقبای موسی خواهند بود.
ترجمه

(879) از مسروق روایت شده که گفته:

مردی نزد عبد اللّٰه بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما گفته که پس از وی چند خلیفه خواهند بود؟. او در جواب گفت: این پرسش را پیش از تو کسی از من نپرسیده بود، تو از جهت سن نوجوان‌ترین قوم هستی، آری گفت: پس از من به شماره نقباء موسی خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 69

ترجمه

(880) از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

با پدر خود نزد پیامبر بودم، شنیدم که می‌گفت: پس از من دوازده فرمان روا است، سپس آواز خود را آهسته کرد به پدر خود گفتم: پیامبر چه را آهسته گفت؟ در جواب گفت می‌گوید: همه از قریش‌اند.
ترجمه

(881) جابر بن سمره گفته:

با پدر خود به مسجد آمدم پیامبر (ص) را دیدم سخنرانی می‌کرد، پس شنیدم که می‌گفت: پس از من دوازده امیراند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که نشنیدم، به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می‌گوید همه از قریش‌اند.
ترجمه

(882) از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

شنیدم که پیامبر می‌گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آهسته چیزی گفت که نشنیدم، از پدر خود پرسیدم، چه گفت؟: گفت: می‌گوید:
همه از قریش‌اند.
ترجمه

(883) سماک پور حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمرة روایت کرده‌اند که پیامبر گفت:

پس از من دوازده پیشوا خواهد بود، سپس سخنی گفت که درست نشنیدم، از
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 70
پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: گفته همه از قریش‌اند.
ترجمه

(884) سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

نزد پیامبر آمدم که می‌گفت: کار این امت تمام نشود مگر آنکه دوازده تن بر ایشان خلیفه گردند، سپس آهسته چیزی گفت که ندانستم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: می‌گوید همه از قریش‌اند.
ترجمه

(885) شعبی از جابر بن سمرة روایت کرده که گفت:

پیامبر می‌گفت: این دین پیوسته ارجمند خواهد بود و بر دشمنان خود چیره گردد تا آنکه دوازده خلیفه بر ایشان خلافت کند. سپس کلمه‌یی گفت که از شدت داد و فریاد مردم آن را نشنیدم به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می‌گوید همه این دوازده خلیفه از قریش‌اند.
ترجمه

(886) سعد بن قيس همدانى از جابر بن سمره روايت كرده كه گفت:

پيوسته كار اين امت بر استقامت است و چيره بر دشمن خود است تا دوازده خليفه كه همه از قريش‌اند بر آن خلافت كند، پس من به سراى پيامبر رفتم و پرسيدم بعد از اين خلفاء چه خواهد شد؟ گفت: سپس هرج و مرج است.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 71
ترجمه

(887) سماک و عبد اللّٰه بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته‌اند

که از جابر بن سمرة شنیدیم که می‌گفت: با پدرم نزد پیامبر آمدم، پیامبر گفت: پیوسته کار این امت نیکوست و بر دشمن خود چیره است تا دوازده فرمان روا بر آن بگذرد یا دوازده خلیفه. سپس کلمه‌یی گفت که بر من پوشیده شد از پدرم پرسیدم، گفت:
می‌گوید همه از قریش‌اند.
ترجمه

(888) زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که می‌گفت:

با پدرم نزد پیامبر بودیم. شنیدم که پیامبر می‌گفت بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس چیزی گفت که نشنیدم، از پدرم پرسیدم چه گفت؟. گفت: می‌گوید همه از قریش‌اند.
ترجمه

(889) از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده‌اند

از جابر بن سمره که گفت: پیامبر گفت پس از من دوازده أمیر خواهد بود، غیر از آنچه در حدیث خود گفته. سپس چیزی گفت که نشنیدم، برخی از ایشان در حدیث خود گفت از پدرم پرسیدم و برخی گفتند از قوم پرسیدیم در جواب گفتند: گفت: همه از قریش‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 72
ترجمه

(890) شعبی از جابر بن سمرة روایت کرده که او می‌گفت:

شنیدم پیامبر می‌گفت: پیوسته کار این امت بلند است از دست بدسکالان تا دوازده خلیفه بر آن حاکم باشد. سپس کلمه‌یی گفت که آن را نفهمیدم، از کسی که نزدیک‌تر به پیامبر بود پرسیدم گفت می‌گوید: همه از قریش‌اند.
ترجمه

(891) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او گفت با پدرم نزد پیامبر بودم. پیامبر گفت: پیوسته این دین ارجمند است و بلند یاری می‌شود از کسانی که قصد آن کنند تا دوازده خلیفه بر آن فرمانروایی کند، سپس کلمه‌یی گفت که از داد و فریاد مردم درست نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می‌گوید:
همه ایشان از قریش‌اند.
ترجمه

(892) عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او می‌گفت با پدرم در مسجد بودم و پیامبر (ص) سخن رانی می‌کرد، شنیدم که می‌گفت: بعد از من دوازده امیر فرمانروایی می‌کنند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می‌گوید: همه از قریش‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 73
ترجمه

(893) باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

با پدرم در مسجد بودم و پیامبر سخن رانی می‌کرد، شنیدم که می‌گفت: دوازده خلیفه است، بعد آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم چه می‌گوید. به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می‌گوید از قریش‌اند.
ترجمه

(894) از اسود بن سعید همدانی روایت شده

که گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که می‌گفت: پس از من دوازده خلیفه است که همه از قریش‌اند. چون به سرای خود بازگشت نزد وی رفتم و گفتم: بعدا چه خواهد شد؟. گفت هرج و مرج می‌شود.
ترجمه

(895) عبد الملک بن عمیر گفته:

از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: پیامبر می‌گفت: همیشه کار مردمان روان است تا دوازده مرد بر ایشان فرمانروایی کند سپس کلمه‌یی گفت که بر من پوشیده شد به پدرم گفتم چه گفت: گفت می‌گوید: همه از قریش‌اند.
ترجمه

(896) سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده

که پیامبر می‌گفت: همیشه این دین اسلام نیکو از دشمن دشمنان بدان گزندی نرسد و از اندیشه بد اندیشان در امان است تا دوازده امیر که همه از قریش‌اند بر آن فرمانروایی کنند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 74
ترجمه

(897) ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می‌گفت:

نزد پیامبر بودم، او می‌گفت: این کار را دوازده تن فرمانروایی کنند، مردمان بانگ برآوردند، چیزی گفت که نشنیدم از پدرم که به پیامبر نزدیک‌تر بود، پرسیدم چه گفت؟. گفت: می‌گوید همه ایشان از قریش و مانند ایشان دیده نشده.
ترجمه

(898) عامر بن سعد گفته:

نامه نوشتم به جابر بن سمره با غلام من که نامش نافع بود گفتم به من گزارش ده چیزی را که از پیامبر شنیده‌یی در جواب نوشت از پیامبر شنیدم در روز آدینه که آن اسلمی را سنگسار کرد می‌گفت: پیوسته این دین پایدار است تا قیامت و دوازده تن بر شما خلیفه خواهند بود که همه از قریش‌اند.
ترجمه

(899) از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:

در این امت دوازده تن‌اند که جدایشان پیامبر ایشان است. پس هر گاه این عده سپری شوند مردمان طغیان می‌کنند و در زمین سرکشی نمایند و زیان ایشان میان خود خواهد بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 75
ترجمه

(900) از ابی خالد روایت شده

که برای ابی نجران گفته و سوگند یاد کرده که این امت نابود نگردد تا در ایشان دوازده تن خلیفه گردند و همه به هدایت و دین حق عمل کنند.
ترجمه

(901) از مکحول روایت شده که می‌گفت:

برای وی نقل شده که پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. و به لفظ دیگری نیز یاد شده.
ترجمه

(902) از وهب بن منبه روایت شده که می‌گفت:

پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود سپس هرج و مرج می‌شود و بعدا چنان و چنان خواهد بود.
ترجمه

(903) از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:

ایشان دوازده تن‌اند، هر گاه زمان ایشان سپری گردد و بعدا طبقه نیکوکاری آمد که خدا بر زندگی ایشان بیفزاید و همچنان خواهد بود سپس این آیه را فرو خواند: «خدا آنان را که کارهای نیکو به جای آوردند وعده داده که ایشان را بر زمین خلیفه گرداند چنان که قبل از ایشان را خلافت داد». خدا به بنی اسرائیل نیز چنان کرد و این از توانایی خدا دور نیست که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 76
روزی کار این امت را فراهم گرداند چه در روزی یا نیم روزی. همانا روزی نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه می‌شمارند.
ترجمه

(904) از سماک روایت شده که گفت:

جابر بن سمره گفته بود: از پیامبر شنیدم که می‌گفت:
پس از من دوازده امیر بر شما فرمانروایی کنند، آنگاه کلمه‌یی گفت که درست نشنیدم، از مردم پرسیدم چه گفت؟. گفتند: می‌گوید: همه از قریش‌اند.
ترجمه

(905) باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می‌گفت:

از پیامبر شنیدم که می‌گفت:
کار این امت پیوسته ظاهر و آشکار است تا دوازده تن بر ایشان خلافت کنند که همه ایشان از قریش‌اند.
ترجمه

(906) سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می‌کند

که او گفته بود نزد پیامبر بودم دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می‌بوسد و می‌گوید: تو سرور فرزند سرور هستی و تو پیشوا فرزند پیشوا هستی و تو پدر پیشوایان هستی و تو حجت خدا هستی، تو پدر حجتان خدا نه تن از صلب خود هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 77

ترجمه

(907) از علی بن ابی طالب روایت شده

که پیامبر گفت مژده باد شما را مژده باد شما را سه بار، همانا مثل امت من مثل بارانی است که دانسته نمی‌شود آغازش نیکوتر است یا انجامش همانا مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن در سالی خورند، سپس گروهی دیگر در سالی، شاید آخر آن پهناورتر و ژرف‌تر باشد از جهت طول و فرع و نیکوتر از همه از حیث چیدن و چگونه نابود گردد امتی را که من پیشرو آن هستم و دوازده تن پس از من از نیکبختان باشند و اول آن خداوندان خرد و عیسی بن مریم پایان آن لیک میان آن اول و آخر زادگان هرج و مرج نابود گردند و ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 78
ترجمه

(908) از امام صادق روایت شده که گفت:

چون ابو بکر درگذشت و عمر خلیفه او شد، وقتی در مسجد نشسته بود، مردی بر او آمد گفت: ای امیر مؤمنان من مردی جهود هستم و در میان جهودان دانای کلان هستم، می‌خواهم که چند پرسش از تو کنم، هر گاه پاسخ آنها را دادی من مسلمان گردم: گفت:
آنها کدام است؟. گفت: سه و سه و یک، اگر خواهی از تو باز پرسم و اگر در میان این گروه کسی از تو داناتر است مرا به وی رهنما؟. گفت: از این جوان یعنی علی بن أبی طالب پرس. جهود نزد علی آمد و پرسشهای خود را بگفت، علی پرسید چرا گفتی: سه و سه و یک و نگفتی هفت؟. گفت: هر گاه چنین می‌کردم من نادان بودم، اگر از سه نخستین جواب ندهی مرا بسنده است. گفت: هر گاه پاسخ دهم مسلمان گردی؟. گفت: آری. گفت: بپرس گفت: نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه‌یی که بر روی زمین جوشید و نخستین درختی که رویید کدام است؟
گفت: ای جهود شما جهودان پندارید که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی‌ست که در بیت المقدس است، شما دروغ گفته‌اید، آن سنگی‌ست که آدم از بهشت آورده، گفت: راست گفتی به خدا از خط هارون بگفته، موسی همین است. بعدا گفت: شما گویید: نخستین چشمه‌یی که جوشید چشمه‌یی‌ست در بیت المقدس است، دروغ گفته‌اید، آن چشمه حیوان است که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه‌ایست که خضر از آن نوشید و هر که از آن بنوشد زنده ماند، گفت: راست گفتی، همین به خط هارون از گفتار موسی نگاشته شده، گفت؛ شما گویید نخستین درختی که بر زمین روییده زیتون است، دروغ گفته‌اید.
آن خرمای عجوه است که آدم آن را از بهشت با خود آورد، گفت: راست گفتی به خدا. چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی.
گفت: سه دیگر در این امت چند پیشوای راستین است که هر که ایشان واگذارد به ایشان گزندی نرساند و خوار نکردند؟. گفت: دوازده‌تن‌اند، گفت: درست گفتی به خدا چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت نشیمن گزیند؟. گفت: در بلندترین درجه از جنات عدن گفت: درست گفتی، سوگند به خدا که هارون چنین نگاشته و موسی چنان گفته: گفت: کی در سرای او با وی همراه می‌شود؟ گفت: دوازده پیشوا، جهود تصدیق کرد و سوگند بر صحت آن یاد کرد، بعدا هفتم را پرسید و مسلمان شد، گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده ماند؟. گفت: سی سال، گفت: بعدا چه خواهد شد؟ می‌میرد یا کشته می‌شود؟ گفت کشته شود و بر سر وی ضربتی آید که ریش وی از آن سر

وی رنگین
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 79
گردد، گفت: درست گفتی همین است. صدوق گفته: من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل نوشته‌ام.
ترجمه

(909) سلیم بن قیس هلالی گفته:

از عبد اللَّه بن جعفر طیار شنیدم که می‌گفت: من با امام حسن و امام حسین و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن أبی سلمه و أسامة بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنی در افتاد، من به معاویه گفتم: که من خود از پیامبر شنیدم که می‌گفت: من به مؤمنان از ایشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب (ع) بر مؤمنان از ایشان اولی‌ست و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از ایشان اولی‌ست پس از او فرزندم حسین به مؤمنان از ایشان اولی‌ست و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر به مؤمنان از ایشان اولی‌ست، سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از ایشان اولی‌ست، ای حسین تو او را ادراک کنی پس دوازده امام کامل می‌شوند که نه تن از آنان از فرزندان حسین هستند. عبد اللَّه بن جعفر گفته: سپس حسن و حسین و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید را گواه خواستم: برای من نزد معاویه گواهی دادند. و سلیم بن قیس گفته: من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یاد آور شدند که ما از پیامبر شنیده‌ایم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 80
ترجمه

(910) جابر بن عبد اللَّه أنصارى گفته:

سرای فاطمه دخت پیامبر رفتم دیدم نزد ولی لوحی‌ست در آن نام اوصیاست پس شماره کردم دوازده بودند یکی از ایشان قائم بود. سه از ایشان را نام محمد بود و سه علی.
ترجمه

(911) ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می‌گفت:

خدا محمد را به پیامبری به پری و آدمی فرستاد و بعد از وی دوازده وصی از او نهاد برخی درگذشتند و برخی مانده‌اند. و به هر یک از اوصیاء راه و رسمی جاری شده و اوصیایی که پس از محمد آمدند بر سنت اوصیای عیسی خواهند بود و ایشان دوازده‌اند و امیر المؤمنین علی به سنت مسیح بود.
ترجمه

(912) زرارة بن أعين گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: ما دوازده پیشوا هستیم، از ایشان است حسن و حسین سپس پیشوایان از فرزندان حسین‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 81
ترجمه

(913) سماعة بن مهران گفته:

من و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی امام محمد باقر در منزل وی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: ما دوازده تن هستیم که از خدا خبر دهیم، پس ابو بصیر گفت: به خدا سوگند می‌خوری که این سخن را از امام صادق شنیده‌یی یک بار یا دو بار سوگند یاد کرد که این سخن را از او شنیده‌ام، ابو بصیر گفت اما من این را از امام محمد باقر شنیدم.

ترجمه

(914) تمیم بن بهلول گفته:

از عبد اللَّه بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟. گفت: دلیل بر امامت و علامت حجت بر مؤمنین آنکه سرپرست کارهای
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 82
مسلمانان و گویا به قرآن و دانا به احکام آن است، علی جانشین پیامبر بر پیروان ویست و او نسبت به پیامبر مانند هارون بود نسبت به موسی، و فرمان برداری وی واجب است. چنان که در قرآن گفته: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را فرمان برداری کنید و پیامبر و خداوندان امر خود را فرمان برداری کنید، آنکه خدا وی را در قرآن چنین وصف کرده: ولی شما خدا و پیامبر اوست و کسانی که نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند، در حالی که در رکوع هستند، و آنکه در روز غدیر خم مولای گروندگان خوانده شده و پیشوای او ثابت گردیده به دستور پیامبر (ص) از سوی خدا چنان که گفته: آیا من به شما از شما اولی نیستم؟ گفتند آری اولی هستی، پس گفت: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست، بار خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن‌دار و یار او را یار باش، و آنکه وی را واگذارد او را واگذار و یاری گروی را یاری فرما.
او علی بن ابی طالب سرور گروندگان و پیشوای پرهیزکاران است، پس از پیامبر فرمان برداری از وی واجب است و بعد از او حسن بن علی بعدا حسین بن علی که دو سبط پیامبرند، سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد، و حسن بن علی و محمد بن الحسن (ع) می‌باشند. تا امروز هر کدام یکی پس از دیگری پیشوای‌اند.
ایشان خاندان پیامبراند که به وصایت و پیشوایی شناخته شده‌اند، زمین در هر دوره‌یی از یکی از ایشان تهی نیست، مخالف ایشان گمراه و گمراه‌کننده و رها دهنده ایشان رهایی دهنده حق و هدایت است. ایشان مفسر قرآن و گویندگان از سوی پیامبراند. آنکه می‌میرد و ایشان را به پیشوایی نشناسد مرگ وی مرگ زمان جاهلیت باشد. راه و رسم ایشان پارسایی و راستی و کوشش و امانت بود، دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار گشایش و نیکی اخلاق و خوشی و خوبی همسایگی‌ست. بعدا تمیم بن بهلول گفته:
که ابو معاویه از اعمش از امام صادق مانند این حدیث را برای من نقل کرده است.
ترجمه

(915) از امام باقر روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین به ابن عباس گفت: شب قدر در هر سال با آنکه فرود می‌آید در آن شب فرمان سال و آن فرمان پیشوایان بعد از پیامبر است. ابن عباس گفت: ایشان کیان‌اند؟ علی گفت: من و یازده تن از صلب من ائمه محدثین‌اند.
ترجمه

(916) و به همین اسناد گفت که پیامبر به یاران خود گفته:

به شب قدر ایمان آورید زیرا آن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 83
برای علی بن ابی طالب و فرزندان یازدهگانه وی است پس از من.
ترجمه

(917) زراره گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: دوازده امام‌اند از دودمان محمد که همه محدثون‌اند پس از پیامبر و علی بن ابی طالب از جمله ایشان است.
ترجمه

(918) از ابی بصیر روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: نه پیشوا بعد از حسین بن علی خواهند بود که نهم ایشان قائم ایشان است.
ترجمه

(919) از زراره روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: دوازده امام‌اند و از ایشان است علی و حسن و حسین سپس از فرزندان حسین‌اند. من که صدوق هستم آنچه در این معنی بود در کتاب كمال الدين و تمام النعمه در اثبات غیبت آورده‌ام.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 84
ترجمه

(920) در مسواک کردن دوازده خاصیت است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن دوازده خاصیت است، دهان را پاک می‌کند، خدای را خشنود می‌سازد، دندان‌ها را سفید می‌گرداند، چرک آنها را دور می‌کند، بلغم را می‌کاهد، اشتهای خوراک را می‌افزاید، نیکها را دو چندان می‌گرداند، رسم پیامبر باشد، فرشتگان گواه شوند، بن آنها را سخت می‌سازد، راه قرآن خواندن را پاک می‌کند، دوگانه‌یی که پیش از گزاردن آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی‌مسواک نزد خدا برتر است.
امام صادق گفته: در مسواک دوازده منش است: راه و رسم پیامبر است، دهان را پاک می‌کند، دیده را روشن می‌سازد، خدای را خشنود می‌دارد، دندان‌ها را سفید می‌گرداند، شوخی دندان را دور می‌کند، بن دندان را سخت می‌سازد، اشتهای خوراک می‌آورد، بلغم را می‌کاهد، نیروی حافظه را می‌افزاید، نیکها را دو چندان می‌کند، فرشتگان را شادمان می‌سازد، از علی نیز راجع به مسواک کردن همچنین روایت کرده‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 86
ترجمه

(921) حدیث دوازده پرده

- علی بن ابی طالب چنان که از او روایت کرده‌اند گفته: خدا چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دیگر از پیامبرانی که در قرآن گفته: وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و قبل از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده پرده آفرید. پرده قدرت، پرده عظمت، پرده رحمت، پرده سعادت، پرده کرامت، پرده منزلت، پرده هدایت، پرده نبوت، پرده رفعت، پرده هیبت، پرده شفاعت.
بعدا خدا نور محمد را دوازده هزار سال در پرده قدرت نگاه داشت، او در آن می‌گفت: پاک است پروردگار من که برتر است. و یازده هزار سال در حجاب بزرگی نگاه داشت، و او در آن می‌گفت: پاک است دانای راز نهان، و در پرده منت ده هزار سال نگاه داشت که می‌گفت: پاک است خدایی که پایدار است. در پرده رحمت نه هزار سال نگاه داشت که می‌گفت: پاک است خدای بزرگ و برتر. و در پرده سعادت هشت هزار سال می‌گفت: پاک است آنکه پایدار است و در کار خود پرتی ندارد. و در پرده کرامت هفت هزار سال می‌گفت:
پاک است، خدایی که بی‌نیاز است و نیازمند نگردد، و در پرده منزلت شش هزار سال می‌گفت: پاک است پروردگار من که با کرامت است، و در پرده هدایت پنج هزار سال می‌گفت: پاک است پروردگار عرش و در پرده نبوت چهار هزار سال می‌گفت: پاک است پروردگار عزت، از آنچه به نادانی وی را وصف کنند. و در پرده رفعت سه هزار سال می‌گفت: پاک است خداوند ملک و ملکوت. و در پرده هیبت دو هزار سال می‌گفت:
پاک است خدا و به ستایش وی همدم هستم و در پرده شفاعت هزار سال می‌گفت: پاک است پروردگار من که بزرگ است و به ستایش وی مشغول هستم.
بعدا خدا وی را چون نور درخشانی بر لوح پدیدار کرد تا چهار هزار سال بعدا بر عرش آشکار ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در کمر آدم نهاد و از آنجا به نوح نقل داد و از نهادی به نهادی گردانید تا از پشت عبد اللّٰه بن عبد المطلب برآورد و شش کرامت خاص وی گردانید: پیراهن رضا، رداء هیبت، تاج هدایت و زیر جامه معرفت و بند آن را مهر قرار داد، نعلین خوف و عصای منزلت بعدا خدا به وی گفت: ای محمد برو پیش مردمان و به ایشان بگوی:

لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه.
مایه این جامه که وی پوشیده بود از شش چیز فراهم شده: تنش از یاقوت و دو آستین آن از مروارید، خشتک آن از بلور زرد و دو زیر بغل آن از زبرجد و طوق آن از مرجان سرخ و یقه آن از نور پروردگار، به برکت این جامه زیبا، توبه آدم را خدا پذیرفت و انگشتری سلیمان را به وی بازگردانید و یوسف را به یعقوب و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیامبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید، این جامه محمد بود صدوق گفته: ارواح همه پیشوایان و گروندگان با روح محمد آفریده شده‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 87
ترجمه

(922) پرهیزگاران را دوازده نشانه است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که امیر المؤمنین علی می‌گفت: پرهیزگاران را نشانه‌هایی ست که به آنها شناخته می‌شوند: راستگویی، پس دادن سپردنی به جای آوردن پیمان، اندک نازیدن، اندک بخل، پیوند خویشاوندی، آمرزش بر ناتوانان، اندکی خوی با زنان، دهش، نیکی، خوش خویی، بردباری، پیروی از دانش، در بندگی خدا خوش پایان‌اند. خوشا که به تازی طوبی گویند نیز نام درختی‌ست در بهشت که دهنه سرای پیامبر است و در سرای هر مؤمنی بی‌استثناء شاخه‌یی از شاخه‌های آن هست، هر چه دل آن مؤمن بخواهد آن را برکند آن شاخه به او برمی‌دهد، هر گاه سواری تندرو صد سال در سایه آن راه پیماید از آن بیرون نرود و هر گاه کلاغی از زیر آن پرواز گیرد به بالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد، شما در این بهره‌مندی بی‌کران گرایش کنید، گرونده سرگرم خود است و مردمان از وی در آسایش‌اند. هر گاه تاریکی شب او را فرا گیرد چهره خویش بر خاک نهد و با خدا مناجات کند

،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 88

ترجمه

(923) بر دوازده تن درود مفرستید

- امام صادق از پدر خود روایت کرده که می‌گفت:
درود مفرستید بر جهود و ترسا و گبر و بت پرست و بر آن که بر خوان باده‌گساری نشسته و بر شطرنج باز و فردی و بر مأبون و بر شاعری که زنان پاک را نسبت به زنا دهد و بر آنکه در حالی نماز گزاردن است زیرا نمازگزار نمی‌تواند پاسخ دهد چون که سلام از سلام‌کننده واجب نیست لیک جوان آن واجب است و بر سود خوار و بر کسی که در حال ریستن است و بر آنکه در گرمابه است و بر کسی که آشکارا گناه ورزد،
ترجمه

(924) پیامبر جعفر بن أبی طالب را دوازده گام استقبال کرد

- علی بن أبی طالب گفته:
چون جعفر بن أبی طالب از مهاجرت حبشه بازگشت پیامبر وی را دوازده کام استقبال کرد و میان دو دیده‌اش را بوسید و بگریست و گفت: ندانم که به کدام یک از دو بخشش خدا بیشتر شادمان گردم به آمدن تو ای جعفر یا به گشایشی که خدا به دست برادر تو علی نسبت به درهای خیبر کرامت کرده.
ترجمه

(925) در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن‌اند

- چنان که روایت کرده‌اند، علی گفته: در تابوت ژرفی شش تن از گذشتگان باشند و شش تن از پیروان این امت آخر الزمان، آن شش تن از گذشتگان:
فرزند آدم است که برادر خود را کشت و سر فراعنه و سامری و دجالی که در زمره پیروان گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون آید و هامان و قارون شش تن از پیروان آخر الزمان: نعثل جهودی بود و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری راوی دو تن را فراموش کرده که نام برد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 89
ترجمه

(926) بر خوان دوازده چیز است

- امام حسن بن علی (ع) گفته، بر سر خوان دوازده چیز است که باید هر مسلمانی آن را بداند. چهار از آنها واجب است و چهار از آنها مستحب است، آنچه فرض است: شناختن روزی دهنده و خشنودی به قسمت و نام خدا بردن و سپاس خدا کردن است و آنچه سنت است:
شستن است پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان و فرهنگ خوردن آنچه در برابر توست و خرد گرفتن لقمه و خوب خاییدن آن و نگاه نکردن به روی دیگران.
پیامبر به علی گفته: شایسته است مسلمان برای سر خوان دوازده چیز را بیاموزد که چهار از آن لازم است و چهار از آن مستحب است و آن چهار که لازم است بداند آنچه را می‌خورد حلال است، خدای را یاد کند و سپاس نماید و بدان خشنود باشد و آن چهار که مستحب است روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و آنچه در پهلوی ویست بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که فرهنگ است لقمه را خرد گرفتن و خوب بخاید و بسیار به روی حاضران منگرد و دستهای خود را بشوید.
ترجمه

(927) ماههای سال دوازده است

اشاره

- امام محمد باقر گفته: خدا ماهها را دوازده آفرید که سیصد و شصت روز باشد. و هر ماهی سی روز است لیک آن شش روزی که خدا در آن‌ها آسمانها و زمین را آفرید از آن بیرون شد، از این جهت برخی از ماهها از سی کمتر شد. ظاهرا این خبر ساختگی‌ست زیرا نه روی ماههای قمری حقیقی قابل تطبیق است و نه روی ماههای شمسی و نه با قاعده نجوم دانی قدیم و نه با قواعد جدید و نه روی قواعد شرعی‌ست زیرا آنچه نقل شده است از طریق شرع هر گاه متعلق حکم حکم شرعی باشد گوید:
صم للرؤیة و افطر للرؤیة.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 90
ترجمه

(928) از عبد اللَّه بن عمر روایت شده که گفته:

سوره؛ «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» تا آخر سوره در میان روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه بر پیامبر (ص) وحی شد، دانست که حج آخرین ویست، سوار اشتر عضباء خود شده در میان همه حجاج سخن رانی کرد اول خدای را ستود و ثنای وی را به جای آورد، آنگاه گفت: ای مردم هر خونی در زمان جاهلیت ریخته شده از میان رفت و پیش از همه خون (حارث پور ربیعه یکی از عم‌زاده‌های پیامبر از دودمان بنی هاشم بود) از میان رفت، این کس برای جستجوی دایه در دودمان هذیل رفت بنی لیث وی را کشته بودند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 91
هر رباخواری که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه وام داران مانده تباه است و قبل از همه نزول وامهای عباس بن عبد المطلب تباه شد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز به منتهای خود رسیده و مانند همان روز است که خدا تازه آسمانها و زمین را آفرید شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها گرامی‌ست و نباید در آنها نبرد کرد: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است و ذو القعده و ذو الحجه و محرم.
در این ماهها به خویشتن ستم روا مدارید، جابه‌جا کردن ماههای حرام بسیاری در کفر است که آنان که کافراند در آن گمراهی پیشه کنند. چون ماهی را در سالی حلال دانند و در سالی حرام تا شماره ماههایی که خدا حرام کرده برابر کنند، آن سال که محرم را حرام می‌کردند. صفر را حلال می‌دانستند، آن سال که صفر را حلال می‌دانستند به جای آن محرم را حلال می‌کردند. ای مردم دیو ناامید شد که دیگر در شهرستان شما پرستیده گردد و از شما به گناه‌های خرد خوش است و به گناه خرد از او در دین خود بترسید.
ای مردم هر که سپردنی دارد به خداوند آن برساند. زنان نزد شما عاریه‌اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست. شما آنان را به امانت از خدا بگرفتید و به دستور روی ایشان را بر خود حلال کردید، شما به ایشان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند، حق شما بر ایشان آن است که کسی را جز شما به همبستری نپذیرند، و در کارهای خوب فرمان برداری کنند، ایشان بر شما حق خوراک و پوشاک دارند، البته هیچ گاه ایشان را تأدیب بدنی مکنید در شما کتاب خدا به یادگار نهاده شده بدان درآویزید. آنگاه پرسید امروز چه روزیست؟. گفتند: روز حرام است، پرسید چه ماهی‌ای است؟. گفتند: ماه حرام، پس پرسید چه شهریست؟.

گفتند: شهر حرام. گفت: خدا خون و خواسته آبروی شما را به یک دیگر حرام کرده مانند حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر تا آن را دیدار کنید، حاضرین شما به غائبین برسانند پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود، آنگاه دستهای خود را چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغل وی نمایان شد و گفت:
خدایا گواه باش که من وظیفه پیامبری خود را رسانیدم.
ترجمه

(929) محمد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده

در تفسیر آیه قرآن که گفته: شماره ماهها نزد خدا دوازده است و در کتاب خدا ثبت از روزی که آسمانها و زمین را بیافرید. گفت: دوازده ماه:
محرم است، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولی، و جمادی الأخری، رجب، شعبان، ماه رمضان،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 92
شوال، ذو القعده، ذو الحجه، چهار از آنها ماه حرام باشد که بیست روز از ذی الحجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر. مشهور ماههای حرام: ذی قعده و ذی حجه و محرم و رجب است.
ترجمه

(930) شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت

- امام صادق (ع) گفته: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت، بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است آنگاه گفت: چون بامداد گردد درهای آسمان باز گردد، بادها وزیدن گیرد خدا به آفریدگان خویش نظر کند. من دوست می‌دارم که در این هنگام کار نیک از من به حضرت او رود. بعدا گفت: پس از نمازها خدای را بخوانید که برآورده شود.
ابو هاشم به امام علی النقی گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانروز پنجاه رکعت است (هر گاه دوگانه نشسته عشاء در شمار نیاید) نه اندک شود نه بسیار؟. گفت: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده‌دم تا بر آمدن خورشید نیز ساعتی‌ست و روز نیز دوازده ساعت است. و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده، و از فرو شدن آفتاب تا نهان شدن روشنی آن غسق گفته شده است.
ترجمه

(931) [نامهای ساعات شب و روز]

ابو اسحاق گفته: تغلب که از ائمه لغت عرب است. ساعتهای شب را به این نامها برای ما یاد کرد به ترتیب: غسق، فحمه، عشوه، هداة، جنح، هزیع، فقد قعر، زلف، سحره، بهره، و ساعتهای
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 93
روز را به این نامها یاد کرده است به ترتیب: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 94
ترجمه

(932) بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریاهای کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است

- ابان پور تغلب گفته: نزد امام صادق بودم، مردی از اهل یمن آمد، امام گفت: ای سعد خوش آمدی، آن مرد گفت: این نامیست که مادر من مرا بدان نامیده، کم کسی مرا بدان می‌شناسد.
امام (ع) گفت: ای سعد مولی راست گفتی. آن مرد گفت: برخی تو گردم، این پا نام من است، امام گفت:
پا نام نیکو نیست. خدا در قرآن گفته: پا نام روی هم مگذارید، برای گرونده نام بی‌ایمانی بد است. ای سعد چه پیشه داری؟. گفت: ما خاندان اخترشناسی هستیم، در یمن کسی از ما در آن داناتر نیست. امام گفت:
خواهم از تو پرسشهایی در نجوم کنم، گفت: بپرس، پرسید روشنی خورشید چند درجه از روشنی ماه پیش‌تر است. گفت: ندانم. گفت: راست گفتی، پرسید روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟. گفت:
ندانم، پرسید نام ستاره‌یی که چون برآید شهوت گاوان به جنبش آید چیست؟ گفت: ندانم. پرسید روشنی مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره‌یی که چون برآید اشتران جفت‌گیری کنند کدام است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره‌یی که چون برآید سگان جفت‌گیری کنند چیست؟.
گفت: ندانم.
پرسید: ستاره زحل نزد شما چگونه است؟. گفت: ستاره نحسی‌ست؟. گفت (ع): چنین مگو، زیرا آن ستاره علیست و ستاره اوصیاء است، و آن ستاره ثاقب است که در قرآن گفته: و النجم الثاقب. یعنی ستاره رخنه‌کننده. مرد یمانی پرسید ثاقب چه معنی دارد؟ گفت: از آسمان هفتم برآید لیک با نور خود همه آسمانها را می‌شکافد، از این جهت خدا آن را ثاقب نامید ای یمانی شما در یمن دانایی دارید؟ گفت: آری دانایانی هستند که کسی در دانش به آنان نرسد. امام گفت: دانش ایشان تا کجا رسیده؟.
گفت: بپرندگان فال می‌زند و در ساعتی تا مسافت ماهی برای سوار تندرو جای پا را دریافت می‌کند. امام گفت: دانای مدینه از دانای یمن داناتر است. زیرا دانش دانای مدینه تا آنجاست که پی گردی و فال پرنده بدان نرسد و در لحظه‌یی همه مسافت مسیر آفتاب که در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را درمی‌یابد. یمانی گفت: گمان ندارم کسی این موضوع را بداند. ظاهرا این خبر از ساخته‌های ابان بن تغلب است به دلیل آنکه هر گاه صحت داشت پرسشهایی را که امام می‌کرد منجم یمانی فرو می‌ماند باید بگوید که آن ستاره‌ها کدام است، در صورتی

که امام چیزهایی را که خردتر از این‌ها بود نام می‌برد چگونه این مطالب مهم را نام نبرد؟ گویا ابان بن تغلب این داستان را از داستانی که حضرت علی هنگام رفتن به نبرد خوارج از آن منجم دهقان گفتگو شده اقتباس کرده و این بار به این شکل آن را نقل کرده‌اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 95

ترجمه

(933) دوازده درمی از پیامبر

- امام صادق (ع) گفته: مردی پیش پیامبر آمد، دید جامه او کهنه است، دوازده درم داد و خواهش کرد با آن جامه‌یی برای خود خرد. پیامبر به علی داد و گفت: با آن جامه بخرد، او رفت و خرید و آورد، پیامبر نپسندید گفت: آن را باز پس ده باز پس داد و دوازده درم را بیاورد بعدا با هم به بازار رفتند. در میان راه کنیزی را دید که نشسته می‌گرید، پرسید چرا می‌گریی؟ گفت: به من چهار درم دادند که چیزی بخرم آن را گم کردم. اکنون از بازگشت بیمناک هستم، پیامبر از آن چهار درم به وی داد، آنگاه در بازار جامه‌یی خرید به چهار درم، برهنه‌یی را دید که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 96
می‌گفت: هر که مرا بپوشاند خدا او را بپوشاند، پیامبر آن را که پوشیده بود بدو داد با چهار درم دیگر جامه‌یی برای خود خرید چون بازگشت دید آن کنیز در راه نشسته می‌گرید پرسید چرا نرفتی گفت:
چون دیر کردم می‌ترسم، پیامبر با وی رفت تا به در سرای خداوند او رفت سلام کرد جواب ندادند تا سه بار سومین بار جواب دادند و گفتند: بار اول جواب ندادیم تا برکت به سبب تکرار تو به ما افزون گردد، پیامبر از ایشان خواست تا به آن کنیزک گزند نرسانند، خداوند وی او را برای پیامبر آزاد کرد، پیامبر می‌گفت:
دوازده درم ندیدم که این همه برکت از آن آشکار گردد دو تن را پوشانید و کنیزی آزاد کرد،
ترجمه

(934) سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند

- عثمان احمر از گروهی از پیروان خود روایت کرده که گفته‌اند: پیامبر از پیروان خود به فرمان فرخ سروش دوازده سرور برگزیده به شماره سرشناسان بنی اسرائیل که موسی گزیده بود، نه تن از ایشان از تیره خزرج بودند و سه تن از تیره أوس.
و آنان که از تخمه خزرج بودند: یکم- اسعد بن زراره بود. دوم- براء بن معرور. سوم- عبد اللَّه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 97
بن عمرو حرام پدر جابر بن عبد اللَّه. چهارم- رافع بن مالک. پنجم- سعد بن عباده، ششم- منذر بن عمرو. هفتم- عبد اللَّه بن رواحه. هشتم- سعد بن الربیع. نهم- عبادة بن صامت بود که هر کس در پناه یکی از این اشراف خزرج در شهر مدینه می‌زیسته، کسی متعرض او نمی‌شده. و از تیره اوس. دهم- ابو الهیثم بن تیهان بود. یازدهم- اسید بن حضیر. دوازدهم- سعد بن خیثمه است، صدوق گفته: من ایشان را در کتاب نبوت آورده‌ام.
مصنف گفته: نقیب سرشناس دودمان و ناحیه است، و به معنی محل اعتماد آمده و به معنی و به معنی امین است گواه بر قوم خود و نقیب در اصل لغت عرب از نقب گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و آن را نقیب گفته‌اند، چون از احوال قومی که بر ایشان گماشته شده آگاهی دارد، چنان که از رازهای نهفته جستجو می‌گردد. و معنی گفته قرآن: دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم. این است که از هر سبطی نماینده‌یی گرفتیم و با او در کار دین پیمان بسته شد. برخی گفته‌اند که این نقیبان به شهرستانهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنان آگاه گردند و پیش موسی باز گردند و قوم خود را از نبرد با سرکشان منع کردند. زیرا از آمادگی آنان در هراسی افتادند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 99
ترجمه

بابهای سیزدهگانه

(935) مسخ‌شدگان سیزده گونه جانوراند

- امام صادق (ع) از پدر خود و از جد خویش نقل کرده که مسخ‌شدگان از دودمان بنی اسرائیل سیزده گونه‌اند که از آنهاست: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه یا زالو، سگ ماهی، گژدم، تشتر یا ستاره سهیل، خارپشت،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 100
ناهید یا زهره، کارتن یا عنکبوت.
میمون گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا جای داشتند و در شنبه دست اندازی می‌کردند و ماهی‌ها را شکار می‌کردند، خدا ایشان را به ریخت میمون گردانید. خوک گروهی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم (ع) ایشان را نفرین کرد خدا ایشان را به ریخت خوک درآورد. شب پره زنی بود که دایه خویش را جادو کرد، خدا وی را شب پره گردانید. سوسمار عربی بیابان گردی بود که هر که را می‌دید می‌کشت. خدا وی را سوسمار ساخت. خرس مردی مأبون بود و مردمان را به خود می‌خواند، خدا وی را خرس گردانید.
فیل مردی بود که چارپایان را می‌سپوخت خدا وی را فیل گردانید. کرم سیاه یا زالو، مردی زناکار بود که از چیزی نمی‌گذشت. خدا وی را به ریخت زالو درآورد. مار ماهی مردی سخن چین بود، خدا وی را به ریخت مار ماهی درآورد.
گژدم مردی بد گو و بد زبان بود خدا وی را به ریخت گژدم درآورد. تشتر یا ستاره سهیل مردی باج گیر بود خدا وی را مسخ کرد. ناهید یا زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، خدا وی را مسخ کرد. کارتن یا عنکبوت زن تند خویی بود که از فرمان شوی سرپیچی کردی، خدا وی را به ریخت عنکبوت درآورد. خارپشت مردی تند خوی بود خدا وی را خارپشت گردانید.
علی بن ابی طالب (ع) گفته: از پیامبر راجع به مسوخ پرسیدم. گفت: سیزده گونه‌اند: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، زالو، گژدم، کارتن، خرگوش، تشتر، ناهید پرسیدند انگیزه مسخ آنان چه بود؟. گفت: فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی نمی‌نهاد یعنی هر چه می‌یافت به کار می‌گرفت.
خرس مرد ابنه‌یی بود که مردمان را به خود می‌خواند. خوک‌ها گروهی ترسا بودند که از پروردگار خویش درخواست کردند برای ایشان خوان آسمانی بفرستد چون خوردند بر کفر و ضلالت سخت‌تر شدند.
میمون گروهی از جهودان بودند که در شنبه ماهی شکار می‌کردند.

مارماهی مرد قلتبانی بود که مردم را به زن خود خواندی. سوسمار تازی بیابان گردی بود که از حج‌گزاران دزدیدی. شب پره مردی بود که از سر خرمابن‌ها خرما ربودی. زالو مرد سخن چینی بود که میان مردمان جدایی افکندی، کژدم مرد بد زبانی بود که با زبان خویش همه را می‌رنجانید. کارتن یا عنکبوت زنی بود که به شوی خویشتن خیانت کردی. خرگوش زنی بود که از دشتان یعنی حیض و جز آن غسل نکردی. تشتر یا سهیل باج‌گیری بودی در یمن. ناهید یا زهره زنی بود ترسا همسر یکی از فرمانروایان بنی اسرائیل که هاروت و ماروت را فریب داد. نامش ناهیل است لیک مردم آن را ناهید گویند.
صدوق گفته: مردمان در حقیقت ناهید و تشتر از مسخ‌شدگان به غلط هستند و می‌گویند اینها دو اختراند.
ایشان در اشتباه‌اند بلکه آنها دو جانور دریایی‌اند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده‌اند چنان که بروج آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده مانند: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلوت حوت. زهره و سهیل نیز از این جهت است که نام دو جانور دریایی بوده‌اند و سبب اشتباه مردم در این دو آن‌ست که این دو جانور را نمی‌توان دید. زیرا اینها در اقیانوس زندگی می‌کنند. و نمی‌توان گفت: خدا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 101
گناهکاران را اختر تابناکی ساخته که مردمان را در دل شب رهنما باشند.
گناهکاران مسخ شده پیش از سه روز زنده نمی‌ماندند. بلکه می‌مردند و فرزندی از ایشان نمی‌ماند.
این جانوران مسوخ خوانده شده به طریق مجاز است. و اینها مانند جانورانی هستند که خدا گروهی را مانند آنها گردانیده، چون مستحق این کیفر بودند و نعمت خدا را در ناشایست به کار بردند تا مردم بدانند که کفران نعمت سخت است این را از ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی شنیدم.
ترجمه

(936) پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می‌گردد

- عبد اللَّه پور سنان گفته: من حاضر بودم که پدر من از امام صادق (ع) پرسید کی یتیم بالغ می‌شود؟. گفت: هنگامی بالغ می‌شود که محتلم شود. گفتم:
هر گاه پسر بچه تا هیجده سالگی و کمتر و بیشتر رسد اما محتلم نگردد حکم چیست؟. گفت: هنگامی که به سن بلوغ رسید گناه و ثواب برای او می‌نگارند چه احتلام شود یا نشود مگر آنکه سبک مغز و سست خرد باشد.
عبد اللَّه پور سنان گفته: امام صادق (ع) گفته: چون پسر بچه به سن رشد رسد که سیزده سالگی‌ست و در سال چهاردهم درآید آنچه بر مردان واجب می‌شود بر او نیز واجب می‌شود چه احتلام بیند چه نبیند گناه بر او نوشته می‌شود هر گاه گناه کند و حسنات وی نوشته می‌شود هر گاه از وی حسنات سر زند و در اموال و معاملات عمل وی درست است مگر آنکه سبک مغز یا سست خرد باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 102
ترجمه

(937) سیزده منش از فضائل امیر المؤمنین علیست

- جابر بن عبد اللّٰه انصاری گفته: از پیامبر در باره علی چند چیز به گوش خود شنیدم هر گاه یکی از آنها در همه مردم بود در برتری ایشان بسنده بود.
یکم- در باره وی گفته: هر که را من سرور اویم علی نیز سرور اوست. دوم- گفته: نسبت علی به من چون نسبت هارون به موسی‌ست. سوم- گفته: علی از منست و من از علی. چهارم- گفته: علی نسبت به من چون من است، فرمان برداری او فرمان برداری از من است و نافرمانی او نافرمانی از من. پنجم- گفته: نبرد کردن با علی نبرد با خداست و صلح با علی صلح با خداست. ششم- گفته: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست. هفتم- گفته: علی حجت خدا و خلیفه ویست بر بندگانش. هشتم- گفته: مهر علی ایمان است و دشمنی با وی کفر است. نهم- گفته: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. دهم- گفته: علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نگردند تا در سر حوض بر من درآیند. یازدهم- گفته: علی قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است. دوازدهم- گفته: هر که از علی جدا شده از من جدا شده و آنکه از من جدا گردد خدا از وی جدا گردد. سیزدهم- گفته: پیروان علی در قیامت کامیاب هستند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 104
ترجمه

بابهای منشهای چهاردهگانه

(938) در خضاب کردن چهارده منش است

- عبد اللَّه بن زید از پیامبر (ص) روایت کرده که می‌گفته: هزینه کردن درمی در خضاب کردن پاداش آن بهتر است از هزینه کردن هزار درم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است: باد گوشها را دور می‌کند چشم را روشن می‌سازد و نرمه بینی را تازه می‌دارد، و دهان را خوشبو می‌گرداند و بن دندان را سخت می‌کند، سستی و لاغری را می‌برد، وسوسه دیو را اندک می‌کند، فرشتگان را شادمان می‌سازد، مؤمن را خرم می‌کند، کافر را خشمگین می‌دارد، زینت و بوی خوش دوری از شکنجه گور است، فرشتگان عذاب از آن شرم می‌کنند.

همین معنی را امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خود از پیامبر نقل کرده با اندک تغییری، زبیر بن عوام گفته: پیامبر می‌گفت: سپیدی موی را تغییر دهید تا مانند جهودان و ترسایان مگردید. این معنی را ابو هریره نیز از پیامبر نقل کرده است.

صدوق مؤلف کتاب گفته: من این حدیث را در موضوع خضاب کردن از زبیر و ابی هریره نقل کردم چون مخالفان شیعه این عمل خضاب کردن را کار بدی از شیعه می‌دانند، ایشان نمی‌توانند این دو خبر را که از طریق ایشان است فایده انکارند و برای ما این دو حجت بر اینان است.

ترجمه

(939) غسل در چهار ده جا رسیده

- امام صادق گفته: غسل در چهارده جا رسیده: غسل مرده.
غسل جنابت، غسل مس مرده، غسل آدینه، غسل جشن روزه و جشن گوسفند کشان و روز جشن عرفه، غسل
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 105
احرام و درآمدن به خانه کعبه، و در آمدن به مدینه، و در آمدن در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان.
ترجمه

(940) یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده‌تن‌اند

- حذیفه بن یمان گفته: کسانی که در بازگشت پیامبر از نبرد تبوک اشتر وی را رم دادند تا به وی گزند رسانند چهارده تن بودند: أبو الشرور، أبو الدواهی، أبو المعارف، و پدر وی، طلحه، سعد بن أبی وقاص. أبو عبیده، أبو الاعور، مغیرة، سالم غلام ابی حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف. ایشان همان کسانی بودند که در قرآن خدا گفته: و تصمیم گرفتند به آنچه که بدان نرسیدند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 107
ترجمه

[بابهای منشهای پانزدهگانه]

(941) هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد

- پیامبر می‌گفت: هر گاه پیروان من پانزده کار را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد. پرسیدند آنها چیست؟ گفت:
هر گاه غنیمت جهاد دولت مردمان گردد و خواسته امانت غنیمت انگاشته شود، یعنی امانت دار آن را بخورد و زکات دادن را زیان شمرند و مرد فرمان بردار، زن گردد و با مادر خویش مخالفت نماید و به دوست خویش نیکی کند و با پدر جفا سازد، رهبر مردم فرومایه‌ترین ایشان باشد و مردم از بیم او را گرامی دارند، در مساجد آوازها بلند کنند، جامه ابریشمی در پوشند و کنیزان خنیاگر برای خود بستانند و ساز نوازند و آخرین ایشان به اولین خود نفرین فرستند باید منتظر باد سرخ و فرو رفتن زمین، مسخ شدن مردم بود.
روایت دیگری به همین معنی از پیامبر نقل شده، صدوق گفته: مقصد پیامبر که گفته: آخر این امت اول آن را نفرین کند خوارج‌اند که امیر المؤمنین علی را لعنت کنند و او از جهت ایمان به خدا و پیامبر نخستین کسی از این امت بوده.
ترجمه

(942) کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می‌شود

- امام صادق (ع) گفته:
کودک را میان پانزده، شانزده سالگی به روزه داشتن وادار می‌کنند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 108
ترجمه

(943) کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند

- زرارة بن اعین گفته: به امام محمد باقر (ع) گفتم: روزهای تشریق که دوازده تا سیزدهم ذیحجه است، تکبیر بعد از نمازهاست؟. گفت: در منی پس از پانزده نماز و در شهرستانهای دیگر بعد از ده نماز است: در نخستین تکبیر بعد از نماز پیشین روز جشن گوسفند کشان می‌گویی:

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج2 ؛ ص108

«اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا و اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام»

. در دیگر شهرستانها بعد از ده نماز قرار داده شده چون که از منی مردم کوچ می‌کنند در اولین بار که روز 12 ذیحجه است، مردم شهرستانهای دیگر بگویند. اما کسانی که در منی هستند تا روز سیزدهم که آخرین کوچ است، تکبیرات گفته می‌شود. از امام صادق نیز تقریبا چنین روایت شده است.

ترجمه

(944) پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

- امام صادق (ع) گفته: روزی که نوح پیامبر سوار کشتی شد، روز اول ماه رجب بود، دستور داد آنان که با وی بودند آن روز را روزه بدارند، گفت آنکه آن روز را روزه بدارد آتش از او به اندازه ده ساله راه دور شود و آنکه هفت روز از رجب را روزه بدارد هفت در دوزخ بر وی بسته گردد، آنکه هشت روز روزه بدارد هشت در بهشت بر وی گشوده گردد، هر که پانزده روز روزه بدارد هر چه خواهد به وی دهند، هر که بیفزاید خدا برای وی افزاید. از امام موسی بن جعفر نیز روایتی قریب به همین نقل شده است. صدوق گفته: من آنچه راجع به پاداش روزه ماه رجب است در کتاب فضائل رجب یاد کرده‌ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 109

ترجمه

(945) نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است

- امام صادق (ع) گفته: نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است، آنکه بیست و یک روز نوره نکشد هر گاه پول نوره کشیدن ندارد وام کند و نوره کشد، آنکه چهل روز بر وی بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد نه مسلمان نه گرامی خواهد بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 110
ترجمه

باب منشهای شانزده‌گانه

(946)- حق دانا شانزده چیز است

- جناب علی (ع) گفته «حق:
دانا آن است که از او بسیار مپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش‌گیری مکنی و هر گاه نخواهد که جواب دهد اصرار مکنی، هر گاه خسته شد دست از او بداری، با دست بدو اشارت مکنی و با چشم بدو اشارت مکنی در محضر او با کسی سرگوشی سخن مرانی و مگویی فلان کس بر خلاف گفته تو گفته. رازش را بر ملا مکنی.
از کسی نزد وی بدگویی مکنی، رو به روی و پشت سر او را نگاهداری، هر گاه با گروهی باشد به همه درود فرستی، و به وی مخصوصا درود فرستی، برابر وی نشینی و هر گاه کاری داشته باشد در انجام آن بر دیگران
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 111
پیشدستی کنی، از درازی همدمی وی خسته مگردی. چون دانا مانند خرمابنی‌ست باید انتظار داشت تا کی سودی برای تو دهد. دانا مانند کسی‌ست که پیوسته روزه باشد و شب‌زنده‌داری کند و در راه خدا کوشش کند.
هر گاه دانایی از میان برود در اسلام رخنه‌یی پدید آید که تا رستاخیز بسته نگردد. هفتاد هزار فرشته خاص درگاه خدا دانش آموز را مشایعت کنند.
ترجمه

(947) شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی

- سعید پور علاقه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: «خانه عنکبوت را در سرا نهادن تهی دستی آرد، در گرمابه شاشیدن تهی دستی آرد، جنب چیز خوردن تهی دستی آرد، چوب گز خلال کردن تهی دستی آرد، ایستاده شانه کردن تهی دستی آرد، خاکروبه در سرا نهادن تهی دستی آرد، سوگند دروغ تهی دستی آرد، زنا کردن تهی دستی آرد، آزورزیدن تهی دستی آرد، خفتن میان نماز شام و خفتن تهی دستی آرد، خفتن میان دو دمیدن تهی دستی آرد،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 112
دروغگویی پیشه کردن تهی دستی آرد، اندازه نداشتن در زندگی تهی دستی آرد، بریدن از خویشان تهی دستی آرد، بسیار آواز گوش دادن تهی دستی آرد، نومید کردن مرد درویش در شب تهی دستی آرد».
آنگاه گفت: «آنچه توانگری و فراخی روزی آرد: جمع میان دو نماز روزی را فراخ سازد تعقیب خواندن پس از نماز بام و نماز پسین روزی را فراخ سازد، پیوند با خویشان یعنی رفت آمد کردن با ایشان روزی افزاید، روفتن در سرای روزی افزاید، همراهی با برادران دینی روزی افزاید، بامدادان پی روزی رفتن روزی افزاید، آمرزش خواستن روزی افزاید، امانت داری روزی افزاید، راستگویی روزی افزاید، جواب بانگ نماز گفتن روزی افزاید».
ترجمه

(948) شانزده چیز از فرزانگی‌ست

- اصبغ پور بناته گفته از علی شنیدم که گفتی:
«راستی امانت است، دروغ خیانت، با فرهنگی بودن بزرگی‌ست، دور اندیشی زیرکی، اسراف نابود کردن است، میانه روی توانگری، نازکی دل فروتنی‌ست، ناتوانی زبونی، پیروی آرزوها کژرویست.
وفاداری مردانگی‌ست، خود بینی نابودی، بردباری پایه زندگی‌ست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 113
ترجمه

(949) شانزده دسته از پیروان محمد (ص) با خاندان وی دشمن‌اند

- مسلم پور خالد و گروهی از امام جعفر بن محمد روایت کرده‌اند که سیزده گروه از پیروان پیامبر و در روایت تمیم پور بهلول شانزده گروه‌اند که گفته: از پیروان جد من پیامبر ما را دوست ندارند و مردمان را به دوستی ما وانمی‌دارند و مردم را از ما دور می‌کنند، ایشان در دوزخ روند گفتم: خدا شر ایشان را از شما دور کند و اینان را برای ما تعریف کن گفت:
یکم- آنکه اندامی زائد در خلقت اوست، تو در مردمان نمی‌نگری کسی را که اندام زائد در او باشد الا آنکه با ما دشمنی می‌نماید، دوم- آنکه در خلقت وی کاستی می‌باشد هیچ کسی چنین نیابی جز آنکه با ما دشمن‌اند. سوم- آنکه چشم راستش مادرزادی کور باشد، تو کسی را نیابی که کور مادرزاد به این وصف باشد جز آنکه با ما دشمنی ورزد. چهارم- مرد سیاه موی یعنی کسانی که هر چند عمر کنند و پیر گردند موی ایشان سپید نگردد مانند سیاهی زیر گلوی کلاغ سیاه باشند ایشان از ما روی گردان هستند. پنجم- مردان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 114
بسیار سیاه و تیره رنگ ایشان همه ما را دشنام می‌دهند و دشمنان ما را ستایش می‌کنند. ششم مردان کل تو هیچ کلی را نبینی جز آنکه نسبت به ما بد گوی و بد زبان باشد و در گزند ما سخن چینی کند هفتم- مردمانی که نگین سبز در دست می‌کنند همه ایشان با ما دشمن‌اند. هشتم- زنازادگان که همه با ما دشمن‌اند. نهم- مردان ابرص یعنی پیس که همه با ما دشمنان‌اند و شیعه ما را گمراه کنند. دهم- خوره‌داران یعنی آنان که مرض جذام دارند همه ایشان سنگ دوزخ باشند. یازدهم- آنان که مرض ابنه دارند ایشان همه به هجوما قیام کنند و مردمان را بر ما می‌شورانند. دوازدهم- مردم شهرستانی که آن را سجستان نام‌اند ایشان همه با ما دشمن‌اند و بدترین خلق خدایند خدا عذابی را که بر فرعون و هامان و قارون نهاده بر ایشان باد. سیزدهم- مردم شهر ری یعنی شاه عبد العظیم ایشان همه دشمنان خدا و رسول‌اند و دشمنان خاندان وی‌اند جنگ ما را جهاد در راه خدا می‌دانند خدا ایشان را در جهان و جاویدان رسوا سازد و شکنجه گرداند!. چهاردهم- مردم شهر موصل‌اند که شهری از شهرستانهای عراق است، ایشان بدترین خلق خدا هستند. پانزدهم- مردم شهر زوراء که بغداد باشد این شهر در آخر زمان ساخته می‌شود، ایشان مردمی هستند که به خون ما شفا می‌جویند و به کینه ما به خدا تقرب می‌جویند. در دشمنی ما متفق‌اند- نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم. البته از ایشان دور

باش، این مردم بسیار ناپاک‌اند. گروه شانزدهم را راوی نقل نکرده، ای خواننده گرامی این خبر نیز مانند برخی از اخبار دروغین این کتاب است. صدوق گفته: لفظ این روایت از اول تا به آخر از تمیم بن بهلول است. مقصود آن است که بگوید من لفظی از خود نیاورده‌ام معلوم می‌شود صدوق نیز این خبر را دروغ می‌دانسته.
مترجم: زنادقه برای تخریب دین اسلام دروغهایی از زبان بزرگان اسلام می‌ساختند و آنها را شهرت می‌دادند تا مردمان را از اسلام بیزار کنند. برای مثال در مجلد 11 بحار صفحه 211 گفته: گروهی نزد جعفر بن محمد امام ششم شیعه آمدند و گفتند: ما جویندگان علم حدیث هستیم، آمده‌ایم از شما روایت کنیم امام گفت: از غیر از من نیز روایت کرده‌اید؟. گفتند: آری گفت: برای من از آن احادیث چیزی نقل کنید. یکی گفت: سفیان ثوری گفته: از جعفر بن محمد امام شیعه شنیدم که می‌گفت: نبیذ حلال است مگر خمر. گفت: باز برای من نقل کن گفت: سفیان ثوری از محمد بن علی الباقر امام پنجم شیعه نقل کرده که او می‌گفت: هر که بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است و هر که نبیذ ننوشد و مار ماهی نخورد و خوراک و ذبائح کفار ذمی را نخورد گمراه است از عباد نقل کرد که گفته: از جعفر بن محمد روایت کرد چون علی روز جمل زیادی خون و کشته‌ها را دید به پسر خود حسن گفت: از پسر هلاک شدم. حسن بن علی گفت: ای پدر نگفتم و ترا نهی نکردم از این نبرد و جنگ؟ علی گفت: ای پسر نمی‌دانستم کار به اینجا می‌رسد.
باز از سفیان ثوری نقل کرد: که از جعفر بن محمد روایت کرده که چون علی اهل صفین را کشت بر ایشان بگریست آنگاه گفت: ای خدا مرا با ایشان محشور گردان. سپس جعفر بن محمد به او گفت: این کسی را که از او روایت کردی و نام او را جعفر بن محمد گفتی می‌شناسی؟ گفت: نه، باز گفت: هرگز او چیزی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 115
شنیده‌یی؟ گفت: نه. دوباره پرسید این احادیث به نظر تو درست است؟. گفت: آری. سپس به او گفت:
هر گاه جعفر بن محمد را ببینی و او شخصا به تو بگوید: اینها همه دروغ است من اینها را نگفته‌ام تصدیق او خواهی کرد؟ گفت: نه. پرسید؟ چرا؟. گفت: برای آنکه مردانی شهادت به راستی این احادیث داده‌اند امام جعفر بن محمد هنگامی که این سخنها را از او شنید از شدت خشم گفت: «من کذب علینا حشره اللّٰه یوم القیامة اعمی یهودیا و ان ادرک الدجال آمن به و ان لم یدرک آمن به فی قبره» آنکه به ما دروغ بندد خدا وی را کور محشور کند و در قیامت جهود باشد و هر گاه دجال را بیابد بدو ایمان آرد و اگر نه در گور بدو ایمان آرد. ظاهرا ابن تمیم بن بهلول نیز از این دسته

است.

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 116

ترجمه

باب منشهای هفدهگانه

(950)- غسل برای هفده جا رسیده

- امام محمد باقر (ع) گفته:
غسل در هفده جا رسیده: شب هفدهم رمضان که شب مقابله سپاه اسلام با سپاه قریش در بدر بود، شب نوزدهم آن که در آن شب سرنوشت نوشته شود، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیامبران (ع) مرده‌اند و عیسی ابن مریم بالا برده شد و موسی (ع) درگذشت، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد. عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه بصیر گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن بد نیست که در هر دو شب غسل کنی بازگشتیم به حدیث محمد بن مسلم و غسل روز جشن گوسفند کشان و جشن روزه، هنگام در آمدن در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روزی زیارت و در هنگام در آمدن در کعبه در روز ترویه، در روز عرفه، غسل مرده، چون مرده را غسل دهی و کفن کردی یا بعد از آنکه سرد شود بدو دست زدی، روز آدینه، و هنگام گرفتن آفتاب یعنی همه قرص آن و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نگزارده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بگزاری.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 117
ترجمه

باب منشهای هیجدهگانه

(951) امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد

- ابن عباس گفته: برای علی (ع) هیجده منقبت است که هر گاه جز یکی از آنها را نداشت رستگار بود و در حالی که وی هیجده منقبت ویژه دارد که هیچ کدام در افراد این امت آنها را ندارد.
ترجمه

(952) آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده

- امام صادق (ع) در تفسیر آیه قرآن گفته: آیا به شما آن قدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر و متذکر گردد، گفته: کسانی‌ست که هیجده سال دارند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 118
ترجمه

باب منشهای نوزده‌گانه

(953) نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

- ابن عباس گفته: پیامبر به علی بن ابی طالب (ع) گفت: ای علی سوگند بدان خدایی که مرا
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 119
به راستی فرستاد نزد من و کم و بیش نیست لیک به تو چیزی بیاموزم که دوست من فرخ سروش برای من آورد و گفت: ای محمد این هدیه‌ایست که از سوی خدا برای تو آورده‌ام خدا ترا بدان گرامی داشته و به هیچ کس از پیامبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دل سوخته و گرفتار و غمناک و نه کسی که در هراس دزد و آتش‌سوزی‌ست و نه بنده‌یی که از فرمانروایی می‌ترسد جز آنکه خدا برای او گشایش می‌دهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی (اسرافیل) نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی (میکائیل) و چهار از آن بر دور (عرش) نگاشته شده و چهار از آن بر جبهه (جبرئیل) و سه از آن در آنجا که خدا اراده کرده.
علی پرسید چگونه به آن دعا کند؟. پیامبر گفت: بگوید:
«یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضعفاء و یا منقذ الغرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللَّه یا اللَّه یا اللَّه انت وحدک لا شریک لک»
. آنگاه نیاز خود را از خدا می‌خواهی امید است برآورده گردد. احمد بن عبد اللَّه از راویان این حدیث گفته: ابو صالح می‌گفت: این دعا را به سبک مغزان یاد مدهید.
ترجمه

(954) نوزده حکم از زنان ساقط است

- پیامبر (ص) در سفارشهای خود به علی گفته:
ای علی به زنان نماز آدینه و نماز جماعت نیست. و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تقبل داوری و هم شوری در کارها نیست. زن سر جانور نبرد مگر در ضرورت. تلبیه را بلند مگوید: بالای گور مایستد، خطبه استماع مکند، در ازدواج وکیل و سر کار مگردد از سرای بی‌دستور شوی خود بیرون می‌آید. هر گاه بی‌دستور وی بیرون رود خدا و جبرئیل و میکائیل وی را نفرین کنند. چیزی از سرای شوی بی‌دستور وی بیرون مدهد، شبی روز نکند که شوی بر او خشمناک باشد و اگر چه شوی وی بر او ستمی کرده باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 121
ترجمه

(955) نوزده پرسش که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید

- ربیع حاجب
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 122
منصور خلیفه عباسی گفته: روزی جعفر بن محمد صادق (ع) به مجلس منصور آمد. مردی هندی که کتابهای مطب می‌خواند نزد منصور بود. جعفر بن محمد نیز گوش می‌داد. چون هندی از خواندن فراغت یافت به امام گفت: خواهی که از دانش خود ترا بیاموزم؟. امام گفت: نه زیرا آنچه من می‌دانم از دانش تو بهتر است، طبیب پرسید تو از طب چه می‌دانی؟. گفت: من حرارت را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می‌کنم و کار تندرستی را به خدا وامی‌گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می‌برم که گفته: شکم خانه درد است و پرهیز درمان هر دردیست و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.
طبیب گفت: طب جز این چیزی نیست. امام گفت: می‌پنداری که من این دستورها را از کتابهای بهداشتی یاد گرفته‌ام؟. گفت: آری. امام گفت: من اینها را از خدا فرا گرفته‌ام. تو بگو من از جهت بهداشت داناترم یا تو؟. طبیب گفت: بلکه من. امام گفت: هر گاه چنین است من از تو پرسشهایی می‌کنم تو پاسخ ده. گفت: بپرس. امام گفت: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا موی سر بالای آن‌ست؟. گفت: ندانم. پرسید چرا پیشانی موی ندارد؟. گفت: ندانم، پرسید چرا در پیشانی خطوط و چین است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا ابر وی بالای دیده است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا دو چشم مانند بادام است؟. گفت: ندانم.
پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟. گفت: ندانم. پرسید، چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟. گفت:
ندانم پرسید: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا مردان ریش دارند؟. گفت: ندانم پرسید:
چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم پرسید:
چرا کف دستها موی ندارد؟. گفت: ندانم پرسید چرا ناخن و موی جان ندارد؟. گفت: ندانم. پرسید چرا دل مانند دانه صنوبر است؟ گفت: ندانم، پرسید: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟.
گفت: ندانم. پرسید: چرا دل خمیده است؟. گفت: ندانم. پرسید: چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟.
گفت: ندانم. پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا نمی‌گردد؟. گفت:

ندانم. پرسید: چرا گامهای پا میان تهی‌ست؟. گفت: ندانم.
امام به او گفت: من علت اینها را می‌دانم. طبیب گفت: بیان کن. امام گفت: جمجمه چون میان پا تهی‌ست از چند پارچه آفریده شده هر گاه پاره پاره نبود ویران می‌شد. چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می‌شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می‌رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می‌رود و سرما و گرمای به مغز وارد می‌شود رفع شود. پیشانی موی ندارد برای آنکه روشنی به چشم برساند خطهای آن برای آن‌ست که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته به اندازه‌یی که انسان بتواند آن را پاک کند مانند رودخانه‌ها که روی زمین آبها را نگاهداری می‌کند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدانها برسانند. ای طبیب نمی‌بینی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 123
آنکه نور زیادی بر وی افتد دست خود را بالای دیدگان خود سپر می‌کند تا با اندازه روشنی به دیده‌اش برسد و از زیادی آن پیش‌گیری کند.
بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پراکنده کند، چشم را چون بادام ساخت تا میل دواء در آن برود و بیرون آید. هر گاه دیده چهار گوش یا گرد بود میل در آن درست وارد نمی‌شد و دوا را به همه آن نمی‌رسانید و درد آن درمان نمی‌شد. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فروریزد و بوی از آن بالا رود و هر گاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می‌آمد و نه بوی را درمی‌یافت، سبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضول آن از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی با آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند.
برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یک دیگر جدا شوند. دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می‌رود.
دو کف را بی‌مو آفرید تا سودن بدانها واقع گردد هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می‌کشید در نمی‌یافت و موی و ناخن را بی‌جان آفرید چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست هر گاه جان داشتند بریدن آنها درد می‌کرد. دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است. سر آن باریک ساخت تا در رئه‌ها در آید و از باد زدن آن رئه خنک شود تا مغز از گرمی خود نسوزد.
رئه را دو پاره ساخت تا دل در درون آن درآید و از جنبش آنها خنک گردد، کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت

زیرا منی قطره قطره در آن می‌ریزد و از آن بیرون می‌رود هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می‌شد قطره اولین می‌ماند تا قطره دومین در آن می‌ریخت و آدمی از انزال منی لذت نمی‌برد. چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می‌شود و به اندک اندک چون گلوله‌یی از کمان پرت کنند آن را به مثانه می‌رساند. تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد تا انسان به جهت پیش روی خود راه می‌رود و به این علت حرکات وی میانه است و اگر چنین نبود در راه رفتن می‌افتاد و پا را از سمت زیر و دو سوی میان باریک ساخت برای آنکه هر گاه همه پا بر زمین می‌ماند مانند آسیا سنگ گران می‌شد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد کودکی آن را می‌گرداند و هر گاه بر روی بر زمین افتد مرد بزرگ به سختی می‌تواند آن را مرتب کند.

آن طبیب هندی گفت: اینها را کجا آموخته‌یی؟ گفت: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از فرخ سروش و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند. طبیب مسلمان شد و گفت: تو داناتر مردم روزگار خودی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 124

ترجمه

باب منشهای بیست‌گانه و ما فوق آن

(956) در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است

-، ابو سعید خدری گفته: پیامبر گفت: هر که را خدا دوستی پیشوایان خاندان من روزی گرداند به نیکی جهان و جاویدان رسیده و هیچ کس شک مکند که وی در بهشت است. چون در دوستی خاندان من بیست منش است.
ده در جهان و ده در جاویدان. در جهان: زهد و حرص در عمل و ورع در دین و رغبت در بندگی خدا و توبه پیش از مرگ و خوشی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و نگاهداری امر و نهی خدا، کینه جهان، سخاوت. و در جاویدان دیوانی برای وی نشر نگردد و میزانی بر پای نشود بلکه نامه عمل وی را به دست راست
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 125
آن باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود. رویش سفید باشد و از جامه‌های بهشتی به وی پوشانند و در باره صد تن از خاندان خویشتن شفاعت تواند کرد و خدا بدو لطف دارد و از تاجهای بهشتی بر سر وی نهند.
بی‌شمار در بهشت درآید خوشا برای دوستان خاندان من.
ترجمه

(957) مؤمن نزد خدا بیست منش دارد

- امام محمد باقر گفته: مؤمن نزد خدا بیست منش دارد که به وی برساند: بر خداست که او را آزمایشی نکند که سبب بیرون رفتن از دین شود، و گمراه ننماید.
بر خداست که آبروی وی را نبرد. بر خداست او را گرفتار غرق و سوختن نسازد. بر خداست که به چیزی واقع نشود و چیزی نیز بر او واقع نگردد. بر خداست که او را از مکر مکاران نگاهدارد. بر خداست که وی را از ستم ستمکاران نگاهدارد، بر خداست که او را در جهان و جاویدان با ما همراه کند، بر خداست که دردی به وی ندهد که خلقتش را بد ریخت سازد، بر خداست که او را در جهان از پیس و خوره نگاهدارد، بر خداست که او را نگاهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خداست که گناهان وی را بیاد وی آرد تا توبه کند، بر خداست که دانش و بینش وی را با پیشوای خود از او دریغ ندارد، بر خداست که باطل را در دل وی خوار گرداند، بر خداست که روز رستاخیز وی را با ما محشور سازد در حالی که نور ایمان در پیشاپیش او شتابد، بر خداست که وی را به هر کاری خیر کامیاب سازد و دشمن را بر وی چیره مگرداند: بر خداست که سرانجام وی را با امن و ایمان به انجام رساند و او را با مادر بهشت گذارد، اینهاست که خدای برای مؤمن مقرر کرده است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 126
ترجمه

(958) پاداش آنکه بیست بار حج گزارده

- ابو بکر حضرمی گفته: آنکه بیست بار حج گزارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدن آن را نشنود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 127
ترجمه

(959) بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین

- امام محمد باقر (ع) گفته: علی بن الحسین هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می‌گزارد چنان که علی بن ابی طالب پانصد خرما بن داشت، پای هر یک از آنها نماز می‌گزارد. هنگام نماز بسیار فروتن و بیمناک می‌ایستاد و گویا آخرین نمازگزاری وی بود. روزی نماز گزارد بالا پوش وی از دوشش افتاد پس از نماز بر دوش خود نهاد، یکی از یاران وی از این خضوع در نماز پرسید گفت: آنکه برابر بزرگی ایستاده باشد باید با کمال خلوص و تواضع بایستد.
آن کس پرسید بنا بر این کار ما چگونه خواهد بود؟ گفت: نماز نافله نقصان آنها را تکمیل می‌کند.
در شبهای تار از نقد و کالا در سرای تهی دستان بردی در حالی که خود را از ایشان پوشیدی تا شرمنده نگردند. چون درگذشت آنان که سرا از او سودمند می‌شدند دیدند آن مرسوم شبانه قطع شد بعدها دریافتند که آرنده علی بن الحسین بود. چون مرده وی را می‌شستند دیدند سر زانوی وی مانند زانوی اشتر شده از بس که انبان خوراک نهانی برمی‌داشت و به در سراهای مردمان می‌رسانید. روزی پوشش خزی داشت، درویشی آن را از او گرفت، در زمستان جامه‌های خز پوشیدی و در تابستان آن را می‌فروخت و با نقد آن تصدق در راه خدا دادی. روزی در جشن عرفه دید گروهی دریوزگی می‌کنند ایشان را منع کرد و گفت: از غیر از
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 128
خدا از کسی چیزی مخواهید. زیرا در این روز است که کودک در شکم مادر سعادت‌مند می‌شود. با مادر خویش خوراک نخوردی سبب آن را پرسیدند گفت: ترسم که چشم وی بر چیزی افتد که من نادانسته آن را خورده یافتم. کسی به او گفت: من ترا برای خدا دوست دارم. گفت: خدایا به تو پناهم که کسی مرا برای تو دوست داشته باشد و تو مرا دشمن داری. به ماده اشتری بیست بار حج گزارد، چون مرد گفت: تا آن را دفن کنند تا درندگان آن را مخورند. از کنیز وی پرسیدند که او چگونه است؟. گفت: مختصر گویم یا دراز گفتند:
مختصر گوی. گفت هرگز برای وی خوراک نبردم و در شب بستر وی نگستردم با همه اینها بر من خشمگین نشدی. روزی گروهی از وی نکوهش می‌کردند به ایشان گفت: هر گاه راست می‌گویید خدا مرا بیامرزاد و هر گاه دروغ می‌گویید خدا شما را بیامرزاد. هر گاه دانشجویی نزد وی آمدی گفتی: آفرین به سفارش شده پیامبر. گفتی: هر گاه جویای دانش از سرای خود بیرون رود به هر گام وی خشک و تری بر زمین نیست مگر آنکه برای

وی آمرزش می‌جویند. صد خانوار از تهی دستان مدینه خوراک و پوشاک آنان با وی بودی.
هر گاه یتیمان و تهی دستان بر خوان وی می‌نشستند. ویژه زمین‌گیران و گدایان. او با دست خویش به ایشان خوراک دادی و چون خوان فراهم می‌کردند آنچه مانده بود گفتی: تا برای خانواده خویش برند. هر گاه خواستی که خوراک خورد به اندازه آن تصدق دادی آنگاه خوردی.
در هر سال هفت بار مواضع سجده وی پوست انداختی از بسیاری نمازگزاری، آن پوستها را پس از مرگ وی باو در خاک دفن کردند. گویند بیست سال بر پدر خویش گریستی، غلامی داشت وی را ملامت کرد که این همه گریستن چیست؟. گفت: یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت یکی از ایشان مدتی ناپیدا شد. او چندان به دوری وی گریست تا دیده‌اش کور شد و موی سر وی از اندوه آن سپید گشت و پشت وی خمید. من با چشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خویشان مرا در مقابل من کشتند با این حال چگونه نگریم؟.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 129
ترجمه

(960) آنچه در باره شب 21 و 23 رمضان رسیده

- فضل بن یسار گفته: امام محمد باقر رسم وی چنان بود که هر گاه شب 21 و 23 رمضان رسیدی از سر شب تا نیمه شب به دعا مشغول شدی و چون شب به نیمه رسیدی به نماز پرداختی. سلیمان جعفری گفته: امام موسی بن جعفر می‌گفت در بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگزار در هر رکعتی حمد را یک بار و قل هو اللّٰه را ده بار بخوان. امام صادق (ع) گفته: شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است. صدوق گفته: پیران ما همداستان‌اند بر آنکه شب قدر شب بیست و سوم رمضان است و غسل آن از اول شب است تا آخر آن. حسان بن مهران گفته: امام صادق می‌گفت: «شب قدر را در میان بیست و یکم و بیست و سوم بجوی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 130

ترجمه

(961) از بیست و چهار چیز منع شده است

- پیامبر (ص) گفته: خدا برای شما ای پیروان من بیست و چهار چیز را ناروا دانسته و شما را از آن منع کرده: بازی در نماز، منت نهادن در صدقه دادن، خندیدن، در گورستان، سرکشی در سراهای مردمان، نگاه کردن به فرج همسران چون سبب کوری فرزند می‌شود، سخن گفتن در حال سپوختن چون سبب گنگی فرزند می‌شود، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بی‌لنگ، جماع زیر آسمان بی‌لنگ، در آب رودخانه بی‌لنگ رفتن، رودخانه را آباد سازید چون پیرامون آن فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه بی‌لنگ، سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز بام، سوار شدن دریا هنگام طوفانی بودن، خوابیدن بر پشت بامی که اطراف آن دیوار ندارد هر گاه بیفتد به کسی جز او گناهی نیست، خوابیدن مرد تنها در خانه‌یی، جماع مرد با زن حائض هر گاه درآید فرزند وی خوره یا پیسی گیرد، مرد محتلم تا غسل نکند با زن خود جماع مکند هر گاه فرزندی از او زاده شود دیوانه باشد، با جذامی به فاصله ذراعی گفتگو کند، از خوره دار بگریز چنان که از شیر می‌گریزی، شاشیدن بر کنار آب روان، ریستن زیر درخت میوه‌دار، ایستاده پای افزار پوشیدن، بی‌روشنایی در جای تاریک رفتن، دمیدن در جای نماز خود.
ترجمه

(962) نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است

- ابو سعید خدری گفته:
پیامبر می‌گفت: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است.
پدرم در رساله‌یی که برای من نگاشته گفته: نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تک خوان است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 131
ترجمه

(963) در نماز بیست و نه منش است

- ضمرة بن حبیب گفته: از پیامبر راجع به نماز پرسش شد، گفت: نماز از شرایع دین است و خشنودی خدا در آن‌ست و آن روش پیامبران است. فرشتگان نمازگزار را دوست دارند و از ایشان است رهنمایی و ایمان و نور معرفت در روزی و آسایش بدن. نماز راندن دیو است و سلاحی‌ست بر ضد کافر و انگیزه برآورده شدن خواهش و پذیرفتن اعمال است و توشه‌یی ست که زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است. نماز نمازگزار در قیامت تاجی‌ست بر سر وی و نور روی او و جامه تن او و پرده‌یی ست میان وی و دوزخ. و حجتی‌ست میان او و خدا و رهایی وی از آتش و سبب آسان گذشتن وی از صراط و کلید بهشت و کابین حور و بهای بهشت است، نمازگزار به سبب نماز به برترین مقامات می‌رسد چون نماز ستایش و بزرگ داشت خداست.
ترجمه

(964) در دانش بیست و نه سود است

- پیامبر (ص) گفته: دانش آموزید زیرا فرا گرفتن آن ستایش خداست و گفتگو از آن کوشش در راه خداست، آموختن آن به کسی که نداند دهش در راه خداست چون سبب دانستن حلال و حرام می‌شود و جویای آن را به بهشت می‌رساند و در بیمناکی همدم ویست و در
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 132
تنهایی یار وی و در تنگی و سختی رهنما و در مقابل دشمنان ابزار چیرگی و در نزد دوستان زیور و آذین، خدا به واسطه آن گروهی را تا جایی بلند پایه گردانیده که ایشان را پیشوایان نیکی ساخته و از آنان باید پیروی کرد و از آثار ایشان فرا گرفت، فرشتگان در دوستی آنان رغبت نشان دهند و در نماز با بال خویشتن ایشان را مسح کنند حتی ماهی‌های دریا و جانوران صحرا و چهارپایان زمین برای وی آمرزش خواهند. خدا دانا را به مقام نیکان درآورد و در جهان و جاویدان مجالست نیکان را به وی می‌بخشد، به واسطه دانش خدا بندگی می‌شود و شناخته می‌گردد، دانش زمینه کردار است. خدا آن را به نیکان الهام می‌کند و بدبختان را از آن نومید می‌سازد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 134
ترجمه

(965) چیزهایی که أبو ذر از پیامبر پرسید

- أبو ذر گفته: هنگامی پیامبر را در مسجد نشسته دیدم وقت را غنیمت شمردم. به من گفت: ای أبا ذر مسجد تحیت دارد. گفتم: آن چیست؟. گفت: دوگانه‌یی.
گفتم: ای پیامبر تو که مرا به نماز فرمان می‌دهی به گوی نماز چیست؟. گفت: بهترین موضوعی‌ست هر که خواهد اندک گزارد و هر که خواهد بسیار گزارد. گفتم: کدام یک از کارها نزد خدا نیکوتر است؟. گفت:
ایمان به خدا و جهاد در راه او. گفتم: چه هنگام از شب برتر است؟. گفت: دل شب، گفتم: کدامین از کارهای نماز برتر است؟. گفت: قنوت را دراز گردانیدن. گفتم: چه صدقه‌یی برتر است؟. گفت: آنچه مرد اندک خواسته‌یی به اندازه توانایی خویش به تهی دست پیری دهد. گفتم: روزه چیست؟ گفت فریضه‌ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر به شمار می‌شود. گفتم: آزاد کردن کدام بنده برتر است؟. گفت: آنکه قیمت آن گران‌تر و پیش خاندان وی ارجمندتر باشد. گفتم: کدام جهاد برتر است؟. گفت: اسب خویش پی کند و بجنگد تا خون وی ریخته گردد. گفتم: کدام از آیات خدا بر تو فرستاد کلان‌تر است؟. گفت: آیة الکرسی. آنگاه گفت: ای أبا ذر هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه‌ایست که در سرزمین فراخی افتاده باشد و فراخی عرش نسبت به کرسی مانند فراخی بیابانی‌ست بدان حلقه. گفتم: پیامبران خدای چند تن بوده‌اند؟ گفت: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟. گفت: سیصد و سیزده تن.
گفتم: نخستین پیامبر که بود؟ گفت: آدم. گفتم: از پیامبران مرسل بود؟. گفت: آری. خدا به دست توانایی خویش وی را بیافرید و از روح خود در او بدمید. آنگاه گفت: ای أبا ذر چهار تن از ایشان سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ همان ادریس است و نخستین کسی‌ست که با خامه نگاشت و نوح. و چهارتن از ایشان تازی بودند: هود و صالح، شعیب، و پیامبر تو محمد (ص). نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی‌ست و آخرین پیامبران بنی اسرائیل عیسی. ششصد تن از ایشان از بنی اسرائیل بودند. گفتم: خدا چند کتاب فرستاد؟
گفت: صد و چهار کتاب. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرستاد.
گفتم: صحف ابراهیم در چه بود؟. گفت: همه آنها مثل و پند و اندرز بود. این مضمون یکی از آنهاست:
ای فرمان روای گرفتار و مغرور من ترا نفرستادم تا جهان را گرد کنی بلکه

از آن جهت فرستادم تا مگذاری ستمرسیدگان به درگاه من نیاز آرند. من دعای ستمرسیده را رد نکنم گر چه کافر باشد. انسان خردمند هر گاه کار خود را از دست نداده، باید وقت خود را بخش کند: در بخشی با خدای راز و نیاز کند و در بخشی خویشتن را فرا شمار کشد، و در سه دیگر اندیشه کند در آنچه خدای آفریده. ساعتی نیز کام خود از حلال دریابد این ساعت یاور ساعتهای دیگر است تا دل خرم و آمادگی دهد. باید خردمند به وضع روزگار خود بینا باشد و زبان خویش را نگاهدارد چون آنکه گفتار و کردار خود را بسنجد اندک گوی باشد مگر در آنچه وی را سود دهد. خردمند همیشه جویای یکی از سه چیز باشد یا ترتیب زندگانی دهد یا توشه روز رستاخیز
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 135
فراهم کند یا کامیابی از حلال کند.
گفتم: صحف موسی چه بود؟. گفت: همه آن به زبان عبرانی‌ست و از آن جمله گفته: در شگفت هستم از آنکه یقین به مرگ دارد چگونه شادمان است؟ و از آنکه یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است؟ و از آنکه جهان و گردش آن را دریافته چگونه به آن ایمان دارد؟ و از آنکه به سرنوشت اعتقاد دارد چرا کوشش بی‌جا کند؟ و از آنکه به قیامت و شمار ایمان دارد چرا برای جاویدان کار نکند؟ گفتم: در آیاتی که از قرآن بر تو فرود آمده چیزی از صحف ابراهیم و موسی دریافت می‌شود؟. گفت: آیات سوره اعلی را از قرآن فروخوان که گفته رستگار شد آنکه زکات داد و پروردگار خود را یاد آور شد و نماز گزارد اما شما جهان را برتری می‌دهید با آنکه جاویدان بالاتر است و پاینده‌تر این است که در صحف گذشته نگاشته صحف ابراهیم و موسی.
گفتم: به من سفارش کن. گفت: ترا سفارش می‌کنم به پرهیزکاری از خدا که سر آمد همه کارهاست. گفتم:
بیشتر گوی. گفت: بر تو باد به خواندن قرآن و یاد آوری خدای دیان که در آسمان از تو یاد آورند و در زمین نور تو باشد. گفتم: باز بگوی: گفت: در بند جهاد باش که جهاد ریاضت و رنج پیروان من است. گفتم:
باز بگوی، گفت: بسیار خاموش باش که خاموشی دیو را از تو می‌راند و ترا در کار دین یاری می‌کند. گفتم:
باز بگوی: گفت: بسیار مخند که دل را می‌میراند و خرمی روی ترا می‌برد.
گفتم: باز گوی. گفت: همیشه به زیر دست خود بنگر نه به بالاتر از خود تا نعمت حق در دیده تو خوار نگردد. گفتم: باز گوی: گفت:
از خویشاوندان مبر گر چه از تو بریده باشند. گفتم: باز گوی. گفت: با بیچارگان نشین و همدمی با ایشان کن و اینان را دوست دار. گفتم: باز گوی. گفت: حق گوی اگر چه تلخ باشد. گفتم: باز گوی. گفت: در کار

خدایی از سرزنش سرزنش‌کنندگان هراس مدار. گفتم: باز گوی. گفت: به خود سرگرم باش تا از عیب‌جویی دیگران دور باشی. برای آینده مردمان غم مخور ایشان غم خویش خورند. گفت: این خرده برای مرد بسنده است که یکی از سه خرده در وی باشد، او خرده‌هایی را که در مردم است شناسد اما همان را در خویش نداند و برای مردمان شرم داشته باشد از آنچه در او باشد و همدم خویش را بی‌جهت آزار رساند.
سپس گفت: ای أبو ذر خردی مانند اندیشه در کارها نیست و پرهیزکاریی چون خودداری نیست و خانوادگی چون نیک خویی نیست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 136
ترجمه

بابهای منشهای سی‌گانه

(966)- پیشوا سی نشانه دارد

اشاره

- امام علی بن موسی الرضا (ع) گفته: امام را علاماتی‌ست: داناترین مردم باشد، داورترین مردم باشد، پرهیزکارترین مردم باشد، بردبارترین مردم باشد، دلاورترین مردم باشد، جوانمردترین مردم باشد، عابدترین مردم باشد، ختنه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 137
شده زائیده شود، پاکیزه‌ترین مردم باشد، از پشت سر مانند پیش ببیند. سایه ندارد، چون از شکم مادر به زمین آید بر دو کف دست بیفتد، آواز به شهادتین بلند کند، محتلم نشود یعنی در خواب، چشم وی بخوابد لیک دلش بیدار باشد، گفتار فرشتگان را شنود، زره پیامبر بر اندام وی رسا باشد، بول و غائط وی دیده نشود. چون خدا زمین را موکل کرده آنچه از وی بیرون آید فرو برد، از آن بوی مشک آید، به مردم از ایشان حکم رواتر است، از پدر و مادر بر ایشان مهربان‌تر است، از همه مردم نسبت به خدا فروتن‌تر است، به آنچه فرمان می‌دهد از همه مردم با کردارتر است. از آنچه نهی می‌کند از همه مردم کناره‌گیرتر است، دعای وی مستجاب باشد، هر گاه بخواهد سنگی شکافته گردد بگردد، نزد وی سلاح پیامبر و شمشیر اوست، نزد وی صحیفه‌یی باشد که در آن نام پیروان او تا روز قیامت نوشته شده، صحیفه دیگری باشد که نام دشمنان وی تا قیامت در آن نوشته شده، نزد وی طومار جامعه می‌باشد که درازی آن هفتاد گز است و در آن آنچه مردمان بدان نیازمند هستند تا قیامت در آن است جفر بزرگ و خرد نزد اوست و این دو پوست است که همه دانشها در آنها نوشته شده حتی ارش خراش تن و تأدیب به تازیانه‌یی و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه و مصحف فاطمه نزد ویست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 138
ترجمه

(967) و در حدیث دیگری گفته؟

امام از سوی روح القدس یاری می‌شود و میان وی و خدا ستونی از نور است که کارهای بندگان خدا را در آن می‌بیند و هر چه نیاز دارد در آن بیابد از راهی که بدان آگاهی دارد. امام صادق گفته: هر گاه آن بازگردد دانا شویم و هر گاه بسته شود نادانیم امام زاییده می‌شود و فرزند پیدا می‌کند و تندرست می‌باشد و بیمار می‌گردد، می‌خورد و می‌آشامد، بول می‌کند و تغوط می‌کند، اندوهناک می‌گردد و می‌خندد و می‌گرید، می‌میرد و به خاک دفن می‌شود و زیارت می‌شود این حالات وی دانسته شده. نشانه امام دو چیز است: دانش وی و تأثیر دعای وی هر گاه از آینده گزارش می‌دهد از پیامبر بدو رسیده و پیامبر نیز از خدا به واسطه فرخ سروش دریافته یازده تن پیشوایانی که پس از پیامبر بودند کشته شدند، برخی از ایشان با شمشیر کشته شدند مانند علی و حسین و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنان از روی حقیقت شد نه چنان که غلات و مفوضه گفته‌اند. زیرا آنان می‌گویند کشته شدن ایشان از روی حقیقت نبود بلکه کار ایشان بر مردمان مشتبه شد. و این غلات و مفوضه دروغ می‌گویند.
کار هیچ کدام از پیامبران و پیشوایان خدا بر مردمان پوشیده نبود مگر عیسی بن مریم چون که او از زمین به آسمان زنده رفت و در میان آسمان و زمین درگذشت آنگاه تن وی به آسمان برده شد و جان وی بازگردید. چنان که در قرآن گفته: «ای عیسی من ترا می‌میرانم و بسوی خویش بالا می‌آورم» و باز گفته:
«من تا در میان ایشان بودم بر ایشان گواه بودم و چون مرا میرانیدی تو خود دیده‌بان ایشان بودی و تو بر هر کاری گواه هستی»، آنان که در کار پیشوایان زیاده روی می‌کنند می‌گویند چنان که رواست کار کشته شدن عیسی بر مردم مشتبه گردد روا باشد که کار پیشوایان نیز مشتبه گردد. جواب این ست که نباید پیشوایان را به عیسی قیاس گرفت. زیرا عیسی بدون پدر زاییده شد. و پیشوایان پدر داشتند. به همه حال این غلات جرات آشکارا گفتن. اعتقادات خود را ندارند. هر گاه همه پیامبران و پیشوایان از پدر و مادر زاییده شوند تنها عیسی از میان آنان بدون پدر زاییده شده رواست که فقط کار کشته شدن وی مشتبه شده نه کار پیامبران و پیشوایان، تنها وی بی‌پدر زاییده شده نه دیگران. این بدون پدری وی را خدا نشانه توانایی خویش خواسته بود که به هر چیزی قادر است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 140
ترجمه

(968) رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد

- امام صادق گفته: رمضان سی روز است، به خدا هرگز بیست و نه روز نگردد یاسر خادم گفته: به امام علی بن موسی الرضا گفتم: رمضان بیست و نه روز می‌شود؟. گفت: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی‌شود. امام حسن بن علی گفته: چند نفر جهود پیش پیامبر آمدند و داناتر ایشان سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید چرا خدا بر پیروان تو سی روز را برای روزه گرفتن واجب کرد در صورتی که برای پیروان دیگران بیشتر از این روزه واجب شده؟. پیامبر گفت: چون آدم از آن درخت نهی شده خورد، حاصل آن سی روز در شکم وی بماند از این روی خدا بر فرزندان وی سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب ساخت و آنچه در میان این سی روز می‌خورند و می‌آشامند لطفی‌ست که خدا بر ایشان کرده.
و بر آدم نیز سی روز واجب بود و همان را خدا بر پیروان من نیز واجب کرد. بعدا این آیه قرآن را خواند:
«روزه چنان که بر گذشتگان نوشته شده به شما نیز نوشته شده. تا پرهیزکاری بیشتر کنید در روزهای معینی.
جهود گفت: درست گفتی».
أبو بصیر گفته: از امام صادق پرسیدم شماره روزه‌های رمضان چیست؟. گفت: سی روز است. و نیز در ضمن حدیث درازی گفته: رمضان سی روز است. برای آنکه شماره ماه را کامل کنید و کامل ماه تمام است. اسماعیل بن مهران گفته. از امام صادق شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند که خدا بندگان را به اندازه توانایی ایشان تکلیف کرده، در شبانه روز تنها پنج بار نماز برای ایشان معین کرده و در هر هزار درم سیم بیست و پنج درم زکات معین کرده و در مدت سالی سی روز روزه را معین کرده و در همه زندگی یک بار حج گزاردن را با شروط معین کرده.
صدوق مؤلف کتاب گفته: مذهب خواص شیعه و دانایان ایشان در باره رمضان آن است که هرگز از سی روز کمتر نباشد و احادیثی که در این باب رسیده موافق قرآن و مخالف با عامه است، هر گروهی از شیعیان سست عقیده به اخباری قائل شده که ماه رمضان نیز چون ماههای دیگر گاهی سی و گاهی بیست و نه تقیه کرده چنان که همه مردمان در این کار تقیه کرده‌اند و بر مذهب عامه سخن گفته‌اند.
مترجم: ماه رمضان باید همیشه سی روز باشد، معلوم نیست روی چه ملاکی ست؟. هر گاه روی رؤیت هلال است تحقیقا درست نیست. برای آنکه عملا دیده شده که همیشه چنین نیست. برای مثال افق تهران را در نظر گرفته و دو سه سال آن را ملاحظه می‌کنیم. مثال: ماه رمضان سال

1388 هجری شب اول ماه: شب آدینه بعد معدل: 13 درجه و یازده دقیقه است و بعد سوی: 17 درجه و 11 دقیقه است و عرض. چهار درجه و 43 دقیقه است و احراف: دو درجه و 50 دقیقه شب اول شوال 88 شب شنبه: بعد معدل: نه درجه و نوزده دقیقه است و بعد سوی: 2 درجه و 31 دقیقه است و عرض: 5 درجه و انحراف 3 درجه پس معلوم می‌شود که ماه رمضان بیست و نه روز است نه سی روز. هیچ کسی بر این افق اختلاف نشان نداد. مثال دیگر: ماه رمضان سال 389، هجری باز بر افق تهران: شب چهار شنبه، بعد معدل 14 درجه و 11 دقیقه است و بعد سوی:

19 درجه و 58 دقیقه است. و عرض: 4 درجه و 58 دقیقه و انحراف دو درجه و 59 دقیقه. شب اول شوال:

شب پنجشنبه. بعد معدل: 2 درجه و 15 دقیقه است. و بعد سوی: 14 درجه و 26 دقیقه است و عرض: 4 و 48 دقیقه و انحراف: 2 درجه و 53 دقیقه است. نتیجه: رمضان بیست و نه روز است نه سی روز شب. کسی نیز ادعا بر خلاف آن بر این افق نکرده بود. معلوم شد این قاعده صحیح نیست میزان رؤیت و عدم رؤیت است مگر هنگامی که امر مشتبه باشد آن وقت ماه رمضان را سی گیرند برای اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد مگر آنکه گفته شود آنکه گفته: رمضان همیشه سی روز است برای حکم شرعی‌ست که هر گاه کسی یک ماه روزه رمضان دارد مثلا ماه ذی قعده روزه گرفت این ماه بیست و نه روز بود باید روز اول ذیحجه را روزه بدارد تا ماه کامل باشد، برای اشتغال یقینی که برائت یقینی می‌خواهد.

ترجمه

(969) زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه‌اند

- امام موسی بن جعفر (ع)
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 142
گفته: از پدر من پرسیدند از زنانی که خدا در قرآن ایشان را حرام کرده و از آنچه پیامبر در دستورهای خویش حرام کرده. گفت: آنچه از زنان را خدا حرام کرده سی و چهاراند، هفده از آن در قرآن آمده و هفده از آن در سنت است. آنچه در قرآن آمده: زناست که خدا گفته. «پیرامون زنا مگردید، نکاح زن پدر است در قرآن گفته: با زنانی که پدر شما ازدواج کرده‌اند ازدواج مکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمگان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختر زنان که در دامن شمااند از زنانی که به ایشان درآویخته‌اید، هر گاه به ایشان دخول نکرده‌اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و آنکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنکه گذشته و زن دشتان تا پاک گردد که خدا فرموده که به ایشان نزدیک مشوید، و جماع در حال اعتکاف که خدای گفته: با زنان در حالی که در مساجد معتکف هستید جماع مکنید.
آنچه در سنت پیامبر حرام شده مباشرت در روزه رمضان و ازدواج با زنی که با وی لعان کرده و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام بستن در اعمال حج و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوی وی او را ظهار کرده و قبل از آنکه کفاره ظهار را بپردازد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که وی را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن جهود و ترسا و گبر بر سر زن مسلمان و تزویج زن به عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بی‌دستور مالک آن و تزویج کنیز برای آنکه می‌تواند زن آزاد بستاند و کنیز اسیری که به غنیمت گرفته شده پیش از قسمت غنیمت و کنیزی که خریداری شده و قبل از آنکه استبراء گردد و کنیزی که با وی قرار مکاتبه نهاده شده پس از آنکه سهمی از مال مکاتبه را پرداخته.
ترجمه

(970) خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده

- امام محمد باقر گفته: خدا از آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب کرده که یکی از آنها را با جماعت گزاردن واجب ساخته و آن نماز آدینه است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 143
ترجمه

بابهای منشهای چهل‌گانه و اندی

(971)- باده‌گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی‌شود

- فضیل پور یسار گفته از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می‌گفت: هر که باده نوشد چهل روز نماز وی پذیرفته نگردد، و هر گاه در این چهل روز نماز نگزارد شکنجه وی برای نگزاردن نماز دو چندان گردد.
در خبر دیگری گفته: نماز باده‌گسار میان آسمان و زمین سر گردان است هر گاه توبه کند بدو باز گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 145
ترجمه

- زهری گفته: نزد امام علی بن الحسین رفتم، پرسید از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد، پرسید آنجا چه گفتگوی می‌کردی؟. گفتم: راجع به روزه. نظر من و یاران من متفق بر این شد که روزه واجبی جز روزه رمضان دیگر روزه‌یی نیست. گفت: چنین نیست.
روزه بر چهل گونه است. ده از آن واجب است مانند وجوب رمضان. و ده از آن حرام است و چهارده گونه از آن تخییر برای مکلف است میان روزه داشتن و گشودن آن. روزه اذن بر سه گونه است: روزه اذن، روزه اباحه روزه سفر و بیماری.
گفتم: اینها را که گفتی برای من توضیح ده. گفت: روزه‌های واجب که ده است از این قرار است:
(یکم)- روزه رمضان. (دوم)- روزه دو ماه پیاپی کفاره آنکه روزی از رمضان را عمدا بگشاید. (سوم)- روزه دو ماه پیاپی در قتل خطا بر آنکه بنده نیافت که آزاد کند. چنان که قرآن گفته: بر هر که مؤمنی را به خطا کشد، آزاد کردن بنده‌یی و دیه‌یی ست که به خاندان مقتول بدهد، چنان که گفته: کسی که بنده نیافت دو ماه پیاپی روزه بدارد. (چهارم)- دو ماه پیاپی در کفاره ظهار به آنکه بنده نیافت که آزاد کند واجب است دو ماه روزه گیرد. چنان که در قرآن گفته: آنان که زنان خویش را ظهار کنند آنگاه از گفته خویش بازگشتند پیش از آنکه با ایشان مباشرت کنند بنده‌یی آزاد سازند. این برای آن بود که پند گیرند، خدا از کارهای شما آگاه است. آنکه نیافت دو ماه پیاپی پیش از آنکه با هم درآویزند روزه بدارد. (پنجم)- سه روز روزه در کفاره سوگند برای آنکه نتواند خوراک دهد واجب است در قرآن گفته: آنکه کفاره سوگند نیافت سه روز روزه بدارد. این روزه‌ها همه پیاپی‌ست و متفرقه نیست. (ششم)- روزه سرتراشیدن در حال احرام حج برای رفع آزار واجب باشد، چنان که در قرآن گفته: هر کدام از شما بیمار باشد یا درد سر داشته باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد به قسم تخییر و اگر روزه گیرد باری سه روز است. (هفتم)- روزه بدل قربانی حج تمتع که واجب است بر آنکه قربانی نیافت روزه گیرد چنان که در قرآن گفته: آنکه حج تمتع گزارد و آنچه میسر گردد قربانی کنند و آنکه قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بازگشت به

شهر خود روزه بدارد این ده روز تمام باشد. (هشتم)- روزه کفاره صید در حال احرام حج واجب است. چنان که در قرآن گفته: هر که از شما عمدا شکاری را کشد مانند آن را از جانوران اهلی کفاره دهد. دو تن عادل حکم

آن باشند، این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را خوراک دهد یا برابر آن روزه بدارد. زهری گفته: امام علی بن الحسین به من گفت: دانی برابر چند است گفتم: ندانم. گفت:
آن شکار را قیمت کند و به نرخ آن گندم معین کنند و با صاع پیمانه کنند. و به جای هر نیم صاع یک روز روزه گیرد. (نهم)- روزه نذری واجب است. (دهم)- روزه اعتکاف واجب است.
و اما روزه‌های حرام عبارتست: (یکم)- روزه عید رمضان. (دوم)- روزه عید قربان. (سوم)- روزه سه روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه در منی که ایام تشریق گویند، (چهارم)- روزه روزی که مشکوک میان آخر شعبان و اول رمضان باشد که در باره آن امر داریم و نهی، امر داریم که به قصد شعبان روزه گیریم و نهی داریم به قصد رمضان در صورتی که مردمان در آن شاک باشند. گفتم: هر گاه در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟. گفت: همان شب یوم الشک به قصد آخر ماه شعبان روزه بدارد هر گاه واقعا از رمضان باشد مجزیست و هر گاه از شعبان باشد ضرری ندارد.
گفتم: چگونه روزه مستحبی به جای واجب شمار شود؟. گفت: هر که نادانسته یک روز از رمضان را به قصد مستحب روزه بدارد آنگاه دریافت که از رمضان است بسنده است. چون همان روز معین بر او واجب بوده است و بدان نیز عمل کرده. (پنجم)- روزه وصال حرام است یعنی دو روز پی در پی روزه گرفتن و چیزی نخوردن است. (ششم)- روزه سکوت. (هفتم)- روزه نذر در معصیت. (هشتم)- روزه در همه زندگی یعنی هیچ گاه روزه نگشاید.
و اما روزه‌هایی که مستحب است و به اختیار و خواست مکلف است مانند: روزه روز آدینه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض یعنی در هر ماهی از ماههای عربی روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه گیرد. و روزه شش روز از اول ماه شوال بعد از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا مکلف در همه این روزها هر گاه خواسته باشد روزه گیرد و هر گاه نخواست می‌گشاید.
و اما روزه دستوری. (یکم)- زن بی‌دستور و فرمان شوی روزه مستحبی مگیرد. (دوم)- بنده بی‌دستور مالک خود روزه مگیرد. (سوم)- روزه مهمان بدون دستور میزبان مگیرد. پیامبر گفته: هر که مهمان باشد باید از میزبان دستور گیرد، و اما روزه تأدیب. (یکم)- کودکی که نزدیک رسایی رسیده او را وادارند تا روزه گیرد تا در وی روز گرفتن ملکه گردد و واجب نیست. (دوم)- آنکه بامداد برای بیماری یا سببی روزه را افطار کرد در ماه رمضان آنگاه علت وی دور شد و تواند که روزه باشد باقی روز را چیزی مخورد هر چند این امساک واجب نیست. (سوم)- هر گاه کسی در رمضان بامداد مسافر بود و روزه خویش گشود و آنگاه به مسکن خود رسید باقی روز را

از راه ادب از خوردن خودداری کند. روزه اباحه در حق کسی است که از فراموشی چیزی خورده یا آشامیده یا قی کرده. روزه چنین کسی درست است. روزه در بیماری و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است گروهی گفته‌اند: باید روزه داشت و گروهی گفته‌اند:
باید خورد و گروهی گفته‌اند: مخیر است. در مذهب شیعه در بیماری و سفر باید روزه مگیرد هر گاه گیرد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 147
بر وی قضا واجب است. در قرآن گفته: هر که از شما بیمار باشد یا در سفر بر او لازم است به همان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.
ترجمه

(973) آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود

- امام صادق گفته: هر که چهل تن از برادران خود را در دعا بر خویشتن مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعای وی در حق آنان و در باره خود برآورده شود.
ترجمه

(974) آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند

- امام صادق (ع) گفته: هر گاه مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه وی حاضر آیند و بگویند: بار خدایا ما از او جز نیکی ندانیم و تو به وی از ما داناتری خدا گوید: من گواهی شما را در باره وی پذیرفتم و آنچه شما از وی می‌دانید و نمی‌دانید آمرزیدم.
ترجمه

(975) در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز

- پیامبر (ص) گفته: آنکه به خدا و قیامت ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تأخیر کند هر گاه تیغ به دست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ وام کند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 148
ترجمه

(976) زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می‌شود

- پیامبر (ص) گفته: روز هفتم ولادت فرزندان خویش را ختنه کنید که بهتر باشد و زودتر گوشت آن روییده گردد زیرا زمین تا چهل روز از بول ختنه نشده پلید گردد.
ترجمه

(977) در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکند و او عمل حرام کند

- سلمان فارسی در حدیثی از پیامبر نقل کرده که می‌گفت: آنکه کنیزی بستاند و در هر چهل روز یک بار با وی هم بستر نگردد هر گاه از او عمل حرامی سر زند گناه آن بگردن ویست. در حدیثی نیز از امام صادق به همین مضمون روایت شده.

ترجمه

(978) دیه سگ شکاری چهل درم است

- امام صادق (ع) گفته: در کتاب علی (ع) نوشته سگ شکاری دیه آن چهل درم است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 149
ترجمه

(979) خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد

- امام محمد باقر گفته:
خدا میان جمله‌یی که فرعون گفت: من پروردگار شما هستم تا جمله دیگر وی که گفت: من خدایی جز خود برای شما نشناسم چهل سال فرصت داد، آنگاه وی را به کیفر جهان و جاویدان گرفتار ساخت. از زمانی که خدا به موسی و هارون گفت: نفرین شما در باره فرعون به اجابت رسید تا زمانی که آن عملی شد چهل سال کشید. فرخ سروش گفته: چون من ادعای فرعون که می‌گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى شنیدم با خدای رسانیدم و گفتم: چنین کسی را امان داده‌یی؟!!. در پاسخ من گفت: مثل تویی چنین سخنی می‌گوید؟.
ترجمه

(980) استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می‌شود

. امام صادق (ع) گفته:
هر مؤمنی که در شبانه روز چهل گناه بزرگ کرده باشد و با پشیمانی بگوید: آمرزش می‌خواهم از خدایی که جز او خدایی شایسته پرسش نیست زنده و پاینده است خدای آسمانها و زمین‌ها خداوند جلال و بزرگی ست و از او می‌خواهم که توبه مرا قبول کند خدا او را بیامرزاد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 150
ترجمه

(981) رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است

- پیامبر (ص) گفته: چون مرا به معراج بردند، دیدم رحمی به عرش آویخته و از دست خویش به خدا گله می‌کند، گفتم: میان تو و او چه اندازه دوریست؟.
گفت: در پشت چهلم با هم رسیم.
ترجمه

(982) چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه‌یی نیروی چهل مرد دهد

- امام علی بن الحسین گفته: چون امام دوازدهم آشکار شود، خدا هر عیب و سستی را از شیعه دور کند و دل ایشان را مانند کوه آهن استوار سازد و به هر مردی از ایشان توانایی چهل مرد دهد و فرمانروایان روی زمین گردند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 151
ترجمه

(983) کسی که چهل حدیث بر کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: هر که چهل حدیث برای امور دین که نیاز مردمان بدان است بر کند خدا در قیامت وی را فقیه و دانا برانگیزد. پیامبر (ص) گفته:
هر که از پیروان من چهل حدیث از راه و رسم من برکند، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود و پاداش جاویدان را بجوید، خدا او را در قیامت فقیه و دانا برانگیزد. حنان پور سدیر گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: هر که چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام برکند، خدا وی را روز رستاخیز فقیه و دانا برانگیزد و شکنجه نکند.
ترجمه

(984) امام صادق (ع) گفته:

پیامبر در ضمن سفارش خود به علی گفت: ای علی هر که از پیروان من برای خشنودی خدا و پاداش جاویدان چهل حدیث برکند، خدا وی را روز رستاخیز با پیامبران
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 152
و راستگویان و گواهان و نیکان برانگیخته گرداند و ایشان نیکو یارانی هستند، علی پرسید این احادیث در چه باشد؟ گفت: از آنکه خدا یگانه است. بی‌نیاز است و ایمان داشته باشی و وی را بپرستی و دیگری را مپرستی، نماز را با دست نماز کامل در وقت خویش بگزاری و تأخیر روامداری که تأخیر آن بی‌بهانه‌یی انگیزه خشم خداست و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن خواسته و توانایی حج گزاردن حج گزاری و از پدر و مادر عاق نباشی و خواسته یتیم را به ستم مخوری و باده‌گساری مکنی و از باده‌های مستی آور منوشی، زنا مکنی، لواط مکنی: سخن چینی مکنی، سوگند دروغ به خدا مخوری، دزدی مکنی، گواهی ناروا مدهی، حق را از هر که گفت بشنوی، به ستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد تکیه مکنی، هوا پرست مباشی، دشنام و نسبت بد به زنان پاک دامن مدهی، ریا کاری مکنی که کمترین ریا شرک به خداست. به کوتاه مگوی تو کوتاه هستی، به دراز مگوی تو دراز هستی به عنوان عیب‌جویی کردن، کسی را دست میندازی در گرفتاری و ناگواری شکیبا باشی.
ترجمه

(985) هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی:

از شکنجه خدای آسوده دل مباشی، از آمرزش خدای نومید مگردی از گناه‌های خود به خدای بازگشت کنی، چون بازگشت از گناه مانند
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 153
کسی‌ست که گناه نکرده و پا فشاری بر گناه مورزی و استغفار کنی و مانند کسی مباشی که خدا و پیامبران او را دست انداخته باشی و بدانی آنچه بهره تو شده است از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رفت به تو بازنگردد. خدا را برای خشنودی مردمان به خشم میاوری. جهان را بر جاویدان برتر مداری، چون جهان ناپایدار است و جاویدان پایدار، به اندازه‌یی که داری بر برادران بخل مکن، درون و بیرون تو با مردمان یکی باشد، خوش ظاهر و بد اندرون مباش هر گاه چنین باشی از دو رویان خواهی بود. دروغ مگوی و با دروغگویان آمیزش مکن و از سخن راست خشمگین مشو خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را به اندازه توانایی خویش پرورش کن و بدان چه دانی به کار بند و با کسی از آفریدگان خدا جز به راستی داد و ستد مکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و سرکش و سر پیچ مباشی، بسیار خدای را به پاکی یاد کن و او را بخوان و بسیار در یاد مرگ و بعد از مرگ باشی از روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و بسیار قرآن برخوان و بدان چه در آن‌ست کار بند و نیکی و جوانمردی را نسبت به گروندگان از زن و مرد سودمند دان و بنگری هر چه را برای خویش نمی‌پسندی برای کسی مپسند، از کار نیک دل تنگ مشو، بار خویش را بر دوش دیگری مگذار، بر آنکه تو نعمتی بخشیدی منت مگذار، جهان را زندان خویش دان تا خدای ترا بهشت برد، این چهل حدیث است هر که بر آنها کار بندد و آنها را از من برای پیروان من نگاهدارد به آمرزش خدا درآید و به بهشت جاویدان فرود آید پس از پیامبران و اوصیای ایشان در نزد خدا برتر از همه مردمان باشد و خدا وی را در روز رستاخیز با پیامبران و راستگویان و گواهان و نیکان که یاران نیک‌اند برانگیزد.
ترجمه

(986) پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی

- امیر المؤمنین گفته: پیرامون مسجد چهل ارش است و همسایگی تا چهل سر است از چهار سوی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 155
ترجمه

(987) آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: آنکه چهل سال زندگی کند از سه گونه گرفتاری سالم ماند: از دیوانگی و خوره و پیسی، آنکه پنجاه سال زندگی کند، خدا بازگشت به راستی را روزی وی گرداند، آنکه شصت سال زندگی کند، خدا شمار هنگامه قیامت را بر وی آسان سازد، آنکه هفتاد سال زندگی کند کارهای نیک وی نوشته شود و کارهای بد او نوشته نگردد، آنکه هشتاد سال زندگی کند، خدا گناه‌های گذشته و آینده وی را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و وساطت وی در خاندان او پذیرفته گردد. امام صادق گفته: خدا هفتاد ساله را گرامی دارد و از هشتاد ساله شرم کند. یعنی از شکنجه وی شرم شود. و نیز گفته: چون بنده خدا به سی سال رسد به نهایت توانایی خود رسیده باشد و چون به چهل سالگی رسد به پایان ترقی رسیده و چون به چهل و یک درآید در نقصان باشد و پنجاه ساله انسان محتضر باشد، و نیز گفته: بنده خدا تا چهل ساله نشده در فراخی‌ست و چون به چهل رسد خدا به دو فرشته وی گوید که من به بنده خود زندگی بیش دادم به او سختی و تندی کنید و او را نیک نگاهدارید و اندک و بسیار و خرد و کلان کارهای را بنگارید امام محمد باقر (ع) گفته: چون بنده چهل ساله گردد به وی گفته شود خود را دریاب که دیگر بهانه‌یی نداری چهل ساله از بیست ساله شایسته‌تر به بهانه نیست آنکه آنها را می‌جوید یکی‌ست و در خواب نیست. برای بیم مرگی که نزد تو می‌آید کار کن و گفتار بسیار را کنار گذار.
علی بن مغیره گفته: امام صادق شنیدم که می‌گفت: چون مرد چهل ساله شود خدا او را از سه درد نگاهدارد: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید حساب وی را سبک کند و چون به شصت رسد بازگشت را روزی وی کند و چون به هفتاد رسد فرشتگان وی را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد خدا دستور دهد نیکی‌های وی را یاد داشت کنند و گناهان وی را درگذرند و چون به نود رسد گناه گذشته و آینده وی را بیامرزاد و در شمار اسیران خدا بر زمین باشد. در حدیث دیگر آمده که چون به صد رسد به سن پست‌ترین رسیده باشد و در حدیث دیگر آمده که در پست‌ترین سن خرد وی مانند خرد کودک هفت ساله باشد. امام صادق (ع) گفته: روز قیامت پیر مردی را فرا شمار آرند و نامه کردار وی را به دست او دهند چون گناه کار است شمار بر وی سخت دراز گذرد، گوید: خدایا می‌فرماید به دوزخ روم؟- خدا گوید: ای پیرمرد من از تو شرم دارم چون در جهان نماز گزاردی ترا شکنجه کنم، بنده مرا به بهشت برید.

ترجمه

(988) پیامبر (ص) گفته:

آنکه چهل سال زندگی کند، خدا سه گونه بیماری را از وی بگرداند: دیوانگی، خوره، پیسی. و چون به پنجاه رسد حساب وی را آسان گردانده و هر گاه به شصت رسد بازگشت به خدای را روزی وی گرداند و چنان که بخواهد، هر گاه به هفتاد رسد، خدا نیکیهای وی را بپذیرد و از گناه‌های وی درگذرد و هر گاه به نود رسد خدا گناه‌های گذشته و آینده وی را بیامرزاد و او را اسیر خدا بر زمین نام‌اند و وساطت او را در خاندانش بپذیرد.
ترجمه

(989) پاداش آنکه چهل بار حج گزارده است

- زکریای موصلی گفته: از امام موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می‌گفت: آنکه چهل بار حج گزارد در آخرت به وی گویند: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز گردد که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 158
ترجمه

(990) استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر

- امام صادق (ع) از پدران خود نقل کرده که چون ابو بکر به خلافت نشست و مردمان با وی بیعت کردند و از علی کناره گرفتند، ابو بکر پیوسته با علی خوشرویی نشان می‌داد لیک از علی گرفتگی می‌دید این کار بر ابی بکر گران آمد، می‌خواست به طریق خصوصی او را دیده نظر وی را در این موضوع دریابد، از آنکه مردمان کار خلافت را به وی حوالت کردند عذر خواهی کند. از این روی با علی ملاقات کرد و گفت: یا ابا الحسن به خدا سوگند من در کار خلافت اتفاقی و رغبتی نداشتم و به خود اعتماد ندارم و از نظر خواسته و دودمان هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از کسی گرفته باشم، می‌بینم که از من دل تنگ هستی.
علی گفت: هر گاه رغبت به خلافت نداشتی چرا زیر بار آن رفتی با آنکه یقین نداشتی که از عهده آن بر نیایی؟. ابو بکر گفت: سبب آن حدیثی بود که از پیامبر شنیده بودم که گفت: پیروان به گمراهی اتفاق نمی‌کنند. من دیدم که همه بر پیشوایی من اتفاق کردند از حدیث پیامبر (ص) پیروی کردم و گمان نمی‌کردم مردمان بر خلاف من اتفاق کنند از این جهت به خواست ایشان پاسخ دادم و هر گاه می‌دانستم با من مخالفت می‌کنند نمی‌پذیرفتم.
علی (ع) گفت: حدیثی را که از پیامبر یاد کردی. خدا پیروان مرا به گمراهی متفق نمی‌کند درست است لیک، بگوی من از پیروان نبودم؟ آنان که با تو مخالفت کردند مانند: سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و قیس بن عباده و دسته او از انصار. ابو بکر گفت: تصدیق می‌کنم که همه از امت بودند. علی گفت:
پس چگونه به حدیث پیامبر استدلال می‌کنی در صورتی که ایشان از بزرگان یاران پیامبر بودند و در خیرخواهی برای پیامبر (ص) کوتاهی نکردند و با تو مخالفت کردند. ابو بکر گفت: من در ابتدا نمی‌دانستم ایشان با من مخالف هستند. بعدا دانستم و ترسیدم هر گاه کناره گیرم اختلاف پدید آید و مردم از دین باز گردند برای مصلحت امت این کار را پذیرفتم، تو نیز به حفظ مسلمانان و دین ایشان علاقه داری علی گفت: درست است لیک به من بگوی کسی که شایسته کار خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از آنچه تو گفتی.
ابو بکر گفت: باید خیر خواه و وفادار باشد و بخشش بی‌جا نکند، خوشرویی و داد و جوانمردی داشته باشد به قرآن و سنت پیامبر و به داوری دادگرانه دانا باشد نسبت به جهان زاهد و بی‌رغبت باشد، داد ستمرسیده را از ستمکار بستاند چه خویش باشد و چه بیگانه، ابو بکر خاموش شد، علی

سپس گفت: ای ابو بکر.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 159
ترا به خدا سوگند این صفات در من است یا در تو؟. ابو بکر گفت: در تو. علی گفت: ای ابو بکر آیا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام باشد پیامبر را اجابت کردم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو: علی گفت من بودم که برای عموم عرب در موسم حج برای ایشان سوره برائت را خواندم یا تو؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت:
من بودم که در روز هجرت پیامبر (ص) به غار ثور با جان خود پیامبر را نگاهداری کردم یا تو؟. ابو بکر گفت:
تو. علی گفت. من بودم در رکوع انگشتری صدقه دادم و آیت ولایت من پیوست به ولایت خدا و پیامبر (ص) برای من فرود آمد یا برای تو؟! ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من هستم که به مفاد حدیث پیامبر (ص) در روز غدیر سرور بر تو و بر هر مسلمان هستم یا تو؟. ابو بکر: تو. علی گفت: وزارت پیامبر (ص) و منزله هارون به موسی نسبت به او از آن من است یا از آن تو؟. ابو بکر گفت: از آن توست. علی گفت: مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباهله و نفرین مشرکان ترسا بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟. ابو بکر گفت: تو و خانواده ترا.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 160
ترجمه (991) علی گفت: ترا به خدا سوگند، آیت تطهیر از آلودگی‌ها در باره من و خانواده و فرزندان من فرود آمد یا برای تو و خاندان تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خاندان تو. علی گفت: در روز اجتماع کساء پیامبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و گفت: خدایا ایشان خاندان من‌اند، از آتش دور باشند یا برای تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خانواده و فرزندان تو. علی گفت: من مقصود از این آیت هستم که قرآن گفته: به نذر وفا می‌کنند و از روز شر انگیز می‌ترسند یا تو؟. ابو بکر گفت: تو علی گفت: تو آن جوانمردی که از سوی آسمان در باره وی بانگ برخاست که:
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی
یا من؟. ابو بکر گفت: تو.
علی گفت: تو بودی که در هنگام نمازی آفتاب برای تو بازگشت، تا آن را بگزارد، سپس فروشد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر درفش خود را در روز گشایش خیبر به وی داد و به دست وی قلعه خیبر گشوده شد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که به کشتن عمرو بن عبد ودّ اندوه از دل پیامبر (ص) بردی و از مسلمانان یا من بودم؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت تو بودی که پیامبر در رسالت خود بر پریان امین شمرد و پریان به دست وی به خدا گرویدند یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر پاک نژادی و حلال‌زادگی وی را از

آدم تا پدرش ستود بگفته خود: من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشویی هستیم باور داشت یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را برگزید و دخت خویش فاطمه را به وی داد و گفت: خدا وی را به تو تزویج کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو.
علی گفت: من پدر حسن و حسین دو ریحان او هستم که در باره ایشان گفته: این دو سرور جوانان بهشت هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: برادر توست که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟. ابو بکر گفت: برادر تو. علی گفت: من ضامن دین پیامبر (ص) شدم و در موسم حج بانگ زدم که تعهدات وی را می‌پردازم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت:
می‌بودم خدا رسانید وی را، چون پیامبر (ص) می‌خواست گوشت آن مرغ بریان را بخورد و گفت: خدایا دوست‌ترین بندگان خود را پس از من بر سر این خوان برسان یا ترا؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را به کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین موافق تأویل قرآن بشارت داد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که گفتار آخرین پیامبر را دریافتم، و کار غسل و دفن وی پرداختم یا تو؟:
ابو بکر گفت: تو.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 162
ترجمه (992) علی گفت: ترا به خدا سوگند: من بودم که پیامبر گفت: علی داورکننده‌ترین شماست. مخصوصا در دانش داوری مردم را دلالت کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر در زندگی خود یاران خویش را دستور داد که به عنوان امیر مؤمنان بر وی درود دهند یا تو؟.
ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو در خویشی به پیامبر نزدیک‌تری یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو دیناری به پیامبر در مورد نیاز وی دادی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد و فرزندان وی را مهمانی کردی یا من؟. ابو بکر از این سخن بگریست و گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر وی را به دوش نهاد تا بتهای خانه کعبه را فرو ریزد و بشکند در صورتی که هر گاه می‌خواست دست خود را به آسمان رساند رساندی یا من؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر بدو گفت: تو دارنده درفش من در جهان و جاویدانی یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر فرمان داد در سرایش در مسجد وی باز باشد در صورتی که فرمود در سرای همه یاران و خویشان وی را از سوی مسجد ببندند و برای وی حلال کرد و آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیش از راز گفتن با پیامبر صدقه دادی و راز گفتی با وی یا من؟.
در همین هنگام بود که خدا گروهی را سرزنش کرد و گفت: «ترسیدید

پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید. ابو بکر گفت: تو.
علی گفت: تو بودی که پیامبر در باره وی به فاطمه (ع) دخت خود در ضمن گفتار خویش گفت: من ترا به کسی دادم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلام وی بر همه برتر است یا من؟: ابو بکر گفت: تو.
علی پیوسته نیکی‌های خود را که خدا بدو ویژه ساخته بود و در دیگران نبود برای ابی بکر بر شمردی.
ابو بکر همه را باور داشتی که به این گونه هنرها شایسته زمامداری مسلمانان می‌گردد آنگاه علی به ابی بکر گفت: پس چرا فریفته شدی که از خدا و پیامبر وی و دین او باز ایستادی؟. تو خود را خلیفه پیامبر می‌دانی با آنکه سزاوار آن نیستی. ابو بکر بگریست و گفت: ای ابا الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت ده تا در کار خود و تو اندیشه کنم. علی نیز مهلت داد.
ابو بکر از نزد علی بازگشت و به سرای خویش رفت و در بر روی خود بست تا شب هنگام کس را به خود نپذیرفت عمر میان مردم رفت آمد کردی چون بدو رسیده بود که ابو بکر با علی با هم خلوت نشستند. ابو بکر شب هنگام پیامبر را به خواب دید در جایی نشسته، ابو بکر به وی سلام کرد پیامبر روی از وی بگردانید، پرسید چرا اعتراض می‌کنی، آیا فرمانی دادی که به جای نیاوردم؟ پیامبر گفت: تو با خدا و پیامبر وی دشمنی کردی و دشمنی با کسی کرده‌یی که خدا و پیامبر وی او را دوست دارد، ابو بکر گفت:» آن کیست؟. پیامبر در جواب گفته: همان کسی که وی با تو عتاب کرد: علی صاحب خلافت است. ابو بکر گفت: خلافت را بدو
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 163
سپارم. چون بامداد شد بگریست و نزد علی آمد و گفت: دست خود را ده تا با تو بیعت کنم. من به مسجد می‌آیم و خوابی که دوش دیدم می‌گویم. علی پذیرفت، ابو بکر از نزد علی بیرون آمد: عمر وی را دید و گفت، ای ابا بکر خلیفه پیامبر کجا بودی؟. ابو بکر قصد خود را با وی بگفت: گویند عمر گفت: ای خلیفه پیامبر ترا به خدا سوگند، فریب جادوی بنی هاشم را مخوری و این اولین بار کار ایشان نیست. که جادویی کرده‌اند. چندان وی را وسوسه کرد تا او را از رای خود منصرف گردانید. علی در وقت معین به مسجد آمد کسی را ندید. رفت کنار گور پیامبر نشست، عمر بدو گذر کرد و گفت: آنچه در انتظار آن هستی بدان نرسی. این روایت را چنین نقل کرده‌اند و اللَّه اعلم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 164
ترجمه

(993) احتجاج امير المؤمنين على با مخالفين خود در كار خلافت

اشاره

- عامر پور واثله گفته:
من روز شورای خلافت در میان سرایی بودم که شورای شش نفری در آن بسته شد، شنیدم علی در باره خویشتن چنین گفتی: مردمان ابا بکر را خلیفه کردند با آنکه من از همان زمان به خلافت مستحق‌تر بودم و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی بودم و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج دیگر در شوری قرار داد و مرا ششمی ایشان نام برد، فضل و برتری مرا در شمار نگرفت و هر گاه بخواهم من دلائلی بر ایشان اقامه کنم که تازی و پارسی و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند، ای گروه (مقصود از این گروه: زبیر، طلحه، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی ستوده باشد و ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه. گفت آیا در میان شما کسی هست جز من پیامبر به وی گفته باشد تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی‌ست جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟، گفتند: نه. گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) قربانی به مکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ گفتند: نه. شما را به خدا سوگند. کسی هست جز من که چون مرغ بریانی برای پیامبر آوردند بخورد و گفت: خدایا دوست‌ترین مردم خود را نزد من فرست تا با من از این بریان بخورد، من نزد وی آمدم. گفتند: نه. علی گفت: آیا در میان شما کسی هست جز من که چون عمر از در قلعه خیبر بازگشت و همراهان وی را ترسناک می‌گفتند. و ایشان نیز وی را ترسناک می‌شمردند. درفش پیامبر (ص) را شکست خورده باز گردانید، سپس پیامبر گفت: فردا این درفش را به دست کسی خواهم داد که که مرد فرار نیست و خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد باز نگردد تا قلعه را بگشاید، چون بامداد شد، گفت: علی را نزد من فرستید. گفتند. ای فرستاده خدا چشمان وی سخت دردمند است گفت؟ او را نزد من آورید، چون نزد او رفتم، آب دهان خود در چشم من افکنده گفت:
خدایا زیان گرما و سرما را از او دور گردان تا کنون زیان گرمی و سردی را از من دور ساخته. درفش را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بر ایشان چیره گردانید؟. گفتند: نه. علی گفت: آیا کسی از شما برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال در بهشت درآید و هر جا که خواهد برود؟.
گفتند: نه.
علی گفت: آیا کسی از شما عمی مانند عم من حمزه سرور شهیدان خدا و

پیامبر وی دارد؟. گفتند: نه.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 165
گفت: در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین فرزندان پیامبر و دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟. گفتند: نه، گفت: در میان شما کسی هست که زوجه‌یی مانند: همسر من فاطمه دخت پیامبر و پاره تن وی داشته باشد؟. گفتند: نه.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 166
ترجمه

(994) علی گفت.

در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته: باشد: باید بنو ولیعه (شعبه‌یی از کنده‌اند) باز ایستند و گر نه مردی را بدیشان بفرستم که چون من است، بندگی وی مانند بندگی من است و نافرمانی از وی نافرمانی از من است با شمشیر ایشان را می‌راند؟. گفتند: نه.
علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: مسلمانی نیست که مهر من در دل وی رسد جز آنکه گناهانی از او بگردد و هر که مرا دوست دارد ترا نیز دوست دارد. دروغ گفته: آنکه گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد. گفتند: نه. علی باز گفت: آیا در میان کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد که در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست؟.
همه گفتند: نه.
علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: ای علی آنکه ترا دوست دارد و به پیشوایی ترا بشناسد رحمت حق به وی سبقت گیرد و آنکه با تو دشمنی ورزد نفرین حق به وی سبقت گیرد. عائشه گفت: ای فرستاده خدا برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان او نباشیم. گفت خاموش باش، هر گاه تو و پدر تو نیز از کسانی باشید که دوستدار وی‌اید آمرزش خدا به شما سبقت گیرد و هر گاه با وی دشمن باشید نفرین خدا بر شما سبقت جوید. تو و پدر تو نخستین کسی هستید که حق وی را پایمال کنید و با وی ستم روا دارید و تو اولین کسی باشی که با وی نبرد کنی. همه گفتند: نه علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی چنان گفته: باشد که در باره من گفته؟. گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در جهان و جاویدان، در بهشت سرای تو برابر سرای من است، چنان که سرای برادران مقابل یک دیگر باشد. همه گفتند: نه.
علی گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: خدا ترا به کاری اختصاص داده و به تو انعامی کرده که هیچ کاری نزد وی نیکوتر از زهد در جهان نیست. توبه چیزی در جهان نخواهی رسید، جهان نیز به تو دست نخواهد یافت، در روز رستاخیز زهد در پیش خدا آذین نیکان است، خوشا به حال آنکه ترا دوست دارد و پایه ترا باور کند، و وای بر آنکه ترا دشمن دارد و پایه ترا دروغ انگارد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 167

همه گفتند: نه، علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) وی را پی آب فرستاده باشد چنان که مرا فرستاد من رفتم مشک را پر ساختم و بدوش کشیدم و می‌آوردم که ناگاه بادی به من روی آورد و مرا بازگردانید تا به زمین نشانید سپس برخاستم که باد دیگری به من روی آورد و مرا باز گردانید تا به زمین نشانید، باز خاستم، باد دیگری به من روی آورد باز گردانید تا مرا به زمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و پیش پیامبر (ص) آمدم، گفت: چرا از من بازماندی؟. پیش آمد را گفتم: گفت: جبرئیل به من گزارش داد باد نخستین فرخ سروش بود که با هزار فرشته بر تو درود دادند و دومین میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو درود فرستاد، سومین اسرافیل بود که با هزار فرشته آمد بر تو درود فرستاد.

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که فرخ سروش برای وی گفته باشد: ای محمد (ص) می‌بینی علی چگونه همراهی می‌کند؟ پیامبر، در جواب وی گفت: علی از من است و من از علی، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که چون من برای پیامبر نگارش می‌کردم پیامبر (ص) چشم بر هم نهاده و من اعتقاد داشتم برای من می‌گوید و من می‌نگارم، چون بیدار شد، گفت: یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ گفت: ای پیامبر تو، گفت: بلکه فرخ سروش برای تو املاء کرد، همه گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 168

ترجمه

(995) علی گفت:

شما را به خدا سوگند در میان شما کسی هست جز من که بانگی از آسمان بانگ کشیده باشد:
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی
؟. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: هر گاه نمی‌ترسیدم مردمان از خاک پای وی بردارند برای تبرک برای بازماندگان در باره تو سخنی می‌گفتم که کسی نمی‌ماند مگر آنکه از خاک پای تو کفی بر می‌داشت؟، گفتند:
نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) به وی فرمان داده باشد، که سرای مرا نگاهدار تا کسی نزد من نیاید. چون که فرشتگان به دیدار من می‌آیند، عمر سه بار آمد من او را باز گردانیدم و گفتم:
فرشتگان در این ساعت بر وی فرود می‌آیند و دستور برای دیدار وی نیست. حتی شماره آن فرشتگان را نیز با وی گفتم. پس از سپری شدن دستور دادم تا در آید. چون در آمد گفت: ای فرستاده خدا چند بار آمدم علی مرا باز گردانید و چنین و چنان گفت حتی شماره فرشتگان را برای من می‌گفت. چگونه او شماره ایشان دانسته بود مگر آنان را دیده بود؟.
پیامبر از من پرسید چگونه شماره ایشان دانستی؟. گفتم: آوازهای گوناگون ایشان را شنیدم و از روی آوازها شماره‌ها به یاد گرفتم. گفت:
راست گفتی: با برادر من عیسی بر یک روش هستی. عمر بیرون
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 169
رفت و با خود می‌گفت: ای عجب وی را با فرزند مریم مانند ساخت. خدا این آیه را در باب وی فرو فرستاد: مانند فرزند مریم مثل زده گردد و بناگاه قوم تو روی برگردانند و بانگ برآرند و گویند: خدایان ما برتر است یا وی؟، این مثل نگویند مگر از روی ستیزگی، بلکه ایشان گروهی ستیزه‌جویان‌اند. او بنده‌ایست که ما به وی بهره‌مندی دادیم و برای بنی اسرائیل مثال آوردیم و هر گاه خواسته باشیم به جای شما در زمین فرشتگانی می‌آوریم، که جانشین شما باشند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر چنان که برای من گفت به وی گفته باشد؟ که طوبی درختی‌ست در بهشت که بن آن در سرای علیست، هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در سرای وی شاخه‌یی از آن می‌باشد؟. همه گفتند: نه.
باز علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد: تو به راه و رسم من نبرد می‌کنی و ذمه مرا پاک می‌کنی؟. گفتند:

نه. گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد: تو با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد خواهی کرد؟ گفتند: نه. در میان جز من کسی هست که در زمانی که پیامبر سر خود را در دامن فرخ سروش نهاده بود نزد وی آمده باشد و فرخ سروش به وی گفته باشد: به پسر عم تو نزدیک شو که تو به وی شایسته‌تری از من؟ گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که سر پیامبر را در دامن گرفته باشد تا آفتاب فروشد و نماز پسین را نگزارده بود و چون بیدار شد، گفت: ای علی نماز پسین را گزاردی، گفتم: نه. پس پیامبر دعا کرد تا آفتاب بازگشت تا من پسین را گزاردم، آنگاه باز فروشد؟. گفتند: نه. باز پرسید: در میان شما کسی هست جز من که بعد از آنکه پیامبر (ص) سوره برائت را به ابی بکر داد که به اهل مکه برد خدا فرخ سروش را فرستاد که ای محمد این سوره را باید تو یا کسی از خاندان تو برساند و او مرا فرستاد تا آن را از ابی بکر بستدم و به مکه بردم و رسانیدم. خدا مرا از پیامبر دانست؟ گفتند: نه.
در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد تو پیشوای روشن آنان هستی که مرا فرمان برداری می‌کنند و روشنی دوستان منی و کلمه‌یی هستی که پرهیزکاران با آن همدم هستند؟. گفتند: نه.
در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: هر که خوش دارد به زندگی من زنده باشد و چون من می‌رود در بهشت که خدا به من وعده داده بهشتی که نهال آن را خدا به دست خود کشت و به خواست خود آفریده باید علی و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد و ایشان جانشینان من‌اند، خدا دانش و دریافت مرا به ایشان داده شما را به گمراهی در نیاورند و به هدایت رسانند، ایشان کار و وظیفه خود را از شما نیکوتر دانند و همیشه حق با ایشان است. گفتند: نه.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 171
ترجمه

(996) علی گفت:

شما را به خدا سوگند، در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در وی گفته باشد حکم خداست که دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر منافق. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر در حق وی گفته باشد که به من گفته: یاران تو در قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه‌های سفیدی سواراند، بند پای افزار ایشان از نوریست تابان، برای ایشان صاف شده و گرفتاری‌های آنان گشوده شده در امان‌اند و اندوهی ندارند تا آنکه در سایه عرش خدا درآیند و خوانی پیش ایشان گسترده گردد و از آن همی خورند تا شمار قیامت سپری گردد، مردمان بیمناک‌اند و آنان را بیمی نیست؟. همه گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد: ابو بکر فاطمه دخت پیامبر را خواستگار شد به وی نداد، عمر نیز خواستگار شد به او نداد، من خواستار شدم وی را به من داد، ایشان به پیامبر گفتند: فاطمه را به هیچ یک از ما ندادی؟ و به علی دادی؟ گفت: من از پیش خود مانع نبودم بلکه به فرمان خدا بدو دادم؟. گفتند: نه.
آیا شما خود از پیامبر (ص) شنیدید که می‌گفت: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز بریده شود جز پیوند با من کدام پیوند از پیوند من برتر است؟ پدر من و پدر پیامبر (ص) برادراند، حسن و حسین دو فرزندان پیامبرانند و دو سرور جوانان بهشت پسران من‌اند، فاطمه دخت پیامبر همسر من بانوی بانوان بهشت است.
همه گفتند: نه. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد خدا خلق را بیافرید و ایشان را دو بخش گردانید و مرا در بخش برتر آن نهاد، آنگاه آن را چند قبیله ساخت مرا در قبیله برتر آنها نهاد، سپس آنان را چند خاندان کرد، مرا در خاندان برتر نهاد، آنگاه از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا برتر از آنان گردانید. من میان دو فرزند ابی طالب علی و جعفر خفته بودم که فرخ سروش با فرشته‌یی بیامدند آن فرشته به فرخ سروش گفت: بر کدامین از ایشان فرود آمدی؟ گفت: این یک، دست مرا بگرفت و مرا بر نشاند؟. گفتند: نه.
در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در سراهای مسلمانان را از مسجد گرفته باشد مگر در سرای
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 172
او را عباس و حمزه نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جای دادی؟. گفت: من از پیش خود شما را بیرون نکردم بلکه خدا بیرون کرد و او را جای داد. خدا به موسی (ع) وحی فرستاد که مسجد

پاکیزه‌یی بر پای کن و خود و هارون با دو فرزند هارون در آنجای کن. خدا به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی بساز و خود با علی و پسران علی در آن جای گزین؟. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: حق با علیست و علی با حق است از یک دیگر جدا نگردند تا در سر حوض به من رسند؟. همه گفتند: نه. در شما کسی جز من هست که با جان خود پیامبر را نگاهداشته باشد زمانی که مشرکان قریش آمدند و می‌خواستند او را بکشند من در بستر وی خفته بودم، پیامبر به نهانی به غار ثور رفت، مشرکان به گمان آنکه وی در بستر خویش خفته، هجوم آوردند، چون دریافتند که او نیست بلکه پسر عم ویست از من پرسیدند که محمد کجاست؟. گفتم: ندانم، آن اندازه مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟. گفتند: نه. (مترجم): از زبان علی در گفتگوی وی با اخ الیهود در این کتاب مفصلا نوشته شده می‌گوید:
من در مقابل مشرکان آن شب شمشیر کشیدم و ایشان را تار و مار کردم، اما این جا می‌گوید: مرا آن اندازه زدند که نزدیک بود مرا بکشند. معلوم نشد کدامین درست است؟ ظن غالب آن است که این دو قضیه را کسانی پرداخته‌اند و به حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند و اللّٰه اعلم.
باز علی گفت: شما را به خدا سوگند در شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) چنان که به من گفت: به وی گفته باشد: خدا در باره ولایت علی (ع) به من دستور داد ولایت و دوستی وی ولایت و دوستی من است، ولایت من ولایت خدای من است. این پیمانی‌ست که خدا با من بسته است و به من دستور داده که به مردمان برسانم شنیدید؟ گفتند: آری همه شنیدیم. گفت: اکنون در شما کسی‌ست به زبان گوید شنیدم لیک مردمان را به دوش خود سوار کند و با علی دشمنی کند. پرسیدند ای پیامبر ما را از آن آگاه ساز.
گفت: خدا مرا فرمان داده که از ایشان روی بگردانم، شما بسنده کنید به آنچه در دل خویش نسبت به علی (ع) درمی‌یابید؟. گفتند: نه. شما کسی جز من می‌شناسید که به رسم مبارزه نه تن از درفش داران بنی عبد الدار را کشته باشد، پس از کشته شدن ایشان، (صواب حبشی) بنده آنان به میدان آمده، بانگ بر آورد که به خدا سوگند به خون سرور خود جز محمد کسی را نخواهم کشت. مانند اشتر کف به لب آورده دو دیده وی بسان دو جام از خون سرخ شده بود همگان از وی ترسیدند من پیش راندم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد، من او را از کمر دو نیم کردم نیمی از وی به سر دو پای مانده بود. چنان که مسلمانان به وی همی نگریستند و می‌خندیدند؟. همه گفتند: نه. شما کسی جز من شناسید که از مشرکان عرب به اندازه من کشته باشد؟. همه گفتند: نه. شما جز من کسی را شناسید که به میدان عمرو بن عبد ودّ آمد و مبارز خواست، شما همه بیمناک بودید من بودم که برخاستم. پیامبر (ص) گفت: ای علی

کجا می‌روی؟ گفتم:
به عزم کشتن این فاسق. گفت: این عمرو بن عبد ودّ است. گفتم: ای پیامبر خدا هر گاه او عمرو بن عبد ودّ است من نیز علی بن ابی طالب هستم این سخن را سه بار گفت، من همین را پاسخ دادم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 174
ترجمه

(997) پیامبر گفت:

بنام خدا برو، چون رفتم و نزدیک وی رسیدم گفت: کیستی؟. گفتم:
علی فرزند ابی طالب. گفت: هم نبرد بزرگوار هستی. ای برادر زاده باز گردد من با پدر تو یار و همدم بودم، خوش ندارم که بر دست من کشته شوی. گفتم: ای عمرو گویند تو عهد کرده‌یی که هر کس سه حاجت به تو داشته باشد یکی را برآوری. گفت: بخواه. گفتم: نخستین آنکه ایمان بیاوری که خدا یکی‌ست و محمد فرستاده ویست و آنچه از سوی خدا آورده باور داشته باشی، گفت: دیگری گفتم: به سرای خویش بازگردی گفت: این هرگز نشود که زنان قریش آوازه در اندازند که من بیمناک شدم. گفتم: پیاده شو تا با هم نبرد کنیم. گفت:
این را پذیرفتم. پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد، ضربت او سپر را شکافت و شمشیر وی به سر من رسید، من نیز با ضربتی پاهای وی را بریدم و خدا وی را بر دست من کشت. آیا در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد. گفتند: نه.
در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری به میدان آمد و می‌گفت: مرا مام من نام مرحب نهاد من در نبرد تمام سلاح هستم و دلاور آزموده هستم گاهی نیزه زنم و گاه شمشیر. من در مقابل وی رفتم، به من ضربتی زد، من نیز ضربتی زدم از بس که سر وی کلان بود، خودی که بر سر وی گنجد یافت نشدی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 175
لا جرم سنگ کلانی را میان تهی ساخته بر سر خویش نهادی، شمشیر من سنگ را دو پاره کرد و او را بکشت.
آیا در میان شما کسی بود که چنین زور آزمایی کند گفتند: نه. آیا در میان شما کسی هست که جز من در باره وی پیامبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد که در قرآن گفته: خدا می‌خواهد که پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک گرداند. پیامبر (ص) عبایی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین (ع) در آن جای داد سپس گفت: خدایا اینان خاندان من‌اند پلیدی را از ایشان دور سازد و ایشان را پاک گردان. گفتند:
به خدا سوگند در میان ما کسی نیست که این آیه جز برای تو و خانواده تو شایسته باشد. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: من سرور فرزندان آدم هستم و تو ای علی سرور تازیان هستی؟. گفتند: نه.
باز علی گفت: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در مسجد بود که به سوی آسمان نگریست، دید چیزی را می‌آوردند، به سوی

آن شتافت و یاران وی نیز رسیدند به چهار سیاه رسید، تابوتی بر دوش داشتند، گفت: آن را بر زمین گذارید، گذاردند، گفت: روی آن را گشودند، در آن بنده‌یی سیاه بود که غلی در گردن داشت، پیامبر پرسید این کیست؟.
گفتند: غلام ریاحین است، از نابکاری از ایشان گریخته و مرده، و به ما فرمان دادند که وی را همچنان با غل به گردن در خاک سپاریم. من گفتم: ای پیامبر این غلام هر گه که مرا می‌دید می‌گفت: ای علی من ترا دوست دارم، و می‌گفت: ترا دشمن ندارد مگر کافر. پیامبر گفت:
بر همین اعتقاد خدا به وی پاداش داده که هفتاد قبیله از فرشتگان هر قبیله هزار تیره‌اند، و بر وی نماز می‌گزارند، پیامبر غل را از گردن وی بیرون آورد، و خود بر وی نماز گزارد و به خاک سپرد؟ همه گفتند: نه.
باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد که دی شب به من فرمان دعا داده شد که چیزی از خدا بخواهم، من برای ما هر دو خواستم. همه گفتند: نه. گفت: می‌دانید که پیامبر (ص) خالد بن ولید را به قبیله بنی جذیمه فرستاد و با آنان آن کار را کرد چون پیامبر آگاه شد به روی منبر سه بار گفت: خدایا من از آنچه خالد کرده بیزار هستم، آنگاه گفت: ای علی تو برو و من رفتم به ایشان عوض و دیه دادم و ایشان را به خدا سوگند دادم که دیگر چیزی مانده؟ گفتند: چون ما را سوگند دادی می‌گوییم که ظروف سکان و زانو بند اشتران مانده، تاوان آنها را نیز پرداختم، باز زر بسیاری داشتم همه را به ایشان دادم و گفتم اینها را از آنچه دادم که ذمه پیامبر (ص) را از آنچه می‌دانید و نمی‌دانید پاک کرده باشم به پیامبر گفتم، گفت: به خدا سوگند آنچه تو کرده‌یی شادمان‌تر هستم تا از گله‌یی از اشتران سرخ موی. گفتند: همه را دانیم: باز گفت: شما شنیدید که پیامبر می‌گفت: ای علی دیشب پیروان مرا در برابر به رده داشتند من برای تو و پیروان تو از خدا آمرزش خواستم. همه گفتند: چرا شنیده بودیم. باز گفت:
شما شنیدید که روزی پیامبر به ابی بکر گفت: برو و گردن مردی که در فلان جاست بزن رفت و بازگشت، گفت: آن مرد در حال نماز گزاردن بود از این روی وی را نکشتم. به عمر گفت: تو برو و او را بکش، او نیز بازگشت و همین را گفت. پیامبر گفت: من شما را فرمان قتل وی دادم، شما می‌گویید آن چون نماز می‌گزارد نکشتیم. آنگاه به من گفت: ای علی برو او را بکش من رفتم و او را نیافتم. من بازگشتم و گفتم: او را نیافتم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 176
پیامبر تصدیق من کرد و گفت: هر گاه می‌یافتی می‌کشتی. گفت: در شما کسی جز من هست که پیامبر در حق وی گفته باشد: دوست تو در بهشت است و دشمن تو در دوزخ. گفتند: نه. عائشه به پیامبر گفت: ابراهیم فرزند ماریه قبطیه از تو نیست از آب فلان مرد قبطی‌ست. پیامبر به من گفت:

برو او را بکش. گفتم: بی‌تحقیق مانند آهن گداخته به کرک نابود سازم یا تحقیق کنم بعدا به قتل رسانم. گفت: بعد از تحقیق من دنبال وی رفتم او چون مرا دید در باغی رفت و بالای خرما بنی جست من نیز رفتم از زیر دیدم که آلت مردی ندارد به پیامبر گفتم. خدای را سپاس گزارد که به تهمت عائشه او را نکشت؟. همه تصدیق کردند، که چنین است که می‌گویی. علی گفت: خدایا تو گواه باش بر آنچه گفتم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 178

[بابهای منشهای پنجاهگانه و بالاتر]

اشاره

ترجمه

(998) پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاشته

اشاره

- ابو حمزه ثمالی گفته: این نامه امام علی بن الحسین است که به یکی از یاران خود نگاشته: بدان خدای را بر تو حقوقی‌ست، در هر جنبش و آرامشی در هر حال و هر مقال و در هر مرتبه و مقامی که هستی و در هر اندامی که بگردانی. و در هر ابزاری که به کار بری حقی به گردن تو ثابت است. برترین همه این حقوق، حقوق خداست که بر تو لازم گردانیده زیرا آن ریشه همه حقوق است. آنگاه آنچه برای توست که بر تو واجب ساخته از فرق سر تا کام تو نسبت به اندامهای گوناگون تو.
خدا برای زبان تو، گوش تو، دیدگان تو، دست تو، پای تو، شکم تو، فرج تو حقی نهاده. این هفت اندام که با آنها کار می‌کنی هر کدام را حقی‌ست، برای همان کارهایی که باید انجام دهی بر تو حقی ثابت کرده، برای نماز تو، روزه تو، زکات تو، قربانی تو، و دیگر کارهای تو بر تو حقی‌ست به اضافه از این حقوق که در درون خودداری برای دیگران نیز بر تو حقوقی‌ست. برتر از همه آنها: حقوق پیشوایان است، آنگاه حقوق زیر دستان، سپس حقوق خویشان، این حقوق هر کدام شعبه‌هایی دارد، حقوق پیشوایان تو سه است، برترین آنها حق کسی‌ست که به سلطنت ترا اداره و پرورش می‌دهد، آنگاه حق آنکه ترا به دانش و بینش پرورش می‌دهد، سپس حق آنکه ترا به فرمانروایی پرورش می‌دهد، همه پرورش دهندگان تو بر تو
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 179
پیشوا هستند.
و حقوق زیر دستان تو سه است، برترین آنها حق کسانی‌ست که بر ایشان فرمانروایی داری. آنگاه حق شاگردانی که از تو سودمند به دانش می‌گردند زیرا نادان زیر دست داناست، سپس حق کسانی که دارای سودهای ایشان هستی مانند: زن و بنده. حقوق زیر دستان تو بسیار است و با هم بستگی دارد مانند: حقوق خویشان و هم‌نژادان که برترین آنها بر تو حق مادر است سپس پدر سپس فرزند، سپس برادر سپس هر کدام که نزدیک‌تراند و شایسته‌تر. سپس حق آنکه به تو نعمت داده سپس حق آنکه اکنون به تو نعمت می‌دهد آنگاه حق آنکه به تو نیکی کرده سپس حق بانگی را که ترا به نماز آگاه می‌کند، سپس حق امام جماعت بر تو سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه، سپس حق یار تو، سپس حق همکار تو، سپس حق دارای تو، سپس حق بستانکاری که از تو وام می‌خواهد، سپس حق همدم تو، سپس حق آنکه بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق آنکه به وی اقامه دعوی کردی آنگاه حق آنکه با تو کنکاش می‌کنی، سپس حق آنکه

به تو در کنکاش رأی می‌دهد، سپس حق آنکه از تو پند می‌خواهد، سپس حق آنکه از تو پند می‌خواهد سپس حق آنکه به تو پند می‌دهد، سپس حق کلان‌تر از تو، سپس حق خردتر از تو، سپس حق آنکه از تو درخواست کرده، سپس حق آنکه به دست خود به تو بدی رسانیده به عمد یا غیر عمد، سپس حق مردمان به تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تواند، سپس حقوقی که به مقتضای احوال زندگی پدیدار می‌گردد. نیک بخت آنکه خدا وی را یاری دهد تا حقوقی که بر وی فرض کرده به جای آورد.
حق خدا بر تو آن‌ست که وی را به یگانگی و بی‌انبازی بستایی و بپرستی. هر گاه از روی پاکی اعتقاد این کار را انجام دهی خدا کار جهان و جاویدان ترا بسنده کند. حق نفس تو به تو آن‌ست که ویرا در بندگی خدا به کار گماری و حق زبان تو آن است که آن را از دشنام دادن نگاهداری و به گفتار نیک خوی دهی و سخنان پریشان مگویی و با آن به مردمان نیکی رسانی و خوبی ایشان را باز گویی و حق گوش آن‌ست که با آن از دشیاد مردم باز ایستی و آنچه روا نیست مشنوی و حق دیده آن‌ست که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن به آن پند و اندرزگیری، حق دست آن‌ست که آن را به آنچه جائز نیست دراز مکنی و حق پای آن‌ست که با آنها به سوی ناروا مشتابی زیرا آن گام تباه ترا از راه راست می‌لغزاند و در دوزخ می‌افکند و حق اشکم آن‌ست که آن را انبان ناشایست مسازی و پیش از سیری مخوری و حق تناسلی تو آن‌ست که آن را از زنا و بد پاک داری و از دیدگان مردم بپوشانی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 181
ترجمه

(999) حق نمازگزاری، آن‌ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده‌یی،

هر گاه این را نیکو دریافتی باید با خلوص و اعتقاد و امیدوار در عین حال با وقار و حضور قلب در برابر وی ایستاده باشی و احکام آن را کاملا دریافته باشی.
و حق حج‌گزاری آن‌ست که، بدانی در آن مهمان خدای خویش هستی و از گناه‌های خود بگریختی و به او پرداختی و آنچه خدای بر تو واجب گردانیده انجام می‌دهی.
و حق روزه داشتن، آن‌ست که بدانی بندیست که خدا بر زبان و گوش و دیدگان و اشکم و فرج تو نهاده تا بدین جهت ترا از دوزخ برهاند، هر گاه روزه داشتن را کنار گذاری پرده‌یی که خدای بر تو کشیده دریده باشی.
و حق زکات آن‌ست که بدانی زکات و صدقه تو نزد خدا امانتی‌ست که نیازمند به گواه خواستن نداری.
هر گاه چنین دانی هر چه نهانی‌تر باشد بیشتر محل اعتماد توست، از آنچه آشکارا به امانت سپاری و بدانی که صدقه در جهان هر گزندی را دور می‌کند و در جاویدان آتش دوزخ را کنار می‌نهد.
و حق قربانی آن‌ست که بدان خشنودی خدای را خواسته باشی و مردمان را منظور نداری و این عمل را
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 182
فقط برای خدا به جای می‌آری تا در قیامت موجب نجات باشد.
و حق فرمان روا آن‌ست که بدانی تو برای وی وسیله آزمایشی و او به تو گرفتار است چون که خدا وی را بر تو فرمانروایی داده. تو باید خویشتن را در معرض خشم وی در نیاوری تا خویشتن را به نابودی نیفکنده باشی و در مظلمه وی شریک مگردی.
و حق آنکه به تو دانش فرا می‌دهد آن‌ست که وی را گرامی داری و مجلس او را احترام گزاری هنگام استفاده نیک گوش داری و بر وی اقبال کنی و آواز خویش را بر او بلند مسازی. هر گاه کسی از او پرسشی کرد تو پاسخ مده تا او پاسخ دهد. در محضر وی با کسی خصوصی سخن مگوی، و از کسی نزد وی بد گویی مکن، هر گاه از وی به بدی یاد کرد تو از او دفاع نما و خرده‌های وی را پوشیده دار و نیکی او را آشکارا نما، با دشمنان وی همدمی مکن و با دوستان وی دشمنی مورز، هر گاه چنین کنی فرشتگان بر تو گواهی دهند که دانش برای خدا آموختی نه برای خواهش مردمان.
و حق آنکه خداوندگار توست، آن‌ست که از وی فرمان برداری کنی و با وی مخالفت مورزی مگر آنکه ترا به خلاف حق من فرمان دهد، هیچ گاه

برای خشنودی مخلوق معصیت خالق را مپسند.
و حق زیر دستان که بر ایشان فرمانروایی می‌کنی، آن‌ست که بدانی ایشان از ناتوانی زیر فرمان تو آمدند بر تو واجب است که با آنان به دادگری رفتار کنی و در شکنجه اینان مشتاب و خدای را سپاسگزار که چون تو مخلوقی را بر دیگری برتری داد.
و حق شاگرد آن‌ست که بدانی ترا سرپرست ایشان گردانیده در دانشی که به تو داده تو نیز باید به خوشرویی با آنان رفتار کنی و فرا دهی. هر گاه از دانش خویش ایشان را دریغ کنی خدا آبروی دانش ترا از دلها دور سازد.
و حق زن آن‌ست که بدانی خدا وی را برای آسایش و آرامش تو آفریده و این نعمتی‌ست از خدا برای تو، پس حق این نعمت را ادا کن و از خوراک و پوشاک و آنچه نیاز وی بدان است کوتاهی مورز و هر گاه نادانی کرد از وی درگذر.
و حق بنده تو آن‌ست که او آفریده تو نیست، پسر پدر و مادر توست، گوشت و خون وی با تو یکی‌ست، تو و او هر دو را خدای آفریده، تو هیچ چیزی نتوانی برای او آفرید او را دست تو امانت سپرده تا هر نیکی که توانی با وی به جای آوری چنان که خدا به تو نیکی کرده تو نیز با وی نیکی نما.
و حق مادر تو آن‌ست که بدانی بار ترا تحمل کرد و از نیروی خود ترا خوراک داد و با همه اعضای خویش ترا نگاهداری کرد سیری و نوشیدنی را با گرسنگی و تشنگی خود خریده و برای تو بی‌خوابی کشیده و ترا از سرما و گرما حفظ کرد تا فرزند وی باشی سپاس خدمت او را هرگز نتوانی چنان که هست بگزاری.
و حق پدر تو آن‌ست که بدانی او ریشه توست هر گاه نبود تو نیز نبودی، پدر نعمت اصلی توست، خدای را سپاس‌گزار که چنین نعمتی ترا ارزانی داشت تا ترا بزرگ گردانید.
و حق فرزند تو آن‌ست که بدانی از تو و وابسته توست باید غمخوار وی باشی و در راه و رسم خداشناسی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 183
و دینداری او را رهنما باشی و با وی چنان معامله کنی که دانی به نیکی بر وی پاداش بری و به بدی کردن در حق وی کیفر می‌بینی.
حق برادر تو آن‌ست که بدانی او دست تو و ارجمندی تو و توانایی توست هیچ گاه او را اسباب معصیت و ستم خود مساز و در برابر دشمن وی را یاری کن و برای او خیر اندیش باش، هر گاه مخالف فرمان خدا کار بندد از او یاری مکن و فرمان خدای را یاری کن.
حق آنکه ترا خریده و آزاد کرده آن است که بدانی خواسته خویش را بر تو هزینه کرده و ترا از بند خواری برآورده و به ارجمندی آزادی داده و برای

بندگی خدا به تو آسایش داده و دانسته باشی که وی بر زنده و مرده تو از دیگران شایسته‌تر است، از جانب خود هر چه داری هر گاه نیازمند است باید وی را یاری کنی هر چند توانایی از خداست و در جاویدان بهشت پاداش است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 184
ترجمه

(1000) و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد-

آن‌ست که این را بدانی که او از خواسته خود ترا آزاد کرد تا بهتر آماده بندگی خدا باشی از این رو تو باید او را یاری کنی.
و حق آنکه به تو نیکی رسانیده آن‌ست که از او سپاس کنی و نیکی وی را به یاد آوری و او را ستایش کنی و میان خود و خدا در باره وی دعای خالص کنی، چون چنین کردی واقعا در آشکار و نهان حق نیکی وی را رسانیده‌یی.
سپس هر گاه روزی توانایی یافتی به وی پاداش آن نیکی را بدهی.
و حق بانگی آن‌ست که ترا به یاد خدای درآورد و به بندگی او بخواند و در انجام فریضه واجب به تو یاری دهد، تو باید به این نیکی که برای تو می‌کند از وی سپاسگزار باشی.
و حق امام جماعت تو در نمازگزاری آن‌ست که بدانی نماینده میان تو و خدای توست و از سوی تو نزد خدا سخن می‌گوید و تو از سوی وی سخن نمی‌گویی و برای تو دعا می‌کند و تو برای او دعا نمی‌کنی و بیم ایستادن نزد خدای را نداری و بیم ایستادن نزد خدای را او از سوی تو متحمل می‌شود: هر گاه نماز تو کاستی داشته باشد به گردن اوست و هر گاه درست باشد در پاداش وی شریک خواهی بود و او را به تو فزونی نیست، جان ترا با جان خویش نگاه داشته و نماز ترا با نماز خود نگاه داشته، پس وی را به همان اندازه سپاسگزار باش.
و حق همدم تو آن‌ست که با وی نرمی پیش گیری و دادگرانه با وی سخن رانی و از جای خویش بی‌دستور وی برنخیزی و کسی که نزد تو نشیند بی‌فرمان تو می‌تواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکی‌های وی را به یاد داشته باشی و جز سخن نیک با وی چیزی مگویی.
و حق همسایه تو آن‌ست که وی را در غیاب نگاه داری و در حضور گرامی شماری و در مقابل ستمی که به وی می‌شود یاری کنی و در خرده‌هایش جستجوی مکنی و هر گاه بدی از وی دیدی نهان سازی و هر گاه بدانی که پند و اندرز پذیر است در تنهایی وی را پند ده. در سختی وی را تنها مگذاری و از لغزش وی درگذری و گناه وی را ببخشی و به بزرگی با وی همدمی کنی، توانایی از خداست.
و حق دوست آن باشد که وی را گرامی داری، با انصاف با وی دوستی کنی، چنان که از تو پذیرایی کند از وی پذیرایی ساز و مگذاری در جوانمردی بر تو پیشدستی کند و هر گاه پیش دستی کند تو بدو عوض ده و او را دوست دار چنان که ترا دوست دارد و هر گاه قصد گناهی کند وی را از آن باز دار و پیوسته وی را به نیکی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 185

رهنمون باشی و از شکنجه خدا او را بترسانی، توانایی از خداست.
و حق شریک تو آن‌ست که هر گاه دور باشد کارهای شرکت وی را از سوی او انجام دهی و هر گاه حاضر باشد وی را بهمکاری رعایت کنی و بر خلاف وی حکم مکنی و بی‌مشورت وی برای خود کار مکنی و خواسته وی را نگاه داری کنی، در اندک و بسیار با وی خیانت مورزی چون نباید دو شریک با یک دیگر خیانت کنند و حق خواسته تو آن است که جز از راه درست بر مگیری و در غیر شایسته هزینه مکنی و آنکه را سپاس تو نمی‌گزارد در آن بر خویش مقدم مداری و در آن به فرمان خدا کار کنی و با فراخی به آن تنگ چشمی مورزی تا افسوس مخوری، توانایی از خداست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 186
ترجمه

(1001) و حق بستانکاری که خواسته خود می‌خواهد،

آن‌ست که هر گاه داری به وی دهی و هر گاه نداری وی را از خود به گفتار شیرین خوش گردانی و به نرمی از خود دور سازی.
و حق همدم، آن‌ست که او را گول مزنی و فریب مدهی و با وی نیرنگ و دغل مبازی و در کار وی از خدا بپرهیزی.
و حق آنکه بر تو اقامه دادخواهی کرده، آن‌ست که هر گاه می‌دانی دادخواهی وی حق است تو خود گواه خویش گرد و به وی ستم مکن و حق وی را باز ده و هر گاه آنچه گفته تباه است با وی مدارا کن و در پاسخ وی سرسختی نشان مده و خدای را به خشم میاور، توانایی از خداست.
و حق آنکه به وی دادخواهی داری، آن‌ست که هر گاه در دادخواهی خود بر حق هستی با او نرم سخن ران و هر گاه ناحق گویی از خدای بیمناک باش و توبه کن و دادخواهی را رها ده.
و حق آنکه در کار خویش با تو کنکاش کند آن‌ست که هر گاه رأی درستی داری با وی بگویی و هر گاه نداری وی را رهبری کنی به آنکه داند.
و حق آنکه با وی مشورت کنی آن‌ست که هر گاه بر خلاف نظر تو نظری داد به وی بدبین مباش و هر گاه موافق باشید، خدای را ستایش کن.
و حق آنکه از تو پند نیوشد آن‌ست که حق اندرز و پند را نسبت به وی برسانی و در باره او دل سوز باشی.
و حق پند بد تو آن‌ست که نسبت به وی فروتن باشی و به سخن او گوش فرا دهی هر گاه نیکو گوید و هر گاه نادرست گوید به وی رحمت فرستی و با وی بدبین مباشی و هر گاه بدانی که خطا می‌رود از او باز خواست مکن مگر آنکه در معرض اتهام و بدبینی باشد که باید به کار وی توجهی مکنی. توانایی از خداست.
و حق کلان‌تر آن‌ست که وی را گرامی داری، برای سن وی و بزرگ داری برای آنکه پیش قدم است و با وی مستیزی و پیش از وی به راهی مروی و در راه رفتن از وی پیشی مگیری و با وی کودکانه رفتار مکنی و هر گاه با تو سبکی کند تحمل کنی و برای اسلام و پیروی او را گرامی داری.
و حق خردتر آن‌ست که وی را با مهربانی آموزش دهی و از وی گذشت داشته باشی و خرده وی را نهان داری و با وی گرمی پیش گیری و او را یاری دهی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 187
و حق‌خواهان آن‌ست که به اندازه نیازمندی وی یاوری و دستگیری کنی. و حق آنکه از وی درخواست داری آن‌ست که هر گاه نیاز ترا برآورد با وی سپاسگزار باشی و حق وی را بشناسی و هر گاه از تو دریغ ورزد عذر وی

بپذیری.
و حق آنکه برای خدا ترا خشنود کرده آن‌ست که خدای را ستایش کنی بعدا از وی سپاسگزار باشی. و حق آنکه با تو بدی کرده آن‌ست که از او درگذری و هر گاه گذشت از وی زیانبخش است و انگیزه سرکشی وی گردد، برای دست آوردن حق خود یاوری بجویی. قرآن گفته: کسانی که در برابر ستم انتقام کشند گناهی ندارند و حق همکیشان تو آن‌ست که همیشه از خدا شادمانی و تندرستی ایشان را خواستار باشی و با بدان آنان مهربانی پیش گیری و ایشان را به راه راست آوری و دل‌جویی فرمایی و از نیکان اینان سپاسگزاری سازی و گزند و آزار را از ایشان دور گردانی و هر چه برای خود می‌پسندی برای ایشان نیز بپسند و هر چه را برای خود نمی‌پسندی برای ایشان مپسند. پیران و کهنسالان ایشان را پدر خویش دانی و برنایان آنان را برادران خویشتن و پیره زنان اینان را مادر خود و کودکان ایشان را فرزند خویش به شمار آری.
و حق کافری که در پناه دین اسلام است، آنچه را خدای از اینان پذیرفته تو نیز بپذیری تا به عهد خویشتن به خدا وفادار هستند تو نیز با ایشان وفادار باشی.
ترجمه

(1002) پنجاه منش از منشهای گراینده است

- امام صادق گفته: «صفت گرانیده به خدا:
نیروی در دینداری، دور اندیشی در نرمی، گرایشش به سر حد یقین است، در دریافت کیش کوشاست، در نیکی پایدار است، هنگام شهوت دیده پوش است، دانش با بردباری دارد با نرمی سپاسگزاری می‌کند، به شایستگی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 188
بخشش می‌کند، درخواسته میانه روست، در حضر بردبار است، و در توانایی گذشت دارد، برای پیشوای خود فرمان بردار است، نیکی خواه است، گرایش به پرهیزکاری دارد، آزمند به جهاد است، هر چه کار مهم باشد برای نماز رها سازد، بهنگام سختی شکیباست، در برابر پیش آمدها سنگین است، در مکاره با صبر است، هنگام نعمت سپاسگزار است، دشیاد نمی‌کند یعنی غیبت، تکبر نمی‌ورزد، ستم نمی‌کند، در برابر ستمکاری شکیباست، خویشاوندی را نمی‌برد، سست نیست، بد خوی و سخت دل نیست، هرزه دیده و شکمخواره نباشد، زبون شهوت نگردد، به مردمان رشک نبرد، در زندگی به خویش و همسر خود تنگ نگیرد، تندرو و بیهوده پاشی نکند، بلکه میانه روست، ستمرسیده را یاری می‌کند، به بیچارگان جوانمرد است، خویشتن را به رنج افکند برای آسایش دیگران، به ارجمندی جهان گرایش ندارد، و از رنج آن زاری نکند مردمان در پی همت خویشتن‌اند، اما همت او را سرگرم ندارد، در بردباری کاهشی ندارد، در اندیشه‌اش سستی نیابی، آیین و کیش خود را تباه ندارد، آنکه با وی مشورت کند رهنمایش کند، هر که با وی یاری کند او نیز با وی همراهی کند، از بیهودگی و دشنام، نادانی گریزان است. اینها منشهای انسان گراینده است.
ترجمه

(1003) پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد

- هارون پور خارجه گفته: از امام صادق شنیدم که می‌گفت: هر که پنجاه حج گزارد، خدا برای وی در بهشت عدن شهرستانی بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوریان بهشت است با هزار زن و در بهشت از یاران پیامبر اسلام باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 190

[بابهای منشهای هفتادگانه و بالا]

اشاره

ترجمه

(1004) امیر المؤمنین علی (ع) هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند

اشاره

- مکحول گفته: علی (ع) می‌گفت حفاظ یاران پیامبر دانند که در میان ایشان کسی نبود که فزونی داشته باشد مگر آنکه من با وی شریک هستم و بر وی برتری دارم، لیک من هفتاد هنر دارم که کسی از ایشان را در آنها با من شرکت نیست. پرسیدم مرا از آنها آگاه ساز گفت:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 191
(یکم)- چشم بهمزدنی من مشرک به خدا نبودم ولات و عزی را که از بتان عرب است نپرستیدم. (دوم)- من هرگز باده‌گساری نکردم. (سوم)- سرپرست من در کودکی پیامبر (ص) بود زیرا مرا از پدرم درخواست کرد من از همان زمان با وی همدم بودم. (چهارم)- من پیش از همه ایمان و اسلام پذیرفتم. (پنجم)- پیامبر به من گفت: ای علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی مگر آنکه پس از من پیامبری نیست.
(ششم)- من آخرین کسی بودم که از پیامبر جدا شدم و او را در گوش نهادم. (هفتم)- چون به غار ثور رفت مرا در بستر خویش خوابانید چون مشرکان به سرای وی درآمدند گمان بردند من محمد هستم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: یار تو کجاست؟، گفتم: پی کاری رفت. با یک دیگر گفتند هر گاه گریخته بود این را با خود برده بود. (هشتم)- پیامبر (ص) هزار دانش برای من گشود که از هر یک هزار در گشوده گردد و یکی از آنها را به کسی جز من یاد نداده. (نهم)- پیامبر (ص) گفته: ای علی چون خدا اولین و آخرین را برانگیزد برای من منبری برتر از منبر پیامبران گذارد و برای تو نیز منبری نهد برتر از منبر اوصیای دیگر. (دهم)- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی چیزی در قیامت به من نداده‌اند مگر آنکه مانند آن را برای تو نیز درخواست کردم.
(یازدهم)- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم دست تو در دست من است تا به بهشت روی. (دوازدهم)- من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی تو در امت من مانند کشتی نوح هستی که هر که در آن سوار شود رهایی یابد و هر که در نیاید غرق گردد. (سیزدهم)- پیامبر دستار خود را به سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدای را بر من خواند تا به یاری خدا ایشان را شکست دادم.
(چهاردهم)- پیامبر (ص) به من گفت: که بر پستان خشک گوسپندی دست سودم، گفتم: تو دست بکش گفت:
ای علی کردار تو کردار من است من بر آن دست سودم. به من شیر داد خورشی از آن به پیامبر دادم، پیر زنی آمد تشنه بود به او نیز خورانیدم. پیامبر گفت: من از خدا خواسته‌ام که برای تو برکت دهاد و برآورده کرد.

(پانزدهم)- پیامبر مرا وصی خود گردانید و گفت: ای علی جز از تو کسی مرا غسل مدهد و به خاک مسپارد، چه هر گاه جز تو دیده کسی بر عورت من افتد کور گردد! گفتم: من چگونه می‌توانم تنها ترا بشویم، گفت: از غیبت ترا یاری کنند، هنگام شستن آنچنان شد که پیامبر گفته بود.
(شانزدهم)- من خواستم او را برای غسل برهنه سازم، آوازی شنیدم که ای وصی محمد او را برهنه مساز ناگزیر از زیر جامه وی را غسل دادم، به خدا سوگند عورت وی را ندیدم، خدا از میان یاران وی مرا به این بزرگواری ویژه ساخت.
(هفدهم)- ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند، اما خدا وی را به من تزویج کرد و پیامبر (ص) گفت: ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خدا بانوی بانوان بهشت و پاره تن مرا به تو به زنی داد، گفتم: مگر من از تو نیستم؟: گفت: ای علی، تو از منی و من نیز از تو مانند دستی نسبت به دست دیگر در جهان و جاویدان از تو بی‌نیاز نخواهم بود. در قیامت از همه به من نزدیک‌تر نشینی، فرشی برای من گسترانند و فرشی برای تو من در گروه پیامبران هستم و تو در شمار اوصیا بر سر تو تاجی از نور است و دیهمی از کرامت
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 192
هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از شمار مردمان آسوده گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 193
ترجمه

(1005) [ادامه روایت]

نوزدهم- پیامبر (ص) به من گفت: تو در آینده با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد می‌کنی به تعداد هر تنی از ایشان که با تو نبرد می‌کنند. صد هزار از پیروان خود را در قیامت شفاعت خواهی کرد. گفتم: ناکثان چه کسانی هستند؟. گفت: طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت. می‌کنند و در عراق نقض بیعت کنند. هر گاه چنین کنند با ایشان نبرد کن که نبرد با اینان پاک کردن زمین است. پرسیدم قاسطان کیستند؟. گفت: معاویه و پیروان وی. پرسیدم: مارقان کیان‌اند؟. گفت: پیروان ذی الثدیه‌اند و از دین بیرون جهند چنان که تیر پران از چله کمان، ایشان را بکش که در کشتار اینان گشایشی برای مردم زمین است و بر ایشان شکنجه شتابان است و برای تو اندوخته نیکان.
بیستم- از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: تو در میان پیروان من مانند در حطه‌یی در بنی اسرائیل هر که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 194
در ولایت تو در آید در دری آمده که خدا فرمان داده.
بیست و یکم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: من شهرستان دانش هستم و علی در آن است که هرگز به شهرستان نمی‌توان در آمد مگر از در آن. آنگاه گفت: ای علی تو به زودی پیمان مرا نگاهداری می‌کنی و بر سیرت من نبرد کنی و پیروان من با تو سرکشی خواهند کرد.
بیست و دوم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: خدا دو فرزند من حسن و حسین را از نوری بیافریده که به تو و فاطمه ارزانی داشته. ایشان چون دو گوشواره باشند که به گوش جنبان‌اند تابش آنان هفتاد مقابل تابش کشته‌شدگان راه خداست. ای علی خدا به من مژده داده که ایشان را چنان گرامی بدارد که کسی را چنین گرامی نداشته مگر پیامبران و فرشتگان را.
بیست و سوم- پیامبر (ص) در زمان حیات خود انگشترین و زره و کمر خود را به من ارزانی داشت و شمشیر خود را در میان من بست در حالی که همه یاران و عم وی عباس حاضر بودند مرا بدین کرامت ویژه ساخت.
بیست و چهارم- خدا به پیامبر آیه نجوی را فرستاد که می‌گوید: ای گروندگان هر گاه با پیامبر نجوی کنید پیش از آن صدقه دهید، من دیناری داشتم آن را به ده درم سیم مبدل کردم و هر گاه که با پیامبر نجوی می‌کردم قبل نجوی کردن درمی صدقه می‌دادم، در حالی که هیچ کدام از پیروان وی نه قبلا و نه بعدا چنین نکرد. تا آیه دیگر رسید که می‌گوید: آیا بیمناک شدید که پیش از نجوی خویش صدقه دهید چون نکردید خدا به شما

ببخشود و گفت: تابَ اللّهُ عَلَيْكُمْ. توبه از گناه است.
بیست و پنجم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: پیامبران به بهشت درنیایند تا من نخستین بار درآیم و اوصیا به بهشت در نیایند تا تو نخستین بار درآیی. پیامبر به من گفت: خدا به من مژده داده که تو ای علی سرور اوصیا هستی و دو فرزند تو: حسن و حسین سروران جوانان بهشت‌اند.
بیست و ششم- برادر من جعفر با دو بال که از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده در بهشت با فرشتگان پیوسته در پرواز است.
بیست و هفتم- عم من حمزه سرور کشته‌شدگان در راه خداست.
بیست و هشتم- پیامبر (ص) گفت که خدا در باره تو به من مژده داد که تخلف ندارد مرا پیامبر گردانید و ترا خلیفه من، پس از من تو از پیروان من همان را بینی که موسی از فرعون دید. تو باید شکیبا باشی و ایشان را به خدا واگذاری من دوستان ترا دوست دارم و دشمنان ترا دشمن.
بیست و نهم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی تو خداوند حوضی، فردا کسی جز تو بر آن دست ندارد، گروهی پیش تو آیند و آب خواهند. در پاسخ ایشان گویی: نه و به اندازه ذره‌یی ندهم، ناامید بازگردند، چون پیروان من و تو آیند گویی سیراب گردید و سفید روی باز گردید.
سی‌ام- از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: فردای قیامت پیروان من با پنج درفش درآیند. نخستین درفشی که بر سر حوض کوثر آید از آن فرعون این امت است که معاویه باشد. دوم- سامری این امت که عمرو بن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 195
عاص می‌باشد. سوم- جاثلیق این امت که ابو موسی اشعری باشد. چهارم- ابو الاعور سلمی باشد. پنجم- درفش توست با پیروان تو خدا به آن درفش‌های پیشین گوید: باز گردید، بازگردند، آنگاه پیروان من و تو که با خارجیان و پیمان‌شکنان و گریختگان در صراط و در رحمت نبرد کنند، پیروان ما چیره گردند.
آن دسته‌های پیشین گویند ما فریب خوردیم. امروز از شما عوض پذیرفته نیست و نه از کافران، جای شما دوزخ است. در دست من عصایی‌ست از خار عوسج که دشمنان خدای را بدان برانم چنان که اشتران ناشناس را از سر آب می‌رانند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 196
ترجمه

(1006) [ادامه روایت]

سی و یکم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: هر گاه از آن جهت نبود که غلات از پیروان من در باره تو می‌گفتند چنان که در حق عیسی بن مریم گفتند، فضیلتی برای تو می‌گفتم که به هیچ گاه نگذری مگر آنکه خاک پای ترا برای درمان برگیرند.
سی و دوم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: خدا مرا با بیم دشمنان یاری کرد و از درگاه وی درخواست کردم که ترا نیز چنان یاری دهد. برای تو نیز همان را خواست.
سی و سوم- پیامبر (ص) در گوش من آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود همه را فرو گفت و خدا آن را بر من به زبان پیامبر خود روان گردانید.
سی و چهارم- ترسایان مدعی شدند که با پیامبر مباهله کنند. خدا این آیه را فرستاد که: هر که در دین اسلام با تو مجادله کند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگوی: پسران شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را دعوت می‌کنیم، آنگاه نفرین خدای را بر دروغگویان می‌گردانیم.
در اینجا نفس من نفس پیامبر (ص) بود و مقصود از زنان: فاطمه و از پسران: حسن و حسین (ع) است. آنگاه گروه ترسایان پشیمان شدند و از پیامبر (ص) استعفاء خواستند و پذیرفت. به حق آنکه تورات را به موسی و قرآن را به محمد فرستاد، هر گاه با ما مباهله کرده بودند همه به صورت بوزینگان و خوکان مسخ می‌گردیدند.
سی و پنجم- پیامبر روز نبرد بدر مرا گفت: مشتی ریگ بیاورم، آوردم دیدم بوی مشک می‌دهد، او آنها را به مشرکان پرتاب کرد چهار ریگ از بهشت بود و ریگی از خاور و ریگی از باختر و یکی از عرش با هر یک صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند. خدا به این کار کسی را جز من گرامی نداشته بود نه در قبل نه در بعد.
سی و ششم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت‌تر از نمرود و نابکارتر از پی‌کننده ناقه ثمود است، عرش خدا از قتل تو بلرزد، تو در حال از صدیقان و شهیدان خواهی بود.
سی و هفتم- خدا از میان یاران پیامبر مرا به دانستن ناسخ قرآن از منسوخ و محکم آن از متشابه و خاص
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 197
آن از عام مخصوص گردانید، از لطفی‌ست از خدا بر من و پیامبر خود، پیامبر گفت: ای علی خدا به من دستور داده ترا به خویشتن نزدیک گردانم و ترا بیاموزم و با تو نرمی پیش گیرم از این رو فرمان برداری می‌کنم.

سی و هشتم- پیامبر مرا به جنگی فرستاد و در باره من دعا کرد برخی از یاران وی از لطف به من اندوهناک گردیدند و گفتند: هر گاه محمد توانستی پسر عم خویش را به پیامبری رساندی رسانیدی، خدا مرا این اندیشه آگاه ساخت و بر زبان پیامبر گرامی داشت.
سی و نهم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: هر که گمان برد مرا دوست دارد و علی را دشمن دروغ گفته، دوستی من و دوستی تو جمع نگردد مگر در دل مؤمن، خدا دوستان ما را پیش روان اهل بهشت ساخته و دشمنان ما را به سوی دوزخ کشانده.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 198
ترجمه

(1007) [ادامه روایت]

چهلم- پیامبر (ص) مرا در یکی از نبردها به سر چاهی فرستاد، آن آب نداشت بازگشتم و گفتم: آب ندارد. گفت: گل دارد؟ گفتم: آری، گفت. از گل آن بیاور اندکی آوردم، در آن گفتاری گفت: آن گاه آن را داد و گفت: آن را در چاه بینداز انداختم، ناگاه آب از آن جوشیدن گرفت تا پیرامون چاه پر شد، آمدم و گفتم: گفت: این کار به برکت تو بود، من به این منقبت در میان یاران پیامبر مخصوص شدم.
چهل و یکم- من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی مژده که فرخ سروش نزد من آمد و گفت: ای محمد خدا به یاران تو نظر کرد، پسر عم تو و شوی دخت تو فاطمه را برترین یاران تو گفت و او را خلیفه تو فرمود.
چهل و دوم- از پیامبر شنیدم که گفت: ای علی مژده که سرای تو در بهشت برابر سرای من است و تو در آنجا در بلندترین مقام آن با من هستی، پرسیدم بلندترین مقام آن کدام است؟ گفت: گنبدیست
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 199
از در سفید که هفتاد هزار در دارد، جایگاه من و تو در آنجاست.
چهل و سوم- پیامبر گفت: خدا دوستی مرا در دل مؤمنان ثابت کرده و دوستی ترا نیز در دل ایشان پای بر جا ساخته و نیز دشمنی من و ترا در دل دشمنان و منافقان ثابت داشته، ترا فقط مؤمن پرهیزکار دوست دارد و جز منافق کافر کسی ترا دشمن ندارد.
چهل و چهارم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: در عرب کسی ترا دشمن ندارد مگر آنکه زنا زاده باشد و در عجم آنکه شور بخت و از زنان جز آنکه در پس حیض بیند.
چهل و پنجم- پیامبر مرا با چشم دردی که داشتم نزد خود خواند و با آب دهان خود آن را بهبودی بخشید.
و گفت: خدایا گرمی وی را سرد ساز و سردی او را گرم گردان. از آن زمان تا کنون دیگر چشم من درد نکشیده.
چهل و ششم- پیامبر به یاران و اعمام خود دستور داد در سراهای خود را از سوی مسجد ببندند لیک در سرای مرا باز گذارد و به فرمان خدا. این کار فقط برای من بود.
چهل و هفتم- پیامبر هنگام وصیت خود به من گفت: که وامهای مرا بپرداز، وعده‌هایی که داده‌ام برآور. گفتم: می‌دانی که من خواسته‌یی ندارم، گفت: خدا ترا یاری کند، خدا همه را بر من آسان گردانید چنان که وامها و وعده‌های او را ادا کردم و آنها حدود هشتاد هزار رسید و آنچه ماند، به فرزند خود حسن گفتم پس از مرگ من بپردازد.

چهل و هشتم- پیامبر روزی به سرای من آمد، من سه روز بود که چیزی نخورده بودم. گفت: ای علی چیزی داری؟ گفتم: سوگند به کسی که ترا پیامبری داد سه روز است من خود و همسرم و فرزندان من چیزی نخورده‌ایم. به فاطمه گفت: برو در خانه بنگر چیزی هست بیاور. گفت: اکنون در اندرون بودم چیزی نبود. گفتم: من بروم بنگرم. گفت: بنام خدا برو رفتم، دیدم طبقی از خرمای تازه و کاسه‌یی آبگوشت نان خورد کرده در پهلوی آن‌ست، آنها را پیش نهادم. پرسید آنها را که آورد؟ گفتم می‌دانم، گفت:
آورنده آن را وصف کن: گفتم: سرخی و سبزی و زردی داشت. گفت: اینها رنگهای بال فرخ سروش است که شرابه‌های از مروارید و یاقوت دارد. از آن آبگوشت خوردیم تا سیر شدیم، این کرامت از میان یاران پیامبر به من ویژه شد.
چهل و نهم- خدا پیامبر را به پیامبری اختصاص داد و مرا به وصایت، آنکه مرا دوست دارد خوش بخت است. در قیامت با پیامبران برانگیخته گردد.
پنجاهم- پیامبر هنگامی که سوره براءت را با ابی بکر فرستاد که برای مشرکان فرو خواند فرخ سروش به پیامبر گفت: خدا می‌گوید این را یا تو به مشرکان برخوان یا کسی که از خویشان تو باشد. از این رو مرا به اشتر عضباء که از آن او بود نشانید من ابا بکر را در ذو الخلیفه دریافتم و گرفتم این نیز از اختصاصات من است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 201
ترجمه

(1008) [ادامه روایت]

پنجاه و یکم- پیامبر در روز غدیر خم مرا پیشوای مردمان کرد و گفت: هر که را من سرور هستم علی نیز سرور اوست. نابود گردند ستمکاران.
پنجاه و دوم- پیامبر گفت: ای علی کلماتی به تو یاد ندهم فرخ سروش آنها را به من آموخت؟. گفتم:
بیاموز، گفت: بگوی: ای روزی ده تهی دستان ای مهربان بر درویشان، ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینایان، ای مهربان‌ترین مهربانان به من رحم کن و مرا روزی رسان.
پنجاه و سوم- خدا جهان را نابود نسازد تا قائم دودمان ما آشکار کند، دشمنان ما را بکشد، جزیه نپذیرد، صلیبها و بت‌ها را فرو شکند و نبرد جهان را به پایان رساند و خواسته‌ها را فرو گیرد و برابر بخش کند و در میان مردمان به دادگری رفتار کند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 202
پنجاه و چهارم- من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: ای علی به زودی بنی امیه ترا نفرین کنند و فرشته خدا هر نفرینی را به هزار نفرین به ایشان باز گرداند. و چون قائم ما بیرون آید چهل سال بر ایشان نفرین فرستد.
پنجاه و پنجم- پیامبر به من گفت: چند گروه از پیروان من در باره تو آزمایش گردند و پرسند چرا پیامبر علی را وصی خود ساخته با آنکه چیز را گفته؟ قرآن پس خدا برترین چیزها نیست؟ سوگند به آنکه مرا فرستاده هر گاه تو قرآن را فراهم نکنی هرگز فراهم نگردد. خدا این فضیلت را به من ارزانی داشت.
نه دیگر یاران وی را.
پنجاه و ششم- خدا خصائص دوستان و فرمان بران خویش را به من ارزانی داشت، و مرا وارث محمد کرد، هر که را این کار بد آید یا خوش.
پنجاه و هفتم- پیامبر در یکی از نبردها بی‌آب شد، گفت: ای علی نزد این سنگ شو و بگوی من فرستاده پیامبر هستم مرا آب ده، پیام را رسانیدم مانند: پستانهای گاو جوشیدن گرفت، شتابان پیامبر را آگاه کردم. گفت: ای علی برو از آن بیاورم، مردمان نیز آمدند با خود آن بردند و سیراب شدند و دست نماز گرفتند خدا مرا به این کرامت مخصوص ساخت نه دیگر یاران او را.
پنجاه و هشتم- پیامبر در یکی از نبردها که آب نایاب شده بود به من گفت: کاسه‌یی بیاور، آوردم دست راست خود را با دست من در آن نهاد و گفت: آب ده از میان انگشتان وی آب ریختن گرفت.
پنجاه و نهم- پیامبر مرا به گشودن قلعه خیبر فرستاد، به کنار آن در آمدم و

در را تکانی دادم از جای برآمد و به چهل گام دورتر افکندم چون درآمدم مرحب به نبرد من آمد او را کشتم و زمین را از خون وی سیراب ساختم، در حالی که پیش از من دو تن از یاران پیامبر رفتند لیک کاری از ایشان ساخته نشد.
شصتم- عمرو بن عبد ودّ که او را با هزار سوار برابر می‌دانستند چون وی را کشتم پیامبر گفت: ضربت علی روز خندق برتر از همه کار پری و آدمی‌ست. و گفت: همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.
شصت و یکم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: مثل تو در میان پیروان من مانند سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است، هر که از دل ترا دوست بدارد مانند آن‌ست که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هر که به دل دوست دارد و با زبان یاری کند مانند آن‌ست که دو سوم قرآن را خوانده و هر که به دل ترا دوست دارد و با زبان و دست ترا یاری می‌کند گویا همه قرآن را خوانده است.
شصت و دوم- من در همه نبردها با پیامبر بودم و درفش وی به دست من بود.
شصت و سوم- من هرگز از نبرد فرار نکردم و کسی با من نبرد نکرد مگر آنکه زمین را از خون وی سیراب کردم.
شصت و چهارم- مرغ بریانی بهشتی برای پیامبر آوردند، از خدا خواست که دوست‌ترین مردمان وی را بر او فرستد خدا به من کامیابی داد که بر او درآمدم و از آن با وی بخوردم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 203
شصت و پنجم- در مسجد نماز می‌گزاردم، درویشی درخواست کرد انگشترین خود بدو افکندم. خدا این آیه را در قرآن برای من فرستاد: ولی شما خدا و پیامبر است و آنان که ایمان آوردند و در نماز در حال رکوع تصدق می‌دهند.
شصت و ششم- خدا دو بار آفتاب را برای من باز گردانید به جز من برای کسی از پیروان محمد باز نگردانید.
شصت و هفتم- پیامبر گفت: مرا در زندگی و پس از مرگ وی سرور گروندگان بخوانند و این پا نام را جز به من به کسی دیگر نداد.
ترجمه

(1009) [ادامه روایت]

شصت و هشتم- پیامبر گفت: ای علی در قیامت بانگی خدا از میان عرش بانگ برآورد: که سرور پیامبران کجاست؟ من برخیزم. سپس بانگ برآورد: سرور اوصیا کجاست؟. تو پیش روی، رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالک دوزخ کلیدهای آنها پیش من نهد و گویند: خدا دستور داده که اینها را به تو دهیم و به تو فرمان داده که آنها را به علی دهی ناگزیر تو بخش‌کننده بهشت و دوزخ خواهی بود.
شصت و نهم- از پیامبر شنیدم که می‌گفت: تو هر گاه نبودی گروندگان از دو رویان شناخته نشدندی.
هفتادم- پیامبر مرا و همسر و دو فرزندان من حسن و حسین را به زیر عبایی قطوانی خوابانید، خدا این آیه را در ما فرستاد: خدا خواسته از شما دودمان پلیدی را دور سازد و شما را پاک دارد، فرخ سروش گفت:
ای محمد من نیز با شما هستم؟. فرخ سروش ششمین شد. مجاهد گفته: هفتاد آیه از قرآن خدا در باره علیست که کسی را با وی در آنها انبازی نیست از خاصگان این امت.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 204
ترجمه

(1010) پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام صادق گفته: هر كه در پايان شب نماز وتر گزارد و ايستاده هفتاد بار آمرزش خواهد يعنى بگويد:
استغفر اللّٰه و أتوب اليه
. و تا سالى بر آن وارد كند خدا وى را در شمار كسانى نهد كه سحرگاهان آمرزش خواهانند و از سوى خدا آمرزش وى مقرر است.
ترجمه

(1011) پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام محمد باقر گفته: آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد، خدا در آن روز وی را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند. اما باید دانست آنکه در روزی بیش از آن گناه ورزد در چنین کسی نیکی نباشد و در روایت دیگری به جای هفتاد هزار گناه هفتصد گناه گفته.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 205
ترجمه

(1012) پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام صادق (ع) گفته: هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید: «استغفر اللّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه» . در افق مبین نگاشته گردد. راوی پرسید افق مبین چیست؟ گفت: مرغزاریست بین عرش که در آن نهرهایی‌ست به شماره اختران آسمان در آن جام ریخته‌اند. و نیز از عباس بن هلال نقل است که گفته:
از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: هر که روزی از ماه شعبان را برای خدا روزه بدارد به بهشت درآید و هر که در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند آمرزیده شود و در قیامت در گروه پیامبر (ص) محشور باشد و از سوی خدا احترام وی واجب گردد. و هر که در شعبان صدقه‌یی دهد اگر چه نیمه‌یی از خرما باشد، خدا وی را بر دوزخ حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به رمضان بپیوندد پاداش روزه دو ماه را در نامه کردار وی نگارند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 206
ترجمه

(1013) درفش ستایش هفتاد تکه دارد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفت: فرخ سروش شادمان و خندان پیش من آمد گفتم ای یار فرخ سروش با این شادمانی بر گوی پایه پسر عم من و برادر من علی نزد خدا چگونه است؟. گفت: سوگند به خدایی که ترا به پیامبری گماشت به زمین فرود نیامدم مگر برای همین سخن. ای محمد خدا به تو و علی درود می‌رساند و می‌گوید: محمد پیامبر آمرزش من است و علی حجت من. آنکه علی را دوست بدارد شکنجه نکنم اگر چه مرا گناه ورزد، به دشمن وی رحمت نکنم اگر چه مرا بندگی کند!.
آنگاه پیامبر گفت: چون قیامت پدیدار گردد و فرخ سروش با درفش ستایش که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماهتاب فراخ‌تر است نزد من آید بر تختی از تختهای رضوان بالای منبری از منبرهای پاکی نشسته باشم آن درفش را برگیرم و به دست علی دهم. عمر بن خطاب از جای بجست و گفت: ای فرستاده خدا این درفش بدین سنگینی را که از آفتاب و ماهتاب کلان‌تر است چگونه او برگیرد؟. پیامبر گفت:
چون روز رستاخیز گردد خدا به علی توانایی فرخ سروش و نور آدم و بردباری رضوان و زیبایی یوسف و نزدیک به آواز داود آواز دهد و اگر نه آنکه داود گویای بهشت است، آواز داود را نیز به وی دادی، علی اولین کسی‌ست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می‌آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگری بر آن نهد استوار باشد. برای علی و پیروان وی در نزد خدا مرتبه است که خلق اولین و آخرین بر آن آرزو کنند.
ترجمه

(1014) سود خوارگی هفتاد جزء است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: پیامبر (ص) در سفارشهای خود می‌گفت: ای علی سود خوارگی هفتاد جزء است. آسان‌ترین آن چنانست که کسی در کعبه با مادر خود درآویزد، درمی از سود خوارگی از هفتاد بار زنای با محارم در کعبه خدا کلان‌تر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 207

ترجمه

(1015) گفتار بنده‌یی که هفتاد سال در دوزخ بود

- امام محمد باقر (ع) گفته: بنده‌یی هفتاد خریف که (هر خریفی هفتاد سال است) در دوزخ بماند آنگاه خدای را به محمد و دودمان وی بخواند که وی را بیامرزاد. خدا به فرخ سروش گفت: نزد بنده من شو و او را برآور گفت: خدایا چگونه در دوزخ شوم. خدا گفت: من فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت گردد، پرسید او در کجای دوزخ است؟. گفت: در چاهی از سجین است، فرخ سروش روی خود را بسته و در دوزخ شد و او را برآورد. خدا به آن بنده گفت: چه مدت در آتش بودی و مرا خواندی؟. گفت خدایا شماره آن را تو دانی. خدا در جواب گوید: به ارجمندی خود سوگند. کسی مرا به محمد و دودمان وی نخواند جز آنکه گناههایی که من و او داند بیامرزم لیک امروز گناه‌های ترا آمرزیدم.
ترجمه

(1016) پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند

- انس بن مالک گفته: پیامبر (ص) گفت:
بنی اسرائیل پس از عیسی بن مریم (ع) هفتاد و یک گروه شدند هفتاد از ایشان نابود شوند و دسته‌یی رهایی یابند. پیروان من هفتاد و دو گروه شوند. هفتاد و یک گروه ایشان نابود شود و گروهی رهایی یابد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج2 ؛ ص207
سیدند آن گروه رهایی یابنده کدام است؟ گفت: جماعت، این لفظ را سه بار تکرار کرد. صدوق گفته: مقصد از جماعت اهل حق‌اند و اگر چه اندک باشند چنان که از پیامبر روایت شده که گفته: مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 208
ترجمه

(1017) روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: امت موسی (ع) پس از او هفتاد و یک گروه شدند، گروهی رهایی پاینده است و هفتاد گروه در دوزخ شوند. و پیروان عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو گروه شدند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دوزخی شوند. و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دیگر به دوزخ روند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 209
ترجمه

(1018) هفتاد و سه منش راجع به زنان و آداب ایشان است

اشاره

- جابر پور یزید جعفی گفته:
از امام محمد باقر شنیدم که می‌گفت: بر زنان اذان و اقامه نیست نماز آدینه نیست نماز جماعت ندارند عیادت بیمار نیست تشییع جنازه نیست بلند گفتن تلبیه نیست دویدن میان صفا و مروه نیست بوسیدن حجر الاسود نیست در آمدن به خانه کعبه نیست، در حج سر تراشیدن نیست بلکه از موی خود ببرند داور شدن نیست فرماندهی نیست مستشاری نیست سر بریدن نیست مگر در حال اضطرار زن دست نماز را هنگام شستن از درون ارش آغازد و مرد از بیرون آن آغازد مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و نماز شام سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند در نماز دو پای خود را به یک دیگر رساند و دست‌ها را به سینه چسباند بازوان را در حال رکوع و دست‌ها را به دوران خویش گذارد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را به زمین چسباند و چون سر از سجده بردارد بنشیند سپس برای ایستادن حرکت کند برای تشهد نشیند و دو پای خود را بلند سازد و رانهای خود را به یک دیگر برساند چون تسبیح گوید با انگشت بشمارد زیرا مسئول باشند.
هر گاه به خدا نیازی داشته باشد به بام سرای خویش رود و دوگانه گزارد و سر سوی آسمان بردارد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 210
زیرا چون چنین کند خدا خواست وی را برآورد و او را نومید نگرداند. در مسافرت غسل آدینه بر وی نباشد لیک در وطن ترک آن روا نباشد گواهی زنان در باره حدود جائز نیست گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو یعنی هلال اعتباری نیست لیک در کارهای دیگر برای مردان نگاه بر آن روا نباشد مانند حیض و بکارت گواهی ایشان یعنی زنان معتبر است. زنان از میانه نروند بلکه از کناره گذر کنند. جائز نیست زنان در بالاخانه‌ها مسلط بر راه جای گیرند ضرورت ندارد نگارش فرا گیرند، رشتن و فرا گرفتن سوره نور را خوبست بیاموزند، سوره یوسف را فرا مگیرند.
هر گاه زنی از دین بازگشت او را توبه دهند هر گاه پذیرفت اشکالی نیست و هر گاه نپذیرفت وی را برای همیشه زندانی سازند و چون مردان از دین بازگشت به قتل مرسانند اما ایشان را در زندان به کارهای سخت وادارند و خوراک و آشامیدنی را به اندازه ضرورت به زنان دهند. و خوراک نیکو در زندان ندهند و جامه درشت در آنجا به ایشان پوشانند و هنگام نماز وی را شکنجه کنند تا نماز گزارد و روزه بدارد، جزیه- دادن بر زنان نباشد.

هنگام زایش زنان بی‌کار را از خانه وی بیرون کنند تا بر عورت وی منگرند، زن دشتان و جنب را هنگام تلقین مرده دور کنند زیرا فرشتگان از ایشان در آزار گردند، برای زن دشتان و جنب روا نباشد که مرده را در گور نهند. هر گاه زنی از جای خویش برخاست تا جای وی سرد نشده مرد آنجا منشیند. بر زنان جهاد نباشد بلکه جهاد وی شوهر داری اوست، حق شوی بر وی از هر حقی کلان‌تر است. شوی از همه کس بدو سزاوارتر است که بر جنازه وی نماز گزارد برای زن مسلمان جائز نباشد که مقابل زن جهود یا ترسا برهنه گردد چون ممکن است برای شوی خود باز گوی کنند. برای زنان عطر به کار بردن و از سرای خود بیرون رفتن جائز نباشد، نیز مانند ساختن خود را به مردان روا نباشد. پیامبر (ص) گفته: مردانی که خود را مانند زنان سازند و زنانی که خود را مانند مردان سازند ملعون‌اند اگر چه رشته‌یی باشد که به گردن خود کند. و جائز نیست که انگشتان خود را سفید و بی‌خضاب گزارد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 211
ترجمه

(1019) [ادامه روایت]

و اگر چه با حنا آن را رنگ دهد. در زمان دشتان خضاب مکند، چون ممکن است دیو وی را گزند رساند. چون زن را در حال نماز نیازی رخ دهد دو دست را بهمزند لیک مرد در حال نماز با سر و دست خویش اشارت کند. سبحان اللّٰه را بلند گوید. برای زن سر برهنه در نماز بودن جائز نیست مگر آنکه کنیز باشد که می‌تواند سر برهنه نماز بگزارد، برای زن در غیر حال نماز و احرام جامه ابریشمی پوشیدن روا باشد. اما بر مردان حرام است مگر در حال جهاد. زن می‌تواند انگشترین زر در دست کند و با آن نماز گزارد اما بر مرد حرام است. پیامبر (ص) به علی گفت: انگشترین زر در دست مکن چون آن از زیور بهشت است و همچنین جامه ابریشمی که از زینتهای بهشت است. زن بنده خود را نمی‌تواند آزاد کند مگر به فرمان و اجازه شوی خود. زن روزه مستحبی بی‌اجازه شوی خود می‌گیرد. جائز نیست که زن با کسی از نامحرمان دست دهد مرگ از روی جامه و همچنین بیعت کردن مگر از زیر جامه، حج مستحبی بی‌اجازه شوی جائز نیست به گرمابه بیرون از سرا جائز نیست برود مگر آنکه در سرای وی گرمابه نباشد، سوار شدن بر زین روا نباشد مگر از ناچاری یا در سفر. ارث زن نیمه‌یی از ارث مرد است. دیه زن نصف دیه مرد است. و در دیه گزندها تا یک سوم دیه کامل برسد با مرد برابر است هر گاه بیشتر شد به نصف باز گردد. هر گاه زن تنها با مرد نماز جماعت گزارد پشت سر مرد بایستد و کنار او نباشد، چون کسی بر جنازه زن نماز گزارد میان سینه وی ایستد و بر مرد نزد سر وی و هر گاه زن را داخل گور کنند شوی وی در جایی که رانهای ویست می‌ایستد و می‌گیرد.

به نزد خدا برای زن شفیعی برتر از خشنود کردن مرد خود نیست. چون فاطمه دخت پیامبر درگذشت شویش علی بر وی ایستاد و گفت: خدایا من از دختر پیامبر خشنود هستم. من در بیم هستم وی را آرام دار، و از کسی که ستم بر وی کرد تو داور میان ایشان باش چون برترین داوران هستی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 212

ترجمه

(1020) خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه

اشاره

- سماعه پور مهران گفته: نزد امام صادق (ع) بودم، گروهی از دوستان وی نیز بودند، یاد آوری از عقل و جهل شد. امام گفت:
عقل و سپاه وی را بشناسید تا در کارها رهنما شده باشید گفتم: برخی تو ما آنچه تو به ما آموزی دیگر چیزی نشناسیم. در پاسخ گفت: خدا عقل را بیافرید از نور خویش و از سوی راست عرش بداشت و به وی گفت:
فرا پیش آی بیامد سپس گفت: باز گرد باز گشت. خدا گفت: ترا از همه مخلوقات برتر آفریدم و بر همه ایشان ترا گرامی داشتم. آنگاه جهل را از دریای شور و تاریک بیافرید و به آن گفت: بازگرد بازگشت آنگاه گفت: فرا پیش آی نیامد. گفت: بزرگی می‌نمایی آن را نفرین کرد، سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر فراهم کرد چون جهل آن گرامی داشت را از خدا دید و آن لشکری را که به عقل داد، دشمنی آن را در دل گرفت و گفت: خدایا، این نیز مخلوقی چون من است. آن را بیافریدی و نیرو و سپاه دادی من ضد آن هستم و نیرویی ندارم مرا نیز چون او لشکری ده.
گفت: می‌دهم اما اگر پس از آن گناه ورزیدی ترا با سپاه تو از آمرزش خویش دور گردانم. جهل پذیرفت. آنگاه خدا به وی نیز هفتاد و پنج سپاه داد. یکی از سپاه‌های عقل خیر و نیکی‌ست که وزیر و دستور عقل است و ضد آن شر است که وزیر و دستور جهل است، ایمان و گرایش است و ضد آن کفر است، اعتقاد است که ضد آن انکار است، امید است و ضد آن نومیدی‌ست، داد است که ضد آن بی‌داد است، خشنودیست که ضد آن خشم است، سپاس است که ضد آن ناسپاسی‌ست آز است که ضد آن ناامیدیست، توکل است که ضد آن آز است، مهربانی‌ست که ضد آن فریب و نامهربانی‌ست. آمرزش است که ضد آن خشم است، دانایی ست که ضد آن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 213
نادانی‌ست، دریافت است که ضد آن کودنی‌ست، پارسایی‌ست که ضد آن پرده دریست، خرسندیست که ضد آن خواهش است، نرمی‌ست که ضد آن درشتی‌ست، بیم است که ضد آن سرکشی‌ست، افتادگی‌ست که ضد آن خودپسندیست، آرامی‌ست که ضد آن شتاب است، بردباریست که ضد آن سبکی‌ست، خاموشی‌ست که ضد آن یاوه سرایی‌ست، سر فرود آریست که ضد آن کبرورزیدن است.
ترجمه

(1021) [ادامه روایت]

و گذشت است که ضد آن کینه‌توزیست، مهر است که ضد آن سخت‌دلی‌ست، یقین است که ضد آن شک است، شکیبایی‌ست که ضد آن بی‌تابی‌ست، بخشودن گناه است که ضد آن انتقام‌جویی‌ست، بی‌نیازیست که ضد آن نیازمندیست، تفکر است که ضد آن پرتی‌ست، حفظ است که ضد آن فراموشی‌ست، مهرورزیست که ضد آن بی‌مهریست. خرسندیست که ضد آن آزمندیست، همراهی‌ست که ضد آن دریغ است،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 214
دوستی‌ست که ضد آن دشمنی‌ست، وفاداری‌ست که ضد آن مکر است و طاعت که ضد آن نافرمانی‌ست. افتادگی‌ست و ضد آن گردنکشی‌ست، تندرستی‌ست که ضد آن گرفتاریست، دوستی‌ست که ضد آن دشمنی‌ست، راستی‌ست که ضد آن دروغ است، حق است که ضد آن باطل‌ست، امانت است که ضد آن خیانت است، اخلاص است که ضد آن بددلی‌ست، شهامت که ضد آن کندیست، فهم که ضد آن نافهمی‌ست، معرفت که ضد آن انکار است، مدارا که ضد آن پرده دریست، حفظ عیب که ضد آن دورویی‌ست، راز پوشی‌ست که ضد آن فاش کردن است.
نماز است که ضد آن بی‌نمازیست، روزه که ضد آن افطار است، جهاد که ضد آن تنبلی‌ست، حج است که ضد آن پیمان‌شکنی‌ست، سخن نگاهداشتن که ضد آن سخن چینی‌ست، احسان به پدر و مادر که ضد آن ناسپاسی‌ست، حقیقت که ضد آن ریاءست، معروف که ضد آن منکر است، خودپرستی که ضد آن نمایشگریست، تقیه که ضد آن اشاعه اسرار است، انصاف که ضد آن جانبداری بر خلاف حق است، خوش برخوردیست که ضد آن ستمگریست، پاکیزگی‌ست که ضد آن ناپاکی‌ست، حیا که ضد آن دریدگی‌ست، میانه‌رویست که ضد آن تجاوز است، آسایش که ضد آن رنجش است، آسانی و آرامش است که ضد آن سختی‌ست، برکت که ضد آن کاستی‌ست، تندریست که ضد آن گرفتاریست، یگانگی‌ست که ضد آن ساختگی‌ست، حکمت است که ضد آن هوا هواپرستی‌ست، سنگینی‌ست که ضد آن سبکی‌ست، خوشبختی‌ست که ضد آن بدبختی‌ست، پشیمانی‌ست از گناه که ضد آن پا فشاریست، آمرزش است که ضد آن غرور است، محافظه کاریست که ضد آن سهل انگاریست، خواهش از خداست که ضد آن روی‌گردانی‌ست، نشاط که ضد آن تنبلی‌ست، خوشدلی‌ست که ضد آن اندوه است، خوی‌گیریست که ضد آن گریزانی‌ست، سخاوت است که ضد آن بخل‌ست.
همه این منشها که سپاه خرد است، در کسی فراهم نگردد مگر پیامبری یا

وصی پیامبری یا گرونده‌یی که خدا دل وی را برای گرایش آزموده باشد اما دوستان دیگری از ما دارای برخی از صفات خرد می‌باشند.
و اندک اندک بلندی گیرند تا پر گردند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه پایه بلندی را دارا شوند که در شماره پیامبران و اوصیا باشند. رسیدن بدین پایه به ستایش عقل و صفات آن‌ست و کناره گرفتن از جهل و سپاه آن خدا مرا و شما را بدان کامیاب گرداند و به مرضات خویش.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 215
ترجمه

باب منشهای هشتادگانه و ما فوق

(1022)- برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود

- ابن ابی لیلی گفته: در باره علی امیر المؤمنین (ع) هشتاد آیه در قرآن کریم است که کسی از این امت با وی در آنها انبازی نمی‌کند.
ترجمه

(1023) پیامبر در حد باده‌گساری هشتاد تازیانه زد

- محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه از پدر خود علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده که پیامبر در باده‌گساری هشتاد تازیانه حد زد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 216
ترجمه

(1024) در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته:
در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها بود.
ترجمه

(1025) خدای را نود و نه نام است

- پیامبر (ص) گفته: خدای را نود و نه نام است، از صد یکی کم است، هر که آنها را شمارد بهشت رود و آنها از این قرار است: اللّٰه، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حفیظ، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رؤوف، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، الکریم، کبیر، کافی، کاشف، ضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 217
خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی. صدوق گفته: این اسماء را در کتاب توحید تفسیر و شرح داده‌ام، این خبر را از راههای مختلف و الفاظ مختلف نقل کرده‌ام.
ترجمه

(1026) پاداش صد بار «لا اله الا اللَّه» و صد بار استغفار

- امام صادق (ع) گفته: هر كه صد بار
لا اله الا اللَّه
بگويد در آن روز از همه مردم كارش برتر است مگر كسى اين ذكر را بيشتر گفته باشد، امام صادق (ع) گفته: آنكه در بستر خود رود و هر گاه صد بار
لا اله الا اللَّه
بگويد، خدا براى وى سرايى در بهشت سازد و چون در بستر خود صد بار استغفار كند گناه‌هاى وى بريزد چنان كه برگ از درخت.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 219
ترجمه

باب منشهای از یک تا صد

(1027)- پرسشها مرد جهودی از علی

اشاره

- ابن عباس گفته: دو برادر جهود از بزرگان جهود به مدینه آمدند، به مسلمانان گفتند: در زمین تهامه پیامبری پیدا شده که جهودان را به سبک مغزی یاد می‌کند و از کیش ایشان نکوهش می‌کند؟ ما بیمناک هستیم که ما را از دین موسی بگرداند، کدام از شما این پیامبر است، هر گاه اوست که داود به ما مژده داده به وی بگرویم و هر گاه مردیست سخنور که با بیانات شاعرانه و نیروی زبان آوری سخن می‌راند ما با جان و خواسته خود با وی نبرد کنیم.
مهاجر و انصار همه گفتند پیامبر (ص) در گذشته، آن دو جهود، از شنیدن درگذشت پیامبر خدای را ستایش کردند، آنگاه پرسیدند که از شما خلیفه اوست، چون هر پیامبری خلیفه‌یی دارد که پس او ادای وظیفه دینی می‌کند، همه گفتند: این ابو بکر خلیفه ویست. آن جهودان به ابی بکر گفتند: ما از تو مسائلی می‌پرسیم هر گاه خلیفه او و هستی آنها را جواب ده.
ابو بکر گفت: بپرسید. یکی از آن دو تن پرسید: من و تو نزد خدا چه هستیم؟. چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟. و میان ایشان خویشاوندی نبود؟.
چه گوریست که آنچه در درون داشت به گردش برد؟. آفتاب از کجا برمی‌آید و به کجا فرو می‌رود؟. آن کجا بود که آفتاب یک بار آنجا بتابید و دیگر بر آن مکان نتابید؟. بهشت جاویدان کجاست؟ دوزخ در کجاست؟. خدای تو بار می‌کند ای بار می‌شود؟. خدای تو به جانبی روی دارد؟. آن دوی حاضر کدام‌اند؟. و آن دوی غائب کدام؟. آن دویی که با یک دیگر می‌ستیزند کدام‌اند؟. آن یکی چیست؟
آن دو چیست؟ آن سه چیست؟. آن چهار چیست؟. آن پنج چیست؟. آن شش چیست؟. آن هفت چیست؟
آن هشت چیست؟. آن نه چیست؟. آن ده چیست؟. آن یازده چیست؟. آن دوازده چیست؟. آن بیست چیست؟
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 220
آن سی چیست؟. آن چهل چیست؟. آن پنجاه چیست؟ آن شصت چیست؟. آن هفتاد چیست؟ آن نود چیست؟
آن صد چیست؟.
ابو بکر در پاسخ فروماند، ما بیمناک شدیم که مبادا مردم از دین باز گردند نزد علی رفتم و داستان را گفتم: در جواب گفت: همان روزیست که پیامبر (ص) خبر داده است، پس پیش افتاد و مانند پیامبر می‌رفت تا به جای او نشست از آن دو جهود پرسید نزد من آیید و پرسشهای خود را که از این

پیر پرسیدید از من بپرسید.
آن دو گفتند: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب برادر خوانده پیامبر (ص) و شوی فاطمه و پدر حسن و حسین و خلیفه پیامبر و راز دار وی هستم. یکی از آن دو جهود پرسید: من و تو در پیش خدا چه گونه هستیم؟. علی گفت: من تا خویشتن شناخته‌ام مؤمن هستم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده ندانم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 221
ترجمه

جهود پرسید چه جانداری بود که در جاندار دیگری جای داشت و میان ایشان خویشاوندی نبود؟. علی گفت: آن یونس پیامبر بود. که در درون ماهی جای گرفت، پرسید چه گوریست که خداوند خود را گردش داد؟. گفت: یونس بود که ماهی او را در دریاها گردانید. پرسید آفتاب از کجا برآید؟ گفت: از میان دو شاخ دیو؟. پرسید به کجا فرو می‌رود؟. گفت: در چشمه ساری گرم.
پیامبر به من گفت: هنگام بالا آمدن و فرو شدن آن تا اندازه یک نیزه یا دو نیزه نباشد نماز مگذار. پرسید کجا بود که آفتاب بیش از یک بار نتابید؟. گفت: در ژرفی دریا بود که برای گذر کردن بنی اسرائیل از آن خدا آن را بشکافت. پرسید خدای تو بار می‌کند یا بار می‌شود؟. گفت: خدای من همه چیز را به نیروی خود بار می‌کند و هیچ چیز تاب بار بزرگی وی را ندارد. جهود پرسید چگونه خدا می‌گوید: عرش پروردگار ترا در این روز هشت تن به دوش کشند؟. در جواب گفت: مگر ندانی آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو وزیر خاک است از خداست. هر چیزی بر خاک است و خاک بر توانایی خدا برقرار است و توانایی او هر چیزی را برمی‌دارد. پرسید بهشت در کجاست؟ و دوزخ در کجا؟. گفت: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین.
پرسید روی خدا به چه سویی ست؟. گفت: به ابن عباس آتش و هیزم آر بیاورد. هیزم را آتش زد آنگاه به جهود گفت: روی این آتش به چه سویی‌ست؟. گفت روی معلومی ندارد. علی گفت: خدای من نیز این گونه است، خاور و باختر هر دو از آن اوست هر جای روی نهی همان جا خدایست. پرسید دو چیز همیشه نزد چشم کدام‌اند؟
گفت: آسمان و زمین که ساعتی از دیدگان دور نگردند. پرسید دو چیز پنهان کدام است؟. گفت: مرگ و زندگی که کسی این دو را نبیند. پرسید دو چیز که با هم سر جمع شدن ندارند چیست؟. گفت: شب و روز است. پرسید آن یکی که دو ندارد کدام است؟. گفت: خدای یگانه. پرسید آن دویی که سه ندارد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 222
کدام است؟ گفت: آدم و حوا؟ پرسید آن سه‌یی که می‌گویند کدام است؟ گفت: ترسایان گفتند: خدا سومین از آن سه است و این دروغ است زیرا خدا فرزندی ندارد. پرسید آن چهارگانه کدام است؟.
گفت: قرآن و زبور، تورات، و انجیل.
پرسید آن پنجگانه کدام است؟ گفت: نمازهای پنجگانه که در شبانه روز

واجب است. پرسید آن شش که هفت نیست کدام است؟. گفت: شش روزی که خدا در آن آسمان و زمین را آفرید. پرسید آن هفت کدام است؟. گفت: هفت در دوزخ که برهم‌اند. پرسید آن هشت بی‌نه کدام است؟. گفت: هشت در بهشت.

پرسید آن نه کدام است؟. گفت: نه دودمان قوم صالح‌اند که در زمین تباهی می‌کردند و برای اصلاح کاری نمی‌کردند پرسید آن ده کدام است؟. گفت: ده روزه دهه. پرسید آن یازده کدام است؟. گفت: سخن یوسف که به پدر خود گفت: دیدم که یازده ستاره با آفتاب و ماهتاب مرا نماز بردند، پرسید آن دوازده کدام است؟. گفت: ماههای سال. پرسید آن بیست کدام است؟. گفت: بیست درمی که یوسف را بدان فروختند پرسید آن سی کدام است؟. گفت: سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مکلفی واجب است.

پرسید آن چهل کدام است؟ گفت: میقات موسی که سی روز بود، خدا ده روز نیز بدان افزود. پرسید آن پنجاه کدام است؟. گفت: نوح در میان قوم خود را هزار سال مگر پنجاه صبر کرد. پرسید آن شصت کدام است؟. گفت: حکم خدا در کفاره ظهار که گفته: آنکه نتواند دو ماه روزه بدارد شصت بیچاره را خوراک دهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 223

ترجمه

جهود پرسید آن هفتاد کدام است؟. علی گفت: موسی از میان دودمان خویش برای دیدار خدا هفتاد تن برگزید، پرسید آن هشتاد کدام است؟. گفت: نام روستایی‌ست در جزیره‌یی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خدا دودمان وی را غرق کرد. پرسید آن نود کدام است؟، گفت: کشتی بود که نوح آن را پر کرده بود برای جانوران که در آن نود خانه ساخته بود. پرسید آن صد کدام است؟. گفت: عمر داود شصت سال بود، آدم از زندگی خود چهل سال برداشت و بر زندگی او نهاد، چون مرگ وی فرا رسید منکر شد، انکار حق از وی در دودمان وی سرایت کرد. جهود پرسید ای برنا محمد را برای من چنان وصف کن گویا من خود می‌نگرم تا به وی بگروم. علی گفت: ای جهود اندوه مرا تازه کردی. محمد پیامبر مردی بود پیشانی بلند، پیوسته ابرو، سیاه چشم، هموار چهره، کشیده بینی تنگ لب، انبوه ریش، تابان دندان، سیم گردن، خط مویی از گودی گلو تا ناف وی پیوسته بود. مانند شاخه کافور، میانه بالا، هنگام رفتار گویی نور وی همگان را فرو می‌گرفت. استوار گام نام دستار وی سحاب بود، شمشیر وی ذو الفقار، و استر او دلدل، و خر وی یعفور و اشتر ماده وی عضباء، و اسب وی لزاز و تازیانه وی ممشوق، انسانی مهربان بود. میان دو شانه وی مهری بود که در آن دو سطر بود نخستین:
لا اله الا اللّٰه
و دومین:
محمد رسول اللّٰه
. این وصف وی بود.
گویند: هر دو تن مسلمان شدند و گواهی به یگانگی خدا و پیامبری محمد و وصایت علی دادند. و ملازم علی شدند، یکی در نبرد جمل کشته شد و دیگری در نبرد صفین.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 224
ترجمه

(1030) از یکی از پیروان خاندان پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

دو تن از جهودان خیبر با تورات گشاده به مدینه آمدند که نزد پیامبر روند به ایشان گفتند: او از جهان برفته. نزد ابی بکر آمدند و گفتند: آمده بودیم از پیامبر شما مسائلی بپرسیم گفتند در گذشته، پرسید آنها چیست؟. گفتند:
به ما بگوی. یکی، دو تا: سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، هفت تا: هشت تا، نه تا، ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا، پنجاه تا، شصت تا، هفتاد تا، هشتاد تا، نود تا، صد تا کدام است؟.
ابو بکر گفت: نزد علی روید و از وی جویای جواب آنها شوید: جهودان نزد وی رفتند با تورات گشاده، علی گفت: هر گاه جواب دهم مسلمان می‌شوید؟. گفتند آری. گفت: یکی همان خدای یگانه است، دو تا: آن ست که خدا در قرآن گفته: دو خدا برای خود مگیرید، خدا یکی‌ست. سه و چهار و پنج و شش، هفت، هشت: گفتار خداست که در قرآن گفته: گویند ایشان سه باشند، سگ ایشان چهارمی‌ست، و گویند: پنج‌اند و ششمی سگ ایشان است. از روی پیش‌گویی، گویند: هفت‌اند و سگ ایشان هشتمی‌ست، و اما نه تا: گفته خدا در قرآن است: نه طایفه بودند که در زمین تباهی می‌کردند و سازش نمی‌کردند، و اما ده تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این ده شمار کامل است.
و اما بیست تا: همان است که در قرآن گفته! هر گاه از شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره گردید. و اما سی و چهل: همان است که در قرآن گفته: با موسی سی شب وعده کردیم و به ده شب دیگر آن را کامل ساختیم تا وعده خدا چهل شب کامل گردید. و اما پنجاه همان گفته قرآن است که می‌گوید: در روزی که اندازه آن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 225
پنجاه هزار سال است. و اما شصت تا: همان است که در قرآن گفته: کسی که نتواند شصت و بیچاره را خوراک دهد و اما هفتاد تا همان است که در قرآن گفته: موسی هفتاد مرد را از قوم خود برای دیدار ما برگزید و اما هشتاد تا همان است که در قرآن گفته کسانی که نسبت زنا به زنان پارسا دهند و چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به ایشان بزنید. و اما نود تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این برادر من نود و نه گوسفند دارد. و اما صد تا: همان است که در قرآن گفته: زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید. راوی مدعی ست که آن دو تن جهود به شنیدن این جوابها فورا مسلمان شدند. و اللَّه اعلم.
ترجمه

(1031) پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت

- امام صادق (ع) گفته: پیامبر (ص) صد و بیست بار به معراج رفت و در هر بار خدا در باره دوستی علی و پیشوایان (ع) بیش از واجبات دیگر به وی سفارش کرده بود.
ترجمه

(1032) صد و بیست گونه میوه

- امام صادق (ع) گفته: چون خدا آدم را از بهشت به زمین فرستاد با وی صد و بیست شاخه فرستاد که چهل از آن میوه‌هایی‌ست که درون و بیرون آن خوردنی‌ست و چهل از آن میوه‌هایی‌ست که بیرون آن خوردنی‌ست و درون آن افکندنی، و چهل از آن درون آن خوردنی‌ست و بیرون آن افکندنی، و جوالی پر از تخم هر چیزی با خود به زمین آورد؟!.
ترجمه

(1033) اهل بهشت صد و بیست دسته‌اند

- پیامبر گفته: اهل بهشت صد و بیست دسته‌اند.
که هشتاد دسته از ایشان پیروان من‌اند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 226
ترجمه

(1034) هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می‌کرد

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: هر که از مسلمانان حاضر بود قرآن را بر کند همه ساله دویست دینار زر در بیت المال مسلمانان دارد هر گاه در جهان از او دریغ دارند در قیامت دریافت می‌کند و آن برای وی سودمندتر است.
ترجمه

(1035) سال سیصد و شصت روز است

- علی بن عبد العزیز گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم سال چند روز است؟. گفت: سیصد و شصت روز است. خدا در شش روز آن جهان را بیافرید و از اصل سال کم شد. از این رو سال سیصد و شصت و چهار روز است.
ترجمه

(1036) مستحب است آنکه به مکه می‌رود به شماره سال 360 بار طواف کند و هر گاه نتواند 360 دور طواف کند

- امام صادق گفته: شایسته است سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را به جای آورد به عدد سال و هر گاه نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 227
ترجمه

(1037) منشهایی از شرایع دین اسلام

اشاره

- امام صادق (ع) گفته: اینها دستورهای دین اسلام است. برای آنکه بخواهد به آنها پای بند باشد. دست نماز را چنان که خدا در قرآن گفته کاملا بگیرد. روی و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل به ساق مسح کند هر کدام را یک بار و دو بار نیز روا باشد. دست نماز را جز: بول و باد و خواب و ریستن، و جنابت تباه نکند، آنکه روی موزه مسح کند، خدا و پیامبر و کتاب وی را مخالفت کرده و دست نماز وی درست نباشد و نماز وی بسنده نیست.
غسل چند گونه است مانند: غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل آنکه میت را غسل داده و غسل آدینه و غسل جشن فطر و قربان و غسل در آمدن به مکه و غسل در آمدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن مستحب است. فرض غسل جنابت و حیض همه به یک صورت واقع می‌شود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 229
ترجمه

(1038) نمازهای واجب عبارت است از:

نماز پیشین چهارگانه است، و نماز پسین چهارگانه است، و نماز شام سه‌گانه است، و نماز خفتن چهارگانه است، و نماز بام دوگانه که مجموعا هفده‌گانه می‌شود، و نماز نافله سی و چهارگانه است. چهارگانه پس از نماز شام که در سفر بیفتد، دوگانه نشسته پس از نماز خفتن که یگانه در شمار باشد. هشت‌گانه نماز شب است، هنگام سحر، و نماز شفع که دوگانه است و نماز وتر یگانه است، و نافله بام که دوگانه است، پس از وتر و هشت‌گانه قبل از نماز پیشین و هشت‌گانه پیش از نماز پسین، مستحب است نماز را در اول وقت گزاردن، پاداش نماز جماعت بیست و چهار برابر فردیست. نماز- گزاردن در پس فاجر درست نباشد، و به غیر از اهل ولایت نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نمازگزاردن درست نیست، اگر چه هفتاد بار دباغی شده باشد، همچنین در پوست درندگان و ددان، و سجده درست نباشد مگر بر زمین یا آنچه از آن روید جز خوردنی و پنبه و کتان. در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و مگویند تعالی جدک. در تشهد نخستین نمازی که دو تشهد دارد مگویید: السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین، زیرا سلام گفتن نمازگزار را از نماز بیرون می‌برد. در مسافرت هشت فرسنگ: نماز شکسته گردد و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته گزاردی. باید روزه رمضان را نیز بگشایی.
هر که در سفر نماز شکسته نگذارد، نماز وی درست نباشد. زیرا در واجب خدایی افزوده باشد. قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و جای آن در رکعت دوم است، قبل از رکوع رفتن «پس از قرائت، و در نماز مرده پنج اللّٰه اکبر است، آنکه اندک گزارد با فرمان شرع مخالفت نموده مرده مرد را از پا به آرامی در گور کنند و مرده زن را از سر تا پا به سوی بن گور برند، قبور را هموار کنند و پشت ماهی مسازند، باسم لله را در نماز باید بلند گفتن.
واجبهای نماز هفت است: وقت، پاکیزگی، تکبیرة الاحرام، و قبله و رکوع، و سجود، و ذکر. زکات در دویست درم سیم، پنج درم واجب است. سیم کمتر از آن زکات ندارد. و زکات در مال واجب نگردد تا سالی بر آن بگردد و از روزی که در ملک مالک درآید باید سالی بگذرد و زکات را به غیر جعفری مذهب که امام بر حق را به حق طاعت می‌شناسند نباید دادن، زر چون به بیست مثقال رسد: نیم دینار که نیم مثقال شرعی‌ست زکات دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش به اندازه پنج وسق رسد زکات در آن تعلق گیرد زکات آن یک دهم باشد، هر گاه به باران سیراب شده باشد و بیست و یک باشد، اگر با گاو چاه سیراب شده، وسق شصت صاع است، صاع چهار

مد است. در گوسفند هر گاه چهل و یکی باشد یکی زکات است تا صد و بیست رسد، و چون یکی افزود دو گوسفند زکات دارد و تا دویست رسد و چون یکی بیفزاید سه گوسفند زکات دارد، تا سیصد رسد، و چون از این درگذرد،
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 230
در هر صد گوسفند، گوسفندی دهند، و گاو هنگامی که به سی عدد رسد، گوساله یک ساله زکات دارد، تا به چهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است، تا به شصت رسد که در آن دو گاو دو ساله باشد تا به نود رسد و در آن سه گوساله یک ساله باشد، آنگاه در هر سی تا گوساله یک ساله است و در هر چهل گاو گاوی دو ساله باشد.
هر گاه اشتر به پنج رسد زکات دارد، و زکات پنج اشتر گوسفندیست، تا به ده رسد که زکات آن دو گوسفند است، و هر گاه پانزده رسد، سه گوسفند زکات دارد، و هر گاه به بیست رسد، چهار گوسفند باشد و هر گاه به بیست و پنج رسد پنج گوسفند، و هر گاه یکی بر آن اضافه گردد اشتری دو ساله زکات باید داد و چون به سی و پنج رسد و یکی اضافه گردد، اشتری پای در سه سال نهاده باید زکات داد و هر گاه به چهل و پنج رسد و یکی اضافه گردد اشتری که پای در چهار سال نهاده باید زکات داد، و هر گاه به شصت رسد و یکی اضافه گردد، اشتری که پای در پنج سال نهاده باید زکات داد، تا به هشتاد رسد. و هر گاه یکی اضافه گردد زکات آن اشتریست که پای در شش سال نهاده باشد، تا برسد به نود اشتر، هر گاه به نود رسد، دو اشتر که پای در سه سال نهاده زکات باید داد، تا برسد به صد و بیست اشتر که در آن دو اشتر که پای در چهار سال نهاده‌اند و نر پذیرند باید داد. هر گاه اشتر بسیار شود، برای هر چهل اشتر، اشتری که پای در سه سال نهاده باید زکات داد، و برای هر پنجاه اشتر، اشتری که پای در چهار سالگی نهاده باید زکات داد، و دیگر برای کم بود آن گوسفند نمی‌دهند و باید ملاحظه حال اشتران را در سال کرد.
زکات فطره برای هر کسی از خرد و کلان و آزاد و بنده و مرد و زن واجب است، و اندازه آن چهار مد است، از گندم، و جو، خرما و مویز و آن به اندازه صاعی باشد که تقریبا یک من تبریز باشد، مستحق هر گونه از زکات باید جعفری مذهب و شناسای پیشوا باشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 232
ترجمه

(1039) بیشتر ایام حیض زن تا ده روز است و کمترین آن سه روز،

مستحاضه باید غسل کند و عورت خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بگذارد، حائض نماز مگذارد و قضای آن نیز بر وی واجب نیست، و روزه مگیرد لیک قضای آن را به جای آورد.
روزه رمضان واجب است، هر گاه ماه دیده شود، روزه گیرند و هر گاه ماه شوال دیده شود روزه خویش را بگشایند.
نماز مستحبی را با جماعت مگذارد، زیرا این کار بدعت است و هر بدعت گمراهی‌ست و هر گمراهی در دوزخ است، روزه سه روز در هر ماهی سنت است، و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه. به این قسم: پنجشنبه غره ماه و چهارشنبه دهه میانه و پنجشنبه آخرین از ماه. روزه ماه شعبان برای کسی که بتواند روزه داشته باشد، نیک است. چون نیکوکاران آن ماه را روزه می‌داشتند و مردمان را بدان تشویق می‌کردند و پیامبر روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می‌پیوست. مکلف می‌تواند قضای رمضان را هر گاه خواسته باشد تفریق کند، هر گاه پیاپی گیرد بهتر است، حج کعبه بر هر دارنده‌یی که راه بدان یابد واجب است، توانایی عبارت است از توشه و بارگیر برای سواری، تندرستی و هزینه‌یی که برای خانواده خود بگزارد و هزینه بازگشت از مکه به جایگاه خویش، باید حج تمتع بگزارد نه حج قرآن و افراد، زیرا حج قرآن و افراد برای کسی‌ست که در پیرامون مکه زندگی می‌کند و احرام بیش از میقات روا نیست، چنان که پس افکندن آن نیز روا نباشد مگر برای بیماری یا تقیه، خدا گفته: حج و عمره را برای خدا کامل کنید و کمال آن کناره‌گیری از مباشرت و دروغ و ستیزه کردن است.
برای عمل حج قربانی گوسفندی که اخته شده یا تخم آن کشیده شده بسنده نیست، چون که ناقص است، هر گاه گوسفند درست باشد نمی‌توان خایه مالیده را داد. واجبات حج احرام است، و چهار تلبیه گفتن، چنین:
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک، لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک
، و طواف خانه از واجبات عمره می‌باشد با دوگانه‌یی در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه نیز واجب است، و طواف حج واجب است و دوگانه آن در مقام ابراهیم واجب است، و سعی میان صفا و مره نیز واجب است، و طواف نساء نیز واجب است و همچنین دوگانه طواف در مقام ابراهیم بعد از آن. و بعد از آن سعی در میان صفا و مروه نیست، ماندن به مشعر واجب است، قربانی برای آنکه حج تمتّع می‌گزارد واجب باشد، اما ماندن، به عرفه سنتی‌ست که ترک نمی‌شود، سر تراشیدن سنت است، و

رمی جمره‌ها سنت است.
جهاد به فرمان امام عادل درست واجب است. هر که برای نگاهداری خواسته خود کشته شود در حکم شهید است، تقیه کردن در کشورهای مخالف واجب است. کشتن کفار و دشمنان جائز نیست مگر قتل نفس کنند یا راه زنی و در زمین خدا تباهی مشغول باشند. در زمان فرمانروایان جور تقیه واجب است. آنکه از

از راه تقیه برای نگاهداری جان و خواسته خود سوگند یاد کند روا باشد که بعدا کفاره نیز ندهد.
طلاق درست آن‌ست که خدا در قرآن و پیامبر (ص) در فرمان خویش گفته‌اند. هر که طلاقی مخالف دستور شارع دهد درست نیست، چنان که هر نکاحی که بر خلاف اسلام باشد نکاح نباشد، یک مرد بیشتر از چهار زن آزاد حق ندارد بستاند. هر گاه زن را سه طلاق عدی دهند، شوی نمی‌تواند وی را ازدواج کند تا دیگری محلل وی قرار گیرد. زنانی که در مجلسی سه طلاق داده شوند چنان که فرق دیگر اسلامی می‌کنند، از ازدواج ایشان دوری کنید زیرا این زنان حکم زنان شوهر دار هستند درود بر پیامبر در هرجا و هنگام عطسه و وزیدن بادها لازم است.
دوستی با دوستان خدا و بی‌زاری از دشمنان ایشان و ستمکاران به خاندان پیامبر به هر نحوی که مرتکب شده‌اند لازم است و بی‌زاری از عهدشکنان در نبرد جمل و ستمکاران در نبرد صفین، و از دین بد رفتگان در نبرد نهروان لازم است. و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلی و پیشوایان گمراهی لازم است، و بیزاری از همه کشندگان خاندان پیامبر و قاتلین از اولین و آخرین و پی‌کننده ناقه ثمود و کشنده حضرت علی (ع) واجب است، و دوستی با مؤمنانی که پس از پیامبر از دین باز نگشتند مانند: سلمان فارسی، و ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد اللّٰه انصاری، و حذیفة بن یمان، و ابی هیثم بن تهیان، و سهل بن حنیف، و ابو ایوب انصاری، و عبد اللّٰه بن صامت، و عبادة بن صامت، و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی سعید خدری، و آنان که به راه و رسم ایشان بودند لازم است و همچنین کسانی که پیرو ایشان بوده‌اند.

ترجمه

(1040) و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است.

و هر گاه مشرک باشند نه ایشان را و نه دیگری را در معصیت خدا فرمان برداری مکن چون برای مردم در مورد گناهکاری خدا فرمان برداری نیست.
پیامبران و اوصیای ایشان گناهی ندارند چون بی‌گناه و پاک‌اند.
دو متعه پیامبر حلال‌اند، چنان که خدا در قرآن گفته و پیامبر نیز آنها را عمل کرد، متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث چنان است که خدا مقرر کرده، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است، روز هفتم فرزند را نام گذاری کنند و سر وی را بتراشند و مقابل موی او زر یا سیم صدقه دهند. خدا به کسی پیش از توانایی وی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 235
تکلیف نمی‌کند و به اندازه توانایی بر وی فرمان می‌دهد، کارهای اختیاری بندگان را خدا تقدیر گرفته لیک او پدید نیاورده، خدا آفریدگار هر چیزی‌ست، اعتقاد به جبر و تفویض مکنید، خدا بی‌گناه را برای گناهکار باز خواست نمی‌کند، کودکان را به بزه پدران شکنجه مکنید، زیرا در قرآن گفته: کسی بار دیگری را به دوش نمی‌کشد. و نیز گفته: برای آدمی جز آنچه کوشش کند و بهره‌یی ندارد.
خدا می‌بخشد و می‌دهد، خدا ستم نمی‌کند، خدا فرمان برداری ستمکار را نخواسته، و کسی را که می‌داند کافر است و بندگی دیو را بر بندگی او می‌گزیند به پیامبری نمی‌فرستد. خدا مردم معصوم را حجت خود قرار داده. اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است لیک هر مسلمان شرط نیست مؤمن باشد.
دزد در حال دزدی کردن مؤمن نیست. زناکار در حال زنا کردن مؤمن نیست، آنان که حد در دین خورده‌اند مسلمان‌اند نه مؤمن و نه کافر، خدا به مؤمن وعده بهشت داده به دوزخ نبرد و کافری را که وعید در خلود نار کرده از دوزخ بیرون نیاورد، اما گناههای غیر کفر را برای هر کس خواسته باشد می‌آمرزد، کسانی که حد خوردن بر ایشان واجب شده فاسق‌اند نه مؤمن‌اند و نه کافر و در دوزخ جاویدان نمانند روزی از آن برآیند، شفاعت نیز شامل ایشان می‌شود و نیز شامل مردمان ضعیف العقیده اگر خدا دین ایشان را پذیرفته باشد.
قرآن گفتار خداست، نه خالق است و نه مخلوق، کشورهای مسلمانی امروز دار التقیه بشماراند و آن دار الاسلام است نه دار الکفراند و نه دار الایمان امر به نیکی و بازداشت از بدی برای آنان که بدان توانایی دارند واجب است. ایمان انجام واجبات و دوری از گناه‌های کبیره است. ایمان

معرفت با دل و اقرار با زبان و عمل به ارکان است با اقرار به شکنجه گور و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و شمار روز رستاخیز و صراط و میزان شرط ایمان به خدا است و بیزاری از دشمنان خدا.
تکبیر در عید روزه و قربانی واجب است، در عید روزه پس از پنج نماز که آغاز آن: نماز شام شب فطر است و انجام آن نماز پسین روز عید فطر و آن چنین است:
اللَّه اکبر اللَّه اکبر لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر و للَّه الحمد اللَّه اکبر علی ما هدینا و الحمد للَّه علی ما ابلانا
. چون خدا گفته: تا عدد روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را راه نمایی کرده وی را تکبیر گویید و در روز جشن گوسفند کشان در شهرهای دور از مکه بعد از ده نماز که ابتدای آن نماز پیشین است از روز عید قربان تا نماز بام روز سوم، در منی پس از پانزده نماز که ابتدای آن نماز پیشین از روز عید است تا نماز بام روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود:
اللَّه اکبر علی ما رزقنا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ*.
زنی که زاییده بیشتر از بیست روز ترک نماز و روزه مکند اگر پیش از آن پاک نشده باشد و اگر روز بیستم پاک نشد پس از آن غسل کند و پنبه بخود گیرد و عمل زن مستحاضه کند هر چه مست‌کننده باشد چه اندک و چه بسیار آن حرام است. هر درنده نیش‌دار و هر پرنده چنگال داری خوردن آنها حرام است. سپرز جانور حرام است، چون که خون است، از جانوران آبی و دریایی سگ‌ماهی و مارماهی و طافی و زمیر که نوعی ماهی‌ای است که پشت آن خارهایی‌ست اینها همه حرام است و هر ماهی که پوست درشت نداشته باشد خوردن آن حرام‌ست، تخمهایی که سر و ته آن یکسان نیست حلال است و اگر سر و ته آن یکسان باشد حرام است. هر ملخی که پروازگر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 236
باشد حلال است لیک دبا که کاملا پروازگر نیست حرام است. ماهی و ملخ هر گاه زنده گرفته شوند همان تذکیه آنهاست.
ترجمه

(1041) مسلمان تا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است:

شرک به خدا، قتل نفس محترمه، ترک حقوق پدر و مادر، گریز از جهاد، خوردن مال یتیم بی‌مجوز شرعی، ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، نسبت دادن زنان پاک دامن به زنا، زنا کردن، لواط کردن، دزدی، خوردن مردار، خوردن خون، خوردن گوشت خوک، خوردن نذری برای غیر خدا، خوردن سخت مانند مزد زنا و مزد گرفتن برای داوری، قیمت کنیز خنیاگر و رقاصه، کم فروشی، قمار، گواهی به ناحق دادن، نومیدی از آمرزش خدا، ایمنی از مکر خدا، بریدن امید از آمرزش خدا، ترک یاری ستمرسیدگان، تکیه کردن بر ستمکاران، سوگند دروغ، منع حقوق، کبر فروشی و ستم رسانیدن به زیر دستان، دروغگویی، اسراف، تبذیر، خیانت، خوار شمردن، حج، نبرد با دوستان خدا، آنچه آدمی را از یاد خدا دور دارد مانند: آوازخوانی، تار نواختن، پای فشاری بر گناه‌های خرد. آنگاه گفت: در همین اندازه از فرمانها برای بندگان طاعت ورز بسنده است صدوق گفته: گناههای کلان مطلق هفت است، و سائر گناههایی که پس از آنها یاد گردد کبیره است نسبت به گناه خردتر و خردتر است نسبت به گناه کلان‌تر. مقصود امام صادق از کبائر اضافه بر هفت در این حدیث همین است که گفته شد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 238
ترجمه

[بابهای منشهای چهار صدگانه]

(1042) امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت

- امام محمد باقر (ع) گفته که از پدران خود شنیده که امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت- و آنها از این قرار است: خون گرفتن تن را تندرست و خرد را استوار می‌کند، عطر زدن به آبخوره از کارهای پیامبر (ص) است و پاک‌کننده دهان با مسواک کردن خشنودی خدا و سیرت پیامبر (ص) و پاک‌کننده دهان است، صابون پوست را نرم و مغز را افزون و مجاری آب را در تن آسان می‌سازد و خشکی را دور می‌کند و رنگ چهره را باز می‌کند، شستن سر شوخ را دور می‌کند و گرد و خاک را زایل می‌کند، آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و دهان و بینی را پاک می‌کند، انفیه در بینی رساندن سر را سالم و بدن را پاکیزه و درد سر را رفع می‌کند، نوره کشیدن حزم آورد و تن را پاک کند، نیکو ساختن پای افزار تن نگاهدارد و به پاکیزگی و نماز یاری می‌کند، گرفتن ناخن از درد بزرگ دفاع می‌کند و روزی را فراوان، دور کردن موی زیر بغل بوی بد را دور می‌کند و سنت پیامبر است.
شستن دستها قبل خوراک و بعد از آن سبب افزایش روزیست و دیده را روشن می‌کند شب زنده داری تندرستی تن و خشنودی خداست و خواستن آمرزش خدا و پیروی از پیامبر است خوردن سیب سازش معده است، کندر خاییدن دندانها را استوار می‌کند و بلغم را بر طرف و گند دهان را می‌برد. نشستن در مسجد از سپیده دم تا برآمدن آفتاب از پی روزی رفتن بهتر است خوردن به دل ناتوان را نیرومند می‌کند و معده را پاک می‌سازد و ترسان را دلاور می‌گرداند و فرزند را نیکو روی، هر روز 21 دانه مویز سرخ ناشتا خوردن همه دردها را دور می‌کند مگر درد مردن را.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 239
ترجمه (1043) موی سفید را مکند که آن نور مسلمانی است. هر که موی خود را در اسلام سفید کند، در قیامت نور او گردد. مسلمان جنب مخوابد، مسلمان بی‌دست نماز مخوابد، هر گاه آب نداشت با خاک تیمم کند، چون که در خواب روان مؤمن به سوی خدا بالا رود، خدا آن را پذیرد، و نیکی دهد هر گاه مرگ وی رسیده باشد، خدا آن را در خزانه آمرزش خویش نگاهدارد. و هر گاه نرسیده باشد با فرشتگان امین خود
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 240
آن را باز پس فرستد تا به تن وی بازگردد. مؤمن به سوی قبله خیو میفکند و هر گاه از فراموشی چنین کند، از خدا آمرزش خواهد. مکلف در جای سجده مدمد. در خوراک و آشامیدنی خود مدمد. در بازو بند خود مدمد،

آدمی تکیه بر دست افزار مخوابد از پشت بام در هوا مشاشد در آب روان مشاشد، و هر گاه این کار کند، دردی بدو رسد جز خویشتن کس را نکوهش مکند، چون که در آب و هوا نیز موجوداتی هستند، مرد بر روی مخوابد هر گاه کسی را دیدید بر روی خفته او را بیدار کنید و مگذارید چنین بخسبد، با حال کسل و چرت به نماز مایستید.
در نماز به اندیشه دیگری فرو مروید چون برابر خدا ایستاده‌اید، برای بنده آن نماز به شمار آید که با حضور قلب باشد. آنچه از خوان بیرون افتد آن را بخورید چون درمان هر در دست به فرمان خدا برای هر که به آن تندرستی بخواهد. پس از خوردن انگشتانی که با آن خوراک خورده‌اید بلیسید تا خدا به شما برکت دهاد. پوشاک پنبه‌یی بپوشید که پیامبر (ص) می‌پوشید و مو و پشم مپوشید مگر برای سببی، پیامبر می‌گفت: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد که نشانه نعمت خویش را در بنده بنگرد.
با خویشاوندان گرمی کنید و اگر چه به درودی باشد، در قرآن گفته: بپرهیزید از خدایی که مورد پرستش وی قرار گیرید و از خویشاوندان که خدا به شما ارزانی داشته: روز خود را به چنان و چنین و سخنان چه کردیم و چه خواهیم کرد تباه مسازید زیرا بر شما گماشتگانی گذاشته‌اند و به شمار شما رسیدگی می‌کنند.
در هر جا خدای را بیاد آورید که پیوسته با شماست بر محمد و دودمان وی درود فرستید تا خدا به واسطه وی خواهش شما را برآورده کند خوراک گرم را بگذارید تا سرد گردد پیامبر (ص) می‌گفت: بگذارید تا سرد گردد که برکت در خوراک سرد است به سوی بالا مشاشید و روی به باد نیز مشاشید به کودکان خود کارهای سودمند بیاموزید تا مرجئه اعتقادات خود را به ایشان بار مکنند.
زبان خویش را نگاهدارید و درود فرستید به جای آوردن کار را سودمند دانید سپرده را به خداوندان آن باز پس دهید اگر چه کشندگان فرزندان پیامبران باشند. در بازار به یاد خدا باشید، چون مردمان را آنجا سرگرم به خود یابید، تا سبب فزونی حسنات شما گردد. چون ماه رمضان رسد سفر مکنید چون هر که ماه رمضان را دیدار کرد باید روزه بدارد در باده‌گساری و مسح به موزه تقیه روا نباشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 241
ترجمه (1044) در ستایش ما زیاده روی مکنید، بگویید ما بندگانی پرورده خدا هستیم، و در فزونی ما آنچه خواهید بگویید، هر که ما را دوست دارد باید کارهای ما را نیز دوست داشته باشد، از پرهیزکاری یاری خواهد که پرهیزکاری برترین یاور کار است در کارهای جهان و جاویدان. آنان که از ما نکوهش می‌کنند با ایشان همدمی مکنید، و نزد دشمنان شما ستایش ما را مگویید و به دوستی ما آشکارا منمایید، تا نزد فرمانروایان خود خوار

مگردید، راستی رهایی بخش است، به آنچه از خداست گرایش نشان دهید، بندگی خدای را بجویید، بر بندگی حق شکیبا باشید، چه ناشایست است که مؤمن بی‌آبرویی به بهشت رود، در قیامت به امید شفاعت ما مباشید بلکه خود نیز نیکی کنید، در قیامت نزد دشمنان خود را رسوا مسازید و نزد ایشان به طمع جهان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 242
حقیر پایه خود را پیش خدا تکذیب مکنید، آنچه در دست دیگران می‌بینید برای خدا از آن صرف نظر کنید.
پیامبر (ص) گفته: آنچه نزد خداست برتر و پاینده‌تر است، بشارت خدا دیده مؤمن را روشن می‌کند و او خدای را دوست دارد.
برادران ناتوان خویش را خوار مدارید، آنکه مؤمنی را خوار انگارد خدا وی را با او در بهشت فراهم نکند مگر آن زمان که توبه کرده باشد، هر گاه دریافتی که برادر مؤمن تو نیازی دارد پیش از آنکه او گوید اگر ندانسته نیازش را برآور، با یک دیگر یاری و مهربانی و دهش کنید، منافق گوید لیک نکند، زن ستانید چون زن گرفتن روش پیامبران است و مکرر می‌گفت: هر که روش پیامبر را خواهد زن ستاند و فرزند خواهد تا در قیامت به سبب بسیاری شما بر پیروان دیگری ببالد، شیر زنا کار به کودکان خود مدهید، و شیر زن دیوانه، چون شیر بیماری مادر را به کودک منتقل می‌سازد. پرنده‌یی که سنگدان و خار پس پا و چینه‌دان ندارد مخورید، و همچنین از گوشت درنده نیشدار و پرنده چنگال‌دار، سپرز خوردن خون را تباه می‌سازد، پوشاک سیاه مپوشید چون جامه فرعون بوده، غده‌های گوشت را مخورید چون رگ جذام را به حرکت آورد.
در دین قیاس مکنید، دین قیاس بردار نیست، قیاس‌گران دشمن دین‌اند، نخستین قیاس گر دیو بود، پای افزار سر و ته برابر مپوشید که از پوشاک فرعون بود، با باده‌گساران سازش مکنید، خرما داوری هر دردیست، پیامبر (ص) گفته: هر که دری از سؤال بر خود گشاید دری از درویشی بر او باز گردد، استغفار بسیار کنید تا روزی جلب کند، از کردارهای نیک پیش افکنید تا فردای قیامت آن را بهره‌مند گردید، از جدال دوری کنید تا در شک شبهه میفتید هر که نیازی دارد سه وقت را برگزیند، ساعتی از روز آدینه و هنگام نیم روز و هنگام ورزش باد که درهای آسمان در آن وقت باز گردد و آمرزش آید و هنگامی که پرندگان آواز برداشته‌اند و در آخر شب هنگام دمیدن سپیده که گفته شد: دو فرشته بانگ در اندازند که توبه‌کننده‌یی هست تا از وی پذیرند میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب از خدای روزی خواهید که از جهان گردی برای جستجوی روزی برتر است این هنگام خدا روزی بندگان خود را پخش کند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 243

ترجمه (1045) از آمرزش خدا نااميد مباشيد، بهترين بندگى پيش خدا اميدوارى به گشايش است تا بنده به آن پاينده باشد. هر گاه نماز بام گزاريد به خدا توكل كنيد زيرا در آن وقت دهش‌ها دهند. با شمشير وارد حرم مشويد. هنگام نماز گزاردن شمشير برابر خود مگذاريد چون قبله محل آسايش است. هر گاه حج گزاريد بر گور پيامبر (ص) نيز برويد و ديدار كنيد كه ترک آن از جفا كاريست. گورهاى ديگرى نيز كه حق آنان به شماست ديدار كنيد، نزد آنها از خداى روزى جوييد. گناه اندک را خرد مشماريد تا بزرگ نگردد.
سجده را دراز كنيد كه هيچ كارى بر ديو از آن دشوارتر نباشد كه بنگرد فرزند آدم در سجده است و او از اين سركش. بسيار به ياد مرگ باشيد و در انديشه روز رستاخيز تا بر شما آسان گردد. هر گاه كسى از شما را درد ديده عارض شود آية الكرسى بخواند اميد است به گردد. از گناه‌ها دورى كنيد زيرا هر گرفتارى و اندک روزى بودن از گناه است حتى خراش تن و بر خوردن پا و گرفتارى. خدا گفته: هر گرفتارى كه به شما مى‌رسد
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 244
از شماست، هر چند بسيارى را نيز خدا در مى‌گذرد. خداى را هنگام خوردن ياد كنيد و سركشى را كنار گزاريد چون آن نيز يكى از نعمتهاى اوست وى را بر آن سپاس گزاريد. هنگام نعمت سپاسگزار باشيد تا از شما روى گردان نگردد زيرا نعمت هر چه از خداوند خود بيند بر آن گواهى دهد. هر كه از خدا به روزى اندک خشنود باشد، خدا از وى به كردار اندک خوشنود خواهد بود. از كوتاهى كردن دورى كنيد زيرا كوتاهى كردن پايانش دريغ خوردن است. در نبرد بازو گشاييد و اندک گوييد و به ياد خدا باشيد و به دشمن پشت مكنيد، تا به خشم خدا گرفتار مگرديد، ياران خود را در نبرد دريابيد و از چنگال دشمن رهايى دهيد و از وى نگاهدارى كنيد. نيكى كنيد تا از مرگ بد شما را نگاهدارد.
هر كه خواسته بداند نزد خدا چه مقامى دارد بنگرد هنگام بزهكارى چه اندازه خداى در ديده‌اش مقام داشته. بهترين چيزى كه مرد در سراى خود براى همسر فراهم كند گوسفند است، آنكه گوسفندى در سراى داشته باشد فرشتگان روزى يک بار او را به پاكى ياد كنند و اگر دو گوسفند داشته باشد دو بار و اگر سه گوسفند داشته باشد سه بار. هر گاه ناتوان شديد گوشت و شير بخوريد چون خدا نيروى را در آنها نهاده است. چون آهنگ كنيد پيش از رفتن نيازهاى سفر را فراهم سازيد زيرا خداى گفته: هر گاه قصد بيرون شدن داشته باشيد ساز و برگ آن را آماده داريد.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 245
ترجمه (1046) هر گاه كسى از شما در آفتاب نشيند، پشت خويشتن بدان كند. تا درد درونى را آشكار نكند. هر گاه حج گزارديد به كعبه بسيار بنگريد

تا خدا صد و بیست آمرزش که در آن دارد که شصت از آن طواف‌کنندگان است و چهل از آن نمازگزاران و بیست از آن نظرکنندگان به کعبه است و در ملتزم که (میان در کعبه و رکن حجر الاسود است) به گناه‌های خویش اعتراف کنید به آنچه دانید از آن و آنچه فعلا ندانید از آن تا همه را بیامرزاد. همیشه پیش رسیدن گرفتاری دعا کنید درهای آسمان در پنج وقت باز می‌شود:
هنگام باریدن باران، هنگام هجوم مجاهدان، هنگام بانگ نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم.
آنکه مرده‌یی را غسل دهد پس از آنکه در کفن نهاد، خود غسل کند، به مردگان جز کافور بوی خوشی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 246
مزنید چون که مرده در حکم محرم است، به بستگان خویش دستور دهید که مردگان را به نیکی یاد کنند و نام برند، فاطمه چون پدر وی از جهان درگذشت زنان بنی هاشم بر او ناله و زاری می‌کردند ایشان را گفت: زاری و مویه را کنار گذارید و بر وی دعا کنید، مردگان را دیدار کنید که به زیارت شما خشنود گردند، دعای فرزند بر گور پدر و مادر روا گردد، مسلمان برای مسلمان چون آینه است هر گاه از برادر مؤمن خویش ناشایستی دیدید بر او تک میاورید بلکه او را رهنمایی کنید از اختلاف دوری کنید تا پریشان مگردید راستکار باشید تا بهره‌مند گردید. چون با چهار پا سفر کنید در هر منزل اول آب و علف به وی دهید هیچ گاه به روی چهار پایان مزنید چون آنها یاد خدا می‌کنند. هر مسافری گمراه شد یا بیمناک گردید بانگ کند:
یا صالح اغثنی
. چون یکی از برادران پریان شما صالح نام است و در گردش برای شما هر گاه آواز شما را شنود پاسخ دهد و گمراه را رهنمون باشد و چهارپای گریزان را نگاهدارد.
هر که در بیابان از درنده بر خویش یا گوسفند خود بیمناک باشد خطی به گرد آنها فرا کشد و بگوید:
خدایا ای پروردگار دانیال و چاه و خدای هر درنده مرا و گوسفندان مرا نگاهداری کن، هر که از کژدم ترسد این آیات را فرو خواند: سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ.
آنکه از غرق ترسد بگوید:
بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. باسم اللَّه الملک القوی وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ
، روز هفتم برای فرزندان خود عقیقه کنید و سر ایشان را که تراشیدید هم

وزن موی آنان سیم به مسلمانی صدقه دهید.
پیامبر (ص) نیز با حسن و حسین (ع) و دیگر فرزندان خویش چنین کرد، هر گاه چیزی به دست گدایی دادید از او بخواهید که برای شما دعا کند که مستجاب گردد و گر چه دعای وی برای او برآورده نگردد زیرا دروغ می‌گویند. با دستی که به وی چیزی دادید آن را ببوسید زیرا صدقه چون پیش از آنکه به دست او رسد به خدا می‌رسد در قرآن گفته:
بدانید که خدا توبه بندگان خویش را می‌پذیرد و صدقه ایشان را می‌ستاند. شبانه صدقه دادن خشم خدای را دور کند سخن خویش را از کردار خود دانید جز در نیکی در چیزی سخن اندک گویید از داده خدا بخشش کنید چون بخشش‌کننده مانند مجاهد در راه خدایست، هر که یقین دارد که خدا پاداش دهد بخشش کند و آنکه یقین ندارد تنگ چشمی ورزد. آنکه یقین دارد سپس شک کند بر یقین خویش استوار باشد، شک نتواند یقین را تباه سازد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 247
ترجمه (1047) به ناروا گواه مشوید، بر سر خوانی که بر آن باده‌گساری می‌شود منشینید، چون بنده نمی‌داند که کدام هنگام جانش گرفته می‌شود. بر سر خوان مانند بندگان نشینید، پای خود را روی پای دیگری میندازید، و چهار زانو منشینید، چون خدای این نشستن را ناخوش دارد و دارنده آن را دشمن دارد، شام خوردن پیامبران پس از نماز خفتن است، خوراک شام را مگذارید که ترک آن ویرانی تن است، تب پیش آهنگ مرگ است، و زندان خدایست در روی زمین، هر که از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند، تب گناه‌ها را بریزد چنان که کرک از کوهان اشتر می‌ریزد.
هر بیماری از درون است مگر زخم و تب که بر تن وارد می‌گردد، سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم سازید، چون که سوزش آن از دم دوزخ است، تا بیماری چیره نگردد درمان مکنید. خواهش قضای مبرم را دور
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 248
می‌سازد آن را وسیله دفاع قرار دهد، دست نماز پس از طهارت ده حسنه دارد، خود را پاک سازید، گران جان مباشید که گران جان حق خدای را ادا نکند، و از باد گناه که از شما سر زند دست نماز را تازه کنید، خود را بررسی کنید، و طهارت سازید زیرا خدا بنده شوخگین را دوست ندارد و همه از وی بی‌زارند، مرد در نمازگزاری با ریش یا چیز دیگر مشغول مشود، به کار نیک پیشگیرید قبل از آنکه به کار دیگری گرفتار گردید، مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران آسایش یابند، همیشه گفتار خود را یاد خدا ساز از گناه‌ها دور کنید زیرا گناه روزی را اندک کند بیماران خویش را با صدقه درمان کنید و خواسته‌های خویشتن را با دادن زکات نگاهداری کنید نماز انگیزه نزدیکی همه پرهیزکاران است حج‌گزاری جهاد مردمان ناتوان است جهاد زن شوهر داری ویست تهی دستی مرگ کلانی‌ست اندکی نانخور یکی

از دو گشایش است اندوه خوردن نوعی از پیریست میانه رو در زندگی تهی دست نگردد کنکاش گر نابود نگردد نیکی رسانیدن به بزرگوار یا دین دار شایسته است هر چیزی را میوه‌ایست، میوه احسان شتاب در آن است.
آنکه یقین دارد خدا باز پس دهد بخشش پیش گیرد آنکه در گرفتاری دست بر زانو زند پاداش وی تباه گردد برترین کردار مرد چشم داشت گشایش از سوی خداست آنکه پدر و مادر خویشتن را اندوهناک سازد عاق ایشان باشد روزی را به صدقه دادن به دست آورید، با سپر خواهش خیزاب گرفتاری را از خویشتن بگردانید سوگند با آنکه دانه را شکافت و آدم را ساخت گرفتاری بر گراینده شتابنده‌تر است از فرو شدن سیل از بالای گریوه و از تکاپوی استر همیشه از خدا تندرستی از سختی گرفتاری را خواستار باشید زیرا گرفتاری سخت دین را نابود کند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 249
ترجمه (1048) آنکه از حال دیگری پند گیرد نیک بخت است. خود را به خوی نیک پرورش دهید مسلمان به خوش خویی و به شب زنده داری و روزه زندگی را می‌گذارند. باده‌گسار هر گاه بداند حرام است و بنوشد، خدا بدو از گل خبال که نوعی چرک و خون دوزخیان است بنوشاند اگر چه آمرزیده گردد. هیچ گاه نذر در کار بدو سوگند در بریدن رحم درست نیست. آنکه مردم را به نیکی بخواند و خود نکند مانند کسی‌ست که بی‌زه کمان خواهد تیر افکند. زن مسلمان برای شوی خود خویشتن را خوشبوی سازد. آنکه در راه حفظ خواسته خود کشته گردد در حکم شهید است. انسان مغبون نه ستوده است و نه پاداشی دارد. سوگند فرزند بی‌دستور پدر و سوگند زن بی‌فرمان شوی درست نیست. روزی تا شباهنگام نشاید ترک گفتگو کرد مگر به یاد خدا مشغول بودن. پس از هجرت نباید بیابان گرد شد و پس از گشایش مکه وجوب هجرت بیفتاد. سوداگری کنید تا نیازمند مگردید چون خدا سوداگر درستکار را دوست می‌دارد.
هیچ کاری نزد خدا از نمازگزاری دوست داشته‌تر نیست. کار جهان شما را از نمازگزاری در هنگام آن باز ندارد، چون خدا گروه‌هایی را نکوهش کرده و گفته آنان که از نماز خود سهوکنندگانند و اوقات آن را سبک می‌دارند. دشمنان شما در کارهای نیک برای یک دیگر ریا کاری می‌کنند و خدا به ایشان کامیابی کردار
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 250
پاک نمی‌دهد و او جز کردار پاک چیزی را نپذیرد. نیکی فرسوده نگردد و بزه فراموش نشود، خدا یار پرهیزکاران و نیک‌کنندگان است. گراینده برادر خود را نفریبد و با وی خیانت نکند و وی را وانگذارد و بد بین نباشد و بدو اظهار نفرت نکند. برای برادر خویش دوشیزه جوی هر گاه نیافتی زن

پارسایی بخواه.
کندن کوه از جای آسان‌تر است از بر انداختن دولتی که هنوز زندگی آن به سر نرسیده. از خدا یاری خواهید و شکیبا باشید زمین را بهر که از بندگان خویش هر گاه خواسته باشد می‌دهد و فرجام نیک از پرهیزکاران.
است پیش از وقت در کارها شتاب مکنید تا پشیمان نگردید زمان را دراز مگیرید تا در دل شما دشوار نگردد.
از ناتوانان دستگیری کنید تا خدا به شما ترحم کند از مسلمان دشیاد مکنید مسلمان برادر خویش را دشیاد نکند. خدا از آن بازداشته و گفته: کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ مسلمان هنگام نمازگزاری دستهای خود را به هم مگذارد تا مانند گبران نگردد. بر خوان مانند بندگان نشینید و بر روی زمین خورید و ایستاده می‌آشامید. در حال نمازگزاری هر گاه به جانور گزنده‌یی دچار شدید آن را در زیر خاک نهان کنید و بر آن آب دهان افکنید یا در پارچه‌یی فرو پیچید تا نماز پایان رسد. روی از قبله بازگردانیدن نماز را تباه می‌سازد نماز را بازگزارید. آنکه پیش از دمیدن آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ و آیة الکرسی بخواند خواسته‌اش سالم ماند و از فریب دیو در امان باشد. از کژی در دین و چیرگی به خدا پناه برید هر که با دودمان پیامبر سرکشی کند نابود گردد. بالا زدن جامه پاک کردن است و خدا کوتاه کردن جامه را دستور داده. انگشتی انگبین درمان هر دردیست خدا گفته: آن درمان درد است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 251
ترجمه (1049) انگبین و خواندن قرآن و خاییدن کندر بلغم را آب می‌کند. پیش از خوراک اندک نمک بچشید، هر گاه مردمان می‌دانستند که در آن چه خواصی‌ست آن را بر تریاق آزموده برتر می‌داشتند.
هر که در آغاز غذا اندکی نمک بچشد هفتاد درد و آنچه خدا داند از او دور گرداند. در تابستان به سر تب دار آب سرد بریزید تا تاب آن را خاموش سازد. هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر همه زندگی‌ست. ما دو پنجشنبه را روزه می‌داریم که میان آن دو چهارشنبه است، خدا دوزخ را در چهارشنبه بیافرید. آنکه را نیازی هست بام پنجشنبه پی آن رود چون پیامبر گفته: خدایا بامداد پنجشنبه را بر پیروان من خجسته گردان و چون از سرای بیرون رود، پایان سوره آل عمران را بخواند که گفته: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ» با آیة الکرسی و إِنَّا أَنْزَلْناهُ و سوره حمد که امید است نیازهای جهان و جاویدان وی برآورده گردد.
جامه‌های سطبر پوشید، آنکه جامه نازک پوشد دین وی سست است، کسی از شما با پوشاک تن نما نماز مگذارد. برای خدا توبه کنید و در چنبره مهر وی در آیید چون خدا توبه‌کاران را دوست دارد، و نیز پاکیزگان را، ناگزیر

گراینده توبه کار است. هر گاه مؤمنی به برادر خود کلمه‌یی رنجش آمیز گوید میان ایشان جدایی افتد، هر گاه به وی گوید تو کافری ناچار یکی از این دو کافر باشد و هر گاه وی را تهمت زند اسلام در دل وی آب گردد چنان که نمک در آب پاشیده گردد. در توبه برای هر که باز است، برای خدا توبه نصوح کنید، امید است شما را بیامرزاد. هر گاه پیمان بستید بر آن وفادار باشید، هیچ نعمتی و خرمی از میان

نرود مگر به واسطه گناهی که به جای آورید، خدا به بندگان ستم روا ندارد، هر گاه به خواهش و بازگشت پیشی می‌گرفتند گرفتاری ایشان را نمی‌گرفت هر زمان که گرفتاری رسد نعمت بگریزد و اگر باز به درگاه خدا زاری کنید با قصد پاک خدا تباهی را اصلاح گرداند، و نیکی‌ها را باز گرداند.
هر گاه بر مسلمانی کار دشوار گردد. گشایش آن را از خدای خواهد که کلید همه کار از اوست، در هر کس یکی از سه منش موجود است: خود پسندی یا تکبر، بد فالی، آرزوی بی‌حاصل- هر گاه کسی از شما دچار خود پسندی باشد، با پرستاران خود زانو زند و خوراک خورد و گوسفند بدو شد. و هر گاه فال بد زد بدان اعتنایی مکند خدای را به یاد آورد و کار را بگذارند. و هر گاه آرزوی بی‌حاصل کند. از خدا خواهد وی را در دست نفس سرکش مدهد تا وی را به گناه افکند. با مردمان به آنچه می‌توانند دریابند و می‌پذیرند سخن گویید و آمیزش کنید، از آنچه را که نمی‌توانند دریابند واگذارید کار ما را هر که در نیابد مگر فرشته نزدیک به خدا یا پیامبر مرسل یا بنده‌یی که دل وی را خدا به ایمان آزموده باشد. هر گاه دیو شما را وسوسه کند به خدا پناه برید به خدا و پیامبر وی و بگویید به ایشان ایمان دارم. هر گاه خدا به مؤمنی جامه تازه دهد دست نماز گیرد و دوگانه‌یی بگزارد و در آن سوره حمد و آیة الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند و خدای را ستایش کند که تن وی را پوشانید و بگوید:
لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم
، که خدای را در آن گناهی مکند و بهر تاری از آن فرشته‌یی برای وی آمرزش خواهد.

ترجمه (1050) به یک دیگر بد بین مباشید زیرا خدا از آن منع کرده است. من با پیامبر و خاندان و دو سبط من بر سر حوض با من‌اند، هر که ما را می‌خواهد به گفتار ما عمل کند و از کردار ما پیروی، هر دودمانی افراد پاک نهاد دارند ما و دوستان ما شفاعت کنیم مردمان را برای دیدار ما بر سر حوض به یک دیگر پیشی گیریم، ما دشمنان خود را از آن باز داریم اما دوستان خود را از آن سیراب سازیم، هر که از آن جرعه‌یی نوشد هرگز تشنه نگردد، در حوض ما دو مجری از بهشت روان است یکی بنام تسنیم و

دیگری بنام معین، بر کناره آن خاک زعفران است و ریگهای آن مروارید و یاقوت. این همان جوی کوثر است. روانی کارها به خواست خدایست به دست بندگان وی نیست، هر گاه به دست بندگان بود هرگز به جای ما دیگران را برنمی‌گزیدند لیک خدا به رحمت خویش ویژه گرداند هر که را که خواسته باشد، ستایش کنید خدای را که شما را به نعمت بزرگی که حلال‌زادگی‌ست ویژه ساخته. در روز رستاخیز هر دیده‌یی گریان است و هر چشمی بی‌خواب مگر دیده کسی که خدا او را به بزرگی خود ویژه ساخته باشد و بر گرفتاری حسین (ع) و خاندان وی گریسته باشد.
پیروان ما مانند زنبور انگبین‌اند هر گاه مردمان بدانستندی چه اعتقادی دارند ایشان را می‌خوردند.
آنکه بر خوراک نشسته شتابزدگی مکند تا از خوردن آسایش یابد و همچنین آنکه مشغول قضای حاجت است تا از ریستن فارغ گردد. هر گاه یکی از خواب برخاست بگوید:
لا اله الا اللَّه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شیء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السماوات السبع و ما فیهن و رب الأرضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للَّه رب العالمین
. چون بعد از خواب نشیند قبل از آنکه برخیزد بگوید:
حسبی اللَّه حسبی الرب من العباد حسبی اللَّه الذی هو حسبی منذ کنت حسبی اللَّه و نعم الوکیل.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 254
هر گاه کسی از شما در شب از خواب بیدار گردد به سوی آسمان بنگرد و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. سر کشیدن در چاه زمزم دردها را دور می‌کند از آب آن که در سوی رکن حجر الاسود است بیاشامید، چون زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی‌ست:
فرات، نیل، سیحون، جیحون و آنها نیز دو نهراند. آنکه در ملازمت فرمان روان ستم باشد به داوری وی آرامش نیست و دستور خدای را در باره غنیمت روان نسازد، نباید جهاد کند، هر که بر این حال درگذرد یا مورد دشمن ماست در غصب حق ما و آلوده شدن به خونهای ماست و مرگ وی مرگ زمان جاهلیت است. یاد ما دودمان پیامبر، درمان دردهاست و دوستی ما خشنودی خداست، آنکه فرمان ما را به جای آورد در آخرت با ما خواهد بود، آنکه امیدوار فرمانروایی باشد مانند کسی‌ست که در راه خدا به خون خود فرو رفته باشد آنکه با ما نبرد کند یا از ما یاری نکند خدا وی را به دوزخ افکند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 255
ترجمه (1051) ما فریاد رسان هستیم، هر گاه ستم شوند و راه گریز بر

ایشان بسته گردد، مادر حطه و در سلامت هستیم، هر که از آن درآید رهایی یابد و هر که سرپیچی کند نابود گردد. خدای به ما آغاز کرده و به ما نیز انجام دهد، به ما محو کند و به ما اثبات کند و به ما زمانه سخت را دور کند و به میانجی ما باران فرستد، فریبکار شما را از راه خدا نفریبد. از روزی که خدای درهای آسمان را بسته قطره‌یی رحمت از آن نباریده هر گاه قیام‌کننده ما پیدا شود، آسمان رحمت خویش را بارد و زمین گیاه خویشتن برویاند و کینه از بندگان بزداید و ددان و دامان با هم کنار آیند چنان که زنی از عراق به شام رود و همه گامهای خود را به سر سبزه‌زارها نهد و زیور خویشتن را در بردارد و درنده‌یی او را گزند نرساند.
هر گاه بدانید که در مبارزه با دشمنان چه رتبتی دارید دیدگان شما روشن می‌گردد هر گاه در گذشته از دشمنان گزنده‌هایی می‌بینید که آرزوی مرگ خواهید کرد، از خودپسندانی که حق خدای را سبک‌شماراند به جان خویش بیمناک باشید، هر گاه چنین گردد همدست شوید و شکیبا و نماز و تقیه را کنار مگذارید، خدا بندگان متلون را دشمن دارد. از حق و اهل حق دور مگردید، آنکه دیگری را بر ما گزیند نابود گردد، از جهان ناکام خواهد رفت.
هر گاه به سرای خویش در آیید بر اهل خود درود فرستید و اگر کسی نباشد بر خویشتن درود فرستید، بگویید:
السلام علینا من ربنا
. هنگام در آمدن به سرای خود قُلْ هُوَ اللَّهُ بخوانید تا تهی دستی از شما دور گردد. به کودکان خویش نماز آموزید و چون به هشت برسند ایشان را برای نماز بازخواست کنید با سگان نزدیک مگردید هر گاه نزدیک شدید، تر باشد و برخورد کردید خود را بشویید و اگر خشک باشد به جامه خود آب بپاشید.
هر گاه از ما حدیثی شنیدید معنی آن را ندانستید آن را به ما واگذارید و در آن بمانید تا حقیقت آن را دریابید. راز آشکار گر و شتاب زده مباشید، در ما غلو مکنید و در ما کوتاهی مکنید. آنکه به ما نزدیک شود نجات یابد و آنکه روی گرداند هلاک گردد. برای یاران ما دسته‌هایی‌ست از آمرزش خدا و بر دشمنان ما دسته‌هایی ست از خشم او. ما در کارها میانه رو و درست راه هستیم. در پنج نماز شک روان نگردد، شک در رکعات سبب باطل بودن است در نماز: وتر، نماز آدینه. و دوگانه نخستین از هر نماز واجب و نماز بام و نماز شام. بنده خدایی دست نماز قرآن مخواند، هر سوره‌یی که از قرآن خواندید رکوع و سجود آن را یاد دارید یعنی در نماز نافله. مرد در
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 256
پوشاکی که حمایلی به خود پیچیده نماز مگذارد زیرا از شیوه قوم لوط است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 257

ترجمه (1052) مرد در پوشاکی می‌تواند نماز بگذارد که دو گوشه آن را به گردن خود افکند و در جامه‌یی سطبر که دکمه‌های آن را ببندد. مرد به فرشی که در آن صورت دارد چه بر آن صورت یا آن فرش نماز مگذارد لیک روا باشد که صورت زیر پاهای وی افتاده باشد یا جامه‌یی بر آن افکند و در حال نماز نقدهای صورت‌دار در پوشاک خود گره مکند اما جائز است آنها را در همیانی بنهد یا در جامه دیگری و در صورت بیم از میان رفتن بر کمر بندد. بر تل خرمن گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز مگذارند و همچنین بر نان، تا نام خدا نبرد دست نماز مسازد. قبل از آنکه دست به آب زند بگوید:
باسم اللّٰه و باللّٰه، اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین
، هر گاه از دست نماز کنار شد بگوید:
اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی اللّٰه علیه و آله
. تا در خور رحمت خدا گردد.
آنکه با معرفت نماز گزارد آمرزیده گردد، هنگام نماز فریضه، نافله مگذارید مگر عذری داشته باشید، نافله را پس از نماز واجب بگزارد در صورت امکان قضا کند، خدا گفته: کسانی که همیشه در نماز هستند، یعنی آنچه شب از ایشان ترک شد در روز قضا می‌کنند و آنچه روز از ایشان ترک شد در شب قضا می‌کنند، هنگام فریضه، قضای نافله مگذارید بلکه اول فریضه را بگزارید آنگاه نافله. نماز گزاردن در مکه و مدینه مقابل هزار نماز خواهد شد و درمی در حج هزینه کردن مقابل هزار درم صدقه دادن است. در نماز باید خشوع داشت، هر که دل وی بیم از خدا دارد اندامهای وی نیز بیمناک است، با چیزی در نماز بازی مکن، قنوت نماز آدینه قبل از رکوع است، در رکعت اول نماز آدینه سوره حمد و آدینه خوانده و در دوم حمد و سوره منافقین.
در هر دو رکعت پس از سجده باید، نشست تا اندامهای شما به جای افتد، آنگاه برخیزید، راه و رسم ما چنین بود. هر گاه یکی از شما از نماز برخاست دست خود را بر سینه‌اش برگرداند چون مقابل خدا بایستید سینه را پیش دارید و راست باشید و خم مگردید، چون از نماز فارغ شدید دستها به سوی آسمان بلند گردانید و خواهش کنید. (عبد اللّٰه بن سبا) گفت: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟. گفت: چرا، پرسید پس چرا بنده دست خود را به آسمان فرازد؟. گفت: مگر این آیه را از قرآن نخوانده‌یی: روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا فرمان داده که روزی را از جای آن بجویید و جای آن روزی و آنچه خدا گفته است آسمانها است.
نمازگزار در نماز از خدا بهشت خواهد و از دوزخ به خدا پناه برد و حور

خواهد. هر گاه نماز گزاری
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 258
چنان گزار گویا آخرین نماز تو در جهان است. تبسم نماز را تباه نکند اما قهقهه مبطل است. هر گاه خواب بر کسی چیره گردد دست نماز لازم آید. اگر در نماز ترا خواب یا چرت گرفت نماز را ببر که چنین نمازی به جای آمرزش انگیزه نفرین گردد. هر که به دل ما را دوست دارد و با زبان ما را یاری کند و به دست با دشمنان ما نبرد کند، او در بهشت با ما همپایه است. و آنکه ما را از دل دوست دارد و زبان خود را به یاری ما به کار برد اما نبرد با دشمنان نکند، او در بهشت به درجه‌یی از مقام فرودتر باشد و آنکه از دل ما را دوست دارد اما با زبان و دست یاری نکند به دو درجه فرودتر است. آنکه ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست گزند نرساند به دوزخ رود و آنکه از دل با ما دشمن باشد و به زبان گزند رساند در دوزخ است و آنکه از دل ما را دشمن دارد و به زبان و دست آزار رساند در دوزخ است و همکار دشمن ماست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 259
ترجمه (1053) بهشتیان به سرای ما و سرای پیروان ما نگرانند چنان که مردمان به اختران نگران‌اند.
هر گاه از سوره‌هایی که در قرآن آغاز آنها: سبح یا یسبح است به انجام رسیدید، بگویید:
سبحان اللّٰه الاعلی.
هر گاه آیه: إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ را خواندید بر آن حضرت درود فرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز. در تن اندامی نباشد که کمتر از دیده سپاس خدا کند، دیده خود را نگاهدارید. بهر جا خواهد مگشایید تا شما را از یاد خدا باز ندارد. هر گاه سوره و التین را خواندید در پایان آن بگویید:
و نحن علی ذلک من الشاهدین.
و هر گاه در قرآن جمله قُولُوا آمَنّٰا* قرائت کردی پس از آن بگوی:
آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ اشْهَدْ بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ
. نمازگزار چون در تشهد آخر که نشیند بگوید:
اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد أن محمدا عبده و رسوله (ص) و أَنَّ السّٰاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ
. سپس هر گاه حدثی از وی آشکار شد نمازش صحیح است. عبادتی به دشواری پیاده رفتن به خانه خدا نیست. نیکی را از سم و گردنهای اشتران بجویید که می‌روند و می‌آیند. خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا پیامبر فرمان داد کشمشی را که از طائف برای وی آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند زیرا آب آن تلخ بود می‌خواست تلخی آن کم گردد مانند نبیذ

خیس شده کهنه شد آن را نیاشامید چون مانند باده گردید. هر گاه مرد برهنه گردد دیو بدو بنگرد و در او آز بندد خود را از این روی پوشیده دارید. چیزی که بوی ناخوش دارد هر گاه خوردید به مسجد مروید. مرد هنگام سجده نماز واجب پایین تنه خود را بلند دارد. هر گاه کسی خواهد غسل کند نخست دو بازوی خود را بشوید. هر گاه نماز گزاری چنان گزار که قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خویش را بشنوی. هر گاه نماز به پایان رسید به راست خویش بنگر. از جهان توشه‌یی برگیر و برترین توشه پرهیزکاریست از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته‌اند دسته‌یی گم شدند دسته‌یی در دریا و دسته‌یی در بیابان. هر جانوری را به حلال بودن نشناسید مخورید. هر که بیماری گرفت تا سه روز به کسی نگفت و به خدا نالید امید تن درستی هست. هنگامی بنده از خدا دور می‌شود که اشکم خوارگی و زن بارگی پیش گیرد. سفری مکن که در آن بیم نماز یا دین باشد. چهاراند که گوش به همه کس فرا دارند: پیامبر (ص)، بهشت، دوزخ، حور العین.
نمازگزار هر گاه از نماز فارغ شد بر پیامبر و دودمان وی درود فرستد و بهشت را از خدا بخواهد و از دوزخ
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 260
بدو پناه برد. و همسری حور العین خواهد. آنکه بر محمد (ص) درود فرستد پیامبر آن را بشنود و دعای وی به درگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت گوید خدایا آنچه را بنده تو خواهد کرامت فرما و آنکه از دوزخ به او پناه برد دوزخ گوید: خدایا بنده ترا پناه ده و آنکه حور خواهد، حور نیز از خدا خواهد برای وی گردد.
سرود زاری دیو است که از برای بهشت سر دهد. هر که خواهد که بخسبد دست راست خویش زیر گونه راست نهد و بگوید:
باسم اللَّه وضعت جنبی اللَّه علی ملة ابراهیم و دین محمد (ص) و ولایة من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و ما لم یشأ لم یکن.
آنکه هنگام خفتن چنین گوید از دزد و یغماگر و زیر رفتن سالم ماند و فرشتگان برای وی آمرزش خواهند. هر که هنگام خفتن در بستر خود سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ را بخواند خدا پنجاه هزار فرشته به وی گمارد تا او را پاسداری کنند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 261
ترجمه (1054) هر گاه کسی از شما خواست بخسبد پیش از آنکه پهلو به بستر گذارد بگوید:
اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزة اللَّه و عظمة اللَّه و جبروت اللَّه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 262

و سلطان اللّه و رحمة اللّه و أرفة اللّه و غفران اللّه و قوة قدرة اللّه و جلال اللّٰه و بصنع اللّٰه و اركان اللّٰه و بجمع اللّٰه و برسول اللّٰه و بقدرة اللّٰه على ما يشاء عن شر السامة و الهامة و من شر الجن و الانس و من شر ما يدب فى الارض و ما يخرج منها و من شر ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من شر كل دابه أنت آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّی عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* و لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلى العظيم»
. زيرا پيامبر (ص) حسن و حسين (ع) را با اين دعا در امان خدا سپرد و پيامبر ما را بدان فرمان داده است.
ما گنجوران دين خدا هستيم، ما كليدهاى دانش هستيم، هر گاه پيشوايى از ما درگذرد: ديگرى به جاى وى در آيد، هر كه از ما پيروى كند گمراه نگردد و آنكه منكر ما گردد گمراه است، آنكه با ما دشمنى ورزد رهايى نيابد، آنكه ما را واگذارد و از يارى ما كوتاهى كند بى‌ياور گردد، براى آز به جهان و كالاى آن كه فانى‌ست ما را تنها مگذاريد، آنكه با ما مخالفت كند و جهان را به جاويدان برگزيند و آن را بر ما مقدم دارد در روز رستاخيز بسى دريغ خورد چنان كه قرآن گفته: هر كه اى دريغ گويد كه چرا در باره خويشتن كوتاهى كرديم و خود را خوار ساختيم. كودكان خود را پاكيزه داريد و مسوخ را از ايشان دور كنيد، زيرا ديو آن را مى‌بويد و كودک را به بيم مى‌افكند و به خواب مى‌كند و نگارندگان كردارهاى شما از آن در آزار گردند.
اولين نگاه به زن بى‌اشكال است و دومين حرام‌ست، دائم الخمر خداى را مانند بت پرست بر خورد مى‌كند، حجر بن عدى پرسيد اى امير المؤمنين چه كسى دائم الخمر است؟. گفت: آنكه هر گاه يافت در كشد، هر كه باده گسارد تا چهل شبانه روز نماز وى پذيرفته نيست، آنكه در باره مسلمان سخن گويد كه مقصود وى ريختن آب روى ويست، خدا وى را در لجن‌زار دوزخ بند گرداند تا دليلى بر گفته خويش آورد دو مرد برهنه زير جامه خوابى مخسبد هر گاه خفتند ايشان را تعزير بايد كرد كدو خوريد كه مغز را بيفزايد. پيامبر از كدو در شگفت شدى قبل از خوراک و بعد از آن ترنج بخوريد، چون دودمان پيامبر مى‌خوردند، امروز دل را روشن كند و دردهاى درون را آرامش بخشد هر گاه نمازگزار در نماز ايستد ديو بدو از روى حسرت بنگرد چون بيند كه در آمرزش خدا در شده بدترين كارهاى دينداری تازه‌هاى آن است و برترين آنها آن است كه خدا آن را پسندد آنكه جهان را بر جاويدان برگزيد سرانجام وى بيمناک است آب را نيكو دانيد هر كه به داده خدا خوشنود باشد تن خود را آسوده ساخته هر كه زندگانى خويشتن را در غير خدا هزينه كند زيانكار است هر گاه نمازگزار بدانستى كه چسان بزرگى خداى وى را فرا گرفته هرگز سر از سجده بر نداشتى كار خود را به تأخير ميندازيد آنچه روزى شماست به شما خواهد رسيد و هر گرفتارى كه براى شما مقدر است آن را با هيچ تدبير متوانيد دفع كرد امر به نيكى و

منع از بدی کنید و در برابر گرفتاریها شکیبا باشید شناختن حق ما چراغی فرا راه گراینده است بدترین کوری، کوری از بهره‌مندیهای ماست و آنکه با ما دشمنی ورزد در صورتی که ما با وی بزهی مرتکب نشده‌ایم جز آنکه وی را به حق خواندیم و دیگران وی را آشوب و جهان می‌خوانند.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 263
درفش حق به دست ماست هر که در سایه آن درآید وی را فرا گیرد و هر که بدان پیشدستی کند کامیاب باشد و آنکه با آن مخالفت نماید نابود گردد و هر که از آن جدا شود زبون گردد و هر که بدان درآویزد رهایی یابد. من پیشوای گروندگانم و خواسته پیشوای ستمکاران است. گراینده مرا دوست دارد و منافق دشمن هر گاه مسلمانان بهم رسیدید دست دهید و خوشرویی نمایید چون چنین کنید. گناه‌ها از شما ریخته باشد، هر گاه کسی از شما عطسه کند به وی بگویید:
یرحمکم اللَّه
، و او در پاسخ بگوید:
یغفر اللَّه لکم و یرحمکم
، در قرآن گفته: هر گاه شما را درود گفتند برتر از آن را پاسخ دهید یا همان را: با دشمن خویش دست ده و خوشرویی نما و اگر چه بد دارد زیرا قرآن گفته: به آنچه نیکتر است بدی را جواب ده تا دشمن تو چون دوست یگانه گردد، برخورد نکنند بدین روش نیک مگر آنان که بردباراند و برخورد نکنند بدان مگر نیک بختان.
دشوارترین شکنجه‌هایی که به دشمن خویش کنی آن است که در حق وی خدای را بندگی فرمایی و به فرمان حق با وی رفتار سازی و برای تو بسنده است که بنگری دشمن تو خدای را گناه ورزد جهان همی چرخد تو بهره خویش از آن به آسانی دریاب یعنی هر گاه نوبت تو رسید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 264
ترجمه (1055) همیشه مؤمن بیدار و هشیار و ترسان است و در انتظار گشایش جهانی یا مرگ با سعادت جاویدانی‌ست و به رحمت خدا امیدوار است، مؤمن بی‌بیم و امید نیست و از گذشته خود بیمناک است و در انتظار وعده خداست شما آباد سازندگان زمین هستید: خدا شما را در آن اسکان داده تا بر آن چه می‌کنید؟
این راه را بپیمایید تا دیگری را به جای شما نیاورند نشان خردمندی نیک رفتاری و دین‌داریست در آمرزش خواستن از خدا پیشدستی کنید بهشتی که مانند آسمان و زمین است در فراخی برای پرهیزکاران است و جز به پرهیزکاری بدان راه نیابید. گناه آلود از یاد خدا منصرف شود آنکه پیروی از پیشوای حق نکند خدا دیوی بر او گمارد تا پیوسته با وی باشد مخالفان شما در گمراهی و کینه‌توزی بیناتر و سخت‌تراند و در هزینه برای خواهشهای

خود کوشاتر از شمااند زیرا شما به ستم کشیدن و بدبختی خوی گرفته‌اید نه از خدا شرم دارید و نه برای خویش مصلحتی می‌اندیشید با آنکه هر روز ستمی می‌بینید باز از غفلت بیدار نمی‌شوید و در نیکی کوشا نیستید با سرگرمی هر روز دین شما فرسوده‌تر می‌گردد در صورتی که خدا گفته: از ستمکاران حمایت مکنید تا به دوزخ میفتید و دستگیری جز خدا ندارید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 265
فرزندان خود را نامگذاری کنید هر گاه ندانید پسر است یا دختر نامی گذارید شایسته هر دو باشد مانند پروین، عزت زیرا همان کودک سقط شده در قیامت بازخواست می‌کند، پیامبر به فرزند فاطمه پیش از به دنیا آمدن محسن نام نهاد ایستاده آب می‌آشامید که سبب درد بی‌درمان می‌شود تا خدا درمان کند هر گاه بر چهار پا سوار شدید نام خدای را ببرید و بخوانید:
«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ»
هنگام مسافرت بگویید:
«اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفة فی الاهل و المال و الولد»
. هر گاه در منزل فرود آمدید بگویید
«اللهم انزلنا مُنْزَلًا مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»
هنگام خرید از بازار و در آمدن در آن بگویید:
«اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی أعوذ بک من صفقة خاسرة و یمین فاجرة و أعوذ بک من بوار الایم».
آنکه در مسجد انتظار نماز دیگر داشته باشد مهمان خداست، امید خدا وی را گرامی دارد، آنکه به حج و عمره رود نیز مهمان خداست، امید است وی را بیامرزد، هر که به کودکی باده دهد خدا وی را در لجن زار دوزخ بند نهد تا عذر خود را بخواهد صدقه سپر بزرگی برای مؤمن است از آتش دوزخ و برای کافر حافظ مال ویست و گرفتاریها از دهنده آن دور گردد و اما در آخرت کافر بهره‌یی از آن ندارد، دوزخیان از زبان بر روی در آتش افتند از زبان به نوریان نور بخشند، زبان خود را نگاهدارید و آن را به یاد خدا دارید، بلندترین کارها گمراهی ست و مهمترین کار نیک پیکر مسازید تا در قیامت از آن به رنج میفتید.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 266
ترجمه (1056) هر گاه پلیدی از تو جدا گردد بگو خدا آنچه را بد است از من دور سازد هر گاه از گرمابه بیرون شدی و برادر دینی تو به تو گوید: گرمابه بر تو خرم باد، در جواب بگوی: دل آسوده باشید. هر گاه برادر تو گوید «درود خدا بر تو باد» در پاسخ وی گوی «برای تو درود خدا باد و به

جاودانت فرود آرد». درگذر مشاش و مرین، درخواست پس از ستایش است، اول خدای را ستایش کن آنگاه نیاز خود را خواه خواهان نباید خواهش نامشروع و غیر ممکن را خواسته باشد. هر گاه کسی را به پسری شاد باش گویی، بگوی: خدا این بخشش را به تو خجسته کناد و او را به برنایی رساناد و نیکی وی را به تو روزی گرداناد هر گاه برادر دینی تو از مکه بازگشت میان دو دیده او را ببوس و دهان وی را که با آن حجر الاسود را بوسیده چون که پیامبر آن را بوسیده و دیده را ببوس که کعبه را با آن دیده و بگوی خدا حج ترا قبول کناد و این آخرین حج تو مباد. از فرومایگان بپرهیزید که از خدا نترسند و کشندگان پیامبران در ایشان‌اند و دشمنان ما اینان‌اند. از توجه خدا بود که ما را برگزید و برای ما پیروانی گردانید تا ما را یاری کنند و در شادی و اندوه با ما انباز باشند.
پیروان ما که آلوده به گناهی گردند از جهان در نگذرند تا به گرفتاری دچار گردند که کفاره آن بزه باشد ممکن آن گرفتاری در خواسته وی باشد یا در فرزند یا در جان وی تا خدای را پاک دیدار کند. هر گاه از آن اندکی مانده باشد جان وی را به سختی گیرند. پیرو ما دوست و شهید از جهان درگذرد چون پیشوایی ما را پذیرفته و در یاری ما دوستی کرده و دشمنان ما دشمن چنان که قرآن گفته: آنان که به خدا و پیامبر وی ایمان آورند ایشان از صدیقان و شهیدان‌اند و از خدا پاداش خویش بیابند. بنی اسرائیل هفتاد و دو تیره شدند دور نیست که این ملت نیز هفتاد و سه دسته گردد تنها فرقه‌یی از ایشان بهشتی‌ست. هر که راز ما را فاش سازد خدا وی را شکنجه سازد. فرزندان خود را هفتم روز ولادت ختنه کنید و از سرما و گرما اندیشه‌مند مگردید عمل
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 267
ختنه تن را پاک سازد زمین از شاش غیر مختون زاری کند مستی چهار گونه است: مستی شراب مستی خواسته مستی خواب مستی فرمانروایی هنگام خواب دست را زیر گونه راست نه زیرا نداند که بیدار شود یا نه دوست دارم گراینده در هر پانزده روز یک بار نوره کشد.
ترجمه (1057) کمتر ماهی بخورید: زیرا گوشت بدن را می‌گدازد و بلغم را می‌افزاید و دل را سخت می‌کند سر کشیدن شیر درمان هر دردیست جز مرگ. انار را با پیه آن بخورید تا معده را شستشوی دهد
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 268
هر دانه‌یی از انار که در شکم رود تا چهل روز دل را زنده می‌کند و جان را روشنی بخش است و نگاهداری از بیماریست و وسوسه دیو را سست سازد سرکه نیکو نان خورشی‌ست چون صفرا را کم می‌کند. کاسنی بخورید که در هر بامدادی قطره‌یی از قطرات آب بهشت بر آن است از آب باران بیاشامید که تن را پاک می‌کند و بیماریها را دور می‌سازد. در

قرآن گفته: خدا از آسمان آبی می‌فرستد که شما را پاک می‌کند و پلیدی دیو را از شما دور سازد و دلهای شما را بهم پیوند دهد و گامها را استوار گرداند. سیاه دانه برای هر دردی درمان است مگر زهرناک باشد. گوشت گاو بیماری آورد شیر آن داروست روغن گاو درمان است برای زیستن دارویی و خوراکی برتر از خرمای تازه یعنی رطب نیست در قرآن گفته: ای مریم خرما بن را بجنبان تا برای تو رطب ریزد، بخور و بیاشام و دیده خویش را به فرزند گرامی خود روشن دار. کام فرزندان خویش را با خرما بردارید پیامبر (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت هر گاه زن خود را درآمیزی وی را به شتاب میاور تا خویشتن را آماده سازد زنان را خواستهایی‌ست تا با شوی خود همبستر شوند هر گاه زن بیگانه‌یی دیدی و وی را پسندیدی هر گاه با زن خویش درآمیزی او نیز چنان خواهد بود دیو را از خود دور دارید و از زنان بیگانه بپرهیزید هر گاه کسی زنی را خواست و بی‌زن بود برود دوگانه‌یی بگزارد و خدای را ستایش کند و بر پیامبر رحمت خواهد تا خدا وی را کام روا گرداند در حال مباشرت سخن کم گوید، سخن گفتن در حال مباشرت سبب گنگی کودک گردد به درون زن منگر شاید چیزی بینی که از وی بی‌رغبت گردی و کودک کور شود هر گاه با زن خود درآویختی بگوی: خدایا من به فرمان تو وی را بر خود حلال کردم و آن را به رسم امانت از تو پذیرفتم هر گاه فرزندی از او یابم نرینه تمام خلقت باشد و دیو را در او بهره‌یی نباشد. حقنه یکی از چهار درمان است پیامبر (ص) حقنه را برترین درمان گفته حقنه اشکم را فربه سازد و درد درون را دور گرداند تن را نیرو بخشد. سعوط بینی را از بنفشه بسازید بر خون گرفتن مداومت کنید در شب اول ماه عربی و نیمه آن مباشرت مکنید که دیو در این دو وقت تباهی کند و دیوان دیگر نیز با وی همداستان‌اند و در کودک شما انباز می‌کردند در روز چهارشنبه نوره مکشید. چهارشنبه روز ناخجسته‌یی ست خدا در آن دوزخ را بیافرید و در روز آدینه ساعتی ناخجسته است که هر گاه کسی در آن خون گیرد در دم بمیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 269

ترجمه

باب منشهای بعد از هزار

(1058) دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

- از جابر انصاری روایت شده که پیامبر (ص) گفته: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نگاشته شده:
لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه
، علی برادر رسول خداست.
ترجمه

(1059) نماز چهار هزار باب دارد

- زکریا پور آدم گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت نماز چهار هزار باب دارد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 270
ترجمه

(1060) هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده

- سهیل بن غزوان بصری گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: زنی از پریان که نام وی عفراء بود پیوسته نزد پیامبر (ص) آمدی و سخنهای او را شنیدی و نزد نیکان از پریان رفتی و ایشان را به اسلام خواندی و آنان به دست او مسلمان می‌شدند، اتفاقا روزی چند نیامد، پیامبر از فرخ سروش جویای حال او شد. گفت به دیدن یکی از خواهران دینی خود رفته، پیامبر گفت: خوشا به کسانی که در راه خدا با یک دیگر دوستی کنند، در بهشت ستونی از یاقوت سرخ است که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه است، خدا آنها را برای کسانی ساخته که در راه خدا با یک دیگر دوستی ورزند. چون عفراء نزد پیامبر آمد از وی پرسید چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم، شگفت‌تر از همه این بود که دیو را دیدم در دریای سبز بر سنگی سفید نشسته بود و دستهای خود به آسمان برداشته و می‌گفت: خدایا چون سوگند خود را پایان رساندی و مرا به دوزخ افکندی ترا به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند می‌دهم که مرا از آن رهایی دهی. گفتم:
ای دیو این نامها چیست؟ که خدای را بدانها خواندی؟. گفت: من هفت هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را بر ساق عرش نوشته یافتم و دانستم که گرامی‌ترین آفریدگان نزد خدایند. پیامبر گفت:
هر گاه همه روی زمین خدای را بدانها سوگند دهند خواهش ایشان را برآورد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 271
ترجمه

(1061) کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد

- امام صادق (ع) گفته: دوازده هزار عالم است، که هر یکی از آنها از هفت سپهر و هفت زمین خدا کلان‌تر است، و هیچ یکی از آن عوالم ندانند که خدا جز عالم ایشان عالمی دارد و من حجت بر همه ایشان هستم.
ترجمه

(1062) اصحاب پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند

- امام صادق (ع) گفته: یاران پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان ایشان نه جبری بود نه مرجئی و نه از خوارج و نه معتزلی و نه از اصحاب رأی، همه شب و روز می‌گریستند و می‌گفتند: خدایا جان ما را بستان قبل از آنکه نان جوی هم خورده باشیم.
ترجمه

(1063) نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود

- ابو الجارود به سند خود از رسول اکرم روایت کرده که می‌گفت: من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از آفرینش آدم به چهار هزار سال، چون خدا آدم را بیافرید آن را در صلب آدم نهاد و آن را پیوسته از صلبی به صلبی نقل داد تا آن را در صلب عبد المطلب نهاد، سپس آن را از صلب وی بیرون آورد و دو پاره ساخت، پاره‌یی از آن را در صلب عبد اللّٰه پدر محمد نهاد و پاره دیگر را در صلب ابی طالب پدر علی نهاد، نتیجه علی از من است و من از علی هستم، گوشت او گوشت من است و خون او خون من. آنکه مرا دوست داشته باشد دوستی من دوستی اوست. و آنکه وی را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 272

ترجمه

(1064) یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم

- امام موسی بن جعفر (ع) گفته: روزی پیامبر نشسته بود فرشته‌یی در آمد که بیست و چهار روی داشت، پیامبر گفت: ای دوست من، فرخ سروش ترا در این شکل ندیده بودم، فرشته گفت: من فرخ سروش نیستم بلکه محمود فرشته‌ام، خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری درآمیزم، پیامبر پرسید کدام‌اند؟
گفت: فاطمه را با علی. چون بازگشت میان دو شانه وی نوشته بود: محمد پیامبر خداست و علی وصی اوست، پیامبر پرسید از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ گفت بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم.
ترجمه

(1065) خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید

-
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 273
پیامبر گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر بیافرید من نزد خدای از همه گرامی‌تر هستم و با وصف این نمی‌بالم. و خدا صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید علی (ع) از همه نزد خدای گرامی‌تر است.
ترجمه

(1066) خدا با موسی (ع) صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفته: خدا با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد، موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید، آنگاه که نزد بنی اسرائیل بازگشت سخنهای آدمیان را بد می‌داشت، چون شیرینی گفتار خدا در وی اثر نهاده بود.
ترجمه

(1067) پیامبر (ص) به علی (ع) هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد

اشاره

- ام سلمه زن پیامبر (ص) گفته: پیامبر در بیماری مرگ گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه نزد پدر خود فرستاد و او را بخواند چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید و گفت: دوست مرا بخوانید، حفصه پدر خود عمر را فرستاد، چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید باز گفت: دوست مرا بخوانید فاطمه علی را فرستاد چون درآمد پیامبر وی را گرامی داشت پیامبر علی را در زیر جامه درآورد علی گفت: هزار حدیث به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث در آید چندان گفت که من و او عرق کردیم عرق او بر من
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 274
روان شد و عرق من بروی.
ترجمه

(1068) اصبغ بن نباته گفته:

از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: از پیامبر (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت می‌باشد به من آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شود تا برسد به دانش مرگ و میر و گرفتاریها و احکام حق الاحی.
ترجمه

(1069) عبد اللَّه بن عمر گفته:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: برادرم را نزد من بخوانید، علی آمد، پیامبر روی خود را به سمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در ایستادند تا علی بیرون آمد مردی به وی گفت: پیامبر (ص) رازی با تو در میان نهاد؟ علی گفت: آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب است، گفت: آنها را بر کردی؟. گفت: آری و دریافتم، گفت: این سیاهی که در ماه است چیست؟. گفت: خدا در قرآن گفته: ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را پاک و تاریک ساختیم و نشانه روز را روشنی دادیم، آن مرد گفت: ای علی درست دریافتی، و اللَّه اعلم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 275
ترجمه

(1070) موسی بن بکر گفته:

به امام صادق (ع) گفتم: کسی روزی، دو روزی سه روز، چهار روز یا بیشتر بی‌هوش می‌شود چه اندازه از نماز وی را باید قضا کند؟. گفت: دستور کلی به تو می‌دهم، این موضوع و هر چه بدان ماند، آن است که در آن جمع باشد، در هر جایی که خدا بنده را از به جای آوردن تکلیف بازداشت، او نسبت به بنده خود عذر پذیرتر است برخی از روات اضافه کرده‌اند که امام صادق گفته این از بابهایی‌ست هزار باب از آن برآورده می‌گردد.
ترجمه

(1071) بکیر بن اعین گفته:

سالم پور ابی حفصه گفت: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هر بابی از آن هزار باب می‌شود. بکیر گفته: یاران ما رفتند نزد امام محمد باقر (ع) و از این حدیث پرسیدند گفت: سالم راست گفته. بکیر گفته: آنکه این حدیث را از امام محمد باقر شنیده بود برای من نقل کرد آنگاه گفت: از این درهای هزارگانه دری یا دو دری بیشتر به دست این مردم نیفتاد. و اللّه اعلم.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 276
ترجمه

(1072) اصبغ بن نباته گفته:

امير المؤمنين (ع) به ما دستور داد كه از كوفه به مدائن كوچ كنيم، ما روز يک شنبه رفتيم، عمرو بن حريث با هفت تن پس ماندند، به نقطه‌يى از حيره رفتند كه آنجا را خورنق نامند، گفتند ما اينجا گردش مى‌كنيم، و روز چهارشنبه به مدائن مى‌رويم، قبل از آنكه امير المؤمنين (ع) نماز آدينه گزارد بدو مى‌رسيم، چون به خورنق رفتند، سوسمارى را آشكار كردند، عمرو بن حريث آن را به دست گرفت و از راه مسخره گفت: اين امير المؤمنين است با او دست پيمان دهيد، آن هفت تن با وى بيعت كردند عمرو هشتمين ايشان بود، چون روز آدينه به مدائن رسيدند امير المؤمنين خطبه مى‌خواند، وارد مسجد شدند، چون درآمدند على به ايشان نگريست و گفت: اى مردم پيامبر (ص) هزار حديث به من از رازها بگفت كه در هر حديثى هزار باب است و در هر بابى هزار كليد است.
گفت: خدا در قرآن گفته: روزى كه هر مردى را با پيشواى ايشان مى‌خوانيم. من براى شما به خدا سوگند مى‌خورم كه روز قيامت هشت تن را با پيشواى ايشان مى‌آرند آن پيشوا سوسمار است و هر گاه خواسته باشم مى‌توانم آن هشت تن را يكايک براى شما نام برم. اصبغ بن نباته گفته: ديدم عمرو بن حريث از شرمندگى مانند شاخه درخت خرما سر به زير افكند.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 277
ترجمه

(1073) زرارة گفته:

امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر (ص) به علی (ع) دری آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار در گشوده می‌گردد. امام صادق (ع) گفته: چون پیامبر (ص) در بیماری مرگ بود، علی را خواست، در گوش وی سخنان می‌گفت، چون بیرون آمد کسانی به وی گفتند:
دوست تو با تو چه گفت؟. در جواب گفت: بابی از دانش را بر من گشود که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر باب آن هزار باب دیگر. اسحاق سبیعی گفته: یکی از یاران علی که محل اعتماد من است، گفت: از علی (ع) شنیدم که می‌گفت: در این سینه من دانش بسیاری‌ست که پیامبر آن را به من آویخته اگر کسانی را می‌یافتم که از آنها نگاهداری می‌کرد چنان که باید و شاید ملاحظه آنها می‌کرد. برخی از آنها را به ایشان می‌گفتم تا به وسیله آن دانشی بسیار دریابند چون دانش کلید هر دریست و هر بابی هزار در را می‌گشاید.
ترجمه

(1074) اصبغ بن نباته گفته:

شنیدم امیر المؤمنین (ع) می‌گفت: که پیامبر (ص) به من هزار باب از حلال و حرام و آنچه بود، و تا قیامت خواهد بود آموخت که هر باب آن هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه دانش مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافتم. امام صادق (ع) گفته پیامبر (ص) هزار باب از دانش به علی (ع) فرا داد که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.
ترجمه

(1075) از عبد اللَّه بن هلال روایت شده که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: پیامبر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 278
(ص) به علی (ع) بابی از دانش آموخت که از آن هزار باب گشوده گردد و
از هر بابی هزار باب.
ترجمه

(1076) ابو بصیر گفته:

نزد امام صادق بودم، بدو گفتم: شیعه می‌گوید رسول اکرم درسی از دانش به علی آموخت که از آن هزار در گشوده گردد. امام در پاسخ گفت: ای ابو محمد (کنیه ابو بصیر بود) به خدا سوگند که رسول خدا هزار باب از دانش به علی آموخت که از هر بابی هزار دانش برآید. من گفتم: آری دانش اینست. امام گفت: آری این فقط برای علیست.
ترجمه

(1077) بشیر دهان از امام صادق (ع) روایت کرده

که پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه و حفصه پدران خود را آوردند، پیامبر به ایشان توجه نکرد بعدا علی را آوردند، پیامبر و علی با یک دیگر به راز گفتن سرگرم شدند، پس از سپری شدن گفتار پیامبر علی بیرون آمد آن دو از وی پرسیدند چه گفت؟ علی در جواب گفت: مرا بابی از دانش گفت که از آن هزار باب گشوده گردد.
ترجمه

(1078) مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق (ع) روایت کرده که می‌گفت:

پیامبر (ص) علی را هزار دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب از دانش گشوده گشتی.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 279
ترجمه

(1079) حارث بن مغیره از امام صادق (ع) روایت کرده که می‌گفت:

هنگام دفن فاطمه ابو بکر و عمر نزد امیر المؤمنین آمدند در حدیث درازی گفته‌اند- علی به ایشان گفت: اما آنکه گفتید چرا من شما را برای غسل و تدفین پیامبر نخواندم؟ پیامبر به من گفته بود: باید کسی عورت مرا نبیند هر گاه بنگرد دیده بیننده کور گردد از این روی با یاری شما در این کار موافقت نکردم و اما آنکه مرا نزد خود خواند در آن حال به من هزار حرف از دانش آموخت که از حرفی از آن هزار حرف برآید از این روی چون سر پیامبر است نخواستم شما بر آن آگاه گردید.
ترجمه

(1080) أبو بكر محمد بن الحضرمی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می‌گفت:

پیامبر (ص) هزار حرف از دانش به علی آموخت و هر حرف از آن هزار حرف گشاید و هزار حرف هر حرفی از آن هزار حرف می‌گشاید.
ترجمه

(1082) أبو بصير از امام صادق (ع) روايت كرده كه مى‌گفت:

در دنباله شمشير پيامبر (ص) صفحه خردى بود. از او پرسيدم در آن چه بود؟ گفت: حروفى بود كه از هر حرفى از آن هزار حرف برآمدى، ابو بصير گفت: امام صادق مى‌گفت: تا كنون از آن همه بيش از دو حرف آشكار نشده است.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 280
ترجمه

(1083) ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که او می‌گفت:

زود است در این مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده تن می‌آیند و اهل مکه دانند که ایشان در مکه به جهان نیامده‌اند و نه پدران آنان با هر یک شمشیریست که بر آن شمشیر کلمه‌یی نوشته شده که از آن کلمه هزار کلمه برآید، پس بادی بوزد منادی در آن ندا کند که این: مهدی موعود است، داوری کند به داوری آل داود و کسی از وی بینه نخواهد. ظاهرا این خبر از ساخته‌های جهودان است و اللّٰه اعلم.
ترجمه

(1084) عبد الحمید بن أبی الدیلم از امام صادق (ع) روایت کرده که او می‌گفت:

پیامبر (ص) به علی (ع) سفارش کرد به هزار باب، که از هر کلمه از آن هزار باب گشوده می‌شود و هر بابی هزار کلمه است و هزار باب.
ترجمه

(1085) ذریح محاربی از امام صادق (ع) روایت کرده که می‌گفت:

روزی پیامبر (ص) علی را گرامی داشت سپس هزار کلمه از دانش بدو آموخت.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 281
ترجمه

(1086) عبد اللَّه بن مغیره از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می‌گفت:

پیامبر (ص) هزار کلمه از دانش به علی فراداد و هر کلمه‌یی از آن هزار کلمه بیرون آید.
ترجمه

(1087) عبد اللَّه بن میمون قداح از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده

که او از پدر خویش نقل کرده که می‌گفت: پیامبر (ص) هزار کلمه به علی (ع) بیاموخت و هر کلمه از آن هزار کلمه گشوده می‌شود کسی از مردمان ندانست که آن‌ها چیست؟ و او چه گفته بود.
ترجمه

(1088) جابر بن يزيد جعفى از امام محمد باقر (ع) روايت كرده كه او مى‌گفت:

مردى نزد على (ع) آمد در حال او بر منبر بود. گفت: يا امير المؤمنين اجازه مى‌دهى آنچه عمار ياسر از پيامبر (ص) نقل كرده، من نقل كنم. على گفت: از خداى بپرهيزيد و جز راست مگوييد اين جمله را سه بار تكرار كرد آنگاه بدو گفت: آنچه از او شنيدى بازگوى، او گفت: من از عمار ياسر شنيدم كه مى‌گفت: از پيامبر شنيدم كه مى‌گفت: من با مشركان بر تنزيل قتال مى‌كنم ليک على با تأويل. على گفت: راست گفته:
به خداى كعبه سوگند. پس گفت: اين نزد من است از هر هزار كلمه، كه پيرو هر كلمه هزار كلمه است.
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 282
ترجمه

(1089) ذریح بن یزید محاربی گفته از امام صادق (ع) شنیدم که می‌گفت:

ما وارثان پیامبران هستیم، سپس گفت: پیامبر (ص) چادری بر علی کشید در زیر آن هزار کلمه از دانش گفت: و هر کلمه‌یی از آن هزار دانش گشوده می‌شود.
ترجمه

(1090) أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که او می‌گفت:

پیامبر (ص) علی (ع) را هزار کلمه آموخت که از هر کلمه از آن هزار کلمه بیرون آید. آن هزار کلمه هر کلمه‌یی هزار کلمه می‌گشاید.
ترجمه

(1091) اصبغ بن نباته گفته از علی شنیدم که می‌گفت:

پیامبر (ص) برای من هزار حدیث گفت که برای هر حدیثی هزار باب است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 283
ترجمه

(1092) بکر بن حبیب از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که گفت:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا فراخوانید، عائشه و حفصه پدران خویش را خواندند، پیامبر چون ایشان را بدید روی از ایشان بنهفت، ابو بکر و عمر به دختران خود گفتند: ما را نخواسته، در جواب گفتند: ما ندانستیم شما را خواسته، بعدا علی را آواز دادند بیامد. پیامبر او را به خود چسبانید چنان که سینه به سینه شدند، در گوش وی سخنها گفت که هزار حدیث می‌شد و برای هر حدیثی هزار باب.
ترجمه

(1093) سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده

و او از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین، از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب، که گفت: چون پیامبر را مرگ در رسید مرا خواند چون به خدمت رسیدم، گفت: ای علی تو وصی من هستی و خلیفه من بر دودمان من و پیروان من، در زندگی من و بعد از مرگ من، دوست تو دوست من است و دوست خدا و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدایست. ای علی منکر ولایت تو بعد از من منکر رسالت من است در زندگانی من زیرا تو از منی و من از تو سپس مرا به خود نزدیک گردانید پس هزار باب از دانش به من گفت، که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 284

[باب منشهای هزار و بعد از هزار]

اشاره

ترجمه

(1094) خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید

- جابر بن یزید گفته: از امام محمد باقر (ع) از معنی این آیه قرآن پرسیدم: «آیا ما به آفرینش نخستین فرو ماندیم، بلکه ایشان در آفرینش تازه‌یی هستند» گفت: تأویل آن این است که چون خدا این مخلوق و این جهان را نابود گرداند و بهشتیان را در بهشت نهند و دوزخیان را در دوزخ. مخلوق دیگری از نو بیافریند بی‌نرینه و مادینه که وی

را بندگی کنند و یکتا شناسند، و زمینی غیر از این زمین بیافریند که در آن ساکن شوند و آسمانی جز این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند، شاید اعتقاد تو آن است که خدا فقط همین جهان را آفریده و جز شما مخلوقی نیافریده! آری خدای را هزاران هزار جهان و هزاران هزار انسان است که تو در پایان این جهانها و انسانها بوده‌یی. گویا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ناظر به این حدیث بوده که گفته:

هفتصد و هفتاد قالب دیده‌ام همچو سبزه بارها روییده‌ام.

پایان یافت ترجمه این کتاب خصال صدوق به دست مترجم آن: مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی دبیر دبیرستانهای تهران. امید است خواننده، مؤلف و مترجم و ناشر و مصحح آن را به خیری یاد و شاد فرماید. ان شاء اللّٰه. اردی‌بهشت 1350 ش.

(پایان)

سنت در لغت به معنی راه و رسم است و در گویش شیعه قول و فعل و تقریر معصوم (یعنی پیامبر و امامان شیعه) لیک در مذهب اهل سنت اقوال و افعال صحابه و تابعین نیز جزو سنت است. گفتار و نگارشی که قول و فعل و تقریر مذکور را حکایت کند خبر یا حدیث نامند. خبر یا حدیث دو گونه است: متواتر و غیر متواتر. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یک دیگر عادتا غیر ممکن باشد وقوع واقعه‌یی را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند آن خبر را اصطلاحا خبر متواتر گویند. و خبر متواتر بنفسه مفید قطع است. این خبر متواتر یا متواتر لفظی‌ست یا متواتر معنوی. هر گاه تواتر در لفظ حدیث باشد یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت نقل کرده باشند آن را متواتر به لفظ گویند مانند: «حدیث
الاعمال بالنیات
» که همه روات به همین لفظ آن را نقل کرده‌اند. و هر گاه معنا متفق باشد لیک لفظا مختلف آن را متواتر معنوی نامند مانند: «جوانمردی حاتم».
خبر متواتر را شروطی‌ست، برخی متعلق به گزارش دهندگان است و بعضی به شنوندگان. شروط گزارش دهندگان آن‌ست که از جهت شماره افراد به اندازه‌یی باشد که اتفاق کذب عادتا ممتنع باشد. بلوغ به اندازه مذکور باید در همه طبقات گزارش دهندگان رعایت شود، یعنی اگر خبر متواتر با چندین واسطه به ما رسیده باشد- باید در هر طبقه عدد آن با عدد سابق یکسان باشد پس هر گاه در برخی به اندازه شرط باشد و در برخی نباشد آن خبر را متواتر نگویند. علم گزارش دهندگان باید از راه حس باشد یعنی آنچه را دیده‌اند یا شنیده‌اند روایت کنند. بر این تقدیر نقل مسائل عقلی حدوث جهان یا قدم آن اگر چه بر حد تواتر نیز برسد مفید علم نیست.
باید شنونده قبلا عالم به معنی آن خبر نباشد- زیرا هر گاه قبلا عالم باشد دیگر حصول علم به واسطه خبر مذکور غیر معقول است چون تحصیل حاصل است. شنونده از تعقیب عقیده مخالف دور باشد زیرا اگر قبلا عقیده بر خلاف معنی آن خبر داشته باشد در این صورت خبر مذکور در او ایجاد قطع نخواهد کرد. روی این قاعده اخبار به کرامات یا معجزات پیامبران با متواتر بودن آنها در مخالف ایجاد قطع نمی‌کند.
خبر غیر متواتر- هر گاه خبر به حد تواتر نرسد آن را غیر متواتر نامند اگر شماره روات آن یک یا دو یا سه تن باشند آن را خبر واحد یا آحاد نامند و اگر بیشتر از سه باشند آن را خبر مستفیض گفته‌اند. هر گاه

خبر غیر متواتر اعم از آحاد و مستفیض مقرون به قرائن صدق باشد، گفته‌اند مفید قطع است. و اگر چنین نباشد مختلف فیه است عمل به خبر واحد از زمان پیامبر معمول بوده. او کسانی را به نمایندگی به اطراف می‌فرستاد، طوائف اخبار آن نماینده را که از پیامبر نقل می‌کرد می‌پذیرفتند و غالبا اشکال نمی‌کردند.
خبر واحد هنگامی پذیرفته می‌شود که راوی آن دارای شروطی باشد: تکلیف، اسلام، ایمان، عدالت، ضبط. یعنی حافظه‌اش به اندازه‌یی باشد که مطلب را فراموش نکند. هر گاه راوی مشتهر به تقوی یا متهم به فساد اخلاق باشد همین اشتهار برای قبول یا رد روایت وی کافی‌ست. راوی هر گاه دانا به مواقع الفاظ باشد بسنده است مضمون خبر را نقل کند نه عین الفاظ را.
هر گاه راوی هنگام نقل حدیث نام یکایک روات را که واسطه میان او و پیامبر یا امامان است یاد کند و آن را به ایشان برساند این خبر را خبر مسند نامند و اگر تمام یا برخی را حذف کند آن را خبر مرسل خوانند. مانند: روی عن رسول اللّٰه ... خبر واحد به اعتبار اختلاف جهات اخلاقی رواتش به چهار گونه بخش شده: صحیح- حسن- موثق- ضعیف.
1- خبر صحیح در مذهب شیعه آن‌ست که همه روات آن امامی مذهب و مسلم العدله و جامع الشرائط باشند. 2- خبر حسن آن‌ست که سند آن به واسطه غیر امامی مذهب به معصوم متصل شود لیک عدالت و عدم عدالت همه ایشان یا برخی از آنان به ثبوت پیوسته باشد 3- خبر موثق یا اقوی آن‌ست که در سلسله سند آن که به معصوم متصل شده است یک یا چند راوی غیر امامی مذهب که در نزد اهل خبر توثیق شده‌اند داخل شده باشند.
مشروط بر آنکه باقی روات آن عاری از ضعف باشند. 4- خبر ضعیف آن است که سلسله سند آن شامل کسانی مجهول یا مطعون باشند روی این مبنی اعلام را در اینجا تعریف کردم. هر چند همه روات کتاب خصال نیست اما بیشتر ایشان را عنوان کردم برای نمونه همین اندازه کافی‌ست تا خواننده بداند که آنچه در متن کتاب آمده همه صحیح نیست بلکه غیر صحیح و غیر واقع نیز دارد که معرفت آنها باز بسته به اصطلاح دانی خواننده است.

ابو احمد الحسن بن عبد اللّه العسكرى- صاحب مؤلفات سودمند و از پیشوایان ادب است و از مشائخ صدوق، در کتاب خصال و عیون الاخبار و توحید و معانى الاخبار از او بسیار یاد کرده. در قرن چهارم هجرى مى‌زیسته.
ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعى الفرغانى- از روات اسناد خصال در باب دوم است، از ممدوح یا مذموم بودن وى چیزى نیافتم.
ظاهرا از مشائخ صدوق بوده و صدوق در فرغانه از شهرهاى ترکستان از وى نقل حدیث کرده است و از دانایان مذهب شافعى بوده است.
ابو احمد القاسم بن محمد السراج الهمدانى- از روات باب سوم خصال است. گویا صدوق در همدان از وى روایت کرده چنانکه صدوق خود گفته در سال 354 هجرى محرم او را دیده است.
ابو اسحاق الشیبانى- صدوق در خصال از وى روایت کرده است از حالات وى چیزى نیافتم. گویا مجهول است.
ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الحافظ- صدوق در خصال بسیار از وى روایت کرده. ظاهرا از فضلاى قرن چهارم هجریست.
ابو امامه- صدوق در خصال فقط به عنوان ابى امامه از او نقل حدیث کرده، شاید همان ابو امامه باهلى است که از طرفداران على بن ابى طالب بود و از پیامبر روایت مى‌کرد و نامش در باب ششم آمده.
ابو ایوب الانصارى- وى از اصحاب رسول اکرم است و نامش خالد بن زید انصاریست. مورد توجه پیامبر بود. به سال 51 هجرى در زمان معاویه در لشگر اسلام با رومیان جنگید تا در نزد قسطنطین درگذشت. در تنقیح المقال گفته: وى خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبة بن عوف بن غنم بن مالک بن النجار ابو ایوب الانصارى الخزرجى النجار است در حق وى گفته: حسن بل ثقة.
ابو ایوب- صدوق در خصال در بعضى از ابواب آن گاهى ابو ایوب گفته، معلوم نکرده که بوده، شاید همان ابو ایوب انصاریست.
ابو الاعور از اصحاب عقبه- از حذیفة بن الیمان روایت شده در شبى که پیامبر از جنگ تبوک باز مى- گشت چهارده تن قصد آزار و گزند به وى کردند که یکى از ایشان ابو الاعور بود.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانى، ج2، ص: 290
ابو بکر بن ابى قحافه- نامش عبد اللّه و کنیه‌اش ابو بکر و نام پدرش ابو قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر. وى را از قریش گفته‌اند. ملقب

به صدیق از اصحاب و پدرزن رسول اکرم است و نخستین خلیفه از خلفای راشدین اسلام است به سال (13 ه) در مدینه درگذشت.
فرزندانش: عبد اللّه و عبد الرحمان و محمد و دخترانش:
اسماء ذات النطاقین و ام کلثوم و عائشه بود که همسر رسول است.
ابو بکر محمد بن اسحاق- صدوق در باب چهارم خصال به واسطه خلیل بن احمد سنجری از وی روایت می‌کند و در متن چنین است: ابو بکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه وی را در جایی نیافتم.
ابو بکر سعدة بن اسمع- از روات خصال است، با مراجعه به تنقیح المقال اصلا نامی از وی برده نشده است، شاید از مجاهیل است.
ابو الجوز المنبه بن عبد اللّه- از روات خصال است با مراجعه به برخی از کتب چیزی از حالاتش دست نیامد. صدوق در باب اول از وی نقل حدیثی کرده است.
ابو جمیلة- نامش مفضل بن صالح الاسدی النحانس است، گویند مرد کذابی بود و از زبان امامان شیعه حدیث می‌ساخته در حدود 200 هجری درگذشته.
صدوق از وی در باب ششم نقل حدیث کرده.
ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه- مؤلف کتاب خصال که مفصلا در مقدمه این کتاب حالاتش بیان شد نزد دانایان مذهب جعفری ثقه است.
ابو جعفر احمد بن اسحاق بن بهلول القاضی- صدوق در بغداد از وی روایت کرده و در خصال در باب ششم از او نام برده است.
ابو جعفر بن مسرور- صدوق در خصال وی را به کنیه یاد کرده، شاید وی همان ابن قولویه است که نامش مسرور بوده است و ممکن است نامش را برده اما در نگارش کتاب سقط شده.
ابو جعفر محمد بن علی الامام الخامس- امام پنجم مذهب جعفریست فرزند علی بن الحسین مولود به سال 57 هجری و وفات در 114 ه مدفون در مدینه.
به اتفاق شیعه وی را معصوم نوشته‌اند. فرزندانش هفت تن بوده‌اند: ابو عبد اللّه جعفر بن محمد، عبد اللّه از ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ابراهیم و عبید اللّه و علی و زینب و ام سلمه که این سه از ام ولد بودند.
ابو جعفر الحضرمی- صدوق وی را در خصال به کنیه ذکر کرده از این جهت معلوم نشد که تحقیقا کیست؟.
ابو حامد احمد بن علی بن الحسین الثعالبی- از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و عیون اخبار الرضا از وی نام برده است، در حدود اوائل قرن چهارم می‌زیسته.
ابو حامد احمد بن اسحاق الهروی- صدوق نام وی را در خصال یاد کرده و

از او روایت کرده در رجال شیعه نامی از وی نیافتم.
ابو حامد احمد بن الحسین بن الحسن بن علی الحاکم- از مشائخ صدوق است. در خصال و کتاب معانی الاخبار از وی روایت کرده و ظاهرا در شهر بلخ با وی ملاقات کرده.
ابو الحسن موسی بن جعفر الامام السابع- وی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است امام هفتم شیعه و مکنی به ابی الحسن اول ولادتش به سال 128 ه و وفاتش به سال 183 ه
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 291
در بغداد و مدفون در مقابر قریش معروف به کاظمین.
در نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندانش را تا شصت نوشته‌اند سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و مفید سی و هفت گفته که هیجده تن ذکور و نوزده تن اناث بوده‌اند: علی بن موسی الرضا، ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبد اللّه، اسحاق، عبید اللّه، زید، حسین، فضل، سلیمان، فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، کلثوم، ابی جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، برهر، عائشه، ام سلمه، میمونه، ام کلثوم.
ابو الحسن علی بن موسی الرضا- وی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است. امام هشتم شیعه و مکنی به ابی الحسن الثانی ولادتش به سال 148 هجری و وفاتش در طوس به سال 203 هجری. نزد شیعه وی از معصومین است. چنانکه نوشته‌اند او را فقط فرزندی بود بنام محمد التقی.
ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی- در خصال در سلسله اسناد از وی نامی رفته.
با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد وی معروف به ابن جرادة البردعی بود صدوق در ری در ماه رجب سال 347 هجری از وی روایت کرده.
ابو الحسن ابراهیم بن هارون الهیتی- منسوب به هیت است نام شهرکی‌ست از نواحی بغداد وی از مشائخ صدوق است. او در بغداد از ابن ابی الحسن ابراهیم روایت کرده است. در خصال و توحید و معانی الاخبار نام وی آمده است.
ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن احمد الاسواری- وی را ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن احمد اصفهانی اسواری مذکر نوشته‌اند. صدوق در ایلاق ترکستان وی را ملاقات کرده و از او در خصال و توحید و علل- الشرائع و کمال الدین نام برده است.
ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیاة- صدوق وی را از فقهاء گفته و در بلخ از او اجازه گرفته و وفاتش حدود 350 ه.

ابو الحسن محمد بن عمر و بن علی البصری- صدوق ویرا در ایلاق ترکستان ملاقات کرده و از او اجازه گرفته و در معانی الاخبار و خصال و توحید روایت کرده حدود 360 ه می‌زیسته.
ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه- فقیه مروذی بود صدوق در خصال مکرر نام وی را برده و در مرو الروز در سرایش از او استجازه کرده است.
ابو الحسن احمد بن محمد بن الحسن البزاز النیسابوری- او از مشائخ صدوق است. صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار و خصال مکرر از او ذکر کرده است.
ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن غالب الانماطی- از مشائخ صدوق است. در کتاب معانی- الاخبار و کتاب التوحید از وی نقل حدیث کرده است.
ابو الحسن بن فضل بن عباس البغداذی- ظاهرا وی همان علی بن الفضل بن العباس البغداذی معروف به ابی الحسن الخیوطی‌ست. و از مشائخ صدوق است و شیخ اصحاب حدیث بود. صدوق در ری از او استماع حدیث کرده است.
ابو الحسن علی بن الحسن سعید البزاز- صدوق در کتاب خصال در باب هفتم از وی روایت کرده، از حالاتش چیزی به دست نیامد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 292
ابو الحسن احمد بن سعید الدمشقی- صدوق در خصال از وی روایت می‌کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد. ظاهرا از مجاهیل باشد. در باب ششم از وی روایت کرده است.
ابو الحسن احمد بن محمد بن الصقر الصائغ العدل- وی از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال و معانی الاخبار و توحید و امالی و عیون الاخبار بسیار از او روایت کرده و او را شیخ اهل ری گفته. وفاتش حدود 360 هجریست.
ابو حنیفه- او ابو حنفیه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن کامکار بن یزدجرد بن شهریار فارسی‌ست وی از موالی تیم اللّٰه بن ثعلب بود از اینروی بدو تیملی گویند. ولادتش در کوفه به سال 80 هجری بود از پیشوایان بزرگ اسلام است. رئیس فرقه حنفی‌ست. نوشته‌اند به زید ابن علی گرایش داشته برای همین منصور خلیفه عباسی ویرا به زندان افکند و سرا او را مسموم ساخت.
ابو الخطاب الغالی- نامش محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی‌ست صدوق در خصال در باب هفتم غلاتی را که در اسلام بودند هفت تن گفته از آن‌جمله ابو الخطاب است که آیه هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ بر ایشان منطبق است. در سال 140 هجری فرماندار کوفه عیسی بن موسی

العباسی او را کشت.
در تنقیح در حق وی گفته: سئی العاقبه یعمل بروایته حال استقامته.
ابو بصیر الراوی- نامش یحیی بن القاسم اسدی کوفی مکنی به ابی بصیر یا ابی محمد از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد است. وی را در روایت ثقه و جلیل القدر گفته‌اند. وفاتش حدود 150 هجریست.
ابو الدواهی- نامش را نیافتم گویا به کنیه مشهور است. وی یکی از چهارده تنی بود بنابر روایت حذیفة ابن الیمان در بازگشت رسول اکرم از جنگ تبوک قصد رم دادن اشتر وی برای تلف کردن او بودند.
ابو ذر الغفاری الصحابی- نامش جندب بن جناده است یکی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی، به سبب خرده‌گیری بر خلیفه عثمان بن عفان از مدینه رانده شد. در سال 34 هجری در ربذه از مدینه درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته:
ثقة احد الارکان.
ابو ربیعه الایادی- نامش عمر بن ربیعه است. ابن منده گفته وی از عبد اللّه بن بریده و حسن بصری روایت می‌کند. صدوق در خصال باب چهارم از او نقل حدیث می‌کند وفاتش حدود 130 هجریست.
ابو سفیان صخر بن حرب الاموی- از رؤسای قریش در جاهلیت بود و پدر معاویه. هنگامی که پیامبر مکه را گشود وی مسلمان شد. دخترش ام حبیبه زن پیامبر بود در سال 30 هجری به سن 82 سالگی درگذشت. سلسله نسب وی چنین است:
صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف در عبد مناف با رسول اکرم جمع می‌شود فرزندانش:
یزید، معاویه، عتبه، عنبسه، حنظله، محمد، و ام حبیبه.
ابو سعید الخلیل بن احمد القاضی- وی خلیل ابن احمد بن محمد بن الخلیل بن موسی بن عبد اللّه بن عاصم بن حبک ابو سعید سجزی منسوب به سجستان خراسان است. و معروف به قاضی حنفی. او از مشائخ صدوق است و به سال 373 هجری در فرغانه درگذشت.
مردی دانا و ادیب بود و از ابی بکر بن خزیمه نقل می‌کرد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 293
ابو سعید خدری- او ابو سعید سعد بن مالک خزرجی منسوب به جد خود خدرة بن عوف است وی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب بود به سال 65 هجری در مدینه درگذشت.
ابو سعید محمد بن فضل المذکر- او ابو سعید محمد بن فضل بن اسحاق مذکر نیشابوریست پیشه وی پند بدی بود و از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.
ابو سلمة- نامش عبد اللّه بن الرحمان است و برخی گفته‌اند که نامش

اسماعیل است. وی را در نقل حدیث ثقه گفته‌اند. یحیی بن ابی کثیر الطائی از وی روایت می‌کند. در خصال نامش در باب بیستم به‌عنوان ابی سلمه آمده است.
ابو سلیمان محمد بن منصور الفقیه- وی از مشائخ روایت صدوق است، مردی فقیه بود. در خصال از وی نامی رفته است.
ابو سعید الحسن بن علی البغداذی- صدوق در خصال در باب پنجم از او روایت کرده. علامه حلی در رجال خود گفته وی جدا ضعیف است.
ابو الشرور- وی یکی از چهارده تنی بودند که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشتند اما کامیاب نشدند.
ابو الصلت الهروی- وی ابو الصلت عبد السلام بن صالح هرویست و از روات امام علی بن موسی الرضا اهل رجال شیعه وی را راویی ثقه و صحیح الحدیث و از طرفداران امامان شیعه می‌دانند. بلکه برخی وی را صریحا شیعه نوشته‌اند، حدود 220 ه ظاهرا درگذشته است.
ابو الطیب الحسین بن احمد بن محمد الرازی- از مشائخ صدوق است. صدوق در سال 352 هجری در نیشابور وی را ملاقات کرده و از وی در خصال و عیون الاخبار حدیث نقل می‌کند.
ابو طالب عم النبی- نامش عبد مناف بن عبد المطلب است، عم رسول اکرم و پدر علی‌ست. از بزرگان قریش بود. در اسلام وی اختلاف است، از اخبار شیعه استفاده می‌شود که وی نهانی مسلمان بود اما برای مصالحی تستر می‌کرد در 26 رجب سال دهم از بعثت رسول اکرم درگذشت. وی را شش فرزند بود: طالب، عقیل، جعفر، علی و دخترانش: ام هانی که نامش فاخته بود و جمانه مادر ایشان همه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود.
ابو عبد اللّه احمد بن محمد الخلیلی- وی از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و أمالی از وی روایت حدیث می‌کند.
ابو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه بن احمد بن- جبلة الواعظ- صدوق در خصال باب ششم به واسطه ابی الحسن محمد بن عمرو بصری از وی روایت می‌کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد.
ابو عبد اللّه جعفر بن محمد الامام السادس- امام ششم شیعه است میلادش در مدینه به سال 83 ه و وفاتش در آنجا به سال 148 ه و در بقیع مدفون شد. سلسله نسب وی چنین است.
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است مشهور به صادق، نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندانش اسماعیل، عبد اللّه، ام فروه مادر این سه فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین علی بن ابی طالب است. و موسی، اسحاق و محمد که مادر اینان ام ولد بوده و عباس، علی و اسماء و فاطمه که هریک از ام ولدی بوده‌اند.

ابو عبد اللّه الاصفهانى- صدوق در باب ششم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانى، ج2، ص: 294
خصال در سندى كه روايت مى‌كند نام وى را برده معلوم نشد كه وى كيست؟ و در كتابى نديدم كسى متعرض حال او شده باشد.
ابو عبد اللّه الحسين بن احمد- بن محمد بن على بن جعفر بن محمد بن على بن ابى طالب است.
صدوق در خصال از وى روايت كرده. وى از مشائخ صدوق است. حالاتش را در جايى نيافتم.
ابو عبد اللّه محمد بن مسلم الرازى- معروف به ابن واره رازى، نسائى گفته وى ثقه است و از محمد بن يوسف بن واقد كه ابو عبد اللّه نويابى باشد روايت مى‌كند. در باب چهارم نامى از وى رفته است.
ابو عبد اللّه الحسين بن على بن بابويه- وى برادر صدوق است و در مقدمه اين كتاب مفصلا حالاتش نوشته شده است.
ابو عبد اللّه الحسين بن محمد الاشنانى العدل- ويرا چنين نوشته‌اند: ابو عبد اللّه الحسين بن احمد بن محمد بن احمد الاشنانى الدارمى الفقيه العدل. از مشائخ صدوق است و نام وى در خصال و كتاب معانى الاخبار آمده است. صدوق در بلخ از وى نقل روايت كرده.
ابو عبد اللّه الحسين بن اسماعيل الكندى- از مشائخ صدوق است. نام وى در كتاب كمال الدين آمده است. و در مقدمه كتاب اشاره شده است.
ابو عبد الحسين بن يحيى- از حالاتش چيزى به دست نيامد نوشته‌اند وى از مشائخ صدوق است.
ابو عبيدة الجراح- نامش عامر بن الجراح بن هلال بن ضبة بن الحارث مكنى به ابى عبيدة است از اصحاب رسول اكرم است وى را از عشرة مبشره شمرده‌اند در زمان خلافت عمر بن الخطاب در كشور شام در وباى عمواس به سال 18 هجرى درگذشت.
صدوق در باب چهارم و خصال در اصحاب عقبه ابو عبيده را نام برده است در تنقيح المقال در حق وى گفت:
من اضعف الضعفاء.
ابو عبد الرحمان عبد اللّه بن مسعود- معروف به ابن ام عبد هذلى از اصحاب رسول اكرم است و در قرآن كريم استاد بود در 32 هجرى در مدينه درگذشت و در بقيع به خاك رفت. صدوق وى را در باب دوازدهم خصال آورده به عنوان ابى عبد الرحمان در تنقيح المقال در حق وى گفته:
امامى ممدوح بل ثقة.
ابو العباس الطالقانى- وى را ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب الطالقانى نوشته‌اند. از مشائخ صدوق است. و در عيون الاخبار و مشيخه و أمالى و مقدمه اين كتاب نام وى برده شده است، در باب

نوزدهم خصال صدوق در ری در 349 هجری از او نقل حدیث کرده است.
ابو العباس الفضل بن فضل بن عباس- الکندی الهمدانی- صدوق در سال 354 هجری که از سفر حج بازگشته بود در همدان از وی روایت حدیث کرده است و در خصال و توحید او را نام برده است.
ابو العباس احمد بن الحسن بن عبد اللّه- بن محمد بن مهران الأزدی الأبی العروضی. چنانکه در مقدمه کتاب خصال گفتم وی از مشائخ صدوق است و مورد توجه اهل حدیث بود صدوق در شهر مرو از وی نقل حدیث کرده است.
ابو العباس الثقفی- وی در سلسله روات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.
ابو العباس احمد بن محمد- بن احمد بن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 295
الحسین الحاکم (ض) از مشائخ صدوق است از وی به عنوان رضی اللّه عنه تجلیل کرده در کتاب عیون- الاخبار و مقدمه این کتاب نامی از وی رفته.
ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور- الحمادی الحبال- وی را در شمار مشائخ صدوق یاد کرده‌اند چیزی از حالاتش به دست نیامد. در خصال در باب ششم از او نامی آمده است.
ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق- الطالقانی (رض)- از مشائخ صدوق است و در باب ششم از خصال نام وی را برده و برای او رضی اللّه عنه نوشته.
ابو علی الحسین بن احمد البیهقی- معروف به حاکم، صدوق در سال 352 هجری در نیشابور در سرای وی از او نقل حدیث کرد، در کتاب التوحید و عیون الاخبار و مقدمه این کتاب نام وی را برده است.
ابو علی صالح بن محمد البغدادی- از مشائخ صدوق است و در بخاری از وی حدیث شنیده.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج2 ؛ ص295
و علی احمد بن الحسن بن علی بن عبدربه القطان از مشائخ صدوق است چنانکه در مقدمه کتاب ذکر کردم. صدوق در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی نقل می‌کند.
ابو علی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو العطار- صدوق در بلخ از وی حدیث شنیده و در خصال و توحید از وی نقل می‌کند. جدش علی بن عمر از اصحاب امام علی بن محمد عسکریست.

ابو على احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم الهرمزى البيهقى- وى از جمله مشائخ صدوق است و در مقدمه بدان اشاره شد و در كتاب عيون الاخبار از وى روايت مى‌كند وفاتش معلوم نشد.
ابو الفرج احمد بن المطهر بن نفليس المصرى الفقيه- ظاهرا از مشائخ صدوق است و در كتاب الخرائج از وى نقل حديث مى‌كند و در مقدمه نيز اشاره بدان شد. حدود 350 هجرى مى‌زيسته.
ابو الفضل محمد بن احمد الكاتب النيسابورى- شايد وى همان محمد بن احمد بن اسماعيل السليطى نيشابورى بوده باشد، او از مشائخ صدوق است.
ابو الفضل تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشى الحيرى- از استادان صدوق است در كتاب خصال در باب پنجم از وى حديثى نقل كرده است. گفته‌اند: حيره نام محله‌يى از نيشابور بود.
ابو القاسم الحسن بن محمد السكونى المذكر الكوفى- صدوق در سال 354 هجرى در كوفه در منزل وى از او حديث شنيد و در خصال و كتاب أمالى از وى روايت حديث مى‌كند.
ابو القاسم عبد اللّه بن احمد الطالقانى- شايد وى همان عبد اللّه بن احمد فقيه است كه در شهر بلخ به صدوق اجازه حديث داده، در خصال از وى ذكر شده و عبد اللّه نيز گفته‌اند ظاهرا در بصره به سال 375 هجرى درگذشته.
ابو القاسم جعفر بن محمد بن موسى بن قولويه القمى- وى را در شمار مشائخ صدوق نوشته‌اند و در مقدمه نيز بدان اشاره شده وفاتش در 369 هجرى‌ست و مدفون در كاظمين است. او را ثقة جليل القدر نوشته‌اند.
ابو القاسم عبد اللّه بن احمد الفقيه- صدوق از وى در خصال نقل حديث كرده و در بلخ از او استجازه كرده برخى وى را همان عبد اللّه بن احمد طالقانى

دانسته‌اند.
ابو محمد الحسن بن على بن شعيب الجوهرى- از مشائخ صدوق است و در كتاب كمال الدين و الامالى از وى روايت كرده وفاتش معلوم نشد.
ابو محمد عبدوس بن على بن العباس الجرجانى نزيل سمرقند از ابى نعيم عبد الملك بن محمد و على بن محمد بن حاتم روايت مى‌كند وفاتش به سال 393 هجريست. صدوق در خصال از وى روايت كرده است وى از مشائخ صدوق است.
ابو محمد الحسن بن احمد المكتب- چنانكه در مقدمه كتاب اشاره شد وى از مشائخ صدوق است و در كتاب كمال الدين و در عيون الاخبار از وى روايت كرده وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن محمد- او حسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد اللّٰه بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از مشائخ صدوق بود در خصال و الامالی و علی الشرائع و کمال الدین از وی روایت کرده و گفته: در بغداد طرف سوق در منزلش برای من نقل حدیث کرده نجاشی گفته: وی از مجاهیل احادیث منکره نقل می‌کرده و علمای مذهب او را تضعیف می‌کردند.

در ربیع الاول سال 358 هجری در بغداد درگذشت و در منزلش دفن شد.

ابو محمد جعفر بن احمد بن علی الفقیه المروزی- ایلاقی مؤلف المسلسلات و نوادر الاثر و الغایات. از مشائخ صدوق است در کتاب توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث می‌کند. وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن حمزة بن علی- وی حسن بن حمزة بن علی بن عبد اللّٰه بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، او از مشائخ صدوق است و از او در خصال روایت کرده. مورد تجلیل است. نجاشی گفته: در سال 356 هجری به بغداد آمد شیعه با وی ملاقات کرد و در سال 358 هجری درگذشت.

ابو محمد بن جعفر البندار الفرقانی- صدوق در شهر فرغانه از ترکستان از وی نقل حدیث کرده و از مشائخ ویست. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان الحاکم- النیشابوری- از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی روایت کرده است.

ابو محمد عمار بن الحسین الاسروشی- از مشائخ صدوق بود و در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

ابو محمد بن ابی عبد اللّٰه الشافعی- صدوق در فرغانه از وی استماع حدیث کرده است و در خصال مکرر از وی نقل می‌کند. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو المعارف من اصحاب العقبة- وی یکی از چهارده تنی بود که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشت اما به غرض خود کامیاب نشد.

ابو معمر اسماعیل بن ابراهیم بن معمر- از مشائخ صدوق است در کتاب مستدرک از وی نامی آمده است.

ابو منصور احمد بن ابراهیم السلمی- در کتاب خصال و معانی الاخبار از وی حدیث نقل شده است.

برخی او را به عنوان احمد بن ابراهیم السلمی بی کنیه آورده‌اند.

ابو منصور احمد بن ابراهیم الجوری- صدوق در نیشابور از وی استماع حدیث کرده است

و در خصال و توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث کرده و جور نام

محله‌ایست از نیشابور.
ابو موسی الاشعری- نامش عبد اللّه بن قیس است مقدسی گفته: ابو موسی نامش عبد اللّه بن قیس بن سلیم الاشعری الیمامی که ساکن بصره شده بود از پیامبر حدیث شنیده و خدمت او رسیده با گروهی از اشعریین او و همه مسلمان شدند، قرآن را به لحن خوش می‌خوانده. مدتی از طرف عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان فرمان‌دار بصره بود. مردمان را از یاری علی منع می‌کرد و او حکم اهل عراق با عمرو عاص بود به سال 46 هجری درگذشت و نزد شیعه مطعون است چون حکم به خلع علی از خلافت کرد.
ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی- صدوق در سرخس از وی استماع حدیث کرده است و در کتاب خصال و معانی الاخبار و توحید از وی مکرر یاد کرده
ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن- عبد الضبی- المروانی النیشابوری از مشائخ صدوق است و در عیون الاخبار از او نقل حدیث کرده است.
ابو هریره- گویند نامش عبد الرحمان است و از اصحاب پیامبر بود، در سال (57 ه) به سن (78) سالگی در مدینه درگذشت اخبار وی نزد شیعه مردود است و هر خبری که وی در آن باشد مردود شناسند و آن را از مفتعلات گویند.
ابو یوسف رافع بن عبد اللّه- صدوق در شهر مرو الرود از وی استماع حدیث کرده است و در خصال از وی روایت کرده.
ابو الهیثم بن التیهان الصحابی- نامش مالک بن التیهان است و از انصار بوده. یکی از دوازده تنی‌ست که با پیامبر در عقبه اولی بیعت کرد و بر خلافت ابی بکر خرده گرفت و از طرفداران علی بود، در خصال در باب دوازدهم از وی نامی رفته به سال (37) هجری در لشکر علی در صفین کشته شد، در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة علی الاقوی.
ابو یحیی الواسطی- از روات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد در باب هفتم نامی از وی رفته است.
ابو یحیی عبد الصمد بن الفضل البلخی- از روات خصال است.
ابو یزید احمد بن خالد الخالدی- صدوق در باب هفتم خصال از وی روایت می‌کند و چیزی که دلالت بر قدح یا مدح وی کند یاد نکرده است.
ابو یزید- در باب هفتم خصال ابو حامد نامی از ابی یزید روایت می‌کند معلوم نشد کیست؟ ظاهرا در طبقه مجاهیل است.
ابن ابی عمیر- نامش محمد بن زیاد بن عیسی‌ست، نزد عامه و خاصه مسلمانان اهل حدیث مقبول القول است و او را جلیل القدر گفته‌اند از امام موسی بن جعفر و امام علی بن موسی الرضا و فرزندش امام محمد التقی روایت می‌کند. فقهای شیعه به اخبار مراسیل وی با آنکه مراسیل

است اهمیت می‌دهند به سال 217 هجری درگذشت.
ابن عباس- ابو العباس عبد اللّه بن عباس پسر عم رسول اکرم است و از اصحاب وی و معروف به ابن عباس و عبد اللّه عباس در تفسیر قرآن تبحری داشته، به سال (68 ه) در طائف درگذشت. میلادش سه سال پیش از هجرت بود. سید نعمة اللّه جزائری وی را من الثقات گفته.
ابن فضال- نامش علی بن الحسین بن علی بن فضال

است. اهل حدیث از شیعه وی را ثقه گفته‌اند و به روایاتش اعتماد می‌کنند، پدرش حسن بن علی از اصحاب امام علی بن موسی الرضاست. وفاتش در 250 هجری بود در باب ششم خصال نامی از وی رفته است.
ابن القوافل عبادة بن الصامت- پیامبر اکرم دوازده نقیب در حجاز برای نگاهداری مردم معین کرد نه تن از خزرج و سه تن از اوس. ابن القوافل یکی از آن نه تن است، وی را از آن جهت ابن القوافل می‌گفتند که مردم را در حمایت خود نگاه داشتی در باب 12 از وی نامی رفته است.
در تنقیح المقال گفته: عبادة بن الصامت بن قیس- الانصاری الخزرجی المدنی ثقة.
ابی ابن کعب بن قیس النجاری الصحابی- از اصحاب رسول اکرم است و استاد در معرفت قرآن بود و از طرفداران علی به سال 36 هجری در گذشته گور وی در مدینه است و بنابر قولی در شام. صدوق در باب 12 خصال از وی مطلبی یاد کرده است.
در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل ثقة.
ابن ملجم عبد الرحمان مرادی- از پیشروان فرقه خارجی بود که بعد از واقعه نهروان او و دو تن دیگر قصد کشتن علی و معاویه و عمرو بن عاص کردند. ابن ملجم قتل علی را متقبل شد بعد از کشتن علی وی را در کوفه در روز 27 رمضان از سال 41 هجری گردن زدند. شیعه وی را ملعون نگارند و گویند.
ابن المغیره- شاید وی همان حارث بن المغیرة- النضریست که صدوق در باب ششم خصال به عنوان حارث بن المغیره یاد کرده. ابان بن عثمان از این ابن مغیره روایت می‌کند در تنقیح المقال در حق وی گفته: الحارث بن المغیرة النضری ثقة.
آدم- آدم ابو البشر در اصطلاح ادیان آسمانی انسان اولی یا پدر بشر است که خدا او را آفرید و در بهشت بود و چون عصیان کرد وی را از بهشت یعنی باغ خرم براند و در زمین افکند.
آل رسول- یعنی خانواده پیامبر اکرم به تفسیر و اعتقاد شیعه مقصود فاطمه و علی و حسن و حسین و نه فرزندی که از صلب حسین به عنوان امام و پیشوا بوده‌اند می‌باشد.

آل مهلب- خانواده‌یی از امراء دولت بنی امیه و بنی العباس بودند و منسوب به مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق الازدی العتکی مکنی به ابی سعید است.
عبد اللّه بن زبیر در حق وی گفته این سرور اهل عراق است. این خانواده خدمات بسیاری به دولت بنی- امیه کرده‌اند بعدا نیز به دولت بنی العباس در باب دوم از خصال نامی از ایشان رفته است.
آمنة ام الرسول- وی آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است. و زوج وی عبد اللّه بن عبد المطلب بن عبد مناف. مادر محمد بن- عبد اللّه پیامبر اکرم اسلام است. دو ماهه به محمد آبستن بود که شویش عبد اللّه درگذشت. آمنه نیز به سال ... درگذشت.
آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون- سووزن ناحیه، گویند آسیه دختر مزاحم زن فرعونی بود که موسی بن عمران را بپرورد.
أبان بن تغلب- وی ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید- البکری الجریریست او مولی یعنی آزاد کرده جریر بن عباد بن ... بکر بن وائل بود. در فهرست و خلاصه گفته‌اند: او ثقة جلیل القدر عظیم المنزله در

اصحاب شیعه بود. امام علی بن الحسین و امام محمد بن علی و امام جعفر بن محمد را دیده بود و از ایشان روایت می‌کرد امام باقر به وی گفته بود دوست دارم تو نیز مانند سائرین در مسجد مدینه نشسته فتوی دهی تا بدانند مانند تو در گروه شیعه من هست.
ابان به سال 141 هجری در مدینه درگذشت.
أبان بن عثمان- در باب ششم خصال از وی نقل حدیث شده هرگاه وی همان ابان بن عثمان الاحمر البجلی ابو عبد اللّه باشد او را صحیح الروایه بل ثقة علی الاقوی گفته‌اند
ابراهیم بن عبد الرزاق ابو اسحاق الانطاکی- صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن علی شاه از وی روایت می‌کند از مدح و قدح وی چیزی ننوشته‌اند.
احمد بن حنبل- امام ابو عبد اللّه احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی، شاگرد امام محمد بن ادریس شافعی‌ست، مولود به 164 هجری و متوفی به 242 ه در بغداد مدفون به باب حرب وی یکی از پیشوایان مسلمانان جهان است و مذهب حنبلی که تقریبا شبیه مذهب محدثین است منسوب بدوست در نزد عامه مسلمانان مورد توجه است. لیک نزد شیعه موجه نیست.
احمد بن ادریس- در باب ششم خصال از وی روایت شده صدوق به واسطه پدر خود از او نقل حدیث کرده است، چیزی که دلالت بر مدح یا قدح باشد راجع به وی دیده نشده است.

احمد بن عبد اللّه الخليجى- صدوق در خصال در باب نامى از وى برده با مراجعه به رجال چيزى قابل ذكر از حالاتش معلوم نشد.
احمد بن محمد بن يحيى العطار- از مشائخ صدوق است از او در كتاب خصال و الامالى و عيون- الاخبار و معانى الاخبار روايت كرده مؤلف تنقيح- المقال وى را ثقة على الاظهر گفته. وى از فقهاى اهل قم بوده است وفاتش حدود 350 هجريست.
احمد بن هارون القاضى يافامى- از مشائخ صدوق‌ست صدوق گفته در سال 354 هجرى در مسجد كوفه از او روايت كرده است، در خصال و عيون- الاخبار و كمال الدين از وى روايت كرده، تنقيح- المقال گفته: حسن على الاظهر.
احمد بن على بن ابراهيم بن هاشم- منتجب- الدين در تاريخ رى در حق وى گفته: او از بزرگان شيعه بود و اصلا از مردم قم بود. صدوق در خصال و عيون اخبار الرضا و الامالى از وى نقل حديث كرده است و او را از مشائخ صدوق گفته‌اند.
احمد بن الحسن القطان- از مشائخ صدوق است و در خصال از وى بسيار نقل كرده و مؤلف تنقيح المقال در حق وى گفته: حسن بل ثقة.
احمد بن زياد بن جعفر الهمدانى- وى از مشائخ صدوق است و در كتب رجال توثيق شده، صدوق در كتاب خصال و عيون الاخبار و الامالى از او نقل حديث كرده است. و كنيه وى را ابو على گفته و گاهى احمد بن زياد يا احمد بن زياد همدانى گفته همه اين عناوين بر يكى‌ست.
احمد الصقر الصائغ- صدوق در باب سوم خصال از وى نقل حديث كرده است.
احمد بن محمد بن اسحاق الدينورى القاضى- از مشائخ صدوق است. وى در كتاب خصال در باب چهارم از وى نقل حديث كرده است و همچنين در الامالى و كمال الدين.
احمد بن محمد بن الهيثم العجلى- از مشائخ
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 300
صدوق است و در خصال باب سوم از او نقل حديث كرده است و مورد وثوق گفته‌اند.
احمد بن ابى عبد اللّه البرقى- صدوق در خصال باب ششم از وى نقل حديث كرده است.
احمد بن محمد بن عيسى- از روات باب ششم خصال است وى از پدر خود محمد روايت حديث مى‌كرد.
احمد بن الحسن بن على بن فضال- صدوق در باب ششم خصال از وى روايت كرده. مؤلف تنقيح المقال او را موثق كالصحيح گفته.
احمد بن نوح- صدوق در خصال در باب ششم از وى نقل حديث كرده

است.
ابلیس- همان نیروی واهمه است که به اصطلاح ادیان آسمانی ابلیس و شیطان و دیو گفته می‌شود یعنی مظهر شقاوت و بدبختی- ابلیس یعنی دور از آمرزش خدا.
ابراهیم بن اسحاق- صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن احمد از وی روایت می‌کند در تنقیح المقال او را انسانی ثقة گفته است.
اسحاق بن عمار- صدوق در باب ششم از خصال به واسطه غیاث بن ابراهیم از وی روایت کرده است.
ظاهرا وی همان اسحاق بن عمار بن حیان ابو یعقوب الکوفی الصیرفی‌ست، مؤلف تنقیح المقال وی را ثقة نوشته است وی غیر از اسحاق ساباطی است.
اسحاق الضحاک- صدوق در خصال در باب ششم از وی به واسطه الحسن بن الحسین اللؤلؤی روایت می‌کند وی را در کتب رجال نیافتم گویا از مجاهیل است.
اسامة بن زید بن حارثة- وی از آزادشدگان رسول اکرم است و از اصحاب و سپاه سالاران وی ابو بکر و عمر در تخاطبات بدو امیر خطاب می‌کردند از طرفداران علی بود هرچند با وی بیعت به خلافت نکرد. و مورد توجه معاویه بود. به سال 69 هجری ظاهرا در مدینه درگذشت. در تنقیح المقال گفته:
اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل الکلبی حسن علی- الاظهر.
اسماعیل بن عیاش- صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت می‌کند در تنقیح المقال از وی نامی ندیدم شاید از مجاهیل باشد.
اسماعیل بن ابراهیم النبی- اسماعیل فرزند ابراهیم پیامبر است که جد رسول اکرم بود و مادرش کنیزکی بود بنام هاجر و برادر وی اسحاق مادر وی ساره بود چون ابراهیم اسماعیل را در راه خدا ذبح خواست کردن از این جهت وی را ذبیح اللّه گفته‌اند وی تقریبا 19 قرن قبل از میلاد در بابل می‌زیسته است.
اسماعیل بن منصور بن احمد القصار- صدوق در فرغانه از شهرستانهای ترکستان از وی استماع حدیث کرده است و در خصال باب یکم از او روایت می‌کند.
اسعد بن زرارة- اسعد بن زراره مکنی به ابی امامه نخستین کسی‌ست از اهل مدینه که مسلمان شد وی از طائفه خزرج بود و از اصحاب رسول و یکی از دوازده تنی‌ست که پیامبر در مدینه ایشان را به عنوان نقیب نصب کرد، وی به سال 10 هجری در زمان رسول درگذشت. در تنقیح المقال گفته: لا یبعد حسنه.
اسحاق بن ابراهیم النبی- فرزند ابراهیم پیامبر و پدر یعقوب از پیامبر

اسرائیل است. تقریبا 19 قرن قبل از میلاد می‌زیسته.
اسرائیل- ظاهرا کلمه مرکب عبریست به معنی

بنده خدا یا نام یعقوب پیامبر است.
ادریس النبی- نام وی در خصال باب ششم آمده است وی از پیامبران خداست. زمانش تحقیقا معلوم نیست.
اصبغ بن نباته- وی اصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی کوفی‌ست، او از یاران علی بن ابی طالب است.
وفاتش حدود 65 هجریست در تنقیح المقال در حق وی گفت: ثقة علی الاظهر، صدوق در خصال در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.
الاعمش- وی ابو محمد سلیمان بن مهران کوفی‌ست، پدرش اصلا از مردم دماوند بود و در واقعه کربلا حضور داشت فرزندش اعمش را علمای اسلام تجلیل کرده‌اند و او را مانند زهری پنداشته‌اند.
ابن طولون شامی کتابی در نوادر وی نگاشته بنام الزهر الانعش فی نوادر الاعمش وفاتش به سال 148 هجریست، تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة علی الاقوی. در خصال در باب ششم نامش آمده است.
اشعث بن قیس الکندی- ابو محمد نام اصلی وی معدیکرب از کنده است به سال دهم هجری مسلمان شد پس از مرگ پیامبر باز مرتد شد دوباره مسلمان شد و خواهر ابو بکر بن ابی قحافه را به زنی گرفت از یاران علی بود بعدا از وی برگشت و از خوارج شد در کوفه منزلی داشت آنجا مناره‌یی ساخته بود. بر آن به علی دشنام می‌داد برخی گفته‌اند در مسجدی ساخته بود. به سال 42 هجری در کوفه درگذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: وی زندیق است. محمد اشعث پیشکار عبید اللّه زیاد فرزند او است.
اشعث بن ابی الشعشاء المحاربی- صدوق در خصال در باب هفتم به واسطه ابی اسحاق الشیبایی از وی روایت می‌کند از حالاتش چیزی به دست نیامد، گمنام است
انس بن محمد ابو مالک- صدوق در خصال در باب ششم به واسطه از وی روایت می‌کند. مؤلف تنقیح المقال وی را در مقام اعتبار مهمل گفته. به همه حال انس از پدر خود محمد از امام صادق روایت می‌کند.
انس بن مالک خادم رسول اللّه- وی از انصار و طائفه خزرج است و از اصحاب و پرستاران پیامبر بود. پیامبر برای وی دعای خیر کرد. گویند صد فرزند از صلب خود را دیده بود، باغی سرسبز و خرم داشت و عمر درازی کرد حدود 93 هجری درگذشت. در باب ششم از خصال از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال ویرا صحابی مجهول معرفی کرده بنابراین اعتمادی به روایت وی نیست.

ام سلمة- دختر ابی امیة بن المغیره مخزومی و مادرش عاتکه دختر عبد الملک است وی دختر عمه پیامبر و زن او بود وفاتش حدود 65 هجریست.
الاوزاعی- نامش عبد الرحمان بن عمرو بن محمد- الاوزاعی‌ست وی امام مردم شام در فقاهت بود و در بیروت نشیمن داشت به سال 157 هجری در آنجا در قریه‌یی نزدیک بیروت درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: هو فقیه العامة ضعیف. در خصال در باب بیستم نامی از وی آمده است.
بکر بن احمد القصری- از روات باب ششم خصال است، صدوق به واسطه احمد بن الفضل اهوازی از او نقل حدیث کرده است به وصف قصری کسی را نیافتم گویا از گمنامان است.
بریدة الاسلمی الانصاری- وی بریدة بن الخطیب الاسلمی الخزاعی از اصحاب رسول اکرم است، بعدا از طرفداران علی شد در فتح خراسان جزء سپاهیان
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 302
اسلام بود پس از استقرار اسلام در ایران در مرو ساکن شد در سال 63 هجری همان‌جا درگذشت صدوق در خصال در باب 12 از او نام برده است. در تنقیح المقال وی را صحابی ثقة گفته است.
بنو امیه- طائفه‌ی از قریش‌اند از دودمان عبد- شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهداند. عبد شمس بن عبد مناف جد بنی امیه و هاشم بن عبد مناف جد بنی هاشم توامان از مادر زاییده شدند و با یکدیگر چسبیده بودند این دو را از هم جدا کردند خون بسیاری روان شد این را حمل بر آن کردند که میان دودمان این دو برادر خونریزی خواهد شد. مشهوران این سلسله عبارت‌اند:
1 معاویة بن ابو سفیان 2 یزید بن معاویه 3 معاویة بن یزید 4 مروان بن حکم 5 عبد الملک بن مروان 6 ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک 7 عمر بن عبد العزیز بن مروان 8 یزید بن عبد الملک 9 هشام بن عبد الملک 10 ابراهیم بن ولید بن عبد الملک 11 مروان بن محمد بن مروان معروف به حمار که از سال 41 هجری تا 132 هجری ادامه داشت.
براؤ بن معرور الانصاری الخزرجی التمیمی- از اصحاب رسول اکرم است و نخستین کسی‌ست که در عقبه در میان گروه هفتاد نفری مردم مدینه دست بیعت به پیامبر داد و اظهار پشتیبانی کرد وفاتش در سال دهم هجریست، در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی اعلی الحسن. در خصال در باب سوم نامش آمده.
براؤ بن عازب الانصاری الاوسی- از اصحاب رسول است، در چهارده غزوه با پیامبر بود و فتح ری در سال 24 هجری به دست او واقع شده است، بعدا از طرفداران علی شد. اواخر عمر در کوفه ساکن شد و به سال 65

هجری در آنجا درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فیه مدح و ذم و لا یبعد حسنه. و وی را برادری بود بنام عبید نامش در باب هفتم خصال آمده است.
البزنطی- او احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی‌ست.
و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا بود. و نزد امام منزلتی داشته. در اعتبار حدیثی وی نوشته:
ثقة جلیل القدر بود. و بزنطی منسوب به بزنط به فتح باء و از نام جایی‌ست که در آنجا جامه‌های بزنطی را از آنجا می‌آورند. و چون وی فروشنده چنین جامه‌هایی بود از اینروی وی را بزنطی می‌گفتند.
بلال الحبشی- وی بلال بن رباح مکنی به ابی عبد اللّه یا ابی عمر و یا ابی عبد الکریم است. وی آزاد شده رسول اکرم است و از اصحاب وی و بانگی او در جنگ بدر حاضر بود به سال 18 هجری در دمشق به طاعون درگذشت و همانجا مدفون شد. ابو بکر خلیفه وی را از بنی جمح خرید و آزاد کرد از اینرو به بلال التمیمی معروف شد. در تنقیح المقال در حق وی گفته:
ثقة و برخی ویرا چنانکه گفتم آزاد کرده رسول نوشته‌اند. در خصال در باب چهارم نامی از وی آمده است.
بنان بن محمد بن عیسی- صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت کرده است. مقدس اردبیلی وی را مهمل معرفی کرده و کاظمی او را مجهول گفته.
مامقانی وی را حسن نوشته.
بنان التبان الغائی- وی یکی از هفت تنی‌ست که شیاطین بر دلهای ایشان فرود آمده است و از غلات بودند. صدوق در باب هفتم خصال نام ویرا برده. در
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 303
تنقیح المقال در حق وی گفته: ملعون علی لسان الصادق.
تمیم بن بهلول- صدوق در باب 6 از خصال از وی روایت کرده در کتب رجال شیعه کسی متعرض حال وی نشده است در تنقیح المقال گفته:
صدوق در من لا یحضره- الفقیه نامی از بهلول پدر تمیم برده است برای این پدر و پسر ذکری در کتب رجال شیعه نیست تا حکمی به مدح یا قدح ایشان گردد.
ثابت بن دینار ابو حمزة الثمالی- وی را در کتب رجال چنین گفته‌اند: ثابت بن دینار ابو سفیة الازدی الثمالی ابو حمزه الکوفی الضبط. او از موالی بوده از این بیان روشن می‌شود که وی تازی الاصل نبوده بلکه تازی به ولاء بوده است، از اصحاب علی بن الحسین و محمد باقر است و در کوفه ساکن بود، به سال 105 هجری درگذشته، در تنقیح المقال در حق وی

گفته:
ثقة ثقة. صدوق در خصال در باب از وی نام برده است.
ثمود- تیره‌یی از تازیان باستان بودند که پیش از پدیداری اسلام از میان رفته بود. اما وجود این تیره در تاریخ ثابت است. مخصوصا در مؤلفات جغرافی یونان و رومیان و شعر جاهلی که بسیار از این تیره نام برده شده. در قرآن کریم از قوم عاد و ثمود سخن رفته و داستان‌هایی از ایشان در آثار اسلامی آمده است و در اشعار فارسیان نیز نامی از آنان آمده است چنانکه شاعری گفته: این همان تابش خورشید جهان‌افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود.
جابر بن عبد اللّه الانصاری- او جابر بن عبد اللّه بن عمرو بن حزام الانصاری الخزرجی الضبط است. و خزرج قبیله‌یی از انصار است، مشهور آن‌ست که وی از اصحاب رسول اکرم است به مدینه فرود آمد و در 18 غزوه با پیامبر بود. بعدا از طرفداران علی و فرزندان وی شد. به سال 78 هجری درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة بلا مرية. صدوق در خصال در باب 12 از وی روایت کرده است.
جابر بن سمرة بن جنادة السوائی- وی منسوب به سواء به ضم سین است حیی از قیس بن علی‌ست.
شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول شمرده و در کوفه ساکن بوده و به سال 90 هجری درگذشته و برخی گفته‌اند: به سال 66 هجری، در تنقیح المقال گفته:
وی مردی مجهول الحال بوده است. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی خبر بسیاری نقل کرده است.
جبرائیل- فرشته وحی‌ست که به فارسی فرخ سروش گویند که در واقع واسطه میان خدا و پیامبران است و این همان نیروی عاقله ایشان است که با هر پیامبری به زبان وی سخن گفتی.
جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی- صدوق در باب از خصال از وی نقل حدیث کرده است، شیخ طوسی وی را فاضل گفته، ابن جعفر از پدر خود محمد روایت می‌کرد. در وجیزه و بلغه گفته‌اند: وی ممدوح است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:
حسن.
جعفر بن ابی طالب- یا جعفر طیار وی برادر علی بن ابی طالب و پسر عم رسول اکرم است و مورد توجه او بود در ماه جمادی الأولی در سال هشتم هجری در سن 41 سالگی در جنگ موته شهید شد. در تنقیح المقال درباره وی گفته: فوق الوثاقه. صدوق در خصال در باب ویرا نام برده است.

جعفر بن محمد إلامام السادس- مکنی به ابی- عبد اللّه امام ششم شیعه

که در ابی عبد اللّه نگاشته شد.
جعفر بن علی الکوفی- ظاهرا وی همان جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد اللّه بن المغیرة الکوفی‌ست مؤلف تعلیقه گفته: صدوق از او روایت می‌کند و از او به رضی اللّه عنه تعبیر کرده. روایت وی از حسن بن علی از طریق جعفر بن علی‌ست. در برخی جاها که جعفر بن محمد بن علی‌ست گویا همین جعفر بن علی کوفی‌ست و همچنین جعفر بن محمد کوفی در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقة. وفاتش شاید حدود 325 هجری در باب یکم خصال نامی از وی رفته است.
جعفر بن علی بن الحسن بن علی الکرخی- شاید وی همان جعفر بن علی الکوفی‌ست که کاتب اشتباها وی را کرخی نوشته زیرا با مراجعه به کتب رجال چنین کسی را که به عنوان کرخی باشد نیافتم. صدوق از وی در باب اول خصال بی‌واسطه از وی نقل حدیث کرده است.
جعفر بن بشیر- ظاهرا وی همان جعفر بن بشیر- البجلی الوشاء باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و در فهرست گفته: جعفر بن بشیر البجلی ثقة و جلیل القدر است او را کتابی‌ست چنانکه ابن ابی جیه از ابن الولید از محمد بن الحسن صفا را از الحسن بن متیل از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از او نقل کرده چون نوعی جامه ابریشمی که وشاء گویند می‌فروخت به این عنوان مشهور شد. صدوق از وی در باب ششم از خصال نقل حدیث می‌کند.
جعفر بن محمد بن مسرور- در تعلیقه گفته:
صدوق از وی بسیار نقل می‌کند و از او به رضی اللّه عنه یاد می‌کند احتمال دارد وی جعفر بن محمد بن قولویه باشد چون نامش مسرور است محمد باقر داماد وی را به وثاقت یاد کرده. در تنقیح المقال ویرا ثقه گفته است. وفاتش شاید حدود 360 باشد، صدوق در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.
جریر بن عبد الحمید- مقصود همان جریر بن عبد الحمید الضبی‌ست. شیخ طوسی ویرا از اصحاب صادق گفته. وی ساکن ری بود و قاضی آن و انسان ثقه‌یی و درستکاری بود به سال 88 هجری درگذشت و 71 سال داشت. مؤلف تنقیح المقال وی را حسن گفته.
جریر بن عبد اللّه البجلی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول نوشته بعدا از اصحاب علی شد و علی وی را به رسالت به معاویه فرستاد گویا وی فریفته معاویه شد و در شام ماند علی نیز سرای وی را در کوفه ویران کرد. کنیه وی ابو عمرو بود و برخی ابو عبد اللّه گفته‌اند. به سال 54 هجری درگذشت. در تنقیح وی را ضعیف فی الغایة گفته: در خصال در باب از وی نامی آمده است.
حارث بن الاعور الهمدانی- وی حارث بن اعور همدانی نام قبیله‌یی در یمن

بود نه همدان ایران او خواص علی بن ابی طالب است و جد شیخ بهاء الدین محمد عاملی. صدوق در خصال در باب از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقة.
حارث الشامی الغالی- مؤلف تنقیح المقال از طاؤوسی نقل کرده که حارث شامی و حمزة البربری هر دو ملعون بودند بنا به نقل سعد بن عبد اللّه از محمد بن خالد الطیالسی از عبد الرحمان بن ابی نجران از ابن- سنان از امام صادق که او گفته بود: این دو تن ملعون- اند. علامه حلی نیز در خلاصه چنین روایت کرده است. وی یکی از آن هفت تنی‌ست که صدوق در خصال
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 305
در باب هفتم ایشان را غالی گفته.
حارث بن المغیرة النضری- مکنی به ابی علی شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد گفته. نجاشی وی را نیز از اصحاب باقر و جعفر و موسی نوشته و او را به ثقة ثقة تأکید کرده است، صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است ظاهرا در حدود 160 هجری زنده بود.
حذیفة بن الیمان العبسی- وی حذیفه فرزند حسیل مشهور به یمان است چون با اهل یمن پیمان بسته بود، او از اصحاب رسول است. از طرف عمر بن- الخطاب فرمان‌دار مدائن بود، به سال 36 هجری در مدائن درگذشت و همان‌جا به خاک رفت. وی از طرفداران علی بود. صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است. در کتب رجال شیعه وی را ثقه نوشته‌اند.
حجر بن عدی الکندی- معروف به حجر الخیر وی و برادرش هانی از اصحاب رسول اکرم بودند و از طرفداران علی، در سال 51 هجری معاویه وی را کشت.
عائشه از معاویه پرسید چرا حجر را کشتی؟ در جواب گفت: ای ام المؤمنین صلاح امت را در کشتن وی دیدم. تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه است.
الحسن بن علی بن عثمان- چنین کسی را در کتب رجال ندیدم شاید حسن بن علی بن ابی عثمان باشد.
در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف.
الحسن بن موسی الخشاب- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته: نجاشی در حق وی گفته: از وجوه اصحاب ماست و او را مصنفاتی‌ست از آن‌جمله کتاب الرد علی الواقفة و کتاب النوادر و کتاب الحج و کتاب الانبیاء مؤلف حاوی وی را از حسان شمرده. مؤلف تنقیح نیز او را حسن گفته.
الحسن بن محبوب- صدوق در خصال در باب دوم وی را الحسن بن محبوب

گفته وی ظاهرا همان حسن بن محبوب السراد است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم نوشته و او را از موالی و ثقة دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا و کنیه‌اش ابو علی‌ست.
الحسن بن علی بن ابی طالب- وی امام دوم شیعه است، مادرش فاطمه دخت رسول اکرم. میلادش به سال دوم هجریست وفاتش به سال 50 در مدینه در همانجا به خاک رفت. نزد شیعه وی معصوم است.
فرزندانش از این‌قرارند: زید بن الحسن و خواهران وی ام الحسن و ام الحسین و مادر این سه تن ام بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزرجی‌ست.
حسن بن حسن یا حسن مثنی که مادر او خوله دختر منظور فزاریه است عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی وی قاسم بن- الحسن و عبد اللّه بن الحسن که مادر ایشان ام ولد است، عبد الرحمان بن الحسن که مادر وی نیز ام الولد است، حسین بن الحسن ملقب به اثرم و طلحة بن الحسن و فاطمة بنت الحسن که مادر این هرسه ام اسحاق دختر طلحة بن عبید اللّه تیمی‌ست، ام عبد اللّه بنت الحسن و فاطمه بنت الحسن و ام سلمه بنت الحسن و رقیه بنت الحسن که هریک را مادری‌ست. برخی چنین نوشته‌اند: یعنی باقی را: علی اکبر، علی اصغر، جعفر، عبد اللّه اکبر، احمد، اسماعیل، یعقوب، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابو بکر، سکینه، ام الخیر، ام عبد الرحمان، رمله.
الحسن بن عبد اللّه سعید العسکری- صدوق در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده است، از وی چیزی معلوم نشد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 306
الحسن بن دینار- از حالات وی چیزی در کتب رجال نیافتم، صدوق در باب دوم از خصال از او نقل حدیث کرده است.
الحسن بن محمد السکونی المزکی- از مشائخ صدوق است، ظاهرا صدوق به سال 354 هجری در کوفه از او نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال وی را چنین عنوان کرده: الحسن بن محمد بن الحسن السکونی الکوفی. کنیه‌اش ابو القاسم است.
در حق وی گفته: لا اقل حسن.
الحسن بن الحسین اللؤلؤی- شیخ طوسی وی را در گروهی آورده که از امامان شیعه نقل کرده‌اند.
وی اهل کوفه بود، در تنقیح المقال در حق او گفته:
ثقة علی الاقوی. صدوق در خصال در بابی از وی روایت می‌کند.
حسن بن علی الامام الحادی عشر- او حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام یازدهم شیعه است. میلادش در مدینه به سال 222 هجری بود و وفاتش به سال 260 هجری در سامراء و مزارش همانجاست. کنیه‌اش

ابو محمد بود و لقبش: عسکریست مادرش حدیث نام بود. به اعتقاد شیعه از او فرزندی مانده بنام محمد ملقب به مهدی.
الحسین بن خالد- ظاهرا وی همان الحسین بن خالد الصیرفی‌ست. مؤلف تنقیح المقال در وی گفته:
فی اعلی درجات الحسن. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
الحسین بن زیاد- از رواة خصال است. صدوق در بابی از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح- المقال در حق وی گفته: امامی مجهول.
الحسین بن زید- گویا وی همان الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابو عبد اللّه است. صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است. مامقانی در حق وی گفته: حسن اعلی الحسان.
الحسین بن الفارسی- صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: هو حسن.
الحسین بن علوان- شاید وی حسین بن علوان- الکلبی باشد در تنقیح المقال در حق وی گفته: عامی لم یوثق. به همه حال صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.
الحسین بن علی بن أبی طالب- امام سوم شیعه و سبط رسول اکرم و فرزند علی بن ابی طالب است و در شمار معصومین است در نزد شیعه. میلادش به سال چهارم هجرت بود و شهادتش به سال 61 هجری در کربلاء، مرقدش زیارتگاه است، فرزندانش: علی بن الحسین الاکبر مکنی به ابی محمد مادرش شاه زنان دختر کسری یزدگرد است، علی بن الحسین الاصغر که در کربلا با پدر خود شهید شد و مادرش لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است، جعفر بن الحسین که مادر او زنی از قبیله قضاعه بود، عبد اللّه که در کربلا شهید شد، سکینه که مادر او رباب دختر امرىء القیس است و فاطمه که مادر او ام اسحاق دختر طلحة بن عبید اللّه تیمیه است و محمد و علی اصغر و زینب.
الحسین بن سعید الاهوازی- شیخ طوسی گفته:
حسین بن سعید بن حماد آزادشده علی بن الحسین، مؤلف مصنفات الاهوازیست و او مرد ثقه‌یی‌ست. طوسی گاهی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و گاهی از اصحاب امام الجواد. صدوق از وی در خصال در بابی نقل حدیث کرده است.

الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب- صدوق در خصال در باب چهارم هرگاه از وی نقل حدیث می‌کند برای وی (رضی اللّه عنه) می‌نگارد که کاشف از درستی ویست. در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقة.

الحسین بن ابراهیم ناتانه- صدوق هرگاه از وی در خصال در باب چهارم یاد می‌کند برای وی رضی اللّه عنه می‌نگارد و این دلالت بر درستی وی و اعتماد صدوق بر او می‌کند. گفته‌اند. ناتانه کلمه فارسی‌ست به معنی ناتوان است. در تنقیح گفته: حسن ان لم یکن ثقة.
الحسین بن اسکیب المروزی- ظاهرا دو تن در کتب رجال به نام حسین بن اسکیب المروزیست و دیگری حسین بن اسکیب قمی خادم القبر و هر دو را در تنقیح- المقال ثقه نوشته است.
الحسین بن احمد بن ادریس- وی مورد اعتماد صدوق است. در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده در کتب رجال کسی بنام حسین بن احمد بن ادریس ندیدم.
حماد بن عمرو- حماد بن عمرو در کتب دو تن‌اند یکی حماد بن عمرو الصنعانی و دیگری حماد بن عمرو بن معروق العبسی و هر دو امامی مجهول هستند. صدوق در خصال در باب هفتم از او نقل حدیث کرده است.
و اما حماد بن عمرو که صدوق از او روایت می‌کند وی از امام جعفر بن محمد نقل حدیث می‌کند.
حماد بن عمرو- شاید وی همان حماد بن عمرو- العبسی باشد که امامی مجهول است مانند سابق خود.
حمزة بن عبد المطلب- مکنی به ابی یعلی وی یکی از اعمام رسول اکرم است و مادر وی دختر وهیب بن عبد مناف بود سنا چهار سال از پیامبر کلان‌تر بود.
پانامش اسد اللّه و اسد رسوله است. پیامبر میان او و زید بن حارثه عقد برادری خواند. حمزه بسیار از رسول طرفداری می‌کرد و او مسلمان و در عین حال از اصحاب رسول بود. حمزه در جنگ احد در 15 شوال سال سوم هجری کشته شد.
حمزة بن محمد بن احمد العلوی- صدوق در خصال در باب 6 از وی بی‌واسطه نقل حدیث کرده است و برای وی رضی اللّه عنه نوشته که دلالت بر اعتماد ویست بر او.
حمزة بن عمارة البربری- وی یکی از هفت تنی بود که مورد لعن امام جعفر بن محمد واقع شده، چون از غلات بود، در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف لعنه الصادقان. یعنی امام باقر و امام صادق.
حنان بن سدیر- وی حنان بن سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی‌ست. که مکنی به ابی الفضل بود. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. و گاهی نیز از اصحاب امام موسی بن جعفر، وی در کوفه ساکن بود و مذهب واقفی داشت در تنقیح المقال وی را ثقه یا موثق گفته.
حلبی- در عرف اهل حدیث بر گروهی از آل ابی شعبه حلبی اطلاق

می‌شود و از جمله ایشان است:
محمد بن ابی شعبه و عبد اللّه بن علی ابی شعبه و در اصطلاح اهل فقه مقصود ابو الصلاح تقی الحلبی‌ست و نزد اهل سنت جماعتی‌ست که از آن‌جمله است: علی بن برهان الدین حلبی شافعی گذشته به سال 1044 هجری مؤلف کتاب انسان العیون. در خصال در بابی نام برده ظاهرا مقصود عبید اللّه حلبی‌ست. تنقیح وی را ثقه گفته است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 308
حمید بن زنجویه- صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد ظاهرا از مجاهیل است.
حفص بن عاصم- گویا وی همان حفص بن عاصم ابو عاصم السلمی المدنی‌ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. محمد بن علی ابو نجود از وی روایت می‌کند. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. و مؤلف تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.
حفصه بنت عمر- وی دختر خلیفه عمر بن الخطاب است. و همسر رسول اکرم. مادرش زینب دختر مظعون خواهر عثمان بن مظعون بود، قبل از پیامبر زن خنیس بن حذافه سهمی بود، این خنیس از اصحاب رسول بود بعد از مرگ وی پیامبر او را به زنی گرفت به سال 45 هجری در مدینه درگذشت.
حواء- در عرف ادیان آسمانی نخستین مادر انسان یا بشر است که گفته‌اند وی از دنده‌یی از دنده‌های آدم ابو البشر آفریده شد!
خالد بن سعید بن العاص الاموی- از دودمان مهم بنی امیه است. در کتب شیعه از وی بسیار تجلیل شده، در ماه صفر سال چهاردهم هجری در جنگ اجنادین شام کشته شد. صدوق در باب دوازدهم خصال وی را نخستین کسی گفته که با ابی بکر خلیفه در امر خلافت به سود علی نزاع کرد: مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:
ثقة علی الاقوی.
خالد بن یزید بن صبیح- شاید وی همان خالد بن یزید ابو یزید العکلی باشد. نجاشی در رجال خود وی را کوفی ثقه گفته و از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته.
خالد بن الولید- وی خالد بن ولید بن مغیره مخزومی‌ست که در جاهلیت از بزرگان و اشراف قریش بود. مردی بسیار دلاور بود و درصد غزوه شرکت کرده، در بدن وی جای سالمی از خوردن شمشیر نمانده بود به سال 21 هجری در بستر بیماری در حمص به خاک رفت وی از اصحاب رسول است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. صحابی لعین.
شاید برای آن‌ست که وی در اصحاب عقبه از آن 14 نفر بوده است.

خباب بن ارت النبطی- از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب، به سال 37 هجری در زمانی که علی در صفین بود وی به سن هفتاد و سه سالگی در کوفه درگذشت و در آنجا به خاک رفت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل نعتبره ثقة. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی یاد کرده است.
خدیجه بنت خویلد- مادرش فاطمه دختر زائده بود. خدیجه همسر رسول اکرم و مادر فاطمه است.
قبل از پیامبر به دو یا سه شوهر زناشوی کرده بود، نخستین عقیق بن عائذ مخزومی و دومین ابو هالة بن زرارة. و از ایشان فرزند داشت. وی سنا پانزده سال از پیامبر بزرگتر بود و ثروتمند پیامبر شش فرزند از او داشت: زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه، قاسم عبد اللّه، خدیجه 3 سال قبل از هجرت به سن 65 سالگی درگذشت. و در کوه حجون بالای مکه به خاک رفت او را به پاکی و درستی بسیار وصف کرده‌اند.
خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین- وی از طائفه بنی خطمه از قبیله اوس و از انصار و اصحاب رسول اکرم است، پیامبر شهادت وی را به جای دو تن می‌پذیرفت وی از طرفداران علی بود، در جنگ

صفین در سپاه علی با معاویه به سال 37 هجری کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته، ثقة بحکم ثقتین. در خصال در بابی نامش آمده است.
الخضر النبی او حلیقا- از پیامبران عهد عتیق و تورات است: گویند وی را دو نام بود یکی خضر و دیگری حلیقا صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است.
الخلیل بن احمد اللغوی- وی همان خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم الفراهیدی الازدی الیحمدیست.
به سال 174 هجری درگذشته و نزد شیعه معتبر است.
مؤلف تنقیح وی را فی اعلی الحسن گفته است. کتاب عین الخلیل از آثار ویست.
الخلیل بن احمد السنجری- وی خلیل بن احمد ابو سعید القاضی الحنفی‌ست وی از مشائخ صدوق است. در خصال مکرر نام وی آمده است به سال 373 هجری به فرغانه درگذشت.
درست بن ابی منصور الواسطی- برخی وی را ابن منصور نوشته‌اند. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهی از اصحاب امام موسی بن جعفر او واسطی واقفی‌ست. تنقیح در حق وی گفته، واقفی لکن حدیثه قوی. در خصال در باب چهارم نام وی آمده است.
داؤود النبی- بن اشعیاء یابسی از سبط یهود است و از پیامبران بنی اسرائیل بود. سفر مزامیر در کتاب تورات از اوست، حدود (1000) سال

قبل از میلاد مسیح می‌زیسته. در بابی از خصال نام وی آمده است.
داؤود بن کثیر الرقی- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته و نیز گفته وی از اصحاب امام موسی بن جعفر است و او از موالی بنی اسد بود و انسانی ثقه است. در خصال در باب 4 نامش آمده است.
داؤود بن عبد الرحمان- وی داوودن بن عبد الرحمان ابو سلیمان المکی العطار است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: امامی مجهول. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.
ذو القرنین- نام ملکی از ملوک یمن است و در متن این خصال گفته: وی ذو القرنین بن عیاش است. این همان کسی‌ست که سد یأجوج و مأجوج را ساخته برخی پنداشته‌اند که وی اسکندر بن فیلاقوس یونانی‌ست. گویند ذو القرنین یمانی از پادشاهان بزرگ یمن بود و قبل از اسکندر یونانی می‌زیسته و از سلسله تبابعه است و نام وی شمر بن یرعش است و نیز از علی بن ابی طالب روایت کرده‌اند که او می‌گفته: نام وی صعب بن عبد اللّه از ملوک حمیر است. از آن جهت وی را ذو القرنین گفتند چون هنگام ولادت وی به بالای پیشانی او دورسته موی سفید داشت که آنها را پیچیده چون دو شاخ بر سر می‌نهاد و کسانی بودند که اول نام ایشان ذو بود مانند ذو یزن و ذو همدان و ذو غمدان و از اینروی اینان را ملوک اذواء می‌گفتند. چون یمنیان در سدسازی ماهر بودند از وی خواسته شد.
ذو النون النبی- وی همان یونس پیامبر است که در کام ماهی دریا رفت و از پیامبرانی‌ست که دو نام داشته و در تورات مفصلا از او سخن رفته است
رافع بن مالک- شاید وی همان رافع بن مالک بن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 310
العجلان الخزرجی الزرقی ابو مالک یا ابو رفاعه باشد.
وی از اصحاب رسول اکرم است که روز جنگ احد شهید شد. در تنقیح المقال گفته: صحابی حسن.
صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.
ربیع بن محمد المسلی- ظاهرا وی همان الربیع بن محمد بن عمر بن حسان الاصم الکوفی باشد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. مسلی و مسیله نام قبیله‌یی از مذحج است. در تنقیح وی را حسن گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.
ربیع صاحب المنصور- آنچه مسلم است وی فضل بن ربیع است و اینکه نام پدر گفته و پسر خواسته از قبیل اطلاق نام پدر بر پسر است چنانکه گویند ناصر رئیس جمهوری مصر که مقصود جمال فرزند ناصر است. وی وزیر دربار هارون الرشید بود و صاحب منصور و حدود 180 هجری در بغداد

درگذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: مجهول. در خصال در باب 19 نامی از وی برده است.
زاذان- وی همان زاذان ابو عمرة الفارسی‌ست.
شیخ طوسی وی را از اصحاب امام علی بن ابی طالب شمرده او قرآن را بسیار خوش می‌خوانده. مؤلف تنقیح گفته: زاذان فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقة. در خصال در بابی از وی نقل حدیث شده است.
الزبیر بن العوام- شیخ طوسی از فقهای شیعه در رجال خود گفته: از اصحاب رسول اکرم است و حالش در بدی أشهر از آن است که یاد شود. در سال 36 هجری در بصره در جنگ جمل که خواست مراجعت کند عمرو بن جرموز ویرا کشت در آن‌وقت 64 سال داشت. گورش در وادی السباع در حوالی بصره است. نگارنده گورش را دیده است. در تنقیح وی را اضعف الضعفاء گفته.
زرارة بن اعین- وی زرارة بن اعین بن سنن- الشیبانی، ابن ندیم گفته زراره پانام ویست اما نامش عبد ربه بود وی اصلا از مردم روم بود انتسابش به شیبان به ولاء نه نسبت عربی بودن است شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق گفته اهل کوفه بود و کنیه وی ابو الحسن است به سال 150 هجری درگذشته. و او ثقه است در نقل حدیث گفته‌اند سنسن پدر کلان وی بنده‌یی رومی بود از مردمی از قبیله شیبان از اینروی مشهور به شیبانی شد.
زرارة بن اوفی- گفته‌اند وی رئیس بنی قیس بود.
روزی حجاج ثقفی از غلامی پرسید که غلام کیستی؟
گفت: غلام رئیس قیس زرارة بن ابی اوفی. او در جواب گفت: او چه‌گونه رئیسی‌ست که در سرای وی سکان کشتی پیدا می‌شود؟ کنایه از آنکه وی کشتی- ران است نه رئیس. در تنقیح المقال وی را از مجاهیل شمرده است. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است، ظاهرا از اصحاب امام علی بن- الحسین بود.
زرعة بن محمد الحضرمی- وی همان زرعة بن محمد ابو محمد الحضرمی‌ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد و امام موسی بن جعفر و واقفی گفته، مؤلف تنقیح المقال وی را موثق نوشته است. در خصال در بابی از او نقل حدیث شده
زر بن حبیش- او ابو مریم الاسدی الکوفی‌ست.
شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته و او را فاضل خوانده. در کتاب حاوی وی را از ضعفا دانسته به سال 83 هجری در کوفه درگذشت در حالی
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 311
که 120 سال عمر کرده بود در تنقیح المقال وی را حسن گفته. در خصال

در بابی از او نقل حدیث شده است.
زنان رسول اکرم- پیامبر پانزده زن گرفت 13 را به سرای خود آورد و دو زن را پیش از دخول طلاق داد، 1 خدیجه دختر خویلد بن اسد 2 عائشه دختر ابی بکر 3 حفصه دختر عمر بن الخطاب 4 ام سلمه دختر مغیرة بن امیه 5 جویریه دختر حارث بن ابی خضار از بنی المطلق 6 ام حبیبه دختر ابی سفیان اموی 7 زینب دختر جحش 8 صفیه دختر حی بن اخطب 9 میمونه دختر حارث بن حون 10 شنبا که پیغمبر به او نرسید 11 عربه دختر جابر از بنی کلاب که پیامبر او را طلاق داد 12 زینب دختر خزیمه از بنی عامر 13 ام هانی دختر ابی طالب 14 ریحانه دختر زید قبطی از بنی قریظه 15 ماریه دختر شمعون مادر ابراهیم
زهری- او محمد بن مسلم بن عبید اللّه بن عبد اللّه بن الحارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب است، فقیه مدنی تابعی بود. علمای اسلام وی را تجلیل کرده‌اند. و از امام علی بن الحسین روایت می‌کند به سال 124 هجری در آبادی خود ادامی میان حجاز و شام درگذشت.
مؤلف تنقیح وی را ضعیف گفته. صدوق در خصال در باب چهلم و بیشتر از وی نقل حدیث کرده است
زیاد بن أبیه- وی را در تواریخ زیاد بن عبید و زیاد بن سمیه و زیاد بن ابیه و زیاد بن ابی سفیان خوانده‌اند مادرش سمیه کنیزکی ایرانی بود ابو سفیان با وی زنا کرد زیاد تولید شد بعدا معاویه وی را برای مصالح سیاسی برادر خود خواند.
کنیه‌اش ابو المغیرة است در رمضان 53 هجری در کوفه در سن 56 سالگی مرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی نهایة الضعف نسبا و عملا. نامش در خصال آمده است.
- زید بن ارقم الانصاری الخزرجی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم و علی بن ابی طالب گفته. او عرب اصیل مدنی خزرجی‌ست که اواخر عمرش نابینا شد. به سال 68 هجری در کوفه درگذشت، در تنقیح المقال در حق وی گفته: لیس بممدوح ان لم یکن مذموما. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
زید بن وهب- او زید بن وهب الجهنی الکوفی‌ست شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته.
وی خطبه‌های علی را در اعیاد بر منابر در کتابی جمع کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: او حسن است. و صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- وی رئیس زیدیه است. شیخ طوسی او را در رجال خود از اصحاب پدرش علی دانسته و گاهی از اصحاب برادر خود محمد بن علی و از اصحاب جعفر بن محمد.

او مدنی تابعی‌ست که در سال 141 هجری به سن 42 سالگی در دولت بنی امیه کشته شده. در تنقیح المقال ویرا شهید ثقه گفته. صدوق در خصال در بابی از او نقل کرده است.
زید بن محمد البغداذی- شاید وی همان زید بن محمد بن جعفر معروف به ابی الیاس الکوفی باشد که به بغداد آمد تلعکبری در سال 330 هجری از وی استجازه کرده است در تنقیح گفته: حسن و صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 312
زکریا بن أبی زائدة- به عنوان ابن ابی زائده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
زکریا بن مالک الجعفی الکوفی- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته ظاهرا امامی مذهب باشد. صدوق در خصال در بابی به واسطه حسین بن احمد بن ادریس از روایت می‌کند. در تنقیح المقال وی را گفته: حسن و یتحمل اتحاده مع النقاض.
سالم مولی ابی حذیفة- نامش سالم بن عبیدة بن ربیعة ابو عبد اللّه است. مؤلف تنقیح المقال وی را ضعیف فی الغایة لانه احد ارکان الظلم گفته. ظاهرا وی یکی از آن چهارده تنی بود که در جنگ تبوک اشتر رسول اکرم را رم دادند برای قتل وی در خصال در باب چهاردهم نامش آمده است.
سعید بن طریف- وی همان سعید بن طریف التمیمی الحنظلی‌ست. در تنقیح المقال وی را امامی مجهول نوشته. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
سعید بن جناح- بنا به گفته مؤلف تنقیح المقال او را ثقه نوشته‌اند. صدوق در خصال از وی روایت کرده است.
سعید بن عبد اللّه الاشعری- شاید وی از دودمان اشاعره قم است، ترجمه ویرا در جایی نیافتم ممکن است از مجاهیل باشد. در خصال در باب نام وی آمده است و شاید سعد بن عبد اللّه باشد.
سعید بن جبیر- وی سعید بن جبیر بن هشام اسدی مکنی به ابی محمد از موالی بنی والیه است. در تنقیح- المقال نیز ویرا از موالی گفته، معلوم می‌شود اصلا تازی نبوده است اما مولی بنی والیه بود. در حق وی گفته: فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقة. صدوق در خصال در باب 19 نامی از او برده است. وی مردی فقیه و زاهد بود و تماثل به علی می‌کرده از اینرو حجاج بن یوسف ثقفی ویرا به سال (95 ه) به سن 9 سالگی در شهر واسط از عراق به قتل رسانید، مزارش در آنجا مشهور است.
سعید ابی وقاص- چیزی از حالاتش در کتب ندیدم، شاید وی همان سعد بن ابی وقاص باشد که به تحریف به این شکل درآمده، در خصال در بابی از وی نامی رفته اسیت.

سعید بن عبد اللّه- معروف به مولی بنی هاشم در تنقیح المقال وی را امامی مجهول گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.
سعد بن معاذ- وی از اصحاب رسول اکرم است و رئیس طائفه اوس بود. او در سال 5 هجری پس از جنگ خندق بر اثر تیری که به دستش رسید در 37 سالگی درگذشت. و در بقیع پای دیوار سرای عقیل بن ابی طالب به خاک رفت. در تنقیح گفته: وی صحابی ثقه‌ایست. در خصال در بابی نامش آمده است.
سعد بن وقاص- ظاهرا وی همان سعد بن ابی وقاص است او از مردم مکه و از دودمان قریش بود نام پدرش ابی وقاص مالک بن وهیب است، مادرش حفصه دختر سفیان بن امیة بن عبد شمس از قبیله مادر رسول است، پیامبر ویرا دایی خود می‌گفت. شهر کوفه را به فرمان خلیفه عمر او ساخت در سال 55 هجری به سبب زهری که معاویه به او خورانید درگذشت. در خصال در باب 14 نام وی آمده است. در تنقیح المقال وی را ضعیف گفته.
سعد بن عبد اللّه الاشعری- شیخ طوسی وی را

از اصحاب امام حسن عسکری گفته و در باب کسانی که از ایشان روایت نکرده‌اند (یعنی امامان شیعه) سعد بن اللّه است، وی جلیل القدر و صاحب مصنفات است.
ابن الولید از وی روایت می‌کند و ابن قولویه به واسطه پدر خود از وی روایت می‌کند، به سال 300 هجری در قم درگذشت.
سعد بن الربیع الانصاری- وی از قبیله بنی حجبا بود و از اصحاب رسول اکرم. در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی روایتی شده است. در جنگ احد در یاری پیامبر کشته شد.
سعد بن سعادة- به عنوان سعد بن سعاده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. در خصال در بابی از وی نامی رفته است.
سماک بن مخرمة- وی سماک بن مخرمة الهالکی- الاسدی‌ست در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی حدیثی نقل شده است.
سکونی اسماعیل بن ابی زیاد اسلم- معروف بالشعیری، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق نوشته، در تنقیح المقال در حق وی گفته: موثق کالصحیح ان لم یکن ثقة. در خصال در بابی از وی نامی آمده است. یعنی به عنوان سکونی.
سلمان الفارسی- سلمان محمدی و کنیه‌اش ابو عبد اللّه است، گویند نامش روزبه یا ماهویه یا بهبود بوده است. وی از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی. مدتی از طرف خلیفه عمر فرمان‌روای مدائن

بود. به سال 35 هجری بعد از عمر درازی در آنجا درگذشت. نگارنده گورش را دیده‌ام در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة وای ثقة.
سلمة بن کهیل- در تنقیح المقال در حق وی گفته:
او از خواص خلیفه علی بن ابی طالب بود و او را حسن گفته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.
سلیم بن قیس الهلالی- وی را از اصحاب و طرفداران خلیفه علی بن ابی طالب گفته‌اند و در کوفه می‌زیسته و کتابی در مقتل نوشته بود. در تنقیح المقال در حق وی گفته: بل ثقفة مشکور و کتابه صحیح معتبر. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
سلیمان بن داؤود النبی- در شمار فرزانگان و پیامبران و فرمان‌روایان بنی اسرائیل است. گویند بنای هیکل اورشلیم را او ساخت و در حدود (1008-987 ق م) می‌زیسته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.
سلیمان بن جعفر الجعفری- وی از راویان امامان شیعه است و از وی احادیث بسیار رسیده در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است، در خصال در بابی از او حدیثی آمده است.
سلیمان بن احمد بن ایوب البلخی- از روات اخبار خصال است، از حالاتش چیزی نیافتم شاید از مجاهیل باشد. در خصال نامی از وی دیده شده.
سلیمان بن ایوب المطلبی- از روات خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد، شاید از گمنامان است.
سهیل بن زیاد الآدمی الرازی- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد الجواد گفته و کنیه وی را ابو سعید نوشته و گاهی از اصحاب امام الهادی ضبط کرده و گفته وی انسانی ثقه بوده است. در متن
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 314
سهیل به تصغیر آمده بود شاید از سهو کتاب باشد.
سهیل بن حنیف الانصاری- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از یاران و طرفداران علی او عرب اصیل بود یعنی از موالی نبوده علی وی را والی مدینه کرده بود و کنیه‌اش ابو محمد است.
در خصال در بابی نامی از وی آمده است. در کتب رجال وی را مکبر ذکر کرده‌اند نه مصغر.
الشافعی- وی امام محمد بن ادریس قرشی شافعی یکی از پیشوایان بزرگ اسلام است. او از شاگردان امام مالک بن انس و ابو یوسف و محمد شیبانی‌ست و امام احمد حنبل از شاگردان ویست. به سال 204 هجری در مصر درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفت: احد الائمة العامة الاربعة.
شبث بن ربعی- وی همان شبث بن ربعی تمیمی یربوعی‌ست که در کوفه ساکن بود و مسجدی ساخته بود که در آن به دشنام و ناسزای علی بن ابی

طالب اشتغال داشتی. در تنقیح المقال وی را زندیق گفته، در خصال در باب پنجم از وی نامی رفته است.
شریح القاضی- او شریح بن حارث از طائفه کنده و اهل یمن بوده است و از اصحاب رسول اکرم.
برخی گفته‌اند درک نکرده او از سال 18 هجری یا 22 در چهل سالگی از طرف خلیفه عمر بن الخطاب به قضاء کوفه منصوب شد تا در سال 79 هجری در زمان حجاج از قضا استعفا داد و در سال 87 هجری در کوفه درگذشت. گویند صد سال عمر کرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: خبیث.
شرحبیل بن مسلم- از روات خصال و در بابی آمده، در کتب رجال شیعه وی را مهمل نوشته‌اند. این تعبیریست که مؤلف تنقیح المقال راجع به وی نوشته بود.
الشعبی- نامش عامر بن شراحیل کوفی‌ست.
وی از فقهاء و زهاد زمان خود بود. وی را در تفسیر و اخبار ابن عباس روزگار خویش نوشته‌اند. به سال 104 هجری در کوفه درگذشت. تنقیح المقال در حق وی گفته: عامر بن شراحیل الشعبی الفقیه من اضعف الضعفاء. در بابی نامی از وی آمده است.
شقیق- در خصال در باب ششم فقط شقیق نوشته که از حذیفة بن الیمان روایت می‌کند. در تنقیح المقال سه تن هستند که هر سه شقیق‌اند معلوم نیست مقصود صدوق از ایشان کدام است و چهارمی نیز هست که شقیق بلخی ابو موسی شقیق بن ابراهیم بلخی‌ست وی از دانایان و صوفیان خراسان بود و از شاگردان امام زفر و امام ابی حنیفه و او استاد حاتم اصم است و به سال 174 هجری در شهر ختلان کشته شد و گورش در آنجاست. شاید شقیقی که در متن آمده شقیق بن ثور امامی‌ست که گفته‌اند بلا شبهه ممدوح بوده و از حسان است.
شیطان- مظهر بدیها و شرک به عنوان ابلیس نوشته شد.
شعیب النبی- از پیامبرانی‌ست که نامش در قرآن کریم آمده است وی از تیره تازی بود و نسب وی را چنین نوشته‌اند: شعیب بن مکیل بن یشجب بن مدین بن ابراهیم و مادر مکیل دختر لوط پیامبر بود. شعیب را خطیب پیامبران می‌گفتند برای زبان‌آوری که داشت. اصحاب‌ایکه که در قرآن آمده است قوم وی‌اند چنانکه از اخبار اسلامی و

قرآن استفاده می‌شود وی پدرزن موسی بن عمران پیامبر بزرگ بنی اسرائیل است هرچند در تورات به این نام ندیدم اما به تعبیر دیگری گویا همین شعیب باشد. و همه پیامبران به اعتقاد شیعه معصوم‌اند.
گویند وی نخستین کسی‌ست که ترازو ساخت.

صالح بن النبی- صالح پیامبر از تیره پیامبران تازی‌زبان است. گویند از قوم خود مدتی غائب شد هنگامی که می‌رفت انسانی بود تنومند انبوه ریش میانه قد چون بعد از مدتی بازگشت وی را نشناختند از اینرو بدو ایمان نیاوردند مگر اندکی از ایشان.
در گورستان نجف گوریست که آن را به هود و صالح نسبت دهند.
صائد الغالی- وی یکی از هفت تنی‌ست که امام جعفر بن محمد ایشان را لعنت کرده است چونکه از غلات بودند و مردمان را به گمراهی می‌افکندند وی در حدود 140 هجری ظاهرا در کوفه می‌زیسته در خصال در باب هفتم نامی از وی آمده است.
صفوان بن یحیی- او همان صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی فروشنده جامه‌های سابریست. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.
صهیب بن سنان الربعی الرومی النمری- که در خصال در بابی فقط به عنوان صهیب از وی نام برده است او آزادکرده خلیفه عمر بن الخطاب است.
مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. انا متوقف فی- حقه. در کتب رجال نوشته‌اند وی از اصحاب رسول اکرم است و آزادکرده عمر بن الخطاب، در حال احتضار خود صهیب را نائب خود در امام جماعت گردانید حدود (45 ه) درگذشته.
طاؤوس بن کیسان ابو عبد الرحمان الیمانی- مؤلف تنقیح در حق وی گفته: موثق نام وی در خصال در بابی آمده است کنیه دیگر وی ابو الفضل است او مردی فقیه بود و از زهاد و فقهای مدینه و نزد فرمان- روایان بسیار گرامی بود حدود (90 ه) درگذشته.
طلحة بن عمرو الحضرمی- شاید وی همان طلحة بن عمرو المدنی باشد. مؤلف تنقیح وی را امامی مجهول نوشته. در خصال در بابی از وی حدیث نقل کرده است.
طلحة- وی همان طلحة بن عبد اللّه است که همکار زبیر بن العوام بود و در جنگ جمل با علی نبرد کرد و از اصحاب رسول است. لیک نزد شیعه به سبب مخالفت با علی مذموم است به سال 36 هجری در جنگ جمل کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته:
من اضعف الضعفاء.
عائشه- مشهوره به حمیرا دختر خلیفه ابی بکر صدیق بود و زن رسول اکرم (ص) ملقبه به ام المؤمنین به سال (57 ه) در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک رفت. چنانکه نوشته‌اند: وی نازا بود از اینروی فرزندی از وی پیدا نشد.
عباس بن عبد المطلب عم النبی- وی ابو عبد اللّه عم رسول است و جد

خلفای بنی العباس در اسلام است او در جاهلیت از سوداگران بود. در جنگ با رسول در بدر گرفتار شد و فدیه داد و خود را آزاد کرد، آنگاه مسلمان گردید و به سود اسلام مبارزه می‌کرد در (653 م) در مدینه درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: و الف عین لاجل عین تکرم، و لو بالسکوت.
از این عبارت مذموم بودن وی در نظر
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 316
او ظاهر می‌شود. در تواریخ نوشته‌اند کنیه دیگر وی ابو الفضل بود و سقایت زمزم با او بود و در جنگ بدر مسلمان شد و در مدینه در اواخر ایام عثمان درگذشت و در پایان عمر نابینا شد. مادر او وضرار نتیله بود و او را نه پسر و سه دختر بود: عبد اللّه و فضل و قثم و معبد و عبد الرحمان و تمام و کیثر و حارث و ام حبیب و آمنه و صفیه. مادر ام حبیب و شش برادر که نام ایشان مقدم یاد شد ام الفضل لبابه دختر حارث هلالی خواهر میمونه دختر حارث زوجه رسول بود. در خصال در باب چهارم نامش آمده است.
عبد اللّه بن سبا- وی از پیروان خلیفه علی بن- ابی طالب بود و از نژاد جهود، چون مسلمان شد، از هواداران علی شد و از وی سؤالات بسیاری از امور دینی و اجتماعی می‌کرد بعدا در نهانی مدعی نبوت شد و علی را خدا گفت. از اینرو علی وی را از این ادعا توبه داد و سه روز در زندان افکند اما او توبه نکرد، علی او را در آتش سوزانید. در حدود 38 هجری در مدینه.
اکثر دانایان اسلام مدعی هستند که اصل تشیع غلوآمیز از وی بوده است.
گویند در زمانی که جهود بود در حق وصی موسی بن عمران که یوشع بن نون باشد غلو کردی و سخنان پریشان گفتی. از این جهت اکثر روایات غلوآمیز را که در حق علی آمده مستقیما یا غیرمستقیم بدو نسبت داده‌اند و اللّه اعلم.
عباس بن معروف- در تنقیح المقال وی را ثقه نوشته، صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.
عبد اللّه بن احمد- او عبد اللّه بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح ابو القاسم الطائی‌ست که از پدر خویش احمد روایت می‌کند و هر دوی ایشان از اصحاب امام علی بن موسی الرضا هستند. در خصال در باب چهارم از وی نامی آمده است. ذکر ایشان در تاریخ بغداد مجلد 9 آمده است.
عبد اللّه بن عبد الرحمان الاصم- المسمعی، از رواث خصال در باب چهارم است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف او مجهول، نوشته‌اند وی از بصره و ضعیف و غالی بود او را کتابی‌ست در زیارات که دلالت بر خبث و فساد مذهب وی می‌کند و وی کذابه اهل بصره بود.
عبد اللّه بن قاسم الحضرمی البطل- از روات خصال است، عبد اللّه بن عبد الرحمان از وی روایت می‌کند. در کتب رجال شیعه نوشته‌اند وی واقفی

مذهب بود و کذاب و از غلات خبری نیاید و قابل اعتماد نبود.
عبد اللّه بن عمر- وی از بزرگان اصحاب رسول اکرم است، در جنگ طبرستان در زیر درفش سعید بن عاص شمشیر می‌زد، به سال (85 ه) در مدینه به تحریک حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد. در تنقیح- المقال وی را صحابی مجهول معرفی کرده است.
عبد اللّه بن یوسف- از روات خصال است در کتب شیعه از وی نامی نیافتم گویا از مجاهیل یا مهملان است.
عبد اللّه بن محمد بن عبد الوهاب- از روات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد. شاید در شمار مجاهیل باشد.
عبد اللّه بن النضر بن سمعان التمیمی- از روات خصال است. در تنقیح المقال یک نفر را به عنوان عبد اللّه نضر السلمی یاد کرده است معلوم نیست که

این شخص همان صاحب عنوان است یا دیگری ظاهرا از مجاهیل است.
عبد اللّه بن شداد بن الهاد اللیشی- کنیه‌اش ابو الولید المدنی‌ست، مادرش سلمی دختر عمیس خثعمیه خواهر اسماء بود وی مردی ثقه و فقیه و کثیر الحدیث است و به تشیع متظاهر بود نامش در خصال در باب 18 آمده است.
عبد بن صالح المقری‌ء- او عبد اللّه بن صالح بن مسلم بن صالح العجلی الکوفی المقرئ‌ست که به سال 211 هجری درگذشته وی از ثقات ائمه مردم کوفه است، او از اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق السبیعی همدانی روایت می‌کند، ابن اسرائیل نیز گویند ثقه است. در خصال در باب 18 از وی نامی آمده است.
عبد اللّه بن جعفر- جعفر بن ابی طالب از همسر خود اسماء دختر عمیس سه فرزند داشت بنام: عبد اللّه و محمد و عون که هر سه در حبشه زاییده شده‌اند.
میلاد عبد اللّه به سال 2 هجری بود و دختر علی زینب زن وی بود. عبد اللّه بسیار جوانمرد و به گشاددستی مشهور است و به سال 80 هجری در مدینه درگذشت.
نامش در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقة.
عبد اللّه بن رواحة الانصاری- او از اصحاب رسول اکرم است و پیامبر وی را به لشکری سالاری داد و این دلالت به درستی ویست. در خصال در بابی نامی از وی آمده است. او در جنگ موته در جمادی الاولی از سال هشتم هجری درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: امارت دادن رسول ویرا دلالت به بزرگی وی می‌کند.
عبد اللّه بن القاسم الحارثی- از روات خصال صدوق است. مؤلف تنقیح در

حق وی گفته: ضعیف او مجهول.
عبد اللّه بن میمون- شاید وی همان عبد اللّه بن میمون الاسود القداح باشد که نام وی در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه.
عبد اللّه بن المغیرة- از روات خصال در بابی‌ست و در تنقیح المقال دو تن بنام عبد اللّه بن المغیرة ابو محمد البجلی مولی جندب العلقمی آمده که مؤلف تنقیح در حق وی گفته: ثقة و دیگری عبد اللّه بن المغیرة فقط در حق وی گفته: امامی مجهول، همین مورد راجع به صاحب عنوان است.
عبد اللّه بن مسعود الصحابی- او همان ابو- عبد الرحمان معروف به ابن مسعود است که در ابی عبد الرحمان نوشته شد.
عبد اللّه بن حارث- ظاهرا وی همان عبد اللّه بن- حارث از اصحاب امام موسی کاظم است. در تنقیح در حق وی گفته: امامی مجهول. نام وی در خصال در بابی آمده است.
عبد اللّه بن الصامت- در تنقیح المقال گفته:
عبد اللّه بن الصامت ابن اخی ابی ذر، آنگاه گفته: برای من روشن نشده که او که بوده است. و شاید صواب عباده باشد یعنی به جای عبد اللّه. در خصال در بابی نام وی آمده است و ممکن است صاحب عنوان کس دیگر باشد که بر نگارنده مجهول است.
عبد اللّه بن حرام- از روات خصال در بابی است مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: صحابی مجهول.
در جای دیگر نامی از او نیافتم.
عبد اللّه بن عبد المطلب- وی از دودمان بنی هاشم
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 318
است: و پدر رسول اکرم. عبد المطلب به شیوه آن روزگار با خدا پیمان کرده بود، هرگاه دارای ده پسر گردد دهمین را در راه خدا قربانی کند. عبد اللّه دهمین بود. اما بزرگان از خویشاوندان وی را منع کردند لاجرم دیه وی را به صد اشتر پرداخت. عبد اللّه سوداگری می‌کرد. در سن 25 سالگی در حالی‌که آمنه زن وی به محمد بن عبد اللّه دو ماهه آبستن بود درگذشت و او را در دار النابغه در اطراف مکه به خاک سپردند و این در سال (572) بعد از میلاد بود.
از اینرو محمد خود را ابن الذبیحین می‌گفت چون جدش اسماعیل و پدرش عبد اللّه در راه خدا تا سرحد ذبح رسیدند.
عبد اللّه بن سمعان- از روات خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.
عبد اللّه بن مسکان- صدوق در مشیخه گفته: وی اهل کوفه است و از موالی غزه بود و برخی ویرا از موالی عجل دانسته‌اند. شیخ طوسی ویرا از

اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: مفید وی را از فقهای اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد گفته.
کنیه‌اش ابو محمد بود. او را ممدوح شمرده‌اند.
عبد اللّٰه بن عوف- قریشی زهری از اصحاب رسول اکرم است و دارنده‌ترین افراد قریش بود، بعد از عمر با عثمان بیعت کرد بعدا با وی ضدیت نمود.
هنگام مرگ وصیت کرده بود که وی را نهانی دفن کنند مبادا عثمان بر جنازه‌اش نماز گزارد. مرگش در مدینه به سال 34 هجری بود، در خصال در بابی نام وی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: من اضعف الضعفاء.
عبد الرحمان بن محمد بن حامد البلخی- از مشائخ صدوق است وی در خصال در باب یکم از وی نقل حدیث کرده است.
عبد الاعلی- در تنقیح المقال حدود ده تن را بنام عبد الاعلی نام برده معلوم نیست کدام‌یک از ایشان است. صدوق در خصال در بابی نامی از عبد الاعلی برده بنابراین وی از مجاهیل است.
عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری از مشائخ صدوق است در سال 352 هجری از وی در نیشابور استماع حدیث کرده است و در معانی الاخبار و عیون الاخبار و مشیخه و توحید از وی روایت می‌کند.
در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. گفته‌اند: وی ثقه است.
عبد المطلب بن هاشم- مکنی به ابی الحارث وی جد پدری رسول اکرم است. نام مادرش سلمی‌ست.
نام اصلی وی عامر است و چون بر سر موی سپید داشت او را شیبه می‌گفتند. چون پدر وی هاشم درگذشت.
پدر کلانش مطلب او را پرورش داد. وقتی مطلب به مدینه آمد او را با خود بر اشتری ردیف کرد چون قریش وی را دیدند پنداشتند مطلب از این سفر برای خود غلامی خریده از این جهت وی را عبد المطلب گفتند. وی به سال (580 م) درگذشت وی را ده پسر بود بنام: 1 حارث 2 زبیر 3 ابو طالب 4 حمزه 5 غیداق 6 ضرار 7 مقوم 8 ابو لهب 9 عباس 10 عبد اللّٰه. و شش دختر داشت بنام 11: امیمه 12 ام حکیم 13 برء 14 عاتکه 15 صفیه 16 اروی.
عثمان بن عفان- ابو حفص عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف. ملقب به ذی النورین، داماد رسول اکرم است و از اصحاب ویست و سومین خلیفه از خلفای راشدین اسلام بود،

در محرم سال 24 هجری با وی بیعت کردند. روز آدینه 8 ذیجه 35 هجری در مدینه کشته شد. نزد عامه محل اعتماد و ثقه است. فرزندانش: 1 عبد

اللّه اكبر 2 و عبد اللّه اصغر كه هر دو از رقيه دختر رسول بودند 3 عمر 4 ابان 5 خالد 6 عمرو 7 سعيد 8- مغيره 9 عبد الملك 10 مريم 11 ام سعيد 12 عائشه 13 ام عمرو 14 ام ابان 15 و ام البنين.
عقيل بن ابى طالب- نوشته‌اند ابو طالب عم رسول اكرم را چهار پسر بود: طالب، عقيل، جعفر، على عقيل از اصحاب رسول بود و در انساب عرب بسيار متتبع بود، كنيه وى ابو يزيد است. مدتى نزد معاويه در شام بود به سال 50 هجرى در مدينه به سن 96 سالگى درگذشت. مسلم فرزندش در روز مرگش 18 ساله بود. مامقانى در تنقيح المقال در حق وى گفته:
افعاله تورث الحيرة فى امره. نام عقيل در خصال در بابى آمده است.
عزرائيل- كلمه مركب است، عزرائيل در عرف اسلامى يعنى قابض ارواح و ملك الموت كه فرشته‌يى‌ست.
عطاؤ بن ابى رباح- از اصحاب رسول اكرم است، بنى اميه در زمان دولت و خلافت خود منادى كرده بودند كسى جز عطاء بن رباح حق فتوى دادن ندارد.
وى مردى بود فقيه ليک اعور و افطس و اعرج شديد السواد در تنقيح المقال در حق وى گفته: ضعيف. در خصال در بابى از وى نامى رفته است.
عكرمة- در كتب تاريخ اسلامى آنچه متبادر به ذهن از عكرمه است، عكرمة بن ابى جهل القرشى المخزومى مكنى به ابى عثمان است. كه از دشمنان پيامبر اكرم بود بعدا مسلمان شد. رسول او را بر صدقات هوازن مأمور ساخت. در جنگ اجنادين به سال 13 هجرى درگذشت. اما عكرمه‌يى كه در خصال مذكور است: شايد يكى از چهار پنج نفريست كه همه عكرمه نام‌اند با عنوان مختلف و اتفاقا همه جزء مجاهيل و ضعفااند و بيشتر ايشان از اصحاب امام جعفر بن محمد، معلوم نيست صدوق كدام‌يک از ايشان را خواسته مگر به تقدم و تأخر سند به اعتبار روات فى الجمله تشخيص داد.
عمار بن ياسر العنسى- مكنى به ابى يقظان از اصحاب رسول اكرم و طرفداران على‌ست. نام مادرش سميه و برادرش عبد اللّه بود و پدرش ياسر همه از بنى مخزوم‌اند و همه مسلمان شده بودند. چون عمار را ابو حذيفه آزاد ساخته بود ولاء عمار براى بنى خذيمة بود. مرگش در نهم صفر سال 37 هجرى به سن نود سالگى در صفين در ركاب على كشته شد. در تنقيح المقال در حق وى گفته: فوق الوقاقة دون- العصمة.
عمار بن مروان- در تنقيح المقال نام دو عمار را برده يكى عمار بن مروان اليشكرى از موالى ايشان كه خزار بود و اين را ثقه گفته و ديگرى عمار بن مروان الكلبى و اين را مهمل نوشته. در متن خصال در بابى عمار بن مروان را مطلق گفته، معلوم نيست كدام‌يک از اين دوست مگر روايت اين دو و زمان اين دو را معين كرد تا معلوم شود مقصود خصال از عمار در متن كدام است؟.

علی بن اسباط- وی علی بن اسباط بن سالم کندی بیاع زطی‌ست اهل کوفه بود. شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام محمد الجواد گفته نجاشی گفته: وی ابو الحسن المقریء علی بن اسباط بن سالم بیاع الزطی کوفی و ثقه

بود و وی مذهب فطحی داشته بعدا از این مذهب بیرون رفت و امامی شد. وفاتش حدود 208 هجریست.
علی بن ابراهیم بن هاشم القمی- کنیه وی ابو الحسن است، نجاشی در رجال خود وی را در حدیث ثقه گفته. در سال 307 هجری درگذشته و او را آثار بسیار است. در خصال بسیار نام وی آمده است.
علی بن اسماعیل- ظاهرا وی همان علی بن اسماعیل الدهقان باشد. شیخ طوسی وی را زاهد خیر فاضل از اصحاب عیاشی گفته. اما عزة بن یحیی البغداذی الدهقان را گفته‌اند امامی او را لعن کرده است.
علی بن ابی طالب- او ابو الحسن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است.
چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین اسلام است. و امام اول شیعه و داماد رسول است بر فاطمه و پسر عم وی.
ولادتش به روز آدینه سیزدهم رجب از سی سال از عام الفیل بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد- مناف است. به سال 41 هجری در کوفه به دست عبد الرحمان بن ملجم المرادی که از پیشروان خوارج بود به قتل رسید. مدفنش در نجف است، زیارتگاه مسلمانان است، فرزندانش: امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقبه به عقیله، زینب صغری ملقبه به ام کلثوم مادر ایشان فاطمه بود. و محمد مکنی به ابی القاسم مشهور به ابن الحنفیه، عمر، رقیه کبری مادر ایشان ام حبیب دختر ربیعه بود، عباس، جعفر، عثمان، عبد اللّٰه اکبر مادر ایشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی بود، محمد اصغر مکنی به ابی بکر و عبد اللّٰه مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه بود، یحیی مادرش اسماء بنت عمیش بود، ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی بود نفیس و زینب صغری و رقیه صغری مادر ایشان ام سعید بنت عروه بود، ام هانی، ام الکرام جمانه مکناة به ام جعفر، امامه ام سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه بودند.
علی بن احمد بن موسی- وی از مشائخ صدوق است و خصال در بابی نام وی آمده است.
علی بن احمد بن عبد اللّٰه البرقی- از مشائخ صدوق است، در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل. در خصال در بابی نام وی آمده است.
علی بن بابویه القمی- وی پدر صدوق است در خصال بسیار از وی نقل

حدیث کرده است. حالاتش در مقدمه مفصلا یاد شده. در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.
علی بن الحسین بن سفیان بن حارث بن ابراهیم الهمدانی- وی ساکن کوفه بود و نام وی در خصال آمده است.
علی بن الحسین السعدآباذی- شیخ طوسی وی را از کسانی شمرده که از امامان شیعه روایت نکرده است.
اما محمد بن یعقوب کلینی از وی روایت کرده است.
علی بن الحسین الرقی- از روات خصال صدوق است چیزی از حالاتش به دست نیامد.
علی بن الحسین بن علی بن علی بن ابی طالب- وی امام چهارم شیعه است و در شمار معصومین میلادش در مدینه به سال 38 هجری و وفاتش به سال 95 است، در مدینه مدفون شد، فرزندانش: محمد بن علی که مادرش ام عبد اللّه دختر امام حسن است، عبد اللّه و حسن و حسین که مادر ایشان ام ولد بود زید و عمر نیز از ام ولد بودند حسین اصغر و عبد الرحمان سلیمان از ام ولد بودند علی و خدیجه این دو نیز مادرشان ام ولد بود محمد اصغر مادرش ام ولد است فاطمه، علیه، ام کلثوم نیز از ام ولد بودند. از او کتابی بنام صحیفه سجادی

مانده است.
علی بن عمرو- ظاهرا وی همان علی بن عمرو الهمدانی الکوفی‌ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. گفته گویا وی امامی مجهولی بوده است.
علی بن معبد- او علی بن معبد البغدادیست شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام علی الهادی گفته. در تنقیح المقال گفته: ظاهرا وی امامی‌ست، اما کسی به ثقه بودن یا مدحی از او سخنی یاد نکرده است. در خصال از وی روایت شده.
علی بن محمد بن الحسن القزوینی- از روات حدیث خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.
علی بن محمد بن الدقاق- از حالاتش چیزی به دست نیامد در خصال از وی روایت کرده است.
علی بن یزید الصدائی- شاید وی همان علی بن یزید الاحیسی الکوفی باشد که از موالی بود. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. ظاهرا آن‌ست که امامی‌ست، اما مجهول الحال است. احیس محلی در یمامه است.
علی بن خالد- شیخ مفید در ارشاد گفته: وی زیدی مذهب بود سپس شیعه امامی شد، به سبب کرامتی که از امام ابی جعفر ثانی دیده بود. نامش در

خصال آمده است.
علی بن محمد الامام العاشر- او علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام دهم شیعه. میلادش به سال 213 هجری در حوالی مدینه جایی بنام صریا و وفاتش به سال 254 هجری در سامراء و مدفنش همانجاست. مادرش سمانه مغربیه است و کنیه‌اش ابو الحسن الثالث و لقبش هادی و نقی‌ست. فرزندانش: ابو محمد الحسن و حسین و محمد و جعفر و دخترش: عالیه است.
عمر بن الخطاب- وی ابو حفص عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد اللّه بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر است، ملقب به فاروق دومین از خلفای راشدین اسلام است و پدرزن رسول است و داماد خلیفه علی بن ابی طالب بر دخترش ام کلثوم بود. چنانکه نوشتیم اصلش از قبیله بنی عدی بن کعب از قریش است به سال 23 هجری در مدینه به دست مجوسی ابو لؤلؤ نام کشته شد. فرزندانش:
عبد اللّه، عبید اللّه، عاصم، زید، عبد الرحمان، ابو شحمه و دخترانش: حفصه و فاطمه و حفصه زن رسول اکرم بود.
عمرو بن عاص- مقدسی گفته وی ابو محمد یا ابو عبد اللّه است رسول اکرم وی را به جنگ ذات السلاسل فرستاد.
مادرش نابغه بنت خزیمة بن شیبه از عنزه است. به مصر فرود آمد و او همان است که مصر را در خلافت عمر گشود و فرماندار آن بود و برادرش هشام سنا از وی کلان‌تر بود.
عمرو شب عید فطر به سال 43 هجری به سن هفتاد سالگی درگذشت و فرزندش عبد اللّه بر وی نماز گزارد در تنقیح المقال گفته: وی زندیق بود.
عمرو بن عثمان بن کثیر بن دینار الحمصی- در تنقیح المقال چندین نفر به نام عمرو بن عثمان هستند که با صاحب عنوان تطبیق نمی‌کند.
- عیسی بن مریم- از پیامبران اولو العزم است، و پیشوای مسیحیان جهان است، کتابش انجیل است در 1971 سال پیش به دار آویخته شد.
عیسی بن یونس- در تنقیح المقال گفته عیسی بن یونس بزرج. شیخ طوسی گفته: وی از اصحاب امام جعفر بن محمد و از اصحاب امام موسی الکاظم است و ظاهرا امامی‌مذهب باشد لیک مجهول است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 322
غزوات رسول اکرم- نبردهایی که رسول اکرم با کفار کرده 27 غزوه است، بدین ترتیب: 1 غزوة الابوا 2 غزوة بواط 3 غزوة العشیرة 4 غزوة الانصار 5 غزوة القرود 6 غزوة بدر اولی 7 غزوة بطن النخلة 8 غزوة بدر الکبری 9 غزوة الکدر 10 غزوة السوق 11 غزوة احد 12 غزوة الرجیع 13

غزوة الرقاع 14 غزوة بدر الموعد 15 غزوة بنى قريظه 16 غزوة الخندق 17 غزوة دومة الجندل 18 غزوة بنى لحيان 19 غزوة قرد 20 غزوة بنى المصطلق 21 غزوة حديبية 22 غزوة خيبر 23 غزوة عمرة القضاء 24 غزوة فتح مكه 25 غزوة حنين 26 غزوة طائف 27 غزوة تبوک.

غياث بن ابراهيم- او غياث بن ابراهيم التميمى الاسيدى‌ست، شيخ طوسى وى را از اصحاب امام محمد باقر و اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. كنيه‌اش ابو محمد بود. در خصال در باب ششم حسن بن موسى الخشاب از وى روايت مى‌كند و او از اسحاق بن عمار از امام صادق.

گويند اهل بصره بود ليک در كوفه ساكن بود، مردى ثقة است.

فارس بن حاتم بن ماهوية القزوينى- در كتاب التحرير الطاؤوسى گفته: فارس بن حاتم القزوينى مرد متهمى و غالى بود. فضل بن شاذان در برخى از آثار خود نوشته: از دروغگويان مشهور فاجر، فارس بن حاتم القزوينى‌ست روايت شده كه امام ابو الحسن فرمان داد وى را به قتل رسانند، جنيد نامى او را بدين فرمان بكشت.

ظاهرا مقصود از ابى الحسن امام على بن موسى الرضاست آنچه مسلم است انسان درستى نبوده زيرا همه از وى نكوهش كرده‌اند.

فاطمه بنت النبى- دختر رسول اكرم. مادرش خديجه بنت خويلد است ميلادش 7 سال قبل از هجرت بود و وفاتش به سال سال 11 هجرى مدفن وى در مدينه است. فرزندان وى از على: حسن و حسين و زينب و ام كلثوم بودند. به اعتقاد شيعه وى معصوم است.

الفجاءة السلمى- او اياس بن عبد اللّه بن عبد ياليل است، وى مردى بود از بنى سليم نزد ابى بكر آمد و گفت من مسلمان هستم و مى‌خواهم با كفار جهاد كنم ابو بكر بدو لوازم جنگ و اسلحه بداد او بيرون رفت متعرض مسلمانان شد بلكه مرتد از اسلام شد بنى سليم را كه مسلمان شده بودند غارت كرد ابو بكر طريقة بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته بياورد او نيز آورد ابو بكر فرمان داد تا آتشى برافروزند و فجاءة را در آن سوزانيد و اين در سال 12 هجرى بود. در خصال در باب سوم نام وى آمده است.

فرزندان رسول اكرم- فرزندان رسول اكرم هفت تن بودند: 1 قاسم 2 عبد اللّه ملقب به طاهر 3 ام كلثوم 4 رقيه 5 زينب 6 فاطمه مادر ايشان خديجه دختر خويلد بود. فاطمه همسر على بن ابى طالب شد. و زينب را ابو العاص بن الربيع كه مردى از بنى اميه بود به زناشويى گرفت و ام كلثوم را عثمان بن عفان خليفه سوم به زنى گرفت. ام كلثوم در زمان پيامبر درگذشت.

پيامبر دختر ديگر خود را كه رقيه باشد به عثمان تزويج كرد 7 هفتمين از فرزندان رسول ابراهيم است كه مادرش ماريه قبطيه بود و اين ماريه ام ولد بود. فرزندان ذكور وى همه در حياتش درگذشتند.

فرعون ملک مصر- نام دودمانی بود از ملوک مصر که حدود (2980 ق م) می‌زیسته‌اند.
الفضل بن عبد اللّه الهروی- از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.
قاسم بن یحیی- وی ظاهرا همان قاسم بن یحیی بن الحسن بن راشد مولی المنصور است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته و در جای

دیگر مدعی شده که از ایشان نقل کرده است. او را در مقام اعتبار ضعیف گفته‌اند.
قتادة- در تنقیح المقال گروهی هستند بنام قتاده که همه از مجاهیل‌اند و ایشان: قتادة الاسدی و قتادة بن- الاعور التمیمی و قتادة بن دعامه فقیه اهل بصره از قبیله سدوس بود و در حدود 90 هجری در بصره درگذشته.
و قتادة الانصاری برادر عرفطه و قتادة بن اوفی پسر برادر احنف بن قیس و قتادة بن عباس ابو هشام الجری یا رهاوی و قتادة بن قیس بن حبشی الصدفی و قتادة اللیثی ابو عمر و قتادة بن ملحان القیسی و قتاده پدر یزید اما قتادة بن نعمان بن زید بن عامر الانصاری الظفر از اصحاب رسول است و برادر ابی سعید خدری از مادریست.
کعب الاحبار- نامش کعب بن مانع و کنیتش ابو اسحاق مشهور به کعب الاحبار از دانایان جهود بود در یمن می‌زیست زمان رسول را دریافته بود بعدا در زمان خلیفه عثمان بن عفان مسلمان شد حدود اواسط قرن اول هجری درگذشت. برخی کعب الاخبار باخای معجمه می‌نگارند و آن غلط است. در تنقیح المقال ویرا خبیث گفته.
کلینی- او محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی‌ست مکنی به ابی جعفر و نزد شیعه ملقب به ثقة الاسلام مؤلف کافی از اصول حدیث شیعه به سال (329) هجری در بغداد درگذشت و همانجا به خاک رفت، گورش مشهور است در مقام اعتبار وی را ثقة گفته‌اند.
مالک بن انس الامام المالکی- وی امام ابو عبد اللّه مالک بن انس اصبحی امام فرقه مالکی در اسلام است.
در مدینه ساکن بود، از ربیعه و زهری و نافع علوم دین آموخته. میلادش به سال 93 هجری و وفاتش به سال 179 ه در مدینه بود. وی ثقة عامه است.
مالک بن سلیمان- از روات خصال است، چیزی از حالاتش به دست نیامد شاید، در شمار مجاهیل باشد.
محمد بن احمد بن عبد اللّه القضاعی- معروف به صفوالی و مکنی به ابی عبد اللّه ابن ندیم گفته وی را به سال 346 هجری در بغداد دیدار کردم.

محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس اللیثی- از روات خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.
محمد بن عمر الحافظ البغدادی الجعابی- شیخ طوسی وی را از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده‌اند وی معاصر شیخ مفید بود و کنیه وی ابو بکر بود، ظاهرا مجهول یا مهمل است.
محمد بن احمد السنائی ابو عیسی- وی ساکن ری بود و از پدر خود احمد روایت می‌کرد او را حسن نوشته‌اند.
محمد بن عبد الرحمان المقرئ الاسترباذی- از روات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.
محمد بن میمون الخزاز- محمد بن میمون در تنقیح المقال چند نفر هستند اما به وصف خزاز ندیدم. در خصال از وی روایت کرده است.
محمد بن واسع- وی از زاهدان و صوفیان بصره بود و از شاگردان حسن بصری. در حدود (130 هجری) در بصره درگذشت نام وی در متن خصال در سندی یاد شده.
در تنقیح از وی نامی نیست.
محمد بن جعفر بطة- وی محمد بن جعفر بن بطة مؤدب ابو جعفر قمی‌ست. نجاشی گفته: وی در نزد مردم بزرگ‌منزله بود اما در حدیث تساهل می‌ورزید. ابن ولید گفته: محمد بن جعفر بطه از جهت اعتبار ضعیف بود.
و برخی وی را ثقه گفته‌اند برخی میان هر دو را گرفته گفته‌اند: حسن. در حدود 280 می‌زیسته
محمد بن الحسین بن یوسف البغداذی- از روات حدیث خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 324
محمد بن الصباح- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم گفته. و او از حمید از ابی اسحاق ابراهیم بن سلیمان بن حبان الخزاز روایت می‌کند. نجاشی گفته:
محمد بن الصباح کوفی ثقه بود.
محمد بن احمد بن صالح التمیمی- از روات خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد. در تنقیح نامی از وی نبرده یا نگارنده بر نخورده است.
محمد بن حاتم القطان- با مراجعه به کتبی که در دست داشتم چیزی از حالات محمد بن حاتم پیدا نکردم.
در خصال از وی روایت حدیث شده است.
محمد بن الحسن الامام الثانی عشر- امام دوازدهم شیعه، گویند از امام حسن عسکری فرزندی ماند بنام محمد ملقب به مهدی که مادرش نرجس‌نام بود به سال 255 هجری از وی زاییده شد و تاکنون زنده است

اما از نظر مردمان مخفی‌ست.
محمد بن علی الصیرفی- مکنی به ابی سمینه کوفی، وی از اصحاب امام علی بن موسی الرضاست. فضل در برخی از کتب خویش نوشته کذابان مشهور عبارت‌اند:
ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابو سمینه که محمد بن علی الصیرفی باشد و این از همه ایشان دروغ‌گوی‌تر است.
محمد بن سالم- در تنقیح المقال حدود دوازده نفر بنام محمد بن سالم هستند هریک با قید مخصوصی، معلوم نیست مقصود صدوق کدام‌یک از ایشان است. مگر آنکه ملاحظه شود، در خصال صاحب عنوان از چه کسانی روایت می‌کند تا معلوم شود کدام‌یک از اینان است. شاید وی محمد بن سالم کوفی‌ست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده مانند سابق خود در نقل ضعیف است.
محمد بن موسی المتوکل- شیخ طوسی ویرا از کسانی شمرده که از امامان روایت ندارند. اما در قسم اول از خلاصه گفته: محمد بن موسی متوکل ثقه است.
تأیید مطلب آنکه صدوق هرگاه وی را در سندی یاد می‌کند (رضی اللّه عنه) برای وی می‌نگارد که کاشف از اعتماد وی بدوست.
محمد بن الحسین بن زید- علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. مکنی به ابی عبد اللّه. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. وی اهل مدینه بود و از دودمان علی بعدا کوفه ساکن شد و در آنجا به سال 181 هجری به سن (67) سالگی درگذشت.
برای وی اعتباری در امر حدیث معین نکرده‌اند.
محمد بن احمد- در کتب رجال حدود بیست سی نفراند که همه محمد بن احمداند با عناوین مختلف معلوم نشد مقصود صدوق از محمد بن احمد کدام‌یک از ایشان است؟. به احتمال قوی شاید محمد بن احمد الشیبانی‌ست چون صدوق از وی نقل می‌کند و از او به رضی اللّه عنه تعبیر کرده احتمالا همین شخص باشد. این تعبیر لااقل حسن بودن وی را می‌رساند. وحید بهبهانی پنداشته صاحب عنوان سنانی باشد.
محمد بن سنان- ظاهرا وی همان محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری الخزاعی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی بن جعفر گفته. و او را اهل کوفه دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا. در مقام اعتبار در حق وی گفته‌اند: قد طعن علیه و ضعف.
محمد بن مسلم- چند نفر بنام محمد بن مسلم‌اند در صورتی که در متن خصال مطلق نوشته به احتمال وی محمد بن مسلم الحمیری آزادشده ایشان که کوفی‌ست باشد. شیخ طوسی ویرا در رجال خود را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته: ظاهرا امامی‌مذهب است اما مجهول الحال

است.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 325
محمد بن عبد اللّه النبی الهاشمی- مقصود در این کتاب پیامبر خاتم محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. پیامبر ما مسلمانان است، که در سال (572) میلادی در تهامه که یکی از محله‌های شهر مکه است، به جهان آمد، پدر و مادرش آمنه دختر وهب در کودکی مردند، عبد المطلب جد او و ابو طالب عمش وی را پرورش کردند. در سفرهایی که ابو طالب به سوداگری می‌رفت پیامبر اکرم را با خود می‌برد تا اندازه‌یی درستکاری از وی آشکار شد که مردم وی را امین لقب نهادند. در سال (611) میلادی به سن (40) سالگی هنگامی که در یکی از کوههای اطراف مکه به بندگی خدا مشغول بود، از سوی خدا بدو وحی شد که مردم را هدایت کند. قرآن کریم مدت (23) سال به تدریج از طرف خدا بر دل و زبان او به طریق وحی جاری شد. بزرگترین معجزه وی قرآن است. کسانی که به یاری پیامبر از مکه با او به مدینه آمدند ایشان را مهاجر گویند و کسانی که در مدینه یاری از پیامبر کردند انصار نامند.
رسول اکرم روز 28 صفر سال 11 هجری به سن 63 سالگی در مدینه درگذشت و در سرای خود مدفون شد.
محمد بن عیسی- چند نفرند بنام محمد بن عیسی صاحب عنوان در خصال مطلق است، معلوم نشد متبادر از آن کیست؟. یکی محمد بن عیسی کندیست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: ظاهرا امامی مجهول الحال است. و دیگر محمد بن عیسی بن محمد این نیز حالش معلوم نیست. سه دیگر محمد بن عیسی الیقطینی‌ست که وی محمد بن عیسی بن عبید است.
محمد بن ابی القاسم عم ماجیلویه- نجاشی در رجال خود گفته: محمد بن ابی القاسم بن عبید اللّه بن عمران الجنابی البرقی المکنی به ابی عبد اللّه ماجیلویه و ابی القاسم یلقب بندارسید اصحاب ما از قمیان است او ثقه و عالم فقیه و عارف به ادب و شعر است.
محمد بن علی ماجیلویه- او محمد بن علی بن ابی القاسم ماجیلویه است در تنقیح المقال در حق وی گفته: او مانند ابن عم محمد بن علی ماجیلویه است از آنکه از مشائخ صدوق است و صدوق به وی رضی اللّه عنه می‌نگارد.
محمد بن احمد بن صالح التمیمی- در خصال از وی روایت می‌کند از حالاتش چیزی به دست نیامد.
محمد بن الحنفیه- او محمد بن علی بن ابی طالب مشهور به محمد

الحنفیه. حنفیه لقب مادر اوست که نامش خوله بنت جعفر بن قیس بن سلمة بن ثعلبة بن الدول بن حنفیه است. گویند به امامت حسن و حسین و علی بن الحسین ایمان داشته. به سال 81 هجری در حالی که 65 ساله بود درگذشت. گویند گورش در کوه رضوی‌ست. کنیه‌اش ابو القاسم بود گروهی پیرو او بودند و او را امام مفترض الطاعه می‌دانستند و ایشان را کیسانیه گویند. از جهت اعتبار حدیثی که شاید مجهول باشد.
محمد بن علی الکوفی- شاید وی همان محمد بن علی الصیرفی الکوفی باشد که نگاشته شد.
محمد بن زیاد- چندین نفر در تنقیح بنام محمد بن زیاد هستند با عناوینی مختلف، معلوم نیست مقصود صدوق از این چند تن کدامین از ایشان است مگر به قرائن مقدم و مؤخر سند معلوم گردد.
محمد بن عیسی بن عبید- وی همان محمد بن عیسی الیقطینی‌ست که در محمد بن عیسی مرقوم شد و ظاهرا حال وی مانند حال همنامان خود است.
محمد بن شعیب الصیرفی- در تنقیح المقال گفته
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 326
صدوق در باب ما احل اللّٰه من النکاح از محمد بن عبد الحمید از صادق نقل کرده است. این کس ظاهرا در کتب رجال نامی از وی نیامده است و چند نفر دیگر به همین نام هستند معلوم نیست تحقیقا کدام است؟.
محمد بن محمد المصری- حالاتش را در کتابی ندیدم. برخی گفته‌اند وی از مشائخ صدوق است.
محمد بن زید بن محمد البغداذی- چیزی از حالاتش به دست نیامد.
محمد بن الحسن بن احمد بن الولید- کنیه‌اش ابو جعفر است شیخ طوسی ویرا از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده‌اند و گفته: محمد بن الحسن بن الولید القمی انسانی جلیل القدر است در فقه بیناست و مردی ثقه است از صفار روایت می‌کند. نجاشی گفته وی ساکن قم بود اما اصلا قمی نبوده او به سال (343) زنده بود.
محمد بن الحسن الصفار- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته. وی را مؤلفات بسیاریست. به سال 290 هجری در قم درگذشت.
محمد بن الحسن بن الولید از وی روایت می‌کند. نجاشی وی را ثقة عظیم القدر راجح قلیل السقط در روایت گفته.
محمد بن الحسین بن ابی لخطاب- از کسانی‌ست که نام وی در خصال آمده است. وی از محمد بن اسلم جبلی طبری روایت می‌کند.
محمد بن اسلم الجبلی- الطبری شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر نوشته و جای دیگر وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته

و جای دیگر نوشته وی از کسانی‌ست که از امامان روایت ندارد. در مقام اعتبار وی در حدیث گفته وی از غلات و فاسد- المذهب بود.
محمد بن الحافظ البغداذی- از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.
محمد بن علی بشار القزوینی- صدوق در خصال به سند وی روایت می‌کند و برای او رضی اللّه عنه می‌نگارد.
در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل، برخی پنداشته وی ابن یسار است، بشار تصحیف آن.
محمد بن علی الامام التاسع- او محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام نهم شیعه.
میلادش به سال 195 هجری در مدینه بود. و به سال 220 هجری در کاظمین درگذشت. و گورش در همانجاست. کنیه‌اش ابو جعفر و لقبش جواد و تقی‌ست. مادرش ام ولد و نامش سبیکه است. فرزندانش چهاراند:
1 ابو الحسن امام علی نقی 2 ابو احمد موسی مبرقع 3 ابو احمد حسین 4 ابو موسی عمران 5 فاطمه 6 خدیجه 7 ام کلثوم 8 حکیمه و مادر همه ایشان ام ولدی بود بنام سمانه مغربیه.
محمد بن واسع- در تنقیح المقال به این عنوان کسی را ندیدم و از جایی حالاتش را پیدا نکردم. شاید جزو مجاهیل باشد.
محمد بن محمود- در تنقیح المقال فقط شخصی را محمد بن محمود بن عبد اللّه بن مسلمه گفته و او را صحابی مجهول معرفی کرده است.
محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری- او محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبد اللّه بن سعد بن مالک الاشعری القمی ابو جعفر است. شیخ طوسی او را از کسانی شمرده که از امامان روایت نکرده‌اند. او را انسانی جلیل القدر کثیر الروایة نوشته و او را آثاریست در احکام دین. نجاشی وی را ثقه نوشته. اما گفته‌اند که وی از ضعفا روایت می‌کند و به احادیث مراسیل اعتماد و عمل می‌کند و در بند آن نیست که از که
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 327
نقل می‌کند؟.
مترجم خصال- مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی، دبیر دبیرستانهای تهران با پایه دبیری مولود به سال 1295 شمسی در نجف اشرف است.
آثارش: 1 فقه مذاهب پنجگانه مط 2 تحریر الرسائل در اصول مط 3 تحریر المکاسب در فقه مط 4 شرح مدخل منظوم 5 اسطرلاب 6 قبلة الآفاق در هیأت 7- حواشی بر مصادرات تحریر اقلیدس 8 کتابی در هیأت 9 ترجمه جبر خوارزمی 10 شرح جبر خلاصه 11- ترجمه لمعه در فقه جعفری 12 کتابی در مفهوم مشتق 13 کتابی در عدم مسؤولیة صغیر 14 کتابی در اجوبه منشور در فقه 15 کتابی در اثبات وجوب مقدمه 16 کتاب ترجمه

قاعده لا ضرر 17 کتاب ترجمه اجوبه طباطبائی 18 فلسفه و منطق مط 19 جزوه فلسفه و منطق 20 کتاب مدخل الزیج 21 کتابی در تقویم 12 سال مط بر افق تهران و نجف 22 تاریخ نجف 23 رقاع و مقالات فارسی 24 رقاع و مقالات عربی 25 کتاب فلسفه صدر الدین در فلسفه 26 کتاب دستور فارسی مط 27 کتاب دیگر در دستور فارسی 28 لغات کلیله و دمنه مط 29 کتاب لغات متشابهه مط 30 کتاب نحو و صرف عربی مط 31 شرح لامیة العجم 32 شرح عینیه ابن سینا 33 شرح لامیة- العرب 34 شرح ابیات الهادی 35 شرح میمیه فرزدق 36 شرح رباعی افضل الدین کاشانی 37 شرعیات شش ابتدائی مط 38 اخلاق گیلانی مط 39 کتاب معجم الحکماء در تراجم (1200) از فلاسفه و منجمین 40 کتاب حکمة الاسرار منظومه مط 41 ترجمه فهرست ابن الندیم ناقص 42 کتابی در عروض و قافیه و بدیع مط 43 کتابی در عروض و قافیه عربی مط 44- حاشیه بر بعضی موضع اسفار 45 خودآموز فارسی به عربی 46 سالنامه 1341 ش 47 فرهنگ مدرس گیلانی مط 48 منهج البلاغه 49 راز عشاق 50 لغت‌نامه هفت اورنگ 51 کتاب ابناء البلاد 52 کتاب تعلیمات مدنی مط 53 کتابی در تقویم 150 سال ه 54 دیوان اشعار عربی 55 منتخب کیمیای سعادت مط 56 کتاب کلید قرآن 57 کتاب لغات دبستانی مط 58 ترجمه مبادی الفلسفه 59 جزوه‌یی در قافیه 60 دیوان فارسی 61 لغات قرآن 62 ترجمه خصال مط 63 آثار مصحح گیلانی 64 کتاب اشارات ابن سینا 65 کتاب کتاب مطالع الانوار در منطق 66 کتاب هدایة الحکمه 67 کتاب صناعة آلات مرصد دمشقی 68 کتاب متن اللمعه در فقه 69 کتاب الشمسیه در منطق 70 کتاب هفت اورنگ جامی مط 71 کتاب تاریخ نگارستان مط 72 دیوان ناصر صفا 73 دیوان فوق الدین احمد یزدی مط 74 کتاب بزم ایران مط 75 پندنامه غزالی مط 76 کتاب تسلیة الاخوان جوینی 77 اخلاق غزالی مط 78 ده مقاله 79 کلیات سعدی 80 کتابی در حق ملک.

مریم بنت عمران- وی مادر پیامبر عیسی بن مریم است. در قرآن کریم به پاکی و درستی وصف شده.

ترسایان وی را دختر یواکیم و حنه از سبط یهودا از آل داوود پیامبر نوشته‌اند، در ناصره زندگی می‌کرد که فرخ سروش وی را به مسیح مژده داد.

مصعب- افراد بسیاری در تنقیح المقال بنام مصعب موجوداند معلوم نیست کدام‌یک از ایشان مقصود صدوق است؟. احتمال دارد مصعب بن یزید الانصاری باشد و گفته‌اند وی عامل خلیفه علی بن ابی طالب است.

مفضل بن عمر- وی مفضل بن عمر الجعفی مکنی به ابی عبد اللّٰه کوفی. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. مفید در ارشاد

وی را از ثقاة الفقهاء الصالحین نوشته. اما نجاشی گفته:
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 328
مفضل بن عمر ابو عبد اللّه یا ابی محمد کوفی مردی فاسد المذهب است و مضطرب الروایه اعتنایی به حدیث وی نیست. قاعدة قول جارح مقدم است مع الدلیل.
مقداد بن الاسود- الکندی از بنی کنده بود.
شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از طرفداران علی بن ابی طالب.
عظیم القدر و شریف المنزله نوشته. چون پدرش هم‌پیمان بنی کنده بود مقداد مشهور به کندی شد.
به سال 33 هجری در حالی‌که سن وی به هفتاد رسیده بود درگذشت. گورش در حرف است که سه میل از مدینه دور افتاده.
مغیرة بن شعبه- بن عامر بن مسعود الثقفی الکوفی‌ست از اصحاب رسول اکرم است. خلیفه عمر وی را فرمان‌داری بصره و کوفه داد. مردم نزد وی گواهی به زنا کردن دادند از اینرو وی را عزل کرد، ابو لؤلؤ گبر غلام وی بود که عمر بن الخطاب را به قتل رسانید. برخی مدعی هستند که وی محرک در این کار بود یک چشمش در جنگ یرموک کور شد.
در ماه شعبان سال 50 هجری به سن هفتاد سالگی درگذشت. در تنقیح المقال گفته: ضعف الرجل الی الغایة.
مسلم بن علی- ظاهرا وی همان مسلم بن علی البطین است. شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب امام علی بن الحسین معرفی کرده است در متن خصال با اثبات تا در آخر اسم آورده ظاهرا درست نیست.
مجاهد بن اعین- در تنقیح المقال دو تن را نام مجاهد است مجاهد بن راشد بن مسراق الهندی الکوفی که طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و دیگری مجاهد بن العلاء الکوفی که او نیز از اصحاب امام مذکور است. اما مجاهد بن اعین از او اثری و خبری نیست.
معاویة بن دینار- چند تن معاویه هستند اما ک؟؟؟
از ایشان بنام معین بن دینار نیست. شاید وی از ج؟؟؟
مجاهیل باشد.
- معاویة بن سوید بن مقرن- معاویة بن سوید هست اما از صاحب عنوان اثری نیست.
معاویة بن عمار- ظاهرا وی همان معاویه بن عمار ابو معاویة بن جناب بن عبد اللّه البجلی الده؟؟؟
ابو القاسم کوفی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته ظاهرا از موالی بود نجاشی او را کثیر الشأن و عظیم المحل و ثقه گفته

معاوية بن ابى سفيان- مقدسى گفته: او معاوية؟؟؟
ابى نامش صخر بن حرب بن امية بن عبد شمس بن مناف مكنى به ابى عبد الرحمان است كه قرشى امو؟؟؟
بود و كاتب رسول اكرم است. از سال 41 هجرى به خلافت نشست و در 22 رجب از سال 60 درگذشت هنگام مرگ 76 سال داشت. شيخ طوسى نيز او را از اصحاب رسول نوشته. مؤلف تنقيح المقال در حق وى گفته: او فاسق و خارج بر امام عادل بود.
مكحول- از زهرى نقل است كه مى‌گفت در جه؟؟؟
عالم است ابن المسيب در مدينه و شعبى در كوفه و حسن بصرى در بصره. مكحول در شام. امام على بن الحسين با مكحول ملاقات كرد و از وى پرسيد چگونه شام كردى؟ در جواب گفت شام كرديم در؟؟؟
شما مانند شام كردن بنى اسرائيل در آل فرعون و در كتاب اختصاص از سعيد بن عبد العزيز روايت شده كه مى‌گفت: غالب بر مكحول دشمنى على بن ابى طالب بود و هيچ‌گاه وى را بنام ياد نكردى بلكه گفتى: ابو زينب. حسن بن حر گفت مكحول را
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 329
ديدار كردم در حالى‌كه از خشم على پر بود، پيوسته با وى سخن گفتم تا نرم شد. در زمان خود در شام در فتوى دادن مانندى نداشت حدود (80) هجرى درگذشت در تنقيح المقال وى را ضعيف گفته.
مكى بن ابراهيم- در تنقيح المقال دو مكى را عنوان كرده يكى مكى بن على بن ابى زيد الحمامى قاضى نجم الدين كه منتجب الدين او را ورع عدل گفته. و ديگرى مكى بن على بن سختويه كه شيخ طوسى ويرا امامى گفته و در حسان نهاده است.
اما مكى بن ابراهيم نشان و اثرى از وى نيست. شايد از مجاهيل باشد.
منذر بن عمرو- شايد وى همان منذر بن عمرو بن خنيس الخزرجى ساعدى‌ست كه از اصحاب رسول اكرم است و يكى از اركان نقباى بنى ساعده بود كه به سال 4 هجرى كشته شد وى جزو حسان است.
منصور الخليفة العباسى- مكنى به ابى جعفر و ملقب به دوانيقى او از خلفاى بنى العباس است كه به سال (136) هجرى به خلافت رسيد و به سال (158) در مكه درگذشت. در تنقيح گفته: ضعفه اظهر من ان يبين.
خلفاى بنى العباس از اين قراراند:
1 ابو العباس سفاح عبد اللّه بن محمد بن على بن عبد اللّه بن عباس 2 ابو جعفر منصور دوانيقى بن محمد بن على بن عبد اللّه بن عباس 3 محمد مهدى بن منصور 4 موسى الهادى بن محمد مهدى 5 هارون- الرشيد بن محمد مهدى 6 محمد امين بن هارون 7- ابو العباس عبد اللّه بن هارون ملقب به مأمون 8- ابو اسحاق محمد معتصم بن هارون 9 ابو جعفر الواثق

باللّه هارون بن معتصم 10 ابو الفضل المتوكل على اللّه جعفر بن معتصم 11 ابو جعفر المستنصر باللّه محمد بن متوكل 12 ابو العباس المستعين باللّه احمد بن معتصم 13 ابو عبد اللّه المعتز باللّه محمد بن متوكل 14 ابو- اسحاق المهتدى باللّه محمد بن واثق 15 ابو العباس المعتمد على اللّه احمد بن متوكل 16 ابو العباس المعتضد باللّه احمد بن طلحة بن متوكل 17 ابو محمد المكتفى باللّه على بن معتضد 18 ابو الفضل المقتدر باللّه جعفر بن معتضد 19 ابو منصور القاهر باللّه محمد بن معتضد 20 ابو العباس الراضى باللّه محمد بن مقتدر 21 ابو اسحاق المقتفى باللّه ابراهيم بن مقتدر 22 ابو القاسم المستكفى باللّه عبد اللّه بن مكتفى 23- ابو القاسم المطيع للّه فضل بن مقتدر 24 ابو بكر الطائع باللّه عبد الكريم بن مطيع 25 ابو العباس القادر باللّه احمد بن اسحاق بن مقتدر 26 ابو جعفر القائم بامر اللّه عبد اللّه بن قادر 27 ابو القاسم المقتدى باللّه عبد اللّه بن احمد بن قائم 28 ابو العباس المستظهر باللّه احمد بن مقتدى 29 ابو منصور المسترشد باللّه فضل بن مستظهر 30 ابو جعفر الراشد باللّه منصور بن فضل 31 ابو عبد اللّه المقتفى لامر اللّه محمد بن مستظهر 32 ابو المظفر- المستنجد باللّه يوسف بن مقتفى 33 ابو محمد المستضيئى بنور اللّه حسن بن مستنجد 34 ابو العباس الناصر لدين اللّه احمد بن مستضيئى 35 ابو النصر الظاهر بامر اللّه محمد بن ناصر 36 ابو جعفر المستنصر باللّه منصور بن ظاهر 37 ابو احمد المستعصم باللّه عبد اللّه بن مستنصر خلافت ايشان از سال 132 هجرى تا 656 در بغداد ادامه داشت

موسى بن جعفر الامام السابع- مكنى به ابى الحسن اول كه در باب كنيه نوشته شد.

موسى بن عمران النبى- وى موسى بن عمران- بن يصهر بن قاهت بن لاوى بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم بن تارخ بن ناخور بن سروج بن رعو بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفكشار بن سام بن نوح

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 330

است. و نام مادرش بنابر مشهور بوخائيد است. از پيامبران اولو العزم است. و مشهورترين انبياء بنى اسرائيل. گويند دختر فرعون وى را از آب رهانيد و در كاخ وى پرورش يافت. سپس به بيابان سينا پناه برد. خدا ويرا به پيامبرى انگيخت تا ملت خود عبرانيين را از ستم فرعون برهاند و رهانيد نام كتابش تورات است و لقبش كليم اللّه حدود (13 ق. م) مى‌زيسته. به اعتقاد شيعه معصوم است.

موسى بن جعفر البغدادى- او موسى بن جعفر بن وهب ابو الحسن بغداديست. ظاهرا امامى‌مذهب باشد اما جزو مجاهيل است. و گفته‌اند در نقل موثق نيست.

موسى بن عمر- در تنقيح المقال چند تن به نام موسى بن عمراند هريک با

قیدی. معلوم نیست این موسی بن عمر که در خصال آمده کدام‌یک از ایشان است؟. مگر به قرینه روات سابق و لا حق وی دانسته شود. شاید وی موسی بن عمر بن بزیع مولی منصور باشد. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام محمد الجواد و اصحاب امام علی الهادی نوشته و گفته وی ثقه است.
موسی بن اسماعیل- وی موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است.
ظاهرا از مشائخ صدوق و روات خصال است.
منذر الجوان- چیزی از حالاتش در کتابی ندیدم در متن خصال در سلسله برخی از سندها دیده شده.
در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. شاید در شمار مجاهیل باشد.
میکائیل- در عرف مسلمانان و اخبار اسلامی نام فرشته‌یی‌ست.
ناشر خصال- مؤسسه انتشارات جاویدان است، که تقریبا صد سال قبل دائر شده، و بسیاری از کتابهای دینی و کلاسیک و متفرقه از قدیمه و جدیده را به چاپ رسانیده. از سال (1290) هجری حاج میرزا علی اکبر خوانساری جد دودمان علمی کتاب‌فروش تهران، در خوانسار کتابخانه‌یی دائر کرد، بعد از وی فرزندش حاج محمد اسماعیل علمی از خوانسار به تهران منتقل شد و کتابخانه مهمی تشکیل داد و چاپخانه‌یی نیز برای چاپ کتب خریداری کرد. پس از وی فرزندانش: حاج- محمد حسن علمی و حاج محمد علی علمی و حاج- عبد الرحیم علمی و حاج محمد جعفر علمی و حاج علی اکبر علمی تاجران کتاب هریک کتابخانه‌یی گشودند که از کتابفروشیهای مهم تهران به شماراند. و چاپخانه‌یی بنام شرکت تضامنی برای چاپ دائر کردند و کتب مختلف به چاپ رسانیدند بعدا حاج محمد حسن علمی چاپخانه و کتابخانه انتشارات جاویدان را تأسیس کرد و تا زمان ترجمه این کتاب خصال که سال (1392) هجریست حدود (1500) کتاب چاپ کرده‌اند که شاید وقتی فهرست جامعی از آنها چاپ شود. فعلا این چاپخانه و کتابخانه در تهران زیر نظر فرزندان آن مرحوم محمود و ابو القاسم و محمد علمی دائر و مشغول خدمت به اجتماع و فرهنگ این کشور هستند و فقهم اللّٰه.
نجدة بن عامر الحروری- وی از فقهای خوارج بود و وجوه ایشان حدود 70 هجری درگذشته.
نوف البکال نوفلی- وی نوف بن فضالة البکالی ابو یزید یا ابو عمرو ابو رشید است. او را از خواص خلیفه علی بن ابی طالب نوشته‌اند. مؤلف تنقیح المقال ویرا در شمار حسان گفته. و بکال بطنی از حمیراست.
الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج2، ص: 331
نوفلی- آنچه در کتب رجال دیده شده بی‌نسبت است. شاید نوفلی منسوب

نوفل بن عبید اللّه بن المکنون باشد که شیخ طوسی وی را در شمار اصحاب امام علی بن ابی طالب نوشته.
نمروذ الملک الجبار- ملک کلدانیان در عراق بود. وی پور کوش بن حام است نام وی در کتب تواریخ و قصص بسیار آمده است با ابراهیم رسول خدا دشمنی می‌ورزید. گویند به شکار و نخجیر آزمند بود.
نوح النبی- چنانکه از تورات و قرآن و تواریخ استفاده می‌شود پیامبری بوده است. پدر سام و حام و یافث. ظاهرا در ستاره‌شناسی کامل بود و چنان یافته بود که جهان غرق می‌گردد از این‌روی کشتیی ساخت و خود و وابستگان خویش را نجات داد. در واقع وی پدر سلسله بشر جدید است.
هارون برادر موسی- هارون برادر موسی کلیم است و نخستین احبار بنی اسرائیل بود. موسی وی را نزد فرعون فرستاد تا از وی سخنی گوید. تازیان وی را هارون بن عمران نامند. نام وی در تورات و قرآن بسیار تکرار شده است. وی نیای کهنیان کلیمی‌ست چنانکه موسی نیای لاویان ایشان. در زمان موسی درگذشت.
- هدبة بن خالد القیسی- از روات خصال است.
در تنقیح المقال از وی چیزی ننوشته بود. شاید در شمار مجاهیل باشد.
هشام بن حسان- از ناقلین حدیث خصال است. از حالاتش چیزی به دست نیامد.
هشام بن عمار- نام وی در خصال آمده است، برای معرفت حالاتش به تنقیح مراجعت کردم چیزی به دست نیامد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی ؛ ج2 ؛ ص331
ام بن عروة- ظاهرا وی هشام بن عروة بن الزبیر بن العوام القرشی المدنی‌ست. شیخ طوسی ویرا در رجال خود از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. گویا امامی المذهب است اما مجهول الحال است. در تنقیح المقال وی را فاضل دانسته نه حسن.
همام بن یحیی- با مراجعه به تنقیح المقال چیزی از وی ننوشته بود، شاید از مجاهیل باشد.
هود النبی- در کتب اسلامی و قرآن از پیامبران است و نسب ویرا چنین نوشته‌اند. هود بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است: گویند زن وی از دشمنان او بود. گفته‌اند: وی پیامبری بود بسیار باوقار و سنگین مانند نوح در روی و خوی.
هیثم بن ابی کهمس- در تنقیح نام چند تن هیثم است که هیچ‌کدام با صاحب عنوان تطبیق نمی‌شود.

در خصال نام وى آمده است.
يعقوب بن اسحاق النبى- وى يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم است. از پيامبران تورات است و وى را دوازده فرزند بود كه نام همه در متن خصال آمده است. از همه مهم‌تر يوسف است كه مدتى فرمان‌رواى مصر شد. لقبش اسرائيل است و فرزندان دوازده‌گانه‌اش را اسباط اسرائيل گويند.
يعقوب الجعفرى- وى يعقوب بن جعفر بن ابراهيم الجعفريست. نام وى در كافى و متن خصال آمده است. اما در كتب رجال از وى ذكرى نيست از اين جهت وى را در شمار مجاهيل نوشته‌اند.
يزيد بن سلمة النمرى- ظاهرا از مجاهيل كتاب خصال صدوق است. نگارنده چيزى از حالاتش پيدا نكردم.
يوسف بن يعقوب النبى- او يوسف بن يعقوب بن
الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، ج2، ص: 332
اسحاق بن ابراهيم است كه بعدها وزير عزيز مصر شد و زندگى مردم را در ايام خشك‌سالى در مصر اداره كرد.
حدود (1500) سال قبل از ميلاد مى‌زيسته. در زيبايى بدو مانند كنند.
يحيى بن زيد بن الوليد الشيرازى- در تنقيح المقال دو يحيى بن زيداند يكى يحيى بن زيد بن العباس بن وليد البزاز كه گفته: صدوق از وى روايت كرده و از او به (رضى اللّه عنه) تعبير مى‌كند كه دلالت به درستى وى دارد.
و ديگرى يحيى بن زيد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب مدنى‌ست. كه شيخ طوسى وى را گاهى از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهى از اصحاب امام موسى كاظم نوشته. اين شخص امامى‌ست اما مجهول الحال است. معلوم نيست از اين دو هيچكدام صاحب عنوان باشند. زيرا اينجا قيد به شيرازيست در صورتى كه در تنقيح، البزاز گفته و شايد بزاز بوده كاتب آن را تصحيف به شيرازى كرده است.
يحيى بن المستفاد- از راويان خصال است. در تنقيح چندين تن يحيى آمده با عناوين مختلف كه هيچكدام با صاحب عنوان كه يحيى بن المستفاد باشد قابل تطبيق نيست. شايد وى در شمار مجاهيل است. صدوق نام وى را در باب ششم از خصال ياد كرده است.
يونس النبى- يا ذو النون يعنى صاحب و همدم ماهى از پيامبران عهد عتيق است و در تورات از وى مفصلا يادآورى شده است.
يوشع بن نون النبى- يا ذو الكفل از پيامبران بنى اسرائيل است و وصى موسى بن عمران، گورش در نزديكى كوفه در جايى‌ست بنام كفل. در تورات نامه‌يى دارد.
يزيد بن معاويه- فرزند معاويه و نوه ابى سفيان است وى دومين خليفه از خلفاى امويست به سال 60 هجرى در شام به خلافت نشست و به سال (64) هجرى در آنجا درگذشت. شعر نيز مى‌سروده.

یونس بن ظبیان- شیخ طوسی گفته: یونس بن ظبیان کوفی از اصحاب امام جعفر بن محمد است. ابن- الفضائری در حق وی گفته: یونس بن ظبیان کوفی غالی و وضاع حدیث بود از امام صادق روایت می‌کرد بی‌آنکه تشخیص دهد. نجاشی گفته: یونس بن ظبیان از موالی‌ست و در نقل حدیث ضعیف است کسی به احادیث وی توجهی ندارد و هرچه در آثار خود نقل کرده همه تخلیط است و کشی که از رجال‌نگاران است از وی روایاتی نقل کرده است و اللّه اعلم.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، 2جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، 1362ش.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

